برده داری مدرن

Modern Slavery

حمید عبد الکریمی

بسم الله الرحمن الرحیم

سرشناسه : عبدالکریمی، حمید، ۱۳۶۱-
عنوان و نام پدیدآور : برده‌داری مدرن= modern slavery / حمید عبدالکریمی.
مشخصات نشر : قم: صفحه نگار، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری : ۴۷۷ ص.
شابک : ۷-۷۵-۷۵۴۴-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه: ص. ۴۷۱ -۴۷۷ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع : قرآن. برگزیده‌ها --ترجمه‌ها
موضوع : Qur'an .Selections --Translations
موضوع : صهیونیسم
موضوع : Zionism
موضوع : صهیونیسم و یهودیت
موضوع : Zionism and Judaism
موضوع : یهودیت -- تاریخ
موضوع : Judaism -- History
موضوع : یهودیان در قرآن
موضوع : Jews in the Qur'an
موضوع : یهودیان -- اسرائیل
موضوع : Jews -- Israel
موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۴
موضوع : ۲۰th century -- Hadith (Shiites) -- Texts
موضوع : اسرائیل -- سیاست و حکومت
موضوع : Israel -- Politics and government
رده بندی کنگره : DS۱۴۹
رده بندی دیویی : ۳۲۰/۵۴۰۹۵۶۹۴
شماره کتابشناسی ملی : ۶۲۰۹۵۶۰

انتشارات صفحه نگار

عنوان: برده‌داری مدرن
نویسنده: حمید عبدالکریمی
ناشر: صفحه‌نگار
صفحه‌آرا: مهدی رازقی
شابک: ۷-۷۵-۷۵۴۴-۹۶۴-۹۷۸
نوبت چاپ: چهارم - پاییز ۱۴۰۱
شمارگان: ۵۰۰ نسخه
قیمت: ۲۰۰۰۰۰ تومان
کلیه حقوق این اثر متعلق به مؤلّف اثر(نویسنده) می باشد.

راه ارتباطی: ۰۹۰۳۴۰۰۸۵۸۰ پیام‌رسان ایتا: https://eitaa.com/fanus14
ایمیل: fanus14@chmail.com

برده داری مدرن
Modern Slavery

حمید عبدالکریمی

فهرست

مقدمه ۱۱
پیش‌گفتار ۱۳

فصل اول

ماهیت برده‌داران (شیطان‌صفتان) عصر حاضر ۲۱
یهود در قرآن کریم ۲۷
تفکرات و اعتقادات ناشایست یهود ۳۱
«یهود» بر اساس کتاب‌های اعتقادی و باورهایش ۴۳
صهیونیسم ۵۹
خاندان «روچیلدها» ۶۱
پروتکل‌های صهیون ۶۳
یهود از منظر دیگران ۸۹
یهود در کتاب «نبرد من» ۹۳

فصل دوّم

ابزارهای برده‌داری ۹۹
ابزار اوّل
شبکه‌سازی و نفوذ ۱۰۰
فراماسونری ۱۰۱
روش کار فراماسون‌ها در به بردگی‌کشیدن انسان‌ها ۱۱۱
نمونه‌هایی از نفوذ فراماسون‌ها ۱۱۳
نمونه‌ای از جنایت‌های فراماسون‌ها ۱۲۲
ابزار دوّم
رسانه و تبلیغات ۱۲۶
یک سؤال ۱۳۱
یک هشدار ۱۳۴

هالیوود.. ۱۴۵
سِحر و جادوی رسانه...۱۵۱
سِحر تبلیغات و سرگرمی ۱۶۱
رسانه و ستاره‌سازی ۱۶۹
بازی‌های فضای مجازی(کامپیوتری) ۱۷۰
شبکه‌های اجتماعی...۱۷۱

ابزار سوم

بانک، پول.. ۱۷۶

تاریخچهٔ بانک‌داری و اِصرارکنندگان بر ترویج صنعت بانک‌داری در جهان. ۱۸۲
خلق (جَعل) پول.. ۲۱۲
کلاه‌برداری بزرگ در تاریخ بشر.................................... ۲۱۷
نکته ۲۲۴

ابزار چهارم

بُتِ‌عِلم و ایسم‌سازی ۲۳۰

شیطان‌صفتان و برده‌داری با ابزار علم...............................۲۳۹
الف-تغییر سبک و روش زندگی ۲۴۰
ب-نهادینه‌کردن نظام آموزشی کشورها بر اساس خواست شیطان‌صفتان و از بین‌بردن خلاقیت ۲۵۱
ج-«ایسم»سازی...۲۵۳
فلسفهٔ غرب، ابزاری برای به بردگی‌کشیدن انسان‌ها توسط شیطان‌صفتان.... ۲۸۲
«لیبرالیسم-کاپیتالسیم» و «مارکسیسم(کمونیسم)» دو روی یک سکّه ۲۸۹

ابزار پنجم

تحریف ادیان الهی و ایجاد ادیان و عرفان‌های جَعلی و نوظهور....... ۳۰۸

۱. ایجاد انحراف در یهودیت توسّط شیطان‌صفتان ۳۰۹
۲. ایجاد انحراف در مسیحیت توسّط شیطان‌صفتان ۳۱۰
۳. ایجاد انحراف در جامعهٔ مسلمین توسّط شیطان‌صفتان ۳۱۴
نفوذ در حکومت پیامبرخاتمﷺ و حاکمیت بر آن ۳۲۵

۴. تخریب دین توسّط شیطان‌صفتان در عصر حاضر ۳۳۷
۵. ایجاد فرقه‌ها و عرفان‌های نوظهور جَعلی توسّط شیطان‌صفتان ۳۴۱
ابزار ششم
تخریب و فروپاشاندن نهاد خانواده توسّط شیطان‌صفتان ۳۵۳
ابزار هفتم
صنعتی‌سازی و پیچیده‌سازی ۳۷۰
صنعتی‌سازی ۳۷۱
پیچیده‌سازی.. ۳۸۱
ابزار هشتم
آگروتروریسم، بیوتروریسم ۳۸۳
آگروتروریسم یا بیوتروریسم کشاورزی ۳۸۴
بیوتروریسم ۳۸۴
آگروتروریسم: تروریسم کشاورزی ۴۱۰
ابزار نهم
چند ابزار دیگر ۴۲۵
مقالات I.S.I (آی.اس.آی) و امثال آن.................................. ۴۲۶
تکنولوژی ۴۲۶
سازمان‌ها و پروتکل‌های بین‌المللی ۴۲۹

فصل سوم

راه نجات.. ۴۴۷
اوج نور و کرامت.. ۴۶۲
منابع ۴۷۱

اللّهُمّ صَلِّ عَلَى مُحَمّدٍ وَآلِ مُحَمّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَالْعَنْ أعْداءَهُم أجْمَعِينَ

این اثر را به نیّت فَرَج امام زمان- حضرت حجّت بن الحسن عسکری علیه‌السلام- تقدیم می‌کنم به خورشید آسمان عصمت و طهارت، دلیل خلقت، صدّیقه شهیده، امّ ابیها، حضرت فاطمه‌زهرا علیهاالسلام؛ بانویی که در راه خدا با تمام وجود ایستادگی کرد تا نعمت تامّ و تمام الهی حسب آیهٔ شریفهٔ «...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»[1] بر عالمیان تمام گردد و مسیر هدایت و سعادت بشری دست‌خوش تغییر و انحراف نگردد؛ بزرگ بانویی که بعد از شهادت حضرت رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله یک‌تنه در برابر منافقین ایستاد تا برنامهٔ آدم‌ساز و دین مورد رضایت خداوند تبارک و تعالی باقی بماند تا بشر با تمسّک بر آن مراتب کمال را طی کرده از اسفل‌السّافلین به اعلی‌علیّین برسد و همسر مظلوم و فرزندان پاک و مطهّرش که چون سیّد و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام، جان پاک و اولاد و اصحاب‌شان را در راه خدا دادند تا مسیر هدایت برای حق‌طلبان باز بماند و تقدیم به دختر پاک و مطهّره‌اش، شهیدهٔ راه حق، شفیعهٔ محشر حضرت فاطمهٔ معصومه علیهاالسلام که هر چه دارم از اوست.

۱- سوره مبارکه مائده، آیه ۳ (...امروز [با نصبِ علی بن ابیطالب علیه‌السلام به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم).

مقدمه

شیطان‌صفتان در عصر حاضر با شعار «نظم نوین جهانی» به دنبال ایجاد یک «حکومت جهانی» و به بردگی‌کشیدن انسان‌ها هستند و تمام تلاش خود را برای رسیدن به این هدف شوم به کار بسته‌اند. آنها دائماً در حال برنامه‌ریزی برای رسیدن به اهداف‌شان بوده و به بردگی‌کشیدن انسان‌ها قسمت عمده‌ای از برنامهٔ آنهاست؛ برنامه‌هایی که چون مُشت چُدنی در دستکش مَخمَلی می‌باشند زیرا ظاهری زیبا و فریبنده ولی باطنی ویرانگر و مخرّب دارند.

روش کار شیطان‌صفتان برگرفته از شیطان است؛ شیطان نیز برنامه‌ها و اَعمال زشت را برای بشر می‌آراید تا انسان را به گمراهی کشیده و از حقیقت بازدارد.[1] مسلّماً خواسته یا ناخواسته، طرح‌ها و برنامه‌ریزی‌های شوم، پنهان و فریبندهٔ شیطان‌صفتان، بر ما، خانواده و جامعهٔ ما تأثیرگذار است و می‌تواند مسیر زندگی ما را به کلّی تغییر داده و علاوه بر تخریب زندگی دنیایی، حیات جاودانهٔ آخرتی ما را تباه کند. در این کتاب سعی شده به شناخت وجوهی از ماهیّت شیطان‌صفتان، اهداف و برنامه‌های آنها پرداخته تا خود و جامعه‌مان را در مقابل‌شان واکسینه نموده و آگاهانه با برنامه‌های شوم و پنهان آنها مقابله کنیم.

گفتنی‌است که اگرچه دشمنی شیطان‌صفتان با جبههٔ حق، سخت است ولی هدف از مباحث مطرح‌شده در این کتاب برای بزرگ‌نمایی آنها نیست؛ بلکه هدف آن است که بتوانیم آگاهانه در مقابل‌شان جبهه‌آرایی مناسبی نماییم تا با یاری خدای متعال در افول و شکست آنها نقش داشته تا ما نیز در تحقق این وعدهٔ الهی که در قرآن کریم می‌فرماید: «...**وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**(...و سرانجام (نیك) برای پرهیزکاران است)» سهمی داشته باشیم.

از آنجایی که عملکرد شیطان‌صفتان در اَعصار مختلف به صورت پنهان و مخفی بوده، بنابراین پازل‌های مختلفی از عملکرد آنان کنار هم قرار داده شده است تا یک نمای کلّی و قابل درک از حرکت و اهداف آنها ترسیم شود؛ به‌هررو از شما خوانندهٔ محترم تقاضا می‌شود که اگرچه فصول

---

۱ - در آیاتی از قرآن کریم چنین آمده است: (سوره مبارکه نمل، آیه ۲۴: ... **وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ**... و شیطان، اعمال [زشتشان] را برای آنان آراسته و در نتیجه آنان را از راه [حق] بازداشته است به این سبب هدایت نمی‌یابند). - (سوره مبارکه أنفال، آیه ۴۸: **وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ**... و (به یاد آور) هنگامی را که شیطان اعمال آنها (مشرکان) را در نظرشان جلوه داد...) - (سوره مبارکه حجر، آیه ۳۹: **قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ**. شیطان گفت: خدایا، چنانکه مرا ناکام گذاشتی، من نیز در زمین (هر باطلی را) در نظر فرزندان آدم جلوه می‌دهم (تا از یاد تو غافل شوند) و همه آنها را به گمراهی و هلاکت خواهم کشاند).

مختلف کتاب، دارای مطالب نسبتاً مجزّایی است ولی برای آنکه حقّ مطلب ادا شود، کتاب را از ابتدا و با دقّت مورد مطالعه قرار دهید.

در این کتاب از سه اصل «مختصر بودن»، «مفید بودن» و «مستند بودن» استفاده شده است تا اوّلاً: کتاب برای محقّقین و عموم قابل استفاده باشد و ثانیاً: خواننده، اطّلاعات فراوان و مفیدی را در زمانِ مطالعهٔ کم به دست آورد تا آن دسته از شیطان‌صفتانی که در عصر حاضر تأثیر بسزایی در جهان داشته‌اند را بر اَساس منابع شناخته و برخی از ابزارهای آنها برای پیشبُرد اَهداف‌شان و چگونگی به بردگی‌کشیدن انسان‌ها را در حدّ امکان مطالعه نماید. در بین مباحث کتاب و خصوصاً در فصل آخر به برخی از راهکارهای مقابله نیز اشاره شده تا با شناخت و مقابلهٔ مؤثر در پرتو عنایات الهی و هدایت امام زمان-حضرت حجّت‌بن‌الحسن العسکری عليه السلام- از شر شیطان‌صفتان و برده‌داران عصر حاضر و بندهای تنیدهٔ آنها، به سلامت عبور کنیم تا آرامش دنیوی و سعادت جاودانهٔ آخرتی را برای خود و خانواده‌مان با گذر از فتنه‌های این دنیای فانی رقم زنیم؛ دنیایی که امیرالمؤمنین امام علی عليه السلام در مورد آن می‌فرمایند:

«مَا أَصِفُ مِنْ دَارٍ أَوَّلُهَا عَنَاءٌ، وَ آخِرُهَا فَنَاءٌ ! فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ، وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ. مَنِ اسْتَغْنَى فِيهَا فُتِنَ، وَ مَنِ افْتَقَرَ فِيهَا حَزِنَ، وَ مَنْ سَاعَاهَا فَاتَتْهُ، وَ مَنْ قَعَدَ عَنْهَا وَاتَتْهُ، وَ مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَّرَتْهُ، وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ[1]؛

چه بگویيم درباره سرایی که آغازش سختی، و سرانجامش نابودی است. در حلال آن حساب، و در حرام آن عِقاب است. آنکه در آن ثروتمند باشد در امتحان است، و آنکه تهیدست باشد اندوهناک است. کسی که در طلبِ آن کوشید به آن نرسید، و کسی که در پِیَش نرفت به سویش آمد. هر کس به دیدهٔ عبرت به آن نگریست او را بینا کرد، و هر کس به چشم خریداری به آن نظر نمود او را کور ساخت».

والسّلام علیکم

حمید عبدالکریمی

ذی‌الحجه ۱۴۴۱(عید سعید غدیر)-مرداد ۱۳۹۹

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۸۲.

پیش‌گفتار

آقای «اندروکارینگتن‌هیچکاک» در کتاب خود «کنیسهٔ شیطان»، چنین بیان می‌کند: «هدف غایی کنیسهٔ شیطان به فسادکشاندن روح و جان انسان، نابودکردن حکومت‌های مستقل و به بردگی‌کشیدن جهان در سایهٔ حکومتی استبدادی است که توسط حاکم ستمگرشان [شیطان] رهبری می‌شود. شیوه‌ای که آنان برای پیشبرد اقدامات‌شان به کار می‌برند، به راه انداختن آشفتگی و هرج و مرج است. آنان‌که به صورت ادواری و دائمی در عرصهٔ نظم جهانی نقش‌آفرینی می‌کنند، باعث بروز جنگ‌ها و انقلاب‌ها می‌شوند و به آشفتگی اقتصادی و بی‌ثباتی اجتماعی دامن می‌زنند. آشفتگی و هرج و مرج، موتور پیشرفت آنان است تا زمانی که در نهایت تمام بشریّت از توان بیفتند و به این ترتیب مردم در جای جای این جهان از شدّت ناامیدی خواستار میانجی‌گری قدرتی جهانی شوند تا در نهایت، نظم و ترتیب و صلح جهانی را حاکم نماید. امّا از مَنظر بدکاران جای برقراری هیچ صلح و آرامشی جایز نیست و تنها حکومتی پلیسی با بردگی‌کشیدن مطلق تمام بشریّت آنان را قانع می‌کند. همان‌هایی که مصمّم هستند تا با ایجاد هرج و مرج، به راه انداختن خون و خونریزی و به تباهی‌کشاندن زمین، «مدینهٔ فاضلهٔ یهودی» فرعون‌وارشان را که مدّت‌ها انتظار آن را می‌کشند، ایجاد نمایند. بدترین این منحرفان شریر، شیطان‌پرستان هستند. مردمانی که افسارشان در رأس کنیسهٔ شیطان تحت اختیار شیاطین است. همان شیاطینی که در گذشته مایر روچیلد، ناپلئون، مارکس و لنین را آلوده می‌کردند، امروز در پوستهٔ انسانیِ مریدان شیطان در قرن ۲۱ فعالیت می‌کنند... .[۱]

رئیس‌جمهور «فرانکلین دلانو روزولت»[۲] یهودی سفاردی که نام واقعی‌اش «روزنفلت»[۳] بود و یهودی بودنش را مخفی می‌کرد دستور می‌دهد تا تصویر چشم جهان‌بین در قسمت بالای تمام اسکناس‌های جدید دلار، همراه با این شعار قرار داده شود «Seclorum Ordo Novus» این عبارت لاتین به معنای «نظم جدید دوران» است که امروز به عنوان «نظم نوین جهانی» شناخته می‌شود.[۴] در این نظم نوین جهانی فرزندان اسرائیل بدون مواجهه با هیچ مخالفتی، تمام

---

۱ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۸ و ۱۹.

2- Franklin Delano Roosevelt.

3- Rosenfelt.

۴ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۱۳.

رهبران را تجهیز خواهند کرد. حکومت‌های متشکل از اقوام گوناگون که جمهوری جهانی را شکل می‌دهند، بدون هیچ مشکلی در دست یهودیان خواهند بود. در آن هنگامه حاکمان یهودی خواهند توانست تا قانون دارایی خصوصی را منسوخ نمایند و از منابع هر کشوری استفاده کنند. به این ترتیب این وعدهٔ تلمود محقق خواهد شد که یهودیان تمام دارایی‌های جهان را به دست گیرند.[1] هدف نهایی نظم نوین جهانیِ فاشیستی سوسیالیستی، آرمان‌شهر یهودی و نظامی جهانی به شیوهٔ اردوگاه‌های کار اجباری به موازات ایجاد سرزمین‌های محصور و ثروتمند یهودی است. اینکه آیا کنیسهٔ شیطان به این هدف اهریمنی خود خواهد رسید یا خیر، به عملکرد ما بستگی دارد؟ آیا ما با استعانت از خداوند تبارک و تعالی به جنگ شیطان می‌رویم یا به جای آن، با بی‌تفاوتی تسلیم جنایات هولناک بزرگ‌ترین گروه از تبهکاران و جانیان که جهانیان تا کنون آنان را شناخته‌اند خواهیم شد؟»[2]

آنچه گذشت چکیده‌ای از اهداف شیطان‌صفتان در به بردگی‌کشیدن انسان‌ها در عصر حاضر است. آری! شیطان‌صفتان همواره مشغول مَکر و توطئه بوده‌اند و ما می‌بایست با شناخت صحیح و درست از ماهیّت و اهداف شومشان به مقابله با آنها برخاسته و نقشه‌های آشکار و پنهان‌شان را نقش بر آب نماییم و فضای رشد و تعالی انسانی را رقم زده و شرایط را برای گسترش کامل عدل و نابودی ظلم با ظهور یگانه منجی عالم بشریت فراهم نماییم.

خداوند تبارک و تعالی آدم را نیکو خلق کرد[3]، از روح با عظمت در او دمید[4]، او را مخصوص به علم الهی نمود[5]، بر ملائکه شرافت داد و دستور داد تا همه بر او سجده کنند،[6] سپس او و همسرش

---

۱ – همان، صفحه ۱۰۴.

۲ – همان، صفحه ۲۵۷.

۳ – سوره مبارکه سجده، آیه ۷ : «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (همان کسی‌که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد)».

۴ – سوره مبارکه حجر، آیه ۲۹ : «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (پس چون او را [کاملاً] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم سجده کنان برای او [به خاك] بیفتید)».

۵ – سوره مبارکه بقره، آیه ۳۱ : «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا... (و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت...) - سوره مبارکه علق، آیه ۵: عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (آنچه را که انسان نمی دانست [بتدریج به او] آموخت)».

۶ – سوره مبارکه بقره، آیه ۳۴ : «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ(و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده درافتادند)».

را در جنّت جای داد تا از نعمت‌های آنجا بهره مند شوند[1] و شیطان باعث لغزش آنها شده و در نتیجه آدم هبوط کرد[2] و نسل آدمی در این دنیای مادّی قرار گرفت. اما خداوند رحمان و رحیم توبهٔ آدم را پذیرفت[3] و اورا به حال خود رها نکرد و با ارسال هدایت[4] وانبیای خویش[5] و خَلق آیات و دعوت انسان به تفکر و تعقّل[6] در آنها زمینهٔ به فعلیّت رسیدن قوای الهی درونی انسان را فراهم نمود تا انسان با تمسّک به هدایت الهی و تعقّل در آیات او بتواند درمسیر تکامل و تعالی حرکت نموده، به رضوانِ الهی در پس عُبودیتِ اللّه و نعمات جاودانهٔ الهی دست یابد.

اما متأسفانه شیاطین جنّی و انسی[7] با تمام توان خود بر سر راه مستقیم الهی قرار گرفتند[8] تا

---

۱ - سوره مبارکه بقره، آیه ۳۵ : «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (و گفتیم ای آدم خود و همسرت در این باغ سکونت گیر[ید] و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و[لی] به این درخت نزدیك نشوید که از ستمکاران خواهید بود)».

۲ - سوره مبارکه بقره، آیه ۳۶ : «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (پس شیطان هر دو را از آن بلغزانید و از آنچه در آن بودند ایشان را به درآورد و فرمودیم فرود آیید شما دشمن همدیگرید و برای شما در زمین قرارگاه و تا چندی برخورداری خواهد بود)».

۳ - سوره مبارکه بقره، آیه ۳۷ : «فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و [خدا] بر او ببخشود آری او[ست که] توبه‌پذیر مهربان است)».

۴ - سوره مبارکه بقره، آیه ۳۸ : «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (فرمودیم جملگی از آن فرود آیید پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد آنان که هدایتم را پیروی کنند بر ایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد)».

۵ - سوره مبارکه نحل، آیه ۳۶: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ. (و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] خدا را بپرستید و از طاغوت [=فریبگر] بپرهیزید پس از ایشان کسی است که خدا [او را] هدایت کرده و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است بنابراین در زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است)».

۶ - آیات در موضوع تفکر و تعقل در قرآن کریم زیاد است. از باب نمونه، سوره مبارکه بقره، آیه ۱۶۴: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. (راستی که در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتیهایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می رساند و [همچنین] آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هر گونه جنبنده ای پراکنده کرده و [نیز در] گردانیدن بادها و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است برای گروهی که می اندیشند واقعا نشانه‌هایی [گویا] وجود دارد)».

۷ - سوره مبارکه ناس، آیات ۵ و ۶ : «الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴿۵﴾ (آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ﴿۶﴾ (چه از جن و [چه از] انس)».

۸ - سوره مبارکه عنکبوت، آیه ۳۸:«...وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ...(شیطان اعمال‌شان را برای آنها زینت کرده بود، لذا آنان را از راه بازداشت درحالی‌که می‌دیدند)». سوره مبارکه نمل، آیه ۲۴:«...

انسان را به بند کشند و با ایجاد گمراهی و جهل در جامعهٔ بشری، هلاکت و بردگی بشر را رقم زده تا از این طریق به حوائج و خواسته‌های نفسانی خود دست یابند.

اشاره شد که شیطان باعث لغزش آدم شده و همگی هبوط‌کردند و از آن زمان بنای دشمنی در این عالم مادّی بنا شد (وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...).[۱] شیاطین حسب دلایلی از جمله تکبّر و حسادت، بنای دشمنی با آدمی را نهادند تا او را گمراه کنند: «قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (ابلیس گفت پس به سبب آنکه مرا ناکام گذاشتی من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست[۲])».

اما در خصوص انسان‌ها باید گفت که آنها در این عالم به دو دسته تقسیم شدند: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس[۳])». عدّه‌ای از انسان‌ها طالب حقیقت، سرای ابدی آخرت و هدایت خداوند تبارک و تعالی شدند و عدّه‌ای دیگر از انسان‌ها، طالب صِرف زندگی مادّی، حبّ دنیا و شهوات شده و در مسیر ظلمت گام برداشتند و به تعبیر امیرالمؤمنین امام علی‌ؑ از یاران شیطان گشتند.[۴] انسان‌هایی که زندگی مادّی دنیا را به سرای آخرت ترجیح داده[۵] و ضلالت را با هدایت عوض کرده و در مسیر تاریکی

وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (... و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده آنها را از راه بازداشته و آنها هدایت نخواهند شد)».

۱- سوره مبارکه بقره، آیه ۳۶: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (پس شیطان موجب لغزش آنها شد، و آنان را از آنچه در آن بودند (بهشت) خارج ساخت، و (در این هنگام) به آنها گفتیم همگی (به زمین) فرود آئید در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود، و برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره برداری است)».

۲ - سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۶.

۳ - سوره مبارکه انسان، آیه ۳.

۴ - نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۷ : امیرالمؤمنین امام علی‌ؑ در خصوص شناخت پیروان شیطان چنین فرموده‌اند: «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مِلَاكاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكاً، فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ، فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ.((مردمی هستند که شیطان را معیار کار خود قرار دادند، او نیز آنان را دام خویش ساخت. در دل‌شان تخم گذارد، و جوجه آورد، و حرکت کرد، و در دامن‌شان پرورش یافت. شیطان (به گونه‌ای در آنان نفوذ کرد که) با چشم آنان نگریست، و با زبان‌شان سخن گفت، پس آنان را بر مرکب لغزش‌ها نشاند، و خطا و انحراف را در چشم‌شان آراست. کردارشان همچون کسی است که شیطان او را شریک سلطنت خود ساخته، و با زبان او به ایراد سخنان باطل پرداخته)».

۵ - سوره مبارکه بقره، آیه ۸۶ : «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ (همین کسانند که زندگی دنیا را به [بهای] جهان دیگر خریدند پس نه عذاب آنان سبك گردد و نه ایشان یاری شوند)».

و جهل گام نهادند.[۱]

پس در این عالم بین آدمیان دو جبهه حق و باطل شکل گرفت؛ جبهه حق که طالب رضوان الهی و سرای آخرتند و جبهه باطل که طالب صِرف دنیا و آمیال شهوانی و نفسانی خویش هستند و همواره با جبهه حق دشمنی کرده و هیچ گاه جبهه حق و حرکت او را حتّی با تعداد نفرات کم برنتابیدند و سعی در نابودی جبهه حق داشته‌اند. یکی از دلایل دشمنی جبهه باطل با جبهه حق در آیات سوره مبارکهٔ طه به شرح ذیل آمده است:

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى ﴿۶۵﴾

[ساحران] گفتند ای موسی یا تو می‌افکنی یا [ما] نخستین کس باشیم که می‌اندازیم.

قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى ﴿۶۶﴾

گفت [نه] بلکه شما بیندازید پس ناگهان ریسمان‌ها و چوبدستی‌هایشان بر اثر سحرشان در خیال او [چنین] می‌نمود که آنها به شتاب می‌خزند.

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ﴿۶۷﴾

و موسی در خود بیمی احساس کرد.

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ﴿۶۸﴾

گفتیم مترس که تو خود برتری.

وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى ﴿۶۹﴾

و آنچه در دست راست داری بینداز تا هر چه را ساخته‌اند ببلعد در حقیقت آنچه سرهم‌بندی کرده‌اند افسون افسونگر است و افسونگر هر جا برود رستگار نمی‌شود.

فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى ﴿۷۰﴾

پس ساحران به سجده درافتادند گفتند: به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم.

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى ﴿۷۱﴾

[فرعون] گفت: آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید قطعاً او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است پس بی‌شک دست‌های شما و پاهایتان را یکی از راست و یکی از چپ قطع می‌کنم و شما را بر تنه‌های درخت خرما به دار می‌آویزم تا خوب بدانید عذاب کدام‌یک

۱ – سوره مبارکه بقره، آیه ۱۶ : «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (همین کسانند که گمراهی را به [بهای] هدایت خریدند در نتیجه داد و ستدشان سود[ی به بار] نیاورد و هدایت یافته نبودند)».

از ما سخت‌تر و پایدارتر است.

قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿۷۲﴾

گفتند: ما هرگز تو را بر معجزاتی که به سوی ما آمده و [بر] آن کس که ما را پدید آورده است ترجیح نخواهیم داد پس هر حکمی می خواهی بکن که تنها در این زندگی دنیاست که [تو] حکم می‌رانی.

إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿۷۳﴾

ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهان ما و آن سحری که ما را بدان واداشتی بر ما ببخشاید و خدا بهتر و پایدارتر است.

شواهد تاریخی نشان‌دهندهٔ آن است که غالباً شاکله و اساس جبهه‌های باطل در طول تاریخ تعداد محدودی از مستکبرین بوده‌اند که از جهل مردم دیگر سوءاستفاده کرده و آنها را با حیله و فریب و ادلّهٔ واهی گرد خود جمع کرده‌اند تا بتوانند با بهره‌گیری از آنها به منافع شخصی و مطامع دنیوی خود از جمله قدرت، ثروت، شهرت و... دست یابند؛ امّا جبههٔ حق و حرکت آنها ولو با نفرات کم باعث پاره شدن پرده‌های باطل شده و حقیقت را مکشوف می‌سازد، لذا مردم از گرد جبههٔ باطل متفرّق شده و بساط مستکبرین برچیده می‌شود: «**وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا** (و بگو حق آمد و باطل نابود شد آری باطل همواره نابودشدنی است[1])»؛ «**فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** (پس حقیقت آشکار گردید و کارهایی که می‌کردند باطل شد[2])».

همان‌گونه که در آیات سوره مبارکهٔ طه بیان شده است فرعون تمام توان خود را برای پیروزی بر حضرت موسی علیه‌السلام به کار بست اما همان ساحرانی که با ارادت کامل به فرعون[3] به جنگ حضرت موسی علیه‌السلام رفته بودند، پس از آنکه معجزه حضرت موسی علیه‌السلام را دیدند چون خودشان ساحر بودند متوجه شدند که معجزات حضرت موسی علیه‌السلام آیه‌ای از آیات الهی است و به دلیل آنکه حقیقت برایشان مکشوف شد بلافاصله به خدای هارون و موسی علیهما‌السلام ایمان آوردند. ایمانی راسخ که حتی

۱ – سوره مبارکه اسراء، آیه ۸۱.

۲ – سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۱۸.

۳– سوره مبارکه شعراء، آیه ۴۴ : «**فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ** (پس (ساحران) ریسمان‌ها و چوب‌دستی‌هایشان را انداختند و گفتند: به عزت فرعون که ما حتماً پیروزیم».

تهدید فرعون در دل آنها اثری نکرد.[۱] آری! این‌گونه حرکت اهل حق حتّی اگر تعدادشان کم[۲] باشد باطل را فرو می‌پاشد و مستکبرین عالم را در هم می‌شکند. پس در عالم همواره جبههٔ باطل و مستکبرین در حال مبارزه با جبههٔ حق هستند و با کتمان حقیقت و جعل مسیرهای انحرافی به دنبال بهره‌کشی از مردم در جهت منافع مادی و هَوَس‌های خویش می‌باشند.

در عصر حاضر نیز افراد دنیاطلب و شیطان‌صفتی هستند که دست در دست شیاطین به دنبال کتمان حقایق[۳] الهی و ایجاد جهل و گمراهی در مردم برای بهره‌کشی از آنها هستند و عملاً هدف‌شان بردگی مردم جهان با جعل، نیرنگ، پیچیده‌سازی و استفاده از ابزار و روش‌هایی است که عموم مردم نسبت به شیطانی‌بودن آن آگاهی کافی ندارند. آری، شیطان‌صفتان می‌خواهند برای پیشبُرد برنامه‌های خود، انسان را مشغول و دل‌خوش دنیایْ مادّی نمایند درحالی‌که امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام می‌فرمایند: «وَ إِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئاً، وَ الْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بَصَرُهُ، وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا. فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ، وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ. وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ[۴]»؛

دنیا، نهایت دید انسان کوردل است، که هیچ چیزی را در ورای آن نمی‌بیند. امّا چشم انسان بینا از دنیا می‌گذرد، و می‌فهمد که آخرت در پشت آن است. ازاین‌رو انسان بصیر از دنیا دل می‌کَنَد و به آخرت سَفر می‌کُند، و انسان کوردل به دنیا دل می‌بندد و در آن می‌ماند. اهل بصیرت

۱- در تفسیر المیزان، جلد ۱۴ ذیل تفسیر آیه ۷۲ سوره مبارکهٔ طه این‌گونه آمده است: ساحرانی که ایمان آوردند و به رسیدن به حق موفق گشته، و حق سراپای وجودشان را احاطه نموده پاک و خالص‌شان ساخته بود، اینان دیگر آنچه را که فرعون حقیقتش می‌پنداشت سرابی خیالی و زینتی فریب‌دهنده و باطل می‌دیدند، و در این عرصه مخیّر میان حق و باطل و حقیقت و سراب شده بودند و حاشا بر اهل یقین از اینکه در یقین خود شك کنند و یا باطل را بر حق، و سراب را بر حقیقت مقدم بدارند... فرعون که ساحران را به قتل فجیع و عذاب شدید، و محرومیت از حیات دنیا تهدید می‌کرد از نظر دید خود بود که برای آدمی حیات و سعادت و شقاوت غیردنیایی سراغ نداشت و گرنه ساحران قضیه را به عکس می‌دیدند، یعنی برای آدمی زندگی‌ای دائمی و جاودان سراغ داشتند که در مقابل آن، زندگی دنیای فانی و معجل قدر و قیمتی ندارد، اگر در آن زندگی سعادتی داشته باشند، شقاء این زندگی شقاء نیست، و اگر نداشته باشند سعادت این دنیا سعادت و نافع نیست. بنابراین چنین کسانی دیگر از تهدید فرعون نخواهند ترسید چون خُسران زندگی دنیای فانی در نظرشان (اگر در آخرت که زندگی جاوید است سعادتی داشته باشند) خُسران نیست، و لذا در پاسخ فرعون گفتند: فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا (هرچه می‌خواهی بکن که تو جز بر زندگی دنیائی ما دسترسی نداری).

۲ – سوره مبارکه بقره، آیه ۲۴۹: مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ. (چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند! و خداوند، با صابران (و استقامت‌کنندگان) است).

۳- سوره مبارکه بقره، آیه ۴۲: وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (و حق را به باطل درنیامیزید و حقیقت را با آنکه خود می‌دانید کتمان نکنید).

۴- نهج‌البلاغه، قسمتی از خطبه ۱۳۳.

از دنیا [برای آخرت] توشه برمی‌گیرد، و فاقد بصیرت برای زندگی دنیا توشه فراهم می‌سازد».

در این کتاب سعی شده ماهیّت این شیطان‌صفتان و پاره‌ای از ابزارهای ایشان توضیح داده شوند تا إن‌شاءاللّه با آگاه سازی و حرکت سازنده در جامعه، زمینهٔ ظهور یگانه منجی عالم بشریّت حضرت ولیّ‌عصر امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هرچه زودتر فراهم شود تا جهان بر معیار حق گشته، تا با برچیده‌شدن بَساط ظلم و فراگیرشدن عدالت، نور الهی کامل گردد:

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿۳۲﴾

آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند هر چند کافران کراهت داشته باشند.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴿۳۳﴾

او کسی است که رسولش را با هدایت و آئین حق فرستاد تا او را بر همه آئین‌ها غالب گرداند؛ هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.[1]

---

۱ – سوره مبارکه توبه، آیات ۳۲ و ۳۳.

فصل اول

ماهیت برده‌داران (شیطان‌صفتان) عصر حاضر

خواسته یا ناخواسته، نقشه‌های شوم و پنهان شیطان‌صفتان در زندگی ما و فرزندان‌مان تأثیر می‌گذارد. عدم شناخت، عُمق و سرعت تأثیرپذیری و شکست ما را بیشتر می‌کند؛ پس با شناخت صحیح به مقابله با آنها برخیزیم و با صف‌آرایی مناسب و عمل به‌موقع مأیوس‌شان نماییم.

در این فصل، ماهیت شوم برده‌داران(شیطان‌صفتان) عصر حاضر از مَنظرهای مختلف و نیز بر اَساس عقاید، باورها و برنامه‌های شوم‌شان مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در اینجا ذکر چند نکته حائز اهمیت است:

برده داران(شیطان‌صفتان) در این کتاب کسانی هستند که در عصر حاضر به دنبال بهره‌کشی و استثمار مردم و یا به عبارت دیگر برای به بردگی‌کشیدن مردم جهان در تلاشند؛ آنها به دنبال ایجاد یک حکومت جهانی با شعار «نظم نوین جهانی» هستند تا در آن، عموم مردم جهان را به بردگی کشند و خودشان فرعون‌وار بر تخت حکومت جهانی بنشینند.

در این کتاب یک گروه مهم از شیطان‌صفتان را بر اساس برخی از آیات قرآن کریم، اسناد موجود و عقاید، باورها و برنامه‌هایشان مورد مطالعه قرار می‌دهیم. ممکن است گروه‌های دیگر با اهداف دیگری نیز باشند که در این کتاب به آنها پرداخته نشده است.

در این فصل همهٔ آیات مربوط به گروه مذکور بیان نشده است و تنها برخی از آیات برای تبیین بحث آمده است. ضمن دعوت به دقّت در آیات این فصل، علاقه‌مندان برای آگاهی بیشتر می‌توانند به قرآن کریم مراجعه نمایند.

خداوند تبارک و تعالی آدم را نیکو خلق کرد[۱]، از روح با عظمت در او دمید[۲]، او را مخصوص به علم الهی نمود[۳]، بر ملائکه شرافت داد و دستور داد تا همه بر او سجده کنند[۴] سپس او و همسرش را در جنّت جای داد تا از نعمت‌های آنجا بهره‌مند شوند[۵] و شیطان باعث لغزش آنها شده و در نتیجه آدم هبوط کرد[۶] و نسل آدمی در این دنیای مادّی قرار گرفت. اما خداوند رحمان و رحیم

---

۱ - سوره مبارکه سجده، آیه ۷ : «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (همان کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد)».

۲ - سوره مبارکه حجر، آیه ۲۹ : «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (پس چون او را [کاملا] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم سجده کنان برای او [به خاك] بیفتید)».

۳ - سوره مبارکه بقره، آیه ۳۱ : «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا... (و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت)». - سوره مبارکه علق، آیه ۵ :عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ آنچه را که انسان نمی دانست [بتدریج به او] آموخت)».

۴ - سوره مبارکه بقره، آیه ۳۴ : «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس به جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده درافتادند)».

۵ - سوره مبارکه بقره، آیه ۳۵ : «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (و گفتیم ای آدم خود و همسرت در این باغ سکونت گیر[ید] و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و[لی] به این درخت نزدیك نشوید که از ستمکاران خواهید بود)».

۶ - سوره مبارکه بقره، آیه ۳۶ : «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ

توبه آدم را پذیرفت[1] و اورا به حال خود رها نکرد و با ارسال هدایت[2] وانبیای خویش[3] و خَلق آیات و دعوت انسان به تفکر و تعقّل[4] در آنها، زمینهٔ به فعلیّت رسیدن قوای الهی درونی انسان را فراهم نمود تا انسان با تمسّک به هدایت الهی و تعقّل در آیات او بتواند درمسیر تکامل وتعالی حرکت نموده، به رضوانِ الهی در پس عُبودیتِ الله و نعمات جاودانهٔ الهی دست یابد.

اما متأسفانه شیاطین جنّی و انسی[5] با تمام توان خود بر سر راه مستقیم الهی قرار گرفتند[6] تا انسان را به بند کشند و با ایجاد گمراهی و جهل در جامعهٔ بشری، هلاکت و بردگی بشر را رقم زده تا از این طریق به حوائج و خواسته‌های نفسانی خود دست یابند.

دسته‌ای از دشمنان طالبان حقیقت، انسان‌های طالب ظلمت و گمراهی هستند که حرص و

فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ(پس شیطان هر دو را از آن بلغزانید و از آنچه در آن بودند ایشان را به درآورد و فرمودیم فرود آیید شما دشمن همدیگرید و برای شما در زمین قرارگاه و تا چندی برخورداری خواهد بود)».

۱ - سوره مبارکه بقره، آیه ۳۷ : «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.(سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و [خدا] بر او ببخشود آری او[ست که] توبه پذیر مهربان است)».

۲ - سوره مبارکه بقره، آیه ۳۸ : «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. (فرمودیم جملگی از آن فرود آیید پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد آنان که هدایتم را پیروی کنند بر ایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد)».

۳ - سوره مبارکه نحل، آیه ۳۶ : «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ. (و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده ای برانگیختیم [تا بگوید] خدا را بپرستید و از طاغوت [=فریبگر] بپرهیزید پس از ایشان کسی است که خدا [او را] هدایت کرده و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است بنابراین در زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است)».

۴ - آیات در موضوع تفکر و تعقل در قرآن کریم زیاد است. از باب نمونه، سوره مبارکه بقره، آیه ۱۶۴ : «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. (راستی که در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتی‌هایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می رساند و [همچنین] آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هر گونه جنبنده ای پراکنده کرده و [نیز در] گردانیدن بادها و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است برای گروهی که می اندیشند واقعا نشانه‌هایی [گویا] وجود دارد)».

۵ - سوره مبارکه ناس، آیات ۵ و ۶ : «الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴿۵﴾ (آن‌کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴿۶﴾ (چه از جن و [چه از] انس)».

۶ - سوره مبارکه عنکبوت، آیه ۳۸: «...وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ (...شیطان اعمال‌شان را برای آنها زینت کرده بود، لذا آنان را از راه بازداشت در حالی که می‌دیدند)». سوره مبارکه نمل، آیه ۲۴: «... وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (... و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده آنها را از راه بازداشته و آنها هدایت نخواهند شد)».

طمع آنها پایانی نداشته و برای رسیدن به خواسته‌های نفسانی و دنیوی خود به دنبال بهره‌کشی از انسان‌های دیگر هستند تا بتوانند هر چه بیشتر دسترنج آنان و حاصل تلاش‌شان را از آن خود نموده و شهوت قدرت و ثروت بی پایان‌شان را پاسخی داده باشند. اما سؤال این است که این انسان‌های شیطان‌صفت که به دنبال به بردگی‌کشیدن انسان‌های دیگرند، چه کسانی هستند؟ در این فصل سرآمد آنان را به تعبیر قرآن کریم معرفی کرده و اَهداف و نیّات شوم آنان را در عصر حاضر تا حد امکان توضیح می‌دهیم. خوانندهٔ گرامی توجه داشته باشید که این افراد شیطان‌صفت چه شما بخواهید و چه نخواهید بر زندگی شما و فرزندان‌تان سایه انداخته‌اند پس با دقّت مطالب را مطالعه نموده تا با شناخت صحیح به دفع تهاجمات اعتقادی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، طبّی و... آنها پرداخته تا به حول و قوّهٔ الهی عاقبت بخیری و سعادت دنیا و آخرت را برای خود و خانواده‌مان رقم زنیم؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا...؛ ای مؤمنان خود و خانواده‌تان را از آتش حفظ کنید...».[۷]

خداوند تبارک و تعالی در آیه ۸۲ سورهٔ مبارکهٔ مائده می‌فرماید:

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...؛ مسلّماً یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت...)».

در قرآن کریم آیات فراوانی در خصوص قوم یهود و بنی‌اسرائیل آمده است، به راستی اینها چه کسانی هستند که خداوند تبارک و تعالی در قرآنش نسبت به آنها هشدار می‌دهد و آنها را سخت‌ترین دشمنان نسبت به مؤمنان معرفی می‌کند و حتّی حسب ظاهر آیه در دشمنی‌ورزی نسبت به مؤمنان جلوتر از دیگر مشرکان بیان شده‌اند. در این فصل، قوم یهود را از منظر برخی از آیات قرآن کریم مطالعه می‌نماییم[۸] سپس قوم یهود را بر اساس اعتقادات و کتاب‌های اعتقادی تحریف شدهٔ خودشان و نیز تفکّرات به شدّت نژادپرستانهٔ آنها و بعد از منظر برخی صاحب‌نظران و مورخین مورد بررسی قرار داده و برنامه‌های عصر حاضر صهیونیسم و فعالیت‌هایشان در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، رسانه‌ای، اجتماعی و... در سطح بین‌الملل را در راستای ایجاد یک حکومت جهانی و به بردگی‌کشیدن انسان‌ها مورد مطالعه قرار می‌دهیم. لازم به ذکر

۷ – سوره مبارکه تحریم، آیه ۶.

۸– تمام آیات مربوط به قوم بنی‌اسرائیل و یهود در اینجا بحث نشده است. علاقه‌مندان به مطالعه بیشتر به قرآن کریم مراجعه نمایند.

است که یهودیان در زمان پیامبران‌شان دارای دینی الهی بوده و پیامبران زیادی برای هدایت آنها آمده‌اند ولی متأسّفانه عدّه‌ای از یهودیان و خصوصاً بزرگان آنها از اوامر الهی سرپیچی کرده و به پیامبران خود و نیز انبیای بزرگ الهی چون حضرت عیسی(ع) و پیامبراکرم(ص) که بعثت‌شان به آنها مژده داده شده بود، ایمان نیاوردند. آن دسته از یهود با قرار گرفتن در مسیر ضلالت و گمراهی، کتب مقدّس خویش و آیین آن را دست‌خوش تحریف کردند تا به هوس‌بازی پرداخته و به منافع شخصی، مادّی و جاه‌طلبانهٔ خود دست یابند[1]، که إن‌شاءاللّه تا حد امکان مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

نکته: منظور از یهود و یهودی‌گری در این کتاب، صرفاً پیروان یک آیین تحریف شدهٔ خاص نیست. بلکه منظور گروهی از انسان‌ها در طول تاریخ هستند که دل در خصائص شیطانی دارند و تابع فرامین شیطانند و در هر زمانه‌ای برای فریفتن انسان‌ها و پیشبُرد اهداف شیطانی، به شکلی خاص، بروز و ظهور کرده‌اند؛ ولی تجلّی یک برنامهٔ استراتژیک و عملیّات شیطانی به صورت تشکیلاتی در جهان از گذشته تا به حال و مبتنی بر باورها و عقاید تحریف‌شدهٔ شیطانی یهود مشهود است، اگر چه بعضاً برخی از یهودیان نیز با این تشکیلات شیطانیِ منبعث از تفکرات تحریف‌شدهٔ یهود مخالف بوده‌اند ولی این تشکیلات شیطانی در طول تاریخ رنگ‌های مختلفی عوض کرده و با توجه به هر دورانی ساختار جدیدی به خود گرفته است. لذا مطالعهٔ یهود و ویژگی‌ها و خصلت‌های آنان برای شناخت این تشکیلات شیطانی و برنامه‌های استراتژیک آنها لازم است همان‌گونه که در قرآن کریم آیات فراوانی برای شناخت آنها آمده است.

---

۱ - أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ (۴۴) نساء (آیا به کسانی که بهره ای از کتاب یافته‌اند ننگریستی گمراهی را می خرند و می خواهند شما [نیز] گمراه شوید) - مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۴۶) نساء (برخی از آنان که یهودی‌اند کلمات را از جاهای خود برمی‌گردانند و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین [اسلام با درآمیختن عبری به عربی] می‌گویند شنیدیم و نافرمانی کردیم و بشنو [که کاش] ناشنوا گردی و [نیز از روی استهزا می‌گویند] راعنا [که در عربی یعنی به ما التفات کن ولی در عبری یعنی خبیث ما] و اگر آنان می‌گفتند شنیدیم و فرمان بردیم و بشنو و به ما بنگر قطعاً برای آنان بهتر و درست‌تر بود ولی خدا آنان را به علت کفرشان لعنت کرد در نتیجه جز [گروهی] اندک ایمان نمی‌آورند).

یهود در قرآن کریم

خودبرتربینی و نژادپرستی یهودیان

متأسّفانه در آیین تحریف‌شدهٔ یهود، نژادپرستی غوغا می‌کند؛ قومی که خودشان را برگزیده می‌دانند و «غیریهودیان» را حیوان و حتّی کمتر از آن می‌پندارند. قرآن کریم در آیات متعدّدی خودبرتربینی و نژادپرستی یهودیان را بیان کرده و در برابر آنها به تندی موضع گرفته و پندارهای نژادپرستانهٔ آنها را رد کرده است زیرا از منظر اَدیان الهی و قرآن کریم؛ رنگ، نژاد، جنسیّت، قوم و... سبب برتری نیست و گرامی‌ترین انسان‌ها نزد خداوند تبارک و تعالی با تقواترین آنها هستند؛ «**یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ**(ای مردم! ما شما را از یك مرد و زن آفریدیم، و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست، خداوند دانا و خبیر است)».[۱]

در ادامه برخی از آیات قرآن کریم را در مورد خودبرتربینی و نژادپرستی یهود می‌آوریم:

اول: «**وَقَالَتِ الْیَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ یُعَذِّبُکُمْ بِذُنُوبِکُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشَاءُ وَیُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا وَإِلَیْهِ الْمَصِیرُ**. (و یهودیان و ترسایان گفتند ما پسران خدا و دوستان او هستیم بگو پس چرا شما را به [کیفر] گناهانتان عذاب می‌کند [نه] بلکه شما [هم] بشرید از جمله کسانی که آفریده است هر که را بخواهد می‌آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو می‌باشد از آن خداست و بازگشت [همه] به سوی اوست)».[۲]

در تفسیر آیهٔ فوق آمده است که در این معنا هیچ شکی نیست که یهودیان ادّعای فرزندی حقیقی برای خدا ندارند و بطور جدّی خود را فرزند خدای تعالی نمی‌دانند آن‌طوری که بیشتر مسیحیان، مسیح را فرزند خدا می‌دانند، پس اینکه در جملهٔ مورد بحث حکایت کرده که یهود و نصارا ادعا کرده‌اند که ما فرزندان خدا و دوستان اوئیم، منظور فرزندی حقیقی نیست، بلکه منظورشان این است که با نوعی مجازگوئی شرافتی برای خود بتراشند، و این مجازگوئی در کتب

۱ - سوره مبارکه حجرات، آیه ۱۳.

۲ - سوره مبارکه مائده، آیه ۱۸.

مقدس آنان بسیار دیده می شود... به هر حال منظورشان از این تعبیر این است که ما یهودیان و مسیحیان آنقدر در درگاه خدای تعالی محبوب و مقرّب هستیم که پسران در نظر پدران محبوب و مقرّبند، پس ما نسبت به خدای تعالی جنبهٔ شاهزادگان را داریم که در صفی جدای از صف رعیّت قرار دارند و به امتیاز قُرب به درگاه سلطان ممتازند، امتیازی که اقتضا دارد با آنان معامله و رفتاری شود غیر آن رفتاری که با رعیّت می‌شود... می‌خواهند بگویند ما به دلیل اینکه پسران خدا یعنی احباء و دوستان خدا هستیم، هر کاری بکنیم کرده‌ایم، و هرگز گرفتار عقوبت نمی‌شویم و سرانجام ما جز به نعمت و کرامت کشیده نمی‌شود، چون عذاب کردن ما منافات با آن امتیاز و محبوبیّت و کرامت دارد که در ما هست... البته در این آیه(...**قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ**...) خداوند به پیامبر گرامی خود دستور می‌دهد با آنان احتجاج نموده، ادعای آنان را ابطال کند.[1]

دوم: «**وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.** (و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید مگر آنکه یهودی یا ترسا باشد این آرزوهای [واهی] ایشان است بگو اگر راست می‌گویید دلیل خود را بیاورید)».[2]

سوم: «**وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.**(و گفتند: آتش [دوزخ] جز چند روزی به ما نمی‌رسد. بگو: آیا [بر این عقیده خود] از نزد خدا پیمانی گرفته اید؟ که هرگز خدا از آن پیمان تخلّف نخواهد کرد، یا جاهلانه چیزی را به خدا نسبت می‌دهید؟)».[3]

چهارم: «**قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.** (بگو اگر (آنچنانکه مدعی هستید) سرای دیگر در نزد خدا مخصوص شما است نه سایر مردم پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گوئید)».[4]

«**وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ.** (ولی آنها هرگز به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده‌اند آرزوی مردن نخواهند کرد و خداوند از ستمگران آگاه است)».[5]

«**وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ**

---

۱ - تفسیر المیزان، جلد ۵، ذیل تفسیر آیه ۱۸ سوره مبارکه مائده.

۲ - سوره مبارکه بقره، آیه ۱۱۱.

۳ - سوره مبارکه بقره، آیه ۸۰.

۴ - سوره مبارکه بقره، آیه ۹۴.

۵ - سوره مبارکه بقره، آیه ۹۵.

بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ. (آنها را حریص‌ترین مردم حتی حریص‌تر از مشرکان بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت (تا آنجا) که هر یك از آنها دوست دارد هزار سال عمر کند در حالی که این عمر طولانی او را از عقاب خداوند باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بینا است)».[1]

در تفسیر (**قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ...**) چنین آمده است: از آنجا که قول یهود: **لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً** (جز چند روزی آتش با ما تماس نمی گیرد) و نیز در پاسخ اینکه **آمنوا بما انزل الله**(ایمان بیاورید به آنچه خدا نازل کرده) گفته بودند: **نؤمن بما انزل علینا** (به آنچه بر خود ما نازل شده ایمان می آوریم) و این دو جمله بالتزام دلالت می‌کرد بر اینکه یهودیان مدعی نجات در آخرتند، و دیگران را اهل نجات و سعادت نمی‌دانند، و نجات و سعادت خود را هم آمیخته به هلاکت و شقاوت نمی‌دانند، چون به خیال خود جز ایّامی چند معذّب نمی‌شوند، و آن ایّام هم عبارتست از آن چند صباحی که گوساله پرستیدند.لذا خدای‌تعالی با خطابی با ایشان مقابله کرد، که دروغگوئی آنان را در ادعایشان ظاهر سازد، خطابی که خود یهود بدون هیچ تردیدی آن را قبول دارد و آن این است که به رسول گرامیش دستور می‌دهد به ایشان بگوید: «**قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ...** (بگو: اگر (آنچنان‌که مدعی هستید) سرای دیگر در نزد خدا مخصوص شما است نه سایر مردم پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گویید...)»

حال ببینیم یهود در دعوی خود که زندگی قرین به سعادت آخرت را خاص خود می‌داند، راست می‌گوید یا دروغ، امتحانش مجانی است، و آن این است که اگر راست بگویند، و آن زندگی خاص ایشان باشد، نه سایر مردم، باید به زبان دل و زبان سر، و با ارکان بدن، همواره آرزوی رسیدن به آن را داشته باشند، و حال اینکه می‌بینیم ابداً آرزوی آن را ندارند، چون ریگ در کفش دارند، انبیای خدا را کشته‌اند، به موسی کفر ورزیده‌اند، و پیمان‌هائی از خدا را نقض کرده‌اند، خدا هم که دانای به ستمکاران است. و جملهٔ «**أَنْ يُعَمَّرَ**» به معنای این است که یهودیان هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند، بلکه سوگند می‌خورم که ایشان را حریص‌ترین مردم بر زندگی ناچیز و پست و جلوگیر و مزاحم از زندگی سعیدهٔ آخرت (زندگی دنیا) خواهی یافت، بلکه نه تنها حریص‌ترین مردم، که حتی حریص‌تر از مشرکین خواهی یافت، که اصلاً معتقد به قیامت و حشر و نشر نیستند، آری یك یک یهود را

---

۱ - سوره مبارکه بقره، آیه ۹۶.

خواهی یافت که دوست می‌دارد طولانی‌ترین عمرها را داشته باشد، و حال آنکه طولانی‌ترین عمر، او را از عذاب دور نمی‌کند، چون عمر هر چه باشد بالاخره روزی بسر می‌رسد.[1]

پنجم: **قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.** (بگو ای یهودیان! اگر گمان می‌کنید که شما دوستان خدا غیر از مردم هستید آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گوئید! (تا به لقای محبوبتان برسید).[2]

وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ. (ولی آنها هرگز تمنّای مرگ نمی‌کنند به خاطر اعمالی که از پیش فرستاده‌اند، و خداوند ظالمان را بخوبی می‌شناسد).[3]

در تفسیر آیات فوق آمده است در این آیهٔ شریفه علیه یهود استدلال شده، استدلالی که دروغگویی یهود را در ادعایش که می‌گوید ما اولیای خداییم و دوستان و پسران او هستیم کاملاً آشکار می‌کند. خدای عزوجل بعد از پیشنهاد تمنای مرگ به یهودیان، به پیامبر خود خبر می‌دهد که این یهودیان هرگز تمنای مرگ نخواهند کرد، و این تمنا نکردن‌شان را تعلیل می‌کند به آنچه در دنیا مرتکب شده‌اند، می‌فرماید: یهودیان هرگز چنین آرزویی نمی‌کنند. و جملهٔ «**بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ**» کنایه است از ظلم و فسوقی که در دنیا مرتکب شده‌اند. پس معنای آیهٔ این است که: یهودیان به سبب ظلم‌هایی که کردند آرزوی مرگ نمی‌کنند، و خدا دانای به ظالمان است، می‌داند که ستمکاران هیچ وقت لقای خدا را دوست نمی‌دارند، چون دشمنان خدایند، و بین خدا و آنان محبّتی در کار نیست.[4]

---

۱ - تفسیر المیزان، جلد ۱، چکیده تفسیر آیات ۹۴ تا ۹۶ سوره بقره.

۲ - سوره مبارکه جمعه، آیه ۶.

۳ - سوره مبارکه جمعه، آیه ۷.

۴ - تفسیر المیزان، جلد ۱۹، چکیدهٔ تفسیر آیات ۶ و ۷ سوره جمعه.

تفکرات و اعتقادات ناشایست یهود

اول- حریص‌بودن به دنیای مادی

«وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ.

(آنها را حریص‌ترین مردم حتّی حریص‌تر از مشرکان بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت (تا آنجا) که هر یك از آنها دوست دارد هزار سال عمر کند در حالی که این عمر طولانی او را از عقاب خداوند باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بینا است)».[1]

در تفسیر آمده که در این آیات، به یکی از ویژگی‌های بارز قوم یهود اشاره می‌شود و آن این است که ایشان قومی بسیار دنیاپرست می‌باشند، به گونه‌ای که در دنیاپرستی و شیفتگی به زندگی دنیا، همانند نداشته و حتّی از مشرکان نیز پیش افتاده‌اند. هر یک از آنان دوست دارد هزار سال عمر کند و در این مدّت به ثروت‌اندوزی و دنیاطلبی مشغول باشد. این شیفتگی و علاقه به زخارف دنیوی، از نبود ایمان و اعتقاد به سرای آخرت نشأت گرفته است. در ادامه، خداوند آرزوی آنان را واهی و پوچ بیان نموده و اظهار می‌دارد، این عمر طولانی هر چه که باشد، سرانجام به سر خواهد آمد و آنان را از عذاب دور نخواهد کرد.[2]

در «تفسیر المیزان» نیز چنین آمده: «وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا»، از سیاق آیه برمی‌آید که این جمله عطف است بر کلمهٔ **الناس**، و معنایش این است که یهودیان را می‌یابی، که از همه مردم حتی از مشرکین حریص‌تر به دنیایند.[3]

مواضع غلط و کفرآمیز و اقدامات فساد انگیز و رفتار زشت بنی‌اسرائیل در طول تاریخ به‌ویژه یهودیان عصر بعثت نبی‌اکرمﷺ معلول حرص کنترل نشده و وابستگی شدید آنها به دنیا و زخارف مادّی و حبّ جاه و مال بود. این انحراف بزرگ و سقوط‌دهنده در خواص و دانشمندان آنها از شدّت بیشتری برخوردار بود تا جایی که آنان را به بدترین دشمنان اسلام تبدیل کرد. آنها برای حفظ موقعیّت دنیوی و استثمار بیشتر مردم حتّی اعتقادات و آنچه را به آن یقین داشتند زیر پا

---

۱ – سوره مبارکه بقره، آیه ۹۶.

۲ – ذکر مبارک، جلد ۱، صفحه ۱۵، تفسیر آیه ۹۶ سوره بقره.

۳ – تفسیر المیزان، جلد ۱، ذیل تفسیر آیه ۹۶ سوره بقره.

گذاشته و تورات را هم تحریف و هماهنگ با هواهای نفسانی خویش ساختند و از هر اقدامی برای جلوگیری از موفقیّت و حاکمیّت پیامبراکرمﷺ و پیروزی مسلمانان کوتاه نیامدند و حتّی گوی سبقت را از مشرکانی که به هیچ آیین آسمانی معتقد نبودند، ربودند. یهودیان که سالیان طولانی از تعالیم حضرت موسی‌علیه‌السلام و پیامبران بعدی بنی‌اسرائیل بهره‌مند شده بودند و سزاوار بود بیش از دیگران از اسلام و پیامبراکرمﷺ استقبال کنند وقتی دنیای خویش را در مخاطره دیدند از مشرکان حریص‌تر به دنیا عمل نموده و با ترجیح دنیای فانی بر آخرت باقی عذاب دردناک الهی را برای خود کسب کردند و چه زیبا خدا آنها را توصیف می‌کند که:[1]

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ.

(اینان کسانی‌اند که زندگی [زودگذر] دنیا را به جای آخرت خریدند؛ پس نه عذاب از آنان سبک شود و نه یاری شوند)».[2]

دوم ـ حس‌گرایی و مادّه‌گرایی یهود

در ذیل به برخی آیات در این موضوع اشاره می‌شود. برای مطالعهٔ بیشتر به قرآن کریم مراجعه نمایید:

«وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ.

(و بنی‌اسرائیل را از دریا[یی که فرعونیان را در آن غرق کردیم] عبور دادیم؛ پس به گروهی گذر کردند که همواره بر پرستش بت‌های خود ملازمت داشتند، گفتند: ای موسی! همان‌گونه که برای آنان معبودانی است، تو هم برای ما معبودی قرار بده!! موسی گفت: قطعاً شما گروهی هستید که جهالت و نادانی می‌ورزید)».[3]

«وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ.

(قوم موسی بعد از (رفتن) او (به میعادگاه خداوند) از زیورآلات خود گوساله‌ای ساختند، جسد بی‌روحی بود که صدای گاو داشت! آیا آنها نمی‌دیدند که با آنان سخن نمی‌گوید و به راه

۱ – سیمای یهود در قرآن، صفحه ۱۶۲.

۲ – سوره مبارکه بقره، آیه ۸۶.

۳ – سوره مبارک اعراف، آیه ۱۳۸.

(راست) هدایت‌شان نمی‌کند، آن را (خدای خود) انتخاب کردند و ظالم بودند)».[۱]

«يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَٰلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا.

(اهل کتاب [بنا به خواستِ نامعقولشان] از تو می‌خواهند که از آسمان، کتابی برای آنان نازل کنی، البته [این بازیگران زشت باطن] از موسی بزرگ تر از آن را خواستند، و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان ده. پس آنان را به کیفر ستمشان صاعقه فرو گرفت. باز پس از آنکه [بر وحدانیّت حق و ضرورت خداپرستی] دلایل روشن برای آنان آمد، گوساله را به عنوان معبود گرفتند، و ما از این [گناه بزرگ و زشت هم] گذشتیم و به موسی برهانی روشن و قدرتی آشکار دادیم)».[۲]

از بارزترین ویژگی‌های اعتقادی یهود و بنی‌اسرائیل که بارها آن را ظاهر و علنی کرده‌اند و قرآن کریم در آیات متعددی آن را بیان کرده است، تفکر مادّی و حس‌گرایی و انکار حقایق ماورای حس و تجربه و محدود نمودن گرایش‌ها به مادّیات و محسوسات است.

در «تفسیر المیزان» پس از بحث نسبتاً طولانی راجع به این طرز تفکر چنین آمده است:

به هر حال اگر در قصّه‌های بنی‌اسرائیل که در قرآن کریم آمده دقت کنی و در آنها باریک شوی و به اسرار تفکّرات و رفتار آنان پی ببری خواهی دید که مردمی فرورفته در مادّیات بودند و جز از این لذایذ مادّی و صوری چیزی نمی‌فهمیده‌اند. امّتی بوده‌اند که جز در برابر لذّات و کمالات مادّی تسلیم نمی‌شدند و به هیچ حقیقت از حقایق ماورای حس ایمان نمی‌آوردند همچنان که امروز هم همین‌طورند و همین خوی باعث شده که عقل و اراده‌شان در تحت فرمان و انقیاد حس و مادّه قرار گیرد و جز آنچه را حس و ماده تجویز می‌کند جایز ندانند... امروز هم حق و حقیقت در برابر تمدّن مادّی که ارمغان غربی‌ها است به همین بلا مبتلا شده، چون اساس تمدّن نامبرده بر حس و مادّه است، و از ادلّه‌ای که دور از حس هستند هیچ دلیلی را قبول نمی‌کند و همین باعث شده که معارف عالیه و اخلاق فاضله از میان ما رخت بربندد و انسانیّت در خطر انهدام و جامعه بشر در خطر شدیدترین فساد قرار گیرد که به زودی همهٔ انسان‌ها به این خطر واقف خواهند شد و شرنگ تلخ این تمدّن را خواهند چشید.[۳]

---

۱ – سوره مبارک اعراف، آیه ۱۴۸.

۲ – سوره مبارکه نساء، آیه ۱۵۳.

۳ – تفسیر المیزان، جلد ۱، تفسیر ذیل آیات ۶۳-۷۴ سوره مبارکه بقره.

سوم ـ دادن نسبت‌های ناروا به خداوند تبارک و تعالی و فساد در زمین

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ.

(یهود گفتند: دست (قدرت) خدا بسته است! به واسطه این گفتار (دروغ) دست آنها بسته شده و به لعن خدا گرفتار گردیدند، بلکه دو دست (قدرت) خدا گشاده است و هر گونه بخواهد (بر خلق) انفاق می‌کند. و همانا قرآنی که به تو نازل گشت بر کفر و طغیان بسیاری از اهل کتاب بیفزاید و ما (به کیفر آن) تا قیامت آتش کینه و دشمنی را در میان آنها برافروختیم، هر گاه برای جنگ (با مسلمانان) آتشی برافروختند خدا آن آتش را خاموش ساخت، و آنها در روی زمین به فسادکاری می‌کوشند، و هرگز خدا مردم ستمکار مفسد را دوست نمی‌دارد)».[۱]

در تفسیر آمده است اصولاً در ادبیات عرب «دست»، کنایه از قدرت است و دو دست کنایه از کمال قدرت است... .

در خصوص فساد در زمین آمده؛ سعی و کوشش یهود همه برای آن است که زمین را علیه دین پر از فساد کنند و خداوند مفسدین را دوست ندارد.[۲]

ایجاد انواع فسادها و تلاش برای گسترش تباهی و گمراهی در روی زمین از عادات همیشگی و تعطیل‌ناپذیر یهودی‌هاست. آنها نه تنها خود گرفتار فساد و انحراف می‌باشند بلکه می‌کوشند فساد را روی زمین بگسترانند و دیگران را هم منحرف و از صراط مستقیم خارج کنند و این همان چیزی است که در فرهنگ دینی و تعالیم پیامبران سخت مورد مذمّت و برخورد واقع شده است. اگر رأفت و رحمت و تلاش برای اصلاح و جذب گمراهان جاهل جایز و پسندیده باشد اما نسبت به کسانی که عالمانه و از روی عناد و لجاجت همواره به دنبال گمراه‌کردن دیگران و به فساد کشیدن جامعه باشند، هیچ‌گونه مسامحه و کوتاهی جایز نیست و کوتاه آمدن در برابر آنها ظلم و تعدّی به مردم است. ازاین‌رو اسلام در دفاع از حقوق مردم برای مفسدین فی‌الارض و ترویج‌دهندگان تباهی و

---

۱ – سوره مبارکه مائده، آیه ۶۴.

۲ – تفسیر المیزان، جلد ۶، تفسیر آیات ۵۷ تا ۶۶ سوره مائده.

فساد همانند محاربان با خدا و رسولش مجازات‌های سختی قرار داده است.[1]

در آیهٔ دیگری در خصوص فساد بنی‌اسرائیل در زمین چنین آمده است:

«وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا.

(و در کتاب آسمانی[شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواهید خاست)».[2]

چهارم ـ کفر از روی عناد و لجاجت و پیامبر کشی توسط یهود

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

(هنگامی که به آنان گویند: به آنچه که خدا [بر پیامبراسلام] نازل کرده ایمان آورید، گویند: به توراتی که بر خود ما یهودیان نازل شده ایمان می‌آوریم و به غیر آن در حالی که حق است و تصدیق کنندهٔ توراتی است که با آنان است، کفر می‌ورزند. بگو: اگر شما [از روی درستی و راستی به تورات] مؤمن بودید، پس چرا پیش از این پیامبران خدا را می‌کشتید؟)»[3]

«لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ.

(هر آینه خدا شنید سخن (جاهلانه) آن کسان را که گفتند: خدا فقیر است و ما دارا. البته ما گفتارشان را ثبت خواهیم کرد با این گناه بزرگشان که انبیاء را به ناحق کشتند، و گوییم: بچشید عذاب آتش سوزان را)».[4]

یهود، خودمحوری و دنیاطلبی را به آنجا رساندند که برای رهایی از مسئولیّت و خودداری از انفاق و تلاش برای رفع نیاز بندگان و همین‌طور به منظور تحقیر مسلمانان و متزلزل‌کردن بنیان‌های اعتقادی آنان با بهانه‌جویی، زشت‌ترین مواضع را نسبت به خدا گرفته و برخی از آنها با استهزاء به صراحت گفتند خدا فقیر است و ما غنی هستیم.[5]

---

۱ – سیمای یهود در قرآن، صفحه ۱۳۹.

۲ – سوره مبارکه اسراء، آیه ۴.

۳ – سوره مبارکه بقره، آیه ۹۱.

۴ – سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۸۱.

۵ – سیمای یهود در قرآن، صفحه ۱۰۰.

«لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ.

(ما از بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم و رسولانی به سوی آنها فرستادیم (ولی) هر زمان پیامبری بر خلاف هوسها و تمایلات آنها می‌آمد عدّه‌ای را تکذیب می‌کردند و جمعی را می‌کشتند)».[1]

پنجم ـ آزار و تکذیب انبیای الهی برای حفظ منافع مادی

الف- حضرت موسی علیه‌السلام

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ.

(و [یاد کن] هنگامی را که موسی به قوم خود گفت ای قوم من چرا آزارم می‌دهید با اینکه می‌دانید من فرستادهٔ خدا به سوی شما هستم پس چون [از حق] برگشتند خدا دلهای‌شان را برگردانید و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی‌کند)».[2]

قرآن کریم در جای دیگر خطاب به مؤمنین می‌فرماید شما مانند یهود نباشید که حضرت موسی علیه‌السلام را مورد اذیّت و آزار قرار دادند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا.

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید مانند کسانی مباشید که موسی را [با اتهام خود] آزار دادند و خدا او را از آنچه گفتند مبرا ساخت و نزد خدا آبرومند بود)».[3]

ب ـ حضرت عیسی علیه‌السلام

یهود و بنی‌اسرائیل تولد معجزه‌آسای حضرت عیسی علیه‌السلام را بر نتافته و به حضرت مریم علیهاالسلام نسبت ناروا و زشت دادند که قرآن، این بهتان بزرگ را نشانهٔ کفرشان دانسته است:

«وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا. (و [نیز] به سزای کفرشان و آن تهمت بزرگی که به مریم زدند)».[4]

---

۱ – سوره مبارکه مائده، آیه ۷۰.

۲ – سوره مبارکه صف، آیه ۵.

۳ – سوره مبارکه احزاب، آیه ۶۹.

۴ – سوره مبارکه نساء، آیه ۱۵۶.

بعد هم که حضرت عیسی‌علیه‌السلام آنها را به خداپرستی و معنویت دعوت کرد، یهودیان که وجود او و تعالیمش را منافی دنیاگرایی خود می‌دانستند، از هر گونه مزاحمت و اذیّت و آزارش کوتاه نیامدند و طغیان و نافرمانی و دشمنی با او را به آنجا رساندند که وقتی آن حضرت به ناچار به بیت المقدس هجرت کرد به جست و جوی او پرداخته و حتّی به ادعای خود، او را کشتند[1] اگر چه قرآن کریم صراحتاً قتل حضرت عیسی‌علیه‌السلام را نفی می‌کند؛ در آیهٔ ۱۵۷ سورهٔ مبارکهٔ نساء چنین آمده است:

«وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا.

(و گفتهٔ ایشان که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که دربارهٔ او اختلاف کردند قطعاً در مورد آن دچار شك شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند جز آنکه از گمان پیروی می‌کنند و یقیناً او را نکشتند)».[2]

ج - یهود و پیامبراکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله

گرچه مخالفت و اذیّت پیامبران برای یهود یک عادت و سنّت شده بود، اما بیشترین ظلم و آزار را آنها نسبت به پیامبراکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله انجام دادند و در این رابطه حتی گوی سبقت را از مشرکین هم ربودند.

برخی از اقدامات یهود در مقابل پیامبراکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله که قرآن کریم به آنها پرداخته عبارتند از: پیمان‌شکنی (بقره:۱۰۰)، استهزاء و مسخره‌کردن (مائده:۵۷)، تلاش برای منحرف‌کردن مسلمانان(آل عمران :۷۲)، بی‌احترامی به مسلمانان (بقره:۱۰۴ و نساء:۴۶)، قدرناشناسی و فتنه‌انگیزی (انعام:۹۱)، کتمان حقیقت (بقره:۴۲)، تجاهل و تحریف (بقره: ۷۵-۷۸)، بهانه‌جویی (نساء:۱۵۳)، طرح سؤال‌ها و در خواست‌های بی‌مورد (بقره:۱۰۸)، ابراز دشمنی با خدا و جبرائیل که قرآن را آورده است (بقره:۹۷-۹۹)، توطئه و زیر سؤال بردن تغییر قبله (بقره:۱۴۲) و....

همچنین یهودیان پیامبراکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله را با وجود آنکه به خوبی می‌شناختند تکذیب می‌کردند:

---

۱ - سیمای یهود در قرآن، صفحه ۱۳۰.

۲ - سوره مبارکه نساء، آیه ۱۵۷.

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

(آنان‌که ما کتاب به آنها فرستادیم، او را (یعنی محمّد‌ﷺ را) به مانند فرزندان خود می‌شناسند. آنان‌که خود را به زیان انداختند (به او) ایمان نمی‌آورند)».[1]

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.

(گروهی که ما بر آنها کتاب فرستادیم، (محمّد‌ﷺ و حقّانیّت) او را به خوبی می‌شناسند همان‌گونه که فرزندان خود را، و لکن گروهی از آنان (از راه عناد) حق را کتمان می‌کنند در صورتی که علم به آن دارند)».[2]

در تفسیر آیهٔ فوق آمده است که نشانه‌های پیامبراکرم‌ﷺ در نزد یهودیان به قدری واضح و روشن بود که ایشان را چون فرزند خویش می‌شناختند و کوچک‌ترین تردیدی در راستی دعوت وی نداشتند و با این حال، گروهی از آنان حق پوشانی کرده و آن حضرت را انکار می‌کردند[3].

در روایتی از امام صادق‌علیه‌السلام آمده است: عدّه‌ای از علمای یهود مردم را وادار می‌کردند که هر ساله هدیه‌ای به علما تقدیم کنند، ولی اسلام این عمل را لغو کرد و لذا آنان برای حفظ معاش و منافع خود، صفات نبی اکرم‌ﷺ را که در تورات ذکر شده بود، تحریف کردند و در واقع با این کار، آیات الهی را به مال دنیا فروختند.[4]

در آیهٔ دیگری از قرآن کریم این گونه آمده است:

«وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ.

(و به آنچه نازل کرده‌ام (قرآن) ایمان بیاورید که نشانه‌های آن با آنچه در کتاب‌های شما است کاملاً مطابقت دارد، و نخستین کافر به آن نباشید، و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید (به خاطر در آمد مختصری نشانه‌های قرآن و پیامبراسلام را که در کتب شما موجود است پنهان نکنید) و تنها از من (و مخالفت دستور من) بترسید (نه از مردم)».[5]

---

۱ - سوره مبارکه انعام، آیه ۲۰.

۲ - سوره مبارکه بقره، آیه ۱۴۶.

۳ - ذکر مبارک، جلد ۱، صفحه ۲۳، ذیل تفسیر آیه ۱۴۶ سوره بقره.

۴ - همان، صفحه ۷، ذیل تفسیر آیه ۴۱ سوره بقره، به نقل از نورالثقلین.

۵ - سوره مبارکه بقره، آیه ۴۱.

در تفسیر آمده است که در این آیه، از یهودیان زمان پیامبرﷺ خواسته می‌شود که به آیات قرآنکه از جانب خدا نازل شده و گواه بر مطالب تورات است ایمان آورده و در رتبه نخست کافران به آن نباشند، زیرا آنان دلایل روشن حقانیت دین پیامبراکرمﷺ را می‌دانستند و به همین جهت، از آنان انتظار بیشتری نسبت به دیگر منکران می‌رفت.[1]

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ.

(و چون کتاب آسمانی قرآن از نزد خدا برای هدایت آنها آمد با وجودی که کتاب (تورات) آنان را تصدیق می‌کرد و با آنکه خود آنها پیش از بعثت (پیامبراسلام) انتظار غلبه بر کافران داشتند، آنگاه که آمد و شناختند (که همان پیامبر موعود است) باز به او کافر شدند (و از نعمت وجود او ناسپاسی کردند)، پس خشم خدا بر کافران باد)».[2]

در تفسیر آیهٔ فوق از ابن عباس نقل شده که یهود (در اطراف مدینه) قبل از بعثت پیامبراکرمﷺ همواره پیروزی بر اوس و خزرج را با بعثت پیامبراکرمﷺ طلب و آرزو می‌کردند ولی وقتی پیامبراکرمﷺ از بین عرب‌ها (نه بنی‌اسرائیل) مبعوث شد به او کفر ورزیدند و آنچه را قبلاً می‌گفتند انکار کردند. پس بعضی از اوس و خزرج گفتند؛ ای گروه یهود از خدا بترسید و اسلام بیاورید. همانا شما به واسطهٔ محمدﷺ بر ما طلب پیروزی می‌کردید در حالی که ما مشرک بودیم و شما به ما می‌گفتید که این پیامبر مبعوث می‌شود و اوصاف او را برای ما بیان می‌نمودید (پس چرا حالا که مبعوث شده ایمان نمی‌آورید)، «سلام بن مشکم» که از یهودیان بنی‌النضیر بود در جواب گفت آن پیامبری که می‌شناختیم و به شما وعده می‌دادیم نیامده، پس خدا این آیه (۸۹ بقره) را نازل کرد.[3]

شاید بتوان گفت اساسی‌ترین انحراف اعتقادی که موجب بدترین کفر یهود به‌ویژه دانشمندان و بزرگان آنها شد لجاجت و عناد و تعصّب در مقابل حق و جمود به باورهای غلط است درحالی‌که به خوبی صراط مستقیم و حق را می‌شناختند و به تعبیر قرآن کریم به حقّانیت اسلام و احکام آن علم و یقین داشتند.... «**إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ.**(...کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده بخوبی می‌دانند این فرمان حقی است

---

۱ - ذکر مبارک، جلد ۱، صفحه ۷، ذیل تفسیر آیه ۴۱ سوره بقره .

۲ - سوره مبارکه بقره، آیه ۸۹.

۳ - سیمای یهود در قرآن، صفحه ۱۰۷.

که از ناحیه پروردگارشان صادر شده (و در کتاب‌های خود خوانده‌اند که پیامبراسلامﷺ به سوی دو قبله نماز می‌خواند) و خداوند از اعمال آنها در مخفی داشتن آیات غافل نیست.[۱] مخالفت و مقاومت یهود در مقابل پیامبراکرمﷺ و کفر ورزیدن آنها به خاطر شک و تردید در حقانیّت آن حضرت نبود بلکه آنها کاملاً به رسالت رسول‌اکرمﷺ و حقانیت دین اسلام آگاهی و یقین داشتند و بر اساس آنچه در تورات و انجیل و بشارت‌های پیامبران سابق یافته بودند در انتظار بعثت آخرین پیامبر خدا بودند لکن وقتی مشاهده کردند این پیامبر از بین بنی‌اسرائیل نبوده و پذیرش او ممکن است منافع و موقعیت آنها را متزلزل کند با عناد و لجاجت در مقابل اسلام به مخالفت پرداخته و با صراحت در برابر دعوت هدایت‌بخش آن حضرت گفتند ما از گفته‌های تو چیزی نمی‌فهمیم و دل‌های ما در غلاف است (قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ) (بقره:۸۸). اینان نمی‌خواهند سخن حق را بشنوند و نمی‌خواهند حق را ببینند و آن را بفهمند و صریحاً جهت‌گیری و خط خود را از پیامبراکرمﷺ و مسلمانان جدا می‌دانند.[۲]

ششم- تحریف کتاب‌های آسمانی و پنهان‌کاری حق توسط یهودیان

عده‌ای از یهود (علما و بزرگان) برای حفظ منافع مادی و هوس‌های دنیوی خود حقایق را کتمان کرده و کتاب‌های آسمانی را تحریف می‌کردند که برخی از آیات قرآن کریم در این خصوص در ذیل آمده است:

«**أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.** (آیا طمع دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند و خودشان هم می‌دانستند)».[۳]

در تفسیر آیات ۷۵ تا ۸۲ سورهٔ مبارکهٔ بقره در «تفسیر المیزان» چنین آمده است:

سیاق این آیات، مخصوصاً ذیل آنها، این معنا را دست می‌دهد که یهودیان عصر بعثت، در نظر کفار، و مخصوصاً کفار مدینه، که همسایگان یهود بودند، از پشتیبانان پیامبراسلامﷺ شمرده می‌شدند، چون یهودیان، علم دین و کتاب داشتند، و لذا امید به ایمان آوردن آنان بیشتر از اقوام دیگر بود، و همه، توقع این را داشتند که فوج فوج بدین اسلام در آیند، و دین اسلام را تأیید و

۱ - سوره مبارکه بقره، آیه ۱۴۴.

۲ - سیمای یهود در قرآن، صفحه ۱۰۸.

۳ - سوره مبارکه بقره، آیه ۷۵.

تقویت نموده، نور آنرا منتشر، و دعوتش را گسترده سازند. ولکن بعد از آنکه رسول خداﷺ به مدینه مهاجرت کرد، یهود از خود رفتاری را نشان داد، که آن امید را مبدل به یأس کرد، و به همین جهت خدای سبحان در این آیات می‌فرماید: «**أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ** (آیا انتظار دارید که یهود بدین شما ایمان بیاورد، در حالیکه یك عده از آنان بعد از شنیدن آیات خدا، و فهمیدنش، آنرا تحریف کردند، و خلاصه کتمان حقایق، و تحریف کلام خدا رسم دیرینه این طائفه است)».[1]

در تفسیر دیگری از این آیه آمده است که خداوند در این آیات، به مسلمانان هشدار می‌دهد که انتظار ایمان این قوم (یهود) را نداشته باشند و آگاه باشند که تحریف، دورویی و خیانت از خصیصه‌های آنان است.[2]

«**فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ.** (پس وای بر کسانی که کتاب [تحریف‌شده‌ای] با دست‌های خود می‌نویسند سپس می‌گویند این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند پس وای بر ایشان از آنچه دست‌هایشان نوشته و وای بر ایشان از آنچه [از این راه] به دست می‌آورند)».[3]

در تفسیر، یکی از مصادیق آیهٔ فوق یعنی کسانی که کتاب‌های آسمانی را تحریف می‌کنند بنی‌اسرائیل یا آنهایی که تورات را تحریف کرده‌اند می‌داند.[4]

«**فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.** (پس به [سزای] پیمان شکستن‌شان لعنت‌شان کردیم و دلهای‌شان را سخت گردانیدیم [به طوری که] کلمات را از مواضع خود تحریف می‌کنند و بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند به فراموشی سپردند و تو همواره بر خیانتی از آنان آگاه می‌شوی مگر [شماری] اندك از ایشان [که خیانت‌کار نیستند] پس از آنان درگذر و چشم پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می دارد)».[5]

---

۱ - تفسیر المیزان، جلد ۱، ذیل تفسیر آیات ۷۵ تا ۸۲ سوره بقره.

۲ - ذکر مبارک، جلد ۱، صفحه ۱۱، تفسیر آیه ۷۵ سوره بقره.

۳ - سوره مبارکه بقره، آیه ۷۹.

۴ - تفسیر المیزان، جلد ۱، ذیل تفسیر آیات ۷۵ تا ۸۲ سوره بقره.

۵ - سوره مبارکه مائده، آیه ۱۳.

در تفسیر آیهٔ مذکور چنین آمده:

(يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ) یعنی آن را طوری تفسیر کردند که صاحب کلام آن معنا را در نظر نداشت و خدای تعالی که صاحب کلام بود به آن تفسیر راضی نبود و یا از کلام خدا هر چه را که خوشایندشان نبود انداختند و چیزهائی که دلشان می‌خواست از پیش خود به آن اضافه کردند و یا کلام خدا را جابجا نمودند، همهٔ اینها تحریف است، و بنی اسرائیل به این ورطه نیفتادند مگر به خاطر اینکه دستشان از حقائق روشن دین بُرید (نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ)، و معلوم است که این حظی که فراموش کردند قسمتی از اصول دینی‌شان بوده که سعادت‌شان بر اساس آن بوده، اصولی که هیچ چیزی جای آن را اشغال نکرد مگر آنکه شقاوت دائمی را علیه آنان مسجّل نمود مثل اینکه بجای منزّه دانستن خدای تعالی از داشتن شبیه که یکی از اصول دین توحید است مرتکب تشبیه شدند، و یا موسی را خاتم انبیاء شمردند، و شریعت تورات را برای ابد همیشگی پنداشتند، و نسخ و بداء را باطل دانستند، و گرفتار عقائد باطل غیراینها شدند.[1]

در خصوص پنهان‌کاری و کتمان حق توسّط یهودیان و تلاش برای انحراف مسلمین در قرآن کریم، سورهٔ آل عمران چنین آمده است:

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿۶۹﴾

گروهی از اهل کتاب آرزو دارند که کاش شما را [از راه خدا] گمراه کنند، در حالی که جز خودشان را گمراه نمی‌کنند، و [این واقعیت را] درک نمی‌کنند.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿۷۰﴾

ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا [در تورات و انجیل درباره اوصاف پیامبراسلام] کفر می‌ورزید در حالی که خودتان گواهی می‌دهید [که این آیات از سوی خدا نازل شده است؟!].

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۷۱﴾

ای اهل کتاب! چرا درحالی‌که [به حقایق و واقعیات] آگاهید، حق را به باطل مُشتبه می‌کنید، و حق را پنهان می‌دارید [تا مردم گمراه بمانند؟!][2]

---

۱ – تفسیر المیزان، جلد ۵، ذیل تفسیر آیات ۸ تا ۱۴ سوره مائده.

۲ – سوره مبارکه آل عمران : آیات ۶۹ تا ۷۱.

«یهود» بر اساس کتاب‌های اعتقادی و باورهایش

یهودیان کتاب‌های مقدّس فراوانی دارند که مشهورترین آنها «تورات» و «تلمود» است. کتاب مقدّسی که امروزه در دست مسیحیان است از عهد عتیق و عهد جدید تشکیل شده است. عهد عتیق دارای ۳۹ کتاب و عهد جدید دارای ۲۷ کتاب است.[۱]

اول: تورات (Torah)

این کتاب مقدّس یهودی، مجموعه‌ای از نوشته ها را در بر می‌گیرد که به افراد مختلفی منسوب است. از آنجا که این مجموعه دربردارنده پیمان خدا با انسان و شرایط این پیمان است، آن را کتاب «عهد» می‌خوانند. مسیحیان، این مجموعه را «عهد قدیم» نامیده‌اند چرا که بر خلاف یهودیان، قائل‌اند که خدا دارای دو عهد و پیمان با انسان است: یکی همان عهد شریعتی که با انبیای قدیم و قوم اسرائیل بسته و دیگری عهد جدید که بر سر ایمان به مسیح است. آنان کتاب عهد یهودیان را - که آن را نیز مقدس و معتبر می‌دانند -«عهد قدیم»، و بخش ویژه خود را «عهد جدید» می‌نامند.[۲]

کتاب مقدس یهود -تورات- که به آن عهد قدیم و یا عهد عتیق نیز می‌گویند، مجموعه‌ای است از نوشته‌های کوچک و بزرگ با موضوعات مختلف که به دست افراد مختلفی نگاشته شده است. از این مجموعه، از سده‌های قبل از میلاد دو نسخه معروف باقی مانده است، یکی به زبان عِبری و دیگری به زبان یونانی. معروف است که این مجموعه در اصل به زبان عبری نگاشته شده و بعدها به زبان یونانی ترجمه شده است. این ترجمه در قرن سوم قبل از میلاد صورت گرفته و از آنجا که گفته می‌شود مترجمان آن هفتاد نفر از عالمان یهود بوده‌اند، این کتاب به نسخه «سبعینیه و یا هفتادین» معروف است. این دو نسخه از دو جهت با هم تفاوت دارد: یکی اینکه نسخه سبعینیه نسبت به نسخه عِبری اضافاتی دارد. این اضافات یا به صورت کتاب‌های مستقلی است که در نسخهٔ عبری وجود ندارد، یا به این صورت که برخی از کتاب‌های موجودِ در هر دو نسخه، در نسخهٔ سبعینیه بخش‌هایی اضافه دارد. ناگفته نماند تفاوت دیگر این دو نسخه، در ترتیب

۱- دایرة المعارف مصور تاریخ یهودیت و صهیونیسم، صفحه ۵۴.

۲ - یهودیت، صفحه ۱۷۳.

کتاب‌ها و تقسیم‌بندی آنهاست.[1]

«تورات» کلمه‌ای عبری است به معنای تعلیم، شریعت و قانون، و در اصطلاح رایج و کاربردی به معنای کتاب مقدّس یهود است و هر یهودی موظّف است تا حدّ امکان به فراگیری و قرائت آن اقدام کند. اعتقاد به آسمانی بودن تورات از ضروریات دین یهود به شمار می‌آید گر چه الفاظ آن وحیانی نباشند و در قالب الفاظی باشند که تدوین‌کنندگان تورات در دوران‌های بعدی بیان کرده‌اند.[2] این مجموعه در طی زمانی حدود یک هزاره به تدریج به نگارش در آمده است.[3]

عهد عتیق (تورات) مشتمل بر ۳۹ کتاب است و به سه بخش کلی تقسیم می‌شود: مهم‌ترین آنها پنج کتاب اول (اسفار خمسه) است که به اعتقاد یهودیان در زمان خود موسیعلیه السلام تعلیم داده شده و تدوین گردیده است که یهودیان اصطلاحاً به آن نیز تورات می‌گویند (پس تورات هم به طور عام به مجموعه عهد عتیق یعنی ۳۹ کتاب و هم به اسفار خمسه اول عهد عتیق شامل سفر پیدایش، سفر خروج، سفر لاویان، سفر اعداد، سفر تثنیه به طور خاص اطلاق می‌شود) و بقیّهٔ کتاب‌ها -اسفار پیامبران (نبییم) و مکتوبات(کتوبیم)- بعد از حضرت موسیعلیه السلام و به وسیله پیامبران بعدی که مروجین شریعت حضرت موسیعلیه السلام بوده‌اند و یا راهبان و علمای دینی نگارش و اعتبار یافته است. به اعتقاد اکثر یهودیان نباید این کتاب‌ها را از اسفار خمسه جدا و تفکیک کرد، زیرا بسیاری از دستورات و احکام و وقایع به طور دقیق و صریح در اسفار خمسه نیامده و به کتاب‌های دیگر موکول شده است و گر چه اعتبار آنها به اعتبار و عظمت اسفار خمسه نمی‌رسد لکن آنها ادامه دهندهٔ همان اسفار و دارای همان هدف و مکمّل آنها می‌باشند و نباید به آنها بی‌اعتنایی شود.[4]

تحریف تورات:

نام تورات هجده بار در قرآن کریم آمده و گاهی هم از آن به صحف موسیعلیه السلام و یا الواح تعبیر شده است و در روایات معصومینعلیهم السلام هم مطالب و مواعظی از آن بیان شده است. اما سایر کتاب‌های یهودی‌ها غیر از الواحی که موسیعلیه السلام از خدا دریافت کرده متن وحیانی نبوده و

---

۱ - همان، صفحه ۱۷۵.

۲ - سیمای یهود در قرآن، صفحه ۳۱.

۳ - یهودیت، صفحه ۱۷۳.

۴ - سیمای یهود در قرآن، صفحه ۳۱.

به حضرت موسی‌علیه‌السلام ارتباط ندارد، چنانکه همان تورات اصلی و الواح بعد از حضرت موسی‌علیه‌السلام نابود گردید و در جریان بازنویسی آنها اولاً محتوا و معانی مورد توجه بود نه الفاظ و ازاین‌رو بسیاری از آموزه‌های موسی‌علیه‌السلام در قالب الفاظ تدوین‌کنندگان بیان شده است و ثانیاً در زمان بازنویسی و بعد از آن تحریفاتی به وسیلهٔ خود یهودیان به وجود آمد، اما در همین توراتی که قرن‌ها بعد از حضرت موسی‌علیه‌السلام تدوین و بازنویسی شد بخش‌هایی از معارف و محتوای تورات اصلی وجود دارد و ازاین‌رو قرآن کریم ضمن استناد به آن، یهودیان را به عمل به آن دعوت کرده است. چنانکه در همین تورات بشارت بعثت و رسالت پیامبراکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله با صراحت آمده و قرآن هم به آن استناد کرده است.[1] گفتنی است که بر اساس شواهد به نظر می‌رسد که تورات در طی سالیان متمادی و حسب حال، دست‌خوش تحریف و تغییر شده است و گاهاً برخی از بزرگان یهود به نسخه‌های قدیمی‌تر دسترسی داشته‌اند ولی به دلیل حفظ منافع خود از دیگران کتمان می‌کرده‌اند و کتمان حقایق توسّط آنها همان‌گونه که قبلاً بیان شد در قرآن کریم آمده و قرآن در برابر آن به سختی موضع گرفته است.

اما شواهد و ادلّه‌ای که که تحریف تورات را اثبات می‌کنند و هر تردیدی را در اینکه تورات فعلی، تورات حقیقی و الواح نازل شده بر حضرت موسی‌علیه‌السلام نیست برطرف می‌کنند فراوانند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

در سفر «تثنیه» جریان فوت حضرت موسی‌علیه‌السلام به شیوه یک تاریخ بیان شده و همین‌طور در بخش‌هایی از تورات از شهرهایی نام برده شده که بعد از حضرت موسی‌علیه‌السلام شکل گرفته‌اند که این نشان می‌دهد این کتاب بعد از حضرت موسی‌علیه‌السلام تدوین شده و اخبار بنی‌اسرائیل را گزارش کرده است.

برخی مطالب و محتویّات تورات کاملاً خرافی بوده وقابلیّت انتساب به ذات مقدّس الهی و حضرت موسی‌علیه‌السلام را ندارند و هرگز نمی‌توان ادعا کرد که اینها در توراتی که خدا بر حضرت موسی‌علیه‌السلام وحی کرده، وجود داشته است مانند کُشتی‌گرفتن خدا با حضرت یعقوب و غلبه یعقوب برخدا.

از نظر تاریخی و بر اساس آنچه خود یهودیان معتقدند تورات در دو مرحله به طور کلی نابود شد و از بین رفت. یکی در دوران حکومت حضرت سلیمان (جلوس ۹۷۳-۹۳۱ ق.م) که وقتی صندوقچه مربوطه و مخزن الواح را باز کردند مشاهده نمودند الواح کاملاً از بین رفته است و

---

۱ - همان، صفحه ۳۳.

دیگری در حمله بخت‌النصر(۶۰۰ ق.م) به فلسطین که همه آثار یهود از جمله تورات را سوازند و تا پنجاه سال آنها کتابی نداشته و تحت اسارت بودند تا اینکه «عُزرا(عُزیر)» بعد از آزادی با توجه به حافظه خود مجدداً آن را تدوین کرد و بدیهی است که او قادر نبوده هر آنچه را در تورات موسی‌علیه‌السلام بوده با همان الفاظ بیان کند. «عُزیر» به خاطر تجدید حیاتی که به یهود داد نزد یهودیان بسیار محترم است و بعد از حضرت موسی‌علیه‌السلام شریف‌ترین انسان نزد آنهاست تا جایی که او را فرزند خدا خوانده‌اند.[1] (البته خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم در برابر پسر خدا خواندن «عُزیر» توسط یهودیان به شدت موضع گرفته و رد کرده است).

تفاوت‌هایی که در محتوا، واژگان و سبک نگارش تورات و عبارات آن ملاحظه می‌شود و عدم انسجام و تناقض‌گویی‌های آن نشان‌دهندهٔ آن است که اسفار خمسه از منابع متفاوتی نقل و با یکدیگر تلفیق شده‌اند و نمی‌توان همهٔ آنها را وحی الهی و منتسب به حضرت موسی‌علیه‌السلام دانست.

خود یهودی‌ها در انتساب تورات به حضرت موسی‌علیه‌السلام تردید داشته و نسبت به آن گرفتار اختلاف شده‌اند. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ. (ما کتاب آسمانی به موسی دادیم سپس در آن اختلاف کردند، و اگر فرمان قبلی خدا (در زمینه آزمایش و اتمام حجت بر آنها) نبود در میان آنها داوری می‌شد، و آنها (هنوز) در شك‌اند، شکی آمیخته با سوءظن و بدبینی)».[2]

«تفسیر المیزان» ذیل آیهٔ فوق می‌نویسد:

باید گفت که یهودی‌ها حق داشتند دربارهٔ تورات خود در شك و تردید باشند، زیرا سند توراتی که فعلاً در دست است منتهی می شود به مردی از کاهنان به نام «عزراء» که در زمانی که یهودیان می‌خواستند پس از انقضای مدّت اسیری از بابل به بیت‌المقدس کوچ کنند برایشان نوشت. آری، توراتی که به موسی بن عمران‌علیه‌السلام نازل شد مدّت‌ها قبل از این واقعه، در موقع آتش گرفتن هیکل، همه را سوزانده و از بین برده بودند، و پر واضح است که کتابی که سندش منتهی به یك شخص شود جای تردید است. از مسألهٔ سند هم که بگذریم اصولاً در تورات فعلی حرف‌هایی دیده می شود که هیچ فطرت سالمی حاضر نمی‌شود چنین مطالبی را به کتابی آسمانی نسبت دهد، و

---

۱ – سوره مبارکه توبه، آیه ۳۰.

۲ – سوره مبارکه هود، آیه ۱۱۰.

لاجرم هر فطرت سالمی در برابر این تورات به شك و تردید در می‌آید.[۱]

بسیاری از دانشمندان یهودی و اروپایی با تحقیقات مفصل اثبات کرده‌اند که نمی‌شود اسفار خمسهٔ موجود را به حضرت موسی‌علیه‌السلام و وحی الهی نسبت داد. مانند آنچه ابراهیم بن عزرا (متوفی ۱۱۶۴م) و باروخ اسپینوزا (متوفی ۱۶۷۷) و ژان آستروک (متوفی ۱۷۶۶) و ویلهلم دواته (متوفی ۱۸۴۹) و بولبوس ولهاوزن (قرن ۱۹) و ویلهلم فاتکه و هاینریخ اولت و تعداد دیگری از محققان اروپایی بیان کرده‌اند.

گفتنی است که با اینکه تورات دو بار نابود شد و تحریفات فراوانی در آن پدید آمد و با وجود ادّعای برخی از خواص و علمای یهود که بعثت پیامبراکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله را منافی موقعیت دنیایی خود می‌دانستند همچنان بشارت به آمدن آخرین پیامبراکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله در معارف تورات تا زمان بعثت پیامبراکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله محفوظ ماند و این از بزرگ‌ترین معجزات و عنایات الهی بود و همین بشارت تورات کافی بود تا بنی‌اسرائیل با اشتیاق به پیامبراکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان آورده و هدایت و سعادت خویش را تضمین کنند، اما دنیا طلبی، فتنه اَنگیزی و خودمحوری علمای آنها مانع شد و آنها در جبههٔ مقابل آن حضرت قرار گرفتند.[۲]

دوم: تلمود (Talmud)

کتاب دیگر مقدس یهودیان «تلمود» است. کلمهٔ «تلمود» به معنای «آموزش» از فعل ثلاثی عبری «لمد» یعنی «یاد داد» می‌آید.[۳] «تلمود» عبارت است از: خلاصه‌ای از شریعت شفاهی که پس از قرن‌ها تلاش عالمان یهودی مقیم بابل و فلسطین، در آغاز قرون وسطی با تفاسیر جدید به بار نشسته است،[۴] در واقع تلمود کتابی است که احکام و فتاوای علمای یهود را دربردارد. «تلمود» نماد تفکر، اجتهاد و در یک کلمه ادبیات دینی یهود است.[۵]

اگر کتاب مقدس (تورات) سنگ زاویه و شالودهٔ یهودیت باشد، «تلمود» ستون اصلی آن خواهد بود که از فراز بنیادها سر برآورده، کل بنا و عمارت معنوی و عقلانی یهودیت را پشتیبانی

۱ – تفسیر المیزان، تفسیر ذیل آیات ۱۰۹ تا ۱۱۹ سوره هود.

۲ – سیمای یهود در قرآن، صفحه ۳۴.

۳ – سیری در تلمود، صفحه ۱۴.

۴ – همان، صفحه ۲۲.

۵ – همان، صفحه ۱۵.

می‌کند. تلمود از بسیاری جهات، مهم‌ترین کتاب در فرهنگ یهودی و ستون فقرات خلاقیّت و حیات ملی آن است. هیچ کتابی نمی‌توان یافت که به اندازهٔ تلمود، بر نظریّه و عمل زندگی یهودی، شکل‌دهی به محتوا و مضامین معنوی آن و ایفای نقش راهنمای رفتار، تأثیر داشته باشد.[۱] یهودیان تلمود را بر تورات ترجیح می‌دهند و مخفیانه به مطالعهٔ آن می‌پردازند و اساس بسیاری از بدبختی‌ها و مصیبت‌ها همین تلمود است.[۲]

قوم یهودی همیشه می‌دانسته است که ماندگاری و بالندگی او در مطالعهٔ تلمود است.[۳]

تلمود از دو بخش اصلی تشکیل می‌شود: «مشنا»، که به زبان عِبری نوشته شده و تفسیر مشنا که به «گمارا» معروف است.[۴] از نظر یهود، «تورات» مانند آب است و «مشنا» چون شراب و «گمارا» مثل شراب معطّر.[۵] تلمود انگلیسی زبان کنونی، با شروح و تعلیقات آن، به ۳۶ جلد در قطع وزیری بالغ می‌شود.[۶]

«تلمود» مقدس‌ترین کتاب یهودیان است و اعتباری که برای آن در مذهب قائل‌اند، بیش از کتاب عهد عتیق(تورات) است. در خود تلمود نیز به این برتری اشاره شده است: «پسرم، در اجرای گفتار مفسّران تورات بیشتر کوشا باش تا سخنان این کتاب».[۷]

«پولس حنا مسعد»، نویسندهٔ کتاب «همجیة التعالیم الصهیونیّة» در مقدمهٔ کتاب خود می‌گوید: «کتاب مسلمانان، قرآن است که آن را در بین مردم دنیا نشر می‌دهند، کتاب مسیحیان، انجیل است که به وسیلهٔ آن جهانیان را تبشیر و موعظه می‌کنند، اما یهودیان دارای دو کتاب هستند: یکی همان کتاب معروف تورات که به آن عمل نمی‌شود و دیگری کتابی است به نام تلمود که برای جهانیان ناشناخته می‌باشد. یهودیان این کتاب را بر تورات ترجیح می‌دهند و مخفیانه به مطالعهٔ آن می‌پردازند. آنها (یهود) اعتقاد دارند اقوام غیریهودی از ارواح نجس آفریده شده‌اند و فقط به پاس حرمت یهود به آنها شکل و قیافهٔ آدمی داده شده است. بر تلمود یک اصل حاکم

۱ – همان، صفحه ۲۱.

۲ – پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۵۹۱.

۳ – سیری در تلمود، صفحه ۲۱.

۴ – همان، صفحه ۲۲.

۵ – پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۵۹۷.

۶ – همان، صفحه ۵۷۸.

۷– از افسانه یهودی ستیزی تا واقعیت اسلام ستیزی در دنیا، صفحه ۵۱۴.

است: هدف وسیله را توجیه می‌کند».[۱]

در حال حاضر، یک فرقهٔ کوچک یهودی به نام «کارائی‌ها» می‌کوشد از آموختن و مطالعهٔ «تلمود» اجتناب ورزد و تنها به کتاب‌های عهد عتیق پای‌بند بماند. این فرقه همواره از سوی نظام ارتدوکس خاخام‌های یهود به شدّت منفور بوده و اذیّت و آزار شده است.[۲]

در سال ۱۹۹۴میلادی، خاخام «تزری مارکس»، مدیر بخش آموزش‌های کاربردی مؤسّسه «شالوم هارتمان» در بیت المقدس، اذعان کرد که خاخام‌های یهودی در گذشته دو نوع متن را (از تلمود) در اختیار داشتند:

متن اصیل و موثّق تلمود که در مدارس تلمود به طلبه‌های جوان (یهودی) می‌آموختند.

متن «سانسور شده و اصلاح شده» که در بین غیریهودیان ساده لوح و برای عامه مردم توزیع می‌کردند.[۳]

تلمود یهودیان؛ سند نژاد پرستی و جنایت علیه بشریت:

همان‌طور که گفته شد تلمود یکی دیگر از کتاب‌های مقدس نزد یهودیان است که به آن حتی بیشتر از کتاب تورات اعتقاد و التزام پای‌بندی دارند. امّا برخی از آنچه که در کتاب تلمود یهود قابل تأمّل بوده و بر دنیای امروز تأثیرگذار است در ذیل آمده و از شما خوانندهٔ محترم تقاضا دارد تا با دقّت به مطالعهٔ افکار و اعتقادات شوم و زشت تلمودی یهود بپردازید تا واقعیّت شومشان برای شما روشن گردد:

در تورات تحریف‌شده و تلمود یهودیان نسبت‌های بسیار زشتی به خداوند تبارک و تعالی و انبیای معصوم الهی نسبت داده شده که بیان آن سخت است و در صورت لزوم و برای آگاهی بیشتر در جای خود به آن می‌پردازیم و «انسان‌های غیریهودی» در گروه حیوانات و کمتر از حیوانات انگاشته شده‌اند که در ذیل به مواردی از اعتقادات شوم و نژادپرستانهٔ تلمود که متأسفانه جزءِ عقاید اساسی یهود است و مصیبت‌ها و گرفتاری‌های فراوانی برای بشر به وجود آورده، اشاره می‌کنیم. گفتنی است مطالب مطرح شدهٔ ذیل در منابع مختلف داخلی و خارجی آمده است ولی در اینجا جهت اختصار، فقط به چند منبع اشاره می‌شود:

---

۱ - پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۵۹۲.

۲ - از افسانه یهودی ستیزی تا واقعیت اسلام ستیزی در دنیا، صفحه ۵۱۷.

۳ - همان، صفحه ۵۳۴.

در «تلمود یهود» آمده است:

در جهان هفتاد ملّت با هفتاد زبان سکونت دارند. اسرائیل برگزیدهٔ مخلوقات است. آنان برگزیده شده‌اند تا چونان سروریِ انسان بر حیوان اهلی، بر تمامی بنی بشر؛ سیادت و آقایی برتر را داشته باشد.[۱]

ارواح یهود، از ارواح دیگران افضل است، زیرا ارواح یهود جزء خداوند است! همچنان که فرزند جزء پدرش می‌باشد، روح‌های یهود نزد خدا عزیزتر است زیرا ارواح دیگران شیطانی و مانند ارواح حیوانات است. نطفهٔ «غیریهودی»، مثل نطفهٔ بقیّه حیوانات است.[۲]

بهشت مخصوص یهود است و هیچ کس به جز آنها داخل آن نمی‌شود، ولی جهنّم جایگاه مسیحیان و مسلمانان است و جز گریه‌زاری چیزی عاید آنها نمی‌گردد زیرا زمینش از گِل و بسیار تاریک و بدبو است.[۳]

یهودیان نزد خداوند محبوب‌تر از فرشتگانند. بنابراین، اگر کسی به یک یهودی سیلی بزند درست مانند این است که عنایت الهی را سیلی زده باشد و این خود روشن می‌سازد که هر گاه بت‌پرست یا یک فرد «غیریهودی»، یهودی‌ای را بزند سزاوار مرگ است.[۴]

پیامبری به نام مسیح نیامده است و تا حکم اشرار (غیریهود) منقرض نشود، ظهور نخواهد کرد و هر وقت که او بیاید، زمین، خمیر نان و لباس پشمی می‌رویاند، در این وقت است که سلطهٔ و پادشاهی یهود بازگشته و تمام ملّت‌ها مسیح را خدمت خواهند کرد! آن زمان هر یهودی، دو هزار و هشتصد برده و غلام خواهد داشت.[۵] (لازم به ذکر است که بزرگان یهود به خوبی حضرت عیسی علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می‌شناختند و بعثت آنها را هم می‌دانستند ولی در زمان هر یک از آنها برای حفظ منافع شخصی و هوس‌های نفسانی خویش، آنها را انکار کردند و همچنین گفتند که مسیح بعداً خواهد آمد).

زمانی که مسیح حقیقی پا به عرصهٔ وجود گذارد، یهود به اندازه‌ای ثروت خواهد داشت که کلید صندوق‌های‌شان را بر کمتر از سیصد الاغ حمل نتوان کرد.[۶]

---

۱ - پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۵۸۴.

۲ - دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۱.

۳ - همان، صفحه ۹۱.

۴ - پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۶۰۴.

۵ - دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۱ - پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۶۰۲.

۶ - دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۲.

زمانی که پرچم پیروزی نهایی برافراشته شد، اسرائیل به ثروت‌مندانی بزرگ تبدیل می‌شوند، چون گنج‌ها و ذخایر ملت‌ها به دست ایشان می‌افتد. این گنج‌ها کاخ‌های بزرگی را پر می‌کند چندان که سیصد ستور بارکش هم برای حمل کلیدهای درها و خزانه‌ها بسنده نیست.[۱]

بر یهود لازم است، که املاک دیگران را خریداری کند تا آنها صاحب ملک نباشند و همیشه سلطهٔ اقتصادی برای یهود باشد.[۲]

اگر «غیریهودی» بر یهود تسلّط پیدا کند، یهود باید بر خود گریه کند و بگوید: وای بر ما، این چه ننگی است که ما زیر دست و جیره‌خوار دیگران شده‌ایم.[۳]

قبل از آنکه یهود نفوذ و سلطهٔ کامل خود را بدست آورند و ملّت‌های جهان مضمحل گردند و به بردگی گرفته شوند[۴] لازم است جنگ جهانی برپا و دو ثلث بشر نابود شود، در مدّت هفت سال، یهود، اسلحه‌های جنگ را خواهد سوزانید و دندان‌های دشمنان بنی‌اسرائیل به مقدار بیست و دو ذرع که تقریباً هزار و سیصد و بیست برابر دندان‌های عادی می‌شود! از دهانشان بیرون خواهد شد.[۵]

کشتن مسیحی از واجبات مذهبی ماست و پیمان بستن با او، یهودی را ملتزم به اداء نمی‌کند.[۶]

رؤسای مذهب مسیح و تمامی دشمنان یهود باید در روز سه مرتبه لعن شوند.[۷]

کلیساهای مسیحیان که در آن سگ‌های آدم نما به صدا درمی‌آیند به منزلهٔ زباله‌خانه است.[۸]

یک فرد اسرائیلی نزد خداوند بیش از ملائکه قدر و منزلت دارد. اگر «غیریهودی»، یک یهودی را بزند چنان است که به عزّت الهیّه جسارت کرده است و جزای چنین شخصی جز مرگ چیز دیگری نیست و باید او را کشت.[۹]

اگر یهود نبودند، برکت از روی زمین برداشته می‌شد و آفتاب ظاهر نشده و باران نمی‌بارید و

---

۱ – پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۶۰۴.

۲ – دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۲.

۳ – همان، صفحه ۹۲.

۴ – پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۶۰۳.

۵ – دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۲.

۶ – همان، صفحه ۹۲.

۷ – همان، صفحه ۹۲.

۸ – همان، صفحه ۹۲.

۹ – همان، صفحه ۹۳.

خورشید نمی‌تابید. پس، بدون اسرائیلیان ملت‌های روی زمین قادر به زندگی نیستند.[۱]

همان‌گونه که انسان بر حیوانات فضیلت دارد، یهود نیز بر ملّت‌های دیگر فضیلت دارند.[۲]

نطفه‌ای که از «غیریهودی» منعقد می‌شود، نطفهٔ اسب است.[۳]

تمام کودکان «غیریهودی» جانورند.[۴]

بیگانگان مانند سگ هستند و برای آنها عیدی نیست زیرا عید برای اَجنبی و سگ خلق نشده است.[۵]

سگ از «غیریهودی» برتر است، زیرا در اعیاد باید به سگ نان و گوشت داد، ولی نان دادن به بیگانگان حرام است.[۶]

هیچ قرابت و خویشی میان بیگانگان (غیریهودیان) نیست، همان‌گونه که در نسل و خاندان الاغ خویشاوندی نیست.[۷]

خانه‌های «غیریهودی» به منزلهٔ طویله است.[۸]

بیگانگان (غیریهودیان) دشمن خدا و مانند خوک قتل‌شان مباح است.[۹]

بیگانگان (غیریهودیان) برای خدمت‌کردن به یهود به صورت انسان خلق شده‌اند.[۱۰]

در تلمود آمده: یسوع مسیح، کافر است زیرا از دین مرتد گشت و به عبادت بُت پرداخت و هر مسیحی که یهودی نشود بُت‌پرست و دشمن خدا خواهد بود، از عدالت خارج است و انسانی که بر «غیریهود» کوچک‌ترین ترحمی روا دارد، عادل نیست.[۱۱]

سلام‌کردن بر کفار (کسانی که یهودی نیستند) اشکال ندارد به شرط آنکه در باطن او را مسخره کرده باشد.[۱۲]

---

۱ – همان، صفحه ۹۳ - پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۶۰۵.

۲ – دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۳.

۳ – همان، صفحه ۹۳.

۴ – ازافسانه یهودی ستیزی تا واقعیت اسلام ستیزی در دنیا، صفحه ۵۲۰.

۵ – دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۳.

۶ – همان، صفحه ۹۳.

۷ – همان، صفحه ۹۳.

۸ – همان، صفحه ۹۳ - پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۶۰۵.

۹ – دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۳.

۱۰ – همان، صفحه ۹۳.

۱۱ – همان، صفحه ۹۳.

۱۲ – همان، صفحه ۹۳.

یهود با عزت الهیّه مساوی هستند، بنابراین تمام دنیا و هرچه در اوست ملک آنها می‌باشد و حقّ دارند که بر آن تسلّط کامل یابند، دزدی از یهودی حرام است و از «غیریهودی» جایز می‌باشد، چون اموال دیگران مانند زمین‌های بیابان است و هرکس زودتر برآن دست گذاشت او مالک است.[۱]

یهود مانند زن شوهردار هستند و هم‌چنانکه زن در منزل به استراحت می‌پردازد و شوهر، خرجی او را می‌دهد بی‌آنکه در کارهای خارج از منزل با او شرکت کند، یهود هم به استراحت پرداخته و دیگران باید آنها را روزی بدهند.[۲]

هرگاه یهودی و اجنبی شکایت داشته باشند باید حقّ را بجانب یهودی داد اگر چه بر باطل باشد.[۳]

برای شما جایز است که مأمورین گمرگ را غش بنمائید و برای او قسم دروغ خورید... از خاخام (صموئیل) یاد بگیرید، صموئیل از مرد اجنبی کاسه‌ای از طلا به قیمت چهار درهم خریداری کرد، درحالی‌که فروشنده نمی‌دانست که آن طلا است. با این حال یک درهمش را دزدید![۴]

ربودن اموال دیگران به وسیلهٔ ربا مانعی ندارد، زیرا خداوند شما را به ربا گرفتن از «غیریهودی» امر می‌فرماید.[۵]

به «غیریهودی» قرض ندهید مگر آنکه نزول بگیرید در غیر این صورت، قرض دادن به «غیریهودی» جایز نیست و ما مأموریم که به آنها ضرر برسانیم.[۶]

حیات و زندگانی دیگران ملک یهود است، چه رسد به اموال آنها، هرگاه «غیریهودی» احتیاج به پول داشته باشد آن قدر باید از او ربا و نزول گرفت که تمام دارائی خود را از دست بدهد.[۷]

«غیریهودی» هرچند صالح و نیکوکار باشد، او را باید کشت.[۸] تلمود می‌گوید: بت‌پرستان

---

۱ - همان، صفحه ۹۴.

۲ - همان، صفحه ۹۴.

۳ - همان، صفحه ۹۴.

۴ - همان، صفحه ۹۴.

۵ - همان، صفحه ۹۴.

۶ - همان، صفحه ۹۴.

۷ - همان، صفحه ۹۴.

۸ - همان، صفحه ۹۴.

را بکش، گر چه با کمال‌ترین مردم باشند. هر کس بت‌پرستی را از چاله‌ای که در آن افتاده است بیرون آورد، یکی از بت‌پرستان را ابقا کرده است.[۱]

نجات دادن «غیریهودی» حرام است، حتّی اگر در چاهی بیفتد باید فوراً سنگی بر در آن گذاشت![۲]

کشتن یک بیگانه مانند قربانی‌کردن در راه خداوند است.[۳]

کمک نمودن «یهودی» به «غیریهودی» گناهی نابخشودنی به حساب می‌آید.[۴]

تا می‌توانید از «غیریهود» بکشید و اگر دست‌تان به کشتن او رسید و او را نکشتید، مرتکب خلاف شده‌اید.[۵]

به قتل رساندن مسیحی ثواب دارد و اگر کسی نمی‌تواند او را بکشد حداقل مقدمات قتل او را فراهم نماید.[۶]

اگر یکی از یهود مرتد شود بیگانه به حساب می‌آید و اعدامش واجب است مگر آنکه برای فریب دیگران مرتد شده باشد.[۷]

تجاوز به ناموس «غیریهودی» مانعی ندارد، زیرا «غیریهود» کافر وکفّار مثل حیوانات هستند و حیوانات را زناشوئی نیست.[۸]

یهودی حقّ دارد، زن‌های غیرمؤمنه را به غصب برباید و زنا و لواط به «غیریهودی» عقاب و کیفری ندارد.[۹]

برای یهودی مانعی ندارد تسلیم امیال و شهوات خویش شود.[۱۰]

یک یهودی می‌تواند دختری سه ساله را به نکاح خود درآورد، به‌ویژه اگر سه سال و یک روز

---

۱ - پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۶۰۸.

۲ - دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۵.

۳ - همان، صفحه ۹۵.

۴ - همان، صفحه ۹۵.

۵ - همان، صفحه ۹۵.

۶ - همان، صفحه ۹۵.

۷ - همان، صفحه ۹۵.

۸ - همان، صفحه ۹۵.

۹ - همان، صفحه ۹۵.

۱۰ - همان، صفحه ۹۵.

از عمرش گذشته باشد.[1]

اگر یک یهودی وسوسه شد کار ناصوابی انجام دهد، باید به شهری برود که در آنجا وی را نشناسند و آنگاه کار خود را انجام دهد.[2]

هرگاه یهودی در نزد زن خود با زنی زنا کند، زن او حقّ ندارد مانع او شده یا آنکه بر علیه او شکایت کند.[3]

لواط با زن جایز است، زیرا زن مانند گوشتی است که آن را از بازار خریداری می‌کنید و به هر طور که بخواهید آن را تناول می‌کنید.[4]

قسم‌خوردن جایز است، خصوصاً در معاملات با «غیریهود».[5]

بر اساس تعالیم تلمود سرقت از «غیریهودی» روا شمرده شده است.[6]

غش و خدعه‌کردن با «غیریهودی» منع نشده است.[7]

اگر لازم شد می‌توانید بیست قسم دروغ بخورید ولی برادر یهودی خویش را در معرض خطر قرار ندهید.[8]

بر یهود واجب است روزی سه مرتبه مسیحیان را لعن کنند و دعا کنند تا خداوند آنها را نابود سازد.[9]

بر ما لازم است که با نصاری، مانند حیوانات معامله کنیم.[10]

کلیساهای نصاری، خانهٔ گمراهان است و خراب‌کردن آنها ضروری و واجب است.[11]

دادن گوشت به «غیریهودی» جایز نیست، اما به سگ اشکالی ندارد چون سگ برتر از «غیریهود» است.[12]

---

۱ – از افسانه یهودی ستیزی تا واقعیت اسلام ستیزی در دنیا، صفحه ۵۲۵.

۲ – همان، صفحه ۵۱۸.

۳ – دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۵.

۴ – همان، صفحه ۹۶.

۵ – همان، صفحه ۹۶.

۶ – پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۶۰۷.

۷ – دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۳.

۸ – همان، صفحه ۹۶.

۹ – همان، صفحه ۹۶.

۱۰ – همان، صفحه ۹۶.

۱۱ – همان، صفحه ۹۶.

۱۲ – پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۶۰۵.

گورهای «غیریهود» دل‌های فرزندان اسرائیل را خنک می‌کند چرا که فقط یهودیان بشرند و ملّت‌های دیگر چیزی جز گونه‌های مختلف حیوان نیستند.[۱]

تلمود به دوستان و نزدیکان خداوند (یعنی یهود) اجازه می‌دهد که اشرار (غیریهود) را گمراه کنند.[۲]

اشکالی ندارد اگر یک یهودی، فردی بیگانه و «غیریهودی» را گمراه سازد.[۳]

اشرار و بدکاران همان قاطبهٔ ملّت‌های روی زمین و کلیّهٔ «غیریهودیان» هستند. تلمود می‌گوید: هر کار خیری که اسرائیل (یهود) انجام می‌دهند و تمام خوبی‌هایی که به اغیار(افراد غیریهود) می‌کنند و محبّتی که به آنها روا می‌دارند، گناهی است که یهودیان مرتکب می‌شوند، زیرا آنها این کارها را به انگیزهٔ بالیدن و مباهات‌کردن انجام می‌دهند.[۴]

به عقیدهٔ یهودیان، بت‌پرستان که دین یهود را گردن نمی‌نهند و مسیحیان که به عیسی مسیح ایمان دارند و مسلمانان که پیرو پیامبر محمّد هستند، همگی دشمن خداوند و یهود می‌باشند.[۵]

هر یهودی که قبرهای کافران (غیریهودی‌ها) را ببیند خواهد گفت: مادران‌تان شرمسار خواهند بود.[۶]هیچ خاخامی هرگز به جهنم نخواهد رفت.[۷]

یک خاخام با خدا وارد مباحثه شد و او را شکست داد. خداوند پذیرفت که خاخام در مباحثه پیروز شده است.[۸](از کفرگویی‌های یهود به خدا پناه می‌بریم)

(بر اساس تلمود، یهودیان باور دارند که): ملّت برگزیدهٔ خداوند ما (یهود) هستیم و لذا برای ما حیواناتی به صورت انسان آفریده است زیرا می‌دانست که یهود احتیاج به دو نوع حیوان دارد، یکی حیوانات بی‌شعور مانند چهارپایان و دیگری حیوانات ناطقه و باشعور مانند مسیحیان و مسلمانان و بودائیان و برای آنکه بتوانیم از همهٔ آنها به اصطلاح سواری بگیریم، خداوند ما را در جهان متفرق ساخته است و لهذا ما باید دخترهای زیبای خود را به پادشاهان و وزرا و شخصیت‌های برجستهٔ

۱ - همان، صفحه ۶۰۵.

۲ - همان، صفحه ۶۰۶.

۳ - همان، صفحه ۶۰۹.

۴ - همان، صفحه ۶۰۶.

۵ - همان، صفحه ۶۰۶.

۶ - دایرة المعارف مصور تاریخ یهودیت و صهیونیسم، صفحه ۶۶.

۷ - از افسانه یهودی ستیزی تا واقعیت اسلام ستیزی در دنیا، صفحه ۵۲۵.

۸ - همان، صفحه ۵۲۶.

یهود به تزویج درآوریم، تا به وسیلهٔ آنها بر حکومت‌های جهان، تسلط داشته باشیم![1]

«دیوید دوک» در کتاب خود در خصوص نفرت تلمود از «غیریهودیان» این‌گونه می‌نویسد: «...آنها(یهود) معتقدند که تنها اسرائیلی‌ها انسانند،...«غیریهودیان» را نه به عنوان انسان که به عنوان وحشیان دسته‌بندی کرده‌اند (بابا مزیا، ۱۰۸ب)... دلیل دیگر این تبعیض، شخصیت پلید و بدخواه «غیریهودیان» بود...«کسانی که گوشتشان گوشت الاغ و فرزندان‌شان مثل فرزندان اسب‌ها بود..». «غیریهودیان» آن چنان مظنون به جرایم غیرطبیعی بودند که ممنوع‌کردن نگهداری گاوها در طویله‌های آنها ضروری بود (با ابودا زارا، ۲، ۱)... پیش فرض این است که «غیریهودیان» اموال‌شان را از طریق غصب به دست آوردند... این اموال جزء عوامل عمومی به حساب خواهند آمد، مثل زمین بیابانی بی‌صاحب».[2]

«اندرو کارینگتن هیچکاک» در کتاب خود پس از اشاره به برخورد وحشتناک متفقین با اسرای جنگی و کشتار بی‌رحمانهٔ آنها و به بردگی‌کشیدن کودکان تحت اوامر مستقیم آیزنهاور یهودی - فرماندهٔ عالی وقت متفقین - می‌نویسد: «تنها می‌توان این طور پنداشت که آیزنهاور از فرامین مقدس‌ترین فرامین یهودیت، یعنی کتاب مورد علاقهٔ یهودیان، تلمود پیروی می‌کرده است. در این کتاب که از منظر یهودیان شایسته‌تر از تمام کتب مقدس است، به دفعات بیان شده است که «غیریهودیان» ذاتاً شرور و «یهودیان» خیر هستند و حتّی بهترین «غیریهودیان» نیز مستحق کشته شدن و نابودی هستند. بر خلاف کتاب مقدّس و قرآن کریم که به طور گسترده در دسترس همگان هستند، این روزها به دست آوردن نسخه‌ای از مقدس‌ترین کتاب یهودیان یعنی تلمود، دشوار است. شاید این موضوع به این خاطر است که در این کتاب آشکارا قید شده که تعلیم آن به غیریهودیان حرام است و مجازات فردی که از این حکم تخطی کند، در سنهدرین [مجمع] ۵۸ ای - حگیگاه[3] نشان داده شده است:"چنین شخصی مستحق مرگ است."»[4] همچنین در جای دیگری از کتاب هیچکاک این گونه آمده است: «هرگز نباید این موضوع را از یاد برد که بر اساس تلمود، زندگی «غیریهودیان» در مجموع هیچ ارزشی ندارد».[5]

۱ - دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۶.

۲ - برتری طلبی یهود، صفحه ۱۰۶.

۳ - سنهدرین (سندریون) به معنی «با هم نشستن» یا «انجمن»؛ دادگاه عالی و شورای عالی یهودیان در زمان گذشته بود. (منبع: صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۸۲).

۴ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۸۱ و ۱۸۲.

۵ - همان، صفحه ۱۹۷.

و مطالب بیشمار دیگری که در اعتقادات اساسی یهودیان و تلمود آنها آمده است. به نظر می‌آید آنچه نقل شد احتیاج به توضیح و تعلیق نداشته باشد زیرا خود بهترین معرف «یهود» است. یهود قومی که کشتن دیگران را مجاز شمرده و خدعه، دروغ، نیرنگ، ریا و... جزء باورهای اساسی آنهاست. آری! همین‌ها هستند که می‌توانند سگِ هاری چون داعش را تربیت کنند و به جان مسلمانان انداخته و به واسطهٔ آنها از هیچ جنایتی حتّی تجاوز و سر بریدن کودکان مضایقه نکنند. همین‌ها هستند که به کشورهای دیگر حمله کرده و زنان و فرزندان بی‌گناه آنها را قتل عام می‌کنند؛ خود را قوم برتر دانسته و دیگران را حیوان و کمتر از حیوان انگاشته‌اند درحالی‌که خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم هیچ برتری برای قوم، رنگ، جنسیت و نژاد خاصّی در نظر نگرفته و گرامی‌ترین بندگان نزد خداوند با تقواترین آنها هستند همان‌گونه که در قرآن کریم فرموده: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (ای مردم! ما شما را از يك مرد و زن آفریدیم، و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست، خداوند دانا و خبیر است)».[1]

متأسفانه این قوم شوم و نحس (یهود)، با تفکّرات خودبرتربینانه و نژادپرستانه در عصر حاضر توانسته است در جهان امروز و در مراودات سیاسی، بین‌المللی، اقتصادی، رسانه‌ای، فرهنگی، علمی، اجتماعی، طب و سلامت و... نفوذ عمیق کرده و در جهت تحقق اهداف شومش که همانا ایجاد یک حکومت جهانی یهودی و به بردگی‌کشیدن مردم دیگر (غیریهودیان) است، گام بردارد که در ادامه به برخی از جنایات و ابزارهایشان برای رسیدن به اهداف‌شان خواهیم پرداخت تا با آگاهی به مقابله با این غدّهٔ سرطانی پرداخته تا إن‌شاءالله زمینهٔ برچیده شدن ظلم و ستم و بساط شیطان در این عالم فراهم شده و با ظهور حجّت خدا، نور الهی در این عالم کامل گردد:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ. (آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور خود را کامل می‌کند هر چند کافران خوش نداشته باشند)».[2]

---

۱ – سوره مبارکه حجرات، آیه ۱۳.

۲ – سوره مبارکه صف، آیه ۸.

صهیونیسم

«پولس حنّا مسعد» نویسندهٔ کتاب «همجیّة التعالیم الصهیونیّة» بیان می‌دارد: «تا زمانیکه یک فرد مسئله صهیونیسم را بررسی نکرده باشد، نمی‌توان او را سیاست‌مداری پخته به شمار آورد».[۱]

«صهیون» (sehyun) یا «صیون» (Zion) قسمتی از شهر قدس و نام تپّه و قلعه‌ای در قدس است. در زبان عبری با نام‌های «جبل المکبر» و «جبل الزیتون» به آن اشاره شده است. در کتاب مقدّس یهود به نام «شهر داود» تعریف شده است (دوم سموئیل۵:۷). واژهٔ صهیون تنها به کوه اشاره ندارد بلکه مفهوم شهر مقدّس را نیز شامل می‌شود. سپس دایرهٔ معنایی این واژه گسترش بیشتری یافته و واژهٔ صهیون بر قوم یهود و زمین دلالت می‌کند و کل سرزمین مقدس، «صهیون» خوانده می‌شود و در تفکّر آخرالزّمانی یهود به معنای پایتخت جهان می‌باشد.[۲]

صهیونیسم لفظی است که متفکر یهودی «ناشان برنباوم» از کلمهٔ صهیون گرفت تا بر حرکت آرام جمع‌آوری ملّت یهود در سرزمین‌های فلسطین دلالت کند. یهود اعتقاد دارد که مسیح مخلص در آخرین روزها باز می‌گردد تا مردمش را به سرزمین موعود برگرداند و از بالای کوه صهیون بر جهان حکم می‌راند.[۳]

در سال ۱۸۹۷ میلادی، «روچیلدها» (خاندانی منصوب به یهودیان) کنگرهٔ جهانی صهیونیسم را در جهت ارتقای جایگاه صهیونیسم ایجاد می‌کنند. صهیونیسم به عنوان جنبشی سیاسی به تصویر کشیده می‌شود که به دنبال تأمین وطنی برای یهودیان است، اما در واقع این حرکت توطئه‌ای است تا کل جهان را تحت لوای حکومتی جهانی قرار دهد که توسط یهودیان و به‌ویژه روچیلدها اداره و کنترل می‌شود. پس از مدّتی، تلاش می‌شود که اولین اجلاس کنگرهٔ جهانی صهیونیسم در «مونیخ» برگزار شود که به خاطر مخالفت یهودیان محلی، این اجلاس به «بال» سوئیس منتقل می‌شود و در تاریخ ۲۹ آگوست برگزار می‌گردد. ریاست این اجلاس را «تئودور هرتسل»[۴]، یهودی اشکنازی به عهده دارد. پس از مدتی، «هرتسل» به عنوان رئیس سازمان جهانی صهیونیسم انتخاب می‌شود که این سازمان «مثلث شش پر قرمز رنگ روچیلد» را به عنوان پرچم

---

۱ - پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۵۹۱.

۲ - دانشنامه صهیونیسم و اسرائیل، جلد چهارم، صفحه ۸۲۴.

۳ - همان، صفحه ۸۴۱.

4- Theodor Herzl.

صهیونیسم برمی‌گزینند، نشانی که پنجاه سال بعد، از پرچم اسرائیل سر در می‌آورد. در اجلاس مزبور «حییم وایزمن»[1] که بعدها به ریاست آن می‌رسد، اعلام می‌کند: «هیچ یهودی انگلیسی، فرانسوی، آلمانی یا آمریکایی تبار وجود ندارد، بلکه یهودیان در واقع تنها در انگلستان، فرانسه، آلمان یا آمریکا زندگی می‌کنند».[2]

«ماکس مندلستم»[3] در کنگرهٔ جهانی صهیونیسم در ماه ژوئیه، این جمله را می‌گوید: «یهودیان به شدّت نظر مربوط به ادغام با دیگر ملّت‌ها را رد می‌کنند و به هیچ وجه از آرزوی دیرینهٔ خود برای ایجاد امپراتوری جهانی دست برنمی‌دارند».[4]

صهیونیسم، فلسفهٔ نژادپرستانهٔ آشکاری را با خود به همراه داشت بلکه به حکم سرشت پیدایش خویش، نژادپرستی را اساس اندیشگی بنیادی خویش قرار داد.[5] برخوردی حقارت آمیز نسبت به تمامی اقوام و ملّت‌های دیگر تار و پود ایدئولوژی صهیونیسم را تشکیل می‌دهد. این ایدئولوژی بر پایهٔ اندیشهٔ غیرعلمی «منحصر و بی‌همتا بودن قوم یهود» بنا شده است. به این ترتیب نژادپرستی و صهیونیسم دو روی یک سکّه‌اند.[6]

صهیونیسم یک جنبش سیاسی است که با استفاده ابزاری از ایدئولوژی یهود، برای تسلّط بر تمامی زمین و تشکیل حکومت جهانی خویش برنامه‌ریزی می‌کند و تنها برای ره گم‌کردن و فریب، اسرائیل را در معرض دید قرار داده است تا از رو شدن چهرهٔ واقعی خویش در امان بماند. اسرائیل با نقاب قتل، تجاوز، وحشی‌گری و شعار از نیل تا فرات، جهانیان را به خود مشغول می‌سازد تا در پشت این نقاب، صهیونیسم جهانی فرصت شیطنت و دسیسه چینی برای دست‌یابی به اهداف بزرگ‌تر و فراگیر خویش را داشته باشد. یعنی اسرائیل تنها یک روی سکّه است، و آن روی سکّه، صهیونیسم جهانی است که ماهیّتی بس پیچیده، پنهان و خطرناک دارد.[7]

مسئله صهیونیسم، نه فقط با اموری -که همه می‌دانند- نظیر کنترل مالی و تجاری، به دست‌گیری قدرت سیاسی، اشغال سرزمین، در انحصار گرفتن نیازمندی‌های مردم جهان و کنترل

---

1 - Chaim Weizmann.

۲ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۷۳ و ۷۴.

3 -Max Mandelstam.

۴ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۷۴.

۵ - دانشنامه صهیونیسم و اسرائیل، جلد چهارم، صفحه ۲۶۲.

۶ - نفوذ صهیونیسم در دولت آمریکا، صفحه ۳.

۷ - حکومت جهانی: روش شناسی صهیونیسم، صفحه ۹.

مستبدّانه رسانه‌های خبری و تبلیغی در سراسر جهان، سروکار دارد، و می‌کوشد تا به اهداف مورد نظر خود، که تسلّط مادّی و معنوی بر ملّت‌های جهان است، دست یابد، بلکه در حوزه‌های فرهنگی نیز وارد می‌شود. از این طریق با عمق زندگی مردم جهان تماس می‌گیرد و تلاش می‌کند ملّت‌ها را همچون رمه‌های گوسفند، رام خود کند، آنان را به زنجیر و تازیانه بسپارد یا به قربانگاه بکشاند. در نهایت با استفاده از هرج و مرج و آشوب حساب شده و سازمان یافته‌ای که امروزه کشورهای جهان را دچار مشکل کرده است، نفوذ و سلطهٔ خود را در همه جا گسترش دهد.

بنابراین، نهالی نوپا و گذرا نیست، بلکه در اَعماق وجود برخی جوامع بشری ریشه گرفته، و گذشتهٔ طولانی آن، با پروتکل‌ها و دسیسه‌ها و برنامه‌های پیش‌گویانه سردمداران آن - که متضمّن آینده‌نگری ابتکاری و سنجیده‌ای است - در ارتباط است. این دسیسه‌ها، با دقت و کوشش فراوان، همراه با اندیشه‌های فریب‌کارانه، توسّط صهیونیست‌ها طراحی و اجرا می‌شود. هر چند آنها از راه‌های مختلف و با شیوه‌های گوناگون به توطئه علیه جهان بشریّت می‌پردازند، اما هرگز از اغراض توسعه‌طلبانهٔ خود دور نمی‌افتند. ایشان سردمداران سرمایه‌داری، برنامه‌ریزان کمونیسم و سازندگان اکثر مؤسّسه‌های خبری، تبلیغی و سیاسی جهان و مسئول بسیاری از جنگ‌های خانمان‌سوز و کشتارهای مردم بیگناه خاورمیانهٔ اسلامی هستند.[1]

خاندان «روچیلدها»

گفته شد کنگرهٔ جهانی صهیونیسم به سرکردگی «روچیلدها» ایجاد شد، گفتنی است خاندان‌ها و شخصیّت‌های زیادی در یهودیّت برای رسیدن آنها به اهداف شومشان و به بردگی‌کشیدن انسان‌ها نقش‌آفرینی کرده‌اند که برخی از آنها در جای خود در بخش‌های بعد معرفی خواهند شد امّا از آنجایی‌که عملکرد «خاندان روچیلدها» در بخش‌های بعد بیشتر مورد بحث قرار می‌گیرد و البته تأثیر بسزایی در جهت پیشبرد برنامه‌های شیطان‌صفتانهٔ یهود و صهیونیسم داشته‌اند، مختصری به توضیح در مورد آنها می‌پردازیم:

در ۲۳ فوریه سال ۱۷۴۴ میلادی «مایر آمشل باوئر»[2]، یهودی اشکنازی و فرزند «موسی آمشل باوئر» - نزول خوار و مالک یک دفترخانه - در شهر فرانکفورت آلمان متولد می‌شود. موسی

۱ - دانشنامه صهیونیسم و اسرائیل، جلد اول، صفحه ۴.

2 -Mayer Amschel Bauer.

آمشل باوئر، نشان قرمز رنگی را در بالای ورودی دفترخانه خود نصب می‌کند. این نشان ستارهٔ شش پَر قرمزرنگی است (از لحاظ هندسی و عددی به عدد ۶۶۶ تعبیر می‌شود) که تحت اوامر روچیلد در حدود دو قرن بعد، سر از پرچم اسرائیل درآورد. در خلال دهه ۱۷۶۰ میلادی مایر آمشل باوئر در بانکی در هانوفر آلمان کار می‌کند که «خانوادهٔ اوپنهایمر»[1] مالک آن است. او بسیار موفّق بوده و به شریک تبدیل می‌شود. «مایر آمشل باوئر» پس از مرگ پدرش به فرانکفورت باز می‌گردد تا کسب‌وکار او را به دست بگیرد. او به اهمیّت شش پَر قرمز رنگ واقف است و بعد از نصب این نشان که تداعی کننده عدد ۶۶۶ نیز است، نام خود را از «باوئر» به «روچیلد»[2] تغییر می‌دهد.[3] «خاندان روچیلد» یا «روچیلدها»، خاندان بانک‌دار اروپا با ریشه‌ای یهودی هستند که نظام بانک‌داری و مالی اروپا را از اواخر قرن هجدهم پی‌ریزی کردند. عدّه‌ای معتقدند این خاندان مالک بیشترین میزان ثروت شخصی در دنیا هستند. در حال حاضر کسب‌وکار روچیلدها در زمینه‌های مختلف از جمله مدیریت دارا یی‌های خصوصی، بانک، کشاورزی، تولید مشروب و غیره است. «پل جانسون» نویسنده و مورخ انگلیسی دربارهٔ آنها می‌نویسد: «برخلاف یهودیان درباری اولیّه که به اشراف اروپا پول قرض می‌دادند اما گاه ثروتشان را در جریان خشونت‌ها و مصادره‌ها از دست می‌دادند، نظام بانک‌داری جدید روچیلدها در برابر حملات محلّی غیرقابل نفوذ بود. سرمایهٔ آنها در غالب بازارهای مالی به عنوان سهام، اوراق قرضه و بدهی در جهان می‌گشت. آنها با تبدیل دائمی پول‌شان آن را از حملات مصون نگه می‌داشتند. بنابراین ثروت حقیقی‌شان از دسترس عوام و اشراف حریص خارج بود». صعود آنها به شهرت بین‌المللی از ۱۷۴۴ با تولد «مایر آمشل روچیلد» در فرانکفورت آلمان شروع شد. او با فرستادن هر یک از پنج پسرش به پنج مرکز مهم اقتصادی اروپا، امپراتوری‌اش را گسترش داد.[4]

1- The Oppenheimers.

۲ – در زبان آلمانی Rot به معنای قرمز و Schild نیز به معنی نشان است.

۳ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۲۶ و ۲۷.

۴ – دایرة المعارف مصور تاریخ یهودیت و صهیونیسم، صفحه ۲۵۰.

پروتکل‌های صهیون

«تئودور هرتسل» (۱۸۶۰-۱۹۰۴) برای بنیان جنبش صهیونیسم به سرکردگی روچیلدها پیامی به همه یهودیان جهان به‌ویژه یهودیان اروپا فرستاد و از آنان برای شرکت در یک کنگرهٔ جهانی دعوت کرد.[۱] برنامهٔ «هرتسل» این بود که در سال ۱۸۹۷ «کنگرهٔ جهانی یهود»، به صورت سرّی در شهر «بال» سوئیس برگزار شود و حکومت تزار روس که از این برنامه و نقشه یهود اطلاع یافته بود، تصمیم گرفت آن را به هم بزند. بنابراین گروهی از با تجربه‌ترین و ماهرترین جاسوسان خود را انتخاب کرد و آنان را به طور ناشناس روانهٔ سوئیس ساخت. آنها که از نقشهٔ خویش آگاهی کامل داشتند و از آمادگی مناسبی برخوردار بودند، در روز دوم یا سوم کنگره، با یورشی برق آسا به محل اجتماع یهودیان ریختند. در این کنگره، بر اساس آنچه منابع یهودی می‌گویند، ۲۵۰ تا ۳۰۰ نفر از بزرگان اقتصادی و مالی و مغزهای متفکّر یهودی شرکت داشتند. اینان که خود را در معرض بدترین نوع نابودی و هلاکت می‌دیدند مانند خرگوشی وحشت زده، متواری و پراکنده شدند. مهاجمان روسی، ظرف چند لحظه، همه جا را گشتند و تا جایی که توانستند اوراق به جا مانده روی میزها را جمع کردند و قبل از آنکه پلیس به محل حادثه برسد، از آنجا دور شدند. این اوراق به «پترسبورگ» منتقل شد و مورد غربال و تسویه قرار گرفت و در نهایت، پس از جمع‌بندی آنها پروتکل‌ها به دست آمد.[۲]

«هرتسل»، برسرزنان فریاد برآورد و جزوه‌هایی منتشر و اعلام کرد که بعضی از اسناد محرمانه از «قدس‌الاقداس» به سرقت رفته است. اسنادی که قرار نبوده است حتّی بر بزرگان یهود فاش شود؛ بنابراین پخش شدن آن قبل از موعد مقرر، می‌تواند یهود را در سراسر دنیا دچار بدبختی و فلاکت نماید؛ بنابراین یهودیان دنیا که دچار وحشتی جنون‌آمیز شده بودند، اعلام کردند که این پروتکل‌ها، کار آنان نیست و به دروغ به آنها نسبت داده می‌شود. اما جهان، ادّعای یهود را نمی‌پذیرفت، چه آنکه بین برنامه‌های پروتکل‌ها و حوادث جاری آن زمان، ارتباط روشن و آشکاری را می‌دید. حوادثی که هرگز امکان نداشت به طور تصادفی و اتفاقی در جهت منافع یهود به وجود آمده باشد و هر کدام از آنها، دلیلی روشن و غیرقابل تردید و انکار، بر ارتباط یهود با پروتکل‌ها بود. یهودیان در دفاع از آبروی خویش، دچار سختی و مشقّت فراوان شدند و تلاش

---

۱ - دایرة المعارف مصور تاریخ یهودیت و صهیونیسم، صفحه ۱۷۷.

۲ - حکومت جهانی: روش شناسی صهیونیسم، صفحه ۶۳.

بسیاری به خرج دادند تا انتشار آن را در حد ممکن متوقف کنند، ازاین‌رو کتاب را با گران‌ترین قیمت، از بازار می‌خریدند لیکن هرگز نتوانستند گسترهٔ انتشار آن را محدود کنند. آنان از ثروت هنگفت و همچنین زنان زیبای خویش به عنوان طعمه، کمک گرفتند و رهبران خود را در قالب هیأت‌های دیپلماسی به اروپا، به‌ویژه بریتانیا، اعزام کردند تا با فشار سیاسی بر روسیه، انتشار کتاب مذکور متوقّف و همه نسخه‌های آن به صورت علنی جمع آوری شود. گفتنی است که نسخهٔ پروتکل ها بارها به زبان‌های مختلف ترجمه و منتشر شده است.[1]

«پروتکل‌های دانشوران صهیون» یا به عبارتی «پروتکل‌های حکمای صهیون» در اصطلاح، عبارت است از برنامه‌ها و سیاست‌های بزرگان و اندیشمندان یهود، که به منظور تسخیر جهان و تشکیل حکومت جهانی یهود، در کنگرهٔ ۱۸۹۷ «بال» مورد مذاکره قرار گرفته است. این برنامه‌ها که پرده از دیدگاه‌های صهیونیسم برمی‌دارد، در ۲۴ پروتکل جمع‌آوری و تدوین شده است و شامل نقطه نظرات راهبردی آنها در مسائل سیاسی، اجتماعی، آموزشی، اقتصادی، قضایی و... است که پس از تخریب فرهنگ و تمدّن ملل و اَدیان مختلف جهان و نابودی آنها با ابزارها و دسیسه‌های غیرشرافتمندانه، به تشکیل پادشاهی جهانی یهود می‌انجامد.[2]

در این بخش از کتاب «پروتکل‌های دانشوران صهیون» بیان می‌گردد، گفتنی است که پروتکل‌ها به صورت خلاصه آورده شده و متن کامل پروتکل‌ها در منابع موجود است.

در **«پروتکل‌های صهیون»** کلمهٔ **«گوییم»** زیاد به کار رفته است؛ منظور از **«گوییم»** (Goyem یا Goys) **«غیریهود»** است. این کلمه نزد یهود به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان می‌باشد و این خود نشان می‌دهد که یهودی‌ها به دیگران با دیدهٔ حقد و حقارت و دشمنی و تنفر می‌نگرند.

خلاصهٔ پروتکل اول صهیون[3]

چه عواملی «گوییم»، این حیوانات درنده را از حمله باز می‌دارد؟ و چه چیز تا به امروز آنها را

---

۱ - حکومت جهانی: روش شناسی صهیونیسم، صفحه ۵۵ و ۵۶.

۲ - همان، صفحه ۵۲.

۳ - کلیّهٔ پروتکل‌ها از بخش دوّم کتاب «پروتکل‌های دانشوران صهیون»، نشر بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی آمده است.

کنترل کرده است؟ حق با زور است. آزادی سیاسی ایده‌ای بیش نیست و واقعیّت خارجی ندارد، اما هر یک از ما باید بداند که چگونه در موقع لزوم از این طعمه برای جذب گروه‌ها و توده‌ها به سوی حزب خود و نابودکردن حزب مخالف که حکومت و قدرت را در اختیار دارد استفاده کند.

این کار، در صورتی که حزب مقابل گرفتار میکروب ایدهٔ آزادی موسوم به لیبرالیسم باشد، آسان و ساده خواهد بود؛ زیرا به خاطر پای‌بندی به این ایدهٔ صرف از قدرت خود تا حدّی کوتاه می‌آید و اینجا، یقیناً، آغاز پیروزی اندیشهٔ ماست.

امروز قدرت طلا جانشین قدرت حکومت‌های طرفدار لیبرالیسم گشته، و زمان حاکمیّت دیانت سپری شده است. امکان ندارد مردم ایدهٔ آزادی را تحقّق بخشند؛ زیرا هیچ یک از آنها طرز استفادهٔ دقیق و عاقلانه از آن را نمی‌داند.

قدرت مجهز سرمایه وارد میدان می‌شود و سر یک ریسمان ناپیدا را به طرف حکومت جدید می‌فرستد و این حکومت چون به آن ریسمان نیاز شدید دارد، خواه ناخواه، دست به سویش دراز می‌کند و آن را می‌گیرد، که اگر این کار را نکند سقوط خواهد کرد.

توده ها در تحلیل مسائل از حد ظواهر سطحی فراتر نمی‌روند.

حاکم عاقلی که خواهان توسعه و تحکیم حکومت خویش است، باید دو خصلت داشته باشد: هوش قوی و مکر فریبنده. صفاتی چون صراحت‌گویی و امانت‌داری که گفته می‌شود جزء خصلت‌های والای ملّی هستند، همگی در عالم سیاست از معایبند نه فضایل و به سقوط حکومت‌گران شتاب می‌بخشند. برای حکومت‌ها این صفات از هر دشمنی که در کمین آنها نشسته باشد، گول زننده‌تر و شکننده‌تر و در متلاشی‌کردن و از میان بردن آنها مؤثرتر است.

حق ما سرچشمه‌اش زور و قدرت است. کلمهٔ «حق» امری است وجدانی، معنوی و مجرّد و دلیلی بر درستی آن وجود ندارد؛ مفهومی بیش از این ندارد که: آنچه می‌خواهم به من بده تا ثابت کنم از تو قوی‌ترم.

نیروی ما از هر نیروی دیگری قوی‌تر و در دفع دشمنی و تجاوز نیرومند خواهد بود؛ زیرا این نیرو، پشت پرده مخفی می‌ماند تا زمانی که کاملاً آماده و مجهز شود.

هدف وسیله را توجیه می‌کند. بنابراین اصل، ما باید در هنگام تهیّهٔ برنامه و نقشهٔ خود آنچه را که مفیدتر و ضروری‌تر است رعایت کنیم و به اصول اخلاقی کمتر توجه نشان دهیم.

فقط یک حاکم مستبد و مطلق‌العنان می‌تواند به طور دقیق و کامل برنامه‌ریزی کند و سپس آن را در کلیّهٔ اجزای دستگاه حکومتی به اجرا درآورد. بدون یک حکومت مستبد و مطلقه، تمدّن

نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد؛ زیرا تمدّن نه بر دوش «توده» بلکه به وسیلهٔ کسی پیش می‌رود که توده را رهبری می‌کند و فرقی نمی‌کند که این فرد چه کسی باشد. توده؛ نیرویی وحشی و لجام گسیخته است و این نیرو در هر مناسبتی که پیش آید خود را نشان می‌دهد. بنابراین، به محض آنکه توده آزادی به دست آورد و مشاهده کند که می‌تواند هر کاری که بخواهد انجام دهد بلافاصله هرج و مرج که آخرین درجهٔ وحشی‌گری است، بروز می‌کند.

به این حیوانات اَلکُلیست که شراب آنها را منگ و تباه کرده است، نگاه کنید؛ حیواناتی که فکر می‌کنند دارای حق و حقوق بیشتری هستند و با رسیدن به آزادی به این حقوق دست می‌یابند. این کارها شایستهٔ ما نیست و ما این راه‌ها را نمی‌رویم. عرق و شراب ملت‌های «گوییم»[1] را گیج کرده است. جوانان‌شان بر اثر میگساری کودن شده‌اند و این کودنی و بلاهت آنها را تنبل کرده و موجب شده است که در مرز مطالعهٔ میراث کهن فرهنگی متوقف شوند و از آن قدمی فراتر نگذارند. آنها هر روز هم بیشتر تشویق می‌شوند که در همین وضعیت بمانند و این تشویق و ترغیب به وسیلهٔ افرادی از ما صورت می‌گیرد که مخصوصاً آماده و تربیت شده‌اند تا جوانان «گوییم» را به این سمت سوق دهند.

شعار ما باید این باشد: زور و فریب مردم، تا آنچه را فریب‌کارانه به خوردشان می‌دهیم به عنوان یک امر صحیح بپذیرند و در درستی آن تردید نکنند. فقط زور می‌تواند در میدان سیاست پیروز شود، مخصوصاً اگر با توانایی‌های ذهنی که برای سیاست‌مداران ضروری است، توأم باشد. بنابراین، باید زور و نیز مکر و تزویر را که گفتیم شعارمان باشد و به عنوان اصل و اساس تلقی کرد.

نباید در استفاده از رشوه و تزویر و خیانت، در صورتی که ما را در تحقق بخشیدن هدف‌مان کمک کنند، تردیدی به خود راه داد.

در گذشته، ما نخستین کسانی بودیم که ندای آزادی، عدالت و برابری را در میان توده‌های مردم سردادیم. کلماتی که هنوز هم تکرار می‌شوند و کسانی آنها را تکرار می‌کنند که بیشتر به طوطی شباهت دارند و از هر سو به طرف طعمه‌های دام فرود می‌آیند. اینها رفاه و آسایش را از جهانیان سلب کردند چنان که آزادی حقیقی را که قبلاً از دستبرد تودهٔ عوام در امان بود، نیز از فرد گرفتند.

آن عده از «گوییم» (غیریهود) هم که خود را فرزانه و عاقل و اهل فکر و اندیشه تصوّر می‌کردند

---

۱ - یهودیان به غیریهودیان «گوییم» می‌گویند. منظور از «گوییم» (Goyem یا Goys) غیریهود است. این کلمه نزد یهود به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان می‌باشد و این خود نشان می‌دهد که یهودی‌ها به دیگران با دیدهٔ حقد و حقارت و دشمنی و تنفر می‌نگرند.

نتوانستند چیزی از معانی این کلمات بی‌معنا و توخالی که شعارشان را می‌دهند، بفهمند. متوجّه نشدند که میان این کلمات تناقض وجود دارد. ملاحظه نکردند که در طبیعت برابری و مساوات وجود ندارد و آزادی نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ زیرا طبیعت، خود، آفرینندهٔ نابرابری و تفاوت در افکار و اخلاق و استعدادهاست.

کلمات «آزادی، عدالت، برابری» کلماتی هستند که به وسیلهٔ آنها، مبلّغان و عمّال بی‌جیره و مواجب ما موفق شدند تا در چهار گوشهٔ دنیا تعداد بی‌شماری را به زیر بیرق ما درآورند. در حالی که این کلمات همواره مثل خوره به جان رفاه «گوییم» (ملل غیریهود) افتاده، امنیت و آسایش را از خانه‌های آنها ریشه‌کن کرده، آرامش را از بین برده، روح همبستگی را از آنها گرفته و نتیجهٔ تمام شالوده‌هایی را که دولت‌های «گوییم» بر آنها استوار شده نابود کرده است.

نکتهٔ دیگری که رسیدن ما را به پیروزی تسهیل می‌کند این است که ما در برخوردها و رفتارهایمان با مردم، مردمی که هیچ وقت از آنها بی‌نیاز نیستیم، همواره انگشت روی نقاط حسّاس آنها می‌گذاریم. از جملهٔ این نقاط حسّاس؛ پول، حرص و ولع به ثروت و آزمندی به نیازهای مادّی است. هر یک از این معایب انسانی، اگر به کار بیفتند، به تنهایی کافی است که فعّالیت فرد را به کلّی فلج سازد و نیروی ارادهٔ او را تسلیم و تابع کسی کند که کار و فعالیت او را خریده است.

صرف کلمهٔ آزادی، ما را کمک کرد تا تودهٔ مردم را در تمامی کشورها متقاعد کنیم که حکومت‌های آنها چیزی نیستند جز نگهبان ملّت و این ملّت است که حکومت را در اختیار دارد. بنابراین، نگهبان را می‌توان همچون یک دستکش کهنه دور انداخت و دستکش جدیدی جایگزین آن کرد.

این توانایی، توانایی تغییر نمایندگان ملّت، نمایندگان را فرمانبردار ما کرده و این قدرت را به ما داده است که آنها را مسخر خود کنیم.

خلاصهٔ پروتکل دوم صهیون

ما موفّق شده‌ایم به «گوییم» بقبولانیم که اطّلاعات نظری و تئوریک آنها محصول ناب علم است. تا زمانی که این هدف ماست، باید از طریق مطبوعات خود اعتقاد به درستی نظریّات و آرایشان را در آنها تحکیم بخشیم. دانشمندان آنها به دانشی که دارند مغرور می‌شوند و بدون آنکه سعی کنند

برای اثبات درستی آن تجربیّات و دانش‌ها از محک منطق کمک بگیرند، نظریّه‌های خود را به مرحلهٔ اجرا درمی‌آورند. در حالی که آنچه به نظر آنها دانش و شناخت است در واقع چیزی نیست جز آنچه که عمّال متخصّص ما با استادی و مهارت برای آنها نوشته‌اند و این نوشته‌ها، همه، برای آن فراهم آمده است که اندیشه‌های آنان در جهتی که ما می‌خواهیم از آنها پرتو گیرند.در اقداماتی که ما برای پیشبرد نظریّات داروین، مارکس و نیچه انجام دادیم، فکر کنید. تأثیر مهم رهنمودهای ما در فریفتن و به اشتباه انداختن اذهان «گوییم» در این زمینه دستِ‌کم برای خود ما یهودی‌ها باید روشن باشد. باید توجه داشت که امروزه دولت‌ها ابزار بسیار مهمی در اختیار دارند که در آفریدن حرکت‌های فکری و جریان‌های ذهنی به کار گرفته می‌شود. این ابزار همان مطبوعات است. کار مطبوعات، که در قبضهٔ ما هستند، این است که نیازهای ضروری و حیاتی ملّت را مطرح کنند، شکایت و درد دل‌های مردم را پخش نمایند و با آفریدن عوامل نارضایتی و خشم به آن دامن بزنند. چرا که مطبوعات تجسّم و مظهر پیروز شدن آزادی عقیده و بیان هستند. امّا حکومت‌های «گوییم» نفهمیدند که چگونه از این ابزار استفاده کنند لذا این قدرت به دست ما افتاد و ما از طریق مطبوعات به آن قدرتِ حرکت‌آفرین و مؤثر رسیدیم، و خود، همچنان پشت پرده باقی ماندیم.

خلاصهٔ پروتکل سوم صهیون

در گذشته بردگان می‌توانستند به نحوی از انحاء خود را آزاد کنند، امّا از این فقر شدید و فراگیر امید نجاتی نمی‌رود. ما در قوانین اساسی به حقوق موسوم به حقوق ملّت تصریح کرده‌ایم، اما ملّت به هیچ کدام آنها دست نمی‌یابد و این حقوق را جز خیال و سرابی نمی‌یابد.

کارگر زحمتکش اطمینان پیدا می‌کند که این قوانین توخالی و سخنرانی‌های پوچ سالن‌ها هیچ فایده‌ای برای او دربرندارد؛ زیرا دور خودش می‌چرخد و می‌بیند که همچنان شکمش گرسنه است و از مشکلات رنج می‌برد و از قانون اساسی و مواد آن هیچ خبری به او نمی‌رسد مگر همان ریزه‌های ته سفره‌ای که در هنگام انتخابات عمومی پهن می‌شود تا کاندیدایی که پیشاپیش عمّال ما به او دیکته کرده‌اند، انتخاب کند.

حقوقی که این کارگر زحمتکش در رژیم‌های جمهوری به آن می‌رسد چیزی جز مرارت و تلخی نیست و نه تنها هیچ باری را از دوش او برنمی‌دارد، بلکه او را از همان اندک حقوق و دستمزد مرتبی هم که می‌گیرد محروم می‌سازد و مجبورش می‌کند که

با دوستان خود به اعتصاب متوسل شود و یا به دستور کارفرمایانش از کار بیکار شود. در اینجا ما به ایفای نقش خود می‌پردازیم و با ادّعای عشق به نجات کارگر بینوا از بدبختی و مصیبت وارد صحنه می‌شویم و از او می‌خواهیم تا به صفوف ارتش ما که زیر لوای سوسیالیسم، آنارشیسم و کمونیسم می‌جنگد، بپیوندد.

خواست ما این است که فقر حاکم شود و «گوییم» به ضعف گرایند. قدرت ما در گرو فقر و ناتوانی دائم کارگر است؛ زیرا از این طریق او را بردهٔ ارادهٔ خویش می‌سازیم و او در حکومت خود هیچ‌گونه قدرت و توانایی و عزم و اراده‌ای را نخواهد یافت که با تکیّه به آن در برابر ما ایستادگی کند. گرسنگی این حق را برای سرمایه به وجود می‌آورد که به کارگر چنان زورگویی کند که طبقهٔ اشراف، با وجود برخورداری از حمایت سلاطین و قدرت قانون، نظیر آن را در زمان خود نمی‌کردند.

«گوییم» بدون کمک متخصصّان ما قادر به اندیشیدن و درست فکرکردن نیستند. آنها کوته‌بین‌تر از آنند که ضرورت ایجاد آنچه را که ما در روز تأسیس پادشاهی خود به وجود خواهیم آورد، دریابند. نخستین موضوع که نهایت اهمیّت را دارد نحوهٔ اداره‌کردن آموزش در مدارس ملی است.

انقلاب فرانسه را که ما صفت «کبیر» روی آن گذاشتیم، به خاطر بیاورید. اسرار تدارک و سازماندهی آن برای ما کاملاً روشن است؛ زیرا این انقلاب ساختهٔ دست خود ماست.

کلمهٔ آزادی مردم را به سمت جنگیدن با هر قدرت و سلطه‌ای می‌کشاند تا جایی که حتّی با خدا می‌جنگند و در برابر قوانین طبیعت به مقاومت برمی‌خیزند. ازاین‌رو، زمانی که حکومت خود را برپا کنیم این واژه را از قاموس زندگی حذف خواهیم کرد.

خلاصهٔ پروتکل چهارم صهیون

فراماسونریِ «گوییم»[1] ناخودآگاه به ما خدمت می‌کند. به این ترتیب که پوششی برای ماست و ما، خودمان و اهداف و برنامه‌های‌مان را پشت سر آنها پنهان می‌کنیم. امّا برنامه‌ای که ما برای عمل و اجرا آماده کرده‌ایم و مکانی که این برنامه در آنجا پیاده خواهد شد، به صورت یک راز عمیق و سر به مهر باقی خواهد ماند و احدی از آن مطلع نخواهد شد.

۱ - منظور از «گوییم» (Goyem یا Goys) غیریهود است. این کلمه نزد یهود به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان می‌باشد و این خود نشان می‌دهد که یهودی‌ها به دیگران با دیدهٔ حقد و حقارت و دشمنی و تنفر می‌نگرند.

اگر ایمان به خدا حاکم شد، آنگاه ملّت می‌تواند حکومت کند؛ به این ترتیب که کرهٔ زمین به چند اقلیم تقسیم و بر هر اقلیمی سرپرست و قیّم معنوی ملت حاکم شود. در این‌صورت ملّت تحت ارشاد پیشوای معنوی خود، راضی و خشنود از آنچه خداوند برایش مقدر کرده است به زندگی خویش ادامه می‌دهد. به همین علّت ما موظّفیم ادیان را به کلّی ریشه‌کَن کنیم و اصل اعتقاد به وجود خدا را از اذهان «گوییم» بیرون آوریم و به جای آن ارقام محاسباتی و نیازهای مادّی را بگذاریم. برای آنکه فرصت تفکر و تأمّل را از «گوییم» بگیریم باید اذهان آنها را متوجّه صنعت و تجارت سازیم. با این کار تمام ملّت‌ها به کسب‌وکار و سودآوری مشغول می‌شوند و از توجه و پرداختن به کسی که در نظر آنها دشمن مشترک به حساب می‌آید، باز می‌مانند. بار دیگر می‌گوییم برای آنکه آزادی به نابودی کامل «گوییم» بینجامد و اثری از آنها باقی نگذارد باید صنعت را بر پایهٔ رقابت قرار دهیم. نتیجهٔ این کار این است که آنچه به کمک صنعت از کشورها عاید می‌شود دست به دست می‌گردد و از طریق سفته‌بازی‌ها سرانجام به صندوق‌های ما سرازیر می‌شود.

نبرد شدید برای کسب برتری و تفوّق و تکان‌هایی که به حیات اقتصادی می‌رسد، مجموعاً جوامعی سرد و بی‌عاطفه ایجاد کرده و خواهد کرد که در نتیجهٔ آن روح تنفّر و کینه نسبت به سیاست حاکم و مذهب در آنها به وجود خواهد آمد و تنها دلخوشی‌ای که برای چنین مردمی باقی می‌ماند در آوردن پول و طلاست؛ طلایی که آن را می‌پرستند و چون به کمک آن نیازهای مادّی خود را برآورده می‌سازند در راه آن فداکاری می‌کنند. در این هنگام لحظهٔ موعود فرا می‌رسد؛ زیرا طبقات و اقشار پایین «گوییم»، برای نابودکردن متفکّران و طبقهٔ روشنفکر «گوییم» که رقبای ما در رسیدن به قدرت هستند، زیر لوای رهبری ما جمع می‌شوند. البته انگیزهٔ این طبقات پایین در پیوستن به ما نه کسب غنیمت و جمع‌آوری ثروت، بلکه گرفتن انتقام از آن قشر اندیش‌ور است که اینک لحظهٔ آن رسیده است تا به سرنوشتی که در انتظارشان می‌باشد، گرفتار آیند.

خلاصهٔ پروتکل پنجم صهیون

ما از طریق دامن‌زدن به مسائل فردی و ناسیونالیستی که از بیست قرن پیش به طور مداوم این کار را کرده‌ایم، «گوییم» را به جان یکدیگر انداخته‌ایم. به همین دلیل شما حتّی یک دولت نمی‌یابید که در صورت قیام علیه ما بتواند یاوری برای خود پیدا کند؛ چون هر دولتی می‌داند که

اتّحاد بر ضد ما به زیان او تمام می‌شود. ما بسیار نیرومند هستیم و هیچ کس ما را نادیده نمی‌گیرد. ملّت‌ها نمی‌توانند، بدون دست داشتن پنهان ما، هیچ پیمانی را، هر چند بی اهمیّت، به تصویب برسانند.

کلیهٔ چرخ‌های دستگاه حکومت‌ها احتیاج به موتور دارد و این موتور که همان «طلا» است در اختیار ما می‌باشد. کار علم اقتصاد سیاسی این بود که مقام سرمایه را بالا برد و روشن است که افتخار تأسیس و تثبیت این دانش از آن ماست.

سرمایه، اگر بخواهد در امر تعاون آزادانه سهیم شود، باید آزاد و رها باشد تا بتواند در صنعت و تجارت انحصار به وجود آورد و این همان نکته‌ای است که یک دست نامرئی در سراسر جهان آن را به مرحلهٔ عمل گذاشته است. این آزادی سرمایه طبعاً به دست اندرکاران صنعت، قدرت سیاسی می‌بخشد و این خود توانایی کنترل و رهبری ملّت‌ها را در اختیار آنها می‌گذارد.

ما عنوان آزادی‌خواهی را که نقطهٔ مشترک تمامی احزاب و گرایش‌هاست، به خود می‌بندیم. آنگاه خطبا و ناطقین خود را وا می‌داریم تا آن قدر پیرامون آن داد سخن دهند که سرانجام شنوندگان خسته و دلزده شوند و دادشان درآید. برای آنکه بتوانیم بر افکار عمومی مسلّط شویم باید کاری کنیم که سرگشته و ناتوان شوند، و راهش هم این است که وانمود کنیم اظهار نظر یک حق عمومی است و درهای آن به روی همگان باز می‌باشد. بدین ترتیب، هر کسی سنگ خودش را به سینه می‌زند و آراء دست‌خوش تناقض می‌شود و درگیری بالا می‌گیرد و قیل و قال به درازا می‌کشد و برخورد گرایش‌ها پیش می‌آید. در این هنگام یک نفر سر بر می‌دارد و فریاد می‌زند که بهترین کار برای بیرون رفتن از تنگنای شدید ترک مباحثات و مجادلات و دخالت نکردن در مسائل سیاسی است؛ زیرا تودهٔ مردم از عمق سیاست هیچ نمی‌فهمند و آن را خوب درک نمی‌کنند، لذا بهتر است چنین مسائلی به مسئولین سیاست‌شناس واگذار شود تا به صلاحدید خود آنها را چاره‌اندیشی کنند. این نخستین راز از اسرار ماست.

هیچ چیز زیانبارتر از فعالیت افرادی که استقلال شخصیت دارند، نیست؛ زیرا این‌گونه افراد اگر از پشتوانهٔ نبوغ برخوردار باشند، ضرری که فعالیّت آنها به ما می‌زند بیشتر از ضرری است که میلیون‌ها انسان، که اتّحاد آنها را بر هم زده‌ایم، وارد می‌آورند. ما موظّفیم آموزش در مدارس «گوییم» را به طور دقیق هدایت کنیم و این مطلب را در اذهان بیندازیم که هرگاه با مسألهٔ دشواری که نیاز به کند و کاو و کوشش ذهن دارد روبه رو شدند بهتر است آن را رها سازند و به مسائل ساده‌تر و آسان‌تر بپردازند و آن مسألهٔ مشکل را به افراد شایستهٔ آن واگذارند.

آهسته آهسته نیروی حکومت‌ها را می‌بلعیم. آنگاه به پیش می‌رویم و حکومت برتر جهانی را ایجاد می‌کنیم. دست‌های این حکومت به طرف تمامی کشورها دراز خواهد شد و مثل گاز انبر آنها را در میان خواهد گرفت. تشکیلات این حکومت به قدری عظیم خواهد بود که سایهٔ آن کلیّهٔ ملل روی زمین را فرا خواهد گرفت و آنان چاره‌ای جز اطاعت نخواهند داشت.

خلاصهٔ پروتکل ششم صهیون

ما بی‌درنگ شروع خواهیم کرد به ایجاد دستگاه‌های عظیم انحصاری و جمع‌آوری ثروت‌ها و گردآوردن اموال تا همهٔ اینها که به قدرت وحشتناکی تبدیل شده‌اند به انحصار ما درآیند. این قدرت وحشتناک، هم‌زمان، بر مقدار هنگفتی از ثروت «گوییم»[1] سیطره دارد، و در عین حال، حیات آن تا آنجا به قدرت ما وابسته است که در آن روز موعود که ضربهٔ کوبندهٔ سیاسی خود را فرود آوریم این ثروت‌ها به درّه سقوط خواهد کرد و تتمهٔ حساب «گوییم» را نیز به دنبال خود خواهد کشاند.

اهمیّت سرنوشت‌ساز قدرت انحصار را که از شمشیر برنده‌تر است، با دیدهٔ عقل ببینید. ما باید سعی کنیم تا از هر طریق ممکن دامنهٔ شکوه و عظمت حکومت برتر جهانی را توسعه دهیم و شأن آن را بالا بریم. برای این کار باید نشان بدهیم که این حکومت جز برای حمایت از دولتهایی که به او بپیوندند و زیر سایه‌اش درآیند، تشکیل نشده است و برای این دولتها سرچشمهٔ خیر و کمک است.

باید تا آنجا که دست‌مان می‌رسد سیطرهٔ خود را بر تجارت و صنعت و به طور خاص بازارهای بورس تحمیل کنیم؛ زیرا بورس‌بازی‌ها طوفانی هستند که بر روی صنعت می‌وزند و آن را فلج می‌کنند. بدون بورس بازی، صنعت موجب رشد و شکوفایی سرمایه‌های خصوصی می‌شود و در نتیجه اراضی و املاک از قید وام‌های بانک‌های کشاورزی آزاد می‌گردند و کشاورزی جان می‌گیرد. آنچه براستی ما در اینجا نیازمند آنیم این است که صنعت موجب تهی شدن زمین از کشاورز و سرمایه شود. اگر مطلب طبق نقشه و برنامهٔ ما پیش رود و به هدف خود برسد تمام ثروت دنیا به دست ما خواهد افتاد و بدین وسیله کلیهٔ «گوییم» را به «پرولتاریا»[2] تبدیل خواهیم

۱ - منظور از «گوییم» (Goyem یا Goys) غیریهود است. این کلمه نزد یهود به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان می‌باشد و این خود نشان می‌دهد که یهودی‌ها به دیگران با دیدهٔ حقد و حقارت و دشمنی و تنفر می‌نگرند.

۲ - «پرولتاریا» در برابر «سرمایه دار» به کار برده می‌شود و منظور قشر ضعیف و آسیب پذیر جامعه است.

کرد. در این هنگام، «گوییم» برای آنکه بتوانند به حیات خود ادامه دهند، صبورانه در برابر ما زانو خواهند زد.

برای نابودکردن صنایع «گوییم»، عشق به عیّاشی و تجمّل‌پرستی را در بین «گوییم» رواج می‌دهیم و آنها را به این وضعیت تشویق می‌کنیم و لذّات و خوشی‌های این گونه زندگی را در نظر آنها جلوه‌گر می‌سازیم؛ زیرا سیری ناپذیری این گرایش، اگر ریشه‌هایش استوار شود، به هیچ چیز رحم نمی‌کند و همه را می‌بلعد.

ما سطح دستمزدهای کارگری را بالا خواهیم برد اما این عمل هیچ سودی به حال کارگران نخواهد داشت؛ چون در همان زمان، به بهانهٔ اینکه امر کشاورزی و دامداری دست‌خوش رکود و سستی شده است، قیمت مایحتاج عمومی را نیز گران می‌کنیم. علاوه بر همهٔ اینها، با روش‌های کاملاً فنّی و ماهرانه، یعنی از طریق واداشتن کارگران به ستیزه‌جویی، لجاجت، هرج و مرج، حرکت‌های بی‌رویّه و ترویج وسایل میگساری، منابع تولید را فلج می‌کنیم و آنها را به تعطیلی می‌کشانیم. مجموع این تدابیر کاروان متّحدی را به وجود می‌آورد که پیوسته به سمت هدف بزرگ محوکردن عناصر فهمیده و درس‌خواندهٔ «گوییم» از روی زمین، پیش می‌رود.

برای آنکه مبادا «گوییم» از این مطلب آگاه شوند و در نتیجه، پیش از پیاده شدن کامل این برنامه و قبل از رسیدن زمان موعود، از دام ما فرار کنند، همهٔ اینها را در قالب فریبندهٔ مصلحت‌خواهی می‌ریزیم و وانمود می‌کنیم که قصد ما خدمت به طبقات کارگر و مبانی صحیح اقتصاد سیاسی می‌باشد؛ مبانی‌ای که نظریّات اقتصادی ما به کمک دستگاه‌های تبلیغاتیمان، آنها را در یک چارچوب جذّاب و وسیع آماده کرده‌اند.

خلاصهٔ پروتکل هفتم صهیون

ما باید از طریق شبکهٔ ارتباطی اروپا، در سراسر این قارّه و نیز دیگر قارّه‌های جهانی تنش‌های شدید و اختلاف و چنددستگی به وجود آوریم و به کینه‌توزی‌ها دامن بزنیم. این کار دو فایده برای ما دربردارد. اوّل اینکه دست و پای کشورها بسته می‌شود به طوری که نمی‌توانند در برابر حوادث، آن‌گونه که می‌خواهند، قدرت نشان دهند؛ زیرا هر کشوری خوب می‌داند که این ما هستیم که کارها را می‌چرخانیم و عوامل برافروختن آتش جنگ و یا خاموش‌کردن آن در دست‌های ماست و همهٔ آنها عادت خواهند کرد که علیرغم میل خود، قدرت وسیع ما را در اِعمال هرگونه نفوذ

و فشاری بپذیرند. فایدهٔ دوّم این است که ما دام‌های نامرئی دسیسه را به درون کابینهٔ کشورها می‌کشانیم و آنها را در دام این توطئه‌ها گرفتار می‌کنیم. این دسیسه‌ها چیزی نیستند جز همان قراردادهای اقتصادی و قیود وام‌های مالی. برای آنکه موفقیّت خود را در این زمینه تضمین کنیم، باید در اثنای گفتگوها کاملاً هوشیار و زیرک و حیله‌گر باشیم تا به قلب اهداف مورد نظر خود راه یابیم، اما در آنچه که ظاهر رسمی مذاکرات را تشکیل می‌دهد باید موضع ما برعکس این باشد: حرف‌های چرب و نرم خوشایند بگوییم، نقاب امانت‌داری و شرافت‌مندی به چهره بزنیم و همراهی و نرمی و انعطاف‌پذیری نشان دهیم. بدین‌وسیله، ملّت‌ها و حکومت‌های «گوییم»، که ما آنها را عادت داده‌ایم تا به ظاهر هر چیزی اکتفا کنند، از ما خشنود شده و ایمان خواهند آورد که ما جز برای نیکی‌کردن به نوع بشر و نجات او نیامده‌ایم. عامل اصلی در موفقیّت برنامه‌های سیاسی ما، پنهان نگه‌داشتن فعالیّت‌ها و طرح‌هاست.

خلاصهٔ پروتکل هشتم صهیون

ما باید از سلاحی که ممکن است دشمنان ما آن را علیه ما به کار گیرند استفاده کنیم. در صورتی که مجبور شویم احکام قضایی ظاهراً غیرعادی، گستاخانه و بی‌رحمانه صادر کنیم برای توجیه آنها باید از پیچیده‌ترین و مشکل‌ترین و مبهم‌ترین تعبیرات قانونی استفاده نماییم؛ زیرا این مهم است که این احکام در عالی‌ترین سطح عادلانه جلوه کنند و برای مردم به عنوان نمونهٔ عالی اخلاقی معرفی شوند، چنان که گویی بهتر از این احکام نمی‌شده است صادر کرد.

ما دستگاه‌های حکومت خود را با دنیایی از اقتصاددانان مدد خواهیم رساند و برای رسیدن به همین هدف است که تدریس علوم اقتصادی در مدارس ما مهم‌تر از هر چیز است و یهودیان وظیفه دارند این علوم را کاملاً فرا گیرند. ما حکومت خود را در انبوهی از بانک‌داران، صنعت‌گران و سرمایه‌داران مُحاط خواهیم کرد و حلقهٔ اتّصال آنها میلیونرها خواهند بود؛ چرا که در واقع، سرانجام هر چیزی به ارقام ختم می‌شود و این ارقامند که در همه جا حرف آخر را می‌زنند.

خلاصهٔ پروتکل نهم صهیون

زمانی که پادشاهی خود را برپا کردیم؛ واژه‌های آزادی، عدالت و برابری را، که در واقع شعارهای فراماسونری ماست، به کلماتی تبدیل خواهیم کرد که دیگر این معنای شعاری را نداشته باشند بلکه مفاهیمی صرفاً آرمانی القا خواهند کرد. واژهٔ نخست به حق آزادی تبدیل خواهد شد و دومی به وظیفهٔ عدالت و سومی به کمال برابری. بقیهٔ تغییرات به همین شیوه صورت می‌گیرد و بدین ترتیب شاخ گاو را در اختیار می‌گیریم.

در واقع امر، ما تا به حال موفق شده‌ایم، به استثنای حکومت خود، همهٔ قدرت‌های حاکم را از بین ببریم اما از نظر قانونی و رسمی هنوز حکومت‌هایی وجود دارند که صرفاً ظاهری و فرمالیته هستند. این حکومت‌ها در اختیار ما قرار دارند و هر طور بخواهیم آنها را می‌چرخانیم و به آنها دستور می‌دهیم.

اسلحهٔ ما عبارت است از جاه‌طلبی بی‌حد، آزمندی سیری‌ناپذیر، انتقام‌گیری بی‌رحمانه و کینه‌توزی و بدخواهی. موج‌های وحشت که مصیبت آن مردم را در برگرفته از ما برخاسته است. اشخاص مختلفی از تمامی مکاتب فکری و گرایش‌های گوناگون، نظیر سلطنت‌طلبان، رهبران تودهٔ مردم، سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها و آرمان‌اندیشان از هر حزبی، در خدمت ما هستند. ما همهٔ اینها را به زیر یوغ کار در راه خودمان می‌کشانیم و کاری می‌کنیم که هر یک از آنها، آزادانه، باقیماندهٔ دیوارهای قدرت را تخریب کند و نیروی خود را در راه متلاشی ساختن ستون‌های انواع تشکیلات موجود به کار گیرد. بدین‌سان، تمام حکومت‌ها به عذاب و مصیبت می‌افتند و از اَعماق جان، خواهان امنیت و آسایش می‌شوند و برای دستیابی به امنیّت و آرامش حاضر می‌شوند هر عزیزی را قربانی کنند، لکن ما این آسایش و امنیت را در اختیار آنها نخواهیم گذاشت، مگر آنکه حکومت جهانی ما را آشکارا و بی‌پرده به رسمیّت بشناسند و با نهایت خضوع در برابر آن سرِ تسلیم فرود آورند.

جا دارد که از اتّحاد میان «قدرت بینا»ی سلاطین«گوییم»و «قدرت کور» توده بترسیم امّا ما برای مقابله با احتمال وقوع چنین پدیده‌ای تدابیر لازم را اندیشیده‌ایم. بدین ترتیب که بین این دو نیرو دیواری از رعب و وحشت به وجود آورده‌ایم که هر یک از دیگری می‌ترسد. از این طریق «نیروی کور» در کنار ما می‌ماند و ما آن را به وسیلهٔ حاکمی که زمام رهبری آن را به دست می‌گیرد، هدایت می‌کنیم. این حاکم در قبضهٔ قدرت ماست و ما راهی را که باید به سمت هدف

ما طی کند به او نشان می‌دهیم.

ما در اجرای قوانین و انتخابات عمومی و خط دادن به مطبوعات و آزادی افراد کاملاً مداخله کردیم، اما مداخله اصلی ما که یکی از اصول برنامه‌های ما را تشکیل می‌دهد، در آموزش و پرورش است؛ زیرا این دو سنگ بنای زندگی آزاد هستند.

خلاصهٔ پروتکل دهم صهیون

آری، وقتی نمایندگان «گوییم» جز به عیاشی و کام جویی نمی‌اَندیشند، چگونه آنها می‌توانند به عمق مسائل راه یابند؟

اگر ما خصلت خودمهم‌بینی و غرور را در جان مردم تزریق کنیم پیوند خانواده را از هم گسسته‌ایم و ارزش‌های فرهنگی آن را از بین برده‌ایم، و افرادی را که به دلیل برخورداری از قدرت تفکر، احتمال دارد از تودهٔ فرماندار ما جدا شوند و راه مخالفت با ما در پیش گیرند، از سر راه برداشته‌ایم؛ زیرا هرگاه این افراد در صدد انجام یک چنین کاری (مخالفت با ما) برآیند، تودهٔ مردم که در طرف ما هستند بر ضد آنها خواهند برخاست و زبان‌شان را خواهند برید. چرا که تودهٔ مردم عادت کرده‌اند فقط از ما حرف‌شنوی داشته باشند چون در مقابل این حرف‌شنوی و اطاعت به آنها پاداش مادّی می‌دهیم. با این روش، ما یک نیروی بی‌فکر، کور و خشن به وجود می‌آوریم که بدون راهنمایی عُمّال ما، عمالی که آنها را به مسند ریاست نشانده‌ایم و از همین توده هستند و در مشت ما قرار دارند، نمی‌توانند دست به هیچ حرکتی در هیچ سمتی بزنند. وانگهی، ملّت در پذیرفتن این نظام و تسلیم در برابر آن درنگ نخواهد کرد؛ چون می‌داند که به دست آوردن روزی و دستیابی به منافع و خواسته‌های خود همه و همه منوط به پیروی از این رهبران و حکامی است که برای آنها منصوب شده‌اند.

زمانی که سموم لیبرالیسم را به پیکر حکومت تزریق کردیم تمامی شریان‌های آن مسموم می‌شوند و این یک بیماری کشنده است و باید منتظر مرگ حکومت بود.

پادشاهان ساقط شدند و عصر حکومت جمهوری فرا رسید. در این هنگام، ما از میان مرکوب‌ها یا غلامان خود یک نفر را انتخاب می‌کنیم و به عنوان رئیس‌جمهور در رأس حکومت می‌گذاریم و این همان مین و مادّهٔ منفجره‌ای است که زیر صندلی ملّت «گوییم» و به عبارت صحیح‌تر ملّت‌های «گوییم» کار گذاشته‌ایم.

برای آنکه ثمرهٔ برنامه‌های خود را بچینیم انتخابات ریاست جمهوری برگزار خواهیم نمود و رئیس‌جمهور را از کسانی انتخاب خواهیم کرد که گذشتهٔ سیاهی دارند، اما هنوز این گذشته بر ملا نشده است. یک چنین رئیس‌جمهوری یقیناً نوکر و گوش به فرمان ما خواهد بود و اهداف ما را پیاده خواهد کرد؛ زیرا از اینکه گذشته‌اش برملا شود و رسوا گردد می‌ترسد. به علاوه آنکه، او، همچون دیگر افراد، طبیعتاً مایل است جاه و مقام و امتیاز و منزلت آشکاری را که از راه سیاست به دست آورده است، حفظ کند.

باید در کشورهای مختلف عواملی را به وجود آوریم که ذهن مردم را به خود مشغول کند و موجبات نگرانی و ناآرامی آنها را فراهم آورد و این خود رابطهٔ حکومت‌ها و مردم را تیره می‌سازد. ادامهٔ این وضع قوای انسانی را فرسوده می‌کند، اختلافات کشنده را به جان آنها می‌اندازد، نفرت و دسیسه و حسد و قحطی و انواع بیماری‌ها که میکروب آنها را عمداً منتشر کرده‌ایم، در بین مردم انتشار می‌یابد و در نتیجه، «گوییم»، تنها راه نجات خود از این مصائب را در پناه بردن به قدرت فراگیر، که مجهز به پول و هر چیز دیگری از این قبیل است، می‌بینند. بدیهی است که اگر ما به ملّت‌ها مهلت نفس کشیدن و استراحت بدهیم، امید رسیدن به روزی که انتظارش را می‌کشیم، شدیداً کاهش پیدا می‌کند.

خلاصهٔ پروتکل یازدهم صهیون

«گوییم»[1] مانند رَمهٔ گوسفند است و ما به منزلهٔ گرگ، و شما می‌دانید که اگر گرگ به گله بزند چه بر سر گوسفندها می‌آید.

آیا جز به خاطر اینکه از طریق حیله و فریب به چیزهایی دست می‌یابیم که با پیمودن راه مستقیم هرگز نمی‌توانیم به آنها برسیم. این همان شالوده‌ای است که مؤسّسات سرّی فراماسونری ما بر آن استوار است؛ مؤسّساتی که این «گوییم» حیوان چیز مهمی دربارهٔ آنها نمی‌دانند و از اهداف پشت پردهٔ آنها جز مشتی ظن و گمان اطلاعی ندارند. ما «گوییم» را به کاروان بزرگ باشگاه‌ها و محافل فراماسونری جذب کردیم و این محافل شروع به پاشاندن خاکستر در چشم اعضای خود کردند. قدرت ما، قدرتی که امروز ما را در آستانهٔ حکومت جهانی قرار داده است. ما

---

۱ ـ منظور از «گوییم» (Goyem یا Goys) غیریهود است. این کلمه نزد یهود به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان می‌باشد و این خود نشان می‌دهد که یهودی‌ها به دیگران با دیدهٔ حقد و حقارت و دشمنی و تنفر می‌نگرند.

تا به اینجا رسیده‌ایم و فقط مانده است که ساختمان عظیم حکومت آیندهٔ خود را بر این شالوده‌ها استوار کنیم و این کار چندان دشوار نیست.

خلاصهٔ پروتکل دوازدهم صهیون

واژهٔ آزادی را که تفسیرات مختلفی از آن ارائه می‌شود، ما این‌گونه تعریف می‌کنیم: «آزادی یعنی اینکه تو حق داری آنچه را قانون اجازه داده است، انجام دهی». این تعریف، در زمان مناسب، برای ما سودمند خواهد بود؛ زیرا زمام همهٔ آزادی‌ها را به دست خواهیم گرفت؛ چون این قوانینند که حرف آخر را می‌زنند و به اقتضای مصالح ما و آن‌طور که ما می‌خواهیم وضع و حذف می‌شوند.

ما با مطبوعات به این شیوه عمل خواهیم کرد. از همین‌جاست که غالب مطبوعات، بی‌ارزش، دروغ‌گو و جعال هستند و جانب افراط را در پیش می‌گیرند و اکثر مردم هم از اهدافی که مطبوعات دنبال می‌کنند، بی‌خبرند. اما ما مطبوعات را زین می‌کنیم و بر آنها لگام می‌زنیم و دهنهٔ آنها را محکم می‌گیریم. با تولیدات رنگارنگ چاپخانه‌ها و انتشاراتی‌ها نیز همین‌کار را می‌کنیم؛ زیرا تا زمانی که همچنان در معرض یورش‌های نشریات و کتاب‌ها هستیم خلاص شدن ما از شرّ حملات مطبوعات بی‌معنا و بی‌فایده است. ما نسبت به فرآورده‌های گوناگون نشر و چاپ که چاپخانه‌ها دست به انتشار آنها می‌زنند، عنایت ویژه‌ای نشان خواهیم داد. امروز انتشار مطبوعات، به دلیل وجود رقیب، پرخرج و هزینه است و ما این مسأله را، که تماماً بر محور مطبوعات می‌چرخد، به منبع درآمد سرشاری برای حکومتِ خود تبدیل خواهیم کرد. به این ترتیب که نوعی مالیات پستی برای آنها وضع، و نیز مجبورشان خواهیم کرد که پیش از صدور پروانهٔ انتشار، ودیعهٔ مالی در اختیار ما بگذارند. این تدبیر شامل همهٔ نشریات و روزنامه‌ها و مجلّات خواهد شد و حکومت ما را از هرگونه حملهٔ مطبوعاتی حفظ خواهد کرد. در این صورت ما می‌توانیم هرگونه حملهٔ احتمالی از جانب مطبوعات را، در هر زمان، از طریق جریمه‌های بی‌رحمانه مالی و کسر این جریمه‌ها از ودیعه‌ای که در اختیار ما گذاشته‌اند، در نطفه خفه کنیم. این مالیات‌ها، ودیعه‌ها و جریمه‌ها منبع درآمد هنگفتی برای حکومت خواهند بود. هیچ احدی، هر چند خود را مصون و در امان بپندارد، نخواهد توانست با انتقادی ولو ناچیز به هالهٔ تقدّسی که پیرامون حکومت ما را گرفته است، خدشه‌ای وارد آورد. بهانه ما برای توقیف هر نشریه‌ای این خواهد بود که آن نشریّه با مندرجات

غیرموجّه و بی‌دلیل خود به افکار عمومی توهین کرده است.

به این نکته توجه داشته باشید که در بین روزنامه‌هایی که به ما حمله می‌کنند روزنامه‌هایی هستند که ماهیّت آنها بر کسی آشکار نیست. این روزنامه‌های نقابدار را خود ما مخفیانه به وجود آورده‌ایم. بنابراین، اگر این روزنامه‌ها به ما حمله و انتقاد کردند، حملهٔ آنها به موضوعاتی است که خود ما قبلاً تصمیم گرفته‌ایم آنها را تغییر دهیم. در چنین موقعیتی انتقاد ضرری در بر نخواهد داشت.

بدون خواست ما، روزنامه‌ها، هیچ خبری را منتشر نخواهند کرد. این موضوع، همان‌طور که در همین تعداد اندک بنگاه‌های خبری که اخبار سراسر جهان به آنها مخابره می‌شود می‌بینیم، در حال حاضر نیز تقریباً پیاده می‌شود. هیچ خبری در جهان پخش نخواهد شد، مگر آنکه ما خود آن را دیکته کنیم.

هر کس بخواهد انتشاراتی یا کتابفروشی و یا چاپخانه باز کند باید از یکی از مؤسّسه‌های آموزشی مدرک و جواز بگیرد که در این صورت اگر لغزش یا مخالفتی از او سر بزند بی‌درنگ مدرکش را می‌گیریم. با این وسیله و تدابیر ابزار نشر فکری به صورت ابزاری آموزشی در دست حکومت ما قرار خواهد گرفت و در نتیجه، زمینه‌ای برای گمراه‌کردن تودهٔ مردم از طریق پیچیده و ستایش پوچ از برکات و دستاوردهای پنداری عصر پیشرفت و روشنایی، باقی نمی‌ماند. کیست از ما که نداند این دستاوردهای خیالی و موهوم راهی است که یکراست به بیراهه‌ها و سرگردانی‌های تفکّر جنون‌آمیز منتهی می‌شود و این تفکّر جنون‌آمیز صاحب خود را به جایی می‌برد که بذرهای هرج و مرج به وجود می‌آید و این بذرها ابتدا در بین خود مردم و سپس در بین آنها و حکومت پراکنده می‌شود؛ چرا که ترقّی یا به تعبیر بهتر ایدهٔ ترقّی عاملی بود که مردم را به سمت آزادی بی‌حد و مرز در هر چیز سوق داد. تمام کسانی که آزادی‌خواه نامیده می‌شوند اگر عملاً هرج و مرج طلب نباشند، دست‌کم در عالم فکر آنارشیست هستند. هر یک از این افراد کورکورانه در پی خیالات خود حرکت می‌کند و روز به روز بر افراط و دیوانگی او افزوده می‌شود، تا آنکه در چالهٔ هرج و مرج سقوط می‌کند و داد و فریاد و اعتراض راه می‌اندازد، آن‌هم فقط به خاطر اینکه دوست دارد مخالفت کند و نه به خاطر هیچ چیز دیگر.

ادبیات و مطبوعات بزرگ‌ترین و مهم‌ترین ابزار آموزشی هستند. به همین دلیل حکومت ما افسار بیشتر مطبوعات را به دست خواهد گرفت و با این کار تأثیرات سوء و زیان‌بخش روزنامه‌های مستقل را خنثی خواهد کرد. با این تدبیر ما بالاترین نیروی جهت دهنده به افکار عمومی را در

اختیار خود گرفته‌ایم. اگر برای مثال، برای دیگران پروانهٔ انتشار ده روزنامه صادر کنیم، باید به دار و دستهٔ خودمان پروانهٔ انتشار سی روزنامه را بدهیم. در هر زمینهٔ دیگری نیز باید بر اساس همین نسبت عمل کرد. البتّه، افکار عمومی در این اعمال ما شک نخواهد کرد، چون تمام روزنامه‌های وابسته به ما، ظاهراً گرایش‌های مختلف و آرای متضاد را به چاپ خواهند رساند. این امر تودهٔ مردم را گمراه و رقبای ما را که نسبت به ما بدگمان نیستند به ما نزدیک خواهد کرد و ما آنها را خواهیم گرفت و چنگ و دندان‌های آنها را خواهیم کشید و دیگر خطری از جانب آنها ما را تهدید نخواهد کرد.

روزنامه‌های رسمی که سخنگوی ما هستند در ردیف اول قرار دارند. این روزنامه‌ها همواره پاسدار منافع ما هستند و از همین رو تأثیر زیادی در مسیر حرکت افکار عمومی نخواهند داشت. در ردیف دوم روزنامه‌هایی هستند که صبغهٔ نیمه‌رسمی دارند. هدف این روزنامه‌ها جذب افراد بی‌طرف و بی‌تفاوت است.

در ردیف سوم روزنامه‌هایی هستند که به توصیّهٔ ما در ظاهر با ما مخالفت می‌ورزند. دست‌کم یکی از این روزنامه‌ها باید سخت از در مخالفت با ما درآید که در این صورت دشمنان واقعی ما در اعماق وجود خود و با زبان بی‌زبانی از این وضع احساس خشنودی خواهند کرد، غافل از آنکه این یک نمایش فریبنده است. این نیرنگ کارگر می‌افتد و در نتیجه دست آنها برای ما رو می‌شود.

تمام روزنامه‌هایی که از ساغر ما می‌نوشند، چهره‌ها، قیافه‌ها و گرایش‌های مختلفی را به خود خواهند گرفت؛ از آریستوکراسی گرفته تا جمهوری و انقلابی و حتّی آنارشیسم و اسم‌های دیگری از این دست. این روزنامه‌ها همچون ویشنو، الههٔ هندی، صدها دست خواهند داشت و هر چشمی از آنها یک جنبه از افکار عمومی را زیر نظر خواهد گرفت. چنانچه نبض فلان روزنامه‌نگار سرعت بگیرد و تبی آشکار شود آن دست‌ها افکار عمومی را به سمت خواستهٔ ما هدایت خواهند کرد؛ زیرا یک بیمار هیجانی تعادل فکری خود را از دست می‌دهد و حاضر می‌شود توصیه‌هایی را که به وی تسکین و آرامش می‌دهد، بپذیرد. آن دیوانه‌هایی که خیال می‌کنند سخنان و نظریّات ارگان حزبی خود را تکرار می‌نمایند، در واقع، اندیشه‌های خود ما و یا آنچه را ما می‌خواهیم، به زبان می‌آورند. آنها گمان می‌کنند که به کالای خود چنگ زده‌اند در حالی که پرچمی که زیر آن می‌ایستند و از آن دفاع می‌کنند پرچم ماست که بر فراز سرشان در اهتزاز است.

ما می‌توانیم، هر وقت که لازم باشد، افکار عمومی را دربارهٔ یک موضوع سیاسی تهییج یا آرام کنیم و یا آن را به او بقبولانیم یا ذهن او را دربارهٔ یک موضوع دچار شک و تشویش سازیم. امروز

مطالب درست و حق را منتشر می‌کنیم و فردا مطالب کذب و باطل و بهتان‌آمیز را؛ گاه واقعیّت‌ها را و زمانی مطالب ضد و نقیض آنها را و در این میان همواره مواظبیم که پایمان نلغزد و به سر درنیاییم. پیروزی ما بر دشمنان‌مان تضمین شده و قطعی است؛ چون آنها مثل ما روزنامه‌ای در اختیار ندارند که افکار خود را به وسیلهٔ آن منتشر کنند.

خلاصهٔ پروتکل سیزدهم صهیون

نیاز به نانِ روزانه، «گوییم»[1] را وادار می‌کند که به آرامش رو بیاورند و با میل و رغبت خدمت‌گزار ما باشند. عمّالی که از بین آنها برای مطبوعات خود به خدمت می‌گیریم به اشارهٔ ما موضوعاتی را که شایسته نیست که ما خودمان در بیانیه‌های رسمی خطاب به مردم مطرحشان کنیم، به بحث می‌کشند و ما در گرماگرم این بحث‌ها و مجادلات با آرامش کامل اقدامات ضروری و لازم را که به موضوع مورد بحث مربوط می‌شود، اتخاذ می‌کنیم. برای آنکه توده‌ها همواره در گمراهی بمانند و ندانند در اطراف‌شان چه می‌گذرد و با آنها چه می‌شود، با ایجاد وسایل تفریح و سرگرمی و بازی‌های خنده‌آور و انواع ورزش‌ها و لذّت بردن و شهوت‌رانی و زیادکردن کاخ‌های زرق و برق دار و خانه‌های مجلّل، آنها را به خود مشغول خواهیم کرد. مطبوعات نیز مسابقه‌های هنری، ورزشی و غیره راه خواهند انداخت، و بدین ترتیب اذهان توده متوجّه این امور و از برنامه‌های ما منصرف خواهند شد و در نتیجه، ما هر کار بخواهیم می‌کنیم و موضع‌گیری‌های ما سالم می‌ماند؛ موضع‌گیری‌هایی که اگر بدون توسّل به این وسایل سرگرم کننده، آنها را علنی و آشکار می‌ساختیم، مطمئناً با توده‌ها برخورد و تناقض پیدا می‌کردیم. از آنجا که توده‌ها از نعمت تفکّر مستقل بی‌بهره‌اند و فاقد قدرت استنباط می‌باشند، از ما تقلید خواهند کرد و به شیوهٔ ما خواهند اندیشید؛ زیرا فقط ما هستیم که شیوه‌های فکری را به آنها می‌دهیم و البتّه این خطدهی‌های فکری فقط به دست اشخاصی صورت خواهد گرفت که در وفاداری آنها نسبت به ما شک و تردیدی نیست.

---

۱ - منظور از «گوییم» (Goyem یا Goys) غیریهود است. این کلمه نزد یهود به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان می‌باشد و این خود نشان می‌دهد که یهودی‌ها به دیگران با دیدهٔ حقد و حقارت و دشمنی و تنفر می‌نگرند.

خلاصهٔ پروتکل چهاردهم صهیون

برماست که تمامی ادیان دیگر را، در هر شکلی که باشند، جارو کنیم. و اگر این امر به ظهور الحاد و ملحدین منجر شود - چنان که امروز می‌بینیم - کمترین لطمه‌ای در این دوره که دورهٔ انتقال است، به آراء و عقاید ما نخواهد زد.

ما خطاهای حکومت «گوییم» را با رسواترین شکل به تصویر خواهیم کشید و زشتی آنها را برای مردم آشکار خواهیم کرد، به طوری که مردم آسایش در سایهٔ حکومتی را که غلامان حلقه به گوش آن هستند، برحقوق پوچ آزادی که انسانیّت را بی‌رحمانه شکنجه داد و قوای وجود انسانی را به تحلیل برد، ترجیح خواهند داد.

هرگز اجازه نخواهیم داد که کسی، به منظور پی بردن به مقاصد و اهداف واقعی دین ما، آن را مورد بحث و تحقیق قرار دهد؛ چرا که شناخت این مسایل منحصر به ما و تنها مخصوص ماست و ما همواره سعی می‌کنیم که اسرار دین خود را برای دیگران فاش نسازیم. در اثنای سده‌های معروف به سده‌های روشنایی و پیشرفت، ما ادبیّات بی‌نهایت پست، کثیف و تهوّع‌آوری را در اختیار مردم گذاشتیم و پس از آنکه حکومت خود را برپا کردیم، این نوع ادبیّات همچنان ادامه پیدا خواهد کرد و ما آن را ترویج خواهیم نمود. هدف از این کار این است که وقتی ما خود با ارزش‌ترین سخنرانی‌ها، تحقیقات و برنامه‌های حزبی خود را که همگی شاهکار است و از طرف مقامات بلند پایهٔ ما مطرح می‌شود ارائه کردیم، «گوییم» به طرز حیرت‌آوری به میزان تفاوت بسیار زیاد آنچه ما به آنها داده‌ایم با آنچه قبلاً داشته‌اند، پی خواهند برد. دانشوران ما که برای رهبری «گوییم» تربیت شده‌اند، با ایراد سخنرانی‌ها و ارائهٔ برنامه‌ها و طرح‌ها، نوشتن خاطرات و انواع مقالات در افکار و اندیشه‌های «گوییم» تأثیر خواهند گذاشت و آنها را به طرف آن شناخت و افکاری که همسو با ماست خواهند کشاند.

خلاصهٔ پروتکل پانزدهم صهیون

وقتی موفق شدیم؛ از طریق کودتاهایی که ترتیب خواهیم داد تا -در سراسر جهان، همزمان علیه حکومت‌ها که کاملاً ضعیف و پا در هوا شده‌اند و این امر بر مردم نیز آشکار گردیده است- حکومت خود را برپا کنیم (که شاید تا یک قرن دیگر به این هدف دست یابیم)، با هرگونه توطئه‌ای علیه خود مبارزه خواهیم کرد، و هرکس را که بر ضد ثبات حکومت ما قیام مسلحانه کند بی‌رحمانه خواهیم کشت. تمام بنیان‌گذاران سازمان‌های جدیدی که پس از تأسیس حکومت ما به وجود آیند و جزء جمعیّت‌های سرّی باشند، به مجازات مرگ محکوم خواهند شد. امّا جمعیّت‌های موجود در حال حاضر را که برای ما شناخته شده‌اند و همچون گذشته در خدمت ما کار می‌کنند، خلع سلاح و اعضای آنها را به قارّه‌های دور از اروپا تبعید خواهیم کرد. فراماسون‌های «گوییم» که کارکشته و مجرّب شده‌اند، با ما خواهند بود. همچنین امثال اینها که به دلیلی آنها را بخشوده‌ایم و این بخشودگی موجب می‌شود تا همواره در حال ترس و نگرانی از بروز حوادث ناگهانی و منتظر تبعید باشند، در کنار ما خواهند بود. ما قانونی را وضع خواهیم کرد که به موجب آن کلیّهٔ اعضای تشکیلات سرّی گذشته از اروپا که در آن زمان مرکز حکومت ما خواهد بود، تبعید شوند. مقرّرات و قوانین حکومت ما قطعی و غیرقابل تجدیدنظر خواهد بود.

نباید به تعداد کسانی که در این راه قربانی می‌شوند فکر کرد؛ زیرا قربانی‌کردن آنها به نفع آینده است. در خلال مدّتی که از حالا تا زمان برپایی حکومت خود، سپری می‌کنیم سعی خواهیم کرد محافل فراماسونری را در سراسر جهان ایجاد و تکثیر کنیم تا تمام کسانی که ممکن است در آینده جزء افراد خیّر سرشناس شوند و یا همین حالا این‌طور هستند، جذب آنها شوند. این محافل مراکز اصلی جاسوسی ما و بهترین کانون‌های تبلیغاتی خواهند بود. ما این محافل را زیر نظر یک ادارهٔ مرکزی که فقط برای ما شناخته شده است و دیگران کمترین اطلاعی از آن ندارند، در خواهیم آورد. این ادارهٔ مرکزی از دانشوران و دانشمندان ما تشکیل خواهد شد و نمایندگانی خواهد داشت که به نام آن حرف بزنند.

خیلی راحت می‌توان حتّی باهوش‌ترین افراد «گوییم» را، با برانگیختن غرور و خودستایی آنها، به وضع ساده‌لوحی و بلاهت کشاند، بدون آنکه بفهمند دستی آنها را به این وضع کشانده است. هر چه ملّت ما رسیدن به اَغراض شخصی را تحقیر می‌کند و منحصراً به تحقّق یافتن برنامه‌های خود چشم دوخته است، «گوییم» به موفقیّت در راه اغراض شخصی عشق می‌ورزند

و حاضرند به خاطر آن همهٔ برنامه‌های خود را فدا کنند. این خصلت «گوییم» به ما کاملاً کمک می‌کند تا آنها را به سمت هدف مطلوب خود سوق دهیم. آنها در ظاهر شیر و پلنگند، اما در واقع گوسفندهای کلّه پوکی هستند که باد آنها را این طرف و آن طرف می‌برد.

چقدر پیشینیان ما حکیم و مآل‌اندیش بوده‌اند آنجا که گفته‌اند در راه رسیدن به هدف‌های بزرگ ابزارها و قربانیان اهمیّتی ندارند. لازم نیست ما قربانیانی را که «گوییم» برای حفظ نسل حیوانی خود و نگه‌داشتن نژاد خویش متحمّل شده‌اند، حساب کنیم؛ قربانیان ما که نسبت به جمعیّت‌مان تعداد کمی را تشکیل می‌دهند ملیّت ما را حفظ کردند و آن را از خطر نابودی نگه‌داشتند.

هر موجود زنده‌ای عاقبت می‌میرد. پس بهتر است به جای آنکه اجل خودمان را نزدیک کنیم اجل کسانی را نزدیک نماییم که مانع راه ما می‌شوند.

در عین حال که ما لیبرالیسم را در میان «گوییم» ترویج می‌کنیم تا هر کار می‌خواهند انجام دهند مجدّانه سعی خواهیم کرد ملّت و کارگزاران ما همواره در برابر ما تسلیم محض باشند.

یادمان نرود که ما در اثر سیطرهٔ خود بر «گوییم» توانستیم اجرای قوانین آنها را در پایین‌ترین حد، الزام‌آور کنیم؛ چرا که تفسیرات لیبرالیستی ابهّت و حرمت قوانین را درهم شکست و آنها را به تلّی از پیچیدگی و ابهام تبدیل کرد. مهمترین مسائل را قضات به نحوی که ما می‌خواهیم و به آنها القاء می‌کنیم، حل و فصل می‌کنند.

«گوییم» دارای اندیشهٔ راکد و منجمد هستند. چشم دارند ولی نمی‌توانند جلوی خود را ببینند. از اختراعات مادّی که بگذریم در هیچ زمینهٔ دیگری قدرت اختراع و ابداع ندارند. از اینجا معلوم می‌شود که طبیعت، خود، سرنوشت ما را برای رهبری جهان و حکومت بر آن رقم زده است. ما قضات خود را از بین کسانی انتخاب خواهیم کرد که کاملاً می‌دانند وظیفهٔ آنها مجازات مجرمین و اجرای قانون است نه پیروی از هوی و هوس‌های لیبرالیسم، که به زیان نظام تربیتی دولت تمام می‌شود. یعنی همان کاری که امروزه (قاضیان) «گوییم» می‌کنند.

حکومت فردی مطلقه خودمان را بر دو اساس حق و وظیفه استوار می‌کنم. حق عبارت است از اجبار بر انجام وظیفه‌ای که حکومت به عنوان پدر ملت برای آنها تعیین کرده است. حق قوی از آن حکومت است چون با استفاده از آن بشریّت به سمت نظامی که طبیعت مشخص کرده، یعنی نظام خضوع و اطاعت، پیش می‌برد.

خلاصهٔ پروتکل شانزدهم صهیون

برای آنکه تمام نیروهایی را که در راه به وجود آوردن هماهنگی فکری و همبستگی اجتماعی کار می‌کنند - بجز نیروی خود ما - از بین ببریم، باید نخستین حلقه‌های این زنجیره، یعنی دانشگاه‌ها را از هم بگسلیم. راهش هم این است که روش‌های آموزش را از اساس خراب کنیم و آنها را در قالب روش‌های نو با سمت و سویی جدید بریزیم.

شناخت نادرست مردم از حکومت و مسائل مربوط به آن نتیجه‌ای جز ظهور افکار خیال‌پردازانه و اتوپیایی و تباه‌کردن آنها ندارد. شما به راحتی می‌توانید نمونهٔ این را در نتایج آموزشی که امروز در جهان در بین «گوییم» رایج است، مشاهده کنید. به همین دلیل، ما وظیفه داریم که «گوییم» را به جایگاه آموزشی دیگری منتقل کنیم که در آن تمامی مبانی و قواعد و اصولی را که نظام و بنیاد اجتماعی آنها را کاملاً نابود می‌کند، فرا گیرند. اما زمانی که ما خود زمام حکومت و قدرت را به دست گرفتیم، کلیّهٔ موادی را که ممکن است افکار جوانان را دگرگون و بی‌تاب کند از برنامه‌های آموزشی حذف کرده، جوانان را طوری بار خواهیم آورد که فرمانبردار حکومت و دوستدار حاکم باشند و حکومت او را خانهٔ امید خود در برقراری محیط صلح و آرامش ببینند.

روش آموزشی‌ای که بر اندیشه‌ها لگام می‌زند و ذهن‌ها را کور می‌کند امروز در روش معروف به دروس عینی (Object Lessons) متبلور است. هدف از این روش تنبل‌کردن اذهان «گوییم» و سوق دادن آن به سمت کودنی و سستی است. در این روش ذهن منتظر می‌ماند که نمونه‌هایی از اشیای محسوس و ملموس به او داده شود تا از طریق مشاهده (به جای اندیشیدن) ماهیّت آنها را بشناسد. این روش را بزرگترین عمّال بورژوازی ما در فرانسه پایه‌گذاری کردند و اکنون در این کشورها کاملاً موفق شده و جای خود را باز کرده است. در پی‌نوشت‌های این پروتکل چنین آمده است: ما قبلاً نظامی برای به تسلیم کشاندن اندیشه‌های مردم به وجود آورده‌ایم که به نظام آموزش برهانی یا نظری (Demonstrative education) موسوم است.

خلاصهٔ پروتکل هفدهم صهیون

ما در گذشته تلاش کرده‌ایم تا نفوذ روحانیون «گوییم» را از بین ببریم و آنها را از چشم مردم بیندازیم. هدف ما از این کار لطمه زدن به رسالت آنهاست؛ رسالتی که ممکن بود همواره سدّ راه

ما شود. در حال حاضر این نفوذ روز به روز رو به کاهش می‌رود.

خلاصهٔ پروتکل هجدهم صهیون

هرگاه مصالح ما اقتضا کند که دفاع سرّی خود را با اتخاذ تدابیر خشن و بی‌رحمانه تقویت کنیم، به وسیلهٔ تعدادی از سخنرانان زبان‌آور، عوامل وقوع بی‌نظمی و پیدایی مظاهر خشم و نارضایتی مردم را در جامعه به وجود می‌آوریم. عدّهٔ زیادی از مردم که فریب حرف را می‌خورند، دور این سخنرانان جمع شده به دنبال آنها راه خواهند افتاد و ما حالت هیجان عمومی را بهانه قرار داده، از طریق مزدوران خود - که فرمانبردار ما هستند و در دستگاه پلیس حکومت‌های «گوییم» کار می‌کنند - به خانه‌ها و منازل هجوم برده دست به تفتیش و مصادره می‌زنیم، مردم را بازجویی می‌کنیم و آنها را تحت نظر می‌گیریم و آزادی‌هایشان را محدود می‌سازیم، و بدین ترتیب ترس و نگرانی بر همه جا سایه افکن می‌شود.

خلاصهٔ پروتکل نوزدهم صهیون

به راه انداختن آشوب و فتنه، در واقع همچون پارس‌کردن توله سگی در برابر فیل است؛ زیرا پارس‌کردن به حکومتی که از یک نظام استوار و پلیس هوشیار برخوردار می‌باشد دلیل بر آن است که پارس‌کننده یا میزان توانایی و قدرت خود را درک نمی‌کند و یا نمی‌داند فیلی که به او پارس می‌کند چیست. کافی است که به اشارهٔ ما این فیل، با یک نمونهٔ صحیح، قدرت خود را نشان دهد، آنگاه خواهید دید که چگونه سگ‌ها از عوعوکردن باز می‌ایستند و به محض دیدن فیل در برابر او دُم می‌جنبانند.

خلاصهٔ پروتکل بیستم صهیون

بحران‌های اقتصادی‌ای که ما برای «گوییم» آفریدیم، فقط ازطریق خارج ساختن پولِ از جریان، صورت گرفته است. در نتیجهٔ خارج ساختن پول از دست دولت مبالغ هنگفتی از سرمایه‌ها راکد شد و دولت به نوبهٔ خود مجبور گردید از صاحبان این پول‌ها وام بگیرد. بهرهٔ این پول‌ها بار مالی سنگینی به دوش دولت گذاشت و سیستم مالی آن اسیر و بردهٔ این دیون یا

سرمایه‌ها گشت... وانگهی، انحصار صنعت در دست سرمایه‌داران بزرگ به جای توزیع آن در بین تعدادی، شیرهٔ ملت و حکومت، هر دو، را کشید.

وام‌های خارجی همچون زالویی است که بر پیکر دولت می‌چسبد که تا از خون سیر نشود یا خود دولت آن را نکند و دور نیندازد از بدن او جدا نمی‌شود. اما حکومت‌های «گوییم» ناتوان‌تر از آنند که این زالو را از پیکر خود بکنند لذا به راهی ساده‌تر و آسان‌تر پناه می‌برند و با به‌کارگیری زالوهای بیشتر و بیشتر درصدد درمان بیماری خود برمی‌آیند تا آنکه رگ‌های آنها خشک می‌شود و خون از جریان باز می‌ایستد.

معنای واقعی قرضهٔ داخلی چیست؟ قرض عبارت است از انتشار اسناد خزانه به وسیلهٔ دولت‌ها که به موجب آنها پرداخت بهره‌ای با نسبت درصدی از مجموع سرمایهٔ وام گرفته شده الزام‌آور می‌شود. اگر قرض با بهرهٔ پنج درصد باشد در مدّت بیست سال دولت بی‌جهت بهره‌ای معادل اصل مبلغ قرضه و در چهل سال دو برابر این مبلغ و در شصت سال سه برابر آن را خواهد پرداخت. این در حالی است که اصل وام هنوز پرداخت نشده و به صورت دینی بر عهدهٔ خزانه‌داری باقی مانده است. از این مطلب روشن می‌شود که مالیات بستن حکومت بر مردم، به هر نحوی که باشد، معنایش خالی‌کردن جیب مالیات‌پردازان بینوا برای پرداخت دیون ثروت‌مندان خارجی است که از آنها وام گرفته شده است.

تا زمانی که قرضه‌ها داخلی باشد و وام‌دهندگان ملت‌های «گوییم» باشند، نهایت کاری که صورت می‌گیرد انتقال پول از جیب فقرا به کیسهٔ ثروت‌مندان است، اما وقتی افرادی خودفروخته متعهد شدند که قرضه‌ی خارجی را جایگزین قرضهٔ داخلی کنند، ثروت ملت‌ها به صندوق‌ها و خزانه‌های ما سرازیر می‌شود و ملت‌های «گوییم» به ما باج خواهند داد.

در حکومت ما جایی برای رکود پول نخواهد بود و به همین دلیل چیزی به نام اوراق بهره نیز وجود نخواهد داشت، و فقط اسنادی با بهرهٔ یک درصد منتشر خواهد شد. در این حکومت پرداخت بهره مانند زالویی که رگ حیات دولت ما را می‌مکد صورت نخواهد گرفت. حق انتشار اوراق بهره منحصر به شرکت‌های صنعتی خواهد بود؛ در حالی که دولت نمی‌تواند از این وام‌ها سودی کسب کند چون دولت وام می‌گیرد تا هزینه کند نه اینکه آن را در طرح‌های سودآور سرمایه‌گذاری نماید.

چه روشن است بی‌فکری و کودنی و حماقت «گوییم»! از ما وام با بهره می‌گیرند بدون آنکه فکر کنند باید اصل پول و فرع آن را از جیب دولت‌های خود بگیرند تا قرض ما را پرداخت

کنند. درحالی‌که برای آنها راحت‌تر بود که از مردم خودشان پول بگیرند (بی‌آنکه لازم باشد بهره بپردازند).

همهٔ اینها دلیل نبوغ فکری ما و دلیل این است که ما قوم برگزیده هستیم؛ زیرا ما طوری به آنها جلوه داده‌ایم که باور کردند و معتقد شدند که وام گرفتن از ما به نفع و مصلحت آنهاست.

خلاصهٔ پروتکل بیست و یکم صهیون

نیازی نیست که دربارهٔ وام‌های خارجی باز هم صحبت کنم؛ چون این وام‌ها ثروت «گوییم» را به طرف ما سرازیر کرده است اما در دولت ما خارجی‌ها وجود نخواهند داشت؛ یعنی هیچ چیز خارجی نیست.

خلاصهٔ پروتکل بیست و دوم صهیون

دهشتناک‌ترین نیروی عصر حاضر، یعنی طلا، در دست ماست. ما می‌توانیم در ظرف دو روز هر مقدار که طلا بخواهیم از خزانه‌های خود بیرون آوریم.

خلاصهٔ پروتکل بیست و سوم صهیون

جوامعی که ما آنها را به لبهٔ پرتگاه و فساد کشانده‌ایم و همه چیز حتی قدرت خداوند را منکرند و آتش هرج و مرج از هر سو در میانِ آنها زبانه می‌کشد.

خلاصهٔ پروتکل بیست و چهارم صهیون

دانشوران ما، زمام حکومت را فقط به دست افرادی خواهند سپرد که کاملاً بتوانند با بی‌رحمی و قاطعیّت و انعطاف‌ناپذیری و خشونت حکومت کنند.

یهود از منظر دیگران

در این بخش نظر مسیحیان و عدّه‌ای از صاحب‌نظران، سیاست‌مداران، تاریخ‌نگاران از ادیان و ملل دیگر بیان شده تا دیدگاه آنان به قوم یهود مورد بررسی قرار گیرد. لازم به ذکر است که مطلب در این‌باره فراوان است و علاقه‌مندان می‌توانند در منابع مختلف نظر دیگران در مورد یهود را مورد مطالعه قرار دهند، در ذیل به برخی از نظرات اشاره می‌شود:

اعمال و کردار و اعتقادات یهودیان به قدری زشت و سَخیف بوده که چیزی جز تخم نفرت در دل‌ها نکاشته است و ملّت‌ها همواره از آنها روی‌گردان بوده‌اند؛ اگر چه در عصر حاضر یهود توانسته برای رسیدن به اهداف جاه‌طلبانهٔ خود در بعضی ملل و ادیان به طرق مختلف نفوذ کرده، بر آنها لگام زده تا با بهره‌کشی از آنها به منافع خود دست یابد.

«اِنجیل‌های» موجود-کتاب مقدس مسیحیان- سال‌ها بعد از حضرت عیسی علیه‌السلام جمع‌آوری و تدوین شده و همچون تورات یهود دست‌خوش تحریف و تغییر شده است و البتّه یهودیان نیز سهم بسزایی در تحریف «انجیل» داشته‌اند و سعی نموده‌اند در طول تاریخ آنچه بر خلاف میل و هوا و هوس‌شان است و ماهیّت پلیدشان را رسوا می‌سازد از بین ببرند. به هر رو با وجود تحریفات صورت گرفته در انجیل‌های موجود، نظر مسیحیان نسبت به یهود در طول تاریخ را برتابیده و همین کتاب در عصر حاضر مورد استناد مسیحیان است.

در انجیل یوحنا به نقل از حضرت عیسی علیه‌السلام خطاب به «یهودیان» چنین آمده است:

برای چه سخن من را نمی‌فهمید؟ از آن جهت که کلام من را نمی‌توانید بشنوید. شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهش‌های پدر خود را می‌خواهید به عمل آرید. او از اوّل قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد، از آن جهت که در او راستی نیست. هر گاه به دروغ سخن می‌گوید، از ذات خود می‌گوید زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است.(یوحنا، ۴۴-۴۶ :۸)

ای گردن‌کشان که به دل و گوش نامختونید، شما پیوسته با روح‌القدس مقاومت می‌کنید، چنانکه پدران شما همچنین شما. کیست از انبیاء که پدران شما بدو جفا نکردند؟ و آنانی را کشتند که از آمدن آن عادلی که شما بالفعل تسلیم‌کنندگان و قاتلان او شدید، پیش اخبار نمودید. شما که توسّط فرشتگان شریعت را یافته، آن را حفظ نکردید.(اعمال، ۵۱-۵۳ :۷)

اعمال و تنگی و مفلسی تو را می‌دانم، لکن دولتمند هستی، و کفر آنانی را که خود را یهود می‌گویند و نیستند بلکه از کنیسهٔ شیطانند.(مکاشفه، ۹ :۲)

«روژه پریفت»[1] نویسنده و سیاست‌مدار فرانسوی، در سال ۱۹۶۸/م کتابی با عنوان «یهود»[2] منتشر کرد. وی در این کتاب می‌گوید: «یهود، طایفه‌ای نژادپرست است که آن را در همه جا می‌توان یافت. روابط یهود با دیگر مردم، استوار و تنیده است ولی هیچ کس چیزی از آن نمی‌داند. در حالی که یهود از همه چیز مردم آگاه است. کمتر انسان غیریهودی را می‌توان یافت که یهودیان را که چنان که هستند، بشناسد و یا توانسته باشد به حقیقت کار ایشان راه یابد. دلیل این امر آن است که یهودیان تا روزگار ما، طایفه‌ای سرّی و مداربسته باقی مانده‌اند، و واجد اسرار و احوالی هستند که همواره می‌کوشند آن را از دیگران پوشیده دارند. شاید شگفت زده شوید اگر بدانید که تورات، کتاب دینی که باید در دسترس همه مردم باشد، نسخه کاملش جز در اختیار عالمان یهود نیست، و آنچه در دسترس است، چیزی جز گزیده‌ها و منتخباتی که عالمان مزبور برای مردم-که ایشان را عوام می‌خوانند- اختیار کرده‌اند، نمی‌باشند».[3]

دو قاره اروپا و آمریکا از پیش‌تر پذیرفته بودندکه یهودیان، یک معضل کاملاً پیچیده‌اند. از این‌رو، به اجبار ایشان را تحمّل می‌کردند. به موجب آنچه در کتاب «پریفت» آمده است، هیچ ملّتی از ملّت‌های غرب، از یهودیان خشنود نیستند و با دیدهٔ حزم و احتیاط به آنها نگاه می‌کنند و آنها را با اشخاص و تیره‌های فامیلی و عملکردشان می‌شناسند.[4]

«پریفت» در ترسیم پیچیدگی شخصیّت یهودیان می‌گوید: «یک یهودی همواره درب بستهٔ جامعه یا ملّتی را می‌کوبد، گریه و التماس می‌کند، جلب عواطف نموده و اظهار بینوایی و کوچکی می‌کند، اما چون درب را به روی او می‌گشایند و به او اجازهٔ ورود می‌دهند تا در کنار مردم زندگی کند، به چیزی کمتر از سیادت و ریاست بر ایشان رضا نمی‌دهد. سپس شروع می‌کند به یادآوری آنچه بیرون درب بر او گذشته است. ازاین‌رو، با سماجت و جلب عواطف و اصرار فراوان، سعی می‌کند دل ایشان را از احساس ارتکاب گناه پُر کند، آنگاه چون مردم به منظور رهایی از مزاحمت‌ها و سماجت‌های او، تسلیم خواست وی می‌شوند، بی‌درنگ تقاضای جبران و عوض دارد، به پوزش و اعتذار نیز قانع نمی‌شود، بلکه تاوان و غرامت مالی می‌خواهد، و مال و ثروت، خود یک سلاح مخوف در چنگ یهود است.

1 - Roger Peyrifitte.

2 - Les Juifs.

۳ - یهود و صهیونیسم، صفحه ۷۰.

۴ - همان، صفحه ۷۱.

در توضیح جمله اخیر «پریفت» باید گفت: معمولاً مردم بدین دلیل خواهان پول و ثروتند که بتوانند با آن به راحتی زندگی کنند و یا احترام و حیثیّت خود را در میان مردم حفظ کنند، ولی یهودیان، ثروت را وسیله تفوّق بر مردم و تحقیر ایشان قرار دادند، این قوم در میان همه اقوام و ملل به ثروت‌اندوزی و خسّت شهره‌اند. کمر همّت به جمع مال می‌بندند و چون آن را فراهم آورده و اندوختند، به اندکی از آن برای خویش بسنده کرده و بقیّه را در جهت فقر و بینوایی دیگر مردم به کار می‌گیرند».[۱]

«پریفت» می‌گوید: «اصولاً خیانت در جوهرهٔ خویش یک امر یهودی است. وقتی گفته می‌شود: «خیانت»، منظور یهود است و نخستین خائنی که تاریخ فرانسه می‌شناسد. یهودی بوده است».[۲]

«پاپ کلمنت هشتم»[۳] دربارهٔ یهودیان می‌گوید: «رباخواری، انحصارطلبی و فریب‌کاری یهودیان، تمام جهان را متحمّل زیان و خسران می‌کند. آنها باعث شده‌اند که افراد بسیاری به فقر و بدبختی دچار شوند».[۴]

در نمایشنامهٔ «تاجر ونیزی»[۵] اثر «ویلیام شکسپیر» می‌بینیم که چگونه «شایلوک یهودی» رباخوار، اصرار دارد به عنوان معوّض طلبِ خویش، بخشی از گوشت بدن «آنتونیو» را جدا کند، اما پورشیا همسر آنتونیو، با سخنان خود نقاب از چهرهٔ کریه و آلودهٔ شخصیّت شایلوک یهودی بَرمی‌دارد. هم‌اینک این نمایشنامه در غرب ممنوع است، زیرا خصلت‌ها و حیات قوم یهود را به روشنی آشکار می‌سازد.[۶]

نمایش‌نامهٔ «یهودی مالتا»[۷] نیز که در سال ۱۶۳۳م توسط «کریستوفر مارلو»[۸] به نگارش درآمد، تصوّری را که از انواع جنایت و خیانت، در اذهان عامهٔ مردم نسبت به قوم یهود، رایج بود، به نمایش گذارد.[۹]

---

۱ – همان، صفحه ۷۲ و ۷۳.

۲ – همان، صفحه ۸۶.

3 - Pope Clement VIII(1536-1605).

۴ – از افسانه یهودی ستیزی تا واقعیت اسلام ستیزی در دنیا، صفحه ۱۰۸.

5 - The Merchant of Venice.

۶ – یهود و صهیونیسم، صفحه ۷۳.

7 - Jew of Malta.

8 - Christopher Marlow.

۹ –یهود و صهیونیسم، صفحه ۷۳.

«ولتر»(۱۶۹۴-۱۷۷۸م) نویسنده و شاعر فرانسوی می‌گفت: «یهودیان، قومی منافق و خون‌خوار و طایفه‌ای وحشی و بی‌اعتبار و افرادی ذلیل به شمار می‌آیند. این جماعت، طی روزگاری دراز، زشتی و طمع را در خود گرد آوردند. آتش کینهٔ ایشان نسبت به ملّت‌های دیگر هرگز فرو نمی‌نشیند. همان ملّت‌هایی که آنان را در کنار خویش تحمّل می‌کنند و تیره‌بختی و رنج و تلاش‌شان، موجب ازدیاد ثروت آنان می‌شود».[1]

«مارتین لوتر»(۱۴۸۳-۱۵۴۶م) اصلاح‌طلب مسیحی آلمانی گفته است: «در زیر این آسمان کبود، هیچ کسی در بخل و خسّت به پای یهودیان نمی‌رسد. این طایفه از قدیم‌الایّام بخیل بوده‌اند و پیوسته در بُخل به سر خواهند برد... آنان به خویشتن اطمینان می‌دهند که چون پیامبرشان ظهور کند، همه زر و سیم جهان را گرد آورده و میان ایشان توزیع خواهد کرد».[2]

«پطر کبیر»(۱۶۷۲-۱۷۲۵م)، امپراتور روسیه با توصیف یهودیان به بزه‌کاران حیله‌گر، به دولت خویش هشدار داد که از آنان بپرهیزد.[3]

«کارنی یف»، نویسندهٔ روسی، ضمن بیان آراء و نظرهای بسیاری از بزرگان جهان دربارهٔ این طایفه، تأکید می‌کند: «یهودیان، برای دست‌یابی به اهداف مورد نظر خود، مانند اعضای یک باند بزه‌کار حرفه‌ای، از انجام هیچ روش نفرت‌بار و پستی روی گردان نیستند و در راه رسیدن به مال و ثروت، از ارتکاب هیچ عملی، حتّی در نهایت خسّت و رذالت، ابایی ندارند».[4]

لازم به ذکر است که یهودیان بارها به واسطه عملکردشان از کشورهای اروپایی اخراج شده‌اند اما دوباره به آن بازگشته‌اند. برخی از این اخراج‌ها عبارت بودند از:[5]

اخراج از شهر پاریس توسط «فیلیپ آگوستوس»[6] در سال ۱۱۸۲ میلادی.

اخراج از کشور فرانسه توسط پادشاهانی چون «لویی نهم» در سال ۱۲۵۴ میلادی، «چارلز چهارم» در سال ۱۳۳۲ میلادی، «چارلز پنجم» در سال ۱۳۵۹ میلادی و «چارلز ششم» در سال ۱۳۹۴ میلادی.

تبعید کامل یهودیان از انگلیس در سال ۱۲۹۰ میلادی و باعث غیبت یهودیان از انگلیس برای

۱ - همان، صفحه ۹۵.

۲ - همان، صفحه ۹۶.

۳ - همان، صفحه ۹۶.

۴ - همان، صفحه ۹۷.

۵ - از افسانه یهودی ستیزی تا واقعیت اسلام ستیزی در دنیا، صفحه ۱۱۲.

۶ - Philip Augustus.

سه ونیم قرن، یعنی تا سال ۱۶۵۵ میلادی ادامه داشت.

در زمان «ادوارد اول» (پادشاه انگلیس) فعالیت یهودیان ممنوع شده و از نزول‌خواری منع شدند.

در سال ۱۴۸۱ بر اساس فرمان حاکمان اسپانیا، تمام یهودیان مجبور بودند یا به آیین مسیحیت درآیند یا از اسپانیا اخراج شوند. در نتیجه، برخی از یهودیان به مسیحیّت گرویدند و بسیاری نیز به مراکش، آفریقای شمالی، امپراتوری عثمانی و فلسطین گریختند و...

یهود در کتاب «نبرد من»

اینکه «آدولف هیتلر» چه شخصیّتی بوده و در زمان خود چگونه عمل کرده جای خود دارد، اگر چه عملکرد و باورهای «هیتلر» غیرقابل قبول است اما مطالعهٔ یهود از منظر او خالی از لطف نیست. کتاب «نبرد من» (به آلمانی:Mein Kampf) کتابی که توسط «آدولف هیتلر» نوشته شده است. «هیتلر» در سال ۱۹۲۴ میلادی، قبل از به قدرت رسیدن و هنگامی که در قلعهٔ لندربرگ زندانی بود بخش اول کتاب را با دیکته‌کردن جملات به منشی خود «رودلف هس» به وجود آورد. بخش دوّم، پایان همان سال پس از آزادی زودهنگام او از زندان نوشته شد. امروز به خاطر قدرت و نفوذ بالای عوامل و تفکّرات صهیونیستی در دولت‌ها، داشتن این کتاب در بسیاری از کشورهای جهان تخلّف محسوب می‌گردد. در این کتاب که نوشته و تألیف «هیتلر» است اگر چه مطالب و باورهای غلط نیز بیان شده است ولی مطالبی در خصوص یهود آمده است که جای بسی تأمّل دارد و البتّه مطالب مطرح شدهٔ او در خصوص یهودیان با اعتقادات یهود، پروتکل‌های صهیون و منابع دیگر هم‌خوان است. جدای از باورهای غلط هیتلر، او با ریزبینی یهودیان زمان خودش را با توجّه به ارتباط گسترده با آنها بررسی و به تصویرکشیده است که برخی از آنها در ذیل بیان می‌شود. «هیتلر» در کتابش چنین می‌گوید: «... مهم‌ترین هدف من (هیتلر) کشف خصوصیّات و اخلاقیّات یهود شد چون تنها از این طریق می‌توانستم تمام معمّاها را حل کنم».[1]

نقطهٔ تفاوت بین ما و آنها (یهود) مذهب آنها بود و از آنجا که آنها تعصّب فوق‌العاده شدیدی نسبت به دین خود داشتند، این اختلاف مهم بود. آنها، غیریهودیان را بیگانه می‌دانستند و حتّی قبر خود را از دیگر مذاهب جدا می‌کردند. از همان روزها که وارد سیاست شدم می‌دانستم یهودیان

---

۱ - نبرد من، صفحه ۴۶.

گروه‌ها و دسته‌هایی را در آلمان سازماندهی می‌کنند و رؤسای اصلی مارکسیست یهودیان هستند. با کشف این حقیقت مطمئن شدم یهودیان با دخالت در سیاست، آلمان و حتی نیمی از اروپا را تحت تسلّط خود خواهند گرفت. در واقع یهود و مارکسیست دشمنان ملّت بودند که قلب و مغز آنها را مسموم می‌کردند.[1]

یهودیان با هر عقیده و گرایشی باز هم یهودی بودند و به نظر من تفاوت زیادی بین یهودیان صهیونیست و آزادی‌خواه وجود نداشت. ویژگی‌های اخلاقی یهودیان نیز از جمله غذا خوردن و لباس پوشیدن با دیگر آلمان‌ها فرق داشت. لباس‌های آلوده به کثافتِ آنها همیشه تنفرِ هر بیننده‌ای را بَرمی‌اَنگیخت. مثلاً بیشتر آنها ثروتمند بودند ولی در خانه‌هایی کثیف و کوچک زندگی می‌کردند و در عوض خانهٔ بزرگ و تمیز خود را با قیمت‌های بالا اجاره می‌دادند، لباس کثیف و ژولیده می‌پوشیدند و به طور کلّی همه، یهودیان را از اخلاق و رفتارشان می‌شناختند. و بدترین وجهه یهودیان القای افکار بدخواهانه از زیر لوای کثیف شان بود.[2]

«هیتلر» همچنان در کتابش بیان می‌دارد: نوع فعّالیت یهودیان در برخی دستگاه‌ها نیز جالب توجه بود. من تنها برای کشف خصوصیّات به آنها نزدیک شده بودم و آشکارا می‌دیدم چه انسان‌های کثیف و تهوّع‌آوری هستند. برخی برخوردهای اجتماعی آنان به هیچ وجه قابل تحمّل نبود.[3] با مطالعهٔ دقیق جراید و مطبوعات می‌شد تمام این حقایق را درک کرد. بیشتر کارخانجات و تهیّه‌کنندگان مواد کثیف و آلوده، یهودی بودند. ردّ پای آنها را می‌شد در تولید بیشتر داروهای تقلّبی و غذاها و مواد مسموم پیدا کرد. مدّت‌ها طول کشید تا متوجّه این حقیقت تلخ شدم که یهودیان چه چیزهای کثیف و غیرقابل استفاده‌ای را تولید می‌کنند، و بیشتر از آنها متنفّر شدم.[4]

خیلی از چیزهایی که زمانی فکر می‌کردم از آن خبر دارم با گذشت زمان جلوه‌ای جدید برایم پیدا کرد. از آن زمان به بعد حس بدی نسبت به مطبوعات و جرایدی که ادعای آزادی‌خواهی می‌کردند، داشتم. به زودی دریافتم پاسخ‌های آنها به اعتراضات، از روی فریب بوده و هر جا که باید صحبت می‌کردند و توضیح می‌دادند موذیانه ساکت می‌ماندند. تمام عکس‌العمل‌ها و نگرش آنها سیاسی بود. کم کم به این اطمینان رسیدم که هدف یهودیان خرابکاری است. آنها مأموریّت

---

۱ – همان، صفحه ۴۸.

۲ – همان، صفحه ۵۳.

۳ – همان، صفحه ۵۳.

۴ – همان، صفحه ۵۴.

داشتند در تمام مسائل سیاسی و اجتماعی خراب‌کاری کنند. جاسوسان یهودی با ذکاوت و زرنگی برنامه‌های جاسوسی خود را پیش می‌بردند و مردم بدون اطلاع از کنار آنها می‌گذشتند. من هم مثل سایر مردم از چیزی خبر نداشتم و خیلی دیر متوجّه اعمال مخوف یهودیان علیه آلمان شدم. اما در آن زمان کاری از دست من و دیگران بَرنمی‌آمد. از طرف دیگر حتی وقتی متوجه فریب‌کاری آنها شدم نمی‌توانستم دیگران را متقاعد کنم.[۱]

«هیتلر» همچنان در کتاب «نبرد من» بیان می‌دارد که مطمئن بودم یهودیان منشأ اصلی انتشار افکار مسموم کننده بودند و به این ترتیب از یهودیان هر چه بیشتر متنفّر شدم. توانایی آنها در حرف زدن و مُجاب‌کردن طرف مقابل بسیار بالا بود. کلماتی مثل ملّت، آزادی و استقرار امنیّت در سفسطه‌بازی‌های آنها زیاد به گوش می‌خورد که فریبی بیش نبود. هر جا احساس خطر می‌کردند به سرعت تغییر موضع می‌دادند و پناهگاه دیگری برای خود فراهم می‌کردند.[۲]

اگر زمانی یهودیان کشوری برای خود تشکیل دهند حتماً از آن برای نابودی سرزمینی دیگر بهره خواهند برد. آنها برای رسیدن به اهداف خود هر کاری می‌کنند و حتّی اگر شکست هم بخورند همچنان بر باورهای خود می‌مانند. آنها در دلیل‌تراشی و فریب‌کاری تبحّر فوق‌العاده‌ای داشتند و هرگز شکست نمی‌خوردند.[۳]

آنها (یهود) ملّتی بی‌نهایت خودخواهند که تنها به غرایز خود بها می‌دهند.[۴]

یهودیان تنها در دو حالت کنار هم قرار می‌گیرند و متّحد می‌شوند. در مقابل دشمن واحد یا رسیدن به هدف مشترک. در بقیّهٔ موارد با خودخواهی وحشیانه‌ای سرگرم کار خود می‌شوند. در واقع اگر دنیا فقط شامل یهودیان بود آنها با خصومت و دشمنی همدیگر را می‌کشتند تا به مقاصد خود برسند. یهود هر کاری انجام می‌دهد از روی خودخواهی و نفس‌پرستی است. یهود حتی وقتی به مفهوم کشور فکر می‌کند به زمین بزرگی فکر می‌کند که حدود مشخصی ندارد. بنابراین یهود برای خود نه تمدّن دارد و نه می‌تواند یک کشور داشته باشد. آنها می‌توانند ملّت هر کشوری باشند چون عادت کرده‌اند از داشته‌ها و استعدادهای دیگران به نفع خود بهره ببرند. تمدّنی که امروز [یهود] از خود معرّفی کرده است در واقع مخلوطی از داشته‌های دیگران است که در طول

---

۱ – همان، صفحه ۵۵.

۲ – همان، صفحه ۵۸.

۳ – همان، صفحه ۵۸.

۴ – همان صفحه ۲۱۶.

زمان، کسب و به اسم تمدّن خود معرّفی کرده است.[۱]

یهودیان به اصالت خود بسیار معتقدند و می‌خواهند یهودی، یک یهودی بماند از اینرو هرگز با یک «غیریهودی» ازدواج نمی‌کنند. این اصل مثل یک کد و نشان بین‌المللی به تمام یهودیان جهان تعلیم داده می‌شود. آنها بر این اعتقادند که مسیحیان پست هستند و روح آنها هرگز با آنها در ارتباط نیست. همهٔ دیگر ملل و ادیان از نظر یهودیان بیگانه‌اند اما مسیحیان این مهم را نادیده گرفته و یهودیان را بخشی از ملّت خود دانسته و روی رأی آنها که در واقع بیگانه هستند، حساب می‌کنند.[۲]

«هیتلر» همچنین بیان می‌کند: یکی از ابداعات یهود بین ملت‌های دنیا رواج بهرهٔ پول بود. آنها در ابتدا به مردم پول قرض می‌دادند و بهرهٔ آن را باز پس می‌گرفتند. کسی با این کار مخالف نبود چون به نظر می‌رسید ضرری ندارد. آنها هر روز پولدارتر می‌شدند و این به قیمت فقر بیشتر مردم بود. یهودیان پا از این هم فراتر گذاشته و وارد معاملات زمین شدند و به شکل گستاخانه‌ای به زمین‌خواری پرداختند. مردم که در دوران سختِ قحطی و تنگ‌دستی با مشکلات زیادی روبرو شده بودند و برخی در این دوران که البتّه از نفوذ یهودیان نیز تأثیر گرفته بود، ضربه خورده و ورشکست شده بودند با هم جمع شدند و در برابر آنها قیام کردند. یهودیان در این زمان پول‌هایی را که از مردم به دست آورده بودند به کار انداختند و با تملق و چاپلوسی در حکومت و بین دولت‌مردان نفوذ کردند و از این طریق بقای خود را بیشتر حفظ کردند. هر جا آتش خشم مردم آنها را به نوعی کنار می‌زد، مدّتی را در سکوت و آرامش زندگی می‌کردند و دوباره در جای دیگری زندگی و فعّالیت خود را از نو شروع می‌کردند.[۳]

یهود در دربار و حکومت وارد شده بود و همپای قدرت گرفتن حکومت، قدرتمندتر می‌شد. آنها با نرمی در دل همه از جمله صاحبان قدرت و دولت نفوذ می‌کردند. زمین‌داران که به پول نیاز داشتند به سراغ آنها می‌رفتند و به گرمی مورد استقبال قرار می‌گرفتند. در ابتدا نزول پول‌ها زیاد نبود، امّا آنها نزول روی نزول می‌گرفتند و بعد از چند سال بدهی‌های بزرگی بالا می‌آمد که از عهدهٔ بازپرداخت آن بَرنمی‌آمدند. حتی حکومت نیز گاهی به پول نیاز داشت و از این طریق یهودیان هر روز بیشتر خون مردم بیچاره را می‌مکیدند. یهودیان در گرفتن بهره مثل زالو عمل

۱ - همان، صفحه ۲۱۷ و ۲۱۸.

۲ - همان، صفحه ۲۲۲.

۳ - همان، صفحه ۲۲۵ و ۲۲۶.

می‌کردند و ملّت را روز به روز ضعیف‌تر می‌کردند.[۱] دولت فکر می‌کرد اگر از آنها پول زیادی قرض بگیرد آنها را خلع سلاح می‌کند اما یهودیان با مهارت بالایی تمام امور مالی کشور را در دست داشتند و با دادن قرض‌های سنگین، مردم و دولت را بیشتر گرفتار کردند. از طرف دیگر با تملّق و چاپلوسی مردم را گیج کردند بطوری که دست و پای آنها بسته شده بود و هیچ کاری از هیچ کس بَرنمی‌آمد. یهودیان به اندازه‌ای مهارت و بدجنسی به خرج دادند که تمام زندگی مردم را در اختیار گرفتند.[۲]

یهودیان در تعالیم خود به بدترین شکل ممکن فریب‌کاری را یاد می‌گیرند بطوری که به آنها یاد داده می‌شود حتّی دست چپ آنها نباید بداند دست راست‌شان چه کرده و چه چیزهایی تحویل داده یا گرفته است. آنها چنان ظاهرسازی می‌کردند که مردم بی‌شک تصوّر می‌کردند یهودیان خیرخواه‌ترین مردم در اطراف آنها هستند و واقعاً از رنج مردم در عذابند. یهودیان به اندازه‌ای کار خود را خوب انجام می‌دهند که مردم احمقانه به اشتباه افتاده و آنها را انسان‌های خوبی قلمداد می‌کنند. گرچه فداکاری آنها فقط ظاهرسازی بود اما آن‌قدر واقعی، که همه باور کردند و اعتماد نمودند. یهودیان در دروغگویی مهارت زیادی داشتند از اینرو به سرعت مِهر آنها در دل مردم نفوذ کرد و همه از آنها و کارهای به ظاهر انسان‌دوستانهٔ آنها استقبال کردند. یهود کم کم در بین مردم جای خود را باز کرد. آنها در ظاهر کارهایی به نفع مردم انجام می‌دادند امّا همچنان مشغول خراب‌کاری بودند و به اقتصاد کشور آسیب می‌زدند. یهود با سهام‌بازی در محصولات ملّی جا باز کرد و کار را به جایی رساند که بین تولیدکننده و مصرف‌کننده اختلاف انداخت که اختلاف طبقاتی از تبعات این دغل‌بازیِ حیله‌گرانهٔ یهود بود، خراب‌کاری آنها روی بورس تأثیر منفی گذاشت و تمام کارهای ملّی را تحت الشعاع قرار داد. آنها سپس راه خود را در ارکان حکومتی باز کردند. در این مسیر از کمک گروه‌های فراماسونری استفاده کردند و بسیار پیش رفتند. شبکه فراماسونری کاملاً تحت نفوذ آنها بود و بدون آنکه بدانند در واقع تمام برنامه‌های یهودیان را اجرا می‌کردند. یهود برای باقیماندهٔ افرادی که به راحتی تسلیم نمی‌شدند، به سراغ مطبوعات فراماسونری رفتند و از مطبوعات به عنوان اسلحه‌ای بر ضدّ آنها استفاده کردند. و از طریق مطبوعات در بین عامّهٔ مردم نفوذ کردند و افکار کثیف خود را به خوردِ آنها می‌دادند... .[۳]

---

۱ - همان، صفحه ۲۲۷.

۲ - همان، صفحه ۲۲۸.

۳ - همان، صفحه ۲۳۱.

فصل دوّم

ابزارهای برده‌داری

در این فصل برخی از ابزارهایی که شیطان‌صفتان برای به بردگی‌کشیدن انسان‌ها و بهره‌کشی از آنها استفاده می‌کنند معرفی می‌شوند. باید توجّه داشت که عملکرد شیطان‌صفتان در طول تاریخ غالباً با مکر و فریب، پنهان‌کاری، ظاهرسازی، آمیختن حق و باطل، پیچیده سازی، خیال‌سازی و... همراه بوده و چه بسا در جهان معاصر از روش‌ها و ابزارهایی استفاده می‌کنند که برای ما ناشناخته هستند. إن‌شاءالله با شناخت هر چه بیشتر آنها و عملکرد و ابزارهایشان، امکانات خویش را برای مقابله با آنها و حفظ خود، خانواده و جامعه بسیج می‌نماییم؛ چرا که اوّلین قدم برای رویارویی با جبههٔ باطل و شکست آنها، شناخت صحیح می‌باشد.

شیطان‌صفتان می‌خواهند برای چند روز زندگی مادّی خود و رسیدن به مطامع و شهوات دنیوی، انسان‌ها را به بَند کشند و دنیا و آخرت جاودانهٔ ما را نابود کنند و متأسّفانه شاهدیم که در طول تاریخ توانسته‌اند موفّقیت‌هایی به دست آورند. امّا شرایط در عصر حاضر متفاوت‌تر از گذشته است؛ چرا که تکنولوژی، فنّاوری اطلاعات، سرعت حمل‌ونقل و گردش داده‌ها می‌تواند ضریب نفوذ شیطان‌صفتان را بالاتر برده، سریع‌تر بر جان‌ها و قلب‌ها سایه افکنند و در مدّت زمان کوتاه‌تری بر افراد بیشتری تأثیر گذارند که البتّه حق‌طلبان می‌توانند از همین ویژگی‌های عصر جدید علیه آنها استفاده نمایند.

ابزار اوّل
شبکه‌سازی و نفوذ

خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ[و سرانجام (نیك) برای پرهیزکاران است]»[۱]، ولیکن شیطان‌صفتان عالم بیکار ننشسته و برای پیشبرد اَهداف شیطانی خود و به بردگی‌کشیدن انسان‌ها تلاش می‌کنند که اگر ما آگاهی و بصیرت لازم در خصوص آنها نداشته باشیم، چه بسا بازیچه و وسیله‌ای در دست آنها برای رسیدن به اهداف شوم‌شان شده و هلاکت خویش را رقم می‌زنیم. یکی از ابزارهای شیطان‌صفتان، شبکه‌سازی و نفوذ برای القاء و اقناع و پیشبرد اهدافشان در سطح جهان است که متأسّفانه در عصر حاضر توانسته‌اند در بسیاری از کشورها، ملّت‌ها، ادیان و مذاهب، دانشگاه‌ها و اندیشکده‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، سازمان‌های فرهنگی و اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و رسانه‌ای در جهان؛ نفوذ گسترده‌ای ایجاد کرده و در جهت پیشبُرد منافع خود اقدام کنند. یکی از مهم‌ترین شبکه‌ها برای نفوذ، «فراماسونری» می‌باشد که برای رسیدن به اهداف شیطانی خود، دست‌شان را به خون میلیون‌ها انسان بی‌گناه آغشته کرده و ظلم‌های زیادی علیه بشریّت روا داشته‌اند، شبکه‌ای که بر اساس باورهای یهودی و تلمودی در راستای شکل‌گیری حکومت جهانی-فرعونی بنیان‌گذاران خویش و به بردگی‌کشیدن انسان‌ها بنا شده است؛ «فراماسونری» با پنهان‌کاری و عوام‌فریبی و سر دادن شعارهای عامّه‌پسند اهداف شوم خویش را دنبال می‌کند، و فجیع‌ترین جنایت‌ها را رقم می‌زند؛ در اینجا به اختصار و در حدّ ضرورت به آن پرداخته می‌شود:

فراماسونری

در ۲۸ اکتبر سال ۱۹۲۷ میلادی، نشریهٔ «تریبون یهودیان نیویورک»[۲] در مقاله‌ای می‌نویسد: «فراماسونری بر پایهٔ یهودیّت است. اگر آموزه‌های یهودیّت را از آداب فراماسونری حذف نمایید، دیگر چیزی از آن، باقی نمی‌ماند». خاخام معروف «اسحاق وایس»[۳] نیز در خصوص این مسئله اظهار می‌دارد: «فراماسونری تشکیلاتی یهودی است که تاریخ، مراتب، انتصابات رسمی، گذرواژه‌ها و توضیحات آن از اوّل تا آخر مرتبط با آیین یهودیت است».[۴]

«فراماسونری» را جریانی نهان‌روش و نخبه‌گرا معرّفی کرده‌اند. دو راهبردی که اوّلی، فعالیت

۱ - سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۲۸.

2 - Jewish Tribune of New York.

3 - Isaac Wise.

۴ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۰۴.

آنها را معمّاگونه و پر رمزوراز می‌کند و دوّمی، که سطح فعالیت آنها را به طبقات بالا و اثرگذار جامعه سوق می‌دهد. دلیل پنهان داشتن اَعمال و اعتقادات‌شان این است که نمی‌خواهند دیگران از آن آگاه شوند، چرا که سبب ایجاد سوءظن و هراس و واکنش دیگران نسبت به آنها می‌شود.[۱] قطعاً مخفی‌کاری یکی از روش‌های آنها برای پیشبرد اهداف‌شان در جهان است تا با پنهان داشتن طرح‌ها و برنامه‌هایشان بر ارکان حکومت جهانی سوار شوند. ماسونیسم حزبی است که برای از بین‌بردن و ریشه‌کَن نمودن ادیان، اخلاق و دولت‌ها از جانب یهود تأسیس شده است.[۲]

«فراماسونری» در لغت و اصطلاح:

در مورد وجه تسمیّه «فراماسون» و «فراماسونری» توجیه و تفسیرهای متفاوتی وجود دارد. این کلمه در زبان‌های مختلف به صورت‌های ذیل آمده است:

فارسی: فراموشخانه[۳]، فراماسون، فرای مایسان، فریمسن، بایان آزاد

عربی: البنایة الحره، ماسونیة

فرانسه: Franc maconnerie

انگلیسی: Freemasonry - Mason

دایرةالمعارف بریتانیا استعمال این لغت را از قرن چهارده میلادی برای آنهایی که سنگ‌تراشی می‌کردند می‌داند.[۴]

اساس تشکیلات فراماسونری به قول خودشان، به تأسّی از اتّحادیّهٔ بنایان آزاد دایر شده است.[۵] نقل است که به دلیل هُنری که در ساخت‌وساز داشتند و احتیاج سلاطین به خدمات آنها، این فرقه به فکر سازماندهی تشکیلات خود افتادند تا نهایت استفاده را ببرند؛ ازاین‌رو علوم خود را از سایرین مکتوم می‌داشتند و برای آموزش آن، شرایط مخصوصی برای داوطلب لحاظ می‌کردند.

---

۱ - یهودیان بنی‌اسرائیل و فراماسونری، صفحه ۹.

۲ - دنیا بازیچه یهود، صفحه ۱۳۰.

۳ - یک فراماسون اجازه دارد که در خارج از لژ، خود را به فراماسون دیگر بشناساند و به کمک وی بشتابد یا از او کمک بخواهد ولی اجازه ندارد که مذاکراتی را که در معبد (لژ) شده است را با او در میان بگذارد. در بین فراماسونها این کار یک گناه کبیره یعنی معصیت غیر قابل بخشش است. به همین جهت اسم فراموشخانه را روی لژهای فراماسونری گذاشته‌اند برای اینکه هر کس از آنجا خارج می‌شود آنچه را که دیده یا شنیده فراموش می‌نماید. (فراموشخانه یا فراماسونری در جهان، صفحه ۱۲۶).

۴ - یهودیان بنی‌اسرائیل و فراماسونری، صفحه ۳۹.

۵ - همان، صفحه ۴۰.

آنها به واسطهٔ همین کارها، از دادن مالیات معاف بودند و جایگاه خاصی نزد حکم‌رانان داشتند. در ابتدای کار خود، وقتی می‌خواستند ساختن کاخ یا کلیسایی را شروع کنند در کنار آن خانهٔ کوچکی را برای استراحت و قرار دادن وسایل بنّایی درست می‌کردند که به آن «لُژ» می‌گفتند.[۱]

در نشریهٔ ماسونی، استاد «حیرام» که به قول آنها سازندهٔ معبد مقدّس یهودیان است به عنوان پدر ماسون‌ها معرّفی می‌گردد، بدین‌گونه دلیل دیگری بر وجود ارتباط بسیار نزدیک بین یهودی‌گری و مرام ماسونی، متجلّی می‌شود.[۲]

در عصر حاضر فراماسون‌ها که ریشه در قرن‌ها پیش دارند توانسته‌اند با حفظ و توسعهٔ شبکهٔ خود، تشکیلات سرّی و گسترده‌ای را برای تأثیرگذاری در تحوّلات جهانی در حوزه مسائل اعتقادی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، رسانه‌ای، طب و سلامت و... در جهت اهداف شوم خود ایجاد نمایند و در این زمینه موفقیت‌هایی داشته‌اند.

این تشکیلات جهنّمی(فراماسونری)؛ ریشه در «تلمود» و «کابالا»ی یهود دارد که در خصوص تلمود و آموزه‌های زشت و نژادپرستانه‌اش به یهودیان پیش‌تر بحث شد و گفته شد که براساس آموزه‌های نژادپرستانهٔ تلمود، «یهودیان» نژاد برتر و «غیریهودیان(گوییم)» به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان می‌باشند. در واقع بر اساس آموزه‌های زشت «تِلمود»، «غیریهودیان» حیواناتی هستند که باید در خدمت یهود باشند. در اینجا نیز مختصری به کابالا می‌پردازیم تا از مَنظر دیگری شیطان‌صفتان عصر حاضر را بشناسیم.

«کابالا» به معنای «سنّت شفاهی» است. فرهنگ‌های لغت و دایرةالمعارف‌ها آن را شاخه‌ای محرمانه و اسرارآمیز از یهودیّت می‌دانند. طبق این تعریف «کابالا» در مورد معانی نهانی تورات تحریف شده و سایر نوشته‌جات مذهبی یهودیت تحقیق می‌کند. اما با بررسی دقیق‌تر این نتیجه حاصل می‌شود که کابالا ریشه در اِلحاد و بُت‌پرستی دارد که قبل از تورات وجود داشته و در میان یهودیان رایج شده است.[۳]

«کابالا» یک فلسفهٔ منحصربه‌فرد رمزآمیز با اصول ماوراء طبیعی است که خویشاوندی فوق‌العاده‌ای با دین یهود دارد. و از آن به عنوان عرفان یهودی نام برده می‌شود.[۴]

۱ - همان، صفحه ۴۰.

۲ - مبانی فراماسونری، صفحه ۱۵۷.

۳ - فراماسونری جهانی، صفحه ۲۱.

۴ - همان، صفحه ۲۳.

مورّخ یهودی به نام، «تئودور ریناخ» Theodore Reinach)) می‌گوید: «کابالا یک سمّ بی‌صدا بود که وارد عروق یهودیت گردید و تمام آن را آلوده کرد». «سلیمان ریناخ»، کابالا را اینطور توصیف کرده است: «یکی از بدترین انحرافات ذهن بشر».[۱]

طبق اسناد تاریخی، مردم مصر باستان تأثیر زیادی بر روی بنی‌اسرائیل گذاشته‌اند چرا که مدّت زمان زیادی در مصاحبت همدیگر زندگی می‌کردند. بنی‌اسرائیل در طول مدّتی که تحت حاکمیّت حضرت یوسف‌علیه‌السلام زندگی می‌کردند یکتاپرست بودند امّا بعد از ایشان تحت تأثیر خدایان مصری قرار گرفته و بسیاری از آنان بُت‌پرستی پیشه کردند. به گواه قرآن کریم بنی‌اسرائیل در دو موضع تمایل آشکاری به بت‌پرستی نشان دادند. نخست هنگام رویارویی با قومی در این سوی نیل، که از دست فرعون نجات یافته بودند و دیگری در غیبت چهل روزهٔ حضرت موسی‌علیه‌السلام. حال که قوم بنی‌اسرائیل در زمان حضرت موسی‌علیه‌السلام دست به ساختن بت زده و بت‌پرست شدند پس ازمرگ وی این انحراف در آنان شدیدتر شد و بسیاری از آنان با مراجعه به آیین‌پرستی مصر باستان که از کاهنان و جادوگران مصر آموخته بودند در شمار بُت‌پرستان در آمدند. این عقاید که یهودیان از کاهنان مصری یاد گرفته بودند «کابالا» نام داشت که دارای ساختار سرّی و درونی بود و اساس آن را جادوگری تشکیل می‌داد.[۲] یهودیت یک دین یکتاپرستی است و با نزول تورات به حضرت موسی‌علیه‌السلام آغاز گردیده است. امّا، در این دین، ساختاری که «کابالا» نامیده می‌شود به وجود آمده که اصول جادوگری را که توسّط دین ممنوع شده، پذیرفته است. این موضوع نشان می‌دهد که «کابالا» در واقع عاملی است که از خارج وارد یهودیت شده است.[۳] سحر و جادوگری در آموزه‌های اسلام منع و حرام اعلام شده است. خداوند تبارک و تعالی در آیهٔ ۱۰۲ سورهٔ مبارکهٔ بقره چنین می‌فرماید: «**(یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می‌خواندند پیروی می‌کردند، سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود و) کافر نشد، ولکن شیاطین کفر ورزیدند و به مردم تعلیم سحر دادند (و نیز یهود) از آنچه بر دو فرشتهٔ بابل «هاروت» و «ماروت» نازل شد پیروی کردند، (آنها طریق سحر کردن را برای آشنائی به طرز ابطال آن به مردم یاد می‌دادند) و به هیچ کس چیزی یاد نمی‌دادند مگر اینکه قبلاً به او می‌گفتند ما وسیلهٔ آزمایش شما هستیم، کافر نشوید (و از این تعلیمات سوء استفاده نکنید) ولی آنها از آن دو فرشته**

۱ - همان، صفحه ۲۳.

۲ - یهودیان بنی‌اسرائیل و فراماسونری، صفحه ۵۱و۵۲.

۳ - فراماسونری جهانی، صفحه ۲۲.

مطالبی را می‌آموختند که بتوانند به وسیلهٔ آن میان مرد و همسرش جدائی بیفکنند (نه اینکه از آن برای ابطال سحر استفاده کنند) ولی هیچگاه بدون فرمان خدا نمی‌توانند به انسانی ضرر برسانند، آنها قسمت‌هائی را فرا می‌گرفتند که برای آنان زیان داشت و نفعی نداشت، و مسلماً می‌دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن می‌فروختند اگر علم و دانشی می‌داشتند».[1]

اگر چه تعداد محدودی از یهودیان جهان، جنبش صهیونیسم و فراماسونری را قبول ندارند ولیکن یهودیت، فراماسونری و صهیونیسم در هم تنیده و از یک آبشخور ارتزاق می‌کنند. در واقع صهیونیسم که ریشه در اعتقادات یهودی دارد، بروز ظاهری تشکیلات سرّی فراماسون‌ها است که در طیّ قرنها خودشان را از نظر سیاسی، مالی و تشکیلاتی پرورانده‌اند و حال برای تشکیل حکومت جهانی‌شان و به بردگی‌کشیدن انسان‌ها به میدان آمده‌اند.

برخی از مبانی،اهداف و اعتقادات اثبات شدهٔ فراماسون‌ها:

اومانیسم و انسان‌گرایی:

یکی از اصول فراماسونری، اومانیسم و انسان‌گرایی است. از نظر «فراماسون‌ها» اصالت با انسان است. به اعتقاد فراماسون‌ها آنچه باید در صدد تحقّق آن باشند خواست و ارادهٔ انسان است و بَس؛ و خدا را در نظر نمی‌گیرند. «جی دی باک» در کتاب «فراماسونری اسرارآمیز» تصریح می‌کند: «تنها خدایی که فراماسونری قبول دارد انسان است...». در همین راستا مجلّهٔ «ماسون ترک» طی تحلیلی، فراماسونری را یک دین اومانیست معرّفی کرده می‌نویسد: «در واقع فراماسونری یک نوع مذهب بلکه یک دین اومانیست است و یک دین جعلی است که به ستایش انسان سفارش می‌کند نه خدا. تفکّر انسان‌محوری و اومانیستی در فراماسونری به حدّی پر رنگ است که آنها به جای عشق به خدا و کار برای او، عشق به انسان را ترویج می‌کنند».[2] به بیان دیگر اومانیسم، طرز تفکّری است که مفاهیم بشری را در مرکز توجه و تنها هدف خود قرار داده، و انسان را به روی‌گردانی از خالق خویش و اهمیّت دادن به خود وجودی و هویّتی فرا می‌خواند. در

---

۱ – سورهٔ مبارکهٔ بقره، آیه ۱۰۲.

۲ – بررسی جریان فراماسونری در ایران، صفحه ۱۴۲.

واقع «اومانیسم» با کفر و اِلحاد برابر است.[۱] لازم به ذکر است یکی از دلایل بدبختی بشریّت از همین جا ریشه می‌گیرد که اصل و اساس عالَم که خداوند یگانه است را کنار گذاشته و به غیرخدا که هیچی و پوچی است رو آورده، نکتهٔ دیگر اینکه فراماسون‌ها بیش از هر کس عاشق خودشان هستند و فقط خودشان را جزء آدمیان دانسته و بقیّه انسان‌ها را همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم حیوان می‌دانند لذا همین انسان‌گرایی و اومانیسم، اساس استثمار و به بردگی‌کشیدن دیگران است و در واقع با نشر این تفکّر انحرافی به دنبال تثبیت ریاست و سلطهٔ خود بر جهان هستند از آنجایی‌که انسانِ یکتاپرست و موحّد تن به بردگی انسان دیگری نمی‌دهد لذا شیطان‌صفتان بر طبل اومانیسم می‌کوبند تا با نهادینه‌کردن کفر و الحاد، بساط بردگی انسان‌ها را فراهم نموده و بعد خودشان را بر تخت پادشاهی این تفکّر بنشانند و بر مردم حکومت کنند.

ناسیونالیسم و باستان‌گرایی:

فراماسون‌ها به دنبال تخریب ادیان الهی و تأکید بر ارزش‌های ملّی‌گرایانه آب و خاک و خون و نژاد و باستان‌گرایی هستند. ولی در این مرحله توقّف نمی‌کنند؛ زیرا هدف آنها بسی بالاتر از ناسیونالیسم و ملّی‌گرایی کشوری و منطقه‌ای است و چه بسا در دراز مدّت همین ملّی‌گرایی افراطی و منطقه‌ای برای‌شان مشکل ساز گردد. ازاین‌رو با طرح تفسیر جدیدی از ناسیونالیسم سعی می‌کنند آن را به میدانی سوق دهند که با فرهنگ‌پذیری غربی و ذوب شدن در فرهنگ واحد جهانی که همان فرهنگ فراماسونری و به عبارت دیگر همان اومانیسم و انسان‌گرایی به جای خداگرایی است سازگار باشد.

ماتریالیسم:

به اختصار می‌توان گفت که در فارسی معادل‌هایی چون مادّه‌باوری، مادّه‌انگاری، اصالت مادّه و مادّی‌گرایی در برابر اصطلاح ماتریالیسم نهاده شده است. در این مکتب اصالت مادّه نسبت به امور غیرمادّی در قلمروهای گوناگونی صورت پذیرفته است. بنابراین از نظر یک ماتریالیست چیزی واقعی است که قابل ادراک به وسیلهٔ حواس ظاهری باشد.[۲]

---

۱ – ردّ پای شیطان در عرصه علم، ۲۵.

۲ – فرهنگ واژه‌ها، صفحه ۴۸۰.

سکولاریسم:

به اختصار می‌توان گفت که سکولاریسم عبارت است از، گرایشی که طرفدار و مروّج حذف یا بی‌اعتنایی و به حاشیّه راندن نقش دین در ساحت‌های مختلف حیات انسانی از قبیل: سیاست، حکومت، علم، عقلانیّت، اخلاق و... است.[۱]

کاسموپولیتیسم (جهان وطنی)[۲]:

کاسموپولیتیسم، به یکی‌شدن دولت‌ها و حکومت‌ها و وحدت بین دولت‌ها معتقد است. کاسموپولیتیسم، مولود تراوشات فکری صهیونیسم و نژادپرستان صهیونیست جهان می‌باشد. این تِز در فرهنگ فراماسونری مطرح است که برای ادارهٔ جهان، دولتی مترقّی و لایق باید بتواند کل جهان را زیر سلطهٔ خود بکشد. همین تز بود که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا را یکّه‌تاز صحنهٔ بین‌المللی کرد و زمینهٔ طرح نظریهٔ نظم نوین جهانی یا دهکدهٔ جهانی آمریکا را فراهم آورد.[۳]

بزرگداشت شیطان و نمادهای شیطانی و بی‌اعتقادی به شرایع و انبیاء.

عدم اعتقاد به روح و مسائل فرامادّی (در بسیاری از گروه‌های ماسونی و نه همهٔ آنها)

علاقهٔ افراطی به علوم طبیعی (برگرفته از مادّیات و حس و تجربه)، تا جایی‌که بسیاری از برندگان جوائز نوبل و دانشمندان مشهور جهان ماسون بوده‌اند.

اعتقاد قوی به آداب و رسوم مصر باستان و عقاید جاهلی آنها.

اعتقاد به ظهور ضدّمسیح (دجّال)، فرعون جدید یا همان ماسون اعظم و شروع حکومت جهانی توسط او.

اعتقاد به ضرورت ساخت مجدّد معبد سلیمان به عنوان پایتخت عقیدتی در بیت المقدس قبل از ظهور ضدّمسیح (دجال) یا فرعون جدید که منجی شیطانی ماسون‌ها است.[۴]

---

۱ - همان، صفحه ۳۲۸.

۲ - بررسی جریان فراماسونری در ایران، صفحه ۱۵۱.

3 - https://hawzah.net/fa/Magazine/View/114/4447/31286.

۴ - رد پای شیطان در عرصه علم، صفحه ۱۸.

اصول و طرح‌های فراماسون‌ها:

همان‌گونه که قبلاً گفته شد یهودیت، فراماسونری و صهیونیسم از یک آبشخور تغذیه می‌کنند، لذا طرح‌های فراماسون‌ها چون پروتکل‌های صهیون و مبانی تلمود که قبلاً به آن پرداختیم شبیه هستند. در اصول و طرح‌های ماسونیسم، نهادینه‌کردن کُفر و اِلحاد و دین‌زدایی یک اصل اساسی است زیرا ماسون‌ها به دنبال تشکیل یک حکومت جهانی با ادّعای خداوندی در جهان همچون فرعون و به بردگی و بندگی کشیدن انسان‌های دیگر هستند و به خوبی می‌دانند که انسان یکتاپرست برده و بندهٔ انسان دیگر و شهوات نمی‌شود؛ ازاین‌رو با وجود دین در جهان، ماسون‌ها نمی‌توانند اهداف خود را آنگونه که می‌خواهند پیش ببرند پس در صدد تخریب ادیان اِلهی و نهادینه‌کردن کُفر و اِلحاد در جهان هستند.

و امّا اصول و طرح‌های ماسونیسم:

۱.حزب ماسونی نباید به یک یا دو دولت اکتفا نماید بلکه باید تمام دولت‌های جهان را تحت سیطرهٔ خود درآورد و برای رسیدن به این هدف ابتدا باید دین و علمای دین را که یگانه دشمن ما هستند نابود نماییم.[1]

۲.تزِ آزادی مذهب را در اَذهان مردم می‌گنجانیم و آنها را از اطراف علماء پراکنده می‌سازیم.

۳.دین باید نابود شود.

۴.تا می‌توانید قانون جعل نمایید تا فرصتی برای دستورات و قوانین دینی باقی نماند و در نظر داشته باشید که یگانه هدف ما از بین بردن دین است.[2] (خوانندهٔ گرامی إن‌شاءالله در بخش‌های بعد در حد امکان توضیح خواهیم داد که چرا شیطان‌صفتان با تمام قوا بر علیه دین و از بین بردن آن کار می‌کنند؛ آنها می‌خواهند با نابودی دین بنای بردگی انسان‌ها و تشکیل حکومت مستبدّانهٔ جهانی‌شان را بگذارند).

۵.حزب ماسونی در چند سال اخیر نقش‌های مهمّی در سیاست اروپا ایفا کرده است.[3]

۶.افراد حزب ماسونی نباید به دین خاصّی معتقد باشند.[4]

---

۱ - دنیا بازیچه یهود، صفحه ۱۳۱ به نقل از کنفرانس شرق اعظم: سال ۱۹۲۳ میلادی.

۲ - همان، صفحه ۱۳۱ به نقل از نشریه محفل ماسونی فرانسوی بزرگ:سال ۱۹۲۲ میلادی.

۳ - همان، صفحه ۱۳۱ به نقل از مجله الشرق الکبیر.

۴ - همان، صفحه ۱۳۱ به نقل از مذاکرات کنفرانس ماسونی فرانسوی در سال ۱۸۹۷ میلادی.

۷.یک ماسونی ممکن است وطن‌پرست نیز باشد ولی به شرط آنکه قبل از هر چیز به مقررات حزب ماسونی پای‌بند باشد.[۱]

۸.افراد حزب ماسونیسم می‌توانند کارمند دولت، وکیل مجلس یا رئیس‌جمهور باشند، به شرط آنکه بدون مشورت با مجلس ماسونی کاری انجام ندهند و از هدف این حزب دور نشوند.[۲]

۹.اگر یک فراماسون حاکم مملکتی شد، دیگر افراد حزب را نیز باید به مقامات عالیّه برساند.[۳]

۱۰.ماسونیسم حزبی مخفی است که هدفش نشر افکار و عقاید خود و تسلّط بر جهانیان است، بنابراین اگر گروهی افکار ما را قبول کنند مقدّمات راحتی ما را فراهم آورده‌اند.[۴]

۱۱.ماسونیسم یگانه حزبی است که با ادیان، عقاید و مقدّسات دینی به شدّت مبارزه می‌کند.[۵]

۱۲.هدف ما فراماسون‌ها تأسیس دولت‌هایی بر پایهٔ انکار خداست.[۶]

۱۳.یکی دیگر از اهداف ما برپایی نظام جمهوری «لا مذهبِ جهانی» در دنیاست.[۷]

۱۴.برای آنکه بتوانیم تشکیلات خانواده را از بین ببریم، ابتدا باید به اصول اخلاقی لگدی زده، سپس نسلی کاملاً بی‌دین، بی‌ناموس و بدون‌اخلاق تربیت کنیم. البته این کار مشکل به نظر می‌رسد ولی چون میل به شهوت و لاأُبالی‌گری، طبیعی و غریزی است؛ ازاین‌رو شاید چندان هم مشکل نباشد. طبیعت انسان میل زیادی به محرّمات و شهوت‌رانی دارد و این وظیفهٔ ما است که درجهٔ حرارت شهوت را در جامعه بالا ببریم تا یک مرتبه آتش گرفته و به تمام مقدّسات خود کافر گردد.[۸]

۱۵.انسان باید بر خدای خود چیره شده و علیه او اعلام جنگ کند و آسمان‌ها را مانند ورق کاغذ پاره پاره نماید.[۹]

۱۶.اِلحاد و شرک به خداوند یکی از مفاخر حزب ماسونیسم است.

---

۱ – همان، صفحه ۱۳۲ به نقل از البناء الماسونی: سال ۱۸۸۹ میلادی.

۲ – همان، صفحه ۱۳۲ به نقل از البناء الماسونی: سال ۱۸۸۹ میلادی.

۳ – همان، صفحه ۱۳۲ به نقل از کنفرانس محافل ماسونی، سال ۱۸۸۴ میلادی.

۴ – همان، صفحه ۱۳۲ به نقل از کنفرانس شرق اعظم فرانسوی: سال ۱۹۲۳ میلادی.

۵ – همان، صفحه ۱۳۲ به نقل از مجله آکاسیا: ایتالیا، سال ۱۹۰۴ میلادی.

۶ – همان، صفحه ۱۳۲ به نقل از کنفرانسی که به یادبود اعلامیه حقوق بشر در سال ۱۸۸۹ میلادی تشکیل شد.

۷ – همان، صفحه ۱۳۲ به نقل از کنفرانس ماسونیسم جهانی: سال ۱۹۰۰ میلادی.

۸ – همان، صفحه ۱۳۳ به نقل از سخنرانی ماسونی بزرگ آقای «بیکزتو» در سال ۱۹۲۱ میلادی.

۹ – همان، صفحه ۱۳۳ به نقل از سخنرانی «لیفرج» در سال ۱۹۶۵ میلادی.

۱۷.زنده باد مردان و زنان دلیری که در صف‌های نخستین به اِصلاح دنیای خویش پرداختند و منتظر آخرت نشدند.[۱]

۱۸.به زودی دینداران را اِعدام خواهیم کرد و بدین‌وسیله بر عقاید باطل آنها پیروز خواهیم شد.[۲]

۱۹.فراموش نکنید ما از دشمنان حقیقی ادیان هستیم.[۳]

۲۰.مغز انسان است که حقیقت را می‌تراشد و به خوردِ دیگران می‌دهد، ما نیز باید از این حقیقت منتهای استفاده را بنماییم. جمال و زیباییِ الحاد در همین است و این خود اساس و ریشهٔ الحاد است.[۴]

۲۱.هدف تنها این نیست که بر دینداران غالب شویم بلکه هدف ما نابودی آنهاست.[۵]

۲۲.نتیجهٔ جنگی که بر ضدّ دین آغاز کرده‌ایم، جدایی دین از سیاست خواهد بود.[۶]

۲۳.تمام قوانین سیاسی و اجتماعی را کنفرانس‌های فراماسونی وضع می‌کنند.[۷]

۲۴.به زودی ماسونیسم جای ادیان را گرفته و «مساجد و معابد» تبدیل به «محفل‌های ماسونی» خواهد شد.[۸]

۲۵.مقدّمات انقلاب «مارکس» مهیّا شده است، فقط باید با «کارگران» هم‌صدا شده، اعلام انقلاب کنیم که حتماً چنین انقلابی پیروز خواهد شد. زیرا ما «قوّهٔ متفکّره» و کارگران «قوّهٔ مادّی» اجتماع می‌باشند، زمانی که این دو قوّه با یکدیگر جمع شوند اضطراب و انقلاب بزرگی به وجود خواهد آمد.[۹]

۲۶.آزادی پدران به اصطلاح مقدّس مصالح ما را تهدید می‌کند.[۱۰]

---

۱ - همان، صفحه ۱۳۴ به نقل از «انه بانزنت»: صفحه ۲، لندن سال ۱۸۸۲ میلادی.

۲- همان، صفحه ۱۳۴ به نقل از محفل ماسونی بزرگ: سال ۱۹۲۲ میلادی.

۳ - همان، صفحه ۱۳۴ به نقل از مظاهر کنفرانسی ماسونی: سال ۱۹۱۱ میلادی.

۴ - همان، صفحه ۱۳۴ به نقل از جین جیرس: سال ۱۸۹۵ میلادی.

۵ - همان، صفحه ۱۳۴ به نقل از مذاکرات کنفرانس ماسونی جهانی: سال ۱۹۰۰ میلادی.

۶ - همان، صفحه ۱۳۵ به نقل از مجلهٔ آکاسیا: سال ۱۹۰۳ میلادی.

۷ - همان، صفحه ۱۳۵ به نقل از نشریه دانشگاه فرانسوی نانسی: سال ۱۹۰۳ میلادی.

۸ - همان، صفحه ۱۳۵ به نقل از مشرق ماسونی اعظم.

۹ - همان، صفحه ۱۳۶ به نقل از مجله آکاسیا: سال ۱۹۰۳ میلادی.

۱۰- همان، صفحه ۱۳۶ به نقل از نشریه مشرق اعظم: سال ۱۹۰۳ میلادی .

۲۷.بزرگان و سالخوردگان را کنار گذارید و نسل جوان را دریابید، سعی کنید کودکان و نوجوانان را به مجالس خود جلب کنید تا تعالیم حزب را در کودکی بیاموزند.[1]

۲۸.آموخته‌های دوران کودکی هرگز فراموش نمی‌شود و باید افکار خود را در چنین سنّی به افراد منتقل نماییم و آنها را دور از دین و مقدّسات تربیت کنیم.[2]

باید توجّه داشت که «اصول و طرح‌های فراماسون‌ها» با «پروتکل‌های صهیون» و «آموزه‌های تلمود» همخوان بوده و متأسّفانه در دنیای امروز در حال اجراست. اگر شخصی با دقّت‌نظر به دنیای پیرامونی خود بنگرد به خوبی متوجّه پیاده‌سازی این برنامه‌های شیطانی در عصر حاضر می‌شود. به دو بند آخر (۲۷ و ۲۸) اصول ماسون‌ها توجّه فرمایید. البتّه در ادامه توضیحات بیشتری خواهیم داد امّا در همین جا به این نکته به عنوان یک هشدار اشاره می‌شود که بسیاری از فیلم‌ها، انیمیشن‌ها و بازی‌های کامپیوتری که توسط همین شیطان‌صفتان تولید می‌شود هدفی جزء تخریب و به فساد کشاندن روح و روان ما و کودکان‌مان را ندارد.

روش کار فراماسون‌ها در به بردگی‌کشیدن انسان‌ها

ابتدا به ۳ بند از پروتکل‌های صهیون توجه فرمایید:

فراماسونریِ «گوییم»[3]، ناخودآگاه به ما خدمت می‌کند. به این ترتیب که پوششی برای ماست و ما، خودمان و اهداف و برنامه‌های‌مان را پشت سر آنها پنهان می‌کنیم. امّا برنامه‌ای که ما برای عمل و اجرا آماده کرده‌ایم و مکانی که این برنامه در آنجا پیاده خواهد شد، به صورت یک راز عمیق و سر به مهر باقی خواهد ماند و اَحدی از آن مطلع نخواهد شد.(قسمتی از پروتکل شماره ۴ صهیون).

آیا جز به خاطر اینکه از طریق حیله و فریب به چیزهایی دست می‌یابیم که با پیمودن راه مستقیم هرگز نمی‌توانیم به آنها برسیم. این همان شالوده‌ای است که مؤسّسات سرّی فراماسونری ما بر آن استوار است؛ مؤسّساتی که این «گوییمِ» حیوان چیز مهمی دربارهٔ آنها نمی‌دانند و از

۱ – همان، صفحه ۱۳۶ به نقل از تعالیم ماسونیسم‌های آزاد (Freemasonery).

۲ – همان، صفحه ۱۳۶ به نقل از تعالیم فراماسونی.

۳ – منظور از «گوییم» (Goyem یا Goys) غیریهود است. این کلمه نزد یهود به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان می‌باشد و این خود نشان می‌دهد که یهودی‌ها به دیگران با دیدهٔ حقد و حقارت و دشمنی و تنفر می‌نگرند.

اهداف پشت‌پردهٔ آنها جز مشتی ظن و گمان اطلاعی ندارند. ما «گوییم» را به کاروان بزرگ باشگاه‌ها و محافل فراماسونری جذب کردیم و این محافل شروع به پاشاندن خاکستر در چشم اعضای خود کردند. قدرت ما، قدرتی است که امروز ما را در آستانهٔ حکومت جهانی قرار داده است.(قسمتی از پروتکل شماره ۱۱ صهیون).

در خلال مدّتی که از حالا تا زمان برپایی حکومت خود سپری می‌کنیم، سعی خواهیم کرد محافل «فراماسونری» را در سراسر جهان ایجاد و تکثیر کنیم تا تمام کسانی که ممکن است در آینده جزء افراد خیّر سرشناس شوند و یا همین حالا این‌طور هستند، جذب آنها شوند. این محافل مراکز اصلی جاسوسی ما و بهترین کانون‌های تبلیغاتی خواهند بود. ما این محافل را زیر نظر یک ادارهٔ مرکزی که فقط برای ما شناخته شده است و دیگران کمترین اطلاعی از آن ندارند، در خواهیم آورد. این ادارهٔ مرکزی از دانشوران و دانشمندان ما تشکیل خواهد شد و نمایندگانی خواهد داشت که به نام آن حرف بزنند. خیلی راحت می‌توان حتّی باهوش‌ترین افراد «گوییم» را، با برانگیختن غرور و خودستایی آنها، به وضع ساده‌لوحی و بلاهت کشاند، بدون آنکه بفهمند دستی آنها را به این وضع کشانده است. هر چه ملّت ما رسیدن به اَغراض شخصی را تحقیر می‌کند و منحصراً به تحقّق یافتن برنامه‌های خود چشم دوخته است، «گوییم» به موفقیّت در راه اغراض شخصی عشق می‌ورزند و حاضرند به خاطر آن همهٔ برنامه‌های خود را فدا کنند. این خصلت «گوییم» به ما کاملاً کمک می‌کند تا آنها را به سمت هدف مطلوب خود سوق دهیم. آنها در ظاهر شیر و پلنگند؛ اما در واقع گوسفندهای کلّه پوکی هستند که باد آنها را این طرف و آن طرف می‌برد. (قسمتی از پروتکل شماره ۱۵ صهیون).

اگر چه «غیریهودیان» از نظر فراماسون‌ها، «گوییم» به معنای حیوانات پست و مشرکان هستند ولیکن برای پیشبُرد اهداف‌شان نخبگان آنها(گوییم) را جذب کرده و همان‌طور که در قسمتی از پروتکل شماره ۱۱ خواندید با کورکردن و رام‌کردن‌شان، آنها را در جهت اهداف شیطانی خود به کار می‌گیرند.

ابتدای همین بخش گفته شد که «فراماسونری» را جریانی نهان‌روش و نخبه‌گرا معرفی کرده‌اند. جریان فراماسونری، جریانی است که رهبران آن با ثروتی که از طریق حقّه و نیرنگ و بهره‌کشی از دیگران به دست آورده‌اند به جذب نخبگان و تأثیرگذاران در هر کشوری در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، رسانه‌ای پرداخته و با تطمیع آنها و در اختیار گذاشتن ثروت، شهرت، قدرت و لذّت‌های دنیوی برنامه‌های‌شان را در سراسر جهان پیش می‌برند.

این حیوانات دست‌آموز و تربیت شدهٔ فراماسون‌ها در کشورها در لایه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، رسانه‌ای، طب و سلامت و... نفوذ داشته و یا خواهند کرد و با تأثیرگذاری بر سیاست‌های کلان جامعه سعی می‌نمایند تا اهداف شیطانی فراماسون‌ها را در آن کشور پیاده‌سازی نمایند. ضمناً در سازمان‌های بین‌المللی نیز نفوذ چشمگیری داشته و به جرأت می‌توان گفت که بسیاری از کشورها و سازمان‌های بین‌المللی جهان حیاط خلوت آنهاست.

یکی دیگر از روش‌های کار فراماسون‌ها ایجاد «گروه‌های مَرجَع» در جوامع با استفاده از رسانه‌های بی‌شماری است که در اختیارشان می‌باشد. آنها برای تخریب دین و انحراف انسان‌ها از مسیر هدایت الهی؛ برخی از ورزشکاران، هنرمندان، بازیگران سینما، سیاست‌مداران و... را به عنوان اُلگو در کشورها و جهان معرّفی می‌نمایند که اینها نقش گروه‌های مَرجَع و تأثیرگذار در جهان را دارند و متأسّفانه افرادی در جوامع بدون توجّه به پشت پردهٔ این برنامه‌های شیطانی جذب این گروه‌های مرجع شده و با الگوگیری از سبک و منش زندگی پست و مادّی و رفاه زدهٔ آنها، دنیا و زندگی جاودانه آخرتی خود را به نابودی می‌کشانند و در مسیر دلخواه شیطان‌صفتان گام برمی‌دارند. لازم به ذکر است که همهٔ گروه‌های نامبرده جزء تشکیلات فراماسونری نیستند و در بین آنها انسان‌های آزاده نیز وجود دارد، لیکن به صِرف ورزشکاربودن و یا هنرمندبودن نمی‌توانند اُلگو برای دیگران شوند بلکه فضایل اخلاقیِ الهی است که می‌تواند باعث رشد و بالندگی و تعالی انسان شده و او را به جایگاه واقعی خود برساند و تنها الگوهای صحیح و سازنده در این عالم انبیاء و اولیای الهی می‌باشند همان‌گونه که خداوند تبارک و تعالی در آیه ۲۱ سورهٔ احزاب قرآن کریم می‌فرماید: «**لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا**؛ (قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند)».

آری! فراماسون‌ها با نفوذ در ارکان کشورهای دیگر و سازمان‌های بین‌المللی و رصد و تغییر افکار عمومی، سعی در پیاده‌سازی و پیشبُرد اهداف خود دارند.

نمونه‌هایی از نفوذ فراماسون‌ها

یهودیان(فراماسون‌ها، صهیونیسم‌ها)، کشورها را حیاط خلوت خود برای پیشبُرد اهداف شیطانیِ خود قرار داده‌اند، نمونه‌هایی در ذیل بیان می‌شود:

افراد حزب فراماسونری بیشترین افراد دستگاه حاکمهٔ فرانسه را تشکیل می‌دهند.[1]

در کتاب تاریخ فلسفهٔ «ویل دورانت» به پراکندگی یهودیان و عدم پذیرش آنها توسّط کشورهای اروپایی اشاره شده و بیان می‌دارد که یهودیان در کشورهای مختلفی پراکنده شدند و در قسمتی از کتاب چنین بیان می‌دارد: «برخی از آنها(یهودیان) را در «ونیز» پذیرفتند. مردم «ونیز» می‌دانند که تا چه حد قدرت دریایی آنها مدیون یهودیان است. عدّهٔ دیگر مخارج مسافرت کلمب را دادند(که احتمال می‌رود خود او از این قوم بوده است) به امید آنکه شاید این کشتیبان بزرگ مسکن جدیدی برای آنها پیدا کند».[2]

«تزیپورا مناخ»[3] سخنگوی زن اسرائیلی می‌گوید: «شما خوب می‌دانید و مردم آمریکا هم خوب می‌دانند که ما حکومت آنها را کنترل می‌کنیم. شما ببینید و من این را می‌دانم که هیچ رئیس‌جمهوری در آمریکا نمی‌تواند موقعیّت ما را به چالش بکشد. آمریکایی‌ها چه کار می‌توانند با ما بکنند؟ ما کنگره را کنترل می‌کنیم، ما رسانه‌ها را کنترل می‌کنیم، ما تجارت شوی را کنترل می‌کنیم، ما در آمریکا همه چیز را کنترل می‌کنیم. در آمریکا شما می‌توانید از خدا انتقاد کنید، ولی نمی‌توانید از اسرائیل انتقاد کنید».[4]

خانم «ایوون حداد»[5] نویسندهٔ آمریکایی و استاد دانشگاه جورج واشنگتن می‌گوید: «کاخ سفید در تصرّف یهودیان است... به گونه‌ای که ما آمریکائیان می‌گوییم: کاخ سفید اشغالی».[6]

رؤسای جمهور آمریکا، از پیش از جنگ جهانی دوّم تا امروز، یعنی از روزولت تا ترومن و آیزنهاور، و سپس کندی، جانسون، نیکسون و جانشین وی، فورد، و آنگاه کارتر، ریگان، بوش‌پدر، کلینتون، جرج دبلیو بوش، باراک اوباما، همگی تحت تأثیر فشارهای لابی صهیونیستی آمریکا بوده و در خدمت و فرمانبرداری از آنها قرار داشته‌اند.[7] و البته دُم‌تکانی و خوش‌خدمتی «دونالدترامپ» برای صهیونیست‌ها بر کسی پوشیده نیست.

---

۱ – دنیا بازیچه یهود، صفحه ۱۳۶ به نقل از «کودو» وزیر پیشین فرانسوی در کنفرانس ۱۹۶۴ میلادی.

۲ – تاریخ فلسفهٔ ویل دورانت، صفحه ۱۳۶.

3 - Tzipora Menache.

۴ – فرمانروایان پنهان، صفحه ۱۷۷.

5 - Yvonne Haddad.

۶ – فرمانروایان پنهان، صفحه ۷۲.

۷ – همان، صفحه ۷۲.

یکی از خاخام‌های بزرگ یهودی به نام «کلیف لاند پارک»[1] در واشنگتن، دربارهٔ سیطره و نفوذ یهودیان در سراسر مجاری قدرت آمریکا گفت: «ما برای نخستین بار در تاریخ احساس می‌کنیم که در پراکندگی و غربت زندگی نمی‌کنیم، زیرا ایالات متّحده کشوری نیست که «گوییم» بر آن حکومت کند. در این کشور، یهودیان در همهٔ سطوح و به طور کامل در تصمیم‌سازی‌ها مشارکت دارند».[2]

در سال ۱۹۵۴ میلادی «جان فاستر دالس» وزیر خارجهٔ پیشین ایالات متحده، دربارهٔ نفوذ یهودیان در سیستم حکومتی ایالات متّحده و سیاست خارجی گفت: «من به این نکتهٔ تجربی آگاهم که در این کشور تقریباً غیرممکن است بدون تأیید یهودیان بتوان یک سیاست خارجی مشخّصی را در مورد خاورمیانه پی گرفت. «جورج مارشال» وزیر خارجه سابق و «جیمز فورستال» وزیر سابق دفاع نیز به این نکته پی برده بودند... من به شدّت نگران این واقعیّت هستم، نفوذ یهودیان در اینجا بر تمام صحنه مسلّط است و به علّت این نفوذ، کنگره نمی‌تواند به هیچ‌کاری که مورد تأیید آنان نباشد، دست یازد. سفارت اسرائیل هر چه را که بخواهد، از طریق یهودیان متنفّذ این کشور به کنگره دیکته می‌کند».[3]

نکتهٔ قابل توجّه این است که؛ اوّلین اقدام عملی که «استقلال‌طلبان آمریکا» برای آزادکردن کشور خود برداشتند از طرف «فراماسون‌های آمریکایی» در سال ۱۷۷۳ میلادی بود. فراماسون‌های شهر «بوستون» واقع در «آمریکا» در یک میخانه به اسم اژدهای سبز جمع می‌شدند، و علامت فراماسونری را بر سر در آن میخانه نصب کرده بودند. در روز هفتم ماه دسامبر سال ۱۷۷۳ میلادی جلسهٔ لُژ فراماسونری «بوستون» در میخانهٔ مزبور منعقد گردید و چند نفر از فراماسون‌ها نطق کردند و گفتند ما برده نیستیم که تا آخر عمر طوق انگلستان را بر گردن داشته باشیم و ما آزادی می‌خواهیم و میل داریم که سرزمین خود را مستقل ببینیم. آنگاه فراماسون‌ها در حالی که مسلّح به شمشیر و تپانچه بودند، از لُژ مزبور خارج و به طرف بندر بوستون رفتند و به سه کشتی انگلیسی که در بندر لنگر انداخته بود حمله‌ور شدند و محصولات آن سه کشتی را به دریا انداختند و آتش زدند. این واقعه سبب بروز جنگ بین انگلستان و آمریکا گردید و همین جنگ است که آمریکائیان آن را به اسم «جنگ استقلال‌طلبی» یا «جنگ استقلال» می‌خوانند. همین که جنگ

1 - Klyland Park.

۲ - فرمانروایان پنهان، صفحه ۷۰.

۳ - همان، صفحه ۷۰.

شروع شد فراماسون‌های بوستون از یک طرف با فراماسونری تمام شهرهای آمریکا و از طرف دیگر با فراماسون‌های فرانسه و ایتالیا و فراماسونری خود انگلستان از طرف دیگر مربوط شدند و از آن برای تأیید و تقویت نهضت خود کمک خواستند.

در تمام شهرهای آمریکا فراماسون‌ها علیه انگلستان قیام کردند و در فرانسه و ایتالیا عدّه‌ای از فراماسون‌ها داوطلب شدند که به آمریکا بروند و در آنجا با قوای انگلستان بجنگند. ژنرال‌هایی که در فرانسه به کمک استقلال‌طلبان آمریکا رفتند، مثل لافایت، گراس، نوآی و غیره همه از فراماسون‌های معروف فرانسه بودند.

در خود آمریکا تمام رجال سیاسی معروف و ژنرال‌های برجسته ارتش استقلال‌طلب آمریکا فراماسون بودند.

رژه مشهور فراماسون‌های آمریکا درحالی‌که «جرج واشنگتن» مرد سیاسی معروف آمریکا با پیش‌بند چرمی فراماسونری پیشاپیش آنها حرکت می‌کرد رژه رفتند. رژه مزبور به مناسبت این بود که استقلال‌طلبان توانستند شهر فیلادلفیا را از دشمن بگیرند.[1]

در سال ۱۷۷۶ میلادی، یکی از رهبران جنبش استقلال‌طلبی مستعمره‌نشین‌های آمریکا، به نام «توماس جفرسون» که فراماسونر بود، اعلامیّهٔ استقلال ایالات متّحده آمریکا را تدوین نمود و یک برده‌دار فراماسونر دیگر به نام «جرج واشنگتن» در رأس ارتش ایالات متّحده قرار گرفت تا علیه قوای انگلیسی مبارزه نماید.[2] اعلامیّهٔ استقلال آمریکا از اساسنامه فراماسونری‌ها گرفته شده و تمام آنهایی که اعلامیّهٔ مزبور را تدوین و امضاء کردند فراماسون بوده‌اند. به طور کلّی در دوره جنگ استقلال آمریکا یک رجل سیاسی معروف و یک ژنرال مشهور را نمی‌توان یافت که عضو سازمان فراماسونری نباشد.[3]

سیاست‌مداران اصلی و رهبران جنگ‌های استقلال آمریکا یعنی «جرج واشنگتن»، «توماس جفرسون»، «جان آدامز»، «بنیامین فرانکلین» و «ژان لافایت» همگی فراماسونر بوده‌اند. نخستین قانون اساسی فراماسونری آمریکا را «بنیامین فرانکلین» (که از رهبران جنبش استقلال و سفیر آمریکایی‌ها در فرانسه بود) نوشته است. «جرج واشنگتن» فرماندهٔ ارتش ایالات متّحده و نخستین رئیس‌جمهور این کشور، نخستین سنگ بنای ساختمان کنگره آمریکا را در شرایطی در زمین کار

---

۱ – فراموشخانه یا فراماسونری در جهان، صفحه ۳۸.

۲ – نیمه پنهان آمریکا، صفحه ۲۰.

۳ – فراموشخانه یا فراماسونری در جهان، صفحه ۳۸.

گذاشت که پیش‌بند ماسونی خود را بسته بود.[۱] وی اولین رئیس‌جمهور آمریکا است که در سال ۱۷۸۹ رئیس‌جمهور شد. مجدداً در سال ۱۷۹۲ برای بار دوّم به ریاست جمهوری انتخاب گردید[۲] و برخی علایم رمزی معروف فراماسونری بر روی اسکناس یک دلاری آمریکا نقش بست.[۳]

آری! امروز آمریکا حیاط خلوت یهودیّت و صهیونیسم است و در سیاست‌های خارجی کشور آمریکا این مسأله کاملاً مشهود می‌باشد که آنها برای رسیدن به اهداف شوم خود حاضرند حتّی مردم آمریکا را قربانی کنند و چه بیچاره‌اَند فرزندان آمریکا که جان خودشان را در لشکرکشی‌های جاه‌طلبانهٔ این جریان شیطانی از دست می‌دهند و مردمی که گمان می‌کنند واقعاً دموکراسی و آزادی بیان در کشورشان جاری و ساری است. از باب نمونه که البتّه نمونه‌ای ازخروار است یکی ازجنایات شیطانی این شیطان‌صفتان علیه سربازان آمریکایی را می‌آوریم:

حدود ۶۹۷ هزار نظامی زن و مرد آمریکایی که در خلال عملیات طوفان صحرا به خلیج‌فارس اعزام شدند، حدود چهارهزار نفر جان خود را از دست دادند و چهارصدهزار نفر دیگر نیز به اَمراض مختلفی مبتلا شدند که به سندروم جنگ خلیج‌فارس معروف شده است. بعدها معلوم می‌شود هشت‌صد هزار لباس محافظ در برابر موادّ شیمیایی و زیستی که ارتش از شرکت «ایزراتکس رینل دبلیو وی» خریداری کرده بود، معیوب و دارای سوراخ و پارگی بودند که همین موضوع باعث آلودگی افراد به مواد زیستی و در نهایت شیمیایی و کشته شدن آنان می‌شود.

شرکت «ایزراتکس» که از قراردادهای دفاعی در اواخر دههٔ هشتاد و اوایل دههٔ نود در قبال تولید این لباس‌های محافظ حدود ۴۴ میلیون دلار سود برده بود، در سال ۱۹۹۵ اعلام ورشکستگی می‌کند. این قتل عام سربازان آمریکایی، تنها در ازای به دست آوردن منفعت مالی صورت گرفت. نظام قضایی ایالات متّحده چگونه با رؤسای این شرکت برخورد کرد؟ «اِیب برین»، رئیس سابق شرکت، به چهار ماه زندان، سه سال آزادی مراقبتی و پرداخت چهارهزار دلار جریمه محکوم می‌شود. «یهودا یوآ برین» (که تا پیش از دستگیری‌اش در فرودگاه جان اف. کندی، فراری بود) به شش ماه و یک روز زندان، دو سال آزادی مراقبتی و پرداخت چهل‌هزار دلار جریمه محکوم می‌شود. «زوی روزنتال» مدیر تولید سابق شرکت نیز به شش ماه حبس خانگی، سه ماه آزادی مشروط و پرداخت بیست هزار دلار جریمه محکوم می‌شود.

---

۱ - نیمه پنهان آمریکا، صفحه ۲۴.

۲ - مبانی فراماسونری، صفحه ۳۴۳.

۳ - نیمه پنهان آمریکا، صفحه ۲۵.

«ویکتور استروفسکی» در کتابش با عنوان «روی دیگر فریب»، دلیل اصلی جنگ با عراق را افشا می‌کند. او در صفحهٔ ۳۱۵ از کتابش می‌نویسد: «در واقع، موساد بیم آن را داشت که ارتش غول‌پیکر عراق که از سوی غرب و با حمایت مالی عربستان سعودی تأمین شده بود، به دست رهبری غیر از صدام حسین بیفتد که بیشتر مورد پسند غربی‌ها باشد و در عین حال، اسرائیل را با تهدید مواجه کند. اولین گام در نوامبر سال ۱۹۸۸ برداشته شد؛ زمانی که موساد به وزارت امور خارجهٔ اسرائیل دستور داد تا همهٔ گفت‌وگوها در زمینهٔ صلح با طرف عراقی را متوقّف کند. در آن هنگام مذاکرات محرمانه‌ای بین اسرائیل، اردن و عراق با حمایت مصر و تأیید فرانسه و آمریکا در جریان بود. موساد با مهارت، اوضاع را به گونه‌ای پیش برد که به نظر بیاید عراق تنها کشوری است که تمایلی به گفتگو ندارد و از این رهگذر، آمریکایی‌ها را متقاعد کرد که عراق دستور کار متفاوتی در پیش گرفته است.

تا ژانویهٔ سال ۱۹۸۹، موساد با استفاده از جنگ روانی، مشغول نشان دادن صدام به عنوان فردی مستبد و خطری برای جهان بود. موساد در این راستا تمام امکانات موجود خود را به کار انداخته بود، از عوامل داوطلب در سازمان عفو بین‌الملل گرفته تا تطمیع کامل اعضای کنگرهٔ ایالات متّحده».[1]

پروفسور «جیمز پتراس»[2] در کتاب خود با عنوان «قدرت اسرائیل در ایالات متّحده»، گزارش مستندی از اِعمال سلطهٔ شدید گروه‌های با نفوذ یهودی و اسرائیل بر سیاست خارجی و داخلی ایالات متّحده ارائه می‌دهد؛ یهودیان تنها نمایندهٔ ۲/۲ درصد از جمعیت رأی دهندگان آمریکا هستند. «پتراس» بیان می‌دارد که شالودهٔ قدرت آنان ثروت یا به عبارت دیگر، پول است. «شالودهٔ قدرت گروه‌های با نفوذ یهودی در پیشبرد اقدامات سیاسی، در نسبت بالای خانواده‌های یهودی در میان ثروتمندترین خانواده‌های ایالات متّحده ریشه دارد. مطابق با گفتهٔ مجلّهٔ فوربز[3] [یا فوربس] ۲۵ تا ۳۰ درصد از فوق میلیونرها و میلیاردرهای ایالات متّحده یهودی هستند». «پتراس» در کتابش اشاره می‌کند که یهودیان به خاطر تمایل به استفاده از قدرت پول برای ارتقای نژاد و آتیهٔ خود، «حکومت استبدادی را بر ایالات متّحده» بنیان نهاده‌اند. حکومتی که «پتراس» هشدار می‌دهد: «پیامدهای ناگواری بر جنگ و صلح جهان، ثبات و بی‌ثباتی اقتصاد جهانی و آیندهٔ

---

۱ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۸۷.

2 - James Petras.

3 - Forbes.

دموکراسی در ایالات متّحده دارد. وی به طور قابل‌قبولی در کتاب خود، ماهیّت ناخوشایند نفوذ ناشایست یهودیان بر تشکیلات سیاسی ایالات متّحده را نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که این کشور به خاطر مطالبات بی‌امان یهودیان، به نمایندهٔ نظامی و اقتصادی اسرائیل در خاورمیانه و جهان تبدیل شده است که با ابعاد گسترده‌ای دست به خشونت، شکنجه، قتل، ترور و سرقت منابع می‌زند. وقتی قدرت یهودی به ما می‌گوید کاری را انجام دهیم، از جا می‌پریم تا دست به انجام آن بزنیم؛ حتّی حاضریم به نفع یهودیان، مرتکب نسل کشی شویم».[پتراس ادامه می‌دهد]: «در واقع ایالات متّحده به مستعمرهٔ اسرائیل تبدیل شده است. ما مردمان آمریکا همانند محافظ شخصی، کارچاق‌کن و قاتل مزدور یهودیان در سراسر جهان عمل می‌کنیم. ما از سوی دست نشاندگان غیریهودی که کورکورانه خواسته‌های اربابان زر و زور یهودی را انجام می‌دهند، هدایت می‌شویم و همچون سرکردهٔ این گروه جنایتکار در جهان هستیم. ما به خاطر منافع یهودیان، سخت مشغول تبدیل کلّ دنیا به زندانی بسیار بزرگ هستیم. ما نگهبانان این زندان و جلّادان آن هستیم؛ یهودیان، رؤسای این زندان هستند و مردم سیارهٔ زمین، زندانیان آن. زندانیان تابع صِرفِ خواسته‌های کنیسهٔ شیطان هستند و تا آستانهٔ مرگ گرسنگی می‌کشند و کار می‌کنند و بعد دور انداخته می‌شوند».[1]

تسلّط یهودی - اسرائیلی بر ایالات متّحده به قدری است که «آدمیرال توماس مورر»[2]، رئیس سابق ستاد مشترک ارتش آمریکا می‌گوید: «هرگز رئیس‌جمهوری را ندیده‌ام که در برابر اسرائیلی‌ها بایستد. همواره چنین بوده که اسرائیلی‌ها به هر چه می‌خواستند، رسیده‌اند. اسرائیلی‌ها از همه جریانات داخلی آمریکا باخبرند. اگر مردم آمریکا می‌دانستند که آنان تا چه حد بر دولت ما نفوذ دارند، علیه آن قیام می‌کردند.»[3]

«پائول بیرچ»[4] که دوره‌های متمادی عضو مجلس سنا بوده است، دربارهٔ نفوذ باورنکردنی لابی‌های یهودی-صهیونیستی در آمریکا می‌گوید: «آنها سیستم بسیار بی‌عیب و نقصی به وجود آورده‌اند. اگر به خواسته‌های آنها جامه عمل بپوشانید و مطابق خواسته آنها سخن بگویید، رسانه‌های وابسته‌شان را به نوشتن مطالب مثبت دربارهٔ شما وا خواهند داشت. عکس این قضیّه

---

۱ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۲.

2 - Admiral Thomas Moorer.

۳ - فرمانروایان پنهان، صفحه ۲۶۳.

4 - Paul Birch.

نیز امکان دارد اتفاق بیفتد، اگر کاری کنید که خوشایند آنها نباشد، به همان سبک شما را خوار و مفتضح می‌کنند. فشار اِعمال شدهٔ آنها به اندازه‌ای نافذ و مؤثر است که می‌تواند دیدگاه سناتورها و بخصوص سناتورهای حامی را دربارهٔ هر موضوعی در یک‌آن تغییر دهد».[1]

مطلب جالب توجّه اینجاست که یهود فقط ۲.۴٪ ملّت آمریکا را تشکیل می‌دهند با این حال تمام مراکز مهم و حسّاس این کشور و مشاغل کلیدی توسّط یهودی‌ها اداره می‌شود. نفوذ یهود، در چند سال اخیر آن قدر دامنه‌دار و توسعه پیدا کرده که با مقدّسات مسیحیان بازی می‌کند چنانچه، چندی پیش صدها کشیش و کاردینال در واتیکان جمع گشته و یهود را از خون مسیح تبرئه کردند اگرچه به عقیده ما مسلمانان، حضرت عیسیعليه السلام زنده است؛ «**وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا**(و گفته ایشان که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که در باره او اختلاف کردند قطعا در مورد آن دچار شك شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند جز آنکه از گمان پیروی می کنند و یقینا او را نکشتند)»[2]، ولی این تبرئه که مخالف صریح انجیل و صدها کتاب و دلیل دیگر مسیحیان است، خود بزرگ‌ترین سند بر نفوذ عجیب و روز افزون، یهود در جهان مسیحی است.[3]

در کتاب «مبانی فراماسونری» نام بسیاری از رهبران، رؤسای جمهور و وزرای کشورهای مختلف ذکر شده که یهودی و ماسون بوده‌اند. آنها در کشورها و فرهنگ‌های دیگر جهان و در دوره‌های متفاوت از جمله ایالات متّحده آمریکا، مکزیک، کلمبیا، هائیتی، فرانسه، شیلی، بولیوی، چین، ایتالیا، آلمان، لهستان، انگلستان، کانادا، روسیه، دانمارک، سوئد، بلژیک، هلند، ترکیه و... کار را به دست گرفته‌اند.[4] آمریکایی که در حقیقت حیاط خلوت یهود و زادگاه فراماسونری است، امروز توانسته با اِرعاب و تطمیع، بسیاری از کشورها را در جهت اهداف شوم شیطان‌صفتان با خود همراه کند. لازم به ذکر است همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد پنهان‌کاری از خصوصیّات بارز جریان یهودیّت است؛ ازاین‌رو چه بسیار افراد و طرح‌هایی که وابسته به آنها بوده و هستند ولی ماهیّت

---

۱ – فرمانروایان پنهان، صفحه ۲۳۳.

۲ – سوره مبارکه نساء، آیه ۱۵۷.

۳ – دنیا بازیچه یهود، صفحه ۱۷۴.

۴ – مبانی فراماسونری، صفحه ۲۶۴.

شوم‌شان بر ملا نشده است.

یهود، علاوه بر نفوذ در ملل و رهبران جهان در سازمان‌های بین‌المللی نیز نفوذ فراوانی داشته‌اند. در کتاب «دنیا بازیچهٔ یهود»، نام بسیاری از افراد یهودی که در سازمان‌های بین‌المللی پست‌های حسّاس و کلیدی داشته‌اند آورده شده که البتّه تا به امروز بر شمار آنها افزوده شده است. با توجه به کثرت یهودیان در مشاغل کلیدی این سازمان‌ها به نظر می‌رسد که سازمان‌های بین‌المللی نیز زاییدهٔ آنهایند تا اهداف‌شان را در جهان پیش گیرند. از آنجایی‌که در بخش‌های بعد با تفصیل بیشتری در خصوص برخی از آنها بحث می‌کنیم. ما در اینجا فقط به نام آن سازمان‌ها فارغ از اسامی افراد بسنده می‌کنیم:

سازمان ملل متّحد یا به تعبیر کتاب دنیا بازیچهٔ یهود کنفرانس بین‌المللی یهود

شعبهٔ اطلاعات سازمان ملل متّحد

شعبهٔ امور داخلی سازمان ملل متّحد

مؤسّسهٔ تغذیه و کشاورزی سازمان ملل متّحد

مؤسّسهٔ آموزش و فرهنگ و هنر سازمان ملل (یونسکو) (همان‌هایی که برای ما سند ۲۰۳۰ می‌نویسند)

بانک عمران بین‌الملل

صندوق نقد بین‌الملل

مؤسّسهٔ پناهندگان بین‌الملل

مؤسّسهٔ بهداشت جهانی

مؤسّسهٔ تجارت جهانی.[1]

امروزه بسیاری از شرکت‌های بزرگ چندملیّتی جهان در صنایع مختلف دارویی، غذایی، بهداشتی، فناوری اطلاعات و ارتباطات، رسانه و فیلم‌سازی، تکنولوژی، حمل و نقل، طب، کشاورزی، شیمیایی، نفت و پتروشیمی، بورس، بیمه و بانک و... به واسطهٔ یهودیان اداره شده و صاحبان آنها هستند.[2] با یک جستجوی مختصر در فضای مجازی می‌توان نام بسیاری از این شرکت‌ها را ملاحظه نمود.

---

۱ - دنیا بازیچه یهود، صفحه ۱۶۴-۱۷۵ به نقل از کتابهای «اسرارالماسونية»، «خطر المحيط بالأسلام»، «خطر اليهودية العالمية على الاسلام و المسيحية».

۲ - کتاب مبانی فراماسونری، از صفحه ۲۳۹ (فراماسونری و اقتصاد) تا ۲۵۶ شرکت‌های یهودی و ماسونی را مورد بررسی قرار داده است.

با عنایت به موارد ذکر شده، عقل سلیم حکم می‌کند تا انسان به آنچه که قرار است از شرق و غرب جهان وارد این کشور شود از جمله: غذا، دارو، علم، سبک زندگی، تکنولوژی، محصولات کشاورزی، فیلم و انیمیشن، فرآیندهای مالی و... به دیدهٔ تردید نگریسته و دقّت بیشتری در به‌کارگیری و استفادهٔ از آنها نماید چرا که این قوم فاسد نژادپرست(یهود) که دشمنی شدیدی نسبت به ما دارند و انسان‌ها را چون حیوانات می‌پندارند و کشتن انسان‌ها برایشان زنگ تفریح است و در همه جا نفوذ داشته و فقط به اهداف شوم خود فکر می‌کنند چیزی جز فساد و تباهی در سیاست‌ها، طرح‌ها و برنامه‌ها(مثل ۲۰۳۰)، علوم(مثل انواع ایسم‌ها)، خدمات، داروها، محصولات غذایی و کشاورزی و... تولید نمی‌کنند که برخی را در بخش‌های بعد توضیح می‌دهیم و البتّه به این جملهٔ «آدولف هیتلر» که پیش‌تر بیان شد دقّت فرمایید: «بیشتر کارخانجات و تهیّه‌کنندگان مواد کثیف و آلوده یهودی بودند. ردّ پای آنها را می‌شد در تولید بیشتر داروهای تقلّبی و غذاها و مواد مسموم پیدا کرد. مدّت‌ها طول کشید تا متوجّه این حقیقت تلخ شدم که یهودیان چه چیزهای کثیف و غیر قابل استفاده‌ای را تولید می‌کنند، و بیشتر از آنها متنفّر شدم».[1]

نمونه‌ای از جنایت‌های فراماسون‌ها

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد شیطان‌صفتان برای رسیدن به اهداف شیطانی خود دستشان را به خون میلیون‌ها انسان بی‌گناه آغشته کرده و ظلم‌های زیادی علیه بشریّت روا داشته‌اند که بحث آن در اینجا نمی‌گنجد امّا از باب نمونه یکی از جنایت‌هایی که مربوط به دهه‌های اخیر می‌باشد در ذیل توضیح داده می‌شود:

در سال ۱۹۳۹میلادی «لئوسیلارد» فیزیکدان یهودی و اهل مجارستان از جمله افرادی بود که به بررسی و پیگیری پدیدهٔ شکست هستهٔ اورانیوم پرداخت. او می‌دانست که اگر مقداری اورانیوم شکسته شود انرژی پدید آمده بسیار زیاد و انفجاری خواهد بود که قدرت تخریب این مقدار خیلی‌کم اورانیوم با هزاران تن موادّ منفجره معمولی برابر است. «سیلارد»، اروپا را ترک و به آمریکا مهاجرت کرد و در آنجا با «آلبرت انیشتین» دانشمند یهودی ملاقات کرد. چندی بعد بزرگان قوم یهود در آمریکا، انیشتین را واداشتند تا نامه‌ای به «فرانکلین روزولت» (یکی از رؤسای جمهور یهودی و فراماسونر آمریکا) در آن زمان بنویسد و وضعیت این اختراع جدید را

---

۱ - نبرد من، صفحه ۵۴

شرح دهد. در این میان «انیشتین» نامه‌ای به «روزولت» نوشت و طرح ساخت و تولید بمب اتمی را به وی توصیه کرد. تاریخ نامهٔ مذکور دوم ماه آگوست ۱۹۳۹میلادی بود و یک ماه بعد جنگ‌جهانی دوّم در اروپا آغاز گردید. در تاریخ ششم دسامبر سال ۱۹۴۱ میلادی، «روزولت» دستور تولید یک بمب هسته‌ای را صادر کرد. نخستین راکتور هسته‌ای در سال ۱۹۴۲ میلادی در شیکاگو زیر نظر «انریکو فرمی» ساخته شد و نخستین بمب هسته‌ای در تاریخ شانزدهم جولای سال ۱۹۴۵ میلادی در «آلاموگور دو» واقع در ایالت «نیومکزیکو» منفجر شد.[۱] در صبح ششم ماه آگوست ۱۹۴۵ میلادی به دستور «هری ترومن» رئیس‌جمهور وقت آمریکا که در آن زمان در جنگ‌جهانی دوّم درگیر شده بود، یک هواپیمای بمب‌افکن غول‌پیکر آمریکایی (AB-۲۹) بر فراز شهر «هیروشیما» واقع و بمب اتمی خود را منفجر کرد و جنایت فجیعی را رقم زد که آثار آن همچنان در زاد و ولد مردم ژاپن باقی است. در تاریخ نهم آگوست همان ماه آمریکایی‌ها بمب اتمی قوی‌تری را در شهر «ناکازاکی» انداختند. در این رویداد تنها با استفاده از دو بمب هسته‌ای کوچک بیش از ۲۰۰ هزار نفر جان خود را در ژاپن از دست دادند.[۲] امّا «هری ترومن» رئیس‌جمهور وقت آمریکا و دستور دهندهٔ استفاده از بمب‌های هسته‌ای که بود؟ «آلن ای. رابرتسون» نویسندهٔ فراماسونر در کتاب خود با عنوان «برادر ترومن»، دربارهٔ عملکرد ماسونی وی شواهد مستندی را ارائه می‌کند که بر اساس آنها مشخص می‌شود که «ترومن» در تشکّل‌های مختلف فراماسونری عضو بوده و در همگی آنها در بالاترین رتبه قرار داشته است. او بالاترین مقام خود را را در سال ۱۹۲۳ میلادی از جانب «لُژ ماسونی مستقل» با عنوان «شوالیه‌های معبد» احراز کرده بود. پای‌بندی وی به این مراتب و روابط با یهودیان به حدّی بود که احدی حتی تصوّر لحظه‌ای قطع‌شدن آن را نمی‌کرد، نام «ترومن» به عنوان بنیانگذار دولت یهودی در تاریخ ثبت شد. او طیّ سه سال بعد سازمان ملل را به سمت تأسیس دولت اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی فلسطین سوق داد و به دنبال آن بزرگ‌ترین کمک اقتصادی را در اختیار رژیم غاصب صهیونیستی قرار داد.[۳]

نفوذ فراماسونری در ایران نیز از زمان قاجاریه و ارتباط سران قاجار با مقامات انگلستان شروع

۱ - هالیوود و فرجام جهان، صفحه ۱۳.

۲ - همان، صفحه ۲۵.

۳ - همان، صفحه ۲۲.

شد.[1] نخستین ایرانیانی که به عنوان مأموریت و یا تحصیل به غرب سفر کرده‌اند، جذب شبکهٔ فراماسونری غرب شدند که تعدادی از آنان حلقهٔ نوکری غرب را به گردن انداخته و در ازای گرفتن حقوق و مواجب از بیگانگان به ترویج غرب‌گرایی و تأمین منافع آنها در ایران پرداختند.[2]

پس یکی از ابزارهای شیطان‌صفتان برای تشکیل حکومت جهانی‌شان و به بردگی‌کشیدن انسان‌ها نفوذ در میان رهبران، نخبگان، دانشمندان، هنرمندان و... ملّت‌ها و همسوکردن آنها با اهداف‌شان می‌باشد تا بتوانند با تأثیر در وضع، اجرا و نظارت بر قوانین آنها و همین‌طور به ابتذال کشیدن تفکّر و اعتقادات‌شان اهداف‌شان را پیش برند.

در حال حاضر نیز در جامعهٔ ما، باید توجه داشت که «رهبر انقلاب اسلامی ایران» بارها در خصوص «نفوذ» هشدار داده‌اند که قسمتی از بیانات ایشان را در ذیل می‌آوریم:

«آقایان! این نفوذ مسئلهٔ مهمّی است. نفوذ مسئلهٔ مهمّی است، بنده هم که این را عرض می‌کنم نه به خاطر این است که حالا یک احتمالی به ذهنم می‌آید که ممکن است نفوذ کنند؛ نه، ما از خیلی چیزها مطّلعیم؛ از خیلی حوادثی که دارد در کشور رخ می‌دهد که غالباً عموم مردم یا حتّی خیلی از خواص مطّلع نمی‌شوند ما مطّلع می‌شویم. من از روی اطّلاع دارم عرض می‌کنم که برنامهٔ نفوذ در کشور یک برنامهٔ جدّی استکبار است، برنامهٔ جدّی آمریکایی‌ها است؛ دارند دنبال می‌کنند که نفوذ کنند».[3]

در جای دیگر می‌فرمایند: « ابزارهای دشمنی این دشمنِ بظاهر مقتدر نامحدود نیست؛ چند ابزار اساسی دارد که اینها ابزارهای فعّال او است: یکی تبلیغات است -ایران‌هراسی، یکی نفوذ است، یکی هم تحریم است. من دربارهٔ نفوذ، در این چند ماه اخیر مکرّر صحبت کرده‌ام».[4]

بر مردم جهان و خصوصاً ملّت ماست که با چشم باز و بصیرت و آگاهی، این جریانات را شناسایی کرده، در برابر ظلم‌های مستکبرین و شیطان‌صفتان ایستاده و نقشهٔ شوم و اهداف شیطانی آنها را در هم بکوبند. البتّه در عصر حاضر، ملّت ایران، پرچم‌دار مبارزه با این شیطان‌صفتان می‌باشد و با کمی دقّت در مسائل سیاسی امروز جهان کاملاً می‌توان متوجّه شد که در عصر امروز

---

۱ - شکل گیری فراماسونری در ایران، صفحه ۶۵.

۲ - همان، صفحه ۹۸.

3- http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=32587 بیانات در دیدار رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۹۴/۱۲/۲۰

4 - http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=32695 بیانات در اجتماع زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی ۱۳۹۵/۰۱/۰۱

دو جریان اساسی در برابر هم صف‌آرایی کرده‌اند:

اوّل: صهیونیسم جهانی که هدفش ایجاد حکومت شیطانی و مستبدّانهٔ جهانی و به بردگی‌کشیدن انسان‌هاست و دوّم: جبهه مقاومت اسلامی که اساس شکل‌گیری آن با استعانت از قرآن و آموزه‌های امامان معصوم، ظلم‌ستیزی و رسیدگی به مستضعفین بوده است، ازاین‌رو می‌بینیم که هر کجا ردّ پایی از شیعیان است جبههٔ استکباری عالم علیه آنها با تمام قوا می‌شورند؛ از باب نمونه راه انداختن ۸ سال جنگ تحمیلی علیه ایران و بعد سعی در نفوذ و تحریم ملّت ایران، لشکرکشی به عراق و افغانستان، جنگ در لبنان، ایجاد داعش و جنگ‌های داخلی در عراق و سوریه، حمله به حسینیّه و مراکز شیعه‌نشین هند و پاکستان، ظلم و قتل و جنایت در بحرین و شرق عربستان، کشتار خانواده شیخ زکزاکی و مقابله با شیعیان نیجریه و همه اینها به خاطر این است که مذهب پویای شیعه با الگوگیری از امامان معصوم‌شان مبنی بر «هیهات من الذّله» در برابر جبههٔ شیطانی و سلطه‌جویانهٔ شیطان‌صفتان در دنیا ایستاده‌اند.

در پایان این بخش به این نکته توجّه نمایید که هدف از بیان مطالب فوق نه ایجاد یأس و نااُمیدی در دل‌ها بلکه شناخت بیشتر جریانات شیطانی و جبهه‌گیری مناسب در برابرشان برای مقابله مؤثّر با آنها می‌باشد؛ خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم وعده داده است که: «**وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ**(ارادهٔ ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم، و آنها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم)».[1] یا در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «**وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ** (و همانا ما پس از تورات در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایستهٔ ما به میراث می‌برند)».[2]

آری! زمین از آن بندگان شایستهٔ خدا خواهد بود و قطعاً خداوند تبارک و تعالی که اراده‌اش «**كُنْ فَيَكُونُ**»[3] می‌کند، یاور مؤمنان است امّا به شرطی که مؤمنان هم دین و حجّت خدا را یاری کنند؛ «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ**. (ای اهل ایمان، شما اگر خدا را یاری کنید (یعنی دین و پیغمبر خدا را) خدا هم شما را یاری کند و ثابت قدم گرداند)».[4]

---

۱ – سوره مبارکه قصص، آیه ۵.

۲ – سوره مبارکه انبیاء، آیه ۱۰۵.

۳ – سوره مبارکه یس، آیه ۸۲: «**إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**.(فرمان او تنها این است که هرگاه چیزی را اراده کند به او می‌گوید: موجود باش آن نیز بلافاصله موجود می‌شود)».

۴– سوره مبارکه محمد، آیه ۷.

ابزار دوّم
رسانه و تبلیغات

رسانه همانند هر ابزار و فعالیت دیگری دو چهره مثبت و منفی دارد. چون رسانه به‌ویژه در جهان امروز، بزرگ‌ترین ابزار تأثیر فرهنگی و تعلیم و تربیت، گفتمان‌سازی، سبک‌سازی زندگی، افکارسازی و تغییر عقاید و افکار و رفتار است و انواع پیام‌ها از راه رسانه تبادل می‌شود، در همهٔ عرصه‌های زندگی بشر حضور و نفوذ مستقیم و غیرمستقیم دارد و در حوزه‌های نظامی و جنگ نرم وسخت، مورد توجه همگان از عالی‌ترین دارندگان نقش اجتماعی رهبران تا کارگزاران و توده‌های مردم قرار دارد.[1]

۱. فقه رسانه، بایدها و نبایدها، صفحه ۵۷.

نگاه‌کردن و گوش دادن از جمله حواسی هستند که تأثیر بسزایی در تربیت انسان و تعالی او دارد و آیات و روایات فراوانی در این خصوص وجود دارد. از باب نمونه؛ خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «**قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ**...((ای رسول ما) مردان مؤمن را بگو تا چشم‌ها (از نگاه ناروا) بپوشند...)»[۱] و در آیهٔ دیگری می‌فرماید: «**وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ**...(وزنان مؤمن را بگو تا چشم‌ها (از نگاه ناروا) بپوشند...)»[۲]

امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام می‌فرمایند: «**الْعُيُونُ مَصَائِدُ الشَّيْطَانِ**؛ چشم‌ها دام‌های شیطان هستند».[۳]

و در روایت دیگری می‌فرماید: «**ذَهَابُ النَّظَرِ خَيْرٌ مِنَ النَّظَرِ إِلَى مَا يُوجِبُ الْفِتْنَةَ**؛کور شدن چشم بهتر از نگاه‌کردن به چیزی است که فتنه می‌آورد».[۴]

امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام در روایت دیگری می‌فرمایند: «**العَينُ بَريدُ القَلبِ**؛ چشم، پیک دل است».[۵]و با قرار دادن این روایت از امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام در کنار قسمتی از این آیهٔ قرآن کریم «... **لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا**[۶] (...آنها دل‌هایی (عقل‌ها)ئی دارند که با آن(اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند...)» متوجّه خواهیم شد که چشم و نگریستن چه تأثیراتی می‌تواند بر روح و قلب انسان داشته و فهم و معرفت آدمی را متأثّر سازد چرا که چشم، پیکِ دل و دل اندیشگاه جان است. لذا در دین مقدّس اسلام همواره از نگاه ناروا نهی شده است و نگاه حسنه و به حق مورد تأکید قرار گرفته است؛ پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند: «**نَظَرُ الوَلَدِ إلى والِدَيهِ حُبّاً لَهُما عِبادَةٌ**؛ نگاه محبّت آمیز فرزند به پدر و مادر خود، برایش عبادت به شمار می‌آید».[۷]

امام جواد علیه‌السلام می‌فرمایند: «**مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ، وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنْ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ**؛

(هر کس به گوینده‌ای گوش سپارد در حقیقت او را پرستیده، اگر آن گوینده از خدا گوید پس

۱ - سوره مبارکه نور، آیه ۳۰.

۲ - سوره مبارکه نور، آیه ۳۱.

۳ - متن و ترجمه غررالحکم و دررالکلم، باب النظر، صفحه ۶۵۰.

۴ - همان، باب النظر، صفحه ۶۵۰.

۵ - همان، باب النظر، صفحه ۶۵۰.

۶ - سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۷۹.

۷ - متن و ترجمه تحف العقول، صفحه ۷۷.

خدا را پرستیده ولی اگر از شیطان گوید پس شیطان را پرستیده است)».[۱]

در «دایرة المعارف آمریکانا»[۲] در سال ۱۹۸۰ میلادی تعریف رسایی از تلویزیون و تأثیر آن بر خانواده‌ها آمده است: «در عصر حاضر، تلویزیون چشم و گوش آدم‌هاست».[۳]

«الکساندر سولژنیتسین»[۴] نویسندهٔ سرشناس اهل روسیه و برندهٔ جایزه نوبل چنین می‌گوید: «مطبوعات در دنیای غرب تبدیل به بزرگ‌ترین قدرت (منفی) شده‌اند؛ قدرتمندتر از قوهٔ مقنّنه، مجریّه و قضائیه. باید پرسید چه کسی آنها را انتخاب کرده و آنها به چه کسی پاسخگو هستند؟»[۵]

استفاده از رسانه‌های جمعی، اعم از تلویزیون، اینترنت، رادیو و... بیشترین زمان اوقات فراغت کودکان و بزرگ‌سالان را در سراسر جهان به خود اختصاص داده و آثاری شگرف در رشد و توسعهٔ جوامع انسانی بر جای گذاشته است. رسانه‌های جمعی به شکل روزافزونی، در عرصه‌های مختلف اجتماعی نقش‌آفرینی می‌کنند و این امر، تنها بدین خاطر نیست که آنها بر نگرش‌های ما به شیوه‌های خاصّی اثر می‌گذارند، بلکه این ابزار به اندازه‌ای پیشرفت کرده‌اند که ترکیب و سرشت زندگی اجتماعی را دگرگون کرده‌اند. چهار دیواری خانه‌های امروز، همچون گذشته چندان اَمن نیست؛ چرا که رسانه‌های نوین ارتباطی، قلمرو زمان و مکان را درنوردیده و شبانه‌روز حجم سرسام‌آوری از اطلاعات و برنامه‌ها برای مخاطبان می‌فرستد. رسانه‌ها قاعدهٔ بازی در حوزه‌های مختلف جامعه معاصر را برهم می‌زنند و پیوسته در حال بازتولید قواعد جدیدند. در میان حوزه‌های اجتماعی، نظام فرهنگ جوامع به‌ویژه ارزش‌ها و هنجارها، پیوند تنگاتنگی با رسانه‌ها به‌ویژه انواع پر مخاطب آن، یعنی تلویزیون و رادیو برقرار کرده است. این دو رسانه به دلیل گسترهٔ وسیع مخاطبان‌شان می‌توانند نقش بزرگی در دگرگونی و تولید ارزش‌ها و هنجارهای مطلوب اجتماعی داشته باشند.[۶]

به جرأت می‌توان گفت که امروز رسانه‌ها، عضوی از خانواده‌ها شده‌اند و در بسیاری از خانواده‌ها عضو مؤثّرِ خانواده می‌باشند؛ چرا که اوّلاً امروز غالب افراد به نحوی با رسانه درگیر بوده و ثانیاً متأسّفانه برخی افراد در خانواده و جامعه به آن اندازه که وقتِ خود را با رسانه می‌گذرانند

---

۱ – همان، صفحه ۸۲۵.

2 - The Encyclopedia Americana.

۳ – فرمانروایان پنهان، صفحه ۱۱۳.

4 - aleksandr solzhenitsyn.

۵ – برتری طلبی یهود، صفحه ۱۷۷.

۶ – هنجارشکنی در رسانه‌های جمعی، صفحه ۵.

برای خانواده خود وقت نمی‌گذارند؛ لذا امروز این رسانه‌ها هستند که باورها و عقاید و رفتار بسیاری از افراد جامعه را شکل می‌دهند. استفادهٔ به اندازه و خوب از رسانه می‌تواند نقش مفیدی در زندگی انسان‌ها داشته باشد ولی استفادهٔ زیاد و بد از رسانه به معنای مصطلح امروزی در جوامع و خانواده‌ها فاجعه‌آفرین است.

«هربرت شیلر»[1] نظریه‌پرداز و استاد دانشگاه کالیفرنیا در کتاب خود با نام «ارتباطات و سلطهٔ فرهنگی»، راجع به مفهوم اَمپریالیسم فرهنگی و نقشِ وسایل ارتباطی در این زمینه چنین نوشته است: «واژهٔ امپریالیسم فرهنگی نشان دهندهٔ نوعی نفوذ اجتماعی است که از طریق آن، کشوری، اساس تصوّرات، ارزش‌ها، معلومات، و هنجارهای رفتاری و همچنین روش زندگی خود را به کشورهای دیگر تحمیل می‌کند... وسایل ارتباط عمومی، بهترین نمونهٔ بنگاه‌های عاملند که در فرآیند رسوخ، به کار گرفته می‌شوند».[2]

عصر حاضر را چه عصر «ارتباطات» بدانیم یا «عصر جامعهٔ شبکه‌ای»، «عصر نور و صدا و تصویر» یا به قول «مک لوهان»؛ «دهکدهٔ جهانی» و به تعبیر «مانوئل کاستلز»؛ «عصر اطّلاعات» بر آن نام نهیم، بی‌شک بازی‌گردان اصلی آن، رسانه‌های جمعی هستند که بر همهٔ حوزه‌های خرد و کلان جامعه اعم از اقتصاد و اجتماع و سیاست و فرهنگ تأثیری شگرف دارند و البتّه از آنها تأثیر می‌پذیرند.[3]

«نیل پُستمن» در کتاب «زندگی در عیش، مردن در خوشی» سه دوره را برای انتقال معلومات ذکر می‌کند. دورهٔ اوّل، دورهٔ انتقال معلومات به وسیلهٔ زبان بود. پدر می‌گفت، فرزند حفظ می‌کرد. دورهٔ دوّم، دورهٔ مکتوب بود و کتاب، که حافظ و حامل معنا برای نسل بعدی شد. ایشان سوّمین دوره را دورهٔ تصویر می‌داند که تصویر سینمایی و تلویزیونی جای دو موج قبلی نشسته است. واقعیّت قضیّه این است که ما در عصر تصویر و سینما زندگی می‌کنیم و عنوانی که تحت عنوان دنیای اطّلاعات و انفجار اطّلاعات داریم، عصاره‌اش تصویر است؛ یعنی این اطّلاعات جذّاب‌ترین، مؤثّرترین، کارآمدترین و ماندگارترین شیوهٔ ابزار آن تصویر است. ما در شبانه‌روز بین ۷۸ تا ۷۹ درصد اطّلاعات دریافتی روزانه را از طریق چشم‌مان به دست می‌آوریم و بقیّه حواس، درصد بعدی را به خود اختصاص می‌دهند. طبق تحقیقاتی که طی ۱۰ - ۱۵ سال گذشته

1 - Herbert Schiller.

۲ - سلطه رسانه‌ای صهیونیسم در آمریکا، مقدمه.

۳ - هنجارشکنی در رسانه‌های جمعی، صفحه ۳.

صورت گرفته، انسان با نیم‌کرهٔ راست مغزش با اطّلاعات برخورد شهودی می‌کند؛ یعنی در آنجا ماندگار است و بزرگ‌ترین و عمیق‌ترین تأثیرات را روی شخصیّت انسان می‌گذارد. در مجموعهٔ این قضایا تصویر نه تنها یک عامل کارآمد برای انتقال معلومات، بلکه تأثیرگذار روی شخصیّت و روان افراد می‌باشد.[1]

غرب در ذات خویش تفوّق طلب است. «فرانسیس بیکن»[2] در ابتدای رنسانس گفته که «هدف نهایی علم، قدرت است». در چنین فضایی، غرب برای اعمال این قدرت و کسب مطامع بیشتر، از تصویر بهترین استفاده را می‌کند. در عصر حاضر مهم‌ترین کاری که دنیای غرب می‌کند این است که مبانی نظری خودشان را که محصول ایده‌ها و اهداف‌شان است به زبان تصویر ترجمه می‌کنند. بزرگ‌ترین ویژگی غرب، ترجمهٔ معنا به تصویر است. چون روانشناسی مدرن بیانگر این است که تأثیری که تصویر دارد، هیچ کلامی ندارد و بحثی در روان شناسی داریم که «هر تصویر معادل هزار کلمه است».

کار دیگر تصویر و سینما توأماً درگیرکردن احساسات و ادراک است. سخنورها ادراک را مخاطب قرار می‌دهند و فیلم‌های بی‌محتوا، احساس را و فیلم‌های هدفمند، ادراک و احساس را با هم. در چنین قلمرویی احساس، جذابیّت را، ادراک، معناپذیری را و جمع آنها سینما را می‌سازد. در حقیقت واقعیّت‌های جهان و هالیوود و فرهنگ‌سازی آن بیانگر این است که غرب از سینما حداکثر استفاده را می‌برد، چون برایش استفاده دارد، لذا جایگاه ویژه‌ای هم دارد.[3]

متأسّفانه بر خلاف ما، دنیای غرب به نقش بی‌بدیل رسانه در دنیای امروز و اثرگذاری بر تعاملات بین‌المللی پی برده است و از آن به بهترین وجه ممکن استفاده می‌نماید.

«جوزف نای» در کتاب «قدرت نرم»، می‌نویسد: «قدرت نرم عبارتست از توانایی کسب مطلوب از طریق جاذبه؛ نه از طریق اجبار یا تطمیع».[4] او در ادامه می‌گوید وقتی بتوانی دیگران را وادار کنی ایده‌آل‌هایت را بپذیرند و آنچه را بخواهند که تو می‌خواهی، در این صورت مجبور نخواهی بود برای هم‌جهت‌کردن آنها با خود، پول زیادی صرف اجرای سیاست «هویج و چماق»[5]

---

۱ - هالیوود، صفحه ۱۰.

2 - Francis Bacon.

۳ - هالیوود، صفحه ۱۱.

۴ - قدرت نرم، صفحه ۲۴.

5 - Sticks and Carrots.

کنید. اغوا همیشه مؤثّرتر از اکراه است و ارزش‌های زیادی مانند دموکراسی، حقوق بشر و فرصت‌های فردی وجود دارند که به شدّت اغوا کننده‌اند. همان‌طور که ژنرال «وسلی کلارک»[1] می‌گوید: «قدرت نرم به ما اثرگذاری بسیار بیشتری نسبت به سیاست‌های موازنه قوا عطا کرده است».[2] و البتّه رسانه‌ها نقش بسزایی در این زمینه دارند. رئیس‌جمهور اسبق ایالات متّحدهٔ یهودی ساختهٔ آمریکا، «باراک اوباما» در بازدیدِ یکی از کمپانی‌های مشهور انیمیشن‌سازی به نام «دریم ورکس»[3] بیان می‌کند: «هالیوود، نقش اساسی در اشاعهٔ ارزش‌های فرهنگ آمریکایی و همچنین شکل‌دهی یک فرهنگ جهانی دارد. چه باور کنید و چه نکنید، هالیوود و صنعت سرگرمی، از برخی جهات از دیپلماسی آمریکا است. صنعت سرگرمی، بخش بزرگی از صادرات کشور ما را در بر می‌گیرد. این، درست همان چیزی است که ما را از دیگران متمایز می‌کند و ما را به یک قدرت جهانی تبدیل می‌کند. شما می‌توانید در عین حال، در هر جایی از این کرهٔ خاکی حضور داشته باشید، همچون لحظه‌ای که کودکی را در آن سوی دنیا در حالی می‌بینید که یک تی‌شِرت با تصویر ماداگاسکار به تن کرده و به زبان او سخن بگویید و او شما را بفهمد. در حالی که مردم دیگر کشورهای دنیا از این زبان مشترک خبر ندارند».[4]

یک سؤال

سؤال این است که چه کسانی پشت پردهٔ غالب رسانه‌های جهان هستند؟

در سال ۱۸۶۹ میلادی خاخام یهودی «یشورون» تصریح کرد: «طلا بزرگ‌ترین اهرم فشار ما برای چیرگی بر جهان است، مطبوعات باید دومین نیروی ما باشد».[5]

به خاطر بازتاب وسیع تبلیغات بر ذهن ملّت‌ها و فشار آنها بر رهبران جهان، صهیونیست‌ها تلاش کردند رسانه‌ها را در دست بگیرند. روزنامه‌ها از قدیمی‌ترین رسانه‌ها بودند و صهیونیست‌ها در اواخر قرن هفدهم فعالیّت خود را در این عرصه شروع کردند تا با کمک آن حقّ خود را به عنوان

---

1 - Wesley Clark.

۲ - قدرت نرم، صفحه ۲۵.

3 - Dream Works.

۴ - ماهواره یا مارواره، صفحه ۹.

۵ - دایرة المعارف مصور تاریخ یهودیت و صهیونیسم، صفحه ۱۶۰.

نژاد برتر و ملّت برگزیده اثبات کنند.[1]

قطعاً همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد صهیونیسم در جهت رسیدن به اهداف شومش کنترل بخش اعظمی از رسانه‌های جهان را در اختیار دارد، همان‌هایی که هدف‌شان به بردگی‌کشیدن مردم جهان می‌باشد.

حال پس از مقدّمهٔ فوق، به قسمت‌هایی از پروتکل‌های صهیونیسم که در فصل اوّل بحث شده بود، توجه فرمایید:

قسمتی از پروتکل شمارهٔ دوّم صهیونیسم:

باید توجه داشت که امروزه دولت‌ها ابزار بسیار مهمی در اختیار دارند که در آفریدن حرکت‌های فکری و جریان‌های ذهنی به کار گرفته می‌شود. این ابزار همان مطبوعات است. کار مطبوعات، که در قبضهٔ ما هستند، این است که نیازهای ضروری و حیاتی ملّت را مطرح کنند، شکایت و درد دل‌های مردم را پخش نمایند و با آفریدن عوامل نارضایتی و خشم به آن دامن بزنند. چرا که مطبوعات تجسّم و مظهر پیروز شدن آزادی عقیده و بیان هستند. اما حکومت‌های «گوییم» نفهمیدند که چگونه از این ابزار استفاده کنند لذا این قدرت به دست ما افتاد و ما از طریق مطبوعات به آن قدرتِ حرکت‌آفرین و مؤثر رسیدیم، و خود، همچنان پشت پرده باقی ماندیم.

قسمتی از پروتکل شمارهٔ دوازدهم صهیونیسم:

واژهٔ آزادی را که تفسیرات مختلفی از آن ارائه می‌شود، ما این‌گونه تعریف می‌کنیم: «آزادی یعنی اینکه تو حق داری آنچه را قانون اجازه داده است انجام دهی». این تعریف، در زمان مناسب، برای ما سودمند خواهد بود؛ زیرا زمام همهٔ آزادی‌ها را به دست خواهیم گرفت؛ چون این قوانینند که حرف آخر را می‌زنند و به اقتضای مصالح ما و آن‌طور که ما می‌خواهیم وضع و حذف می‌شوند. ما با مطبوعات به این شیوه عمل خواهیم کرد. از همین‌جاست که غالب مطبوعات، بی‌ارزش، دروغ‌گو و جعال هستند و جانب افراط را در پیش می‌گیرند و اکثر مردم هم از اهدافی که مطبوعات دنبال می‌کنند، بی‌خبرند. اما ما مطبوعات را زین می‌کنیم و بر آنها لگام می‌زنیم و دهنهٔ آنها را محکم می‌گیریم.

ادبیات و مطبوعات بزرگ‌ترین و مهم‌ترین ابزار آموزشی هستند. به همین دلیل حکومت ما

---

۱ - همان، صفحه ۱۶۰.

افسار بیشتر مطبوعات را به دست خواهد گرفت و با این کار تأثیرات سوء و زیان‌بخش روزنامه‌های مستقل را خنثی خواهد کرد. با این تدبیر ما بالاترین نیروی جهت دهنده به افکار عمومی را در اختیار خود گرفته‌ایم.

به این نکته توجه داشته باشید که در بین روزنامه‌هایی که به ما حمله می‌کنند روزنامه‌هایی هستند که ماهیّت آنها بر کسی آشکار نیست. این روزنامه‌های نقابدار را خود ما مخفیانه به وجود آورده‌ایم. بنابراین، اگر این روزنامه‌ها به ما حمله و انتقاد کردند، حملهٔ آنها به موضوعاتی است که خود ما قبلاً تصمیم گرفته‌ایم آنها را تغییر دهیم. در چنین موقعیتی انتقاد ضرری در بر نخواهد داشت. بدون خواست ما، روزنامه‌ها هیچ خبری را منتشر نخواهند کرد. این موضوع، همان‌طور که در همین تعداد اندک بنگاه‌های خبری که اخبار سراسر جهان به آنها مخابره می‌شود می‌بینیم، در حال حاضر نیز تقریباً پیاده می‌شود. هیچ خبری در جهان پخش نخواهد شد، مگر آنکه ما آن را دیکته کنیم.

تمام روزنامه‌هایی که از ساغر ما می‌نوشند، چهره‌ها، قیافه‌ها و گرایش‌های مختلفی را به خود خواهند گرفت؛ از آریستوکراسی گرفته تا جمهوری و انقلابی و حتی آنارشیسم و اسم‌های دیگری از این دست. این روزنامه‌ها همچون ویشنو، الههٔ هندی، صدها دست خواهند داشت و هر چشمی از آنها یک جنبه از افکار عمومی را زیر نظر خواهد گرفت. چنانچه نبض فلان روزنامه‌نگار سرعت بگیرد و تبی آشکار شود آن دست‌ها افکار عمومی را به سمت خواستهٔ ما هدایت خواهند کرد.

ما می‌توانیم، هر وقت که لازم باشد، افکار عمومی را دربارهٔ یک موضوع سیاسی تهییج یا آرام کنیم و یا آن را به او بقبولانیم یا ذهن او را دربارهٔ یک موضوع دچار شک و تشویش سازیم. امروز مطالب درست و حق را منتشر می‌کنیم و فردا مطالب کذب و باطل و بهتان آمیز را. گاه واقعیّت‌ها را و زمانی مطالب ضد و نقیض آنها را و در این میان همواره مواظبیم که پایمان نلغزد و به سر درنیاییم. پیروزی ما بر دشمنان‌مان تضمین شده و قطعی است؛ چون آنها مثل ما روزنامه‌ای در اختیار ندارند که افکار خود را به وسیلهٔ آن منتشر کنند.

لازم به ذکر است همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد پروتکل‌ها در زمانی نوشته شده است (سال ۱۸۹۷ میلادی) که رسانه در آن زمان مطبوعات و روزنامه و مجلّات بوده است و متأسّفانه در عصر حاضر یهودیان و صهیونیسم جهانی کنترل قسمت عمده‌ای از رسانه‌های جهان از جمله رادیو، تلویزیون، سینما و هالیوود، فضای مجازی، شبکه‌های اجتماعی و... را در اختیار گرفته‌اند

که در ادامه توضیح داده می‌شود.

در ابزار قبل در خصوص نفوذ یهودیان در کشورها به واسطهٔ شبکه سازی توضیح داده شد و بیان گردید که آمریکا و کشورهای اروپایی در حال حاضر حیاط خلوت یهودیان بوده و بازیچه یهودند. همین مسئله در خصوص رسانه‌های شرق و غرب مصداق دارد.

یک هشدار

امّا یک سؤال و هشدار و سؤال این است که این شیطان‌صفتان که هدف‌شان تشکیل حکومت جهانی شیطانی و به بردگی‌کشیدن انسان‌ها است و دیگران را در زمرهٔ حیوانات می‌پندارند چه خوراکِ ذهنی و فکری‌ای را در رسانه‌های‌شان به خوردِ جوامع و کودکان در جهان می‌دهند؟؟ قطعاً چیزی جز سوق دادن انسان‌ها به سمت حیوانیّت و به بردگی‌کشیدن انسان‌ها در این رسانه‌ها به خوردِ مردم جهان داده نمی‌شود؛ آنها توانسته‌اند با کنترل رسانه‌ها و به تبع آن کنترل افکار عمومی جهان، مردم را به مسیر شیطانیِ خود بکشانند و غالباً روش کار آنها در رسانه‌ها به گونه‌ای بوده که ترفندهای شوم و زشت آنها در القاهای رسانه‌ای برای مردم قابل درک نباشد.

در سال ۱۹۲۱ «نستا وبستر»[1] تاریخ‌دان، در کتاب خود تحت عنوان «انقلاب جهانی یا توطئه‌ای بر ضد تمدّن» که در همین سال چاپ شد، در خصوص یهودیان اظهار می‌دارد: «یهودیان از دوران گذشته به عنوان افراد سوءاستفاده‌گر در میان دیگر نژادها و آیین‌ها شناخته شده‌اند. علاوه بر این، یهودیان همیشه خود را افرادی ناسپاس نشان داده‌اند... آنان همواره در هر کشوری به عناصری سرکش تبدیل شده‌اند». در همین سال شورای روابط خارجی تحت فرامین «یاکوب شیف» و توسط دو یهودی اشکنازی به نام‌های «برنارد باروخ» و سرهنگ «ادوارد مندل هاوس»[2] تأسیس می‌شود. «شیف» می‌دانست که برای تحقّق طرح توطئهٔ روچیلدها، لازم است در آمریکا سازمانی برای انتخاب سیاست‌مداران ایجاد گردد؛(پیش‌تر گفته شد که روچیلدها از خاندان‌های صاحب نفوذ یهودی و از بنیان‌گذاران صهیونیسم و نظم نوین جهانی هستند). به همین دلیل پیش از مرگش در سال ۱۹۲۰، دستورات لازم را در این خصوص صادر کرد. در واقع طرح تأسیس شورای روابط خارجی در سی‌ام می ۱۹۱۹ طی جلسه‌ای در هتل مجستیک پاریس

1 - Nesta Webster.

2 - Bernard Baruch & Edward Mandell House.

مورد پذیرش قرار گرفت.

شورای روابط خارجی، در ایالات متّحده ابتدا در حدود هزار عضو داشت. این اعضا عبارت بودند از تقریباً رؤسای تمام امپراتوری‌های صنعتی در آمریکا، تمام بانک‌داران بین‌المللی که مقر آنان در آمریکا بود و رؤسای تمام نهادهای معاف از مالیات آنان. در حقیقت تمام این افراد، سرمایهٔ مورد نیاز اشخاصی را که تمایل به رقابت در انتخابات کنگره، سنا یا انتخابات ریاست جمهوری داشته، تأمین می‌کردند.

اولین مأموریت شورای روابط خارجی، به دست گرفتن کنترل مطبوعات بود. این وظیفه به «جان دی راکفلر» (از یهودیان صاحب نفوذ) واگذار شد. او در این راستا تعدادی نشریهٔ خبری در سطح ملی دایر کرد؛ از قبیل نشریهٔ «لایف اند تایم»[1]. او همچنین «ساموئل نیوهاوس»[2] یهودی را تأمین مالی کرد تا زنجیره‌ای از روزنامه‌ها در سراسر کشور را یک‌جا خریداری و تأسیس نماید. او همچنین سرمایهٔ لازم را برای «یوجین مایر»[3] یهودی تدارک دید تا بسیاری از نشریّات را از قبیل واشینگتن پست، نیوزویک و ویکلی مگزین[4] یک‌جا خریداری کند.

طرح کنترل مطبوعات فقط در جهت سانسور اخبار روچیلدها نیست. این طرح به طور کلی به عنوان ابزاری آموزشی به کار گرفته می‌شود تا با تأکید بر اینکه کدام خبر مهم و کدام خبر بی‌اهمیت است، مردم را به قبول نوع خاصی از اخبار عادت دهد. نمونهٔ مناسب این کار، روزنامه‌ای است که گزارش‌های اصلی خود را به فعالیّت‌های پشت پردهٔ افراد مشهور اختصاص می‌دهد و در عین حال، گزارش مختصری از جنگ در حال پیشرفت را در لابه‌لای صفحات داخلی خود پنهان می‌کند؛ اخباری که شاید آشکارا یا به طور پنهانی بر سرنوشت من و شما تأثیر داشته باشد. نمونهٔ دیگر از این دست، روزنامه‌هایی هستند که به جای پرداختن به اخبار، بیشترین تأکید خود را بر موضوع ورزش قرار می‌دهند. علاوه بر این لازم است تا شورای روابط خارجی کنترل رادیو، تلویزیون و صنعت سینما را نیز به دست بگیرد. این وظیفه در میان بانک‌داران بین‌المللی تقسیم می‌شود؛ از کان لوب و گلدمن زاکس گرفته تا واربورگ‌ها و لمان‌ها. جالب اینجا است که دایرةالمعارف یهودیان در این خصوص مطلب ذیل را بیان می‌کند: «تمام شرکت‌های بزرگ وابسته

1 - Life and time.

2 - Samyel Newhouse.

3 - Eugene Meyer.

4 - Washington Post. Newsweek, The Weekly Magazine.

به هالیوود، جز «یونایتد آرتیستس»[1] توسط یهودیان تأسیس شده و اداره می‌شوند». در نهایت لازم است تا شورای روابط خارجی، مطالب درسی در مدارس را نیز تحت کنترل خود در آورد؛ لذا این وظیفه به کارنگی‌ها واگذار می‌شود.[2]

«شیمون پرز»، رئیس‌جمهور سابق اسرائیل در بازدید از کمپانی مشهور «دریم ورکس» می‌گوید: «نباید ارتباط حیاتی میان هالیوود و آموزش را نادیده گرفت و باید بدانید که کودکان بیش از سیاست‌مداران به بازیگران اعتقاد دارند. شما فعّالان آموزش و پرورش هستید و نه فقط فعّالان صنعت سینما. و با کمک فعالیت‌های شما و اعتقادی که شما به وجود می‌آورید، می‌توانید تأثیرگذار باشید. اسرائیل علاقه‌مند است که شما پیام‌های مهمّی را به مردم و کودکان برسانید».[3]

خبرگزاری یونایتد پرس ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ (۲۱ شهریور ۱۳۸۱) خبری را با این عنوان برای جهانیان مخابره کرد: «نتانیاهو: آمریکا باید با تلویزیون به ایران حمله کند».[4]

این خبر، سیاست‌ها و برنامه‌های نظام سلطه را برای گسترش فساد و تباهی با بهره‌گیری از رسانه‌ها به خوبی روشن می‌سازد، علی‌الخصوص در مورد جامعهٔ ما که در برابر خواسته‌های شیطانی و جاه‌طلب رژیم صهیونیستی ایستاده است.

«بنیامین نتانیاهو» با اشاره به وجود دیش ماهواره در ایران گفت: «آمریکا می‌تواند با پخش سریال‌های شبکه فاکس-که افراد زیباروی جوان را در وضع‌های متنوعی از برهنگی نشان می‌دهد که زندگی‌های فریبنده و مادّی‌گرایانه دارند و رابطه‌های بی‌قید جنسی برقرار می‌کنند - یک انقلاب علیه حکومت این کشور برانگیزد». پیرو پیشنهاد نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی و کمیتهٔ خطر جاری، برای راه‌اندازی شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای با هدف ترویج فساد و ابتذال در جامعهٔ اسلامی ایران، تلاش‌های گسترده‌ای صورت گرفت و ده‌ها شبکهٔ فارسی زبان ایجاد شد. مهم‌ترین موضوعاتی که در این شبکه‌های شیطانی دنبال می‌شوند، عبارتند از:

ترویج سبک زندگی غربی

عادی‌سازی روابط نامشروع و برهنگی

قبح‌زدایی از پدیده‌هایی چون خیانت زن به شوهر

---

1 - United Artists.

۲ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۹۶.

۳ - ماهواره یا مارواره، صفحه ۱۱.

۴ - همان، صفحه ۷.

دوستی با جنس مخالف

رابطهٔ‌جنسی قبل از ازدواج

بارداری قبل از ازدواج

سقط جنین

هم‌جنس‌بازی

و البتّه مهم‌تر از والدین، کودکان آنها می‌باشند که در معرض خطر جدّی‌تری نسبت به برنامه‌های شیطانی شبکه‌ها و محتواهای فوق قرار دارند.[۱]

شبکه‌های وابسته به شیطان‌صفتان برای رسیدن به اهداف شوم خود و به بردگی‌کشیدن انسان‌ها به دنبال از بین بردن فضائل انسانی در سطح جهان و جایگزین‌کردن خلق و خوی حیوانی به جای آن هستند چرا که انسانِ اسیرِ دست شهوات و هَوَس‌ها به راحتی رام و گوش به فرمان خواسته‌های آنها می‌شود. شیطان‌صفتان برای رسیدن به اهداف‌شان در رسانه‌های خود که با آنها مرزها را شکسته و در جای جای کُرهٔ خاکی حضور پیدا کرده‌اند و روح و روان انسان‌ها را هدف قرار داده‌اند، با ترویج سبک زندگی حیوانی در بین جوامع بشری و سعی در فرو بردن انسان‌ها در جهانِ ظُلمانی به دنبال سلطه بر مردم جهان هستند و در رسانه‌های‌شان موضوعات پست و زشتی از قبیل ذیل را مطرح می‌نمایند:

کنترل جمعیّت(دلیل آن توضیح داده خواهد شد)، طلاق، مُدگرایی، سحر و جادو، شراب، همجنس‌گرایی، مواد مخدّر، خشونت، قمار، عرفان‌های کاذب و ساختگی، مصرف‌گرایی، تجمّل‌گرایی، اتلاف وقت، موسیقی، هویّت‌شکنی، تخریب و از هم‌پاشیدگی خانواده، از بین بُردن حجاب و عفاف در جوامع، برهنگی، خیانت، دین‌ستیزی، شهوت‌پرستی، پول‌پرستی، تبلیغات کاذب و دروغین، نشر خرافه و شایعات و اکاذیب و... .

در این میان، رسانه‌ها بیشترین تأثیر را بر کودکان و نوجوانان می‌گذارند. به تصویر کشیده‌شدن بیش از اندازهٔ رابطهٔ‌جنسی و خشونت، مصرف مواد مخدّر و مشروبات الکلی در رسانه‌های غربی، مشکلات بسیاری را برای خانواده‌ها به وجود آورده است. کودکان با الگوگیری از شخصیّت‌های رسانه‌ای و تبلیغات، دچار تغییرهای رفتاری شده و روز به روز از تعلیمات خانوادگی خود دور می‌اُفتند.[۲]

---

۱ – همان، صفحه ۸.

۲ – قاب جادو، صفحه ۱۵.

رسانه‌ها دو وظیفهٔ اصلی را در مورد کودکان و نوجوانان انجام می‌دهند؛ اوّل آنکه رسانه‌ها کودکان و نوجوانان را آموزش می‌دهند و شناخت و معرفت لازم را از محیط اطراف به او منتقل می‌کنند؛ و دوّم آنکه رسانه‌ها، کودکان و نوجوانان را با توجّه به علائق، خواست‌ها و نیازهای روحی و فکریش سرگرم می‌کنند.[۱]

«نیل پُستمن» رسانه‌شناس و جامعه‌شناس آمریکایی یکی از تأثیرهای رسانه را با عنوان «نقش تلویزیون در زوال کودکی» این‌گونه بیان می‌دارد: «تلویزیون مرزهای بین طفولیّت و بزرگسالی را دَرمی‌نوردد و دوران کودکی را که در گذشته با حفظ حریم‌ها و مرزهایی با دوران بزرگ سالی، تحقق پیدا می‌کرد، به زوال کشانده است». البته از نظر «پُستمن» این یک فاجعه در جوامع است.[۲] پس بر والدین است که در خصوص ارتباط فرزندان با رسانه آگاهی و مراقبت بیشتری داشته باشند. یکی از اساتید علوم تربیتی به نام «تئودور سایرز» بیان می‌دارد: «تلویزیون به بزرگ‌ترین سیستم آموزشی و شکل دهندهٔ اصلی فرهنگ تبدیل شده است که قدرت‌مندانه بر ذهن جوانان دربارهٔ نحوهٔ آمریکایی بودن تأثیر می‌گذارد. درک ارزش‌ها و باورهای اساسی که تلویزیون و رسانه‌ها تعلیم می‌دهند، نکتهٔ محوری در زمینهٔ سواد رسانه‌ای است».[۳]

مدیر کل یونسکو (نهادی بین‌المللی در دست شیطان‌صفتان) در سال ۱۹۷۸میلادی خاطر نشان می‌کند: رسانه‌های گروهی که به صورت یکی از عوامل اساسی گسترش فرهنگ درآمده‌اند، پیام‌هایی را پخش می‌کنند که از لحاظ فرهنگی خنثی نیست. آنها افکار، عقاید، ارزش‌ها و به طور خلاصه جهان‌بینی صاحبان رسانه‌های جمعی را منعکس می‌سازند. رسانه‌های گروهی، چونان مجرایی برای انتقال نظام ارزش‌ها و روش‌های زندگی که برای مردم یک منطقه بیگانه است، استفاده می‌شوند و به ناچار سبب نابودی ارزش‌های آن مردم می‌شوند و از این راه هر چند ناخواسته، به صورت ابزار بیزاری فرهنگ درخواهند آمد.[۴]

یکی دیگر از کارکردهای رسانه، جامعه‌پذیری می‌باشد؛ جامعه پذیری به معنایِ همسازی و همنوایی فرد با ارزش‌ها، هنجارها و نگرش‌های گروهی اجتماعی است یا به مفهوم دیگر،

---

۱ - سواد رسانه‌ای، صفحه ۳۹.

۲ - قاب جادو، صفحه ۶۱.

۳ - سواد رسانه‌ای، صفحه ۶۲.

۴ - هنجار شکنی در رسانه‌های جمعی، صفحه ۹.

اجتماعی شدن فراگردی است که به واسطهٔ آن، هر فرد، دانش و مهارت‌های اجتماعی لازم برای مشارکت مؤثر و فعال در زندگی گروهی و اجتماعی را کسب می‌کند. مجموعهٔ این ارزش‌ها، هنجارها، نگرش‌ها، دانش‌ها، مهارت‌ها، فرد را قادر می‌سازد که با گروه‌ها و افراد جامعه، روابط و کنش‌های متقابل داشته باشد.[1] جامعه‌پذیری فرد را به آموختن هنجارها، ارزش‌ها، زبان‌ها، مهارت‌ها، عقاید و الگوهای فکر و عمل که همگی برای زندگی اجتماعی ضروری می‌باشد، قادر می‌سازد. به برکت اجتماعی‌شدن، هنجارهای اجتماعی درونی می‌شوند، جذب می‌شوند و با شخصیّت روانی یکی شده و جزئی از آن می‌شوند که این فرآیند توسط آموزش و از طریق منابع گوناگون صورت می‌گیرد. با افزایش هر چه بیشتر تفکیک جوزهٔ خانه از محل کار و رسمی شدن آموزش، نظارت اولیاء بر جوانان محدودتر شده و رسانه این جای خالی اولیاء را هر چه بیشتر پُر کرده و ارزشمندتر می‌شود. گر چه شاید بیننده آگاه نباشد اما اطّلاعات و دانش‌ها به درون ضمیر ناخودآگاه او جاری شده، بی‌آنکه خود بداند این ارزش‌های تلقینی در آنها دیده می‌شود. این دانش‌ها که به صورت تصاویر و به حالت متمرکز تولید می‌شوند، به وسیلهٔ رسانه‌های همگانی به داخل ذهن توده‌ای، تزریق شده و به همسان‌کردن رفتار که مورد نیاز نظام تولید صنعتی است کمک می‌کند. در همین حال برنامه‌های رسانه‌ها، گرایش‌های جوانان به موقعیّت‌های شغلی، مصرفی، سیاسی، عشق و زندگی خانوادگی را شکل می‌دهند و از این راه می‌تواند بر کنترل غیرمستقیم بینندگان خود نقش مؤثّری داشته باشد. در جریان جامعه‌پذیری افراد توسط تلویزیون، هنجارهای گروهی چون: آداب اجتماعی، شعائر اجتماعی، اخلاق اجتماعی، مقرّرات اجتماعی و... به فرد آموخته می‌شود.[2]

لازم به ذکر است که این برنامه‌ها نه فقط برای جامعه ما بلکه برای همه مردم جهان به نمایش درمی‌آید چرا که جامعهٔ هدف آنها همان‌طور که پیش‌تر گفته شد همهٔ مردم جهانند که از منظر شیطان‌صفتان در زمرهٔ حیوانات هستند ولی برای کشور ما میزان سعی و تلاش و دشمنی آنها قطعاً بیشتر می‌باشد.

برخی از منابع در سطح بین‌الملل کنترل بیش از ۹۰ درصد رسانه‌های جهان را در اختیار صهیونیسم می‌دانند که البتّه با توضیحاتی که در ادامه خواهد آمد دور از ذهن نیست:

عصر حاضر، عصر ارتباطات و اطلاعات است، عصری که وجههٔ مشخصهٔ آن سلطه و نفوذ

---

۱ – سواد رسانه‌ای، صفحه ۱۷۸.

۲ – همان، صفحه ۴۲.

وسایل ارتباط جمعی بر حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی انسان‌هاست؛ عصری که در آن رسانه‌های جمعی در تعیین افکار عمومی نقش اصلی را ایفا می‌کنند. در جوامع اطلاعاتی معاصر، کنترل وسایل ارتباط جمعی، یکی از لوازم اصلی اعمال قدرت سیاسی و اجتماعی است.[۱]

باید در نظر داشت که شرکت‌های رسانه‌ای آمریکا قسمت عمده‌ای از برنامه‌های رسانه‌ای در حوزهٔ فیلم، سریال، سرگرمی، انیمیشن، اخبار و... را در سطح جهان تولید کرده و با اختلاف زیادی نسبت به سایر کشورها در رتبه نخست قرار دارند. این کشور در واقع خوراک فکری مردم جهان را تأمین می‌نماید. امروز در کشورهای مختلف جهان کمتر کسی است که با شخصیّت‌های ساخته و پرداخته هالیوودی آشنا نباشد.

به جرأت می‌توان ادعا کرد که یهودیان، اولین ملّتی هستند که به نقش تعیین‌کنندهٔ رسانه‌های جمعی و ارتباطی در شکل‌دهی به افکار عمومی پی بردند. صهیونیست‌ها با درک جایگاه مهم رسانه و تأثیر آن بر افکار عمومی جهان در راستای شکل دادن به یک قدرت نامرئی جهانی، درصدد برآمدند با سیطره بر رسانه‌های ارتباط جمعی، قدرتی مافوق قدرت دولت‌ها در عرصه بین‌المللی به دست آورند. آنان رسانه را نه به منزلهٔ ایجاد یک پل ارتباطی بین مردم و جوامع، بلکه به عنوان یک ابزار جهت تسخیر افکار عمومی در راستای نیل به اهداف و مقاصد خویش قلمداد نموده و در انواع و اشکال مختلف رسانه‌های ارتباط جمعی، قدرت همه‌جانبهٔ خود را تقویت نمودند. رسانهٔ مورد نظر آنان با انگاره‌سازی، اطلاع‌رسانی و حجم وسیع داده‌ها مردم را وادار می‌نماید تا بر اساس خواسته‌ها و آرمان‌های آنان فکر کنند و تصمیم بگیرند.[۲]

صهیونیست‌ها برای به نتیجه رساندن کوشش‌های خود و تسلّط بر رسانه‌های مؤثّر بر خط‌دهی افکار عمومی در جهان غرب، موفق به ایجاد و راه اندازی شبکه‌های ماهواره‌ای در کشورهای غربی شدند.[۳] در سال ۱۹۲۶ «دیوید سارنوف»[۴] یهودی، اولین شبکهٔ زنجیره‌ای رادیو ایالات متحده را به‌عنوان سرویسی از سوی شرکت رادیو آمریکا[۵] عرضه می‌نماید. سارنوف در ادامه به شدت در فرآیند توسعهٔ تلویزیون رنگی و ایجاد شبکه ان‌بی‌سی[۶] به عنوان یکی از سه شبکهٔ بزرگ

۱ – فرمانروایان پنهان، صفحه ۱۷۹.

۲ – همان، صفحه ۱۸۰.

۳ – دایرة المعارف مصور تاریخ یهودیت و صهیونیسم، صفحه ۱۶۶.

4- David Sarnoff.

5- RCA.

6- NBC.

تلویزیونی دخالت دارد.[۱] در سال ۱۹۲۸م. «ویلیام اس. پیلی»[۲] شبکهٔ رادیویی سی‌بی‌اس[۳] را تأسیس می‌کند و در آینده این شبکه را به امپراتوری تلویزیونی، با ثروتی چند میلیاردی تبدیل می‌نماید.[۴] صهیونیست‌ها در آمریکا چند شبکهٔ تلویزیونی مهم دارند که هر کدام هزاران کانال فرعی و محلی دارند. از مهم‌ترین این کانال ها: NBC ،ABC و MTV هستند؛ همچنین شبکهٔ فاکس که بوش رئیس‌جمهور سابق آمریکا توجه ویژه‌ای به دیدن برنامه‌های آن در اوقات فراغتش داشت. فقط وارثان نیوهاوس یهودی ۱۲ کانال تلویزیونی دارند که در بسیاری مواقع به خاطر وفادار بودن به صهیونیسم مورد بذل و بخشش رژیم صهیونیستی قرار می‌گیرند.[5] در آمریکا سه شبکهٔ بزرگ تلویزیونی تقریباً تمام اخبار ملّی و بین‌المللی را تهیّه و مخابره می‌کنند. این سه شبکه شامل ABC، CBS و NBS می‌باشند. همچنین بیشتر برنامه‌های تفریحی نیز توسط این سه شبکه تهیه و پخش می‌گردند که تحت مالکیّت و سلطهٔ یهودیان هستند. در بخش برنامه‌های رادیویی نیز یهودیان دست بالا را دارند.[۶] «لئو گرید» یهودی در انگلیس، صاحب شبکه ATV است. «گوسینسکی»، میلیاردر یهودی، مالک مهمترین کانال تلویزیونی روسیه (NTV) و کانال ششم تلویزیون روسیه را نیز از نظر مالی تأمین می‌کند. علاوه بر این، ثروتمندان صهیونیست چند کانال در روسیه در اختیار دارند. در مصاحبه تلویزیون روسیه در تاریخ ۲۰۰۵/۰۴/۲۹ با چند شخصیت سیاسی و تبلیغاتی روس، آنان اعتراف کردند که یهودیان تأثیر و تسلّط زیادی بر رسانه‌های روسیه دارند. صهیونیست‌ها صاحب دو کانال رادیویی در برزیل و اروگونه هستند و در صحنهٔ رسانه‌ای فرانسه، آلمان، استرالیا و لهستان نفوذ فعّالی دارند.[۷] برای روشن شدن بهتر بحث فقط کافی است یک شخص فعّال صهیونیسم در زمینهٔ رسانه بین‌المللی بررسی شود و آن «روپِرت مُرداک»[۸] می‌باشد که رسانه‌های او را به عنوان غول رسانه‌ای جهان می‌شناسند. بدون شک وجود «روپرت مرداک» به تنهایی برای اثبات نفوذ یهودیان در رسانه‌های جهان کافی

---

۱ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۰۳.

2- William S. Paley.

3- CBS.

۴ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۰۳.

۵ – دایرة المعارف مصور تاریخ یهودیت و صهیونیسم، صفحه ۱۶۶.

۶ – فرمانروایان پنهان، صفحه ۱۱۳.

۷ – دایرة المعارف مصور تاریخ یهودیت و صهیونیسم، صفحه ۱۶۶.

8 - Rupert Murdoch.

است. یهودیان از طریق امپراتوری رسانه‌ای «مُرداک»، تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر افکار عمومی دنیا دارند.[1] او شکل دهندهٔ اذهان انسان‌ها و گرایش‌های نسل‌هاست. مُرداک در سال ۱۹۹۷ گفت: «تونی بلر اگر می‌خواهد در انتخابات پیروز شود باید به اینجا (استرالیا) بیاید و با کارمندان من دیدار کند». پس از چند روز «تونی بلر» با هواپیمای شخصی خود دستور او را اجرا کرد. او با کارمندان مرداک دیدار کرد و در انتخابات پیروز شد. دولت آمریکا در سال ۱۹۸۵ برای اولین بار، قوانین مهاجرت و شرایط اعطای شناسنامه آمریکایی را کنار گذاشت. تنها چند روز پس از درخواست مُرداک، جلسه‌ای فوری در مجلس سنا برای اعطای شناسنامه آمریکایی به او تشکیل شد.اعطای این شناسنامه به منظور انجام برخی معامله‌های بازرگانی مورد علاقه آمریکا بود. وقتی مرداک در دوران حکومت کمونیست‌ها به شوروی رفت، در فرودگاه برای او فرش قرمز پهن کردند و رئیس‌جمهور و اعضای کابینه از او استقبال کردند. این مراسم استقبال برای بسیاری از رؤسای کشورهای جهان که از شوروی دیدار می‌کردند، اجرا نمی‌شد. مرداک می‌تواند با کمک رسانه‌های تبلیغاتی خود، وقایع فلسطین را به خواستهٔ خود و برای خدمت به یهودیان واژگون کند.[2]

برخی رسانه‌های وابسته به «روپِرت مُرداک» به شرح ذیل هستند:

کمپانی‌های فیلم سازی:

فاکس قرن بیستم، فاکس سرچ لایت پیکچرز، شبکهٔ خانگی سرگرمی‌های فاکس قرن بیستم، استودیوهای بلو اسکایز، فاکس قرن بیستم اسپانیایی، فاکس قرن بیستم جهانی، تلویزیون فاکس قرن بیستم، استودیو فاکس در استرالیا، استودیو فاکس در لس آنجلس، استودیوهای تلویزیونی فاکس، شاین گروپ.

شرکت‌های تلویزیونی:

تلویزیون فاکس قرن بیستم، تلویزیون قرن بیستم، فاکس تل، کمپانی پخش فاکس، شبکه‌های جهانی فاکس، شبکه‌های جهانی فاکس ایتالیا، فاکس ورزشی ایتالیا، فاکس ورزشی استرالیا، فاکس تله کلمبیا، ایستگاه‌های تلویزیونی فاکس، شرکت رسانه‌ای مدی، تلویزیونی لاتویا، مای

۱ – دایرة المعارف مصور تاریخ یهودیت و صهیونیسم، صفحه ۱۵۹.

۲ – همان، صفحه ۱۶۲.

نتورک تی وی، استار تی وی، Riga TV۵، بریتیش اسکای، اسکای دوچلند آلمان، استار تی وی هند و چین، بی اسکای بی بریتانیا، تاتا اسکای هند.

شبکه‌های کابلی:

فاکس نیوز، شبکه تجاری فاکس، ورزش مدارس فاکس، شبکه فیلم فاکس، شبکه اخبار فاکس، شبکه فوتبال فاکس، شبکه اسپانیایی زبان ورزش فاکس، فاکس تل، FUEL TV، فاکس نتورکس، شبکه واقع نمای فاکس، شبکه نشنال جئوگرافیک، شبکه اسپید، SportSouth ، تله سینه، شبکه بیگ تِن.

سایت‌های اینترنتی: رسانه‌های مرتبط با کمپانی فاکس

مجلّات:

آمریکا: مجله اسمارت سورس

استرالیا: آلفا، سبک کانتری، گلف دایجست، گودتیست، بیگ لیگ، BCME، دلیشس، دوناهی، فست آورز، جی کیو، کاردنینگ، اینساید آوت، لایف استایل پول، لیوتراک، نوت بوک، اوورلندر، مادرن بوتینگ، مادر فیشینگ، پَرنتس، پیورهیلث، سوپر فود آیدیاز، تراک، تراکین لایف، توویلز، توویلز اسکوتر، ووگ، ووگ سرگرمی و سفر، ووگ زندگی.

روزنامه:

بریتانیا و لندن: تایمز لندن، سان، ساندی تایمز، ضمیمه ادبی تایمز؛

آمریکا: نیویورک پست، بروکلین پیپر، برانکس تایمز-ریپورتر، بروکلین کوریر-لایف، تایمز لجر، وال استریت ژورنال، وال استریت ژورنال اروپا، وال استریت ژورنال آسیا، بارنز، مارکت واچ، بررسی اقتصاد شرق دور، اخبار داو جونز، فکتیوا، شاخص داوجونز؛

استرالیا: آسترلین، کوریر میل، ساندی میل، کرنز پست، بولتن تاونزویل، دیلی تلگراف، ساندی تلگراف، هرالد سان، ساندی هرالد سان، ویکلی تایمز، ام ایکس، آدرور تایزر، مسنجر، مرکوری، نورثن تریتوری، تیبل لندز ادور تایزر؛

فیجی: فیجی تایمز، نای لالاکی، شانتی دوت؛

گینه نو: پاپوئا گینه نو پست، کوریر.

کتاب: هارپر کالینز، هارپر کالینز هند، اینسپیریو[1]

«هوستون کرونیکل» در ۲۷ دسامبر ۲۰۰۲ چنین گزارش می‌دهد: «امروز، شاید نام روپرت مرداک از آشناترین و تکراری‌ترین نام‌های جهان اعجاب‌انگیز رسانه‌ها باشد که می‌توان ادعا کرد گسترهٔ آن به حدّی از وسعت رسیده که تمامی دنیا را در برگرفته است. دزد دریایی قابلی که صرفاً به قوانین وضع‌شده از طرف خودش است و نیک می‌داند که رسانه‌ها به عنوان رهبران نظریهٔ جهانی‌سازی هیچ قدرتی را نیرومندتر از خود نمی‌دانند. آنها هیچ ارزش و اعتباری برای مرزهای قراردادی جغرافیایی کشورها و قارّه ها قائل نیستند و به راحتی می‌توانند «میکی موس» را به فرانسه ببرند و سرمایه‌داری غربی را به کشور چین تحمیل کنند و شبکه «سی ان ان» را به حیاط خلوت حکام دیکتاتور جهان گسیل دارند».[2]

«روپرت مرداک» همچنین برای نفوذ در خانواده‌های ایرانی و به ابتذال کشیدن آن شبکهٔ تلویزیونی فارسی زبانی را تأسیس و راه اندازی کرد. به گفته صاحبان این شبکه، نشانه گرفتن ارزش‌های اجتماعی به‌خصوص نهاد خانواده شروع فعالیت آنها بوده و حتی «روپرت مرداک» سرمایه‌گذار شبکه ماهواره‌ای، هدفش را از ساخت و پرداخت چنین شبکه‌ای نفوذ در خانواده‌های ایرانی بیان می‌کند.[3] «مُرداک» برنامه‌اش را چنین شرح می‌دهد: «برای نابودی ایران باید در خصوص کلمهٔ مقدسی به نام خانواده هزینه کرد و من قصد دارم تا موضوع مادر را در دستور کار خود قرار دهم و در ایران، مادرِ خانواده همه چیز را مدیریت می‌کند و اگر مادر را به لجن بکشیم تمام این جامعه به لجن کشیده خواهد شد». «روپرت مرداک» ازغول‌های رسانه‌ای جهان در مقالهٔ خود اشاره کرده است که می‌خواهد تا سال ۲۰۲۰ واژه‌ای به‌نام مادر وحیا را در ایران بدون مفهوم کند.[4] لازم به ذکر است که «روپرت مرداک» یک نفر از هزاران یهودی فعّال در زمینه رسانه می‌باشد که به دلیل رعایت اصل اُختصار در این کتاب به دیگران پرداخته نشده است. در ضمن یادآوری می‌شود که یهودیان از طریق شبکه‌های نفوذی فعال خود همچون فراماسونری در جهان

۱ - همان، صفحه ۱۶۳.

۲ - روپرت مرداک، صفحه ۳۴۱.

3 - https://www.yjc.ir/fa/news/5926518/.

4 - https://article.tebyan.net/304289/.

و نفوذ در رسانه‌های ملّی و محلی، سعی می‌کنند تا برنامه‌های آن رسانه‌ها را نیز در جهت اهداف شوم خود هدایت کنند.

هالیوود

یکی از تأثیرگذارترین صنایع رسانه‌ای جهان هالیوود است که عملکرد و اثرگذاری آن بر هیچ‌کس پنهان نیست.

«Holly Wood» از دو کلمهٔ Holly به معنای مقدس و Wood به معنای چوب است. در واقع «هالیوود» به معنای «چوب مقدّس» است و شاید منظور آن چوبی است که در سحر و جادوگری از آن استفاده می‌شود و عصای جادوگری از آن ساخته شد. و این اعتقاد وجود داشت که ساحرانی که مالک آن عصاها باشند، می‌توانند مردم را مسحور خود کرده و به کنترل درآورند، «هالیوود» نیز مردم را مسحور خود کرده است.

هالیوود (Holly Wood) ناحیه‌ای در لس‌آنجلس (کالیفرنیا) آمریکاست که در شمال غربی مرکز شهر واقع شده است. شهرت هالیوود به خاطر استودیوهای فیلم‌سازی آن است و واژهٔ هالیوود اغلب به عنوان کنایه از صنعت سینما و تلویزیون به کار برده می‌شود.[1]

سینما از زمان تأسیس در قرن نوزدهم در راستای دو هدف عمده به کار گرفته شد که عبارت بودند از:

۱. اهداف مادّی و به دست آوردن سودهای کلان.

۲. تسخیر اندیشهٔ انسان‌ها از طریق انتشار افکاری که مؤید اهداف سیاسی و اجتماعی آنها باشد که متأسّفانه تا کنون نیز موفقیت‌هایی را کسب کرده است.[2]

به دلیل اهمیّت فراوان سینما و تلویزیون در دورهٔ معاصر بود که صهیونیست‌ها، اصلی‌ترین شرکت‌های فیلم سازی را در آمریکا پدید آوردند؛ سپس هالیوود را به عنوان پایتخت سینمای جهان معرّفی کردند و با سرمایه‌گذاری گسترده‌ای، یهودیان سینماگر فعّال را از سراسر جهان به

---

۱ - هالیوود، صفحه ۱۴.

۲ - همان، صفحه ۲۳.

هالیوود آوردند و به گفته کارشناسان حدود نود درصد هالیوود، یهودی-صهیونیستی است.[۱]

تاریخ حضور صهیونیسم در سینما همان‌طور که پیش‌تر گفته شد به کنفرانس صهیونیستی «بال» در ۱۸۹۷ باز می‌گردد. زیرا در این کنفرانس بر اهمیّت رسانه‌ها برای ایجاد اسرائیل و ضرورت رواج روح ملی بین یهودیان و نیز تسخیر و کنترل ذهن مردم جهان تأکید می‌گردد آنجایی‌که در پروتکل‌های‌شان اعلام کردند که پس از طلا، دستگاه‌های خبر رسانی به‌ویژه مطبوعات- که در آن زمان مهم‌ترین ابزار اطلاع رسانی در دنیا محسوب می‌شد- دومین ابزار صهیونیست برای استیلا بر جهان است. و همین موضوع سبب توجه صهیونیست‌ها به سینما در سال‌های بعد شد. و در حال حاضر بزرگ‌ترین شرکت‌های سینمایی جهان مانند «مترو گلدن مایر»، «کلمبیا»، «وارنر»، «پارامونت»، «فوکس قرن بیستم»، «یونیورسال» و... را در قبضهٔ خود گرفته است.[۲] بزرگ‌ترین کمپانی فیلم و انیمیشن‌سازی در جهان، «والت دیزنی»[۳] متعلّق به یهودیان است که قسمت عمده‌ای از فیلم‌ها و خصوصاً انیمیشن‌ها و کارتن‌های جهان را تولید و به خوردِ کودکان می‌دهد. کمپانی دیزنی همچنین شرکت فیلم سازی«میرامکس» را مالک است. علاوه بر تلویزیون و فیلم‌های سینمایی، کمپانی دیزنی صاحب تفرجگاه‌هایی است به نام «دیزنی لند»[۴]، «دیزنی ورلد»[۵]، «اپکات سنتر»[۶]، «دیزنی لند واقع در توکیو»[۷]، و «یورو دیزنی لند»[۸]. [۹] شرکت‌های دیگر فیلم و انیمیشن‌سازی همچون «نیو ورد اینترتینمنت»[۱۰]، «دریم ورکز»[۱۱]، SKG، متعلق به یهودیان هستند.[۱۲] و شرکت‌های فراوان دیگری که در این کتاب به آنها پرداخته نشده است همچنین تعداد زیادی از کارگردانان و فیلمسازان، تهیه کنندگان، بازیگران و عوامل اجرایی هالیوود

---

۱ - اسطوره‌های صهیونیستی در سینما، صفحه ۴۷.

۲ - هالیوود، صفحه ۲۳.

3 - Walt Disney.

4 - Disney Land.

5 - Disney World.

6 - Epcot Center.

7 - Tokyo Disney Land.

8 - Euro Disney Land.

۹ - سلطه رسانه‌ای صهیونیسم در آمریکا، صفحه ۶۲.

10 - New World Entertainment.

11 - Dream Works.

۱۲ - سلطه رسانه‌ای صهیونیسم در آمریکا، صفحه ۶۷.

یهودیان هستند. لازم به ذکر است همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، پنهان‌کاری روش کار یهودیان است؛ ازاین‌رو چه بسا که شرکت‌های فراوان فیلم و انیمیشن‌سازی یا کارگردانان و بازیگران یهودی در جهان باشند که ماهیّت یهودی خود را مخفی نگاه داشته اما در راستای اهداف صهیونیست‌ها فعّال هستند و یا به اسم دیگران مشغول به فعالیت می‌باشند در ذیل نمونه‌ای از پنهان‌کاری یهودیان آورده می‌شود:

در ۳۱ مارس ۱۹۱۳، «جی. پی. مورگان»[1] مالک ادعا شدهٔ امپراتور بانکی جی. پی. مورگان از دنیا می‌رود. تصوّر می‌شود که او ثروتمندترین مرد آمریکا است؛ اما وصیت‌نامه‌اش نشان می‌دهد که او فقط مالک ۱۹ درصد از شرکت‌های جی پی. مورگان بوده است در واقع روچیلدها (خاندانی یهودی که پیش‌تر در بخش صهیونیسم توضیح داده شد) مالک ۸۱ در صد بقیهٔ این شرکت‌ها بوده‌اند.[2] و یا در سال ۱۹۶۲ «فردریک مورتون»، کتاب خود با عنوان «روچیلدها» را منتشر می‌کند. او در این کتاب اظهار می‌دارد: «اگر چه روچیلدها کنترل تعداد زیادی از شرکت‌های صنعتی، تجاری، استخراج معدن و گردشگری را در دست دارند ولی حتی یکی از این شرکت‌ها نیز با نام روچیلد نیست. کسب‌وکارهای وابسته به این خاندان در جایگاه شرکت‌های خصوصی، هرگز نیازی به انتشار ترازنامه‌های عمومی یا هر گونه گزارشی از وضعیت مالی خود ندارند؛ در واقع هرگز دست به این کار نخواهند زد».[3]

یهودیان تسلّط همه‌جانبه‌ای بر هالیوود دارند. یادمان باشد که هالیوود در سرزمینی است که همان‌طور که پیش‌تر گفته شد توسط فراماسون‌ها بنا شده و مدیریت می‌گردد. فراماسون‌هایی که از یهودیت برخاسته و صهیونیسم را جهت پیشبرد اهداف شیطانی خود بنا کرده‌اند. پس بی‌شک هالیوود در چنین سرزمینی از سلطهٔ آنان خارج نیست.

نشریّه انگلیسی «المجلّه» می‌نویسد: «اکثر شرکت‌های تولید فیلم سینمایی، متعلّق به سرمایه‌داران صهیونیست بوده و هر چهره‌ای که از آنان خواسته‌اند، از ملل دنیا به جامعه آمریکایی و حتّی جهانی قالب کرده‌اند».

چندی پیش کتاب با نام «مغولِ سینما» در انگلیس منتشر شد. این کتاب، سی طرح صهیونیسم در سینمای جهان را نشان داده و طلایه‌داران یهودی سینما را به مغول‌ها تشبیه می‌کند؛ مغول‌هایی که هر جا رفتند، با خود ویرانی و فساد را به همراه بردند.

1 - J. p. Morgan.

۲ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۸۱.

۳ – همان، صفحه ۱۴۷.

مجلّهٔ یهودی «Post and Opinion» در ششم دسامبر ۱۹۷۴م. اعتراف جالب توجهی داشت: «یهودیان اکنون هالیوود را در اختیار دارند، همان طور که آن را در تسلّط خویش داشته‌اند. حضور یهودیان در هالیوود یک حقیقت تاریخی است. اکثر تولید کنندگان و کارگردانان هالیوود، یهودی هستند و این در حالی است که اتّحادیهٔ نویسندگان هالیوود، در عمل از ۷۰ درصد تا ۱۰۰ درصد از یهودیان تشکیل شده است. هنگامی که یک غیریهودی، یک کمپانی فیلم‌سازی را خریداری کند، یهودیان باز هم کنترل را در دست دارند؛ چرا که در هالیوود روابط است که باعث کسب پول‌های کلان می‌شود. کارهایی مانند خرید داستان فیلم، امضا شدن قراردادها توسط بازیگران، توزیع فیلم و شرکت‌های زنجیره‌ای نمایشی، همه در اختیار یهودیان است».[1]

«نیل گابر» نویسندهٔ یهودی‌تبار در کتابش تحت عنوان «امپراتوری از آن خودشان» به سال ۱۹۸۸ اشاره می‌کند که بزرگ‌ترین استودیوهای هالیوود توسط یهودیان تأسیس و اداره می‌شوند. «هنری فورد» در کتاب «استقلال نازپرورده» به این نتیجه می‌رسد که یهودیان بر تمام صنعت فیلم سازی احاطه دارند.[2]

«دیوید دوک» در فصل پنجم کتابش به نام «برتری طلبی یهود»، به تفصیل در خصوص برخی رسانه‌های آمریکایی وابسته به یهودیان و مالکان آنها می‌پردازد، او همچنین می‌نویسد که سلطهٔ یهودیان بر رسانه‌ها محدود به ایالات متحده نیست و به سلطهٔ رسانه‌ای آنها در کشورهایی چون روسیه، بریتانیا، کانادا و... می‌پردازد. او بیان می‌دارد که قدرت مهیب یهودیان در رسانه‌ها نه تنها ناشی از مالکیت و کنترل پست‌های کلیدی در تولید، مدیریت، استخدام، سردبیری و نویسندگی است، بلکه آنها گروه‌های دیدبانی نیز دارند که بر تمام رسانه‌های عمده (و شخصیت‌های معروف) نظارت می‌کنند و در جستجوی مدارکی دال بر مخالفت با برتری طلبی یهود و صهیونیسم می‌باشند. یکی از این سازمان‌های بین‌المللی چند میلیارد دلاری، اتحادیّهٔ ضد افترایِ بنی برث است.[3] «اندرو کارینگتن هیچکاک» نیز بیان می‌دارد: «سال ۱۸۴۳ سازمان بنی برث[4] (فرزندان عهد) به عنوان لُژ فراماسونری توسط یهودیان در نیویورک تشکیل می‌شود. هفتاد سال بعد، این گروه بدنام، «ضد افترا»[5] را تأسیس می‌کند که وظیفه‌اش، بدنام‌کردن و اَنگ یهودستیزی زدن به هر

---

۱ - اسطوره‌های صهیونیستی در سینما، صفحه ۶۲.

۲ - هالیوود، صفحه ۲۹.

۳ - برتری طلبی یهود، فصل ۵، رسانه‌های آمریکا تحت سلطهٔ کیست؟

4 - B'nai B'rith.

5 - Anti-Defamation League.

گونه منتقدی است که دربارهٔ اقدامات برتری‌جویانه و مجرمانهٔ یهودیان لب به سخن می‌گشاید».[۱]

«دیوید دوک» در خصوص «انجمن ضد افترا» می‌گوید: «هر کس جرأت کند که آزادانه سخن بگوید، به احتمال زیاد قوانین این سازمان را نقد می‌کند و این سازمان می‌تواند زندگی حرفه‌ای تقریباً هر کسی را که تهدید به شمار بیاورد خدشه‌دار کند. همچنین این سازمان هر منبع اطلاعاتی که در دسترس عموم باشد را مورد دیدبانی قرار داده و می‌کوشد تا هر مطلبی که به چهرهٔ عمومی یهودیان خدشه وارد کند را سرکوب نماید. یکی از آخرین تلاش‌های آنان ایجاد یک فیلتر اینترنتی برای افراد، کتابخانه‌ها و مؤسّسات آموزشی است. صد البته که تمام سایت‌هایی که جرأت افشای برتری‌طلبی یهود را داشته باشند با سانسورهای خودکار بلوک می‌شوند.

از طریق ۳۱ دفتر در سراسر کشور، انجمن ضد افترا به برنامهٔ درسی مدارس، فهرست خرید کتابخانه‌ها و کنفرانس‌های عمومی نظارت کرده و در پشت صحنه می‌کوشد تا آزادی فکری را سرکوب کند.[۲]

یهودیان در آمریکا فیلم‌های زیادی را سانسور کرده‌اند. بسیاری از مردم هنگامی که درمی‌یابند که گروه‌های یهودی قادر بودند نمایش داستان یکی از نویسنده‌های بزرگ انگلیس یعنی «ویلیام شکسپیر» را ممنوع کنند، شگفت‌زده می‌شوند. اجرای «تاجر ونیزی» شکسپیر که زندگی یک یهودی رباخوار را به تصویر می‌کشد که در ازای طلب خود خواهان جداکردن گوشت بدن قرض گیرنده است در نیویورک در اولین سال‌های قرن بیستم به دستور جامعهٔ یهود که مدعی است این داستان یهودی‌ستیز است متوقف شد.[۳]

«دیوید دوک» در کتابش، «برتری طلبی یهود» می‌نویسد: یک بار در حین یک حضور تلویزیونی در برنامهٔ «لری کینگ»، «مارلون براندو»[۴] جرأت کرد که بگوید: «هالیوود را یهودیان اداره می‌کنند، یهودیان مالک هالیوود هستند». براندو اظهار کرد که یهودیان همیشه در رسانه‌ها شوخ طبع، مهربان، دوست داشتنی و کریم تصویر می‌شوند در حالی که به تمام گروه‌های نژادی دیگر تهمت می‌زنند، اما یهودیان همیشه مراقب هستند تا اطمینان یابند که هیچ تصویر منفی از یهودیان ارائه نمی‌شود.

---

۱ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۵۰.

۲ - برتری طلبی یهود، صفحه ۲۱۰.

۳ - همان، صفحه ۲۱۱.

۴ - هنر پیشهٔ آمریکایی که او را از تأثیرگذارترین بازیگران تاریخ سینما می‌دانند.

گروه‌های یهودی بی‌رحمانه به «مارلون براندو» حمله کردند و در نشریات خود اظهار کردند که چشم ندارند ببینند که او دوباره فعالیت کند. هیچ کس در رسانه‌های یهودی متوجه نشد که این تهدیدات خود تصدیق کنندهٔ مشاهدهٔ «براندو» مبنی بر غیرقابل چالش بودن قدرت رسانه‌ای آنها بود. «براندو» آن قدر در اثر هجمهٔ نفرت‌ها و تهدیدات مرعوب گشت که مجبور شد همایشی را به همراه خاخام «هایر»[1] از مرکز «سایمن ویزنتال»[2] ترتیب دهد. «براندو» شروع به گریه کرد و در برابر خاخام «هایر» زانو زد و دستان او را بوسید، و به او التماس کرد که از گناه او در تعرض به الهه‌های یهودی اعلای دنیای غرب درگذرد. «براندو» در ملاءعام ابراز ندامت کرد و بدین‌ترتیب کاهن یهودی او را از گناهش عفو کرد و از آن به بعد بود که او جزء سخنان مثبت دربارهٔ یهودیان به زبان نیاورده است. «دیوید دوک» در ادامه می‌گوید: «مادامی که این سلطهٔ خوف انگیز درهم نشکسته، مردم ما نخواهند توانست خود را احیا کنند. هیچ راهی برای نجات مردم ما وجود نخواهد داشت مگر اینکه ما شجاعت لازم برای به مبارزه طلبیدن اربابان یهودی را داشته باشیم. نهایتاً تا زمانی که مردم ما بار دیگر از آزادی واقعی بیان و مطبوعات برخوردار نشده‌اند جامعهٔ ما بازتولید نخواهد شد. با کشف قدرت فائق یهودیان بر رسانه‌های آمریکا، من عهد کردم که هیچگاه آزادی بیانم را به پای آن تسلیم نکنم. من مصمّم بودم و خواهم بود تا با اربابان رسانه‌ها که قصد نابودی سبک زندگی و شکل حیات‌مان را دارند مبارزه کنم، حتی اگر این کار به قیمت قربانی‌کردن اعتبارم، آزادی‌ام و حتی زندگی‌ام تمام شود. من اطمینان دارم که با گذشت زمان برادران من نیز به منظور مبارزه قیام می‌کنند؛ به جای اینکه مانند «مارلون براندو» ذلیلانه در برابر اربابان آرزومند ما زانو بزنند».[3]

جالب اینجاست که عده‌ای در جامعهٔ ما گمان می‌کنند که در جوامع غربی آزادی بیان است؛ خیر! چنین نیست چرا که از زبان مردمان غرب آن چیزی می‌تراود که رسانه‌ها به آنها القاء کرده‌اند و اگر هم کسی بر خلاف جریان فکری اربابان غربی حرکت کند همچون «مالون براندو» محکوم به شکسته شدن است. در بسیاری از کشورهای غربی صحبت و تحقیق در خصوص هولوکاست یهودیان جرم بوده و جزا دارد. مردمِ غوطه‌ور در القائات رسانه‌ای غرب که قدرت تفکّر و اندیشیدن از آنها گرفته شده گمان می‌کنند که خود می‌اندیشند و نظر می‌دهند.

---

1 - Hier.

2 - Simon Wiesenthal.

۳ - برتری طلبی یهود، صفحه ۲۲۲.

سِحر و جادوی رسانه

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، استفادهٔ خوب و به اندازه از رسانه می‌تواند مفید باشد اما استفادهٔ نامناسب از رسانه‌ها چه از نظر محتوای بد و چه میزان استفادهٔ نامناسب اثرات زیان‌باری بر زندگی انسان‌ها دارد. متأسّفانه غالب رسانه‌های امروز در سطح جهان در عصر حاضر توسط شیطان‌صفتان اداره شده و آنها بر رسانه‌ها تسلّط دارند و در رسانه‌های‌شان چیزی جز سوق دادن مردم و ملّت‌ها به سمت اهداف شوم‌شان که همانا به بردگی‌کشیدن ملّت‌ها و بهره‌کشی از آنها است، ندارند. آنها با رسانه‌های‌شان خوراکِ فکری غلط و مسموم به خوردِ مردم داده و با ارائهٔ یک سبک زندگی غلط و حیوانی که توأم با رذایل انسانی است، انسان‌ها را درگیر مدگرایی، تجمّل‌گرایی، مصرف‌گرایی و در یک کلام شکم و شهوت و شخصیّت و خودبرتربینی موهومی و خیالی کرده و در پی خود می‌کشانند و این انسان که قرار است در این عالم خلیفهٔ خدا بوده، مراحل تکامل را طی کرده تا در عالم ملکوت سیر کند و به سعادت جاودانهٔ آخرتی دست یابد،اسیر بندهای دنیای فانی شده و هلاکت خود را در دنیا و آخرت رقم می‌زند.

از دیرباز اربابان باطل به منظور حق جلوه دادن خود و سلطه بر مردم از سحر و جادو و فریب مردم استفاده می‌کرده‌اند تا به این طریق، باطلِ خود را حق جلوه داده تا با بهره‌گیری از مردم به اهداف شیطانی خود برسند. البته هنوز هم در جوامع شیادانی مانند رمّال‌ها، فال‌گیرها در برخی مواقع با استفاده از سحر و جادو و فریب افکار مردم سعی در بر حق جلوه دادن خود و چاپیدن جیب مردم هستند و در نهایت مشکلاتی را برای آنها به وجود می‌آورند.

قرآن کریم در خصوص رویارویی ساحران با حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: «**قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ**.[1]([موسی] گفت: شما بیندازید. هنگامی که (ساحران) انداختند، چشم‌های مردم را جادو کردند و آنان را سخت ترساندند، و جادویی بزرگ و شگفت آور به میان آوردند)».

در این آیه «**سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ**» آمده به این معنا که «چشم‌های مردم را جادو کردند» و در برخی ترجمه‌ها آمده که «مردم را چشم‌بندی کردند» و به این معناست که آنها نه با یک حقیقت بلکه با نیرنگ و فریب و تحت تأثیر قرار دادن حواس مردم، احساسات‌شان را برانگیختند. در «تفسیر المیزان» آمده است «سِحر» در اینجا یک نوع تصرّف در حاسه (جمع حواس مثل: بینایی،

---

۱ – سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۱۶.

شنوایی و...) انسان است، به‌طوریکه حواس بیننده چیزهایی را ببیند و یا بشنود که حقیقت نداشته باشد.[1] در تفسیر دیگری آمده است که کلمه «سِحر» در اصل به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی است، گاهی نیز به معنی هر چیزی که عامل و انگیزهٔ آن نامرئی و مرموز باشد، آمده است. بنابراین افرادی که با استفاده از سرعت حرکات دست و مهارت در جابجاکردن اشیاء، مطالب را به صورت خارق‌العاده، جلوه‌گر می‌سازند و همچنین کسانی که با استفاده‌کردن از خواص شیمیایی و فیزیکی مرموزِ مواد و اشیاء مختلف آثار خارق‌العاده‌ای به مردم نشان می‌دهند، همه در عنوان «ساحر» داخل هستند.[2] در ادامه آیه آمده است که «**وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ**(آنان را سخت ترساندند، و جادویی بزرگ و شگفت آور به میان آوردند)». یعنی ساحران با وجود نوعی تردستی با عصاها و ریسمان‌ها و سحر در مردم خیال ایجاد کرده و چنان حواس آنها را تحت تأثیر قرار دادند که مردم سخت ترسیدند با اینکه در واقعیت اتفاقی رقم نخورده بود.

در عصر حاضر نیز رسانه‌های شیطان‌صفتان با تحت تأثیر قرار دادن حواس مردم، احساسات آنها را در جهت منافع شوم خود برمی‌انگیزند بدون اینکه واقعیت باشد. در این میان به جای درگیرکردن عقل و منطق مخاطب، احساسات و حواس برانگیخته می‌شوند و با چشم‌بندی و نوعی تردستی حوادثی را که واقع نشده و حقیقت ندارد را به عنوان واقعیت به خوردِ مردم می‌دهند؛ گویی که مردم را سحر کرده‌اند. امروزه جلوه‌های ویژهٔ بصری در سینما یک تخصص می‌باشد، مردم ساعت‌ها پای فیلم‌ها می‌نشینند غرق‌شدن کشتی‌ها، سقوط هواپیماها، تصادف خودروها و... را می‌بینند و تحت تأثیر قرار می‌گیرند؛ اشک می‌ریزند، می‌خندند، می‌ترسند درحالی‌که در واقع هیچ‌یک از این اتفاقات رخ نداده است و حتّی اگر یک فیلم، مستند به یک داستان واقعی باشد، در فیلم نه هواپیمایی سقوط کرده و نه خودرویی تصادف کرده است و تمام حوادث فیلم ترفندهای سینمایی هستند. اگر چه نقل یک داستان معرفت‌ساز و منطبق با فطرت آدمی به زبان تصویر اثر خوبی بر بیننده داشته و می‌تواند نقش تربیتی مؤثری در جامعه داشته باشد ولی مشکل آنجاست که شیطان‌صفتان با استفاده از سحر رسانه به دنبال پیشبُرد اهداف شیطانی خود در جهان و انحراف بشریّت از مسیر هدایت حقیقی هستند و آن‌قدر در خصوص یک موضوع خاص برنامه و فیلم و انیمیشن می‌سازند و در معرض دیدِ مردم می‌گذارند که گمان کنند این موضوع یک واقعیت در جهان کنونی است. نمونهٔ آن که متأسفانه گاهاً در جامعهٔ خود، شاهدش هستیم و نتیجهٔ عملکرد

---

۱ - ترجمه تفسیر المیزان، جلد ۸، صفحه ۲۷۴.

۲ - تفسیر نمونه، جلد ۶، صفحه ۲۹۲.

رسانه‌ای شیطان‌صفتان در جهان است؛ چشم‌وهم‌چشمی و شخصیّت‌سازی مبتنی بر داشته‌های مادّی مثل خودروی لوکس، خانهٔ لوکس، سفره‌های رنگین، هر روز یک مدل پوشیدن و... می‌باشد که بر خلاف تعالیم انبیای الهی است زیرا انبیای الهی؛ این بزرگ معلّمان جامعهٔ بشریّت ملاک برتری را تقوا دانسته‌اند و نه تجمّلات مادّی و آیا این بردگی نیست که شخصی آخرت جاودانهٔ خود و خانواده‌اش را به تباهی و نابودی می‌کشاند و انسانیّت و شرافت که سرمایه‌های آدمی هستند را می‌دهد تا تحت تأثیر القائات رسانه‌ای برای رسیدن به چند روز زندگی دنیا که به تعبیر قرآن متاع آن ناچیز است[1] و داشتن یک زندگی تجمّلاتی شبانه‌روز کار کرده، خود و خانواده‌اش را رنجانده، از خداوند تبارک و تعالی دور شده و با ربا، کلاه‌برداری، احتکار، گران‌فروشی، کم‌فروشی، دزدی، مال یتیم‌خواری و... چرخ صنعت شیطان‌صفتان را بچرخاند و جیب آنها را با خرید کالاهای القائی آنها پر کند. البته در اسلام کار همواره مورد تأکید بوده ولی کاری که برای رضای خدا و کسب روزی حلال باشد و باعث تعالی روح و روان آدمی و جامعه شود، نه کاری که انسان و جامعه را به قهقرا ببرد.

برای ادامهٔ بحث به آیات سورهٔ مبارکهٔ طه دقّت فرمایید:

هنگامی که حضرت موسی به همراه هارون علیهما السلام با آیات و معجزات از جانب خداوند متعال به سمت فرعون رفت. فرعون متکبّرانه دعوت او را نپذیرفته و در حضور اطرافیانش نسبت سِحر به حضرت موسی علیه السلام داد و معجزات بر حقّ او را سِحر نامید، حال برخی آیات سورهٔ مبارکهٔ طه را به دقّت مطالعه نمایید:

وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى﴿۵۶﴾

در حقیقت [ما] همهٔ آیات خود را به [فرعون] نشان دادیم ولی [او آنها را] دروغ پنداشت و نپذیرفت.

قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى﴿۵۷﴾

گفت: ای موسی آمده‌ای تا با سحر خود ما را از سرزمین‌مان بیرون کنی.

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى﴿۵۸﴾

ما [هم] قطعاً برای تو سحری مثل آن خواهیم آورد پس میان ما و خودت موعدی بگذار که نه ما آن را خلاف کنیم و نه تو [آن هم] در جایی هموار.

---

۱ - سوره مبارکه نساء، آیه ۷۷، مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ برخورداری [از این] دنیا اندك است....

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى﴿۵۹﴾

[موسی] گفت: موعد شما روز جشن باشد که مردم پیش از ظهر گرد می‌آیند.

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى﴿۶۰﴾

پس فرعون رفت و [همه] نیرنگ خود را گرد آورد و بازآمد.

قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى﴿۶۱﴾

موسی به [ساحران] گفت: وای بر شما به خدا دروغ مبندید که شما را به عذابی [سخت] هلاك می‌کند و هر که دروغ بندد نومید می‌گردد.

فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى﴿۶۲﴾

[ساحران] میان خود دربارهٔ کارشان به نزاع برخاستند و به نجوا پرداختند.

قَالُوا إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى﴿۶۳﴾

[فرعونیان] گفتند: قطعاً این دو تن ساحرند [و] می‌خواهند شما را با سحر خود از سرزمین‌تان بیرون کنند و آیین والای شما را براندازند.

فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى﴿۶۴﴾

پس نیرنگ خود را گرد آورید و به صف پیش آیید، در حقیقت امروز هر که فایق آید خوشبخت می‌شود.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى﴿۶۵﴾

[ساحران] گفتند: ای موسی یا تو می‌افکنی یا [ما] نخستین کس باشیم که می‌اندازیم.

قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴿۶۶﴾

گفت: [نه] بلکه شما بیندازید پس ناگهان ریسمان‌ها و چوبدستی‌های ساحران بر اثر سحرشان در خیال او [چنین] می‌نمود که آنها به شتاب می‌خزند.

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى﴿۶۷﴾

و موسی در خود بیمی احساس کرد.

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى﴿۶۸﴾

گفتیم: مترس که تو خود برتری.

وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴿۶۹﴾

و آنچه در دست راست داری بینداز تا هر چه را ساخته‌اند ببلعد، در حقیقت آنچه سرهم‌بندی کرده‌اند افسون افسونگر است و افسونگر هر جا برود رستگار نمی‌شود.

فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى﴿۷۰﴾

پس ساحران به سجده درافتادند، گفتند: به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم.

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى﴿۷۱﴾

[فرعون] گفت: آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید قطعاً او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است پس بی‌شك دست‌های شما و پاهایتان را یکی از راست و یکی از چپ قطع می‌کنم و شما را بر تنه‌های درخت خرما به دار می‌آویزم تا خوب بدانید عذاب کدام یك از ما سخت‌تر و پایدارتر است.

قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴿۷۲﴾

گفتند: ما هرگز تو را بر معجزاتی که به سوی ما آمده و [بر] آن کس که ما را پدید آورده است ترجیح نخواهیم داد پس هر حکمی می‌خواهی بکن که تنها در این زندگی دنیاست که [تو] حکم می‌رانی.

إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴿۷۳﴾

ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهان ما و آن سحری که ما را بدان واداشتی بر ما ببخشاید و خدا بهتر و پایدارتر است.

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى﴿۷۴﴾

در حقیقت هرکه به نزد پروردگارش گنهکار رود جهنم برای اوست در آن نه می‌میرد و نه زندگی می‌یابد.

نکاتی که از آیات فوق قابل برداشت است، به شرح ذیل می‌باشد:

آیهٔ ۵۶ سوره طه نشانگر آن است که خداوند تبارک و تعالی در این عالَم، آیات، نشانه‌ها و معجزات را برای هدایت انسان قرار داه است، ولیکن انسان با رویگردانی از آیات الهی که نمونهٔ آن عظمت خلقت و آفرینش است زمینهٔ گمراهی و عذاب را برای خود فراهم می‌کند. در آیه‌ای دیگر از قرآن کریم خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «**فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ** (پس چون حقایقی را که [برای

عبرت گرفتن‌شان] به آن یادآوری شده بودند، فراموش کردند، درهای همهٔ نعمت‌ها(ی مادّی) را به روی آنان گشودیم، تا هنگامی که به آنچه داده شدند، مغرورانه خوشحال گشتند، به ناگاه آنان را [به عذاب] گرفتیم، پس یکباره [از نجات خود] درمانده و نومید شدند)».[۱]

در آیهٔ ۵۹ آمده است: «**قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى**(۵۹) ([موسی] گفت:موعد شما روز جشن باشد که مردم پیش از ظهر گرد می آیند)». در تفسیر آیهٔ فوق چنین آمده است: حضرت موسیعليه السلام رویارویی با ساحران را پذیرفت و با صراحت گفت: من هم آماده‌ام و روز آن را تعیین می‌کنم، میعاد ما و شما روز عید است(**قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ**)، مشروط بر اینکه مردم همگی هنگامی که آفتاب بالا می‌آید در محل جشن جمع شوند(**وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى**). مراد حضرت موسیعليه السلام از حضور گستردهٔ مردم این بود که همگان معجزهٔ او را مشاهده کنند.[۲] این آیه نشان‌دهندهٔ اهمیّت رسانه می‌باشد چرا که در این آیه، روزِ رویارویی حضرت موسیعليه السلام(حق) با فرعون و ساحران(باطل) روز عید و زمانی که مردم دور هم جمع می‌شوند بیان شده است تا هر یک از طرفین با اثبات مدّعای خود در حضور مردم و همراه نمودن آنها با خود بتوانند اهداف خود را پیش برند. هدف انبیای الهی روشنگری، تربیت و هدایت بشریت به توحید و سعادت در دنیا و آخرت و هدف شیطان‌صفتانی چون فرعون ایجاد گمراهی و بهره‌کشی از انسان‌هاست. تاریخ بیانگر آن است که سنّت الهی بر این بوده تا مردم مسیر زندگی را خودشان انتخاب نموده و در پیش گیرند: «**إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا**(ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا کفران کند)».[۳] ازاین‌رو جریان حق و باطل همواره سعی نموده‌اند برای پیشبرد اهداف‌شان مردم را با خود همراه نمایند. جریان حق با بیان حقایق سعی در بیدارکردن انسان‌ها و سوق دادن آنها به سوی نور و رحمت الهی بوده و جریان باطل با خدعه و نیرنگ و کتمان حقایق و به تعبیر قرآن کریم ملبّس‌کردن حق به باطل به دنبال گمراه‌کردن مردم و بهره‌کشی از آنها بوده است. ازاین‌رو رسانه‌ها در هر عصری تأثیر بسزایی در افکار مردم داشته‌اند. چرا که رسانه‌ها می‌توانند جریان فکری جامعه را به دست گرفته و آنها را به سمت مطلوب خود سوق دهند. زمانی رسانه، اجتماعات مردمی و جارچی‌ها بوده‌اند و اکنون به صورت الکترونیکی درآمده‌اند. در گذشته رسانه‌ها به این صورت بوده که مردم در یک جا جمع می‌شدند و اخبار و

۱ – سوره مبارکه انعام، آیه ۴۴.
۲ – تفسیر مبین، صفحه ۳۱۵.
۳ – سوره مبارکه انسان، آیه ۳.

اطلاعات را دریافت می‌کردند و در عصر حاضر رسانه‌هایی چون رادیو و تلویزیون این امر را تسهیل کرده و اگر چه مردم در یک مکان فیزیکی دور هم جمع نمی‌شوند ولیکن میلیون‌ها نفر می‌توانند در یک ساعت مشخّص پای یک برنامهٔ تلویزیونی نشسته و اطلاعات لازم را دریافت دارند که البته یک تفاوت اساسی در اینجا وجود دارد و آن این است که در اجتماعات قدیم مردم فعالانه شرکت می‌کردند و می‌توانستند نظرات خود را بدهند امّا در عصر رسانه‌ای امروز، بیننده به صورت منفعلانه فقط دریافت کنندهٔ اطلاعات است و اینکه این اطلاعات را از کجا و چه کسانی می‌گیرد نکتهٔ بسیار اساسی و مهمی می‌باشد؛ ازاین‌رو امام محمد باقر عليه السلام در تفسیری از آیهٔ شریفهٔ «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (پس انسان باید به خوراك خود بنگرد)[1] می‌فرمایند: منظور از طعام در این آیه یعنی علمی که اخذ می‌کند، بنگرد که از چه کسی می‌گیرد».[2] (علم، خوراكِ روح انسانی است). متأسّفانه بعضی از مردم در آنچه که می‌شنوند به درستی تدبّر نمی‌کنند و به راحتی نظرات دیگران را در حوزهٔ مسائل مختلف از جمله اعتقادی می‌پذیرند و حال اینکه دستور اکید قرآن و روایات معصومین عليهم السلام و حکم عقل سلیم است که انسان باید به همان دلیل که در خوردن غذای جسمانی خود، دقّت می‌کند، در ارتزاق غذای روح و عقل و قلبش نیز دقّت لازم را به عمل آورد و باید در نظر داشت که اگر جسم انسان بیمار شود ممکن است چند سال زندگی فانی دنیوی زودتر به پایان رسد ولی اگر روح انسان مریض و فاسد شود، زندگی جاودانهٔ آخرتی به فساد و نابودی کشیده می‌شود و چون انسان از باطن افکار و آراء و عقاید دیگران به عنوان غذای روح خبر ندارد، این امر مهم را باید به خداوند و اولیاء معصومش عليهم السلام سپرده و از علوم و اندیشه‌هایی استفاده نماید که مورد تأیید ایشان است زیرا ارادهٔ الهی چیزی جز سعادت انسان در دنیا و آخرت نیست؛ اگر چه برخی از انسان‌ها به خواست خود راه شقاوت را پیش می‌گیرند. در دین مبین اسلام به حضور در اجتماعات دینی مثل زیارت اهل‌بیت عليهم السلام، حج، نمازجماعت و نشست و برخاست با مؤمنین و علما و... تأکید فراوان شده است چرا که حضور در چنین اجتماعاتی سبب زدودن غبار از دل زنگار گرفتهٔ انسان شده و با نقل آیات و روایات توسط مؤمنین برای یکدیگر، زنگار دل زدوده شده و دلِ بیدار جولان‌گاه عقاید پوچ شیطان‌صفتان و القائات رسانه‌ای آنها نخواهد شد؛ همان‌گونه که امام صادق عليه السلام می‌فرمایند: «یکدیگر را ملاقات کنید و علم را برای یکدیگر بازگو نمایید که با حدیث دل‌های زنگار گرفته جلا می‌یابد، و با حدیث گفتن، امر ما احیا می‌شود و

---

۱ - سوره مبارکه عبس، آیه ۲۴.

۲ - متن و ترجمه اصول کافی، جلد ۱، کتاب فضل العلم، باب النوادر، صفحه ۱۱۷: عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ.

هر که امر ما را احیا کند خدایش بیامرزد».[۱] در روایت دیگری از آقا امام رضا علیه السلام منقول است که فرمود: «هر کس در مجلسی که امر ما در آن احیا می‌شود بنشیند، روزی که دل‌ها می‌میرد دل او نخواهد مرد».[۲]

در آیات ۶۵ و ۶۶ آمده است: **قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى**(ساحران] گفتند: ای موسی یا تو می‌افکنی یا [ما] نخستین کس باشیم که می‌اندازیم) **قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى**(گفت [نه] بلکه شما بیندازید پس ناگهان ریسمان‌ها و چوبدستی‌های‌شان بر اثر سحرشان در خیال او [چنین] می‌نمود که آنها به شتاب می‌خزند). از آیه ۶۵ و نیز آیات دیگری از قرآن کریم بر می‌آید که ساحران گمان می‌کردند که پیروز میدان هستند و اگر جبههٔ باطل، خود را شکست خورده می‌دیدند در برابر حق صف‌آرایی نمی‌کردند مانند مسیحیان نجران پس از آنکه پیامبراسلام صلی الله علیه و آله را بر حق یافتند از مباهله سر باز زدند. و امّا در آیه ۶۶ آمده است: **فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى** (پس ناگهان ریسمان‌ها و چوبدستی‌های‌شان بر اثر سحرشان در خیال او [چنین] می‌نمود که آنها به شتاب می‌خزند). آری! ساحران با سحرشان وَهم و خیال ایجاد کردند به گونه‌ای که به نظر می‌رسید عصاها و ریسمان‌ها در حال حرکتند. رسانه‌های شیطان‌صفتان در عصر حاضر نیز با شگردها و سِحرهای رسانه‌ای و نیز بمباران اطلاعاتیِ اذهان و کنترل افکار، وَهم و خیال ایجاد می‌کنند به گونه‌ای که یک عمل و یا سبک زندگی زشت و حیوانی را با خیال‌بافی به شکلی مدرن، با کلاس، روشنفکرانه و به‌روز نشان می‌دهند و وای بر آنهایی که تحت تأثیر القائات این شیطان‌صفتان در دنیا قرار می‌گیرند زیرا برای رسیدن به زندگی خیالی آنها، یوق بردگی شیطان‌صفتان را به گردن انداخته و آخرت جاودانهٔ خود و خانواده‌شان را به نابودی می‌کشند. یادمان باشد که **یکی از شگردهای شیطان و شیطان‌صفتان برای ایجاد انحراف و گمراهی در میان آدمیان زیبا جلوه دادن اعمال زشت آدمی است.** در این خصوص آیاتی در قرآن کریم آمده است که به برخی در ذیل اشاره می‌شود:

وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ. (و عاد و ثمود را [نیز هلاك نمودیم] قطعاً [فرجام آنان] از سراهای‌شان بر شما

۱ – مِکیال المَکارم (در فوائد دعا برای حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه)، جلد ۱، بخش نتایج دعا برای فرج، نتیجه ۵، صفحه ۳۷۳.

۲ – همان، جلد ۱، بخش نتایج دعا برای فرج، نتیجه ۵، صفحه ۳۷۳: مَنْ جَلَسَ مَجْلِساً يُحْيَا فِيهِ أَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ.

آشکار گردیده است و شیطان کارهای‌شان را در نظرشان بیاراست و از راه بازشان داشت با آنکه [در کار دنیا] بینا بودند).[۱]

وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ. (او و قومش را چنین یافتم که به جای خدا به خورشید سجده می کنند و شیطان اعمال‌شان را برای‌شان آراسته و آنان را از راه [راست] باز داشته بود در نتیجه [به حق] راه نیافته بودند).[۲]

وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ. (و [یاد کن] هنگامی را که شیطان اعمال آنان را برای‌شان بیاراست و گفت امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من پناه شما هستم پس هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند [شیطان] به عقب برگشت و گفت من از شما بیزارم من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید من از خدا بیمناکم و خدا سخت کیفر است).[۳]

رسانه‌های امروز ابزاری در دست شیطان و شیطان‌صفتان برای رخنه در خانواده‌ها و زیبا جلوه دادن یک زندگی زشت و حیوانی با ایجاد وَهم و خیال در انسان‌ها هستند که البتّه تأثیرات آن در جامعهٔ امروز ما مشهود است، پس ما می‌بایست که با شناخت صحیح از خود و خانواده و جامعه‌مان مراقبت نماییم تا مبادا بازیچهٔ دست آنها شویم.

در آیهٔ ۶۷ سوره طه چنین آمده است: **فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى** (و موسی در خود بیمی احساس کرد).؛ مولای متّقیان، آقا امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام می‌فرمایند: «موسی علیه‌السلام [در میدان نمایش سِحر جادوگران] بر خودش نترسید بلکه بیم آن داشت که جاهلان و حکومت‌های گمراه پیروز شوند».[۴]

در آیات ۶۹ و ۷۰ آمده است: **وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى** (و چیزی را که در دست راست داری بیفکن، تمام آنچه را آنها ساخته‌اند می‌بلعد، چرا که آن تنها مکر ساحر است، و ساحر هر کجا برود رستگار نخواهد شد). (**فَأُلْقِيَ**

---

۱ - سوره مبارکه عنکبوت، آیه ۳۸.

۲ - سوره مبارکه نمل، آیه ۲۴.

۳ - سوره مبارکه انفال، آیه ۴۸.

۴ - نهج البلاغه، قسمتی از خطبهٔ چهارم: لَمْ يُوجِسْ مُوسَى (علیه‌السلام) خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجُهَّالِ وَ دُوَلِ الضَّلَالِ.

السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى(پس ساحران به سجده درافتادند گفتند به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم). در تفسیر آمده است که فرعونیان با توجه به وسعت ادوات سحر، شکست حضرت موسی علیه‌السلام را قطعی می‌دانستند. اینجا بود که فرمان الهی به حضرت موسی علیه‌السلام ابلاغ شد که عصایت را بیفکن، وقتی عصا را انداخت ناگهان به صورت اژدهایی درآمد و با سرعت مارهای سحری و وسایل جادویی و حتی ابزارآلات را یکجا بلعید. اگر کار حضرت موسی علیه‌السلام نیز سِحر می‌بود، فقط جادوهای آنها را باطل می‌کرد، امّا ادوات سحر باقی می‌ماند. چون عصای موسی علیه‌السلام همهٔ آنها را در کام خود فرو برد و دوباره به حالت اوّل برگشت، ساحران با یکدیگر گفتند: این امر نمی‌تواند از مقولهٔ سِحر باشد؛ این جز یک معجزهٔ الهی نیست و حضرت موسی علیه‌السلام پیامبر صادق است. ساحران تا کنون با چنین اعجابی روبه‌رو نشده بودند و سِحر را از غیر سحر می‌شناختند و فهمیدند که این امر چیزی جز کار خدایی نیست و حضرت موسی علیه‌السلام پیامبر است. پس طوفانی در دل‌شان برخاست (و حقیقت بر آنها مکشوف شد) و همگی به سجده افتادند و گفتند: ما به خدای هارون و موسی ایمان آوردیم. آنها با بیانی روشن و واضح در برابر فرعونیان و جمع مردمان گفتند: رب ما همان رب موسی و هارون علیهماالسلام است. تا این صریح‌گویی توبه‌ای باشد بر آنچه از طریق سحر و جادو، مردم را گمراه کرده و فرعون را تقویت نموده‌اند.[1] و ساحران چنان ایمان آوردند که حتی تهدیدات فرعون مبنی بر قطع‌کردن دست و پای ساحران و آویزان‌کردن آنها تأثیری در قلوب ساحران نداشت و گفتند که:

قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.[2]([ساحران] گفتند: ما هرگز تو را بر معجزاتی که به سوی ما آمده و [بر] آن کس که ما را پدید آورده است ترجیح نخواهیم داد پس هر حکمی می‌خواهی بکن که تنها در این زندگی دنیاست که [تو] حکم می‌رانی).

إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى.[3](ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهان ما و آن سحری که ما را بدان واداشتی بر ما ببخشاید و خدا بهتر و پایدارتر است).

در دنیای امروز رسانه‌ها می‌توانند مثل سحر و جادو، چشم‌ها را سحر کرده و قلوب را تحت

---

۱ - تفسیر مبین، صفحه ۳۱۶.

۲.سوره مبارکه طه، آیه ۷۲.

۳. سوره مبارکه طه، آیه ۷۳.

تأثیر قرار دهند، و همان‌گونه که پیش‌تر توضیح داده شد متأسّفانه بخش بزرگی از رسانه‌های امروز جهان در اختیار شیطان‌صفتان می‌باشد و قطعاً آنها در رسانه‌های‌شان برنامه‌ای جز تثبیت بزرگی خود بر جهان و به بردگی‌کشیدن انسان‌ها ندارند و در این راه با رسانه‌های شوم‌شان از هیچ کوشش شیطانی برای رسیدن به اهداف‌شان دریغ نمی‌کنند.

اکثر تصاویر سینمایی و تلویزیونی به تخدیر بیننده می‌پردازند و او را مجذوب توانایی‌های خارق‌العاده شخصیّت‌های واهی و غیرواقعی می‌کنند و تصاویری ارائه می‌دهند که در زندگی مادی واقعیّتی ندارند. سازندگان این‌گونه برنامه‌ها از یک دروغ بزرگ و جاندار، یک واقعیّت بسیار مؤثّری می‌سازند و تماشاگرانی که اشتیاق فراوان برای تحقق آرزوهای دست نیافتهٔ خود دارند، به وقت تماشای آن، غیرممکن‌ها را ممکن یافته و در نتیجه، به عوامل بیمارگونه‌ای گرایش پیدا می‌کنند و دست به اَعمال ضداجتماعی می‌زنند. حتی در برخی موارد فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی چنان ساختهٔ ذهن نویسندگان و تهیه‌کنندگان آن است که در عالم واقعی وجود خارجی ندارند، ولی پیامدهای منفی را می‌توانند روی مخاطب بر جای گذارند.[1]

لازم به ذکر است همان‌گونه که معجزه عصای حضرت موسی علیه‌السلام سحر ساحران را دَرهَم شکست امروز نیز ما می‌توانیم با اعجاز بزرگ الهی یعنی قرآن کریم سحر ساحران امروزی را درهم شکنیم که البته این امر نیازمند شناخت صحیح از قرآن کریم و مفسّران واقعی آن یعنی اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و تمسّک و عمل به فرامین آنها می‌باشد، آقا امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «إِنَّ النّاسَ لَو عَلِموا مَحاسِنَ کَلامِنا لاتَّبَعونا؛ ... اگر مردم حُسن کلام ما را بدانند، از ما پیروی می‌کردند».[2]

سِحر تبلیغات و سرگرمی

دو شخصیّت یهودی در قرن بیستم تأثیرات زیادی را بر جهان داشته و عملاً بخش بزرگی از جهان را به لجن کشیدند و هنوز هم آثار شوم اعمال و تفکرات آنها بر جهان باقی است. یکی از آنها «زیگموند فروید» یهودی و دیگری خواهرزاده‌اش «ادوارد برنایز» است که شاید کمتر کسی نام او را شنیده باشد.

۱ – هنجارشکنی در رسانه‌های جمعی، صفحه ۴۷.

۲ – متن و ترجمه عیون اخبار الرّضا، جلد ۱، باب ۲۸، حدیث ۶۸، صفحه ۴۷۹.

تبلیغات و روابط عمومی نقش بسزایی در کنترل ذهن و تغییر رفتار مردم دارند که اثر آن در دنیای امروز کاملاً مشهود و غیرقابل انکار است. تبلیغات توانسته است سبک زندگی مردم را دست‌خوش تغییر قرار دهد. لازم به ذکر است که تبلیغات نه صرفاً به معنای آگهی‌های بازرگانی بلکه تبلیغات پنهان مثل پوشیدن یک برند خاص توسط یک بازیگر در یک فیلم و یا القای یک سبک زندگی در فیلم‌ها و... نیز مورد نظر است. اما در ابتدا سابقهٔ «پروپاگاندا» یا «تبلیغات» را بررسی می‌کنیم. پدر علم تبلیغات «ادوارد برنایز» یهودی می‌باشد. او در قرن بیستم تأثیر فراوانی داشته است. «ادوارد برنایز» خواهرزادهٔ «زیگموند فروید» یهودی است. او کسی است که فروید را فروید کرد. برنایز نظریهٔ روان‌شناسی توده‌ها را ابداع کرد که بر نظریات فروید مبتنی بود. و بعدها این ایده‌آل سیاسی جدید را به وجود آورد که چگونه می‌توان توده‌ها (عموم مردم) را کنترل کرد. «برنایز» در سال ۱۹۲۸ در کتاب خود «پروپاگاندا»[1] می‌نویسد: «**اگر ما سازوکار و محرّک‌های ذهن مردم را بشناسیم، قادر خواهیم بود توده‌ها را طبق خواست خودمان کنترل و ساماندهی کنیم، بدون اینکه آنها متوجه شوند**».[2] او این کار را «مهندسی رضایت»[3] نامید و گفت: «**کسانی که این مکانیسم غیرقابل مشاهده را در جامعه به کار می‌گیرند یک دولت نامرئی تشکیل می‌دهند، و در حقیقت قدرت حاکم بر کشور ما این دولت است**».[4]

«ادوارد برنایز» اَبَر کمپانی‌ها را با روش‌های روان‌شناسی توده و تکنیک‌های بی نقصی آشنا کرد تا بتوانند جامعه را دست‌کاری و جهت‌دهی کنند و مردم را وادار کنند از طریق ایجاد پیوند بین تولید کالاهای انبوه و تمایلات ناخودآگاه و غرایز و احساسات انسان، بدون فکر چیزهایی بخرند که هیچ احتیاجی به آنها ندارند. در ابتدا صنعت تنباکو در آمریکا «برنایز» را استخدام کرد تا زنان را به سیگار کشیدن ترغیب کند و کارخانه آلومینیوم آلکاوا از او خواست تا کمپینی به نفع افزودن فلوراید به آب آشامیدنی به راه بیندازد. او یک فرهنگ مصرف‌گرایی را به وجود آورد. علاوه بر اَبَرکمپانی‌های معروف برنایز برای دولت هم شروع به کار کرد. آنها از تکنیک او

---

1 - PROPAGANDA.

2 - "If we understand the mechanisms and motives of the group mind, It is now possible to control and regiment the masses according to our will without them knowing it." Edward Bernays.

3 - Engineering of consent.

4 - " Those who manipulate this unseen mechanism of society constitute an invisible government which is the the true ruling power of our country". Edward Bernays.

«ایجاد احساس خطر همیشگی» که مبتنی بر نظریات روانشناسانهٔ فروید[1] بود، استفاده کردند تا یک وضعیت احساس ترس دائمی را حفظ کنند که این باعث می‌شد صاحبان قدرت کنترل بیشتری بر روی آنچه که برنایز «ذهن توده» می‌نامید، داشته باشند. «ادوارد برنایز» پدر تبلیغات مدرن و پروپاگاندا به عنوان کارشناس ارشد جنگ روانی به مدت بیش از بیست سال به «وزارت جنگ» آمریکا مشاوره می‌داد و به آنها توصیّه کرد که صداقت را کنار گذاشته و اسم خودشان را به «وزارت دفاع» تغییر دهند و این درحالی است که آنها قصد داشتند عملیات‌های امپریالیستی عظیم و قتل‌عام انجام دهند.[2] برنایز معتقد بود با تحریک غرایز و احساسات و سپس برآورده‌کردن خواسته‌های خودخواهانهٔ دورنی افراد می‌توان آنها را به انسان‌هایی خوشحال و در نتیجه مطیع تبدیل کرد و این آغاز وجود انسان کاملاً مصرفی بود که امروز بر جهان ما حکمفرماست.؛[3] و این یکی از روش‌های به بردگی‌کشیدن انسان‌ها است، ایجاد انسان‌های مطیعی که در پی برآمدن حوائج حیوانی خود هستند. و البته «ادوارد برنایز» در زمان خودش موفقیّت‌هایی داشت. او بر اساس نظرات فروید توده‌ها را غیرمنطقی و تحت تأثیر رفتار گله‌ای می‌دانست که کارشناسان ماهر می‌توانند با استفاده از روانشناسی توده و روان‌کاوی به جهت دلخواه منحرف کنند و با استفاده از رسانه‌ها توانست افکار عمومی مردم آمریکا و اروپا را در جهت مطلوب خودش سوق داده و دولت نامرئی مدنظر خودش را ایجاد نماید.

نویسنده و فیلسوف و متفکر سیاسی آمریکایی که حدود نیم‌قرن برجسته‌ترین چهرهٔ ژورنالیسم آمریکا بود به نام «والتر لیپمن» تحت تأثیر فروید بیان می‌دارد: «اگر انسان در حقیقت توسط نیروهای ناخودآگاه غیرعقلایی هدایت می‌شود، پس بازنگری در دموکراسی امری ضروریست. آنچه به آن نیاز داریم گروه جدیدی از نخبگان خواهد بود که بتوانند آنچه او «گله‌ای سر در گم» نامیده را هدایت کنند. این امر از طریق روش‌های روانشناسانه‌ای که به کنترل احساسات ناخودآگاه تودهٔ مردم می‌پردازد انجام خواهد پذیرفت».[4] او درس‌هایی را به کار می‌بست که از تبلیغات گرفته بود. وی می‌گوید: «هنر جدیدی در دموکراسی وجود دارد که آن را «تولید رضایت» می‌نامند. با

---

۱ – فروید معتقد بود که در بخش‌های پنهان ذهن همهٔ انسان‌ها که امروزه ناخودآگاه می‌نامند، نیروها و انگیزه‌های جنسی و پرخاش‌گرانه وجود دارند که اگر کنترل نشوند، افراد و جوامع را به اغتشاش و تباهی می‌کشانند. لازم به ذکر است که شناخت فروید از انسان، یک شناخت حیوان‌واره است ونه یک شناخت صحیح مبتنی بر همهٔ وجوه انسانی.

۲ – مستند قرن من (The Century of the Self) , NASRTV.COM.

۳ – مستند قرن من (The Century of the Self) - BBC – قسمت اول.

۴ – مستند قرن من (The Century of the Self) - BBC – قسمت اول.

استفاده از تولید رضایت، می‌توانید بر این حقیقت غلبه کنید که بسیاری از مردم حق رأی دارند. ما می‌توانیم این امر را بی‌ربط جلوه دهیم؛ چون می‌توانیم رضایت را تولید کنیم و مطمئن شویم انتخاب‌ها و نگرش‌های آنها بر اساس آن چیزی شکل خواهد گرفت که ما به آنها می‌گوییم، حتّی اگر آنها راهی رسمی و قانونی را برای شرکت خود در انتخابات داشته باشند. این روند به خوبی کار می‌کند و نتیجه به کار بستن درس‌هایی است که از آژانس تبلیغاتی ریشه می‌گیرد».[1] در واقع «لیپمن» می‌گوید: مردم گمان می‌کنند که رأی می‌دهند ولی آنها کسی را انتخاب می‌کنند که ما می‌خواهیم. و این یکی از تفاوت‌های اساسی بین شیطان‌صفتان و انبیاءواولیای الهی است؛ شیطان‌صفتان احساسات و غرایز را برانگیخته و بشر را به سوی خُلق و خوی حیوانی سوق می‌دهند تا بتوانند بشر دربندِ غرایز حیوانی به راحتی اسیر دست خویش کرده به اهداف شوم خود برسند امّا انبیاء و اولیای الهی در پی بیدارکردن فطرت و عقل انسان‌ها و دعوت آنها به تفکر و تعقل هستند؛ در قرآن کریم آیات فراوانی برای پاک گرداندن و بیدارکردن و تعلیم و تربیت انسان‌ها و نیز دعوت آنها به توحید و تفکر و تعقل وجود دارد که در اینجا به پنج آیه اشاره می‌شود: «**هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَإِنْ کَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ** (اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند)».[2] در آیهٔ دیگری خداوند تبارک و تعالی می‌فرمایند: «**کَذَٰلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیَاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ**(بدین‌گونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند باشد که بیندیشید)».[3] در آیهٔ دیگری از قرآن کریم چنین آمده است: «**وَهُوَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ**(و اوست آن کس که زنده می‌کند و می‌میراند و اختلاف شب و روز از اوست مگر نمی‌اندیشید)».[4] در آیهٔ دیگری آمده است: «**أُفٍّ لَکُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ** (اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید مگر نمی‌اندیشید)».[5] در آیهٔ دیگری آمده است: «**اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الْآیَاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ**

---

۱ – رسانه سلطه، سلطه رسانه، صفحه ۱۳.

۲ – سوره مبارکه جمعه، آیه ۲.

۳ – سوره مبارکه بقره، آیه ۲۴۲.

۴ – سوره مبارکه مؤمنون، آیه ۸۰.

۵ – سوره مبارکه انبیاء، آیه ۶۷.

(بدانید که خداست که زمین را پس از مرگ (خزان) زنده می‌گرداند. ما آیات و ادلّه (قدرت خود) را برای شما بیان کردیم تا مگر فکر و عقل به کار بندید)».[۱] و آیات و روایات فراوانی که دعوت به تعقّل و تفکر و حرکت در مسیر وحی و عقل می‌نمایند. اما افسوس بر بشری که به جای پذیرش دعوت انبیاء و اولیای الهی و حرکت در مسیر وحی و عقل، در مسیر ظلمت و شیطان‌صفتان گام برداشته و اسیر آنها و فریب‌های شوم‌شان شده است. «ادوارد برنایز» و ایادی او در قرن بیستم آمریکا را از فرهنگ بر پایهٔ نیاز و احتیاج به فرهنگ بر پایهٔ آمال و آرزو منتقل کردند و با مصرف‌گرا و تجمّلاتی‌کردن آنها فاز جدیدی از برده‌داری را بنا نهادن، مردم شبانه‌روز کار می‌کردند تا بتوانند به آمال و آرزوها و شخصیّت موهومی ساخته شده بر ظواهر دنیوی دست یابند. آنها شبانه‌روز کار کرده و برای رسیدن به آمال و آرزوهای‌شان و خرید کالاهای القائی رسانه‌ها به سمت بانک‌ها رفته و به گرفتن قرض‌های ربوی از آنها پرداختند و برای پرداخت بهرهٔ بانک‌ها مجبور به کار بیشتری شدند و در این میان جریان انتقال ثروت به سمت صنعت‌گران و بانک‌داران آمریکایی که غالباً یهودیان و هم‌کیشان برنایز بودند با سواری بر عموم مردم و بهره‌کشی از آنها شکل گرفت.[۲] و متأسفانه این فرهنگ پوچ مبتنی بر جهل و مصرف‌گرایی در تمام جهان و حتی گاهاً در کشور ما شیوع پیدا کرده است. فرهنگی که نتیجه‌ای جز به قهقرا بردن و هلاک‌کردن آدمی ندارد.

«نوام چامسکی»[۳]، محقّق و نویسندهٔ مشهور آمریکایی بیان می‌دارد: «مطبوعات و به طور کلی، جامعهٔ اطلاع‌رسانی آمریکا، هر کدام به گونه‌ای، وابسته یا متعلق به شرکت‌های بزرگ تجاری هستند، کسانی هم که در این رسانه‌ها کار می‌کنند، تحت امر این شرکت‌ها به حساب می‌آیند. این رسانه‌ها جریان غالب خبر و اطلاع‌رسانی را در کشور در دست دارند. افرادی که در خدمت این رسانه‌ها هستند، باید دارای چارچوب ذهنی مشخصی باشند؛ چارچوبی که شرکت‌های تجاری بزرگ مشخص می‌کنند. در نتیجه، خوراک فکری یک کشور را تعدادی شرکت بزرگ تأمین می‌کنند و به این ترتیب، این شرکت‌ها هر آنچه را لازم می‌دانند، عملی می‌سازند و کسی با آنها مخالفت نمی‌کند، چون این رسانه‌ها با سرگرم ساختن مردم به امور بی‌فایده، فکر آنها را از مسائل مهم، منحرف ساخته اند».[۴]

۱ – سوره مبارکه حدید، آیه ۱۷.

۲ – ر.ک. مستند قرن من (The Century of the Self) - BBC – قسمت اول.

3 - Noam Chomski.

۴ – رسانه سلطه، سلطه رسانه، صفحه ۹.

«جیم نورِکاس»[1]، نویسندهٔ آمریکایی بیان می‌دارد: «رسانه‌های بزرگ آمریکایی چنان منافع درهم تنیده و پیچیده‌ای با شرکت‌های بزرگ دارند که به هیچ‌روی نمی‌توان بی‌طرفی و استقلال آنها را در بازتاب دادن اخبار و گزارش‌ها باور کرد. سیطرهٔ این رسانه‌ها بر فضای جامعه، برای رسانه‌های مستقل و کم‌بنیه‌ای که تلاش دارند صدای متفاوتی را به مردم برسانند، جای چندانی باقی نمی‌گذارد. بیشتر شرکت‌ها از طریق آگهی‌های تجاری، سیطرهٔ خود را بر رسانه‌ها تداوم می‌دهند و همین امر سبب دور شدن رسانه ها از اهداف راستین خود می‌شود».[2]

«نیل پُستمن» استاد دانشگاه نیویورک، جامعه شناس و پژوهشگر مسائل ارتباط جمعی در کتابش می‌نویسد: «تبلیغات بازرگانی، از اواخر قرن نوزدهم آغاز شد. اما در خلال پنجاه سال اخیر از قرن معاصر، آگهی‌های تلویزیونی زبان محاوره‌ای را برای تصمیم‌گیری در مورد معاملهٔ کالا غیرضروری ساخت؛ بدین صورت که جای ادّعا را با عکس و تصویر مبادله کرد. در این بُرهه، تبلیغ تصویری، از این طریق توانست «فراخوان احساسی» را به «بررسی تعقلی» زیربنای تصمیم‌گیری‌های مصرف‌کننده قرار دهد. امروزه دیگر اندیشه‌های تعقّلی به طور کلّی از تبلیغات فاصله گرفته است؛ آن‌هم به گونه‌ای که مردم غالباً نمی‌توانند تصوّر کنند که این دو، روزگاری با یکدیگر مرتبط بوده‌اند. جملات خبری منطبق بر منطق، امروزه در تبلیغات کمتر یافت می‌شود؛ در یک تبلیغ تلویزیونی، صحت و عدم‌صحت یک پیام تبلیغی مورد بحث نیست. یک پردهٔ تبلیغی مثلاً در مورد ساندویچ‌های «مک دونالد» مطلبی ارائه نمی‌دهد که قابل بررسی، و استوار بر منطق بوده باشد؛ بلکه صحنه‌ای را نشان می‌دهد که در آن انسان‌هایی خوشرو و خوش‌اخلاق در حال فروش «مک‌دونالد» هستند، و انسان‌های خوشحال دیگری در حال خریدن و خوردن آن هستند و در آن حال از فرط خوشبختی و صرف «مک‌دونالد» دچار هیجان و جذبه‌ای شده‌اند که فوقِ تصور است. در این صحنه هیچ ادعای منطبق بر منطق به زبان نیامده است، فقط بیننده را دعوت می‌کند که خود را در عالَم خیال در کنار بازیگران صحنه قرار دهد و از آن صحنه مطلبی استنباط کند. یک آگهی تلویزیونی، مطلبی در مورد کالایی که باید مصرف شود نمی‌گوید و با آن سروکاری ندارد، بلکه سروکار آن با خصلت‌های روانی مصرف کننده است. تصاویر ستارگان سینما، یا قهرمانان ورزش یا عکس‌ها و تصاویری از دریا و ماهیان آن از روی یک قایق ماهیگیری، یا صحنه‌هایی از یک میز شام مجلل یا یک میان پردهٔ عشقی و رویایی، یا یک خانواده

1 - Jim Naureckas.

۲ - رسانه سلطه، سلطه رسانه، صفحه ۲۰.

خوشبخت، که در حال بستن بار بر روی اتومبیل سفری خود هستند تا عازم پیک‌نیک شوند؛ هیچ کدام جمله‌ای دربارهٔ چیزی که باید در آنجا به فروش برسد دربرندارند. اما گویای همه چیز دربارهٔ نگرانی‌ها، تخیّلات، و رؤیاهای کسانی است که باید آن کالا را بخرند. کسی که کالایی را جهت تبلیغ تجاری معرفی می‌کند، نباید از قدرت و خصلت آن کالا چیزی بداند و بگوید، بلکه باید از ضعف‌های روانی خریدار و مصرف کنندهٔ آن آگاهی داشته باشد. از این جهت است که هزینهٔ بازاریابی در اقتصاد نوین از هزینهٔ بررسی و تحقیق برای بهترکردن کیفیّت کالا به مراتب بیشتر است. تبلیغات تلویزیونی شرایطی را به وجود آورده است که مجموعهٔ اقتصاد برای افزایش کیفیت کالای خود کمتر هزینه می‌کند تا برای افزایش احساس ارزش و شأن و شخصیّت در مصرف‌کننده‌ای که از این کالا به نحوی مصرف می‌کند. به عبارت دیگر، اقتصاد امروز وظیفهٔ خود را نوعی درمان و علاج قرار داده است. مصرف‌کننده، بیماری است که باید احساس امنیّت و ارزش خود را از طریق درام‌های روانی‌ای که تبلیغ تلویزیونی آن را می‌سازد به دست آورد».[1] «پُستمن» در جای دیگری بیان می‌دارد: «قدرت اصلی تلویزیون در این نهفته است که دریچهٔ قلب ما را بر رویِ «شخصیت‌ها» باز می‌کند و نه دریچهٔ مغز ما را برای ورود و پردازشِ تصورات انتزاعی و مجرد و همچنین اندیشیدن به این مقوله ها».[2] «این تلویزیون است که با توسل به انواع شگردها ما را تشویق می‌کند که پیوسته به آن روی آوریم. اما این تلویزیون رسانه‌ای است که اطلاعات را به گونه‌ای و در قالبی به ما عرضه می‌دارد که بی‌نهایت ساده شده، فاقد محتوایی مفید که برانگیزانندهٔ عقل و شعور و تفکر بوده، فاقد زمینه‌های تاریخیِ گذشته و عاری از نظام و چارچوب هدف‌دار و سازنده شده است. تلویزیون وسیله‌ای است که تمامی اطلاعات را در قالب نظام و ساختاری به نام سرگرمی و وقت‌گذرانی و شادمانی به نمایش می‌گذارد. امروزه کسی در آمریکا نمی‌یابیم که لحظات سرگرمی و کام‌جویی و شادمانی از او گرفته شده باشد. جبّاران و ستمگران پیوستهٔ اعصار، از هر رنگ و قماش، همیشه می‌دانستند که تنها راه ارضای تمایلات درونی انسان‌ها و تسکین نارضایتی‌های روانی آنها، فراهم ساختن وسایل خوش‌گذرانی و سرگرمی آنهاست، و در نتیجه توده‌های انبوه را آرام و متفرّق می‌گرداند و چه چیزی می‌تواند بیشتر و بهتر از این خشنود و کامیاب‌شان سازد که بدانند می‌توانند تمامی شعور سیاسی جامعه و افکار عامه را در قالب پیکره‌ای به نام سرگرمی و خوشی بریزند؛ و همه را یکجا به بستر عشرت

---

۱ - زندگی در عیش، مردن در خوشی، صفحه ۲۷۲ و ۲۷۳.

۲ - همان، صفحه ۲۶۲.

بکشانند.»[1] «پُستمن»، رسانه‌های بصری، به‌ویژه ماهواره‌های تلویزیونی را با برنامه‌های تفریحی و سرگرم کننده و طرب‌زای خود، عامل انهدام فکر و انحراف اندیشه در مجموعهٔ عناصر فرهنگ بشری معرفی می‌کند. رسانه‌های شیطان‌صفتان که برنامه‌های آنان از طریق ماهواره‌ها و آنتن‌های تلویزیونی و اینترنت و شبکه‌های اجتماعی دائماً مردم را بمباران اطلاعاتی می‌کنند عملاً تبدیل به عشرت‌کده‌هایی شده‌اند تا قدرت تعقل انسان‌ها را گرفته و با سرگرمی و خوشی‌های پوچ، به بردگی‌کشیدن آنها را رقم زنند. حال این مطالب را بگذارید در کنار این آیات قرآن کریم و ببینید که چگونه انسان در حال خُسران است. خداوند تبارک و تعالی در آیات سورهٔ مبارکهٔ عصر می‌فرماید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند رحمت‌گر مهربان

وَالْعَصْرِ

به عصر سوگند

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ

که انسان‌ها همه در زیانند

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

مگر کسانی که ایمان آورده، و اعمال صالح انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده، و یکدیگر را به شکیبائی و استقامت توصیه نمودند.

حال ببینید آدمی که باید با ایمان و عمل‌صالح، توشهٔ زندگی جاودانهٔ آخرتی را برداشته و در مسیر تعالی حرکت کند، چه میزان از عُمر خود را پای برنامه‌های لهو و لعب و پوچ و بی‌فایدهٔ رسانه‌ها از بین برده و سرمایهٔ عمرش را دچار زیان و خُسران کرده است.

۱ - همان، صفحه ۲۹۵.

رسانه و ستاره‌سازی

یکی از ترفندهای زشت شیطان‌صفتان برای همراه‌کردن مردم با نقشه‌ها و برنامه‌های شوم‌شان، ستاره‌سازی و ساخت گروه‌های مرجع با معیارهای مادّی، شِکَمی و شهوانی است، ستاره‌هایی که با تأثیرگذاری بر عدّه‌ای از مردم، سبک زندگی حیوانی را به آنها القا می‌کنند.

«گروه‌های مرجع» کسانی هستند که به نحوی بر ارزش‌ها، تلقیّات و رفتار دیگران اثر می‌گذارند. در بعضی از جوامع؛ هنرمندان، ورزشکاران، چهره‌های شاخص روز و حتی سیاست‌مداران و دانشمندان نقش گروه‌های مرجع را ایفا می‌کنند. البته گروه مرجع الزاماً چهره‌های شناخته شده و مشهور نیستند.[1]

متأسفانه همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد رسانه‌ها با سِحر و القای خود، گاهاً افرادی را با ترفندهای رسانه‌ای و به صِرف ایجاد شهرت و بدون توجه به اخلاق، رفتار، انسانیّت، دیانت، فهم، ادب یا سواد آنها به جامعه می‌قبولانند و با ستاره‌سازی‌های پوچ و خیالی بستر تأثیرگذاری بر دیگران توسّط آنها را در زمینه‌های گوناگون از جمله تغییر باورها و ارزش‌ها و فروش کالاها و خدمات فراهم می‌نمایند و عدّه‌ای در جامعه بدون توجه به شأن و کرامت انسانی، این ستاره‌های پوچ و پوشالی را الگوی خود قرار می‌دهند و از رفتار زشت آنها تأثیر می‌پذیرند و با الگوگیری از آنها بدبختی دنیا و آخرت را برای خود فراهم می‌سازند؛ مثل نگهداری سگ در خانه و ایجاد پیوند عاطفی با آنها درحالیکه در اسلام شدیداً نهی شده و یا عمل‌های زیبایی بدون دلیل که هدفش مسخ‌کردن چهرهٔ آدمی است و یا مادّی‌گرایی، تجمّل‌گرایی، مصرف‌گرایی و.... که تماماً در جهت به بردگی‌کشیدن انسان‌ها می‌باشد. این ستاره‌ها می‌توانند فراماسون‌ها باشند، مزدورانی که برای شیطان‌صفتان کار می‌کنند. پس باید مراقب بود الگوهای زندگی ما کسانی نباشند که قرآن در موردشان می‌فرماید: «**أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا** (آیا گمان می‌کنی بیشتر آنان [سخن حق را] می‌شنوند، یا [در حقایق] می‌اندیشند؟ آنان جز مانند چهارپایان نیستند بلکه آنان گمراه‌ترند)».[2]

الگوی انسان باید به گونه‌ای باشد که انسان را در مسیر تکامل و سعادت در دنیا و آخرت قرار دهد. قرآن کریم در این خصوص می‌فرماید: «**لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**

---

۱ – مدیریت بازاریابی، صفحه ۱۱۹.

۲ – سوره مبارکه فرقان، آیه ۴۴.

لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد؛ و خدا را بسیار یاد می‌کند)».[۱] آری الگوهایی که متّصل به علم الهی بوده و متّصف به صفات‌حسنه می‌باشند سبب رشد و تکامل و تعالی انسان شده و رستگاری آدمی را در دنیا و آخرت رقم می‌زنند و انسان را از بندِ شیطان‌صفتان می‌رهانند؛ ازاین‌رو است که در آیات و روایات ما پیروی از انبیاء و اولیای الهی و هم‌نشینی با مؤمنین و علما و حضور در مساجد و مجالس اهل‌بیت علیهم‌السلام مورد تأکید قرار گفته است و البتّه باید در نظر داشت که معیار انسان برای انتخاب دوست و هم‌نشین خوب قرآن کریم و روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌باشد.

بازی‌های فضای مجازی(کامپیوتری)

یکی از ابزارهایی که می‌تواند لهو و لعب بوده و ساعت‌ها وقت افراد خصوصاً کودکان و نوجوانان را بگیرد، بازی‌های فضای مجازی یا به اصطلاح کامپیوتری است. بازی‌هایی که در اغلب آنها کفر و الحاد، اندیشه‌های باطل، خشونت، فساد و بی‌بندوباری، دین‌ستیزی، قانون‌شکنی و... در سطح بالایی به خوردِ کودکان داده می‌شود و در اغلب موارد والدین بدون توجه به محتوای شوم بازی‌های کامپیوتری از اینکه فرزندان‌شان در خانه هستند و بیرون از خانه نرفته‌اند خشنودند درحالیکه نمی‌دانند که بازی‌های کامپیوتری ساخته و پرداختهٔ دنیای غرب چه اثرات مخرّبی را بر روح و روان فرزندان‌شان دارند. بازی‌های کامپیوتری به مراتب می‌توانند مخرّب‌تر از حتّی فیلم‌ها و انیمیشن‌ها باشند زیرا اولاً جذابیّت‌های خاص خودشان را دارند و ثانیاً در بازی‌های کامپیوتری، شخص فقط بیننده نیست بلکه به عنوان عضوی از بازی است که غرق در فضای بازی می‌شود و گاهاً برای عبور از مرحله‌ای به مرحلهٔ دیگر از او خواسته می‌شود تا به یکی از مقدّسات دینی توهین کرده و یا با شلیک گلوله به سمت یک نماد مذهبی و یا قتل دیگری و یا دزدی و فحشاء به مرحلهٔ دیگر رود که قطعاً تمام این موارد می‌تواند در روح و روان کودکان، نوجوانان و حتی بزرگ‌سالان تأثیر منفی گذارد. ضمناً یادمان باشد که انسان برای لهو و لعب به این دنیا نیامده است. پس بر والدین است تا اولاً مدّت زمان بازی‌های فرزندان‌شان را مدیریت کرده و فرزندان‌شان را علاقه‌مند و تشویق به فعالیت‌های فیزیکی و ورزش‌های سالم نمایند و ثانیاً اگر چنانچه برای فرزندان‌شان بازی‌های

---

۱ - سوره مبارکه احزاب، صفحه ۲۱.

فضای مجازی (کامپیوتری) فراهم می‌کنند، در نوع بازی و محتوای آن دقّت نمایند. امروزه در دنیا از بازی‌های فضای مجازی به عنوان یک ابزار آموزش استفاده می‌نمایند که می‌توانند اثرات مثبت یا منفی، بسته به محتوای بازی داشته باشند که البته قسمت عمده‌ای از این بازی‌های کامپیوتری توسط کمپانی‌های شیطان‌صفتان و برای به فسادکشاندن روح جوامع، خصوصاً کودکان و نوجوانان تهیه و تولید می‌شوند که دو اصل از اصول و طرح‌های فراماسون‌های شیطان‌صفت را که پیش‌تر بحث شده بود، یادآوری می‌شود:

بزرگان و سال‌خوردگان را کنار گذارید و نسل جوان را دریابید، سعی کنید کودکان و نوجوانان را به مجالس خود جلب کنید تا تعالیم حزب را در کودکی بیاموزند.[1]

آموخته‌های دوران کودکی هرگز فراموش نمی‌شود و باید افکار خود را در چنین سنّی به افراد منتقل نماییم و آنها را دور از دین و مقدّسات تربیت کنیم.[2]

آری! آنها برای فرزندان ما، از بدو تولّد برنامه دارند و بازی‌های کامپیوتری که غالباً توسط کمپانی‌های صهیونیستی و با القا و آموزش یک تفکّر و یا اخلاقیّات شیطانی تولید می‌شوند، هدف‌شان چیزی جز به فساد کشاندن روح و جان فرزندان ما و به بردگی‌کشیدن آنها نیست. پس مراقب باشیم تا دنیا و آخرت فرزندان‌مان را به تباهی نکشانیم.

شبکه‌های اجتماعی

نمونهٔ جدیدی از رسانه‌های عصر حاضر شبکه‌های اجتماعی می‌باشند. از آنجایی‌که شبکه‌های اجتماعی مثل فیس‌بوک یا تلگرام برای همگان آشنا هستند به توضیح در مورد آنها نمی‌پردازیم ولی باید دانست که متأسّفانه بخش اعظمی از فضای مجازی مثل سایت‌ها و موتورهای جستجو مثل گوگل و شبکه‌های اجتماعی مثل فیس بوک و... توسط کسانی اداره می‌شود که به بردگی‌کشیدن بشریّت را اراده کرده است. در خصوص شبکه‌های اجتماعی دو نکته حائز اهمیّت در ذیل بیان می‌شود:

نکتهٔ اول: یکی از مشکلات اساسی که شبکه‌های اجتماعی برای خانواده‌ها رقم زده‌اند و از اهداف شیطان‌صفتان می‌باشد، فردگرایی و شخصی‌گرایی در جامعه و خانواده است. همان‌گونه

۱ – دنیا بازیچه یهود، صفحه ۱۳۶ به نقل از تعالیم ماسونیسم‌های آزاد (Freemasonery).

۲ – همان، صفحه ۱۳۶ به نقل از تعالیم فراماسونی.

که شاهد هستیم افراد در درون خانواده و یا مجامع عمومی گاه ساعت‌ها در کنار هم نشسته‌اند اما هر کس با تلفن همراه خود و در شبکهٔ اجتماعی مورد علاقه‌اش مشغول دیدن کلیپ‌ها، عکس‌ها، خواندن مطالب و... بدون توجه به دیگران است. همین امر سبب شده است که اگر در گذشته اعضای یک خانواده در کنار هم یک فیلم را مشاهده می‌کردند امروز هر یک جدای از یکدیگر به علاقه‌مندی‌های خود پرداخته و به اعضای دیگر توجهی نداشته باشند و این موضوع سبب سردی روابط بین اعضای خانواده شده و می‌تواند مشکلات اساسی روحی، شخصیّتی را برای اعضا به وجود آورد و در نهایت به فروپاشی نظام مقدّس خانواده که حفظ آن به شدّت مورد تأکید اسلام بوده، منجر شود. انسان یک موجود چند بُعدی و برای رشد و تکامل و تعالی، نیازمند رشد فردی و اجتماعی است و برخی از نیازهای روحی انسان و تکامل او در بستر مراودات سالم خانوادگی و اجتماعی شکل می‌پذیرد، ازاین‌رو دین مبین اسلام توصیّه‌های فراوانی به حضور در اجتماعات و برقراری مراودات اجتماعی سالم مثل حضور در مساجد و زیارت‌گاه‌ها، صلهٔ‌رحم، نمازهای جماعت و... داشته است. یادمان باشد که برخی از خصلت‌ها و رفتارهای خوب و زیبای انسانی مثل صدقه‌دادن، انفاق، ایثار که تعالی انسان را دربردارد -البته نه از روی ریا و یا برای پیشبرد اهداف مادی- زمانی در وجود انسان سبب رشد و تعالی می‌گردد که بعد اجتماعی انسان شکل یافته باشد. شیطان‌صفتان می‌خواهند با فردگرایی، کانون مقدس خانواده را بپاشانند تا ارزش تربیتی خانواده را کم کرده و به جای آن رسانه‌ها و القائات شیطانی خود را جایگزین نمایند و در نهایت جامعهٔ بشری را به سمت اهداف خود سوق دهند. شیطان‌صفتان می‌خواهند با سرکوب‌کردن رشد اجتماعی انسان، مشکلات اساسی روحی و شخصیّتی در او به وجود آورده و منیّت و خودخواهی و حیوانیّت را در او پرورش دهند تا این حیوانِ دربند خودخواهی را رام خود نمایند.

نکته دوم: در ابتدا به جملاتی از ادوارد برنایز که پیش‌تر توضیح داده بودیم دقت فرمایید:

«برنایز» در سال ۱۹۲۸ در کتاب خود «پروپاگاندا»[1] می‌نویسد: «اگر ما سازوکار و محرک‌های ذهن مردم را بشناسیم، قادر خواهیم بود توده‌ها را طبق خواست خودمان کنترل و ساماندهی کنیم، بدون اینکه آنها متوجه شوند».[2] او این کار را «مهندسی رضایت»[3] نامید و گفت: «کسانی که این

1 - PROPAGANDA.

2 - "If we understand the mechanisms and motives of the group mind, It is now possible to control and regiment the masses according to our will without them knowing it." Edward Bernays.

3 - Engineering of consent.

مکانیسم غیرقابل مشاهده را در جامعه به کار می‌گیرند یک دولت نامرئی تشکیل می‌دهند، و درحقیقت قدرت حاکم برکشور ما این دولت است».[1] زمانی شیطان‌صفتان برای آنکه بتوانند ذهن مردم جوامع را خوانده و محرک‌های آنها را شناسایی نمایند تا با کنترل آنها سوار بر جریان فکری مردم شده و آنها را کنترل نمایند باید هزینهٔ فراوانی را پرداخت کرده و زمان زیادی را می‌گذاشتند ولی امروزه مردم با عضویت در شبکه‌های اجتماعیِ شیطان‌صفتان کار آنها را راحت کرده‌اند، امّا چگونه؟ وقتی که افراد در یک شبکهٔ اجتماعی عضو شده و یا در یک سایت خاص فعالیت می‌کنند، جابه‌جایی و تبادل اطلاعات مربوط به آن شبکهٔ اجتماعی در سِرورهای آن صورت می‌گیرد و به همین دلیل کلیهٔ اطلاعات مبادله شده توسط افراد یک جامعه در سرورهای آن شبکهٔ اجتماعی صورت می‌پذیرد یعنی تمامی فیلم‌ها، عکس‌ها، متن‌ها، نوشتجات مبادله شده در حافظهٔ سرورهای آن شبکهٔ اجتماعی ذخیره می‌گردد، سپس صاحبان این سرورها می‌توانند با اَبَرکامپیوترها اطلاعات مبادله شده در هر جامعه را طبقه‌بندی کرده و تجزیه و تحلیل نموده و با این روش جریان فکری حاکم بر یک جامعه، افکار آنها، سلایق غالب، تفکرات عقیدتی و سیاسی و اجتماعی، ذائقه، هنجارها و تغییرات هنجاری بین نسل‌ها و... را شناسایی نمایند و با این شناخت می‌توانند به راحتی کنترل افکارعمومی جامعه را به دست گرفته و به سمت اهداف خود سوق دهند. متأسّفانه اکثر شبکه‌های اجتماعی که در خارج کشور پشتیبانی و حمایت می‌شوند در دست شیطان‌صفتانی هستند که هدف‌شان به بردگی‌کشیدن انسان‌ها است. ضمناً آنها می‌توانند مطالب و محتواهای فاسدشان را از طریق همین سایت‌ها و شبکه‌ها به خوردِ مردم جهان دهند.

«کوین آلفرد استرم»[2]، محقق، نویسنده و فعال آمریکایی در زمینهٔ مسائل سیاسی و اجتماعی بیان می‌دارد: «آن‌گونه که ما می‌فهمیم، تا اندازهٔ زیادی، یهودیان، صاحبان مطلق رسانه‌هایند. کثرت یهودیان (در رسانه‌ها) آن قدر زیاد است که ما مجبوریم بپذیریم این امر ناشی از چیزی بیشتر از یک تصادف است. هر کس می‌تواند با نگاهی به رایو، تلویزیون، روزنامه‌ها، مجله‌ها و کتاب‌ها، درستی این واقعیت انکارناپذیر را در مورد کنترل رسانه‌ای در آمریکا تأیید کند. با این حال، ما نباید در مقابل این مسئلهٔ مهم، ساکت بمانیم. کنترل یهود بر رسانه‌های گروهی، تنها در آمریکا نیست، بلکه در تمام جهان وجود دارد. کنترل رسانه‌ای یهود، سیاست خارجی ایالات

1 - " Those who manipulate this unseen mechanism of society constitute an invisible government which is the the true ruling power of our country". Edward Bernays.

2 - Kevin Alfred Storm.

متّحدهٔ آمریکا را تعیین می‌کند و به جای منافع آمریکا به منافع یهود می‌اندیشد. اگر این کنترل رسانه‌ای نبود، جنگ خلیج‌فارس، جنگ عراق و مانند آن رخ نمی‌داد و جان بسیاری از مردم جهان حفظ می‌شد. با وجود رسانه‌های کنترل شده یهود، همجنس‌بازی در جهان امروز شایع شده است. ما باید جلوی گسترش این افکار مسموم را بگیریم و قدرت آنها را بشکنیم که در حال گسترش دادن این افکار هستند. ما باید ابتدا واقعیت کنترل رسانه‌ای یهود را بفهمیم و درک کنیم و سپس برای از بین بردن این کنترل، هر کاری را که لازم است، انجام دهیم و از هیچ‌چیزی برای مبارزهٔ آن دریغ نکنیم؛ چون اگر ما آن را از بین نبریم، ما را از بین خواهد برد».[1]

در پایان این فصل باید متذکر شد وای بر مردمی که به جای دل سپردن به کلام وحی و پیروی از قرآن وانبیاء و اولیای الهی، دل به رسانه‌های شیطان‌صفتان داده‌اند و باید دانست که همراهی با رسانه‌های شیطان‌صفتان که کنترل بخش اعظمی از آنها در دست یهودیان است نتیجه‌ای جز هلاکت در دنیا و آخرت برای انسان‌ها نخواهد داشت.

خداوند تبارک و تعالی در آیات ۹۸ الی ۱۰۰ سورهٔ مبارکهٔ آل عمران قرآن کریم می‌فرماید:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ ﴿۹۸﴾

بگو ای اهل کتاب چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید با آنکه خدا بر آنچه می‌کنید گواه است.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۹۹﴾

بگو ای اهل کتاب چرا کسی را که ایمان آورده است از راه خدا بازمی‌دارید و آن [راه] را کج می‌شمارید با آنکه خود [به راستی آن] گواهید و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ﴿۱۰۰﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از فرقه‌ای از اهل کتاب فرمان برید شما را پس از ایمانتان به حال کفر برمی‌گردانند.

هشدار: یکی از برنامه‌های شیطان‌صفتان برای به بردگی‌کشیدن انسان‌ها، کشیدن کلیهٔ شئون زندگی انسان به فضای مجازی و در بندکردن انسان در این فضا است که اگر چنین شود، انسان بیچاره می‌شود. زیرا: اولاً انسان به این دنیای مادّی آمده تا با طیّ طریق صحیح و مبتنی بر اصول الهی به عالَم غیب و ملکوت راه یابد نه آنکه در فضای مجازی موهومی گرفتار شود.

و ثانیاً: شیطان‌صفتان برای آنکه بتوانند «نظم نوین جهانیِ» خویش را در قالب «دهکدهٔ

۱ – رسانه سلطه، سلطه رسانه، صفحه ۲۷.

جهانی» به وجود آورند و در این نظام با به بردگی‌کشیدن انسان‌ها، حکومت جهانی خویش را برپا کنند، نیازمند نظارت همه‌جانبه بر دنیای انسان‌ها هستند تا آنها را کنترل کنند و این نظارت در فضای مجازی و از طریق اَبَرکامپیوترها بر کلیّهٔ شئون زندگی مادّی انسان به راحتی قابل امکان است. یادمان باشد که غالب فضای مجازی در اختیار شیطان‌صفتان است و از آنجایی‌که آنها در این زمینه پیشرو هستند؛ ازاین‌رو می‌توانند مردم جهان را به راحتی در تور طرح‌های خود گرفتار کنند. ضمناً باید در نظر داشت که تکنولوژی از هر نوعی که باشد، بایستی در خدمت بشر باشد نه آنکه بشر را به خدمت گیرد. متأسّفانه شیطان‌صفتان با تکنولوژی امروز توانسته‌اند بخش عمده‌ای از بشریّت را در خدمت خود گیرند، پس ضمن رعایت مسائل لازم زندگی از جمله حفظ سلامت، بهداشت، محیط زیست و... مراقب باشیم که با بهانه‌هایی همچون بیماری و قرنطینهٔ خانگی و... زندگی در فضای مجازی بر ما تحمیل نشود.

نکتهٔ دیگری که در اینجا باید به آن اشاره کرد این است که به نظر می‌رسد که شیطان‌صفتان در دنیای امروز به مدد ابزارهای الکترونیکی می‌توانند که «نانوچیپ»هایی را از طریق واکسن یا هر چیز و بهانهٔ دیگری در بدن انسان‌ها کار گذارند تا کنترل انسان‌ها را حتّی از درون به دست گیرند و یا شوک‌های روانی و جسمی به آنها وارد کنند. بنابراین ما باید تکنولوژی‌های مورد نیاز خویش را در زمینه‌های مختلف از جمله در فضای مجازی و نیز طب و سلامت (مثل دارو و واکسن) را به دست جوانان مبتکر و متعهّد خویش و براساس معیارهای الهی تولید نموده و در این زمینه به استقلال برسیم.

ضمن در نظر گرفتن مطالب بیان شدهٔ فوق باید در نظر داشت که یکی از کارکردهای مفید فضای مجازی و ابزار الکترونیک این است که می‌توان دولت الکترونیک را در فضای مجازی شکل داد تا بدین صورت با شفاف‌سازی در فرایندها و نظارت سیستمی بر فعالیت‌ها جلوی رانت‌خواری‌ها، دلالی‌گری‌ها، ویژه‌خواری‌ها، تصمیمات و برخوردهای سلیقه‌ای و... را تا حد مطلوبی گرفت و بدین طریق در راستای عدالت اجتماعی گام برداشت.

ابزار سوم
بانک، پول

شاید به جرأت بتوان گفت یکی از نحس‌ترین اختراعات دست بشر «پول اعتباری» و یکی از شوم‌ترین و مزوّرانه‌ترین نهادهای جامعهٔ بشری در عصر حاضر «بانک» است. پول اعتباری و بانک، ابزارهایی در دست شیطان‌صفتان هستند که می‌توانند به راحتی دسترنج دیگران را بلعیده، تولید و کشاورزی را نابود کرده، تورّم را رقم زنند و کمر ملّت‌ها را شکسته، حق‌باوری را در جامعه از بین برده و هم‌چون زالو خون مردم را تا به انتها مکیده و مردم را به راحتی اسیر و بردهٔ صاحبان‌شان کنند بدون آنکه کسی متوجه عملکرد فسادانگیز آنها شود؛ زیرا پول و بانک به گونه‌ای مزوّرانه، لایه لایه، با فرآیندهای مکّارانه و فریبنده طرح‌ریزی شده‌اند که عملکرد شیطانی و واقعی آن برای دیگران قابل درک نباشد. برای پی بردن به ماهیّت شیطانی پول اعتباری و بانک کافی است تا مؤسّسین و مروّجین آن را مورد مطالعه قرار دهیم. پایه‌گذاران این دو ابزار خبیث، شیطان‌صفتانی هستند که هدفی جز به بردگی‌کشیدن و بهره‌کشی رایگان از مردم دنیا در سر ندارند.

سِر «جوسیا استمپ»[1]، مدیر بانک انگلستان بین سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱، در خصوص نظام بانک‌داری اظهار می‌دارد: «نظام نوین بانک‌داری، از هیچ پول می‌سازد. این فرآیند شاید حیرت‌انگیزترین ترفندی باشد که تا به حال ابداع شده است. بانک‌داری، آبستن بی‌عدالتی و زادهٔ گناه است. بانک‌داران مالکان جهان هستند. اگر جهان را از چنگال آنان خارج کنید، ولی قدرت پول‌سازی را در اختیار آنان بگذارید، تنها با تکان دادن قلم خود آن‌قدر پول تولید می‌کنند تا بار دیگر جهان را به دست آورند... این قدرت عظیم را از چنگ آنان خارج کنید تا تمام ثروت‌های هنگفت آنان مانند ثروت‌های غنیِ حاصل

1 - Sir Josiah Stamp.

از معادن، روزی ناپدید شود؛ به این ترتیب آنان به‌ناچار خود از میان خواهند رفت و بعد از آنان، جهان بهتر و سعادتمندتر خواهد شد. اما اگر می‌خواهید به روند فعلی ادامه دهید و بردگان بانک‌ها باقی بمانید و هزینهٔ بردگی خود را بپردازید، پس بگذارید بانک‌داران به پول‌سازی و کنترل بر وام‌ها ادامه دهند».[1]

اگر به بدهی کشورهای دنیا نگاه کنیم، خواهیم دید همهٔ کشورهای دنیا بدهکارند، ایالات متّحده بزرگترین بدهکار دنیاست. اروپا به همین ترتیب، آفریقا یا آسیا، فرقی نمی‌کند، در این دنیا همهٔ کشورها بدهکارند و طبیعتاً این بدهی بر دوش مردم آنهاست. پس باید این سؤال مهم را مطرح کرد که چرا همهٔ کشورها بدهکارند؟ **سؤالی که بلافاصله بعد از آن مطرح می‌شود این است که همه به چه کسی بدهکار هستند؟**(پرسش دوم: طلبکار کیست؟) و می‌شود اینطور فرض کرد که نصف کشورها به نصف دیگر بدهکار هستند، یا ۱۰ درصد از بقیّهٔ طلبکار هستند. یا همهٔ کشورها به همان ترتیب از هم طلبکار و به همان نسبت از هم بدهکار هستند و در نهایت تراز این بدهی‌ها صفر است، اما به تدریج خواهید فهمید که اینطور نیست، در این دنیا همه بدهکارند و پیداکردن طلبکار در سیستم موضوع بسیار مهمی است.

بدهی‌های خارجی آمریکا تا سال ۲۰۱۹ میلادی، ۲۲/۵ تریلیون دلار است و این بدهی‌ها لحظه به لحظه در حال افزایش است و اما این بدهی‌های خارجی آمریکاست. آمریکا چیزی در حدود ۱۲۵ تریلیون دلار بدهی داخلی دارد.[2] اما وضعیت کشورهای اروپایی هم به همین صورت است اگر اسکناس‌های ۱۰۰ یورویی را در پالِت‌های صد میلیون یورویی سوار بر کامیون‌های دومیلیون یورویی مستقر در بزرگراه‌های اروپایی تصور کنیم، اروپایی‌ها هم تا کیلومترها بدهکارند. واقعاً این حجم بدهی‌ها چگونه به وجود آمده است، **بهتر است برای روشن شدن موضوع، متن داستانی ذیل را مطالعه نمایید:**

«جُرج» هیجان زده بود، فردا سخنرانی داشت که آیندهٔ او را متحول می‌کرد، او تشنهٔ قدرت و مقام بود و حالا رؤیاهایش به واقعیت نزدیک می‌شد. کار «جُرج» ساخت جواهر و زیورآلات بود

---

۱ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۲۵ و ۲- مستند رازهای پنهان پول (Hidden Secrets Of Money)، قسمت چهارم (Episode Four).

2 - https://www.usdebtclock.org/.

ولی از اینکه کار کند و پولی دربیاورد راضی نبود، به هیجان احتیاج داشت و حالا نقشه‌اش آماده اجرا بود. شهری که «جُرج» در آن زندگی می‌کرد، در کل مکان شادی بود و مردم با هم خیلی صمیمی بودند. امّا بازار تنها مشکل بزرگی بود که مردم نتوانستند آن را حل کنند. سال‌های سال مردم از مبادلهٔ کالابه‌کالا استفاده می‌کردند. محصول مازاد تولیدی خود را با محصول مازاد دیگران تعویض و یا معامله می‌کردند. مثلاً یک چاقو را با یک سبد معاوضه می‌کردند و امّا چگونه می‌توان یک گاو را با یک پرتقال تعویض نمود. «جُرج» گفت: من این مشکل را حل می‌کنم (مشکل مبادلهٔ کالابه‌کالا). مردم گفتند: چطور باید شروع کنیم؟

«جُرج» گفت: کالایی که من به شکل جواهر درمی‌آورم تیره نمی‌شود، زنگ نمی‌زند و به مدّت طولانی دوام می‌آورد. من مقداری از طلا را به شکل سکّه درمی‌آورم و از این به بعد از این سکّه‌ها استفاده می‌کنید. او شرح داد که قیمت‌ها چگونه عمل می‌کنند و اینکه پول واسطه‌ای برای مبادله خواهد بود و یک سیستم مناسبی برای مبادلهٔ کالابه‌کالا است.

یکی از دولت‌مردان سؤال کرد: بعضی می‌توانند از زمین طلا بیرون بیاورند و برای خودشان سکّه بسازند، این عادلانه نیست. «جُرج» که خوب به همه چیز فکر کرده بود گفت: تنها سکّه‌هایی که از سوی دولت مورد تأیید باشند قابل استفاده هستند و این سکّه‌ها با علامت خاصی مشخص می‌شوند. این کار منطقی به نظر می‌رسید و تعیین شد به هرکس تعداد یکسانی سکّه بدهند. شمع‌ساز صدایش درآمد که من باید از همه سهم بیشتری داشته باشم و همه از شمع‌های من استفاده می‌کنند. کشاورز گفت: نه، بدون غذا زندگی وجود ندارد، مشخص است که من باید از همه بیشتر سکّه داشته باشم و به همین ترتیب مشاجره ادامه پیدا کرد.

«جُرج» اجازه داد برای مدّتی با هم بحث کنند اما بالأخره گفت: از آنجا که نمی‌توانیم به توافقی برسیم پس هرکس هر چقدر که می‌خواهد سکّه بگیرد و محدودیتی ندارد ولی باید بتوانید آخر سال سکّه‌ها را برگردانید. مردم پرسیدند: پس تو چه دریافت خواهی کرد؟ «جُرج» گفت: از آنجا که من سرویسی عرضه می‌کنم که عرضهٔ پول است حق دارم درعوض آن کارمزدی دریافت کنم، چطور است به ازای هر ۱۰۰ سکه‌ای که دریافت می‌کنید برای هر یکسال که وام نزد شماست به من ۱۰۵ سکّه برگردانید و این هزینه را «**بهره**» می‌نامیم. راه دیگری وجود نداشت و جدا از آن، ۵درصد هزینهٔ اندکی به نظر می‌آمد و به این ترتیب مردم قبول کردند. آنها پول را بی‌نهایت مفید یافتند و به زودی همه چیز را به سکّه‌های طلا یا دلار ارزش‌گذاری کردند. ارزشی که آنها برای هر کالا می‌گذاشتند «**قیمت**» نام داشت و قیمت هر چیز بستگی به نوع کاری بود که برای تولید

آن لازم بود. در آخر سال، «جُرج» از مغازه‌اش بیرون آمد و از همهٔ کسانی که به آنها پول و وام داده بود سرزد، برخی بیشتر از آنچه که قرض گرفته بودند داشتند. اما این مسئله به این معنا بود که دیگران پول کمتری دارند، چرا که در ابتدا به همه تعداد مشخصی سکه داده شده بود. افرادی که بیشتر از وام گرفته شده پول داشتند تمام ۱۰۰ سکه را بعلاوهٔ ۵ سکه برگرداندند، اما برای ادامه دادن به کار لازم بود بار دیگر پول قرض بگیرند. اما در طرف دیگر برای اولین بار در شهر یکسری بدهکار بوجود آمده بودند. جُرج قبل از اینکه پول بیشتری به آنها قرض بدهد برخی از دارایی‌های آنها را گرو گرفت و همگی بار دیگر به سرکار خود بازگشتند تا آن ۵ سکّه اضافی را به سختی بدست آورند. هیچکس متوجه نقشه‌ای که «جُرج» کشیده بود نشد، چون قرار بود فقط جُرج سکه‌ها را تولید کند و قرار بود به هر کس ۱۰۰ سکّه بدهد. آنها چگونه می‌توانستند ۵ سکّهٔ اضافی را برگردانند چون آن ۵ سکّه که هیچ‌وقت ساخته نشده بود. به این صورت یک عدّه می‌باختند و «جُرج» سیستم را بر مبنای بدهکاری طراحی کرده بود. «جُرج» در قسمت عقب کارگاهش یک گاوصندوق خیلی بزرگ داشت و به همین علت مردم مناسب دیدند تعدادی از سکه‌های‌شان را برای محافظت نزد او بگذارند. او هزینهٔ اندکی را بسته به مقدار پول و زمان نگهداری دریافت کرده و رسیدی را در ازای سپرده به فرد می‌داد، زمانیکه فردی برای خرید از خانه خارج می‌شد، معمولاً سکّه‌های طلای زیادی با خودش بیرون نمی‌برد. او یکی از رسیدهایی که به ارزش کالاهایی که می‌خواست بخرد به مغازه‌دار می‌داد. رسیدها به جای طلا، دست به دست می‌گشت و مردم اعتقاد بسیار زیادی به رسیدها پیدا کرده بودند، و آنها را به اندازهٔ سکه‌ها مفید یافتند. قضیّه رسیدها باعث شد تا «جُرج» متوجه شود دیگر کمتر کسی برای دریافت سکّه‌هایش مراجعه می‌کند. برای همین پیش خودش فکر کرد، من حالا تمام سکّه‌ها را در اختیار دارم. ولی با این وجود باید کار کنم. خیلی‌ها هستند که حاضرند برای استفاده از این سکه‌هایی که اینجا خوابیده و به ندرت صاحبان‌شان سراغ‌شان را می‌گیرند به من بهره پرداخت کنند. اوایل بسیار محتاط عمل می‌کرد. و هر بار تعداد اندکی از دارایی را با گرفتن ضمانت‌نامه‌هایی محکم به دیگران قرض می‌داد. اما رفته‌رفته جسورتر شد و مقادیر وام‌ها بالا و بالاتر رفت، تجارت وام‌دادن(از اموال دیگران) بسیار پرمنفعت به نظر می‌رسید. دیگر مردم رسیدها را به اندازهٔ سکّه‌ها قبول داشتند. وقتی بازرگانی می‌خواست به دیگری بابت کالایی مبلغی پرداخت کند به سادگی یادداشت کوتاهی به «جُرج» می‌نوشت و به او اعلام می‌کرد که پول را از حسابش به حساب بازرگان دوم واریز کند. این سیستم بسیار معمول شد و یادداشت اعلام کننده، نام چک برخودش گرفت. در یک شب، زرگران ملاقات

مخفیانهٔ دیگری داشتند و «جُرج» نقشهٔ دیگری را مطرح کرد. روز بعد از آن، جلسه‌ای با تمامی دولت‌مردان برپا شد و «جُرج» گفت: رسیدهایی که ما صادر می‌کنیم، خیلی معمول شده و شکی نیست که شما هم متوجه این موضوع شده‌اید و متأسّفانه برخی از این رسیدها توسّط جاعلین نسخه‌برداری شده و این کار بایستی متوقف شود. دولت‌مردان نگران شدند و پرسیدند: حالا باید چکار کرد؟ «جُرج» پاسخ داد: پیشنهاد من این است که قبل از هر چیز، دولت وظیفهٔ چاپ رسیدها را بروی کاغذی مخصوص همراه با طرحی پیچیده بر عهده بگیرد و بعد از بررسی توسط دولت امضاء شود. می‌توان نام این رسیدهای جدید را اسکناس بگذاریم و ما از الان خوشحال خواهیم شد که هزینهٔ چاپ را بپردازیم، چرا که نوشتن این رسیدها وقت زیادی از ما می‌گیرد. دولت‌مردان پیش خودشان استدلال کردند و گفتند: بله، این وظیفهٔ ماست که از مردم در برابر جاعلین محافظت کنیم. آنها قبول کردند که اسکناس‌ها را چاپ کنند.

روزی شخصی متفکر نزد «جُرج» آمد و گفت: گرفتن بهره درست نیست، به ازای هر ۱۰۰ دلاری که شما توزیع می‌کنید، ۱۰۵ دلار درعوض درخواست می‌کنید و این عادلانه نیست، این ۵ دلار اضافی هیچ‌وقت قابل پرداخت نیست، چرا که وجود خارجی ندارد. کشاورزان غذا تولید می‌کنند، صنعت‌گران کالا می‌سازند. اما تنها این شما هستید که پول تولید می‌کنید. این روش تنها مردم را روزبه‌روز بدهکارتر می‌کند. «جُرج» در سکوت گوش داد و گفت: ببین پسرم، اقتصاد مالی موضوع دشوار و پیچیده‌ای است و به سال‌ها مطالعه نیاز دارد، بگذارید من نگران این مسائل باشم و شما هم به کار خودتان برسید. باید راندمان کاری‌تان را بالاتر ببرید و محصولات‌تان را افزایش دهید و در هزینه‌هایتان صرفه‌جویی کنید تا در کارتان پیشرفت کنید. من حاضرم تا در این امور همیشه به شما کمک کنم. مرد بیرون رفت درحالیکه هنوز متقاعد نشده بود، مسئلهٔ نادرستی در عملکرد «جُرج» وجود داشت و او می‌دید جواب سر بالا گرفته است، اما اکثر مردم برای «جُرج» و کارهایش احترام قائل بودند. تاجرها برای تأمین‌کردن بهرهٔ قرض‌های‌شان مجبور بودند تا قیمت‌ها را بالاتر ببرند. مُزدبگیران از کمبود مزدهای‌شان شروع به شکایت کردند. کارفرماها هم از پرداخت مُزد بیشتر امتناع می‌کردند و مدّعی بودند با این کار نابود می‌شوند. کشاورزان هم نمی‌توانستند قیمت مناسبی برای محصولات‌شان دریافت کنند. سرانجام برخی از مردم دست به اعتصاب زدند، حرکتی که تا آن موقع بی‌سابقه بود. اکثر دولت‌مردان تمام تلاش خودشان را بکار بسته و مایل نبودند پول بیشتری از مردم‌شان دریافت کنند و بالأخره راهی برای‌شان باقی نماند جز اینکه از «جُرج» و دوستانش پول قرض بگیرند. آنها هیچ تصوّری نداشتند که چگونه

می‌خواهند این پول‌ها را برگردانند. حالا دیگر دولت هم بدهکار بود. بدین ترتیب، وضعیت از این هم بدتر شد. والدین هم قادر نبودند برای تأمین فرزندان‌شان به معلّمان پول بدهند. مردم نمی‌توانستند به دکترها پولی بدهند. بدین ترتیب دولت مجبور شد تمامی کارها را در اختیار بگیرد و این باعث می‌شد مخارج دولت از این هم بیشتر و بیشتر شود. در یکی از شهرها، بهرهٔ بدهی‌ها از مقدار پولی که سالانه جمع می‌شد تجاوز کرده بود، در تمام کشور، بهره‌های پرداخت نشده افزایش می‌یافت، به بهره‌های پرداخت نشده بهره تعلق می‌گرفت. بدین ترتیب، اکثر دارایی‌های کشور تحت مالکیّت و کنترل «جُرج» و دوستانش درآمده بود و همراه با او، کنترل بر روی مردم شدّت یافت. آنها می‌دانستند که وضعیت پایدار و اَمن نخواهد بود مگر اینکه تک‌تک افراد تحت کنترل باشند. اکثر مخالفان سیستم، تحت فشارهای مالی یا تمسخر عمومی ساکت می‌شدند. برای این کار «جُرج» و دوستانش اکثر روزنامه‌ها، تلویزیون و ایستگاه‌های رادیویی را خریداری کردند. نقشه «جُرج» در حال کامل شدن بود. کل کشور به او بدهکار بودند. افکار مردم در آموزش‌وپرورش توسّط او در حال کنترل بود، مردم قادر بودند تنها به چیزی بیندیشند و باور داشته باشند که «جُرج» می‌خواهد».

یک سؤال: اگر یک فینیک (معادل یک صدم مارک) با نرخ بهرهٔ مرکبِ[1] ۵ درصد ربا داده شود، مقدار آن ۱۹۹۰ سال بعد چقدرخواهد شد؟ در حدود ۱۳۴ میلیارد گلوله به اندازهٔ کرهٔ زمین و از جنس طلا.[2]

قسمتی از پروتکل شماره بیست صهیون جهت یادآوری:(پروتکل‌ها پیش‌تر در فصل اول بحث شده‌اند).

وام‌های خارجی همچون زالویی است که بر پیکر دولت می‌چسبد که تا از خون سیر نشود یا خود دولت آن را نکَند و دور نیندازد از بدن او جدا نمی‌شود. اما حکومت‌های «گوییم»[3] ناتوان‌تر از آنند که این زالو را از پیکر خود بکنند لذا به راهی ساده‌تر و آسان‌تر پناه می‌برند و با به‌کارگیری زالوهای بیشتر و بیشتر درصدد درمان بیماری خود برمی‌آیند تا آنکه رگ‌های آنها خشک می‌شود و خون از جریان باز می‌ایستد.

---

۱ – بهره به دست آمده وارد چرخهٔ سرمایه‌گذاری شده و خود مجدداً تولید بهره می‌کند. (مکانیزم رایج در بانک‌ها).

۲ – منتخب مستند «زمین بعلاوه پنج درصد»، http://www.mostazafin.tv/article/4462.

۳ – منظور از «گوییم» (Goyem یا Goys) غیریهود است. این کلمه نزد یهود به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان می‌باشد و این خود نشان می‌دهد که یهودی‌ها به دیگران با دیدهٔ حقد و حقارت و دشمنی و تنفر می‌نگرند.

چه روشن است بی‌فکری و کودنی و حماقت «گوییم»؛ از ما وام با بهره می‌گیرند بدون آنکه فکر کنند باید اصل پول و فرع آن را از جیب دولت‌های خود بگیرند تا قرض ما را پرداخت کنند.

تا زمانی که قرضه‌ها داخلی باشد و وام‌دهندگان ملت‌های«گوییم»باشند، نهایت کاری که صورت می‌گیرد انتقال پول از جیب فقرا به کیسهٔ ثروت‌مندان است، اما وقتی افرادی خودفروخته متعهد شدند که قرضهٔ خارجی را جایگزین قرضهٔ داخلی کنند ثروت ملّت‌ها به صندوق‌ها و خزانه‌های ما سرازیر می‌شود و ملّت‌های «گوییم» به ما باج خواهند داد.

تاریخچهٔ بانک‌داری و اِصرارکنندگان بر ترویج صنعت بانک‌داری در جهان

پس از مطرح‌شدن مطالب فوق؛ در ادامه تاریخچهٔ بانک‌داری و اِصرارکنندگان بر ترویج صنعتِ بانک‌داری به اختصار می‌آید که مطالعهٔ آن می‌تواند کمک شایان توجهی به شناخت این صنعت شوم در جهان نماید.

در تمدّن‌های بسیار قدیمی معابدی وجود داشته است. در این معابد گنجینه‌هایی نگهداری می‌شد که لزوماً تا ابد دست‌نخورده باقی نمی‌ماند. کاهنان، حسب نیاز افراد آن دوره، با قرض‌دادن اجناس موجود در خزانه، برای مدتی محدود، دو هدف را پیش می‌بردند: از یک‌سو سپاس افراد ذینفع نصیب آنها می‌شد و از سوی دیگر، در مقابل خدمتی که به آنها می‌شد می‌بایستی کمی بیش از میزان دریافتی بازپرداخت کنند؛ در صورتی که خزانه از اجناس فاسدشدنی تشکیل می‌شد، تنها راه حفظ این اجناس قرض‌دادن آنها به مصرف‌کنندگانی بود که در دورهٔ بعد به تولید مجدّد آن مبادرت می‌کردند. بدینسان، معابد در کلیّهٔ نقاط به وام‌دهندگان مبدّل شدند. این معابد، با کسب شهرت، نه تنها اقدام به جمع‌آوری هدایا کردند، بلکه به قبول سپرده نیز پرداختند. بدین‌ترتیب، برای عامهٔ مردم فرصتی پیش آمد تا اجناس خود را در محلی مطمئن به امانت گذارند و معابد نیز موفّق شدند وام‌های بیشتری اعطا کنند، در نتیجه بهره‌ای قابل توجه نیز دریافت دارند. اگرچه در آن ایّام عده‌ای با اعطای وام با بهره، ثروت خویش را افزایش می‌دادند اما مقامات کشوری مراقب بودند که این عمل محدود شود زیرا ترس آن وجود داشت که ثروت‌مندان از طریق رباخواری افراد

تهیدست را استثمار کنند.[۱]

با پیدایش پول فلزی تغییرات فراوانی پدید آمد. با تنوع سکّه‌های در جریان، متخصصان که عبارت از زرگرها و صرّاف‌ها و تحصیل‌داران مالیات بودند نقش عمده‌ای پیدا کردند. این اشخاص به تدریج به صورت حرفه‌ای‌های واقعی پول درآمدند. افراد به دلایلی گوناگون قسمتی از ثروت خود را نزد آنها به امانت می‌گذاردند، و این متخصّصان با توزیع وام‌های کمابیش طولانی، منفعتی عاید خود می‌کردند. تجارت پول به تدریج به کاری حرفه‌ای مبدّل شد و شخصیّت جدیدی به نام بانک‌دار در جامعه پدیدار گشت.[۲]

اگر چه ادیان الهی به شدت ربا و رباخواری را نهی کرده‌اند؛ اما یهودیان از قدیم‌ترین روزگاران، به مال‌دوستی، پول‌پرستی و گردآوری ثروت از راه‌های مشروع و نامشروع، شهره بوده‌اند. اینکه در تورات تحریف شدهٔ امروز رباخواری در میان یهودیان منع شده و در رابطه با دیگران مجاز می‌شمارد، نشان می‌دهد که پیشینهٔ بنی‌اسرائیل در رباخواری، به زمان‌های کهن باز می‌گردد. در سال ۱۸۹۳ میلادی بقایای باستانی یک خانوادهٔ یهودی ساکن شهر نیپور(Nippur) بین‌النهرین، کشف شد. بیش از هفت‌صد سند به دست‌آمده در این کاوش نشان می‌دهد که خانوادهٔ فوق به نام پسران «موراشو» در سال‌های ۴۰۳ - ۴۵۵ پیش از میلاد، به شکل گسترده به عملیّات مالی مبتنی بر ربا اشتغال داشته‌اند.[۳]

هنری فورد می‌گوید: «فلسفهٔ یهود نسبت به مال و ثروت، مبتنی بر « تصاحب اموال» است، نه بر اساس «تولید و ایجاد ثروت» و چنان‌که پیداست میان این دو، اختلافی آشکار وجود دارد. ازاین‌رو، باید گفت که یهودیان «ارباب ثروتند» نه «اصحاب صنعت». به همین جهت، علمای اقتصاد، از ایشان با عنوان «امپراتوران ثروت» و «سلطان بانک‌ها» یاد می‌کنند».[۴]

اصولاً مردم، «ربا» را پدیده‌ای بسیار پلید و زشت می‌شمارند، ازاین‌رو در طول تاریخ و در میان تمام جوامع بشری، نفرت از شخص رباخوار، امری شایع و ریشه‌دار بوده است. در امپراتوری روم، واژهٔ «سکتور=Sector» بر شخص رباخوار و قاتل، به طور یکسان اطلاق می‌شد. به یقین یکی از مهم‌ترین عوامل نفرت عامهٔ مردم از قوم یهود را در سراسر تاریخ، باید در اشتغال و افراط

---

۱ – تاریخچه بانک و بانک‌داری، صفحه ۱.

۲ – همان، صفحه ۲.

۳ – یهود و صهیونیسم، صفحه ۲۰۴.

۴ – همان، صفحه ۲۰۵.

(Banko Rotto) خوانده می‌شود؛ این اصطلاح، ریشهٔ (Banqueroute) به معنای ورشکسته می‌باشد.[۱]

پس از مباحث بیان‌شده، نقش یهود در نهادینه‌شدن بانک‌ها در عصر حاضر را در ذیل بررسی می‌نماییم. باید توجّه داشت که چرا یک قوم شوم این‌چنین در نهادینه‌شدن یک سازوکار مالی در دنیا با تمام توان تلاش می‌کند؟ **مگر در بانک چه خبر است که برای نهادینه شدن آن، این همه جنایت صورت می‌پذیرد؟**

برای آشنایی بیشتر با عملکرد شوم بانک‌ها، سیر تاریخی ذیل را با دقت مطالعه نمایید

ـ **سال ۱۶۹۴:** بانک انگلستان که به طور غلط‌اندازی نام‌گذاری شده بود، تأسیس شد. این بانک به طور فریبنده‌ای نام‌گذاری شد تا این طور بنماید که از سوی دولت انگلستان اداره می‌شود؛ درحالی‌که در اصل تشکیلاتی خصوصی به شمار می‌رفت که توسّط یهودیان تأسیس شده بود. «کریستوفر هالیس»[۲] در کتاب خود تحت عنوان «از کار افتادگی پول» که در سال ۱۹۳۴ به چاپ رسید، نحوهٔ شکل‌گیری بانک انگلستان را این‌گونه شرح می‌دهد:

«در سال ۱۹۶۴، حکومت ویلیام سوم (که همراه با یهودیان از هلند وارد انگلستان شده بود) در وضعیت مالی بدی قرار داشت. شرکتی متشکل از افراد ثروتمند تحت رهبری «ویلیام پترسون»[۳] وام دوازده میلیون پوندی با بهرهٔ ۸ درصد به حکومت ویلیام پیشنهاد دادند به شرط اینکه آنان که خود را هیئت رئیسهٔ شرکت بانک انگلستان می‌نامیدند حق آن را داشته باشند تا به اندازهٔ تمامِ سرمایهٔ خود اسکناس منتشر کنند؛ به عبارت دیگر بانک این حق را پیدا می‌کرد تا به اندازهٔ داوزده میلیون پوند، طلا و نقره وصول نماید و آن را به سرمایهٔ ۲۴ میلیون (یعنی دو برابر آن) تبدیل کند و دوازده میلیون پوند طلا و نقره را به دولت وام دهد و از دوازده میلیون پوند آنکه به صورت اسکناس بود، استفاده نماید، «پترسون» به درستی این امتیاز ویژه را که به بانک اعطا شده بود، امتیازی برای پولدار شدن تلقی می‌کند... در عمل، نقدینگی آنان تقریباً دویست تا سیصد هزار پوند بیشتر نبود. در این باره دریافتیم که تا سال ۱۶۹۶ (به عبارت دیگر دو سال بعد) آنان با

۱ - تاریخ بانک و بانک‌داری، صفحه ۱۴.

2 Christopher Hollis.

3 Willam peterson.

نقدینگی ۳۶ هزار پوند، مبلغی به ارزش یک میلیون و ۷۵۰ هزار پوند را به گردش درآوردند. در واقع آنان تنها با پشتوانهٔ ۲ درصد از سرمایهٔ منتشر شده از سوی خود اقدام به کسب سود می‌کردند.

اسامی مدیران یهودی بانک انگلستان هرگز منتشر نشد؛ ولی روشن است که تا اوایل سال مزبور، یهودیان از طریق ادارهٔ بانک انگلستان، خانوادهٔ سلطنتی انگلستان را زیر سلطهٔ خود داشتند. این بانک از سرمایه‌گذاری بر تمام وجوهی کسب سود می‌کند که از هیچ به وجود می‌آورد».

ـ **سال ۱۶۹۸:** بعد از گذشت چهار سال از تأسیس بانک انگلستان، سلطهٔ یهودیان بر عرضهٔ پول بریتانیا به سرعت افزایش یافته بود. آنان با چنان مبالغ هنگفتی کشور را غرق در بدهی کرده بودند که بدهی دولت به بانک از رقم اولیهٔ یک میلیون و دویست و پنجاه هزار پوند، تنها ظرف چهار سال با افزایش ۱۲۸۰ درصدی به شانزده میلیون پوند رسید. دلیل این کارشان بسیار روشن است. اگرپول در گردش در یک کشور پنج میلیون پوند باشد و بانک مرکزی تشکیل شود و پانزده میلیون پوند دیگر منتشر نماید و در اولین مرحله از طرح خود آن مبلغ را از طریق وام و غیره وارد اقتصاد نماید، آن‌گاه به طور طبیعی این اقدام ارزش مبلغی اولیهٔ پنج میلیون پوندی را که قبل از تأسیس بانک مزبور در گردش بود، پایین می‌آورد. این مسئله به این دلیل است که مبلغ اولیهٔ پنج میلیون پوند که ۱۰۰ درصد اقتصاد را تشکیل می‌داد. حالا تنها ۲۵ درصد از اقتصاد را تشکیل می‌دهد. این مسئله همچنین به بانک این اختیار را می‌دهد تا با رقم پانزده میلیون پوندی که به اقتصاد کشور وارد کرده، کنترل ۷۵ درصد پول در گردش را به دست گیرد.

این مسئله تورم را در پی دارد که خود از دلایل کاهش ارزش پول در دست مردم می‌باشد (به دلیل چاپ پول توسط بانک). چون مبالغ در دست مردم ارزش کمتری پیدا می‌کند، به همین دلیل آنان به بانک مراجعه می‌کنند تا برای کمک در جهت به جریان انداختن کسب‌وکار خود وام بگیرند و هنگامی که بانک مرکزی متقاعد می‌شود که تعداد کافی از افراد بدهکار وجود دارند، با ممانعت از ارائهٔ وام، عرضهٔ پول را سخت‌تر می‌کند. این دومین مرحله از طرح بانک به شمار می‌رود.

در مرحلهٔ سوم، بانک به کنار می‌نشیند و منتظر می‌ماند تا افراد بدهکار به بانک، ورشکسته شوند؛ در این مرحله بانک، ثروت، کسب‌وکار و دارایی حقیقی را که با سختی و قطره‌قطره از سوی مردم جمع‌آوری شده است، مصادره می‌کند. تورم هرگز آن بانک را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد؛ در واقع آنان تنها گروهی هستند که از این شرایط سود می‌برند چنان‌که هر زمان دچار کمبود وجه شوند، به سادگی اقدام به چاپ مبالغ بیشتری می‌نمایند.[۱]

۱ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۲۴.

ـ سال ۱۷۹۱: خانوادهٔ روچیلد[1] (خاندانی یهودی و از مؤسّسین صهیونیسم که پیش‌تر در مورد آنها توضیح دادیم) از طریق «الکساندر همیلتون»[2] (عامل آنان در کابینهٔ رئیس‌جمهور جرج واشینگتن) «کنترل پول کشور را به دست می‌گیرند». آنان بانک مرکزی را در ایالات متّحده تأسیس می‌کنند و آن را «اولین بانک ایالات متّحده» می‌نامند. این بانک با امتیازی بیست ساله تأسیس شد.

در خلال پنج سال اول از حیات این بانک، دولت آمریکا هشت میلیون و دویست هزار دلار از آن قرض می‌گیرد و قیمت‌ها در کشور تا ۷۲ درصد افزایش می‌یابد. «توماس جفرسون»[3]، وزیر خارجهٔ وقت، در رابطه با این قرض‌گیری و تورّم فزاینده می‌گوید «ای کاش امکان آن بود تا اصلاحیه‌ای را از قانون اساسی‌مان احراز می‌کردیم تا اختیار قرض‌گیری از دولت فدرال را سلب می‌کرد».[4]

ـ سال ۱۸۰۰: در فرانسه، بانک فرانسه تأسیس می‌شود. ناپلئون خیلی زود درمی‌یابد که فرانسهٔ آزاد، کشوری است که از قرض و بدهی آزاد باشد؛ لذا متعاقباً بیان می‌دارد: «**دستی که می‌دهد از جمله همان‌دستی است که می‌گیرد. پول، پدر و مادر ندارد. سرمایه‌گذاران نه عِرق ملی دارند و نه نجابت و آبرو می‌شناسند. تنها هدف آنان کسب سود است**».[5]

ـ سال ۱۸۱۱: اعتبار امتیاز «بانک ایالات متّحده روچیلد» تمام می‌شود و کنگره به تمدید این امتیاز رأی مخالف می‌دهد. «ناتان مایر روچیلد» از این مسئله عصبانی شده، بیان می‌دارد: «اگر درخواست تمدید امتیاز پذیرفته نشود، ایالات متّحده خود را درگیر جنگی خانمان‌سوز خواهد

۱ - خاندان روچیلد یا روچیلدها، خاندان بانک‌دار اروپا با ریشه‌ای یهودی هستند که نظام بانک‌داری و مالی اروپا را از اواخر قرن هجدهم پی‌ریزی کردند. عدّه‌ای معتقدند این خاندان مالک بیشترین میزان ثروت شخصی در دنیا هستند. در حال حاضر کسب‌وکار روچیلدها در زمینه‌های مختلف از جمله مدیریت دارا یی‌های خصوصی، بانک، کشاورزی، تولید مشروب و غیره است. «پل جانسون» نویسنده و مورخ انگلیسی دربارهٔ آنها می‌نویسد: «بر خلاف یهودیان درباری اولیّه که به اشراف اروپا پول قرض می‌دادند اما گاه ثروت‌شان را در جریان خشونت‌ها و مصادره‌ها از دست می‌دادند، نظام بانک‌داری جدید روچیلدها در برابر حملات محلّی غیرقابل نفوذ بود. سرمایهٔ آنها در غالب بازارهای مالی به عنوان سهام، اوراق قرضه و بدهی در جهان می‌گشت. آنها با تبدیل دائمی پول‌شان آن را از حملات مصون نگه‌می‌داشتند». منبع: دایرة المعارف مصور تاریخ یهودیت و صهیونیسم، صفحه ۲۵۰.

2. Alexander Hamilton.

3. Thomas Jefferson.

۴ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۳۳.

۵ - همان، صفحه ۳۴.

دید». با این‌حال ایالات متّحده، موضع خود را تغییر نمی‌دهد و امتیاز این بانک تمدید نمی‌شود؛ این اقدام باعث می‌شود که «ناتان مایر روچیلد» تهدید دیگری را مطرح کند: «به آن آمریکایی‌های گستاخ درس عبرت خواهم داد و آنان را به دوران استعماری باز خواهم گرداند».

ـ سال ۱۸۱۲: انگلستان با پشتیبانی مالی روچیلد و تبعیت از فرامین «ناتان مایر روچیلد» به ایالات متّحده اعلان جنگ می‌دهد. طرح روچیلد آن است تا ایالات متّحده را در اثر جنگ چنان دچار بدهی کند که هیچ گزینه‌ای جز تسلیم در برابر انگلستان نداشته باشد و امتیاز بانک روچیلد موسوم به اولین بانک ایالات متّحده را تمدید نماید. با این حال، از آن‌جایی‌که انگلستان هنوز مشغول نبرد با ناپلئون بود، توانایی سازمان‌دهی تهاجم بیشتر را نداشت و به همین دلیل جنگ در سال ۱۸۱۴ بدون شکست آمریکا به پایان رسید.[۱]

ـ سال ۱۸۱۵: پنج برادران «روچیلد»[۲] تلاش می‌کردند تا هم برای ارتش ولینگتون (از طریق ناتان در انگلستان) و هم برای ارتش ناپلئون (از طریق یاکوب در فرانسه) طلا تأمین نمایند و ازاین‌رو عملاً خط‌مشی خود را در تأمین مالی هر دو طرف جنگ به کار بستند. روچیلدها عاشق جنگ هستند؛ زیرا جنگ‌ها مولد عظیمی برای بدهی بدون ریسک می‌باشند. این بدهی‌ها از این لحاظ بدون ریسک تلقی می‌شوند که از سوی حکومت یک کشور و در نتیجه بر پایهٔ تلاش و جهد جمعیت آن کشور تضمین می‌شوند؛ علاوه بر این، مهم نیست که کدام کشور در جنگ مغلوب می‌شود، زیرا وام‌ها به این تضمین اعطا شده‌اند که فاتح جنگ بدهی‌های شکست‌خورده را پرداخت خواهد کرد. «روچیلدها» در عین اینکه طرفین این جنگ را تأمین مالی می‌کردند، از فرصت حضور بانک‌های خود که در سراسر اروپا گسترده بودند، کمال بهره را بردند تا شبکهٔ بی‌رقیب خدمات پستی متشکل از مسیرهای مخفی و قاصدان تیزپا ایجاد نمایند. قاصدان این شبکه، بسته‌های پستی را باز می‌کردند و جزئیات محتوای آنها را در اختیار «روچیلدها» قرار

---

۱ - همان، صفحه ۳۶.

۲ - خاندان روچیلد یا روچیلدها، خاندان بانک‌دار اروپا با ریشه‌ای یهودی هستند که نظام بانک‌داری و مالی اروپا را از اواخر قرن هجدهم پی‌ریزی کردند. عدّه‌ای معتقدند این خاندان مالک بیشترین میزان ثروت شخصی در دنیا هستند. در حال حاضر کسب‌وکار روچیلدها در زمینه‌های مختلف از جمله مدیریت دارا یی‌های خصوصی، بانک، کشاورزی، تولید مشروب و غیره است. «پل جانسون» نویسنده و مورخ انگلیسی دربارهٔ آنها می‌نویسد: «بر خلاف یهودیان درباری اولیّه که به اشراف اروپا پول قرض می‌دادند اما گاه ثروت‌شان را در جریان خشونت‌ها و مصادره‌ها از دست می‌دادند، نظام بانک‌داری جدید روچیلدها در برابر حملات محلّی غیر قابل نفوذ بود. سرمایهٔ آنها در غالب بازارهای مالی به عنوان سهام، اوراق قرضه و بدهی در جهان می‌گشت. آنها با تبدیل دائمی پول‌شان آن را از حملات مصون نگه می‌داشتند.» منبع: دایرة المعارف مصور تاریخ یهودیت و صهیونیسم، صفحه ۲۵۰.

می‌دادند؛ ازاین‌رو آنان همواره یک گام از حوادث جاری جلوتر بودند. این قاصدان تنها بازرگانانی بودند که اجازه داشتند از ممنوعیت تردد در مرزهای انگلستان و فرانسه عبور کنند؛ در نتیجه از این مزیت استفاده می‌کردند تا «ناتان مایر روچیلد» را در جریان آخرین وضعیت جنگ قرار دهند؛ ازاین‌رو «روچیلد» قادر بود تا با استفاده از این اطلاعات، از جایگاه خود در بورس اوراق بهادار اقدام به خرید و فروش کنند.

یکی از قاصدان «روچیلد» مردی به نام «روت ورث»[1] بود که به محض شنیدن خبر پیروزی انگلستان در نبرد «واترلو»[2]، از کانال انگلیس عبور کرد و ۲۴ ساعت قبل از «پیک ولینگتون»، این خبر را به «ناتان مایر روچیلد» رساند. «ناتان مایر روچیلد» سپس وارد بورس اوراق بهادار شد و به تمام کارکنان خود دستور داد تا شروع به فروش اوراق قرضه نمایند. به دلیل شهرت «روچیلد» در اطلاع از اخبار و پیشگامی در اتخاذ تصمیمات، دیگر تجار سراسیمه تصور کردند انگلستان در جنگ شکست خورده است و دیوانه‌وار اقدام به فروش اوراق خود کردند؛ در نتیجه ارزش اوراق قرضه سقوط کرد و در آن مرحله بود که «ناتان مایر روچیلد» به طور نامحسوسی به کارکنان خود دستور داد تا جایی که امکان دارد تمام اوراق را خریداری کنند. زمانی که خبر رسید انگلستان پیروز جنگ شده است، ارزش اوراق قرضه به سرعت هرچه تمام‌تر افزایش یافت و به سطحی رسید که حتی از زمان قبل از وقوع جنگ نیز بالاتر بود؛ به این ترتیب برگشت سرمایهٔ «ناتان مایر روچیلد» تقریباً بیست به یک از سرمایه‌گذاری اولیهٔ او افزایش پیدا کرد. در واقع ناتان روچیلد علناً به خود می‌بالید که در هفدهمین سال حضورش در انگلستان، سرمایهٔ اولیهٔ بیست هزار پوندی را که پدرش در اختیار او گذاشته بود، به رقمی بالغ بر پنجاه میلیون پوند، یعنی ۲۵۰۰ برابر سرمایهٔ اولیّه رسانده بود.

مالکیّت این اوراق قرضه، شرایطی را برای خانوادهٔ روچیلد فراهم کرد تا اقتصاد انگلستان را تحت سلطهٔ کامل خود درآوردند؛ اقتصادی که حالا به مرکز اقتصادی بلامنازع جهان (بعد از شکست ناپلئون) مبدّل شده بود و انگلستان را تحت فشار قرار می‌داد تا «بانک جدید انگلستان» را تحت کنترل «ناتان مایر روچیلد» تأسیس نماید. جالب اینجا است که صد سال بعد، روزنامهٔ «نیویورک تایمز» گزارشی را منتشر کرد که بیان می‌داشت نوهٔ «ناتان مایر روچیلد» در اقدامی تلاش کرده بود تا حکمی از سوی دادگاه به دست آورد که براساس آن چاپ کتابی را توقیف می‌کرد

1- Rothworth.

2- Waterloo.

که مطلبی در خصوص این معاملهٔ غیرقانونی که با سوءاستفاده از اطلاعات محرمانه صورت گرفته و در آن ذکر شده بود. خانوادهٔ روچیلد مدعی بودند که این مطلب کذب و افتراآمیز است؛ اما دادگاه درخواست آنان را رد کرده، دستور می‌دهد تمام هزینه‌های دادگاه را پرداخت نمایند.

به سال ۱۸۱۵ بازمی‌گردیم. در این سال «ناتان مایر روچیلد» گفتهٔ مشهور خود را بیان می‌کند؛ «برای من اهمیتی ندارد که چه دست‌نشانده‌ای در تخت پادشاهی انگلستان قرار بگیرد و بر این امپراتوری که خورشید در آن هرگز غروب نمی‌کند، حکمرانی نماید. فردی که کنترل عرضهٔ پول در انگلستان را به دست داشته باشد، کنترل امپراتوری انگلستان را نیز به دست دارد و کنترل عرضهٔ پول در انگلستان، در دستان من است». روچیلدها همچنین از کنترل خود بر بانک انگلستان برای جایگزینی روش حمل‌ونقل طلا از کشوری به کشور دیگر استفاده می‌نمایند و به جای آن، از پنج بانک خود که در سراسر اروپا پراکنده است بهره می‌گیرند تا نظامی از ستون بدهکار و بستانکار را روی کاغذ ایجاد نمایند که در واقع نظام بانکی امروزی بر پایه‌های آن شکل گرفته است.

تا پایان این قرن، این دوره به «دوران روچیلدها» معروف است. برآورد می‌شود که خانوادهٔ روچیلد کنترل نیمی از ثروت جهان را در دست دارند. نامه‌ای از سوی «سالومون روچیلد» به «ناتان روچیلد» به تاریخ ۲۸ فوریهٔ این سال، حقیقت مطلب را بیان می‌دارد: «ما همانند سازوکار یک ساعت هستیم و هر یک از اعضا، جزئی اساسی به شمار می‌روند». با این حال، آنچه در این سال باب میل روچیلدها درنیامد، کنفرانس وین بود که در سپتامبر ۱۸۱۴ آغاز شد و در ژوئن همان سال به پایان رسید. علت اینکه کنفرانس وین برای روچیلدها اهمیت داشت، آن بود که بسیاری از کشورهای اروپایی به دلیل بدهی مدیون آنان بودند و آنها از این موضوع به عنوان اهرمی برای سلطهٔ کامل سیاسی بر بیشتر جهان متمدن استفاده می‌کردند و ازاین‌رو به دنبال ایجاد شکلی از حکومت جهانی بودند.

این کنفرانس برای روچیلدها آغاز خوبی داشت؛ به طوری که باعث شدند کشور سوئیس برای همیشه خود را در جنگ‌ها بی‌طرف اعلام نماید؛ به این ترتیب آنان قلمرویی حاکمیتی برای خود دست‌وپا کردند تا از آنجا طرفین متخاصم را در جنگ‌هایی که به نوعی کارخانهٔ تولیدکنندهٔ بدهی برای آنان محسوب می‌شد، تأمین مالی نمایند. آنان مرزهای سوئیس را طوری گسترش دادند تا شهرهای واله، نوشاتل[1] و ژنو در قلمرو این کشور قرار بگیرد. با این حال، **هنگامی طرح نهایی آنان برای ایجاد حکومتی جهانی بازماند که الکساندر اول، تزار روسیه یکی از معدود**

1- Valais، Neuchatel.

قدرت‌های بزرگی که تسلیم نظام بانکی روچیلد نشده بود از پذیرش طرح حکومت جهانی امتناع ورزید. «ناتان مایر روچیلد» که از این اقدام به خشم آمده بود، سوگند یاد کرد که روزی او یا فرزندانش، کل خانواده و اخلاف الکساندر اول را نابود خواهند کرد. و البته این حرف او درست از آب درآمد و ۱۰۲ سال بعد، خاندان روچیلد با تأمین مالی بلشویک‌های یهودی به آن وعده عمل کردند.

جالب اینجا است که «هنری کیسینجر»، یهودی اشکنازی و طرفدار پروپا قرص حکومت‌جهانی، رسالهٔ دکترای خود را به کنفرانس وین اختصاص می‌دهد.

ـ **سال ۱۸۱۶:** کنگرهٔ آمریکا، لایحه‌ای را به تصویب می‌رساند که به یکی دیگر از روچیلدها اجازه می‌دهد تا بانک مرکزی بانفوذی را تأسیس نماید؛ این اقدام بار دیگر عرضهٔ پول آمریکا را تحت سیطرهٔ روچیلدها قرار می‌دهد. این بانک را دومین بانک ایالات متّحده می‌نامند و امتیازی بیست‌ساله به آن اعطا می‌کنند. البته این به معنای پایان جنگ انگلستان بر ضد آمریکا همراه با مرگ هزاران سرباز انگلیسی و آمریکایی و تشکیل بانک مرکزی دیگری با مالکیت روچیلدها بود.

ـ **سال ۱۸۱۸:** متعاقب با اقدام فرانسه در تضمین قرضه‌های هنگفت در سال ۱۸۱۷ به منظور کمک به بازسازی کشور بعد از شکست مصیبت‌بار در جنگ واترلو، عوامل روچیلد مقادیر زیادی از اوراق قرضهٔ دولت فرانسه را خریداری می‌کنند که افزایش ارزش این اوراق را در پی داشت.

در پنجم نوامبر، آنان مقادیر زیادی از این اوراق قرضه را در بازار آزاد به زیر قیمت فروختند که باعث کاهش شدید ارزش این اوراق می‌شود و شوک اقتصادی را به کل فرانسه وارد می‌آورد. روچیلدها سپس دست به کار می‌شوند تا عرضهٔ پول در فرانسه را تحت کنترل خود درآوردند؛ درست به همان شیوه‌ای که شش‌سال پیش اقدام به تقلب در بورس اوراق‌بهادار انگلستان نمودند.

ـ **سال ۱۸۲۱:** «کالمان (کارل) مایر روچیلد» به ناپل ایتالیا اعزام می‌شود. او به منظور انجام دادوستد گسترده با واتیکان، پا به این کشور می‌گذارد که در پی آن، پاپ «گرگوری شانزدهم»[1] نشان قدیس جرج[2] را به او اعطا می‌کند؛ همچنین هر وقت پاپ به استقبال «کالمان» می‌رود، به جای اینکه به طور مرسوم انگشت دست خود را برای بوسیدن «کالمان» عرضه کند، دست خود را دراز می‌کند که این موضوع نشان از میزان نفوذ روچیلد بر واتیکان است.

ـ **سال ۱۸۲۳:** روچیلدها عملیات مالی کلیسای کاتولیک در سراسر جهان را برعهده می‌گیرند.

1- Gregory XVI.

2- St. George.

ـ **سال ۱۸۲۷:** سِر «والتر اسکات»[1] مجموعه‌ای ۹ جلدی با عنوان داستان زندگی ناپلئون منتشر می‌کند و در جلد دوم آن اظهار می‌دارد که انقلاب فرانسه با برنامه‌ریزی اشراقیون (آدام وایسهاوپت) و حمایت مالی صرافان اروپا (روچیلدها) به ثمر رسید.

ـ **سال ۱۸۲۸:** پس از دوازده سال از فعالیت دومین بانک ایالات متّحده که با بی‌رحمی هرچه تمام‌تر، اقتصاد آمریکا را به زیان مردم و در جهت اهداف مال‌اندوزانهٔ خود، با مهارت تحت کنترل درآورده بود، کاسهٔ صبر مردم آمریکا لبریز شد و مخالفان این بانک سناتور «اندرو جکسون»[2] از ایالت تِنِسی را برای نامزدی پست ریاست‌جمهوری معرفی کردند.

«جکسون» در میان بهت و وحشت روچیلدها در انتخابات ریاست‌جمهوری به پیروزی می‌رسد و آشکارا اظهار می‌دارد که به دنبال آن است تا با استفاده از اختیار خود و در اولین فرصت، بانک مزبور را در اهداف ننگین خود با شکست مواجه کند. او در خلال اولین دورهٔ ریاست‌جمهوری‌اش شروع به کوتاه‌کردن دست بسیاری از زیردستان بانک از تشکیلات حکومتی می‌نماید. او به منظور نشان دادن چگونگی عمق نفوذ ریشه‌های این غدّهٔ سرطانی در دستگاه حکومت و برای نیل به این هدف، مجبور به اخراج دو هزار نفر از یازده هزار کارمند دولت فدرال می‌شود.

ـ **سال ۱۸۳۲:** مقامات دومین بانک ایالات متّحده، چهارسال قبل از موعد مقرر، از کنگره درخواست می‌کنند تا امتیاز این بانک را تمدید کند. کنگره با این درخواست موافقت کرده، لایحهٔ آن را برای امضا نزد رئیس‌جمهور جکسون (هفتمین رئیس‌جمهور آمریکا از سال ۱۸۲۹ تا ۱۸۳۷) می‌فرستد که رئیس‌جمهور این لایحه را رد کرده، طی پیامی اعلام می‌کند: «تنها شهروندان ما از نعمت این حکومت بهره‌مند نمی‌شوند. بیش از هشت‌میلیون اوراق قرضهٔ این بانک، نزد خارجی‌هاست... آیا بانکی که در ماهیتش کمترین تعهدی نسبت به کشور وجود ندارد، تهدیدی برای آزادی و استقلال‌مان ایجاد نمی‌کند؟ کنترل ارز، دریافت پول مردم و وابستگی هزاران نفر از شهروندان‌مان به این تشکیلات، بسیار هولناک‌تر و خطرناک‌تر از قدرت نظامی دشمن است. اگر حکومت، خود را محدود به حمایت مساوی نماید و همانند آسمان، پستی و بلندی و غنی و فقیر را به یک اندازه با رگبار باران لطف خود بهره‌مند نسازد، این به منزلهٔ عنایتی ناشایست و ناعادلانه خواهد بود. در این حکمی که پیش روی من است، انحرافی گسترده و غیرضرور از این اصول

1 - Sir Walter Scott.

2 - Andrew Jackson.

عادلانه به چشم می‌خورد».

کنگره در ماه ژوئیه نمی‌تواند حکم رئیس‌جمهور را ملغی نماید. رئیس‌جمهور جکسون سپس برای انتخاب مجدد دست به کار می‌شود و برای اولین بار در تاریخ آمریکا با کشاندن مبارزهٔ انتخاباتی خود به خیابان، به طور مستقیم دیدگاه خود را با مردم در میان می‌گذارد. شعار انتخاباتی او «**جکسون و پاسخ منفی به بانک**» است.

اگرچه روچیلدها سه میلیون دلار صرف مبارزهٔ انتخاباتی رقیب جکسون - یعنی سناتور «هنری کلای»[1] از حزب جمهوری‌خواه - می‌کنند، جکسون در ماه نوامبر با اختلاف بسیار زیاد بار دیگر به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا انتخاب می‌شود. با این حال جکسون می‌داند که مبارزه هنوز در ابتدای راه است و بعد از پیروزی در انتخابات اظهار می‌دارد «معضل دائمی فساد فقط پژمرده شده، ولی به کلی از بین نرفته است».

- **سال ۱۸۳۳**: رئیس‌جمهور «جکسون» شروع به برداشتن سپرده‌های دولتی از بانک تحت کنترل روچیلد، دومین بانک ایالات متّحده می‌نماید و در عوض، این سپرده‌ها را نزد بانک‌هایی می‌سپارد که از سوی بانک‌داران مستقل اداره می‌شوند. این اقدام، روچیلدها را دچار وحشت می‌کند و ازاین‌رو آنان با کاهش عرضهٔ پول، نهایت تلاشی را که در توان‌شان است انجام می‌دهند و باعث رکود اقتصادی می‌شوند. رئیس‌جمهور «جکسون» می‌داند که این مسئله از کجا نشأت می‌گیرد و بعدها اظهار می‌دارد:«شماها جماعتی دزد و افعی‌صفت هستید و من قصد دارم تا شماها را در هم بشکنم و با استعانت به خداوند بزرگ در این کار سربلند خواهم شد».

- **سال ۱۸۳۵**: در سی ام ژوئن، یک تروریست سعی می‌کند تا به رئیس‌جمهور «جکسون» تیراندازی کند، اما هر دو سلاح او به طور معجزه‌آسایی عمل نمی‌کند. رئیس‌جمهور «جکسون» بعدها ادعا می‌کند که می‌دانسته که مسئولیت آن ترور نافرجام به عهدهٔ روچیلدها بوده است؛ اما تنها رئیس‌جمهور این ادعا را مطرح نکرد؛ بلکه حتّی «ریچارد لارنس»[2] تروریست که به علت جنون از این جنایت تبرئه شد، بعدها به خود می‌بالد که افراد بانفوذ در اروپا او را اجیر کرده، به او قول داده بودند در صورت دستگیر شدن، از او محافظت نمایند.

- **سال ۱۸۳۶**: رئیس‌جمهور «اندرو جکسون» پس از سالها مبارزه بر ضد روچیلدها و بانک مرکزی‌شان در آمریکا، در نهایت با عدم تمدید امتیاز این بانک موفق به بیرون راندن بانک مرکزی

---

1 - Henry Clay.

2 - Richard Lawrence.

روچیلدها از آمریکا می‌شود. این وضعیت تا سال ۱۹۱۳ ادامه دارد تا اینکه روچیلدها توانستند در آن سال سومین بانک مرکزی خود در آمریکا را با نام «**فدرال رزرو**»[۱] (این بانک همچنان عرضهٔ پول در آمریکا را در دست دارد) تأسیس نمایند.

- **سال ۱۸۳۷**: روچیلدها یکی از اعضای خود را با نام «آگوست بلمانت»[۲] - یهودی اشکنازی که یهودی‌بودن خود را مخفی می‌کند (با نام اصلی شونبرک[۳]) - به آمریکا اعزام می‌کند تا بهره‌های بانکی آنان را که توسط رئیس‌جمهور «جکسون» نابود شده بود، به سرعت بازیابی نماید.

- **سال ۱۸۳۸**: در ماه ژانویه، هشتمین رئیس‌جمهور آمریکا «اندرو جکسون»، آخرین قسط از بدهی ملی را تسویه می‌نماید؛ بدهی‌ای که در اصل با دادن مجوز به بانک‌ها در جهت انتشار پول رایج برای اوراق قرضهٔ دولتی ایجاد شده بود؛ درحالی‌که اگر صرفاً اوراق قرضه صادر می‌شد، چنین بدهی‌ای به بار نمی‌آمد. جکسون تنها رئیس‌جمهور آمریکا است که تا به حال بدهی ملی را تسویه کرده است.

- **سال ۱۸۴۱**: رئیس‌جمهور «جان تایلر»[۴] (دهمین رئیس‌جمهور ایالات متّحده از سال ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۵) حکم تمدید امتیاز بانک ایالات متّحدهٔ آمریکا را که عاملان روچیلد با تبلیغ و سروصدا به کنگره ارائه داده‌اند را رد می‌کند. در پی این اقدام، او صدها نامهٔ تهدید به ترور دریافت می‌کند.

- **سال ۱۸۴۴**: «بنیامین دیزرائیلی»[۵]، یهودی سفاردی (که بعدها به مقام نخست‌وزیری انگلستان نائل می‌آید) کتابی تحت عنوان «کانینگزبی»[۶] یا نسل‌نو منتشر می‌نماید که در این کتاب او «ناتان مایر روچیلد» را این‌گونه توصیف می‌کند: «ارباب و مالک بازارهای پول جهان و در عمل ارباب و مالک همه چیز. او به معنی واقعی کلمه درآمدهای جنوب ایتالیا را در قبضهٔ خود دارد و پادشاهان و وزرای تمام کشورها نظر او را جلب می‌نمایند و پیشنهادات او را سرلوحهٔ کار خود قرار می‌دهند». دیزرائیلی همچنین این گفتهٔ جالب را بیان می‌کند: «مسئلهٔ نژاد، کلید تاریخ این جهان است... همه چیز در مسئلهٔ نژاد خلاصه می‌شود و هیچ حقیقت دیگری حاکم نیست».

- **سال ۱۸۴۵**: اندرو جکسون (هفتمین رئیس‌جمهور آمریکا از دنیا می‌رود. او بنابرآنچه که

1 - Federal Reserve.

2 - August Belmont.

3 - Schönberg.

4 - John Tyler.

5 - Benjamin Disraeli.

6 - Coningsby.

بزرگ‌ترین خدمتش به بشریت تلقی می‌نماید، مقرر می‌کند تا این نوشته بر روی سنگ قبرش حک شود: «**من بانک را از بین بردم**». این اقدام در ارتباط با این واقعیت بود که او در عمل دومین بانک ایالات متّحده متعلق به روچیلدها را در سال ۱۸۳۶ از میان برد.[۱]

- **سال ۱۸۶۵:** رئیس‌جمهور «آبراهام لینکلن» طی نطقی خطاب به کنگره بیان می‌کند: «**من دو دشمن بزرگ دارم؛ ارتش جنوب که در مقابل من صف‌آرایی کرده است و مؤسّسات مالی که از پشت خنجر می‌زنند. از بین این دو، دشمنی که از پشت خنجر می‌زند، بزرگ‌ترین دشمن من به شمار می‌رود**».[۲] در چهاردهم آوریل، فقط ۴۱ روز پس از شروع رسمی دورهٔ دوم ریاست‌جمهوری، رئیس‌جمهور «لینکلن» در تماشاخانهٔ «فورد»[۳] هدف شلیک «جان ویلکس بوت»[۴] قرار می‌گیرد. او کمتر از دو ماه قبل از پایان جنگ داخلی آمریکا و بر اثر شدّت جراحات جان می‌سپارد.

بیش از هفتاد سال بعد، نوهٔ «بوت»، «ایزولا فاریستر»[۵] در کتاب خود، تحت عنوان «این اقدام جنون آمیز» در ارتباط با «بوت» افشا می‌کند که او از سوی صاحبان قدرت در اروپا به این ترور واداشته شد و بر خلاف گزارشاتی که اذعان می‌داشت «بوت» بعدها توسط مقامات آمریکایی کشته شده است، او در واقع به اروپا فرار کرد و در ۳۹ سالگی در «کلیس»[۶] از دنیا رفت. حدود هفتاد سال بعد و در سال ۱۹۳۴، اتهاماتی مبنی بر دست داشتن بانک‌داران بین‌المللی در ترور رئیس‌جمهور «لینکلن» در مجلس عوام کانادا مطرح می‌شود. شخصی که از این جریان پرده برداشت، وکیل کانادایی «جرالد جی. مگیر»[۷] بود. او از سوی عوامل سازمان اطلاعاتی، مدرکی در خصوص محاکمهٔ «جان ویلکس بوت» پس از تاریخ مرگ ادعاشدهٔ «بوت» به دست می‌آورد که گویا از اسناد دولتی حذف شده بود. «مگیر» اظهار می‌دارد که مدرک مذکور نشان می‌دهد که «جان ویلکس بوت»، مزدور بانک‌داران بین‌المللی بوده است. این گفتهٔ «مگیر» در مقاله‌ای

---

۱ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۳۸ تا ۵۰.

۲ – همان، صفحه ۶۱.

3 - Ford.

4 - John Wilkes Booth.

5 - Izola Forrester.

6- Calais.

7- Gerald G. McGeer.

در روزنامهٔ «ونکوور سان»[1] به تاریخ دوم می ۱۹۳۴ به چاپ می‌رسد؛ «آبراهام لینکلن» مقتول، ناجی بردگان، به واسطهٔ توطئه‌چینی نمایندهٔ گروهی از بانک‌داران بین‌المللی ترور می‌شود که نگران بلندپروازی‌های رئیس‌جمهور ایالات متّحده در خصوص اعتبار ملی بودند. در آن زمان تنها یک گروه در جهان به دلایل مربوط به خود، خواستار مرگ «لینکلن» بودند؛ آنان کسانی بودند که با برنامهٔ پول ملی او مخالف بودند و در سراسر دوران جنگ داخلی یا سیاست ارزی او موسوم به پول پشت‌سبز به مبارزه پرداختند». «جرالد جی. مگیر» همچنین بیان می‌دارد که ترور لینکلن فقط به خاطر هدف بانک‌داران بین‌المللی در تأسیس مجدد بانکی مرکزی در آمریکا نبود؛ بلکه آنان به دنبال آن بودند تا ارز آمریکا را بر پایهٔ طلا قرار دهند. که بدون تردید این فلز گران‌بها تحت کنترل کامل آنان قرار داشت. آنان می‌خواستند نظام پولی آمریکا را بر پایهٔ نظام پولی طلا قرار دهند (تا مدیریت عرضهٔ پول در آمریکا را به دست گرفته و بعد با توزیع پول بدون‌پشتوانه، منابع کشورهای جهان را با دلار چاپی بی‌ارزش به دست گیرند)، این هدف در مخالفت آشکار با سیاست رئیس‌جمهور «لینکن» در صدور اسکناس پشت سبز بود که تنها بر پایهٔ حسن‌نیت و اعتبار ایالات متّحده قرار داشت.

مقالهٔ روزنامهٔ «ونکوور سان» همچنین به نقل از «جرالد جی. مگیر» گزارش می‌دهد: «آنان علاقه‌مند به تأسیس نظام پولی طلا و برخورداری بانک‌داران از حق مدیریت پول و اعتبار همهٔ کشورهای دنیا بودند. آنان با کنار زدن «لینکن» می‌توانستند این طرح را پیش ببرند و در آمریکا نیز به آن مبادرت ورزند. ظرف هشت سال پس از ترور «لینکن»، نقره از گردش خارج می‌شود و نظام پولی طلا در ایالات متّحده ایجاد می‌گردد».

در همین سال «یاکوب شیف»[2] از خانوادهٔ روچیلد که در منزل این خاندان در فرانکفورت به دنیا می‌آید پس از گذراندن دورهٔ کوتاه آموزشی در بانک متعلّق به روچیلدها یعنی بانک لندن در سن هجده سالگی با دریافت دستورات لازم و سرمایه‌ای مکفی برای خرید بخشی از سهام بانکی در آمریکا وارد این کشور می‌شود. هدف این اعزام انجام وظایف ذیل است:

۱. سلطه بر نظام پولی آمریکا از طریق تأسیس بانکی مرکزی.

۲. یافتن افراد مناسب که در مقابل دریافت پول مایل باشند به عنوان دست‌نشانده به آنها

1- Vancouver Sun.

2 - Jacob Schiff.

خدمت کنند و ارتقای آنان به مراتب عالی در دولت فدرال، کنگره، دیوان‌عالی‌کشور و تمام ادارات فدرالی.

۳. ایجاد نزاع در بین گروه اقلیت در سراسر کشور، به خصوص با هدف قرار دادن سیاه پوستان و سفید پوستان.

۴. ایجاد نهضتی در جهت نابودی دین در ایالات متّحده با در نظر گرفتن مسیحیت به عنوان هدف اصلی.[۱]

ـ **سال ۱۸۸۱:** رئیس‌جمهور «جمیز ای. گارفیلد»[۲](بیستمین رئیس‌جمهور آمریکا که مسئولیت او فقط صد روز دوام داشت) دو هفته قبل از ترور شدنش گفت: **«هر که حجم پول را در کشورمان کنترل می‌کند، ارباب مطلق صنعت و تجارت است... و زمانی که متوجه می‌شوید تمام این تشکیلات، به آسانی هرچه تمام‌تر به نحوی توسط عدّهٔ کمی افراد ثروتمندِ دررأس کنترل می‌شود، دیگر لازم نیست که کسی به شما بگوید دوران تورم و رکود اقتصادی از کجا سرچشمه می‌گیرد».**[۳]

ـ **سال ۱۹۱۳:** در چهارم مارس، «وودرو ویلسون»[۴] به عنوان بیست و هشتمین رئیس‌جمهور ایالات متّحده انتخاب می‌شود. مدت کوتاهی بعد از شروع به کار رسمی دولت، یک یهودی اشکنازی با نام «ساموئل آنترمایر»[۵] از دفتر حقوقی «گوگنهایم، آنترمایر و مارشال»[۶] در کاخ سفید با ویلسون دیدار می‌کند. او تلاش می‌کند تا در مورد رابطهٔ نامشروعی که «ویلسون» در زمان فعالیتش به عنوان استاد در دانشگاه پرینستون با همسر یکی از اساتید آن دانشگاه داشته بود، مبلغ چهل‌هزار دلار از او حق‌السّکوت دریافت کند. رئیس‌جمهور این مبلغ را در اختیار ندارد؛ بنابراین «آنترمایر» داوطلبانه حاضر می‌شود تا این مبلغ را از جیب خود به آن خانمی که رئیس‌جمهور «ویلسون» با او رابطهٔ نامشروع داشته پرداخت نماید، به شرط آنکه «ویلسون» قول بدهد تا نامزد پیشنهاد شده از سوی «آنترمایر» را در اولین پست بلاتصدی ریاست دیوان‌عالی ایالات متّحده

---

۱ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۶۳.

2 -Jamdes A. Garfield.

۳ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۷۱.

4 - Woodrow Wilson.

5 - Samuel Untermeyer.

6 - Guggenheim, Untermeyer, Marshall.

منصوب نماید که «ویلسون» با این شرط موافقت می‌کند. **شگفت اینکه این یهودیان در همان سال اقدام به تاسیس آخرین بانک مرکزی‌شان در آمریکا می‌نمایند؛ بانک «فدرال رزرو» که در حال حاضر نیز مشغول فعالیت است.** آنان به منظور جلب حمایت عموم از این بانک، به طور گستاخانه‌ای ادعا می‌کنند که در واقع تنها یک بانک مرکزی می‌تواند تورم و رکود اقتصادی را مهار نماید؛ درحالی‌که در واقع بانک با دست بردن در جریان عرضهٔ پول، باعث ایجاد تورم و رکود اقتصادی می‌شود.

در پی تصویب حکم تاسیس بانک «فدرال رزرو» در ۲۳ دسامبر، «چارلز لیندبرگ»[۱]، نمایندهٔ کنگره اظهار می‌کند: «این حکم، بزرگ‌ترین امتیاز انحصاری روی زمین را ایجاد خواهد کرد. زمانی که رئیس‌جمهور این لایحه را امضا می‌کند، یعنی به دولت نامرئی قدرتِ پول مشروعیت می‌بخشد... این لایحهٔ بانکی و پولی، بزرگ‌ترین جرم و جنایت این سالیان را مرتکب خواهد شد».

ذکر این نکته در اینجا حائز اهمیت است که بانک «فدرال رزرو»، شرکتی خصوصی است؛ ولی برخلاف نامش، نه فدرالی است و نه وجه اندوخته با خود دارد. سود عاید این بانک به طور کلی معمول از ۱۵۰میلیارد دلار در سال فراتر می‌رود؛ با این حال فدرال رزرو حتی یک بار هم در تاریخ خود اقدام به انتشار دفاتر نکرده است.

مدارک و مستندات اخیر نشان می‌دهد که در واقع چه فرد یا افرادی مالک «فدرال رزرو» هستند. این بانک‌ها به نوعی مالک «فدرال رزرو» به حساب می‌آیند: بانک«لندن روچیلد»، بانک «واربورگ» شهر هامبورگ، بانک «برلین روچیلد»، «برادران لمان نیویورک»، «برادران لازارد پاریس»، بانک «کان لوب نیورک»، بانک‌های «اسرائیل موشیه (موسی) سیف ایتالیا»، «گلدمن-زاکس نیویورک»، بانک «واربورگ آمستردام»، بانک «چیس منهتن نیویورک».[۲] تمامی این بانک ها متعلق به خانوادهٔ روچیلد هستند.[۳]

بانک فدرال رزرو متعلق به یهودیان همچنان عرضهٔ پول در جهان را در اختیار دارد و

1 - Charles Lindbergh.

2 - Rothschild Bank of London, warburg Bank of Hamburg, Rothchild Bank od Berlin, Lehman Brothers of New York, Lazard Brothers of Paris, Kuhn Loeb bank of New York, Israel Moses Seif Banks ofltaly, Goldman Sachs of New York, Warburg Bank of Amsterdam, Chase Manhattan Bank of New York.

۳ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۸۱.

یادمان باشد که آنها می‌توانند با ریختن مقداری جوهر بر روی کاغذ (دلار) منابع جهان و کاروتلاش آنها را از آن خود کنند. گمان نکنیم که ورود دلار به یک کشور نشانهٔ خوبی است. وقتی دلار (تکّه کاغذ جوهراندود شدهٔ بدون پشتوانه) که اعتبارش را از جهل جامعهٔ جهانی می‌گیرد وارد کشوری می‌شود در ازایش منابع آن کشور خارج می‌شود. آری! آنها کاغذپاره(دلار) می‌دهند و به جایش منابع ارزشمند کشورهای جهان را از آن خود می‌کنند. آیا این به بردگی کشیدن ملّت‌ها نیست؟؟؟ آیا هنوز عدّه‌ای گمان می‌کنند که دوران برده‌داری و استعمار و استثمار به سر آمده؟؟؟

_ **سال ۱۹۱۷:** روچیلدها به «بلشویک‌های یهودی» تحت فرمان خود دستور می‌دهند تا «تزار نیکلاس دوم» و کل خانوادهٔ او را در روسیه اعدام کنند؛ اگرچه تزار پیش از این در دوم مارس از سلطنت کناره‌گیری کرده بود. این اقدام در جهت مهار با سلطه بر کشور به تلافی از اقدام «تزار الکساندر اول» در بر هم زدن طرح حکومت جهانی روچیلدها در سال ۱۸۱۵ در کنفرانس «وین» با جانب‌داری «تزار الکساندر دوم» از رئیس‌جمهور «آبراهام لینکلن» در سال۱۸۶۴ صورت می‌گرفت. برای آنها بسیار مهم بود تا برای عملی‌کردن وعدهٔ «ناتان مایر روچیلد» در سال ۱۸۱۵ همهٔ خانوادهٔ تزار از جمله زنان و کودکان را قتل عام کنند.[1] این اقدام نمایشی از قدرت و مبارزه‌طلبی یهودیان به بقیّهٔ مردم جهان است.[2]

-**سال ۱۹۱۹:** کمی بعد بر اساس اخبار رسیده، مشخص می‌شود که «روچیلدها» از دست روس‌ها عصبانی هستند زیرا آنان حاضر نبودند به روچیلدها اجازه بدهند بانک مرکزی را در روسیه ایجاد نمایند؛ ازاین‌رو روچیلدها گروهی از جاسوسان یهودی را گردهم آورده، آنان را به روسیه اعزام کردند تا در جهت منافع موردنظر آنان، اقدام به جلب حمایت مردم برای به راه‌انداختن اغتشاش و ناآرامی کنند. این منافع درواقع تصاحب روسیه به وسیلهٔ یکی از روچیلدها بود که خواص و نخبگان یهودی را تحت کنترل خود داشت. «لئون تروتسکی»[3] یکی از این جاسوسان یهودی بود که حتی در زمان حضور در «وین» با «بارون روچیلد» شطرنج‌بازی می‌کرد.

---

۱ - در سال ۱۸۱۵ توضیح داده شد: هنگامی طرح نهایی آنان برای ایجاد حکومتی جهانی بازماند که الکساندر اول، تزار روسیه یکی از معدود قدرت‌های بزرگی که تسلیم نظام بانکی روچیلد نشده بود از پذیرش طرح حکومت جهانی امتناع ورزید. «ناتان مایر روچیلد» که از این اقدام به خشم آمده بود، سوگند یاد کرد که روزی او یا فرزندانش، کل خانواده و اخلاف الکساندر اول را نابود خواهند کرد.

۲ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۸۶.

3 - Leon Trotsky.

این جاسوسان یهودی اشکنازی که از قدیم سنت فریبندهٔ مخفی‌کردن یهودی‌بودن‌شان را حفظ کرده بودند، اسامی روسی به خود گرفتند؛ به طور مثال نام اصلی «تروتسکی» که عضو پیشتاز در اولین گروه اعزامی به شمار می‌رفت، «برانشین»[1] بود. این گروه‌ها به مناطقی در سراسر روسیه اعزام شدند تا آشوب و ناآرامی به راه بیندازند.

نشریهٔ یهودی «پست اینترنشنال ادیشن»[2] در ۲۴ ژانویه ۱۹۹۱ تأیید می‌کند که «ولادیمیر لنین» یهودی بود که یهودی بودن خود را مخفی می‌کرد، نام حقیقی اش «ولادیمیر ایلیچ اولیانف»[3] بود. «لنین» به طور رسمی اعلام می‌کرد: «تأسیس بانک مرکزی، نود درصد از فرآیند کمونیستی‌کردن کشور به شمار می‌آید».

این بلشویک‌های یهودی که از سوی روچیلد تأمین مالی می‌شدند، با گذشت زمان، نزدیک به شصت میلیون مسیحی و غیریهودی را در قلمرو تحت کنترل اتحاد جماهیر شوروی کشتار کردند. «الکساندر سولژنیتسین»[4] در کتاب خود با عنوان «مجمع الجزایر گولاگ»[5] جلد دوم، تأیید می‌کند که یهودیان تشکیلات سازمان‌یافتهٔ اردوگاه کار اجباری در شوروی را ایجاد و اداره می‌کردند و ده‌ها میلیون مسیحی و غیریهودی در این اردوگاه جان خود را از دست دادند. او در صفحهٔ ۷۹ از کتابش، حتی اسامی مدیران این تشکیلات را نام برد؛ تشکیلاتی که بزرگ‌ترین ماشین کُشنده در تاریخ جهان به شمار می‌آید. آن افراد عبارتند از: «آرون شولتس»، «یاکف رپوپورت»، «لازار کوگن»، «ماتوئی برمن»، «گنریخ یاگودا» و «نفتالی فرنکل»[6] این شش نفر همگی یهودی بودند.

در ماه آوریل، «جرج پیتر- ویلسون»[7] از نشریهٔ «گلوب»[8] طی مقاله‌ای، «بلشویسم» را این چنین تعریف می‌کند: «بلشویسم حرکتی در جهت تصرف کشورهای مسیحی جهان است تا

---

1 - Bronstein.

2 - Post International Editiin.

3 - Vladimir Ilyich Ulyanonv.

4 - Alexander Solzhenitsyn.

۵- Gulag؛ مجموع‌هایی از اردوگاه‌های کار اجباری در اتحاد جماهیر شوروی سابق... م.

6- Aron solts, yakov Rappoport, Lazar Kogan, Matvei Berman, Genrikh Yagoda Naftaly Frenkel.

7 - George pitter- Wilson.

8 - London Globe.

جایی که هیچ پایتختی در دست مسیحیان باقی نخواهند ماند. تمام یهودیان به طور مشترک جهان را در دست خواهند گرفت و به هر کجا که بخواهند، حکومت خواهند کرد». در ۲۳ ژوئیه اسکاتلند یارد[1] گزارش ذیل را به وزیر خارجهٔ آمریکا ارائه می‌دهد: «در حال حاضر شواهد و مدارک قاطعی وجود دارد که نشان می‌دهد بلشویسم حرکتی بین‌المللی است که از سوی یهودیان کنترل می‌شود. رهبران آمریکا، فرانسه، روسیه و انگلستان، به منظور اتخاذ اقدامی هماهنگ، در حال تبادل اطلاعات هستند».[2]

ـ **سال ۱۹۳۰:** در این سال، یعنی ۳۳ سال بعد از برگزاری اولین کنگرهٔ جهانی صهیونیسم در بال سوئیس، اولین بانک جهانی روچیلد با نام «بانک پرداخت‌های بین‌المللی»[3] در همان مکان یعنی بال سوئیس دایر شد. این بانک توسط «چارلز جی. دوز»[4] (عامل روچیلد و معاون رئیس در زمان ریاست «کلوین کولیج»[5] از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۹)، اُوِن دی یانگ[6] (عامل روچیلد و مؤسس شرکت رادیو آمریکا و رئیس جنرال الکتریک از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۹) و یالمار شاخت[7] از آلمان (رئیس راشس‌بانک[8]) تأسیس شد. بانک‌داران، بانک پرداخت‌های بین‌المللی را بانک مرکزی بانک‌های مرکزی می‌نامند. اگر بخواهیم این بانک را با بانک‌های موجود بسنجیم، باید به این مقایسه توجه کنیم: در حالی که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی با دولت‌ها در ارتباط هستند، بانک پرداخت‌های بین‌المللی فقط با بانک‌های مرکزی مراوده دارد. تمام جلسات این بانک به‌طور مخفیانه برگزار می‌شود و مقامات ارشد بانک‌های مرکزی از سراسر جهان در این جلسات شرکت می‌کنند؛ به‌طور مثال، رئیس سابق فدرال رزرو «آلن گرینسپان»[9] ده بار در سال برای شرکت در این جلسات خصوصی در دفتر مرکزی بانک پرداخت‌های بین‌المللی در بال سوئیس حاضر می‌شد. این بانک همچنان در حالی که دارای قدرتی مطلق بود، از نظارت دولتی

---

1 - Scotland Yard.

۲ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۹۱.

3 - Bank for International Settlements (BIS).

4 - Charles G. Dawes.

5 - Calvin Coolidge.

6 - Owen D. Young.

7 - Hjalmar Schacht.

8 - Reichsbank.

9 - Alan Greenspan.

نیز مصون بود. در ادامه، گوشه‌ای از این مصونیت فهرست شده است:

مصونیت سیاسی برای افراد و محموله‌های همراه آنان (به عبارت دیگر، محمولهٔ سیاسی).

معافیت مالیاتی برای تمام معاملات از جمله حقوق پرداختی به کارکنان.

مصونیت از نوع سفارت‌خانه‌ای برای تمام ساختمان‌ها و دفاتر مربوط به این بانک در سراسر جهان از جمله در چین و مکزیک.

هیچ‌یک از مقامات دولتی نباید بر عملیات بانکی که تحت ممیزی قرار نگرفته‌اند، نظارت یا از آنها آگاهی داشته باشد.

معافیت از محدودیت‌های مربوط به مهاجرت.

حق به رمز درآوردن انواع و اقسام ارتباطات.

معافیت از هرگونه دادرسی قانونی؛ حتی در مواردی که حوزه‌های قضایی، نیروی انتظامی مخصوص به خود را دارند.

«کارول کوئیگلی»[1]، تاریخ‌دان و استاد دانشگاه «جورج تاون»[2] در کتاب خود با عنوان «مصیبت و امید» که در سال ۱۹۷۵ به چاپ رسید در خصوص ایجاد این بانک مرکزی می‌نویسد: «قدرت‌های مربوط به نظام سرمایه‌داری طرح بسیار گسترده‌ای داشتند تا نظام جهانی از سلطهٔ مالی را در دست بخش خصوصی ایجاد نمایند و از طریق آن بتوانند نظام سیاسی تمام کشورها و به طور کلی اقتصاد جهان را تحت نفوذ خود در آورند. این نظام قرار بود به شیوه‌ای فئودالی توسط بانک‌های مرکزی که هماهنگ باهم در سراسر جهان عمل می‌کنند، تحت کنترل قرار بگیرد که البته این هماهنگی از طریق موافقت‌نامه‌های سرّی در جلسات و همایش‌های پی‌درپی حاصل می‌شود. قرار بود در رأس این نظام، «بانک پرداخت‌های بین‌المللی» در بال سوئیس قرار بگیرد؛ بانکی خصوصی که تحت کنترل و مالکیت بانک‌های مرکزی جهان قرار دارد؛ بانک‌هایی که خود شرکت‌های خصوصی به حساب می‌آمدند. هر بانک مرکزی به‌دنبال آن بود تا با توانایی خود در کنترل وام‌های خزانه، کنترل ارز، نفوذ در سطح فعالیت‌های اقتصادی در کشور و نفوذ بر سیاست‌مداران همکار از طریق اعطای پاداش‌های اقتصادی در جهان تجارت، حکومت را تحت سلطهٔ خود درآورد».

1- Carroll Quigley.

2 - Georgetown.

پس از مدتی، برخی از سناتورهای ایالات متّحده به رهبری «هنری کبوت لاج»[1] دست به مبارزه می‌زنند تا دست «بانک پرداخت‌های بین‌المللی» را از ایالات متّحده دور نگه‌دارند. با این حال، اگر چه ایالات متّحده ورود این بانک جهانی مرکزی به عرصهٔ پولی و مالی کشور را رد کرد، بانک «فدرال رزرو» همچنان اعضای خود را برای شرکت در جلسات این بانک به بال سوئیس اعزام می‌کرد و این روند ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۹۹۴ ایالات متّحده به‌طور رسمی درگیر فعالیت‌های این بانک شد.[2]

ـ سال ۱۹۳۴: قوانین رازداری در نظام بانکی سوئیس اصلاح می‌گردد و هر کارمند بانکی که رازداری بانکی را نقض نماید، مجرم شناخته شده، به مجازات زندان محکوم می‌شود. این قانون در واقع به منظور تدارک برای جنگ دوم جهانی وضع می‌شود؛ جنگی که روچیلدها آن را طراحی کرده‌اند و طبق معمول قرار است که هر دو طرف را تأمین مالی نمایند.(ایجاد بدهی از طریق جنگ و بعد چاپ پول و به دست گرفتن کشورها و منابع ملت‌ها)

مجلّهٔ «نیو بریتین»[3] لندن در شمارهٔ بیستم ماه ژوئن، گفته‌ای از نخست‌وزیر سابق انگلیس «دیوید لیوید جور»[4] به چاپ می‌رساند؛«بریتانیا بردهٔ گروهی از سرمایه‌گذارن بین‌المللی است». مقالهٔ مزبور همچنین شامل مطلب ذیل است که از سوی «لُرد برایس»[5] نوشته شده است: «دموکراسی، هیچ دشمنِ سمج و موذی‌تری بدتر از قدرت پول ندارد... رئیس مجلس عوام اجازه نمی‌دهد تا مسائل مربوط به بانک انگلستان از جمله نحوهٔ اداره و اهداف آن مطرح شود».

نویسندهٔ یهودی «ساموئل روت»[6]، در کتاب خود با عنوان «یهودیان باید زنده بمانند» که در همین سال به چاپ رسید، در خصوص یهودیان اظهار می‌دارد: «نقطهٔ ضعف اصلی ما از همان دوران گذشته تا به امروز، زندگی انگلی بوده است. ما مردمان لاشخورصفتی هستیم که با تکیه بر کوشش و خوش‌خلقی بقیّهٔ جهان به زندگی خود ادامه می‌دهیم؛ اما با وجود نقاط ضعفمان هرگز نباید این‌قدر جهان را به تباهی بکشیم؛ حتی اگر در راستای خصوصیات و رهبری زیانبارمان حرکت نکرده باشد!»[7]

1- Henry Cabot Lodge.

۲ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۰۷.

3 - New Britain.

4 - David Lioyd George.

5 - Lord Bryce.

6 - Samuel Roth.

۷ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۱۵.

ـ سال ۱۹۳۶: در سوم اکتبر، «لوئیس تی. مک‌فادن»، عضو جمهوری‌خواه کنگره و رئیس کمیسیون بانک‌داری و ارز مجلس از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۱، با زهر کشته می‌شود. این سومین تلاش برای ترور او بود که به نتیجه رسید. او پیش از این هم با زهر مسموم شده بود و یک‌بار هم در معرض شلیک گلوله قرار گرفته بود. «مک‌فادن» یکی از سرسخت‌ترین منتقدان بانک «فدرال رزرو» و توطئه‌گران یهودی پشت صحنهٔ آن به حساب می‌آمد.[1]

ـ سال ۱۹۳۹: در آلمان از زمانی که «هیتلر» به قدرت رسیده است، به‌طور خارق‌العاده‌ای کشور را متحول کرده است. او با قطع ارتباط با بانک‌داری بین‌المللی یهودی و انجام معاملات به صورت پایاپای، به این مهم دست یافته است؛ در این شیوه آلمان مازاد کالاهای خود را با مازاد کالاهایی که در اختیار کشور دیگری است و آلمان به آن نیاز دارد، مبادله می‌کند؛ به این ترتیب هیچ یک از طرفین گرفتار قرض و بدهی نمی‌شوند. او همانند «آبراهام لینکلن» فقط به مقدار مورد نیاز و برای ادارهٔ حکومت آلمان پول منتشر می‌کند؛ مقدار پولی که در واقع پشتیبان آن، قدرت تولید نیروی کار آلمان است و نه وعده‌های توخالی بانک‌داران یهودی بین‌المللی که در کشور بدون قرض و بدهی امکان فعالیت ندارند. به‌خاطر این‌که آلمان به‌جای منافع بانک‌داران یهودی، در جهت منافع آلمانی‌ها اداره می‌شود، شهروندان آلمان می‌توانند در مدت هفت‌سال آلمان را به قدرتمندترین و ثروتمندترین کشور اروپایی تبدیل نمایند.

«ویلیام گیلی سیمپسون»[2] درکتاب خود با عنوان «مرد غربی کدام راه را بر می‌گزیند؟»- که در سال ۱۹۷۸ به چاپ رسید- نمونه‌ای از نحوهٔ دست‌یابی «هیتلر» به این موفقیت را ذکر می‌نماید: «به یک روستایی اهل آلمان که در آستانهٔ نابودی کامل بوده است، به عنوان منبع تولید ذخیرهٔ غذایی کشور، جایگاه مورد احترامی داده می‌شود؛ زمین او از چنگ رباخواران یهودی آزاد شده، اقداماتی اتخاذ می‌شود تا مطمئن شوند این زمین برای همیشه در تملک این خانوادهٔ روستایی باقی بماند و دست‌به‌دست از پدر به پسر واگذار شود».

یهودیان نمی‌توانستند اجازه دهند این روند همچنان ادامه پیدا کند؛ چرا که می‌دانستند این جریان به معنای پایان نظام پولی قرض‌گرای آنان است؛ به این ترتیب جنگ دوم جهانی با شدّت هر چه تمام‌تر آغاز می‌شود. این جنگ تنها به خاطر یک دلیل شروع می‌شود؛ بقای نظام پولی. این جنگ، جنگ بین آلمان و متفقین نیست. بلکه نبردی است بین آلمان و قدرت پول یهودیان

۱ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۱۷.

2 - William Gayley Simpson.

که در دست رهبران متفقین است و از این قدرت و رسانه‌های‌شان برای ترویج موجی از بیزاری از آلمانی‌ها در دل مردمان خود استفاده می‌کنند.[۱]

در هشتم می سال ۱۹۴۲، گاه شمار یهودیان، سرمقاله‌ای را منتشر می‌کند و در آن با غرور اظهار می‌دارد: «ما از اولین روزی که «هیتلر» به قدرت رسید، با او در جنگ بودیم». در سوم دسامبر، «حییم وایزمن» رئیس کنگرهٔ جهانی یهودیان، مطلب ذیل را در نیویورک بیان می‌کند: «این جنگ، جنگ ماست و برای آزادی یهودیان دست به آن زده‌ایم. ما اقرار به این مسئله را نه انکار می‌کنیم و نه از طرح آن باکی داریم... جبههٔ ما یهودیان روی‌هم‌رفته قدرت‌مندتر از همهٔ جبهه‌هاست. ما نه تنها این جنگ را پشتیبانی مالی می‌کنیم، بلکه کل فرآیند جنگ بر پایهٔ پشتیبانی ما در جریان است. ما از تمام قدرت تبلیغاتی خود استفاده می‌کنیم؛ قدرتی که ادامهٔ این جنگ را ممکن می‌سازد. تضمین پیروزی عمدتاً بر پایهٔ تضعیف نیروهای دشمن، نابودی آنان در کشور خود و از بین بردن مقاومت، استوار است. ما اسب تروا در قلب دژ دشمن هستیم. هزاران یهودی که در اروپا زندگی می‌کنند، عامل اصلی در نابودی دشمن‌مان به حساب می‌آیند. جبههٔ ما در آن‌جا حقیقتی مسلّم است و آن جبهه باارزش‌ترین کمک برای پیروزی به شمار می‌رود».[۲]

ـ سال ۱۹۴۱: سِر «جوسیا استمپ»[۳]، مدیر بانک انگلستان بین سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱، در خصوص نظام بانک‌داری اظهار می‌دارد: «نظام نوین بانک‌داری، از هیچ پول می‌سازد. این فرآیند شاید حیرت‌انگیزترین ترفندی باشد که تا به حال ابداع شده است. بانک‌داری آبستن بی‌عدالتی و زادهٔ گناه است. بانک‌داران مالکان جهان هستند. اگر جهان را از چنگال آنان خارج کنید، ولی قدرت پول‌سازی را در اختیار آنان بگذارید، تنها با تکان دادن قلم خود آن‌قدر پول تولید می‌کنند تا بار دیگر جهان را به دست آورند... این قدرت عظیم را از چنگ آنان خارج کنید تا تمام ثروت‌های هنگفت آنان مانند ثروت‌های غنی حاصل از معادن، روزی ناپدید شود؛ به این ترتیب آنان به‌ناچار خود از میان خواهند رفت و بعد از آنان، جهان بهتر و سعادتمندتر خواهد شد. اما اگر می‌خواهید به روند فعلی ادامه دهید و بردگان بانک‌ها باقی بمانید و هزینهٔ بردگی خود را بپردازید، پس بگذارید بانک‌داران به پول‌سازی و کنترل بر وام‌ها ادامه دهند».[۴]

---

۱ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۲۲.

۲ - همان، صفحه ۱۲۶.

3 - Sir Josiah Stamp.

۴- صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۲۵.

ـ سال ۱۹۴۴: در «برتون وودز»[1] ایالت نیو همشایر تأسیس «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی»[2](تحت کنترل روچیلدها[3]) با مشارکت کامل ایالات متّحده مورد تصویب قرار گرفت.

در واقع آنچه که «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» انجام دادند، تکرار همان قانون بانک «فدرال رزرو» در ابعاد جهانی بود که در سال ۱۹۱۳ در ایالات متّحده تأسیس شده بود. آنان یک کارتل بانکی را به وجود آوردند که متشکّل از بانک‌های مرکزی خصوصی در سراسر جهان بود؛ بانک‌هایی که رفته‌رفته قدرت را در دست گرفتند تا سیاست‌های اعتباری را به بانک‌های همهٔ کشورها تحمیل نمایند.

همان‌طور که قانون بانک «فدرال رزرو»، ایجاد ارز جدید بدون پشتوانه در سطح ملی را تصویب کرد و آن را اسکناس‌های «فدرال رزرو» نامید، به صندوق بین‌المللی پول نیز این اجازه داده شد تا پول بدون پشتوانه‌ای با نام «حق برداشت ویژه» را در سطح جهان منتشر کند. کار کشورهای عضو به جایی می‌رسد که مجبور می‌شوند ارزهای خود را در ازای خق برداشت ویژه کاملاً قابل تبدیل نمایند.

صندوق بین‌المللی پول توسط اعضای هیئت رئیسه اداره می‌شود. این اعضا یا رؤسای بانک‌های مختلف مرکزی یا رؤسای وزارت‌خانهٔ دارایی در کشورهای مختلف هستند که تحت سلطهٔ بانک‌های مرکزی خود قرار دارند؛ در ضمن حق رأی ایالات متّحده و انگلستان در صندوق بین‌المللی پول (از طریق بانک فدرال رزرو و بانک انگلستان) باعث می‌شود که این دو کشور تشکیلات این بانک را تحت کنترل خود داشته باشند.[4]

ـ سال ۱۹۶۰: «ازرا پاوند»[5] در کتاب خود تحت عنوان «تأثیر»، مقالاتی در خصوص ناآگاهی و افول تمدن آمریکایی که در همین سال به چاپ می‌رسد، اظهار می‌دارد: «کشوری که خود را گرفتار قرض و بدهی نکند، خشم رباخواران را برمی‌انگیزد».[6]

ـ سال ۱۹۶۳: در چهارم ژوئن، «جان اف. کندی» دستور اجرایی ۱۱۱۱۰ را امضا می‌نماید که

---

1 - Bretton Woods.

۲ – در ابتدا این سازمان را بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه نامیدند. البته نام «بانک جهانی» تا سال ۱۹۷۵ در مورد این سازمان تصویب نشد.

۳ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۷۰.

۴ – همان، صفحه ۱۲۸.

5- Ezra Popund.

۶ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۴۷.

بر اساس آن، قدرت انتشار پول بدون دخالت بانک «فدرال رزرو» متعلّق به روچیلدها به دولت ایالات متّحده بازگردانده می‌شود.

کمتر از شش ماه بعد، در ۲۲ نوامبر، رئیس‌جمهور «کندی» توسط عوامل روچیلد ترور می‌شود؛ درست به همان دلیلی که این خاندان، رئیس‌جمهور «آبراهام لینکن» را در سال ۱۸۶۵ ترور کردند؛ چرا که او می‌خواست پول آمریکا را برای مردم آمریکا منتشر نماید که این اقدام برخلاف منفعت طبقهٔ نخبهٔ خارجی مال اندوز و جنگ افروز به شمار می‌آمد.

رئیس‌جمهور «لیندن بینز جانسون»[1] و فردی که ادّعا شده یهودی بودن خود را مخفی می‌کرد در اوّلین اقدام خود به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا، دستور اجرایی ۱۱۱۱۰ را لغو کرد.[2]

ـ سال ۱۹۸۵: «ان. ام. روچیلد» یهودی و پسران، طرح خصوصی‌سازی شرکت گاز بریتانیا[3] را به دولت انگلستان پیشنهاد می‌دهند. آنان سپس پیشنهاد خصوصی‌سازی همهٔ دارایی‌های دولتی را به دولت انگلستان می‌دهند؛ از جمله: فولاد انگلستان؛ زغال‌سنگ انگلستان؛ همهٔ تابلوهای برق منطقه‌ای انگلستان و همهٔ سامانه‌های آبرسانی منطقه‌ای انگلستان. آنان از این پیشنهاد میلیاردها پوند به جیب می‌زنند. «نورمن لامونت»[4] نمایندهٔ مجلس انگلستان که درگیر این طرح‌های خصوصی‌سازی است، در واقع بانک‌دار سابق در شبکهٔ روچیلدها بوده است و بعدها به عنوان وزیر دارایی انگلستان منصوب می‌شود. ذکر این مورد حائز اهمیت است که در این روزها دولت حتی در زمینهٔ عرضهٔ پول هم بسیار نقش کم‌رنگی دارد. برای اثبات این موضوع، می‌توان به سخنرانی «لُرد بزویک»[5] توجه کرد که در صورت‌جلسات رسمی مجلس انگلستان به تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۸۵، جلد ۴۶۸، ستون‌های ۹۳۹ - ۹۳۵ تحت عنوان عرضهٔ پول و نظام بانک‌داری خصوصی ثبت شده است:«لُرد بزیک» از جای خود برمی‌خیزد تا توجه همگان را به گفتهٔ وزیر دارایی دوک نشین «لنکستر»[6] در ۲۳ ژوئیهٔ ۱۹۸۵ جلب نماید. او اظهار می‌دارد که نظام بانک‌داری خصوصی در یک دورهٔ پنج ساله بدون اجازهٔ دولت عرضهٔ پول را ۹۶/۹ درصد افزایش داده است.

1- Lyndon Baines Johnsone 1996 تا 1963 سی و ششمین رئیس‌جمهور ایالات متحد از سال.

۲ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۴۸.

3- British Gas.

4 - Norman Lamont.

5 - Lord Beswick.

6 - Lancaster.

جناب «لُرد بزویک» می‌گوید: «نمایندگان محترم! من در تاریخ دهم ژوئن سال جاری، از دولت اعلی‌حضرت در خصوص میزان افزایش عرضهٔ پول در دورهٔ پنج ساله تا اواسط آوریل ۱۹۸۵ سؤال پرسیدم. جالب اینجا است که آنها جواب من را به درصد دادند و نه بر حسب پوند. من به وزیر از پیش اخطار می‌دهم که شاید بهتر باشد در آینده این آماروارقام را بر حسب پوند به من اعلام کنند.

دولت در دهم ژوئن پاسخ داد که این افزایش ۱۰۱/۹ درصد بوده و از این درصد بسیار زیاد، فقط مسئولیت ۵ درصد از ضرب سکّه و چاپ اسکناس با دولت بوده است. این افزایش ۹۶/۹ درصدی نه تنها بیانگر مقدار هنگفتی از پول، بلکه عامل مهم و بسیار حیاتی در اقتصاد ما است.

من می‌خواستم بدانم این مقدار پول توسط چه کسی به چرخهٔ اقتصاد وارد شده و ازاین‌رو در ۲۳ ژوئیه بار دیگر از دولت اعلی‌حضرت سؤال کردم که چه میزان از این افزایش با تأیید دولت بوده است. **وزیر دوک نشین که به نمایندگی از دولت صحبت می‌کند، به من گفتند که ۹۶/۹ درصد که بیانگر سپرده‌های جدید بانکی است، با روند معمول در نظام بانک‌داری ایجاد شده و در این خصوص نیازی به اجازهٔ دولت نیست.**

اگر ایشان گفته بود که تعدادی جاعل سکّه یا اسکناس در این قضیه دست داشتند، البته بلافاصله فریاد اعتراض از همگان بلند می‌شد، با این حال، دولت در اینجا اظهار می‌دارد که مؤسّسات خصوصی این مقدار هنگفت از قدرت خرید مفرط را ایجاد کرده‌اند و از ما انتظار دارند بپذیریم که این روند عادی است و به اجازهٔ دولت نیازی ندارد.

وقتی من پرسیدم که آیا ما نباید عمیق‌تر وارد این مسئله بشویم و دریابیم که چه گروه یا افرادی از این قدرت عرضهٔ پول منفعت می‌برند؟ وزیر به من پاسخ دادند که ذکر افراد یا گروه دخیل در این جریان، گرچه جالب توجه است، ولی زمان پاسخگویی به سؤالات این اجازه را نمی‌دهد. من بار دیگر در اینجا بحث در خصوص این موضوع را در صحن مجلس مطرح می‌کنم و امیدوارم که روشنگری بیشتری در این خصوص صورت بگیرد.

این موضوعات حائز اهمیت بوده، به طور یقین تحت بررسی هستند، ولی شاید بتوان گفت که به طور دقیق شناخته نشده‌اند. امیدوارم ذکر این مطلب من را بیش از حد بی‌انصاف جلوه ندهد، ولی کسانی که این سازوکار را درک می‌کنند، اغلب از قِبَل آن بسیار پولدار می‌شوند. من موضع‌گیری حزبی نمی‌کنم؛ این جریان بسیار بزرگ‌تر و وسیع‌تر از بحثی صرفاً حزبی است».

توجه کنید که وزیر دارایی دوک‌نشین چگونه در پاسخ به سؤال مزبور بند را به آب می‌دهد

«نظام فعلی ایجاد اعتبار برای فعالیت نیازی به اجازه ی دولت ندارد».[1] (در اینجا مؤکّداً لازم به ذکر است که هیچ نهاد خصوصی و دولتی نمی‌تواند پول بدون‌پشتوانه چاپ کرده و یا با روش‌های حسابداری خلق پول نماید، چاپ پول بدون‌پشتوانه به معنای بی‌ارزش شدن پول در اختیار دیگران است و این یعنی برداشت از دسترنج آنها).

-**سال ۱۹۸۷:** «ادموند دی روچیلد»، بانک«حفاظت جهانی»[2] را تأسیس می‌کند که هدف از آن انتقال بدهی از کشورهای جهان سوم به این بانک در ازای زمین‌هایی است که آن کشورها به این بانک خواهند داد. با تأسیس این بانک، روچیلدها می‌توانند کنترل جهان سوم، ۳۰ درصد از خشکی‌های کرهٔ زمین را به دست گیرند.[3]

-**سال ۱۹۸۸:** سه بازوی اصلی «بانک مرکزی جهانی» یعنی «بانک جهانی»، «بانک تسویهٔ بین‌المللی» و «صندوق بین‌المللی پول» -که هم‌اکنون با نام بانک مرکزی جهانی شناخته می‌شوند- از طریق بانک «تسویهٔ بین‌المللی»، بانک‌داران جهان را ملزم می‌کنند تا سال ۱۹۹۲، سرمایهٔ خود را افزایش داده، ۸ درصد دیون خود را ذخیره نمایند. شرط لازم برای افزایش سرمایه، سقفی را بر وام‌دهی مبتنی بر بانک‌داری «ذخیره درصدی»[4] اِعمال می‌کند.

بانک‌داری جهان برای افزایش سرمایهٔ خود، مجبور به فروش سهام هستند که همین مسئله باعث کاهش معاملات اوراق بهادار آنان شده و رکود اقتصادی را در کشورهای وابسته در پی دارد؛ به طور مثال، در ژاپن که یکی از کشورهایی است که کم‌ترین سرمایهٔ ذخیره را در اختیار دارد، در مدت دو سال ارزش بورس اوراق بهادار این کشور تا ۵۰ درصد و ارزش املاک و مستغلات تجاری تا ۶۰ درصد سقوط می‌کند. در این طرح، «صندوق بین‌المللی پول» با افزایش ارز بین‌المللی کشورهای درگیر که به «حق برداشت مخصوص» شناخته می‌شود که در عمل پشتیبان ندارد و دادن وام، ذخیرهٔ نقدی این کشورها را به سطح لازم اعلام شده از سوی «بانک تسویهٔ بین‌المللی» افزایش می‌دهد. این کشورها به تدریج تحت کنترل صندوق بین‌المللی پول درمی‌آیند، چرا که درگیر پرداخت بهره می‌شوند و به ناچار، وام‌های بیشتر و بیشتری تقاضا می‌کنند. سپس «صندوق بین‌المللی پول» در مورد اینکه کدام کشورها قابلیت دریافت وام بیشتری دارند و کدامیک به این

۱- صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۷۴.

2 - World Conservation Bank.

۳ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۷۸.

4 - Fractional Reserve Lending.

وام نیاز خواهند داشت، تصمیم می‌گیرد. آنان همچنین می‌توانند از این روش به عنوان اهرمی برای تسخیر دارایی‌های دولتی مانند خدمات رفاهی در ازای پرداخت بدهی‌ها استفاده نمایند تا اینکه در نهایت، دولت‌های ملی را نیز از آنِ خود می‌کنند.[۱]

-سال ۱۹۹۱: «دیوید راکفلر» (یکی از افراد خاندان روچیلد) در کنفرانس «بیلدربرگ» که در تاریخ ششم تا نهم همین سال در «بادن - بادن»[۲] آلمان برگزار می‌شود، مطلب ذیل را بیان می‌کند:»ما از مدیران «واشنگتن پست»، «نیویورک تایمز»، «مجله تایم» و دیگر نشریات معتبر که در جلسات ما حضور به‌هم می‌رسانند و تقریباً چهل سال است که با بصیرت به وعده‌های‌شان پای‌بند هستند، کمال تشکر را داریم. اگر فعالیت‌های ما در این سال‌ها در معرض جنجال رسانه‌ای و دید عموم قرار می‌گرفت، غیرممکن بود بتوانیم طرح‌های خود را پیش ببریم،؛ اما حالا جهان پیچیده‌تر شده، آمادهٔ خیزش به سمت حکومتی جهانی است. به طور قطع، حاکمیت فراملیتی نخبگان روشن‌فکر و بانک‌داران در سطح جهان - نسبت به حق حکومت بر خود که در قرن‌های گذشته حاکم بوده - ارجح است».[۳]

ـ سال ۱۹۹۲: در این سال بدهی خارجی آفریقا به ۲۹۰ میلیارد دلار رسیده بود که تراز آن ۲/۵برابر بیشتر از سال ۱۹۸۰ بود و وخامت اوضاع مدارس، بدتر شدن اوضاع مسکن، افزیش ناگهانی میزان مرگ و میر نوزادان، افت بهداشت عمومی مردم و بیکاری گسترده را در پی داشت.[۴]

- سال ۲۰۰۱: در یازدهم سپتامبر، حمله به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون توسط اسرائیل و با مشارکت انگلستان و آمریکا، با هدایت روچیلدها سازمان‌دهی می‌شود. آنان یکی پس از دیگری، تقصیر را به گردن تروریست‌های به اصطلاح مسلمان می‌اندازند. این اقدام اولین گام در جهت واردکردن دنیای غرب به نیابت از یهودیان به جنگی تمام عیار با جهان عرب است؛ نمونهٔ دیگری از عملیات با هویت جعلی موساد و با شعار «از راه نیرنگ و فریب مبارزه کنید». آنان همچنین از حملات ۱۱ سپتامبر در جهت به دست گرفتن کنترل شماری از کشورهای جهان که اجازهٔ فعالیت بانک‌های مرکزی روچیلد را نمی‌دادند، استفاده می‌کنند و به این ترتیب، نیروهای ایالات متّحده کم‌تر از یک ماه بعد از این حملات، به افغانستان -یکی از هفت کشوری در جهان که بانک مرکزی

---

۱ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۷۸.

2 - Baden-Baden.

۳ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۹۱.

۴ - همان، صفحه ۱۹۳.

تحت کنترل روچیلد ندارد- یورش می‌برند. مسئله‌ای که صدها سال معادلات یهودیان را برهم زده است. یهودیان همچنین از مسلمانان سراسر جهان بسیار ناخشنود هستند؛ چراکه به طور معمول طرح یهودیان برای نابودی دین اسلام با شکست مواجه شده است؛ طرحی که در مورد مسیحیت، آنان را به موفقیت‌هایی رسانده است.[۱]

شیطان‌صفتان برای نهادینه‌کردن نظام بانکی رؤسای جمهورِ مخالف بانک را ترور کرده‌اند، جنگ‌جهانی به راه انداخته‌اند، عملیات‌های تروریستی رقم زده‌اند و جنایات فراوانی را مرتکب شده‌اند. حال سؤال این است؟؟؟ **چرا شیطان‌صفتان با چنین جدّیتی به دنبال نهادینه‌کردن نظام بانکی در جهان بوده‌اند؟ مگر در بانک چیست که این همه برای‌شان ارزش دارد؟** برای پاسخ به این سؤال بار دیگر مطلب ذیل را با دقت مطالعه نمایید:

سِر«جوسیا استمپ»[۲]، مدیر بانک انگلستان بین سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱، در خصوص نظام بانک‌داری اظهار می‌دارد: «نظام نوین بانک‌داری، از هیچ پول می‌سازد. این فرآیند شاید حیرت‌انگیزترین ترفندی باشد که تا به حال ابداع شده است. بانک‌داری آبستن بی‌عدالتی و زادهٔ گناه است. بانک‌داران مالکان جهان هستند. اگر جهان را از چنگال آنان خارج کنید، ولی قدرت پول‌سازی را در اختیار آنان بگذارید، تنها با تکان دادن قلم خود آن‌قدر پول تولید می‌کنند تا بار دیگر جهان را به دست آورند... این قدرت عظیم را از چنگ آنان خارج کنید تا تمام ثروت‌های هنگفت آنان مانند ثروت‌های غنیِ حاصل از معادن، روزی ناپدید شود؛ به این ترتیب آنان به‌ناچار خود از میان خواهند رفت و بعد از آنان، جهان بهتر و سعادتمندتر خواهد شد. اما اگر می‌خواهید به روند فعلی ادامه دهید و بردگان بانک‌ها باقی بمانید و هزینهٔ بردگی خود را بپردازید، پس بگذارید بانک‌داران به پول‌سازی و کنترل بر وام‌ها ادامه دهند».[۳]

بانک‌داران به دو روش اساسی می‌توانند خلق (جَعل) پول کرده و با تکّه کاغذی (اسکناس) کاروتلاش دیگران را که با عرق جبین و پینهٔ دست و به سختی به دست آورده‌اند از آن خود کنند. اما چگونه:

---

۱ - همان، صفحه ۲۲۱.

2 - Sir Josiah Stamp.

۳ - ۱. صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۲۵ - ۲. مستند رازهای پنهان پول (Hidden Secrets Of Money)، قسمت چهارم (Episode Four).

خلق (جَعل) پول

روش اول؛ چاپ پول:

بانک‌داران با پاشیدن جوهر بر روی کاغذ و یا ایجاد اعتبارات بانکی می‌توانند برای خودشان اعتبار و ارزش درست کنند. باید در نظر داشت چاپ پول بایستی مبتنی بر اصول درست و صحیح و با در نظر گرفتن پشتوانه باشد و چاپ پول بدون‌پشتوانه در جامعه و تزریق بی‌رویهٔ نقدینگی ارزش پول در جامعه را کاهش می‌دهد و همین امر سبب می‌شود تا ارزش کار و زحمت عموم جامعه کاهش یافته، تورم را رقم زده، و در جهت ثروتمند شدن ثروت‌مندان و فقیر شدن فقرا پیش رود و عملاً منجر به بی‌عدالتی در جامعه می‌گردد. برای درک بهتر موضوع، مطلب ذیل را به دقت مطالعه نمایید. می‌توانید مطلب مستند ذیل را از منبع ارائه‌شده در پاورقی که به صورت انیمیشن است، مشاهده نمایید:

اگر از شما بپرسند که آیا پول را می‌شناسید؟ حتماً جواب می‌دهید؟ بله. سال‌هاست که آن را می‌شناسم. کار می‌کنم تا آن را به دست آورم و می‌توانم با آن خرید کنم یا حتی مقداری از آن را پس‌انداز کنم. شما در جواب خودتان دارید به وظایف پول اشاره می‌کنید:۱- پول ابزار مبادله است یعنی کمک می‌کند تا مردم کالاها و خدمات تولیدی خودشان را با کالاها و خدماتی که دیگران تولید کرده‌اند معاوضه کنند. ۲- پول ذخیرهٔ ثروت است یعنی به ما این امکان را می‌دهد تا ارزش و ثروتی که دراختیار داریم در آن ذخیره کنیم و ۳- پول معیار سنجش می‌باشد یعنی ارزش کالاها و خدمات را با متر و خط‌کشی به نام پول می‌سنجیم. وقتی قیمت چیزی را می‌پرسید دارید در ذهن خودتان ارزش آن را اندازه می‌گیرید. پول هم‌زمان ۳ وظیفهٔ بسیار کلیدی را برعهده دارد. به همین دلیل به یک پدیدهٔ مهم و در عین حال بسیار پیچیده تبدیل شده است. کسی می‌تواند بگوید پول را خوب می‌شناسد که ترکیب این ۳ وظیفه را با هم فهمیده باشد، چون پول با چیزهای باارزش معاوضه می‌شود، طبیعتاً خودش هم ارزش پیدا می‌کند، در این صورت هم پول ارزش دارد و هم کالایی که با آن معاوضه می‌شود. حالا اگر ارزش پول تغییر کند چه اتفاقی می‌افتد؟ گفته شد که «پول» معیار اندازه‌گیری ارزش است مثل «مِتر» که معیار اندازه‌گیری طولِ هرچیز و یا «کیلوگرم»

که معیار اندازه‌گیریِ وزن است. کاملاً واضح است که معیارهای اندازه‌گیری همیشه باید ثابت باشند وگرنه سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. همه توافق کرده‌اند که یک متر معادل ۱۰۰سانتی‌متر است؛ حالا تصور کنید یک مرتبه این توافق تغییر کند و یک مترمعادل ۸۰ سانتی متر شود یعنی اگر شما یک خانه ۱۰۰متری داشته باشید ۴۴ متر به آن اضافه می‌شود، این می‌تواند برعکس شود، حالا اگر توافق جدید یک متر را معادل ۱۲۰سانتی متر درنظر بگیرد خانهٔ ۱۰۰ متری شما تبدیل به یک خانهٔ ۶۴ متری می‌شود. در هر دو حالت، وسعت خانهٔ شما تغییر نکرده است. اما با تغییر معیار اندازه‌گیری مقدار عددی وسعت خانهٔ شما تغییر کرده است. این تصوّر شماست که تغییر ایجاد شده و عملاً چیزی عوض نشده است. این اتفاق به طورمداوم برای پول رخ می‌دهد و این معیار سنجش دائماً درحال تغییر است. این درحالی است که پول با دیگر معیارها سنجش مثل متر،گرم، لیتر و مانند اینها تفاوت اساسی دارد. پول در آنِ‌واحد دو وظیفهٔ دیگر هم برعهده دارد؛ ابزاری برای مبادله و ذخیرهٔ ثروت است به همین دلیل تغییر ارزش آن چند بُعدی و پیچیده است. برای درک این پیچیدگی یک مثال دیگر لازم است: کارگری را در نظر بگیرید که چندین سال کارکرده و هرماه مبلغی پول بابت دستمزدش دریافت کرده است و در واقع ارزش کار آن به پول تبدیل شده است، حال ممکن است بخشی از پولش را پس‌انداز کند ولی اگر یک‌مرتبه ارزش پول کاهش پیدا کند، پس‌اندازش کم‌ارزش می‌شود درصورتی‌که چیزی از ارزش کار آن کارگر کم نشده است اما حاصل دستمزد کارش از بین رفت آیا این عادلانه است؟[1]

چاپ پول بدون‌پشتوانه مثل افزودن آب در شربت است که هر چه آب بیشتری به شربت اضافه شود، شیرینی و طعم شربت کمتر می‌شود یعنی ارزش شربت کاهش پیدا می‌کند لذا ارزش پول درون جیب مردم درحالیکه در خانه‌های‌شان خوابند با چاپ پول بدون‌پشتوانه، کم می‌شود که متأسّفانه بین دولت‌ها در دنیای امروز ایجاد پول بدون‌پشتوانه به دلایلی از جمله بی‌کفایتی آنها و یا چپاول ملّت‌ها امری رایج است که نمونهٔ آشکار و جهانی آن «دلار» می‌باشد که توسط «بانک صهیونیستی فدرال رزرو» برای به بردگی‌کشیدن مردم چاپ می‌شود. ضمناً چاپ پول بدون‌پشتوانه سبب افزایش تورّم و ایجاد اختلاف طبقاتی از نظر درآمدی در جامعه می‌گردد.

شواهد و مدارک زیادی دال بر اینکه افزایش عرضهٔ پول موجب افزایش تورم می‌شود، در دست است و بر این اساس «میلتون فریدمن»[2]، برندهٔ جایزهٔ نوبل در اقتصاد، نظریهٔ بسیار مشهوری

۱ – مستند موشن گرافیک «وظایف پول»: http://ofoghtv.ir/program?progNo=15104&episodeId=16101.

2 - Milton Friedman.

دربارهٔ تورّم مطرح می‌کند. نظریهٔ او چنین است: «همیشه و در همه جا تورّم به صورت یک پدیدهٔ پولی است». این گفته بیانگر این است که بدین علت باید دربارهٔ عرضه پول مطالعه کرد که نرخ رشد آن موجب افزایش تورّم می‌شود.[۱] آمارها و نمودارها در مطالعات صورت‌گرفته از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۳ میلادی در آمریکا نشان‌دهندهٔ رابطهٔ مستقیم بین افزایش عرضهٔ پول و افزایش تورّم می‌باشد.[۲]

روش دوم؛ ایجاد پول با روش‌های حسابداری:

در سیاست‌های پولی اقتصاد کلان موضوعی مطرح می‌شود به نام «ضریب تکاثر پول» که به این مفهوم است که به ازای یک واحد تغییر در پایهٔ پولی، حجم پول چند واحد تغییر می‌کند. «ضریب تکاثر» در ساده‌ترین حالت برابر است با یک تقسیم بر «نرخ ذخیرهٔ قانونی». و «نرخ ذخیرهٔ قانونی» عبارت است از درصدی از سپرده‌ها که بانک‌های تجاری موظف هستند نزد بانک مرکزی نگهداری نمایند، به عنوان مثال اگر «نرخ ذخیرهٔ قانونی» ۲۰ درصد باشد، و شما ۱۰۰ تومان در حساب سپردهٔ خود در بانک بگذارید، آن بانک موظف است ۲۰ درصدِ ۱۰۰ تومان (۲۰تومان) را به عنوان ذخیرهٔ قانونی نزد بانک مرکزی نگهداری نماید و مابقی آن، ذخایر آزاد بانک است که می‌تواند به دیگران وام دهد.[۳] برای درک موضوع، مطلب ذیل را مطالعه نموده و یا موشن گرافیک آن را در منبع ارائه شده در پاورقی مشاهده نمایید:

دنیای کوچکی را تصور کنید که انسان‌های کمی در آن زندگی می‌کنند و به منابع کمتری نیاز دارند. فرض کنید که در آنجا فقط ۳ بسته کالا وجود داشته باشد و مردم هم برای خرید این بسته‌ها حجم مشخّصی پول در اختیار داشته باشند. اما اگر ناگهان یک شعبده‌باز با جادو این حجم پول را دو برابر کند چه اتفاقی می‌افتد؛ بله درست حدس زدید کالاها توی این دنیای خیالی به دلیل افزایش تقاضا قیمت‌شان بالا می‌رود(توجه داشته باشید که تقاضای اضافی توسط شعبده‌بازان که پول جعلی ایجاد می‌کنند صورت گرفته و با پول خلق شده بدون زحمت کالاها را از آن خود می‌کنند). وقتی پول زیاد می‌شود بی‌استفاده نمی‌ماند؛ خرج می‌شود و تقاضا را افزایش می‌دهد و چون تعداد کالاها زیاد نشده، مردم مجبور هستند برای خرید هر بسته بیشتر از قبل هزینه کنند.

۱ - پول، ارز و بانکداری، صفحه ۷.

۲ - همان، صفحه ۶.

۳ - اقتصاد کلان رشته مدیریت، صفحه ۱۳۵.

این اتفاق همواره برای کالاها در دنیای ما رُخ می‌دهد و افزایش حجم پول قیمت‌هارا بالا می‌برد. اما آیا اینجا هم پای شعبده‌بازها در میان است؟ بله. این شعبده‌بازی را بانک‌ها انجام می‌دهند و بدترین اتّفاق برای شعبده‌باز این است که کسی حقّهٔ آن را فاش کند. اما بانک‌ها با چه حقّه‌ای پول‌ها را چند برابر می‌کنند. سال‌ها قبل در الگوی معیشت غرب، نهاد بانک به این بهانه به وجود آمد که پول‌های مردم را در جای امنی برای مردم ذخیره کنند و هر وقت مردم خواستند پس بگیرند. اما به مرور بانک‌ها متوجه نکته‌ای مهم شدند. آنها پِی بردند که مردم درصد کمی از پولهای‌شان را از بانک‌ها برمی‌دارند و ماندن این همه پول توی بانک باعث شد که یک ایدهٔ شیطانی به ذهن‌شان برسد. ایده این بود که باقی‌ماندهٔ سپرده‌های مردم، پول هنگفتی است که می‌شود از آن پول درآورد، پولی که تا از بانک خارج نشود بارها و بارها می‌توان آن را وام داد و بابتش بهره گرفت. برای محدودکردن این قدرت وام‌دهی بی‌حد و حسر، بانک‌های مرکزی به وجود آمدند و بانک‌ها را مجبور به ذخیرهٔ درصدی از پول‌های مردم کردند، ذخیره‌ای که باید به بانک مرکزی می‌سپردند و اجازهٔ وام دادن آن را نداشتند. اما بگذارید این اتفاق را قدری دقیق‌تر بررسی کنیم؛ فرض کنید فردی ۱۰۰۰ تومان از پولش را در بانکی بگذارد، بانک هم مثلاً ۱۰ درصد از آن پول را به عنوان «نرخ ذخیره» به بانک مرکزی می‌سپارد و ۹۰۰ تومان بقیّه را به نفر دومی وام می‌دهد یعنی علاوه بر ۱۰۰۰ تومان که در حساب نفر اول وجود دارد بانک ۹۰۰ تومان دیگر هم خَلق کرده که الآن در اختیار نفر دوم است. با جادوی بانک ۱۰۰۰ تومان اولیه به ۱۹۰۰ تومان افزایش پیدا کرده است. نفر دوم با این ۹۰۰ تومان خرید می‌کند؛ فروشنده پولش را به حسابش توی بانک می‌ریزد، بانک دوباره ۱۰ درصد از آن را ذخیره می‌کند و ۸۱۰ تومان باقی‌مانده را به نفر بعدی وام می‌دهد و با این کار حجم پول‌ها به ۲۷۱۰ تومان می‌رسد که ۱۷۱۰ تومان آن پولی است که با روش‌های حسابداری خَلق شده است که کاملاً غیرواقعی می‌باشد و بدونه پشتوانه است اما این روند تا کجا ادامه پیدا می‌کند؟ همه‌چیز بستگی به آن ۱۰ درصدی دارد که بانک‌ها باید در بانک مرکزی ذخیره کنند که به آن «نرخ سپردهٔ قانونی»(نرخ ذخیرهٔ قانونی) می‌گویند؛ نرخی که هرقدر پایین‌تر بیاید و به صفر نزدیک‌تر شود قدرت تولید پول بانک‌ها را بی‌نهایت می‌کند. مثلاً با «نرخ سپردهٔ قانونی» ۱۰ درصد بانک‌ها از ۱۰۰۰ تومان، ۱۰۰۰۰ هزار تومان پول خلق می‌کنند. این نرخ در کشورها به وسیلهٔ قانون مشخص می‌شود واگر دولتی بخواهد جلوی خلق پول در اقتصاد را بگیرد مهم‌ترین گام این است که آن را به ۱۰۰ درصد برساند. اگر نرخ سپردهٔ قانونی صددرصد نباشد امکان خلق پول، چنان قدرتی به بانک‌ها می‌دهد که خطرناک و مهار نشدنی است. بانک‌هایی

که به دنبال منافع خودشان هستند وعمدهٔ پول موجود در اقتصاد را خلق می‌کنند و آن را مثل یک آفت به جان بخش واقعی اقتصاد می‌اندازند. بخشی که هر قدر هم تولید کند مقابل حجم پولی که خلق می‌شود بازنده است. حالا آیا با این شرایط دولت می‌تواند مدیریت موثّری در حوزهٔ معیشت داشته باشد ؟[1]

از مجموع معانی متعدّدی که برای واژهٔ «ربا» در کتاب‌های لغت ذکر شده است این معنا به دست می‌آید که ربا به معنای زیاده است و عرب‌ها به هر گونه زیاده‌ای، «ربا» می‌گویند.[2] **حال یک سؤال اساسی این است که این زیادهٔ پولی که در نظام‌های بانکی و با چاپ پول بدون پشتوانه و یا با روش‌های حسابداری بانکی به وجود می‌آید چه نام دارد؟؟؟ آن هم درجایی‌که پول کار می‌کند و سود چند ده برابری ایجاد می‌نماید، آن‌هم با پولی که اساساً برای دیگران است.**

از آقا امام رضاعليه‌السلام در خصوص علّت حرام شدن ربا سؤال شد که جواب ایشان جای بسی تأمّل دارد، امام رضاعليه‌السلام فرمودند: «ربا موجب فساد اموال می‌شود، زیرا انسان وقتی یک درهم را به دو درهم فروخت، یک درهم در مقابل یک درهم و یک درهم باطل می‌ماند پس بیع ربوی در هر صورت هم برای فروشنده و هم برای خریدار زیان‌آور است لذا خدای بزرگ و ذی‌الجلال ربا را برای بندگانش حرام فرموده است تا اموال‌شان از بین نرود».[3] حال این سؤال مطرح است که وقتی امام رضاعليه‌السلام یک درهم اضافه در مقابل درهمی را باطل می‌دانند پس حکم پولی که بدون پشتوانه و یا با روش‌های حسابداری بانکی ایجاد می‌شوند و بدون هیچ زحمت و خَلقِ ارزشی، کار دیگران را از آن خود می‌کنند، چیست؟؟؟

---

۱ - مستند موشن گرافیک «بانک و خلق پول از عدم» -- http://ofoghtv.ir/program?progNo=15104&episodeId=17722.

۲ - ربا و حرامخواری؛ سبک زندگی شیطانی، صفحه ۱۷۹ .

۳ - وسائل الشیعه، جلد ۱۸، کتاب التجاره، باب التحریم الربا، صفحه ۱۲۱، «قال: لما فیه من فساد الاموال لأن الإنسان إذا اشتری الدرهم بالدرهمین کان ثمن درهم درهما و ثمن الآخر باطلا فبیع الربا و شراؤه و کس علی کل حال، علی المشتری، والبایع، فحرم اللّه عزوجل علی العباد الربا، لعلة فساد الأموال..»).

کلاه‌برداری بزرگ در تاریخ بشر

گفته می‌شود که پول روی درخت سبز نمی‌شود، ولی حقیقت این است که سیستم بانک‌داری مدرن با سرعتی بسیار بیشتر از رشد درختان، پول تولید می‌کند. بیشتر مردم اصلاً اطلاع ندارند پول چگونه ایجاد می‌شود. اقتصاددانان و بانک‌داران سعی می‌کنند این موضوع را آن‌قدر پیچیده جلوه دهند که مردم فکر کنند نمی‌توانند آن را بفهمند، امّا شما باید پشت پردهٔ آن را ببینید که چگونه به شما آسیب می‌زند.

تمام جوامع مدرن با روشی‌که در ذیل گفته می‌شود پول رایج‌شان را تولید می‌کنند، امّا چون دلار واحد پولی رائج در تمام جهان است، آن را به عنوان مثال انتخاب می‌کنیم:

داستان از جایی شروع می‌شود که یک سیاست‌مدار می‌آید و می‌گوید به من رأی بدهید و من کاری خواهم کرد که دولت من بیشتر از دولت رقیبم برای شما چیزهای رایگان فراهم کند. ولی چیزی به صورت رایگان وجود ندارد. پس برای فراهم‌کردن چیزهای رایگانی که آ نها وعده داده‌اند، دولت باید بیشتر از درآمدش هزینه کند(یا ممکن است به دلیل ناکارآمدی دولت‌مردان هزینه‌های جاری دولت بالا رفته و درآمدهای حاصل برای دولت پایین بیاید) به این «کسری بودجه» می‌گویند. برای پرداخت این کسری بودجه‌ها ،خزانه‌داری با صدور «اوراق قرضهٔ پول» استقراض می‌کند.

خُب این اوراق قرضه چیست؟ اگر خوب درباره‌اش فکر کنید، خواهید فهمید که اوراق قرضه چیزی نیست جز یک تعهّد بازپرداختِ پر زرق‌وبرق، یک تکّهٔ کوچک کاغذ که یک سری ارقام روی آن چاپ شده است و می‌گوید امروز یک تریلیون دلار به من قرض بده و من متعّهد می‌شوم در یک دورهٔ ده ساله آن را به علاوهٔ سودش به شما برگردانم.

چیزی که لازم است بدانیم، این است که اوراق قرضهٔ خزانه، درواقع بدهی ملّی ما هستند.

این برگه‌های ملّی پر زرق‌وبرق قرار است توسّط من و شما و فرزندان و نوادگان‌مان به صورت مالیات (و یا درآمدهای ملّی در سال‌های بعد) پرداخت شود.

حالا، وقتی دولت یک اوراق قرضه منتشر می‌کند، در واقع دارد رفاه آیندهٔ ما را می‌دزدد تا آنها را برای امروز هزینه کند.

بعد از آن، خزانه یک مزایده برای اوراق قرضه برگزار می‌کند و بزرگ‌ترین بانک‌ها پیدا می‌شوند

و برای خریدن بخشی از این بدهی ملّی ما با هم رقابت می‌کنند تا از دریافت بهرهٔ آن، سود کنند.

در طی یک عملیّات به اسم «عملیّات بازار باز»، بانک‌ها بعضی از این اوراق قرضه را در ازای سود به بانک مرکزی می‌فروشند.

بانک مرکزی برای خرید این اوراق قرضه و پرداخت بهرهٔ آنها دسته‌چک بزرگ و قدیمی‌اش را باز می‌کند و چک قلّابی جعلی می‌نویسد که باید دور انداخته شود؛ چون از حسابی کشیده شده که خالی است و حتی یک پنی هم در آن نیست. به گفتهٔ فدرال رزرو بوستون: «وقتی من و شما چک می‌کشیم، باید مقدار کافی دارایی درحساب‌مان باشد تا مبلغ چک را پوشش دهد؛ اما وقتی بانک مرکزی چک می‌کشد هیچ سپردهٔ بانکی وجود ندارد که آن چک بر اساس آن کشیده شده باشد. وقتی بانک مرکزی چک می‌کشد پول خلق می‌کند».[1] سپس بانک مرکزی این چک‌ها را به بانک‌ها می‌دهد و در این زمان است که پول به وجود می‌آید. بعد بانک‌ها این پول‌ها را به حراج‌های دیگر می‌برند و باز هم اوراق قرضهٔ بیشتری می‌خرند.

خب حالا چک چیست؟ چک هم در واقع یک سند بدهکاری است. وقتی شما یک چک دارید، در واقع یک یادداشت دارید که می‌گوید این سند بدهکاری من به تو برای پرداخت پول نقد است. تنها کاری که باید کرد این است که به بانک رفته و آن را بردارید.

خیلی‌خیلی مهمّ است که این فرآیند را به خوبی درک کنید؛ چون قرار است تأثیر مخرب این ماجرا را بر زندگی شما نشان بدهد:

پس خزانه‌داری، یک‌سری تعهّد پرداخت (اوراق قرضه یا مشارکت) منتشر می‌کند. بانک‌ها این اوراق را با پول کاغذی می‌خرند. بعد بانک مرکزی هم یک تعهّد پرداخت دیگری می‌نویسد که همان چک‌ها هستند و آنها را در اِزای خرید اوراق قرضهٔ خزانه به بانک‌ها می‌پردازد و این‌گونه پول تولید می‌شود.

پس چیزی که واقعاً اتّفاق می‌افتد این است که خزانه و بانک مرکزی یک‌جفت تعهد پرداخت را با هم معاوضه می‌کنند و بانک‌ها این وسط نقش واسطه دارند و اینجاست که به واسطهٔ جادوی بانک، پول پدیدار می‌شود.

این فرایند بارها و بارها تکرار می‌شود. بانک‌ها را پولدارتر و مردم را با افزایش در بدهی ملّی، بدهکارتر می‌کند.

1 - When you or I write a check there must be sufficient funds in our account to cover the check, but when the Federal Reserve writes a check there is no bank deposite on which that check is drawn. When the Federal Reserve writes a check, it is creating money.

نتیجهٔ نهایی این است که اوراق قرضه در بانک مرکزی و پول‌ها در خزانه اندوخته می‌شوند.

این فرآیند سرچشمهٔ همهٔ پول‌های اسکناسی است که عرضه می‌شوند. بانک مرکزی و دولت اشتباهاً به این پول‌ها، «پول پایه» می‌گویند زیرا فرق بین پول بدون‌پشتوانه و پول واقعی را نمی‌دانند. ولی در اینجا اسم واقعی این پول تولیدیِ توسط جادوی بانک‌ها را «پول پایهٔ بی‌ارزش» می‌نامیم چون بدون پشتوانه است.

پول واقعی باید ذخیره‌کنندهٔ ارزش باشد و قدرت خریدش را در دوره‌های زمانی بلندمدت حفظ کند.

در گذشته اسکناس‌ها مثل چکِ رسید بودند و نمادی از پولی بود که دارای ارزش ذاتی بودند، یعنی در ازای آنها طلا و نقره در خزانه اندوخته شده بود. یعنی می‌توانستید به هر بانکی بروید و پول کاغذی مثلاً ۲۰ دلاری خودتان را روی پیش‌خوان بگذارید و به جای آن پول واقعی بگیرید؛ یعنی یک تکه طلا به ارزش بیست دلار. ولی حالا، این پول پایهٔ اندوخته شده چیزی به جز یک مشت رسید و ضمانت تعهّدِ پرداخت بدهی و اوراق قرضه نیست.

پس به راستی چیزی جز عرضهٔ تعدادی شماره به بازار صورت نمی‌گیرد، در مرحلهٔ بعد خزانه‌داری پول‌های تازه‌چاپ شده را به بخش‌های مختلف دولت پرداخت می‌کند. ممکن است چیزی که بیان می‌شود برای شما شگفت‌انگیز باشد، اما وقتی شما پول‌تان را در بانک می‌گذارید، در واقع آن را جای امنی نگذاشته‌اید که با امنیت برای شما نگهداری شود، بلکه درواقع پول خودتان را به بانک قرض می‌دهید و بعد بانک‌ها در چارچوب‌های مشخّصی می‌توانند هر کار که خواستند با پول شما انجام بدهند؛ کارهایی مثل قماربازی در بازارسهام و وام‌دادن به دیگران در ازای بهره و این همان‌جایی است که دستگاه پول‌سازی به راستی ناجوانمردانه عمل می‌کند و دلیل آن وام دادن با اندوخته‌های جزئی است که وارد عمل می‌شود. این وام دادن با ذخیرهٔ جزئی دقیقاً همان‌چیزی است که از اسمش برمی‌آید و به بانک‌ها اجازه می‌دهد که فقط بخشی از سپرده‌های شما را نگه دارند؛ و بقیّه‌اش را به دیگران وام بدهند. نرخ‌های ذخیره می‌توانند متفاوت باشند. در اینجا برای مثال نرخ ۱۰ درصد را در نظر می‌گیریم. اگر شما ۱۰۰ دلار در حساب‌تان بگذارید، بانک قانوناً می‌تواند ۹۰ دلار از آن را بردارد و بدون اینکه به شما بگوید به دیگران وام بدهد. بانک باید ۱۰ دلار از پول شما را به عنوان ذخیره، برای زمانی که شما احیاناً پول‌تان را بخواهید، نگه دارد. این ذخیره‌ها را ذخیرهٔ خزانه (پول گاوصندوقی) می‌نامند. پس چگونه برگهٔ اطلاعات حساب به شما می‌گوید هنوز ۱۰۰ دلار دارید درحالی‌که بانک ۹۰ دلار از پول شما را دزدیده است، چون

بانک به جای پول شما سند بدهی‌ای را ایجاد کرده که به آن اعتبار بانکی می‌گویند.

بانک‌های تجاری، با دادن هر وام پول خلق می‌کنند. به سادگی و با اضافه‌کردن اعداد و ارقام در دفاتر حساب دارایی‌شان در ازای تعهد پرداختی که به وام‌گیرنده می‌دهد.

اینها چیزی جز اعدادی که بانک‌ها در کامپیوترهای‌شان وارد می‌کنند نیستند. با وجود اینکه این ارقامِ مربوط به اعتبارات بانکی با «پول پایه» بسیار متفاوت‌اند-چون فقط در کامپیوترها وجود دارند و هم‌چنان پول بدون‌پشتوانه‌اند- اما به هرحال نقدینگی به حساب می‌آیند. یعنی حالا ۱۹۰ دلار درحساب وجود دارد. دلیل اینکه مردم از بانک وام می‌گیرند این است که می‌خواهند با آن یک چیزی بخرند، یک خانه یا ماشین یا چیزی شبیه به اینها. پس وام‌گیرنده، ۹۰ دلاری را که بانک از حساب شما به او داده را می‌برد و به فروشندهٔ کالا که می‌خواهد خرید کند می‌پردازد و بعد آن فروشنده، ۹۰ دلار را در حساب بانکی خودش می‌گذارد و بانک او هم باز ۹۰ درصد پولش را وام می‌دهد و به جایش یک سری ارقام و اعداد ثبت می‌کند و حالا: ۲۷۱=(۱۰۰+ ۹۰ + ۸۱) دلار پول وجود دارد. این فرایند آن قدر تکرار می‌شود که به ازای نرخ ذخیرهٔ ۱۰ درصد و یک سپردهٔ اولیه ۱۰۰ دلاری می‌توان ۱۰۰۰ دلار اعتبار بانکی خلق کرد که همهٔ آن با ۱۰۰ دلار پول اولیّه پشتیبانی می‌شود.

البته همانطور که گفته شد نرخ‌های ذخیره بسیار متفاوت‌اند؛ برای برخی سپرده‌ها ۱۰ درصد، برای برخی ۳ درصد و برای برخی از سپرده‌ها این نرخ صفر درصد است و نتیجه اینکه میزان افزایش نقدینگی توسّط بانک‌ها حتی بیشتر از آن مقداری است که در این مثال مطرح شد.

وقتی پول‌ها در بانک‌ها سپرده گذاری می‌شوند، بانک‌ها آنها را وام می‌دهند و بعد دوباره سپرده‌گذاری می‌شوند و باز وام داده می‌شوند و باز هم سپرده‌گذاری و وام داده می‌شوند. بارها و بارها که حجم اعتبار بانک‌ها را ایجاد می‌کنند و این همان چیزی است که اکثر عرضهٔ پول فعلی ما را ایجاد کرده است. در واقع ۹۲ تا ۹۶ درصد تمام نقدینگی(اسکناس‌ها) توسّط دولت‌ها ایجاد نشده بلکه در سیستم بانکی ایجاد شده است. تزریق‌کردن حجم عظیمی از پول در جامعه سبب افزایش قیمت کالا و خدمات و تورّم در جامعه می‌شود.

هر چقدر عرضهٔ پول زیاد شود قیمت‌ها هم بالاتر می‌روند؛ این عامل ایجاد تورّم است. تعریف درست تورّم؛ «افزایش یافتن عرضهٔ پول است و بالارفتن قیمت‌ها فقط نشانهٔ تورم هستند».(باید در نظر داشت که افزایش تورم در جامعه سبب ایجاد اختلاف درآمدی و ثروتمندشدن ثروت‌مندان و فقیرتر شدن فقرا می‌گردد).

این داستان عرضهٔ پول است؛ چیزی نیست جز یک شعبده‌بازی و عرضهٔ شماره‌ها که مقداری از آن چاپ شده و بیشتر آن هم تایپ شده است اما جالب‌ترین نکته در اینجاست که:

ما برای به دست آوردن کمی از این عرضهٔ پول‌ها کار می‌کنیم؛ ثروت واقعی، زمان و عمر شماست، ولی ما لحظات زندگی‌مان را ساعت‌به‌ساعت، روزبه‌روز و سال‌به‌سال برای به دست آوردن اعدادی که یک نفر روی تکّه‌های کاغذ چاپ کرده یا توی کامپیوتر بانک تایپ‌شان کرده است، از دست می‌دهیم و حالا این اعداد نمایندهٔ خون‌ها، عرق ریختن‌ها، اشک‌ها، زحمت‌ها، ایده‌ها و استعدادهای ما هستند. ما، کسانی هستیم که به این پول‌ها ارزش داده‌ایم و طنز واقعاً تلخش هم اینجاست که ما به سختی کار می‌کنیم تا بتوانیم مقداری از این پول را که با زحمت به دست آورده‌ایم پس‌انداز کنیم، امّا در اثر عرضهٔ بی‌رویهٔ پولِ بدون‌پشتوانه-که کاغذی و یا اعداد در کامپیوترهای بانک‌ها هستند- تورم ایجاد شده و تورم سبب ثروتمندشدن ثروت‌مندان و فقیرترشدن فقرا می‌گردد.

حال یک سؤال و آن این است که اگر شما اولین دلاری که به وجود آمد را قرض می‌گرفتید و آن تنها دلاری باشد که در سیاره وجود دارد و شما تعهد بدهید که آن را به علاوهٔ یک دلار دیگر به عنوان بهره برگردانید، دلار دوم را از کجا می‌آورید؟ جواب این است که دلار دوم هم باید از راه وام داده شدن به شما خلق شود. پس باز هم باید تعهد بدهید که دلار دوم را هم با بهره‌اش برگردانید، یعنی حالا دو دلار وجود دارد امّا شما ۴ دلار بدهکارید وهمین‌طور ادامه دارد، نتیجه اینکه هیچ وقت پول کافی برای پرداخت بدهی‌ها وجود ندارد. بدهی‌ای که در سیستم است همیشه بیشتر از پولی است که برای پرداخت بدهی‌ها وجود دارد. پس کل این سیستم ناکارا است. اگر دولت استقراض از خزانه را متوقف کند و دیگر کسری بودجه ایجاد نکند چه اتفاقی میافتد؟ آیا پرداخت‌های مربوط به آن اوراق‌قرضهٔ فروخته‌شده متوقف می‌شوند؟ اگر مردم دیگر وام نگیرند و بیشتر در بدهی فرونروند چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا پرداخت قسط‌های خانه و ماشین هم متوقف می‌شوند؟ نه بلکه به ازای تمام دلارهای موجود در سیستم اصل و بهره‌ای وجود دارد که باید به صورت ماهانه پرداخت شود و این پرداخت‌ها متوقّف شدنی نیستند. اگر ما وام گرفتن را متوقف کنیم، پول جدیدی تولید نمی‌شود تا جایگزین پول‌هایی شود که با آنها، پرداخت‌های قبلی انجام شده‌اند. شما چه در حال بازپرداخت اقساط یک وام باشید چه مالیات بپردازید که با آن پرداخت بازخرید اوراق قرضه انجام شود، بخشی از پرداخت شما مربوط به اصل وام‌هاست که بدهی متناظر با خودش را هم حذف می‌کند. امّا وقتی بدهی حذف می‌شود خود آن پول هم

حذف می‌شود. پول و بدهی مثل مادّه و ضدمادّه می‌مانند، وقتی به هم می‌رسند، همدیگر را کاملاً از بین می‌برند.

اگر شما فقط اصل همهٔ وام‌ها و اوراق قرضه‌ای که الآن وجود دارد را پرداخت کنید، تمام پول موجود در سیستم ناپدید می‌شوند ولی بدهی‌ها باقی می‌مانند و در ازای آن پولی نیست مگر آنکه شما دوباره وام بگیرید و همراه آن وام بهره‌ای بر شما تحمیل می‌شود.

سیاست‌مداران و اقتصاددانان دربارهٔ مسائلی مثل متعادل‌کردن بودجه و پرداخت بدهی و یا کاهش بدهی زندگی با هر چه که داریم (و کاهش هزینه‌ها)، حرف می‌زنند، آنها متوجه نیستند که بدهی باید رشد کند و در نظام کنونی این سیستم مالی امکان کاهش بدهی وجود ندارد؛ مگر آنکه سیستم از هم پاشانده شود، به همین خاطر است که صحبت از سقف بدهی نه تنها خنده‌دار است، بلکه فریب‌کاری و توهّم است. سیستم طوری طرّاحی شده است که برای ادامهٔ حیات همیشه به مقدار بیشتری بدهی نیاز دارد (لذا جامعه در این سیستم هر روز نسبت به گذشته باید بدهکارتر شود).

در نتیجه سیاست‌مدارها هر بار بازی را ادامه می‌دهند و مثلاً سقف بدهی را بیشتر و بیشتر بالا می‌برند تا سیستم در زمان خود آنها از هم نپاشد.

با تحمیل‌کردن نقدینگی بیش از حد به جامعه و ایجاد پول بدون‌پشتوانه، قدرتِ خرید ما نابود شده است. این سیستم به نفع کسانی است که این نقدینگی را ایجاد کرده و قبل از دیگران از آن استفاده می‌کنند؛ چون می‌توانند آن را قبل از اینکه روی کل اقتصاد اثر بگذارد، خرج کنند. آنها قدرت خرید شما را می‌دزدند.

به گفتهٔ فدرال رزرو (بانک مرکزیِ آمریکا): «کاهش توان خرید ناشی از تورم، منافع را به چاپ‌کنندگان پول منتقل می‌کند».[1]

این تقلّب است. کلّیت این نظام مالی، چیزی جز نوعی دزدی قانون‌مند شده نیست. اگر کاملاً نمی‌توانید فریب نهفته در این سیستم را در نگاه اول درک کنید، نگران نشوید زیرا به صورت آگاهانه پیچیده شده است. به گفته اقتصاددان، «جان مینارد کینز»: «با این ابزارها دولت می‌تواند

1 - "The decrease in purchasing power incurred by holders of money due to inflation imparts gains to the issuers of money."(Federal Reserve).

پنهانی و بدون‌نظارت، ثروت مردم را غارت کند و یک نفر در میلیون هم آن را نخواهد فهمید.[۱]»[۲]

داستان پول در بسیاری از کشورها به همین روشی است که ذکر گردید و در این روش فریب‌کارانه مردم روز به روز فقیرتر می‌شوند و یک عدّهٔ محدود خاص روز به روز ثروتمندتر می‌شوند.

ضمناً باید در نظر داشت در عصر برده‌داری نوین بسیاری از کشورها منابع ارزشمند کشاورزی، معدنی، صنعتی و... را در ازای هیچ (دلار بدون‌پشتوانه و بی‌ارزش) به بانک مرکزی یهودی‌ساختهٔ آمریکا می‌فروشند. قبلاً بیان شد که «بانک مرکزی آمریکا» یا «فدرال رزرو» یک نهاد خصوصی است که سهام‌داران آن یهودیان و روچیلدها هستند.

«ادوارد گریفان»[۳] می‌گوید: «این واقعاً معجزه است که ما (آمریکایی‌ها) تورّمی بیشتر از این مقداری که تا حالا بوده است را تجربه نکرده‌ایم. اگر دولت‌ها(ی آمریکا) پایهٔ پولی‌شان را این‌گونه سخاوت‌مندانه افزایش می‌دهند، چرا قیمت‌ها از مقدار کنونی سریع‌تر رشد نمی‌کنند؟ پاسخ این است که مقدار قابل توجّهی از پولی که «فدرال رزرو» خَلق کرده، به خارج از کشور منتقل شده است. به یاد دارم که اوایل تحقیقاتم این مطلب را شنیدم که آمریکایی‌ها تورم خودشان را صادر کردند. فکر کردم این یعنی چه؟ بگذاریمش داخل یک جعبه و بیندازیمش بیرون؟ شما باشید چه کار می‌کنید؟ اما حالا خوب می‌فهمم؛ آمریکایی‌ها با فرستادن دلارهایی که خَلق کرده‌اند به کشورهای دیگر، به راحتی تورم خودشان را به آنها صادر می‌کنند و بعد آن کشورها یخچال و ماشین‌ها و هر چیزی حتّی تلویزیون‌های‌شان را برای آمریکایی‌ها می‌فرستند؛ یعنی آمریکایی‌ها کالای واقعی دریافت می‌کنند و ملّت‌های دیگر فقط چند تکه کاغذ (دلار)».[۴]

در ذیل قسمت‌هایی از پروتکل‌های صهیونیسم مرتبط با بحث جهت یادآوری آورده می‌شود:

قسمتی از پروتکل شمارهٔ ۲۰ صهیون جهت یادآوری(در فصل اول با سند توضیح داده شده است):

بحران‌های اقتصادی‌ای که ما برای «گوییم» آفریدیم، فقط از طریق خارج ساختن پول از

---

1 - "By this means government may secretly and unobserved, confiscate the wealth of the people, and not one man in a million will detect the theft."(John Maynard Keynes).

۲ – مستند رازهای پنهان پول (Hidden Secrets Of Money)، قسمت چهارم (Episode Four).

3 - G Edvard Griffin.

۴ – مستند رازهای پنهان پول (Hidden Secrets Of Money)، قسمت دوم (Episode Two).

جریان صورت گرفته است. در نتیجهٔ خارج ساختن پول از دست دولت مبالغ هنگفتی از سرمایه‌ها راکد شد و دولت به نوبهٔ خود مجبور گردید از صاحبان این پول‌ها وام بگیرد. بهرهٔ این پول‌ها بار مالی سنگینی به دوش دولت گذاشت و سیستم مالی آن اسیر و بردهٔ این دیون یا سرمایه‌ها گشت... وانگهی، انحصار صنعت در دست سرمایه‌داران بزرگ به جای توزیع آن در بین تعدادی، شیرهٔ ملت و حکومت، هر دو، را کشید.

در حکومت ما (حکومت جهانی‌ای که صهیونیسم به دنبال آن است) جایی برای رکود پول نخواهد بود و به همین دلیل چیزی به نام اوراق‌بهره نیز وجود نخواهد داشت، در این حکومت، پرداخت بهره به زالویی که رگ حیات دولت ما را می‌مکد صورت نخواهد گرفت. حق انتشار اوراق بهره، منحصر به شرکت‌های صنعتی خواهد بود؛ در حالی که دولت نمی‌تواند از این وام‌ها سودی کسب کند چون دولت وام می‌گیرد تا هزینه کند نه اینکه آن را در طرح‌های سودآور سرمایه‌گذاری نماید.

چه روشن است بی‌فکری و کودنی و حماقت «گوییم»! از ما وام بابهره می‌گیرند بدون آنکه فکر کنند باید اصل پول و فرع آن را از جیب دولت‌های خود بگیرند تا قرض ما را پرداخت کنند. در حالی که برای آنها راحت‌تر بود که از مردم خودشان پول بگیرند (بی‌آنکه لازم باشد بهره بپردازند).

همهٔ اینها دلیل نبوغ فکری ما و دلیل این است که ما قوم برگزیده هستیم؛ زیرا ما طوری به آنها جلوه داده‌ایم که باور کردند و معتقد شدند که وام گرفتن از ما به نفع و مصلحت آنهاست.

نکته

اگر ملّت‌های جهان، دلار را برنتابند و آن را مِلاک فعالیّت‌های تجاری خود قرار ندهند و دلارها را به کشور خَلق‌کنندهٔ آن یعنی آمریکا بازگردانند، قطعاً آمریکا چیزی برای معاوضه دلارهای بدون پشتوانه‌اش نخواهد داشت و اقتصاد آمریکا و به تبع آن سیاست و نظام شیطانی آن فروخواهد پاشید و ملّت‌های جهان از جمله خودِ مردم آمریکا از دست شیطنت‌های آن خلاص خواهند شد. ولی باید توجه داشت که مؤسّسین آمریکا یعنی یهودیان ممکن است به شکل دیگری در جهان حاضر شوند و به نظر می‌رسد با فیلم‌هایی چون فیلم «۲۰۱۲» و انیمیشن‌هایی چون «پاندای کونگ فو کار» که در آن عقاید یهود با نمادهای چینی درهم آمیخته به دنبال تغییر نگرش مردم جهان به سمت کشوری چون چین هستند تا آنجا را حیات خلوت و بازوان خود کرده و

فعالیت‌های شیطانی خود را بیش از پیش جلو برند.

رهبر انقلاب اسلامی ایران، آیت‌اللّه‌العظمی خامنه‌ای در دیدار با فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در تاریخ ۱۳۹۵/۰۶/۲۸ چنین می‌فرمایند: «اگر مسئولان و مردم بتوانند اقتصاد مقاومتی را به معنای واقعی محقق و کشور را از جادوی مالی و پولی دشمن خلاص کنند و ارزش و آقایی دلار را در زندگی اقتصادی بشکنند، کشورهای دیگر را نیز نجات داده‌اند و برای آنها الگو خواهند شد...».[۱]

نکتهٔ دیگر قابل توجه این است از آن جایی‌که شیطان‌صفتان می‌دانند اعتماد ملت‌های جهان به دلار کم شده و سیطرهٔ دلار رو به افول است لذا با عَلَم‌کردن پول دیگری به جای دلار به دنبال آن هستند تا چند سالی بر عُمر حکومت شیطانی خود بیفزایند و آن هم پول‌های الکترونیکی از جمله «بیت‌کوین» و امثال آن است. لذا بر ملّت‌هاست تا فریب این شیطان‌صفتان را نخورند.

علاوه بر مباحث فوق با وجود آنکه ادیان الهی رباخواری را حرام کرده‌اند ولی بانک‌ها در سطح جهان با انجام معاملات ربوی و آلوده‌کردن درآمد و کسب مردم در یک محیط اجتماعی، شرایط بردگی انسان‌ها را مهیّا می‌نمایند؛

سالار شهیدان آقا امام حسین علیه‌السلام در کربلا بارها سپاهیان ظالم یزید را نصیحت کرده و به حق دعوت نمود اما آنها حق و سعادت را برنتافته و در مسیر ظلمت حرکت کردند و طوق بردگی دنیا را به گردن انداختند اما یک نکتهٔ قابل تأمّل در واقعه کربلا بدین شرح است:

«از هر سو امام حسین علیه‌السلام را محاصره کردند و امام علیه‌السلام به سوی دشمن بیرون آمد و آنها را به سکوت دعوت کرد، اما خاموش نشدند خطاب به آنها فرمود: وای بر شما! چرا به من گوش نمی‌دهید تا گفتار مراکه به راه راست فرا می‌خوانم بشنوید؛ هر کس مرا اطاعت کند از رستگاران است و هر کس نافرمانی کند از هلاک‌شدگان است و همهٔ شما ازمن‌نافرمانی می‌کنید و به سخنان من گوش نمی‌دهید؛ **چون شکم‌هایتان از حرام پُر شده و بر دل‌هایتان مُهر [غفلت] خورده است...**».[۲]

آری! حرام‌خواری باعث قساوتِ قلب و ایستادگی انسان در برابر حقیقت و نور الهی شده و

1 - http://farsi.khamenei.ir/news-content?id=34389.

۲ - بحارالانوار، جلد ۴۵، صفحه ۸ (و أحاطوا بالحسين من كل جانب حتى جعلوه فى مثل الحلقه فخرج عليه‌السلام حتى أتى النّاس فاستنصتهم فأبوا أن ينصتوا حتّى قال لهم وَيْلَكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تُنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِى وَ إِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ، فَمَنْ أَطَاعَنِى كَانَ مِنَ الْمُرْشَدِينَ وَ مَنْ عَصَانِى كَانَ مِنَ الْمُهْلَكِينَ، وَ كُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِى غَيْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِى فَقَدْ مُلِئَتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طُبِعَ عَلَى قُلُوبِكُم...).

سبب می‌شود تا انسان مسیر ظلمت و بدبختی را در پیش گیرد و اسیر بند شیاطین و شیطان‌صفتان گردد. البته حرام‌خواری انواع مختلفی دارد مثل غش در معامله، رانت‌خواری، احتکار، چپاول بیت‌المال، مال یتیم‌خوردن، رشوه، ربا و... که «ربا» یکی از بدترین انواع حرام‌خواری است. زشتی و آثار شوم «ربا» در جامعه به قدری زیاد است که خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم رباخوار را به جنگ خود و رسولش فراخوانده است. خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِیَ مِنَ الرِّبَا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید؛ و اگر مؤمنید، آنچه از رِبا باقی‌مانده است واگذارید.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِکُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ.

و اگر (چنین) نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستادهٔ وی، برخاسته‌اید؛ و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما از خودتان است. نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید». [۱]

در روایتی از آقا امام محمد باقر علیه‌السلام چنین آمده است:

«**أخبث المکاسب کسب الربا**؛ یعنی پلیدترین کسب‌ها، رباست». [۲]

احادیث فراوانی در مذمّت و زشتی ربا بیان شده است. «ربا» حتّی از عمل «زنا» که از گناهان کبیره است و در قرآن و روایات به شدّت تقبیح شده است و عقوبت دنیایی و اُخروی فراوانی دارد بدتر و زشت‌تر بیان شده است. در کتاب «جواهرالکلام» از کتاب‌های معتبر فقهی شیعه، بخش تجارت، فصل ربا احادیثی در قُبح و زشتی ربا جمع شده که به قسمتی از آنها اشاره می‌شود:

«ابن بکیر» می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام خبر دادند که کسی «ربا» می‌خورد و آن را «لباء» (آغوز) می‌نامد، امام علیه‌السلام فرمود: اگر خدا به من امکان می‌داد گردنش را می‌زدم.

در روایت است که یک درهم ربا دین را از بین می‌برد و اگر (رباخوار) توبه هم کند موجب فقرش می‌شود و در نزد خدا بدتر از بیست بار زناست؛ بلکه بدتر از سی بار زناست؛ بلکه بدتر از هفتاد بار زنا با مَحرَم در بیت خداست؛ بلکه ربا هفتاد باب دارد، کمترین آنها مانند کسی است که با مادر خود در خانهٔ خدا زنا می‌کند لذا بدترین و زیانبارترین کسب‌هاست و هر کس ربا بخورد، خدا به اندازه‌ای که خورده است شکم او را پر از آتش می‌کند.

---

۱ – سوره مبارکه بقره، آیات ۲۷۸ و ۲۷۹.

۲ – وسائل الشیعه، جلد ۱۸، کتاب التجاره، باب التحریم الربا، صفحه ۱۱۸.

همچنین روایات دیگری در جواهرالکلام بدین شرح آمده است: هر کس «رِبا» را کسب خود قرار دهد، خدا هیچ عملی را از او نمی‌پذیرد و تا درهمی از آن باقی است پیوسته در لعنت خدا و ملائکه است. پیامبر عظیم‌الشأن ﷺ وقتی به معراج رفت، افرادی را دید که یکی می‌خواست بلند شود به علت بزرگ بودن شکمش قادر به بلند شدن نبود از جبرائیل سؤال کرد که اینان چه کسانند؟ جبرئیل عرض کرد اینها کسانی هستند که ربا می‌خورند. خدا به خورندهٔ ربا و خریدار آن و فروشندهٔ آن و کاتب آن و شاهد آن لعنت کند و زیاد کنندهٔ ربا و خواستار زیادی آن در آتشند.[1]

با عنایت به مباحث مطرح شده و سنگینی بار «ربا»، افراد جامعه بایستی با دقّت فراوان در خصوص مسائل بانکی و مالی و کسب‌وکار خویش عمل نمایند.

اصبغ بن نباته گوید: امیرمؤمنان علی ؑ بر فراز منبر می‌فرمود: «ای گروه تجّار: اوّل یاد گرفتن احکام معاملات، بعد تجارت - دو بار این جمله را تکرار کرد - بعد فرمود: به خدا سوگند که ربا در این امّت از صدای پای مورچه که روی سنگ سخت راه برود پنهانتر است...».[2]

«ربا» باعث می‌شود تا احسان و نیکی در جامعه از بین رفته[3]، کسب‌وکار و تجارت رها و تعطیل شود و جالب اینجاست که در برخی جوامع برای رونق کسب‌وکار، دولت‌ها اقدام به اعطای وام‌های بهره‌دار به کشاورزان و صاحبان تولید می‌کنند درحالیکه این خود، یک تناقض آشکار است زیرا در حدیث چنین آمده است: «هشام بن حکم از امام صادق ؑ در مورد تحریم

۱ - ترجمه جواهرالکلام: تجارت، فصل ربا، صفحه ۲۶۷، قال: إنه بلغ أباعبداللّٰه علیه‌السلام عن رجل أنه کان یأکل الربا و یسمیه اللبأ، فقال لئن أمکننی اللّٰه منه لأضربن عنقه»و نحوه غیره«و الدرهم من الربا یمحق الدین و یورث الفقر ان تاب»«بل هو عند اللّٰه أشد من عشرین زنیة» «بل ثلاثین» «بل سبعین کلها بذات محرم فی بیت اللّٰه الحرام» «بل للربا سبعون بابا أهونها عند اللّٰه کالذی ینکح أمه فی الکعبة» «و لذا کان أخبث المکاسب و شرها، و من أکله ملاء اللّٰه بطنه من نار جهنم بقدر ما أکل»، و من اکتسب منه ما لا لم یقبل اللّٰه منه شیئا من عمله، و لم یزل فی لعنة اللّٰه و الملائکة ما کان عنده قیراط واحد» و قد رأی النبی صلی اللّٰه علیه و آله لما اسری به إلی السماء أقواما یرید أحدهم أن یقوم، فلا یقدر من عظم بطنه، فسأل جبرئیل عنهم، فقال له: هم الذین یأکلون الربا» «فلعن اللّٰه آکله و مشتریه و بایعه و کاتبه و شاهدیه و الزائد و المستزید فی النار».

۲ - من لایحضره الفقیه، جلد ۳، باب‌التجارة و آدابها، صفحه ۱۹۴ (وَ رُوِیَ عَنِ اَلْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیّاً عَلَیْهِ اَلسَّلاَمُ یَقُولُ عَلَی اَلْمِنْبَرِ: یَا مَعْشَرَ اَلتُّجَّارِ اَلْفِقْهَ ثُمَّ اَلْمَتْجَرَ اَلْفِقْهَ ثُمَّ اَلْمَتْجَرَ وَ اَللَّهِ لَلرِّبَا فِی هَذِهِ اَلْأُمَّةِ دَبِیبٌ أَخْفَی مِنْ دَبِیبِ اَلنَّمْلِ عَلَی اَلصَّفَا...).

۳- وسائل‌الشیعه، جلد ۱۸، کتاب‌التجارة، باب‌التحریم‌الربا، صفحه ۱۲۰: أَبِی جَعْفَرٍ ؑ قَالَ: إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرِّبَا لِئَلَّا یَذْهَبَ الْمَعْرُوفُ. امام محمّد باقر ؑ فرمودند: خداوند عزّوجلّ ربا را حرام فرمود تا احسان کردن از بین نرود.- وسائل‌الشیعه، جلد ۱۸، کتاب‌التجارة، باب‌التحریم‌الربا، صفحه ۱۲۰: عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ ؑ قَالَ: إِنَّمَا حَرَّمَ‌اللَّهُ الرِّبَا کَیْلَا یَمْتَنِعُوا مِنْ صَنَائِعِ الْمَعْرُوفِ. امام صادق ؑ فرمودند: به تحقیق که خداوند عزّوجلّ ربا را حرام کرد تا مردم از کارهای خوب و حسنه باز نمانند.

ربا سؤال نمود و امام صادقؑ در پاسخ فرمودند: اگر ربا حلال می‌بود، مردم تجارت‌ها و آنچه بدان نیاز داشتند را رها می‌کردند. پس خدای متعال ربا را حرام نمود تا مردم از حرام بگریزند و به سوی حلال و تجارت‌ها و خرید و فروش روی آورند و به یکدیگر قرض بدهند».[1] در ضمن باید در نظر داشت که اگر رباخواری در جامعه نظام‌مند شود و در یک سیستم مثل بانک نهادینه شود، برکت از جامعه برچیده شده و اثر وضعی آن مشکلات فراوانی را در جامعه به بار می‌آورد که سه دلیل را در ذیل می‌آوریم:

آیات ۲۷۸ و ۲۷۹ سورهٔ مبارکهٔ بقره از قرآن کریم که خداوند رباخوار را به جنگ خود و رسول فراخوانده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید؛ و اگر مؤمنید، آنچه از ربا باقی‌مانده است واگذارید.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ.

و اگر (چنین) نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستادهٔ وی، برخاسته‌اید؛ و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما از خودتان است. نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید».

آیه ۲۷۶ سورهٔ مبارکهٔ بقره که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ.

خداوند، ربا را نابود می‌کند، و صدقات را افزایش می‌دهد! وخداوند، هیچ انسان ناسپاس گنه‌کاری را دوست نمی‌دارد».

یکی از حقوق جامعهٔ بشری، اقتصاد و کسب‌وکار سالم و صحیح بر اساس معیارهای الهی می‌باشد که حق شهروندی است و رعایت آن بر همه لازم است و ربا نظام شهروندی و آرامش کسب وکار را صلب نموده و باعث می‌شود تا زمین و آسمان برکات‌شان را دریغ نمایند.

در آیهٔ ۹۶ سورهٔ مبارکهٔ اعراف چنین آمده است:

---

۱ - وسائل الشیعه، جلد ۱۸، کتاب‌التجارة، باب‌التحریم‌الربا، صفحه ۱۲۰: « مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِؑ عَنْ عِلَّةِ تَحْرِيمِ الرِّبَا فَقَالَ إِنَّهُ لَوْ كَانَ الرِّبَا حَلَالًا لَتَرَكَ النَّاسُ التِّجَارَاتِ وَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ فَحَرَّمَ اللَّهُ الرِّبَا لِتَنْفِرَ النَّاسُ مِنَ الْحَرَامِ إِلَى الْحَلَالِ وَ إِلَى التِّجَارَاتِ مِنَ الْبَيْعِ وَ الشِّرَاءِ فَيَبْقَى ذَلِكَ بَيْنَهُمْ فِي الْقَرْضِ».

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛

و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برای‌شان می‌گشودیم ولی تکذیب کردند پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم».

آیا جامعه‌ای که آلوده به «رِبا» شده و «ربا» دِر سازوکارهای مالی آن نهادینه شده و به جنگ خدا و رسول خداﷺ برخاسته، خودش را از برکات الهی محروم نساخته است؟؟؟

ابزار چهارم
بُتِ‌علم و ایسم‌سازی

سعی و کوشش بشر در جهت شناخت جهان پیرامونی و دستاوردهای علمی‌اش ارزشمند است و قرآن کریم بارها با اشاره به مخلوقات و آیات الهی به تفکّر و تعقل توصیه نموده[1] تا انسان با شناخت نشانه‌های الهی که بازتاب‌دهندهٔ علم و قدرت بی‌انتهای خداوند است سرِ تسلیم در برابر آن خالق یگانه فرود آورده و با پرستش و عبودیّت او از همهٔ بندهای دنیای مادّی جدا شود تا راه کمال را طی نموده و به رستگاری جاودانه برسد. امّا متأسّفانه عدّه‌ای در این جهان با اهداف شیطانی کوشیده‌اند تا دستاوردهای علمی جامعهٔ بشری را در مسیر انحراف قرار داده و به جای آنکه این دستاوردها در جهت شناخت بیشتر خداوند تبارک و تعالی، علم و قدرت و عظمت او باشند، به حجابی بین خدا و انسان تبدیل گردد تا انسان

---

۱ - از باب نمونه، برخی از آیات قرآن کریم که در آنها آیات الهی معرفی شده و توصیه به تفکر و تعقّل شده آیات ۱۹ الی ۲۵ سورهٔ مبارکهٔ روم می‌باشد: **يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ**(۱۹) زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد و زمین را بعد از مرگش زنده می سازد و بدین گونه [از گورها] بیرون آورده می شوید. **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ**(۲۰) و از نشانه های او این است که شما را از خاك آفرید پس بناگاه شما [به صورت] بشری هر سو پراکنده شدید. **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** (۲۱) و از نشانه های او اینکه از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدان‌ها آرام گیرید و میانتان دوستی و رحمت نهاد آری در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند قطعا نشانه‌هایی است. **وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ** (۲۲) و از نشانه‌های [قدرت] او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبان‌های شما و رنگ‌های شماست قطعا در این [امر نیز] برای دانشوران نشانه‌هایی است. **وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ** (۲۳) و از نشانه های [حکمت] او خواب شما در شب و [نیم] روز و جستجوی شما [روزی خود را] از فزون‌بخشی اوست در این [معنی نیز] برای مردمی که می شنوند قطعا نشانه‌هایی است. **وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ** (۲۴) و از نشانه های او [اینکه] برق را برای شما بیم‌آور و امیدبخش می نمایاند و از آسمان به تدریج آبی فرو می فرستد که به وسیله آن زمین را پس از مرگش زنده می گرداند در این [امر هم] برای مردمی که تعقل می کنند قطعا نشانه‌هایی است. **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ** (۲۵) و از نشانه های او این است که آسمان و زمین به فرمانش برپایند پس چون شما را با یك بار خواندن فرا خواند به ناگاه [از گورها] خارج می‌شوید. سورهٔ مبارکه روم- آیات ۱۹ الی ۲۵.

در ظلماتِ یک حجابِ علمی کاملاً ناقص که برگرفته از حسّ و تجربه و فرضیّات بوده و از وحیِ الهی جدا شده، از علمِ ازلی خالق یگانه و انوار بی‌نهایت هدایت او و پیامبرانش محروم شده و در جهل و ظلمت به جای پرستش او به بردگی شیطان‌صفتان درآید.

توجّه به این نکته لازم است که بشر با همهٔ ادّعای علمی‌اش شناختی نسبت به عوالِم دیگر از جمله عالَم ملکوت و غیب ندارد مگر به واسطهٔ آنچه که از طریق انبیاء و اولیای الهی به دستش رسیده است و در عالَم مادّه نیز فقط توانسته از میان میلیاردها میلیارد ستاره و سیّاره، یک کُره و آن هم قسمتی از کُرهٔ زمین را بشناسد، از مَنظری دیگر، شناخت انسان نسبت به جسمش ناقص است چه رسد به عالم ذهن و فکر و البتّه بالاتر از آن روح و ملکوت انسان است که برای انسان مکشوف نیست مگر از طریق انبیاء و اولیای الهی لذا قرآن کریم می‌فرماید: «یَا أَیُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ. ای انسان، چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته؟!»[1] در ضمن باید در نظر داشت که دستاوردهای علمی بشری مدیون خِرَد و منطقی است که خداوند تبارک و تعالی به او عنایت کرده است و باید شاکر این نعمت الهی باشیم.

۱ - سوره مبارکه انفطار، آیه ۶.

مقدمه:

سرشت انسان‌ها به گونه‌ای آفریده شده است که به طور طبیعی و بدون نیاز به هیچ‌گونه عامل و انگیزهٔ خارجی و تحمیلی، یا آموزشی و تلقینی، به وجود خدا توجّه دارند و در اعماق روان خویش نسبت به خدایی که آفریدگار و تواناست درک و شناخت پیدا می‌کنند. به عبارت دیگر، از این دیدگاه، انسان‌ها وجود آفرینندهٔ جهان را با راهنمایی سرشت روحی و بر اساس فطرت خویش احساس می‌کنند.[۱] صفحات تاریخ بشر، آشکارا نشان می‌دهد که انسان همواره به نیرویی بزرگ و مقتدر و فراتر از نیروهای محدود خود اعتقاد داشته است. انسان از دیرباز به وجود این نیروی برتر در زندگی خویش احساس نیاز کرده و آنگاه در اعماق دل و جانش به پرستش او پرداخته است.[۲]

در قرآن کریم آمده است:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.[۳] (روی خود را متوجه آئین خالص پروردگار کن، این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش خدا نیست این است دین و آئین محکم و استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند)».

آیهٔ فوق به «آیهٔ فطرت» مشهور است. مقصود از فطرت دینی یا الهی، آن است که خداوند ذات و سرشت آدمی را به گونه‌ای آفریده که خداپذیر و خداخواه است؛ یعنی در حالت سلامت روح و روان، به خدا ایمان دارد. به عقیدهٔ قرآن، هر انسانی وجود خدا را در درون خود احساس می‌کند و به آن ایمان دارد؛ به شرطی که پرده‌های غفلت و جهالتِ علمی و عملی کنار برود.[۴] هشام بن سالم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: « **فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا** (فطرت خدائی که مردم را بر آن آفرید)» چیست؟ فرمود: آن توحید است.[۵]

---

۱ - منطق خداشناسی، صفحه ۹.

۲ - همان، صفحه ۵.

۳ - سوره مبارکه روم، آیه ۳۰.

۴ - ذکر مبارک، جلد ۵، ذیل تفسیر آیه ۳۰ سوره مبارکه روم، صفحه ۴۰۷.

۵ - ترجمه ومتن اصول کافی، جلد ۳، باب فطرة الخلق علی التوحید، صفحه ۳۰: (عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ قَالَ: قُلْتُ: « فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»؟ قَالَ التَّوْحِيدُ). در روایت دیگری همچنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا قَالَ فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ(ترجمه ومتن اصول کافی، جلد ۳، باب فطرة الخلق علی التوحید، صفحه ۳۲).

روایات دیگری در این باب وجود دارد که در اینجا به همین روایت بسنده شده است. آری! انسان ذاتاً خداجوست و بر فطرت توحیدی آفریده شده است. اما متأسّفانه در طول تاریخ، برخی از انسان‌ها بی‌توجّه به دعوت انبیاء و اولیای الهی در مسیر جهل قرار گرفته و یا بازیچهٔ دست شیطان‌صفتان شده‌اند و به جای پرستش خدای یکتا به پرستش بت‌ها و الهه‌هایی جز خدای اَحد و واحد روی آورده‌اند. اِبلیس و شیطان‌صفتان سعی کرده‌اند برای رسیدن به اهداف شیطانی خود این نیاز فطری، اصیل و اساسی آدمی را که همانا پرستش خداوند یکتا است را دست‌خوش تغییر و تحریف نمایند و در جهت منافع شوم خود به کار گیرند و تمام بدبختی جامعهٔ بشری از آنجاست که دعوت انبیاء و اولیای الهی را برنتابیده و جاهلانه به غیر از خداوند تبارک و تعالی توجه نموده است و پیرو هوا و هوس‌های خود و یا شیطان‌صفتان شده که نمونه‌های فراوان آن در تاریخ ذکر شده است. در قرآن کریم نیز نمونه‌هایی آورده شده است؛ از باب نمونه آنجایی که فرعون برای بهره‌کشی از مردم و رسیدن به اهدافش، خود را خداوند می‌نامید: «**فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى**: و (فرعون) گفت پروردگار بزرگ‌تر شما منم».[1] و متأسّفانه مردم هم جاهلانه تابع فرعون شده و طوق بردگی او را بر گردن نهادند. در عصر حاضر نیز شیطان‌صفتان برای رسیدن اهداف شوم‌شان به دنبال ایجاد تغییر و تحریف در این نیاز فطری انسان (پرستش خداوند تبارک و تعالی) می‌باشند و متأسّفانه برخی از انسان‌های امروزی با متابعت کورکورانه از هوا و هوس‌های شیطانی، «خودپرست» شده‌اند و اِصالت جهان را به انسان و خِرَدَش داده‌اند و یک «بُتِ عِلم» بر مبنای شناختی کاملاً ناقص از محیط مادّی و مبتنی بر حس و تجربه و حدس و نظریّه را ساخته و هر چه در دایرهٔ این علم اَبتر و ناقص باشد می‌پذیرند و مابقی را رد می‌کنند. بشر غربی امروز در محیط‌های آکادمیک و دانشگاهی، اصل و اساس عالَم را که خداوند تبارک و تعالی و عالم غیب باشد را برنتابیده و به جزئی از اجزای عالَم که جهان مادّی است رو کرده و گمان می‌کند که می‌تواند با یک شناخت کاملاً جزئی و ناقص به سعادت برسد. در خصوص علم ناقص بشری به همین نکته بسنده می‌کنیم که انسان با علوم‌تجربی فقط در عالَم مادّه توانسته است از میان میلیاردها میلیارد ستاره و سیاره، یک کُره و آن هم قسمتی از کُرهٔ زمین را جزئاً بشناسد. بشر در همین کرهٔ خاکی توانسته نسبت به برخی از گونه‌های جانوری یا گیاهی تا حدودی شناخت پیدا کند اما هنوز اسرار بی‌شماری از آنها برایش مکشوف نیست که مثلاً فلان گل یا گیاه چه خواصی دارد و یا در طبیعت چه نقشی ایفا می‌نماید و حتّی بشر نتوانسته است جلوی خزان شدن یک برگ

---

۱ – سوره مبارکه نازعات، آیه ۲۴.

پاییزی را گرفته و یا مانع سفید شدن یک موی سر گردد. یک ویروس می‌تواند کلیّهٔ علوم بشری را در جهان به چالش کشیده و دانشمندان علوم زیستی و پزشکی به مردم توصیّه می‌کنند که فقط مراقب باشید تا به ویروس آلوده نشوید زیرا درمانی برای آن نیست. از منظری دیگر، باید توجّه داشت که شناخت انسان نسبت به جسمش ناقص است چه رسد به عالم ذهن و فکر، و البتّه بالاتر از آن روح و ملکوت انسان برایش مکشوف نیست و قطعاً بُعد ملکوتی انسان با استانداردهای علوم تجربی امروز قابل‌شناخت نیست. امّا متأسّفانه بشر مادّی‌زدهٔ امروز با وجود همهٔ ضعف‌های علمی و عملی‌اش مغرورانه داعیه‌دار علم بوده و از وحی و علم حقیقی الهی روی‌گردان است. خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

«**فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.** (و چون پیامبران‌شان دلایل آشکار برای‌شان آوردند، به آن چیز [مختصری] از دانش که نزدشان بود خرسند شدند و [سرانجام] آنچه به ریشخند می‌گرفتند آنان را فروگرفت)».[1]

امام صادق علیه‌السلام در حدیثی در خصوص علم چنین می‌فرمایند: «... (علم) نوری است که خداوند آن را در دل هر کس که هدایتش را بخواهد قرار می‌دهد. پس اگر طالب علم هستی، اول در وجود خود به دنبال حقیقت عبودیّت باش، و با به کار بستن علم آن را بجوی، و از خدا طلب فهم کن تا تو را بفهماند...».[2]

آری! آن علمی برای جامعه نافع است و می‌تواند سبب رشد و کمال گردد که به انوار هدایت الهی متّصل و متّصف بوده و با رویکرد توحیدی جان و فطرت آدمی را بشوید و شگفتی‌های خلقت را به عنوان آیه و نشانه‌ای از علم و قدرت خداوند تبارک و تعالی برتابد. قرآن کریم می‌فرماید: «... **وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ**... (از خدا پروا کنید، و خدا (بدین گونه) به شما آموزش می‌دهد)».[3]

در حالی جهان غرب به سرکردگی یهود بر طبل «اُمانیسم» (انسان‌محوری) و «ماتریالیسم» و ماده‌باوری و انکار ملکوت و عالَم‌غیب می‌نوازد که خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم بارها عالَم غیب و ملکوت را مورد تأیید قرار داده است و مسلّماً زیان‌کاران کسانی هستند که کلام خدا را نادیده گرفته و به راه شیطان‌صفتان می‌روند. در ذیل به برخی از آیات قرآن کریم که عالَم غیب و

۱- سوره مبارکه غافر، آیه ۸۳.

۲ - بحارالانوار، جلد اول، کتاب العلم، باب آداب طلب العلم و احکامه، صفحه ۲۲۵.(... إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبِ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يُهدِيَهُ فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا مِنْ نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَ اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَ اسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفَهِّمْكَ...الخ).

۳ - سوره مبارکه بقره، قسمتی از آیه ۲۸۲.

ملکوت را تأیید کرده اشاره می‌کنیم:

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.[۱] (خداوند از غیب آسمان‌ها و زمین آگاه است و هم او آنچه را در درون دل‌ها است می‌داند).

وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.[۲] (و بگو که هر عمل کنید خدا آن عمل را می‌بیند و هم رسول و مؤمنان بر آن آگاه می‌شوند، آنگاه به سوی خدایی که دانای عوالم غیب و شهود است بازگردانیده شوید و او شما را به کردارتان واقف سازد).

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ.[۳] (و این‌گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد).

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.[۴] (پس [شکوهمند و] پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به سوی اوست که بازگردانیده می شوید).

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ[۵] (بگو آن مرگی که از آن می‌گریزید قطعاً به سر وقت شما می‌آید آنگاه به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد و به آنچه [در روی زمین] می‌کردید آگاهتان خواهد کرد).

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ.[۶] (و کلیدهای غیب تنها نزد اوست[خداوند تبارک و تعالی] جز او [کسی] آن را نمی‌داند و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر [اینکه] آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است).

در آیات ۲ تا ۵ سورهٔ مبارکهٔ بقره چنین آمده است:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾

---

۱ - سوره مبارکه فاطر، آیه ۳۸.

۲ - سوره مبارکه توبه، آیه ۱۰۵.

۳ - سوره مبارکه انعام، آیه ۷۵.

۴ - سوره مبارکه یس، آیه ۸۳.

۵ - سوره مبارکه جمعه، آیه ۸.

۶ - سوره مبارکه انعام، آیه ۵۹.

این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایهٔ هدایت تقواپیشگان است.

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾

آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۴﴾

و آنان‌که بدانچه به سوی تو فرود آمده و به آنچه پیش از تو نازل شده است ایمان می‌آورند و آنانند که به آخرت یقین دارند.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۵﴾[۱]

آنان برخوردار از هدایتی از سوی پروردگار خویشند و آنان همان رستگارانند.

انسان برای داشتن یک زندگی صحیح و رسیدن به سعادت و رستگاری، نیازمند یک برنامهٔ جامع و کامل است تا بتواند به همهٔ ابعاد روحی، جسمی، مادّی و معنوی‌اش پاسخ دهد تا این شاهکار خلقت را به سعادت سوق دهد و این برنامه، فقط توسط خالق انسان یعنی خداوند تبارک و تعالی که بر همهٔ جنبه‌های وجودی انسان آگاه است، قابل ارائه می‌باشد و خداوند تبارک و تعالی برنامهٔ سعادت انسان را در قالب کتاب‌های آسمانی و به تناسب مقتضیات هر زمان برای بشر فرستاده است و نسخهٔ نهایی برنامهٔ سعادت انسان تا روز قیامت توسط پیامبر خاتم حضرت محمّدمصطفی ﷺ در قالب دین اسلام ارائه و در حِصن ولایت حفظ کرده است. قرآن کریم، پیامبراکرم ﷺ و اهل‌بیت پاک و مطهر او، برنامهٔ انسان‌ساز الهی را ابلاغ و به اندازهٔ ظرفیت موجود جامعه تبیین کرده‌اند. إن‌شاءاللّه مردم جهان با روی‌کردن صحیح به این دین الهی و چنگ زدن به ریسمان خدا که همانا قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند و پراکنده نشدن از گِرد «حبل اللّه» از برکات آن بهره‌مند شده و از سعادت دنیوی و اُخروی بهره‌مند گردند. همان‌گونه که در قرآن کریم آمده است:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام] چنگ زنید، و پراکنده و گروه‌گروه نشوید؛ و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که [پیش از بعثت پیامبر و نزول قرآن] با یکدیگر دشمن بودید، پس میان دل‌های شما پیوند و الفت برقرار کرد، در نتیجه به رحمت و لطف او با هم برادر شدید، و بر لب گودالی از آتش بودید، پس شما را از آن نجات داد؛ خدا این‌گونه،

۱ – سوره مبارکه بقره، آیات ۲-۵.

نشانه‌های [قدرت، لطف و رحمت] خود را برای شما روشن می‌سازد تا هدایت شوید))»[1]

سؤال:

چرا انسان برای نصب، راه‌اندازی و استفادهٔ صحیح از یک دستگاه مثل ماشین لباس‌شویی به سازندهٔ آن و یا دفترچهٔ راهنمای آن دستگاه مراجعه می‌کند ولی غالب انسان‌ها در طول تاریخ برای داشتن یک زندگی سالم و صحیح که بایستی در مسیر هدایت و سعادت و تکامل باشد، نه‌تنها به سازنده و خالق انسان و برنامه‌های ارائه شده توسط انبیائش مراجعه نکردند، بلکه از خدا و دین خدا روی برگرداندند و در مسیر ظلمت گام نهادند؟ درحالیکه عقل سلیم حکم می‌کند تا انسان برای رسیدن به تکامل و سعادت جاودانه به کسی رجوع کند که همهٔ ابعاد وجودی شاهکارِ خلقت یعنی انسان را شناخته و بر اساس آن برنامه عمل کند.

سؤال دوم این است که چرا شیطان‌صفتان می‌خواهند وحی الهی را انکار نموده و علم اَزلی و بی‌نهایت خداوندی را کنار گذاشته و یک علمِ ناقص و پر از خطا بر اساس حسّیّات و حس و تجربهٔ محدود بشری ایجاد نمایند و در غالب یک «بُت» به خوردِ مردم جهان دهند به گونه‌ای که فصل‌الخطاب همهٔ مباحث قرار بگیرد؟ پاسخ روشن است که برخی از آنها در ذیل اشاره می‌شود:

اول آنکه: شیطان‌صفتان می‌خواهند تا جامعهٔ بشری را سرگرم یک سری مطالبِ پیش‌پا افتاده و علوم ناقص و ابتدایی کرده و جامعهٔ بشری را از علمِ اَزلی خداوند که پایان‌ناپذیر است و دریای بی‌کران انوار هدایت الهی جدا نموده و در لجن‌زاری از کِبر و جهل و ظلمت مشغول زندگی حیوانی خود نمایند زیرا هر چه بشر از انوار هدایت بی‌کران الهی فاصله گرفته و در جهل فرو رود، راحت‌تر رامِ دست شیطان‌صفتان شده و بردهٔ آنان می‌گردد. خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «**اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...** (خدا نور (وجودبخش) آسمان‌ها و زمین است...))».[2] اگر انسان از نور خدا جدا شود قطعاً گرفتار ظلمت و تاریکی می‌شود و در چنین فضایی گرگان و شیطان‌صفتان می‌توانند به اهداف شوم خود که همانا به بردگی‌کشیدن انسان یا دریدن فطرت پاک اوست، برسند.

دوم آنکه: شیطان‌صفتان می‌توانند به واسطهٔ بُتِ علم، کِبر و غرور را هم به صورت اجتماعی و هم به صورت فردی ایجاد نمایند تا جامعه، جاهلانه خودش را مستقل از الطاف الهی دیده و

---

۱ - سورهٔ مبارکهٔ آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲ - سوره مبارکه نور، آیه ۳۵.

اومانیسم یا انسان‌محوری را اصل و اساس قرار دهد.

سوم آنکه: شیطان‌صفتان می‌توانند با بُتِ علمی که ساخته و پرداختهٔ دستِ خودشان است آنچه را که می‌خواهند و برای‌شان منفعت دارد در قالب اصول علمی- که غالباً فرضیّه و نظریّه است و به اثبات نرسیده و پرداختهٔ ذهن خودشان است- به خوردِ مردم جهان دهند و پایه‌های حکومت شیطانی خود را مستحکم نموده و بساط بردگی مردم جهان را بیش از پیش پَهن نمایند و هر کس در چنین جهانی حرفی را بر خلاف اصول به اصطلاح علمی ساخته و پرداختهٔ شیطان‌صفتان بزند توسط دیگران از جامعه طرد شود همان‌گونه که انبیای الهی در گذشته توسط جاهلان زمان خودشان، طرد شده و مورد استهزاء و تمسخر قرار می‌گرفتند و به گفتهٔ قرآن کریم: «**يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.** (افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد مگر اینکه او را استهزاء می‌کردند)».[1]

چهارم آنکه: شیطان‌صفتان می‌توانند با علمِ ساخته و پرداختهٔ دست خودشان، نظام‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، شهری، رسانه‌ای، طب و سلامت و... را آنگونه که باب میل‌شان است در جامعه و به اسم عِلم تعریف نمایند که در اینجا نمونه‌ای مطرح می‌گردد:

در نیمهٔ اول قرن بیست میلادی، زمانی‌که «ادوارد برنایز» یهودی شروع به ترویج فرهنگ مصرف‌گرایی در جامعهٔ آمریکا کرد سعی کرد تا این فرهنگ غلط را با ارائهٔ مستندات جعلیِ علمی، خوراکِ جامعه نماید؛ **اما چگونه؟**«در کشور آمریکا پس از جنگ جهانی یک نگرانی وجود داشت، نظام تولید انبوه در طول جنگ رشد کرده بود و حالا میلیون‌ها کالا از خطوط تولید سرازیر شده بودند و آنچه موجب وحشت سرمایه‌داران شده بود مسئلهٔ اضافه تولید بود و اینکه مردم به نقطه‌ای برسند که به اندازهٔ کافی کالا در اختیار داشته باشند و به سادگی دست از خریدکردن بکشند، لذا شرکت‌های آمریکایی متوجه شدند که باید روش تفکر اکثر مردم آمریکا را در مورد کالاها تغییر دهند، یک بانک‌دار برجستهٔ «وال استریت» به نام «پال میرز» از شرکت «لیمن برادرز» به روشنی آنچه که می‌بایست انجام شود را شرح داد: "**او نوشت ما باید آمریکا را از فرهنگ بر پایهٔ نیاز به فرهنگ بر پایهٔ آمال و آرزوها منتقل کنیم و باید مردم را آموزش داد که چیزهای جدیدی بخواهند حتّی قبل از آنکه چیزهای قبلی کاملاً مصرف شده باشند، ما باید این طرز فکر جدید را در آمریکا شکل دهیم تا آرزوهای انسان بر نیازهایش مسلط شوند.**" تا آن زمان مردم بر اساس نیازشان مصرف می‌کردند اما تغییری ایجاد کردند تا بر اساس

---

۱ - سوره مبارکه یس، آیه ۳۰.

تئوری‌های روان‌شناسانه، مردم به دنبال چیزهایی بروند که در واقع به آنها نیاز ندارند و «ادوارد برنایز» شروع به خلق بسیاری از روش‌های ترغیب مشتری انبوه کرد که ما هم‌اکنون در دنیا شاهد هستیم. «برنایز» **روانشناسانی را استخدام می‌کرد تا گزارش‌هایی منتشر کنند بر این مبنا که این کالا برای شما مفید هستند و وانمود می‌کرد که اینها تحقیقات مستقل هستند».**[1] این نمونه‌ای از استفادهٔ شیطان‌صفتان از روان‌شناسان و علمِ‌ساخته و پرداخته‌شان بود تا با فریب افکار مردم برای به بردگی‌کشیدن آنها از طریق اشاعهٔ فرهنگ مصرف‌گرایی گام بردارند و بدین‌صورت انسان‌ها برای پرکردن جیب آنها روزبه‌روز بیشتر کار کرده تا در دنیای مادّی گره بخورند.

شیطان‌صفتان و برده‌داری با ابزار علم

ابتدا قسمتی از پروتکل دوم صهیونیسم که در فصل اول بیان شده است را یادآوری می‌کنیم:

«ما موفق شده‌ایم به «گوییم»[2] بقبولانیم که اطلاعاتِ نظری و تئوریک آنها محصول نابِ علم است. تا زمانی‌که این هدف ماست، باید از طریق مطبوعات خود اعتقاد به درستی نظریات و آرای‌شان را در آنها تحکیم بخشیم. دانشمندان آنها به دانشی که دارند مغرور می‌شوند و بدون آنکه سعی کنند برای اثبات درستی آن تجربیات و دانش‌ها از محک منطق کمک بگیرند، نظریه‌های خود را به مرحلهٔ اجرا در می‌آورند. درحالی‌که آنچه به نظر آنها دانش و شناخت است، در واقع چیزی نیست جز آنچه که عمّالِ متخصّص ما با استادی و مهارت برای آنها نوشته‌اند و این نوشته‌ها، همه، برای آن فراهم آمده است که اندیشه‌های آنان در جهتی که ما می‌خواهیم از آنها پرتو گیرند. در اقداماتی که ما برای پیشبرد نظریات «داروین، مارکس و نیچه»[3] انجام دادیم، فکر کنید. تأثیر مهم رهنمودهای ما در فریفتن و به اشتباه انداختن اذهان «گوییم» در این زمینه دست‌کم برای خود ما یهودی‌ها باید روشن باشد».

شیطان‌صفتان با روش‌های مختلفی سعی می‌کنند تا با علمِ ساخته و پرداختهٔ خودشان که بر مبنای شناختی کاملاً ناقص از محیط مادّی و مبتنی بر حس و تجربه و حدس و نظریّه است

---

۱ – مستند قرن من (The Century of the Self) - BBC) – قسمت اول.

۲ – منظور از «گوییم» (Goyem یا Goys) غیریهود است. این کلمه نزد یهود به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان می‌باشد و این خود نشان می‌دهد که یهودی‌ها به دیگران با دیده حقد و حقارت و دشمنی و تنفر می‌نگرند.

۳ – نظریاتی شیطانی و کفرآلود که سال‌هاست زندگی بشر را تحت تأثیر و انحراف قرار داده و در به بردگی‌کشیدن انسان‌ها مؤثر بوده‌اند.

انسان‌ها را به بردگی بکشند که نمونه‌ای از آن بیان شد. اما در ذیل به این موضوع بیشتر پرداخته و چند مورد را بررسی می‌کنیم:

الف-تغییر سبک و روش زندگی

شیطان‌صفتان برای آنکه بتوانند به اهداف شوم خود برسند بایستی جامعه و مردم را آن‌گونه که در نظر دارند تربیت کرده و به سمت مسیری که می‌خواهند به انحراف بکشانند و برای آنکه بتوانند عقاید و سبک زندگی مردم را لجن‌مال کنند، با برافراشتن علمِ ساخته و پرداختهٔ خودشان، پرده‌ای به ظاهر علمی اما جاهلانه در برابر حقایق عالَم ایجاد می‌نمایند تا بشریّت به جای توجه به حقایق و انوار هدایت الهی، در سایهٔ این پردهٔ به ظاهر علمی، سرگرم زندگی حیوانی گشته و به راحتی رامِ شیطان‌صفتان گردد. زیرا همان‌طور که قبلاً گفته شد انسانی که عبدِ خداست و با سبک زندگی الهی زندگی می‌کند حاضر به بردگی و بندگی برای انسان‌های دیگر نمی‌شود.

جهانِ علمِ دنیایِ مدرن را سیاست‌مداران و سرمایه‌داران خط می‌دهند. در جهانِ غرب، هر نظریّه‌ای که در مسیر فکری فرهنگِ «سکولار»[1] و «ماسونیسم»[2] نباشد، بودجهٔ لازم برای تحقیقات نمی‌یابد، چه رسد به تبلیغات! اغلب مجلّات علمی و رسانه‌ها، تحت سیطره سیاست‌مداران مُلحد، سکولار و فراماسون است و دانشمندان غربی، به صورت نامحسوس صرفاً نوکران سیاست‌مداران و سرمایه‌داران هستند.[3] با علنی‌کردن دانش در رنسانس لازم بود تا انجمن‌های مخفی به طور مناسبی بازسازی شود تا نیروی دانش هم‌چنان در قلمرو اهداف شیطانی باقی بماند. سازماندهی فراماسونری بعد از رنسانس در واقع حرکتی بود تا دانشمندان و نخبگان سیاسی و فرهنگی جهان را در لوای آرمان‌های کهن شیطانی جمع کنند. سازمان فراماسونری می‌کوشد ارزش‌های شیطانی خود را به صورتی جذّاب و حساب‌شده به افرادی منتقل کند که می‌توانند نقش مؤثّر علمی فرهنگی و سیاسی در دنیا داشته باشند. این سازمان، امروزه مجموعه‌های بزرگ علمی و فرهنگی را تحت نفوذ دارد و به کمک آنها، ساختارها و مراکز علمی، نهادهای سیاسی ملی و بین‌المللی را در سلطهٔ خود قرار داده است. این سازمان از قرن هجدهم به بعد در پرورش و جذب

۱ - به اختصار می‌توان گفت که سکولاریسم عبارت است از، گرایشی که طرفدار و مروّج حذف یا بی‌اعتنایی و به حاشیه‌راندن نقش دین در ساحت‌های مختلف حیات انسانی از قبیل: سیاست، حکومت، علم، عقلانیّت، اخلاق و... است.

۲ - فراماسونی و اصول ماسونیسم در فصل اول توضیح داده شده است.

۳ - ردّ پای شیطان در عرصه علم، صفحه ۱۹۱.

نخبگان سیاسی، فرهنگی و علمی جهان کوشیده و با حفظ آیین‌های سرّی کابالا، سنّت‌های شیطان‌گرایی را تداوم بخشیده است و با افرادی که به طور درجه‌بندی شده در سی و چند مقام فعالیت می‌کنند، نفوذ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی فراگیری پیدا کرده است و با مؤسسات علمی، پژوهشی، فرهنگی و بنگاه‌های اقتصادی و نهادهای سیاسی آشکار و پنهانی که در آنها نفوذ دارد، می‌خواهد دنیا را به سوی اهداف شیطانی خود پیش ببرد.[1] امروزه علم، در دنیای غرب و در مراکز علمی آنجا تحت تأثیر افکار این گروه شیطانی پلید و اهداف‌شان است و متأسّفانه علوم برگرفته از تفکّر این گروه شیطانی در زمینه‌های مختلف علوم‌تجربی و انسانی ترجمه شده و در دانشگاه‌های ما تدریس می‌شود.

نمونه‌ای از علم و برده‌داری توسط «ادوارد برنایز» یهودی برای اشاعهٔ فرهنگ مصرف‌گرایی بیان شد. نمونهٔ دیگر این‌که شیطان‌صفتان برای آنکه بتوانند مردم را به کار بیشتر وادار کرده و روزبه‌روز، زالوصفتانه با مکیدن حاصل دسترنجِ مردم سرمایه‌های خود را بیشتر کنند مافیایی را به راه انداخته‌اند، که دستورالعمل‌های آن را «سازمان صهیونیستی بهداشت جهانی» برای کشورهای دیگر دیکته می‌کند. آنها مافیایی از غذا و دارو را در جهان رقم زده‌اند تا اولاً با خوراندن غذاها وخوراکی‌های صنعتی که غالباً فاقد ارزش غذایی بوده و آمیخته به انواع رنگ‌ها، اسانس‌ها و نگهدارنده‌های شیمیایی می‌باشند، با مجوّزهای به اصطلاح علمی مردم را بیمار کرده و بعد با پزشکیِ نشأت گرفته از همین تفکّر به عَلاج مردم می‌پردازند و در این راستا با تجویز بی‌رویهٔ انواع آزمایشات، پرتوگرافی‌ها و تجویز انواع داروهای شیمیایی و عمل‌های بی‌رویّهٔ جراحی، حجم عظیمی از درآمدهای مردم را که به سختی به دست می‌آورند از آن خود می‌کنند و ضمناً با تجویز بی‌مهابا و بی‌رویّهٔ انواع آزمایشات، داروها و عمل‌های جراحی گام مجدّدی در راستای بیمارسازی جامعه برمی‌دارند درحالیکه خداوند تبارک و تعالی درمان را در محیط طبیعی انسان قرار داده است و اگر امروزه بشر تا حد زیادی وابسته به طب شیمیایی شده به دلیل این است که فرآیند سلامت و درمان توسط شیطان‌صفتان از جای خود تکان خورده و به انحراف کشیده شده است. متأسّفانه حتی رسانه‌های وابسته به طب صهیونیستی ساعت‌ها از برنامه‌های تلویزیونی خود را به جای اشاعهٔ سبک زندگی الهی و پیشگیری از درمان به تبلیغ طب شیمیایی-صهیونیستی و ترغیب مردم برای روی آوردن هر چه سریع‌تر به دستورالعمل‌های این طب اختصاص می‌دهند. از یک طرف انواع سُس، اسنک، چیپس، نوشابه، عطرها و لوازم آرایشی شیمیایی، روغن‌های

---

۱ - همان، صفحه ۱۶۳.

مضر، خوراکی‌های تراریخته و آمیخته به انواع مواد شیمیایی و فاقد ارزش غذایی که به عقیدهٔ کارشناسان سلامت مضر هستند و سبب بیماری می‌شوند را در رسانه‌ها تبلیغ و از طرف دیگر برای از بین بردن بیماری‌های ناشی از مصرف همین مواد مضر، تبلیغ انواع آزمایش و دارو را کرده و با روش‌های به اصطلاح علمی مردم را ترغیب به استفاده از آنها می‌نمایند و در واقع دو جانبه؛ یعنی هم از غذا و هم از دارو مردم را سَرکیسه می‌کنند.

با حجامت که روایات فراوانی در مورد آن وارد شده است و در تفکر الهی سبب سلامتی انسان می‌گردد، مبارزه می‌کنند ولی انواع مسخ‌های انسانی به اسم عمل زیبایی به راحتی توسط برخی پزشکان با مجوزهای قانونی صورت می‌گیرد. و یا انواع ژل‌های شیمیایی و سمّی در بدن انسان‌ها تزریق می‌شود.

عصر امروز و پیشرفت‌های خیره‌کنندهٔ آن بیش از آنکه محصول علم، آگاهی، بشردوستی باشد، محصول دوری از آموزه‌های معلّمان بشری، یعنی انبیاء و اولیای الهی علیهم‌السلام و درغلطیدن در جهل مرکّب، خودخواهی، سودجویی بی‌ضابطه و جاه‌طلبی متکبّرانهٔ انسان می‌باشد. بشری که با بیرون کشیدن دست خود از دست معلّمان و راهنمایان الهی خود، به هبوط حتمی خویش اقدام نموده است. ازاین‌رو هرچه بشر به پیش می‌رود (به عبارتی در دنیای مادّی پیشرفت می‌کند) در ورطهٔ سقوط و نابودی محتوم و خودساخته، گرفتارتر می‌شود؛ برنامه‌هایی که با رونوشت از دیکته‌های سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان جهانی بهداشت، یونسکو و دیگر بازوهای صهیونیسم بین‌الملل با ذوق‌زدگی توسّط به اصطلاح روشن‌فکران و مسئولین کشورهای غرب‌زده به عنوان تنها نسخه‌های قابل اعتماد و نجات‌بخش معرفی و اجرا می‌گردند.[1] به واسطهٔ همین نسخه‌های شیطانی است که متأسفانه بشر امروز دچار مشکلات و بحران‌های متعدّد آلودگی‌های صوتی، آب، هوا، محیط زیست، انقراض گونه‌های جانوری و گیاهی، امواج ویرانگر الکترونیکی و مغناطیسی و همچنین بمب‌های هسته‌ای، شیمیایی، میکروبی، بیولوژیکی، الکترونیکی، و دیگر سلاح‌های کشتار جمعی و هزار و یک فتنه‌گری و آتش‌افروزی سیاسی، فرهنگی می‌باشد که همهٔ این مصیبت‌ها به دلیل دوری بشر از آموزه‌های هادیان و امامان معرفی‌شده توسط خداوند عزیز و حکیم است. و به تعبیر قرآن کریم: «(**ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ**...فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهائی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده...)».[2]

۱ – بحران پزشکی غرب، صفحه ۱۲.

۲ – سوره مبارکه روم، آیه ۴۱.

در ادامه به برخی از وجوه بحران‌های بشرساخته که در حوزهٔ بهداشت، درمان، تغذیه و پاره‌ای مسائل و علوم مرتبط با آن می‌باشد و با خوراک علمِ شیطان‌صفتان به جامعهٔ بشری تزریق شده است از منظر منتقدان غربی اشاره می‌کنیم:

۱-«ری موینیهان»[1] و «آلن کاسل»[2] نویسندگان کتاب جنجال‌برانگیز «عارضهٔ بیماری»[3] که به افشای روابط پشت پردهٔ صنعت دارو پرداخته است، بیان می‌دارد: امروزه به‌ویژه در ایالات متّحده و در نتیجهٔ قوانین موجود، شاهدیم که صاحبان این صنعت، به هر شکل ممکن و با توسّل به هر حربه‌ای، در پی آنند تا جامعهٔ سالم و بی‌نیاز از دارو را نیز به مشتریان خود مبدّل سازند. این کتاب با نقل قولی از مدیر سابق شرکت «مِرک»[4] بیان می‌دارد: «باعث تأسّف است که نتوانسته این شرکت را شبیه شرکت تولید آدامس نماید، چرا که در چنین شرایطی، وی می‌توانست تولیدات خود را به همه عرضه کند». آری، در دنیای امروز، این‌گونه شرکت‌ها با هدف قرار دادن بیماران و تولید داروهای افسانه‌ای در پی آنند تا ظاهراً طول عمر بشر را افزایش دهند و درد و ناراحتی آدمی را تسکین دهند اما حقیقت آن است که در این داروهای به اصطلاح پیشگیرانه، پول‌هایی بزرگ نهفته است. ما شاهد جامعه‌ای هستیم که تحت بمباران تبلیغات قرار گرفته است. ترس از بیماری و مرگ، به بخش اساسی زندگی ما تبدیل شده است. من همواره علاقه‌مندم تا تأثیرات روانی افرادی را که روزانه ده بار به نحوی به آنها القاء می‌شود که بیمارند، مورد بررسی قرار دهم.[5]

۲-تبلیغات یکی از فریبنده‌ترین و سودآورترین روش‌ها برای فروش کالا و خدمات است ولی این روش زمانی که برای فروش کالایی مثل «دارو» که مستقیماً با سلامت و جان انسان‌ها سروکار دارد استفاده شود، به عملی ناپسندتر تبدیل می‌شود. «تئودور راند»[6] در مقاله‌ای با اشاره به تبلیغات دارویی بیان می‌دارد: حدود بیست سال پیش، واژهٔ «بیمار» از لغت‌نامهٔ شرکت‌های

---

1 - Ray Moynihan: Dr Ray Moynihan is an academic researcher, writer and author, with a background as a respected journalist, based in Australia with a global reputation. The winner of awards for his investigative journalism, Ray's 2005 book Selling Sickness was described in the New York Times as a "compelling case" and has been translated into a dozen languages.(https://raymoynihan.org).

2 - Alan Cassels.

3 -Selling Sickness.

4 -Merk.

۵ - بحران پزشکی غرب، صفحه ۱۷-۲۰.

6 - Theodore Rand.

داروسازی ناپدید شد. به جای این واژه، از اصطلاح «مصرف کنندهٔ دارو» استفاده شد. بیست سال پیش برای اولین بار، داروسازان شروع به فروش مستقیم دارو به عامه کردند. و در آگهی‌های تلویزیونی این داروها، در بیشتر موارد از تصاویر عالی، نورپردازی قوی و گفتاری آوازگونه استفاده می‌شود. شرکت‌های داروسازی نمی‌خواهند تنها خریداران محصولات‌شان، «بیماران» باشند، آنها خواستار این هستند که همهٔ مردم محصولات‌شان را خریداری کنند. و دلیل اصلی این موضوع که همهٔ ما مصرف‌کنندگان دارو شده‌ایم، همین امر است. دارو را به ما می‌فروشند، متقاعدمان می‌کنند، تشویق‌مان می‌کنند که پیش دکتر رفته، بگوییم که می‌خواهیم از آن دارو استفاده کنیم.[1] بسیاری از پزشکان نیز، زمانی که بیمار پیش آنها بیاید و از ایشان بخواهد داروی خاصی را برای‌شان تجویز کند، در صورتی که کاملاً با بیماری آنها بی‌ارتباط نباشد، به بیمار «نه» نمی‌گویند. دلیل آن این است که پزشکان نمی‌خواهند بیمار آنها پیش دکتر دیگری برود و آنها از پول ویزیت محروم شوند.[2]

۳-«پیتر مونتیگ»[3] در مقاله‌ای بیان می‌دارد: «پزشکی جدید حامل مشکلات و عوارضی است که عموم مردم کم‌تر از آنها آگاهی دارند. این‌گونه عوارض و بیماری‌ها که به عنوان بیماری‌های پزشک‌زاد شناخته می‌شوند و عمدتاً محصول عملکرد پزشکان و نیز نتیجهٔ نوع مراقبت‌های پزشکی، محیط آلودهٔ بیمارستان‌ها و... است، از چنان حجم قابل توجّهی برخوردارند که می‌توانند پزشکی مدرن را به طور جدی به چالش کشانند».[4]

۴-«ورنون کلمن»[5] در فصلی از کتابش با نام «خیانت به اعتماد»[6] که تا کنون به بیست و یک زبان ترجمه شده است، چنین بیان می‌دارد: «درحالی‌که پزشکان برآنند تا به دیگران بقبولانند که با توسّل به علم بر بیماری‌ها غلبه کرده‌اند، اما برآوردی محتاطانه حکایت از آن دارد که چیزی در حدود ۱۸ هزار بیماری شناخته شده، هنوز درمان مؤثّر و قطعی ندارد و حتی برای بیماری‌هایی که درمان‌هایی هم وجود دارد، کارآیی این درمان بعضاً مورد تردید قرار دارد. شواهد قابل‌توجّهی مبیّن آن است که گسترش استفاده ار آنژیوگرافی، دارودرمانی و توسل به اعمال جراحی، با مرگ

---

۱ - بحران پزشکی غرب، صفحه ۱۴۱-۱۴۳.

۲ - همان، صفحه ۱۲۴.

3 - Peter Montague.

۴ - بحران پزشکی غرب، صفحه ۲۹.

5 - Vernon Coleman.

6 - Betrayal of Trust.

بیش از پیش بیماران همراه شده است؛ تا آنجا که می‌توان مدعی شد مردم در دنیای غرب، با مراجعه به پزشکان و استفاده از داروهای تجویزی آنها، به استقبال مرگ می‌روند. درحالی‌که هشتاد درصد مردم جهان در کشورهای توسعه‌نیافته زندگی می‌کنند، اما هشتاد درصد داروی مصرفی جهان، در کشورهای‌توسعه یافته مورد استفاده قرار می‌گیرد. امروزه سازمان‌های امدادی که در نقاط عقب‌مانده و توسعه‌نیافتهٔ جهان مشغول فعالیت هستند، کاملاً به این مسئله واقفند که فراهم آوردن ابزار و وسایل زندگی، تأمین آب آشامیدنی و کشاورزی و ایجاد سرپناه و مسکن مناسب در کاهش میزان مرگ و میر، نقشی مهم‌تر از ساخت بیمارستان و کلینیک‌های درمانی و نیز حضور پزشکان و پرستاران دارد. شاید تصور غالب بر این باشد که مردم در فراغ پزشکان، مثل برگ خزان به زمین ریخته و جان خود را از دست داده‌اند، اما به هیچ‌وجه این‌گونه نبوده است. زمانی که پزشکان در شهر «بوگوتا» در کلمبیا برای مدت ۵۲ روز دست به اعتصاب زدند، آمار مرگ و میر در این شهر ۳۵ درصد کاهش یافت. در لوس‌آنجلس، اعتصاب پزشکان با کاهش ۶۰ درصدی اعمال جراحی در ۱۷ بیمارستان اصلی این شهر همراه شد و پس از پایان اعتصاب و بازگشت پزشکان به مطب‌هایشان، میزان مرگ و میر به وضعیت قبلی خود بازگشت».[۱]

۵-سرطان، خود محصول عوامل متعدّدی است؛ رژیم‌های غذایی تجویزی پزشکان، واکسیناسیون، آنتی‌بیوتیک‌ها، استروئیدها، رادیوگرافی و عکس‌برداری متداول، آفت‌کش‌ها، علف‌کش‌ها، رنگ‌ها، مواد شوینده و نیز مواد شیمیایی همچون فلوراید در آب‌های آشامیدنی، رادیودرمانی، آلودگی‌های ناشی از انرژی‌های برق و هسته‌ای و... همه و همه از عوامل اصلی ابتلا به سرطان محسوب می‌شوند.[۲] البتّه یادمان باشد همهٔ این مسائل به اسم عِلم به خوردِ جامعهٔ بشری داده شده است.

۶-دکتر «لینوس پاولینگ»[۳]، برندهٔ دو جایزه نوبل می‌گوید: همهٔ مردم دنیا باید بدانند که اکثر پژوهش‌های انجام شده در مورد بیماری سرطان یک فریب‌کاری بزرگ است و بیشتر مؤسّسات پژوهشی‌ای که درحوزهٔ بیماری سرطان فعالیت می‌نمایند، در برابر وظایفی که در برابر مردم حامی خود داشته‌اند، ناکام مانده‌اند.

آیا تا کنون شما از این نکته تعجب نموده‌اید که چرا علیرغم اینکه در چند دههٔ اخیر میلیاردها

---

۱ - بحران پزشکی غرب، صفحه ۳۳-۴۳.

۲ - همان، صفحه ۱۱۰.

3 - Linus Carl Pauling.

دلار در پژوهش‌های مربوط به بیماری سرطان هزینه شده است و بارها نیز عنوان گردیده که ما به درمان قطعی این بیماری نزدیک شده‌ایم، سرطان همچنان به روند رو به رشد خود ادامه می‌دهد. علیرغم پیشرفت در جهت کاهش مرگ و میر ناشی از بروز چند سرطان نادر که تنها یک یا دو درصد کل مرگ و میر مبتلایان به این بیماری را شامل می‌شوند، نتایج یگ گزارش حاکی از آن است که از سال ۱۹۵۰ میلادی تا کنون، نرخ مرگ و میر بیماران سرطانی، با رشدی فزاینده رو به رو بوده است. آنچه در ۳۵ سال اخیر در مورد بهبود شیوه‌های درمان سرطان انجام شده، یک شکست کامل است. در این مقاله از قول دکتر «سیدنی سنگر» چنین آمده است: «پژوهشگران ما برای دست‌یابی به پول کار می‌کنند، لذا اگر در پروژه‌ای پولی وجود نداشته باشد، اما آنان به کار در آن زمینه علاقه‌مند باشند، ترجیح می‌دهند به سوی پروژه‌های پول ساز حرکت نمایند».[1]

۷–آنتی‌بیوتیک‌ها که در آغاز به ظاهر نویددهندهٔ پایان بیماری‌های عفونی بودند، تنها پس از گذشت چند دهه و در نتیجهٔ رفتار پزشکان صنعت داروسازی و بالاخره دامداران صنعتی، به داروهایی تقریباً بی‌اثر تبدیل شده‌اند. بازگشت بیماری‌های عفونی که تا حدودی محصول آنتی‌بیوتیک‌ها و مقاوم‌تر شدن عوامل بیماری‌های عفونی است، روزبه‌روز آسیب‌پذیری ما را در برابر بیماری‌های مختلف افزایش می‌دهد و بی‌شک، ادامهٔ چنین روندی می‌تواند به مشکلاتی بس جدّی برای سلامت بشر و طبیعت تبدیل شود. «ورنون کلمن» در خصوص آنتی‌بیوتیک‌ها می‌گوید: افزایش مرگ و میر مردمِ مبتلا به بیماری‌های عفونی، دقیقاً در دوره‌ای که شاهد افزایش انواع آنتی‌بیوتیک‌ها بوده‌ایم، خود دلیلی بر شکست آنتی‌بیوتیک‌ها و افزایش آسیب‌پذیری ما در برابر عفونت‌هاست. «سِل» که هنوز هم از سوی برخی پزشکان به عنوان بیماری قرن نوزدهم شناخته می‌شود، مجدّداً به بیماری جدّی‌ای تبدیل شده است، به طوری که «یونیسف» هم اکنون نسبت به مقاومت یافتن مجدّد عامل این بیماری در برابر آنتی‌بیوتیک‌ها هشدار داده است؛ بیماری‌ای که هم‌اکنون، سالانه سه میلیون نفر را از پای درمی‌آورد. استفاده بی‌حد و حساب از مقادیر زیاد آنتی‌بیوتیک، بیش از پیش از مقاومت ما در بابر عفونت‌ها کاسته و در مقابل، بر توانایی میکروب‌ها افزوده است.[2]

۱ – بحران پزشکی غرب، صفحه ۱۱۴–۱۱۹.

۲ – همان، صفحات ۱۲۶– ۱۳۱.

۸-«جسیکا فِرازر»[1] در مقاله‌ای ضمن اشاره به تلفات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، که در آن ۲۹۲۶ نفر کشته شدند، تعداد تلفات آن را با تعداد قربانیان روزانه و سالیانهٔ سیستم پزشکی آمریکا مقایسه می‌کند و به این نکته اذعان می‌نماید که با وجود این همه تلفات قربانیان پزشکی در ایالات متّحدهٔ آمریکا، پوشش خبری چندانی از آن در مقایسه با ۱۱ سپتامبر صورت نمی‌گیرد. در این مقاله آمده که طبق گزارش سال ۲۰۰۳ حوزهٔ علم پزشکی تحت عنوان «مرگ با علم طب» که توسط پزشکانی چون: «گی نول»، «کارولین دین»، «مارتین فلدمن»، «دبورا راسیو» و «دروتی اسمیت» تهیه شده است، سالانه ۷۸۳/۹۳۶ نفر در ایالات متّحدهٔ آمریکا به خاطر خطاهای متعارف پزشکی جان خود را از دست می‌دهند. تعداد تلفات به علت خطای متعارف پزشکان، برابر با تعدادی است که گویی روزانه ۶ فروند هواپیمای غول‌پیکر و آن هم در طول یک سال، سقوط کند. اما چرا این تعداد از تلفات سالانه، پوشش خبری داده نمی‌شود؟ چرا دولت جهت جلوگیری از وقوع خطا قبل از رخ دادن آنها هیچ اقدامی انجام نمی‌دهد؟ در این مقاله چنین آمده: «مسأله این است که داروهای تجویزی، اغلب بیماری‌ها را مداوا نمی‌کنند بلکه صرفاً علایم بیماری را می‌پوشانند. معالجهٔ پزشکان ایالت متّحدهٔ آمریکا نیز بیماری را مراقبت می‌نماید نه سلامتی و بهداشت را و تجویز بیش از اندازهٔ دارو برای تدام بیماری طراحی می‌شود به جای اینکه جهت جلوگیری از آن تجویز شود. هر دو گروه بیماران و پزشکان به آسانی تحت تأثیر تبلیغات وسوسه‌برانگیز داروها قرار می‌گیرند و احساس می‌کنند که به داروهای خطرناک نیاز دارند. این‌گونه به نظر می‌رسد که جامعه، صادقانه به این باور رسیده است که داروهایی که از طریق رسانه‌ها تبلیغ می‌شوند، سالم هستند. علیرغم اینکه عوارض جانبی فراوان داروها، از اسهال گرفته تا مرگ، فهرست‌بندی شده‌اند. تقریباً در همهٔ دانشکده‌های پزشکی با شیوه‌ها و الگوهای مختلف، دانشجویان مراسم سوگند فارغ‌التحصیلی پزشکی را به جای می‌آورند، اما با این حال هیچ کدام از الگوهای پزشکی مدرن، پروژه‌ها و برنامه‌های خاصّی برای مراقبت‌های پزشکی طراحی نمی‌کنند و غالب الگوهای مدرنِ پزشکی به دنبال طبابت‌های پول ساز هستند. فساد رایج در صنعت داروسازی و سیستم مراقبت‌های بهداشتی و درمانی آمریکا، امروزه تهدیدات بزرگ‌تری را به سلامتی، امنیت، آرامش و رفاه مردم آمریکا تحمیل می‌کند که از تروریسم خطرناک‌تر است».[2]

---

1 - Jessica fraser.

۲ - بحران پزشکی غرب، صفحه ۲۱-۲۸.

۹-«زیگموند فروید» یهودی‌ای که با آباطیل بافی‌هایش تأثیرات فراوانی در بی‌بندوباری جامعهٔ بشری داشت، در زمان خودش آدم سرشناسی نیست. او به وسیلهٔ خواهرزاده‌اش، «اِدوارد برنایز» که ابداع‌کنندهٔ تبلیغات و روابط عمومی در آمریکا است، به دیگران شناسانده می‌شود. ولی عجیب است که نظریّات فروید با آنکه در سال ۱۹۷۰ میلادی در زادگاهش فروپاشید و علیه نظریّات او شوریدند هنوز در دانشگاه‌ها و همچنین در دانشگاه‌های کشور ما در حال تبیین و تدریس است: «آنا فروید» دختر «فروید» کسی است که پس از مرگ پدرش، راه او را ادامه داده و نظریّهٔ روان‌کاوی او را بسط می‌دهد و در این حوزه شهرت کسب می‌کند. «آنا فروید»، فرزندان دوست صمیمی‌اش «دوروثی برلینگام» را روان‌کاوی کرد و تحت نظر داشت. دوروثی برلینگام یک زن میلیونر آمریکایی بود که در دهۀ ۱۹۲۰ میلادی دارای یک ازدواج ناموفّق بود و فرزندانش را نزد «آنا فروید» در وین آورده بود. آنها دچار افسردگی بسیار شدید و پرخاشگری بودند. «آنا فروید» مطمئن بود که می‌تواند با تغییر دادن دنیای اطراف‌شان، آنها را از این حالت برهاند. «باب» و «مُبی» برلینگام که هر دو در اوایل دهۀ ۳۰ توسّط آنا فروید روان‌کاوی شده بودند دچار اختلالات شخصی شده و زندگی زناشویی‌شان در حال فروپاشی بود. باب به شدّت الکل مصرف می‌کرد و مُبی دچار اضطراب شدید بود. آنها مجدداً در انگلستان توسط آنا فروید روانکاوی شدند. در سال ۱۹۷۰ «باب» پسر دوروثی به علت اعتیاد به الکل درگذشت و در سال ۱۹۷۳ خواهر «باب»، «مُبی» برای روان‌کاوی بیشتر نزد آنا فروید بازگشت و در نهایت خودکشی کرد، آن‌هم در خانهٔ خود «فروید». پسر «باب» اعتقاد دارد که «باب» و «مُبی» نقش موش آزمایشگاهی را داشتند و این مسأله کاملاً مخفیانه نگه‌داشته شد و در حقیقت اصلاً به بیرون راه نیافت چرا که «آنا فروید» شخص بسیار قدرت‌مندی بود. بعد از آن دشمنان خانوادهٔ فروید به قدرت رسیدند.[1] رهبر این گروه فردی بود که مورد تنفر فروید و خانواده‌اش بود. او «ویلهلم رایک» و یکی از مریدان فدایی فروید در وین در دهۀ ۱۹۲۰ بود. اما او فروید را دربارهٔ پایه‌های اساسی روان‌کاوی به چالش کشید. به هررو چه زمانی که نظر فروید و چه زمانی که نظر ویلهلم رایک بر جامعهٔ آمریکا حاکم بود نتیجه‌ای جزء بدبختی، ایجاد موجی از مصرف‌گرایی، پرکردن جیب صاحبان ثروت و برده‌شدن انسان‌ها را نداشت.[2] **استدلال‌های «فروید» بی‌درنگ سبب شد تا مردم، دیگر خود را موجوداتی اخلاقی که در چارچوب قوانین اخلاق عمل می‌کنند، به شمار نیاورند، بلکه**

۱ - مستند قرن من (The Century of the Self) - BBC - قسمت دوم.

۲ - مستند قرن من (The Century of the Self) - BBC - قسمت سوم.

حیواناتی تابع غریزه بدانند که باید با نیروهای درونی مرموزی ورای درکشان، کنار آیند. در واقع، نظام فروید، ژرف‌اَندیشی‌های اخلاقی آگاهانه را تمسخر می‌کرد؛ به این ترتیب، اعتماد به توانمندی خود برای حل مسائل زندگی به شدّت خدشه‌دار شد.[1]

باید توجّه داشت که بسیاری از بیماری‌های روحی و جسمی که بشر به صورت حادّ با آنها درگیر است نتیجهٔ سبکِ غلط زندگی تبلیغ شده توسّط شیطان‌صفتان برای بشر از نظر خورد و خوراک، خواب، نگرش و همچنین عدم رعایت اصول زندگیِ توصیه شده توسط انبیاء و اولیای الهی است که اگر بشر به توصیه‌های انبیاء و اولیای الهی عمل می‌نمود این‌گونه بازیچهٔ دست شیطان‌صفتان نمی‌شد. امّا دریغ و افسوس که بشر، دستورات انبیاء و اولیای الهی را در زندگی خود عملی نکرده و نتیجهٔ پژوهش فلان دکتر یا پروفسور را که گاهاً در جهت اهداف مادّی و بدون توجه به آثار مهلک‌شان به بخش‌های دیگر بوده را بر خود فرض مسلّم دانسته است. بسیاری از بیماری‌های انسان که متأسّفانه امروزه به اسم تومور و کیست شناخته می‌شوند و برای بیمار نگرانی‌های فراوانی ایجاد کرده و با هزینه‌های کلان پزشکی مُدرن قابل درمان نیستند مگر شاید با عمل‌های جرّاحی عارضه‌دار، می‌توانند با عدم استفاده از مواد خوراکی صنعتی و تغذیه درست و اصلاح مزاج قابل درمان باشند. در دین مبین اسلام، دستورات فراوانی در خصوص تغذیه و سلامت وجود دارد که شناساندن آنها به مردم و رعایت دستورات می‌تواند سبب سلامت جسمی و روحی جامعهٔ جهانی شود.

امام محمّد باقر(ع)، علم صحیح را فقط نزد اهل‌بیت(ع) می‌دانند و می‌فرمایند:

«شَرِّقا و غَرِّبا فَلا تَجِدانِ عِلماً صَحیحاً إلّا شَیئاً خَرَجَ مِن عِندِنا أهلَ البَیتِ.[2] (شرق و غرب را جستجو کنید، نمی‌توانید علم درستی بیابید مگر آنچه از نزد ما اهل‌بیت(ع) صادر شده است)».

باید در نظر داشت که علم صحیح و مطلق که در آن هیچ خطا و خدشه‌ای نیست فقط علمی است که مرتبط با وحی الهی بوده و از طریق انبیاء و اهل‌بیت(ع) به ما رسیده است.

قالَ الإمامُ الصّادِقُ(ع): کَذِبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مِنْ شیعَتِنا وَهُوَ مُتَمَسِّكٌ بِعُرْوَةِ غَیْرِنا.[3]

امام صادق(ع) فرمود: دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند شیعهٔ ما است، ولی به ریسمان غیر ما، چنگ زده است.

---

۱ – جنگ علیه خانواده، صفحه ۵۲.

۲ – اصول کافی، جلد دوم، کتاب حجت، صفحه ۲۷۸.

۳ – بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۹۸.

رهبر انقلاب اسلامی ایران، آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای در خصوص تحول در علوم، خصوصاً علوم انسانی تأکید داشته‌اند که به چند مورد از بیانات ایشان اشاره می‌کنیم:

۱-حقیقتاً ما نیازمند آن هستیم که یک تحوّل بنیادین در علوم انسانی در کشور به وجود بیاید. این به معنای این نیست که ما از کار فکری و علمی و تحقیقیِ دیگران خودمان را بی‌نیاز بدانیم - نه، برخی از علوم انسانی ساخته وپرداختهٔ غربی‌ها است؛ در این زمینه کار کردند، فکر کردند، مطالعه کردند، از آن مطالعات باید استفاده کرد - حرف این است که مبنای علوم انسانی غربی، مبنای غیرالهی است، مبنای مادّی است، مبنای غیر توحیدی است؛ این با مبانی اسلامی سازگار نیست، با مبانی دینی سازگار نیست. علوم انسانی آن وقتی صحیح و مفید و تربیت‌کنندهٔ صحیح انسان خواهد بود و به فرد و جامعه نفع خواهد رساند که براساس تفکّر الهی و جهان‌بینی الهی باشد؛ این امروز در دانش‌های علوم انسانی در وضع کنونی وجود ندارد؛ روی این بایستی کار کرد، فکر کرد.[1]

۲-یکی از مصداق‌های روشن این است که ما رویکرد مصرف‌کنندگیِ علم را تبدیل کنیم به رویکرد تولید علم. تا کِی باید ما بنشینیم مصرف‌کنندهٔ علم دیگران باشیم؟ بنده با یاد گرفتن علم از دیگران هیچ مخالف نیستم؛ این را بارها گفته‌ام و همه هم می‌دانند؛ گفتم ما ننگمان نمی‌کند که از آن کسی که دارای علم است یاد بگیریم و شاگردی کنیم، امّا شاگردی یک حرف است، تقلید یک حرف دیگر است! تا کِی دنباله‌روِ علم این و آن باشیم؟ چرا در زمینهٔ علوم انسانی وقتی گفته می‌شود که بنشینیم فکر کنیم و علوم انسانیِ اسلامی را پیدا کنیم، یک عدّه‌ای فوراً برمی‌آشوبند که «آقا! علم است»؟ علم است؟ در علوم تجربی که علم بودنش و نتایجش قابل آزمایش در آزمایشگاه است، این‌همه غلط بودنِ یافته‌های علمی روزبه‌روز دارد اثبات می‌شود، آن‌وقت شما در علوم انسانی توقّع دارید [غلط نباشد]؟[2]

۳-این علوم انسانی که امروز رائج است، محتواهایی دارد که ماهیتاً معارض و مخالف با حرکت اسلامی و نظام اسلامی است؛ متّکی بر جهان‌بینی دیگری است؛ حرف دیگری دارد، هدف دیگری دارد. وقتی اینها رایج شد، مدیران بر اساس آنها تربیت می‌شوند؛ همین مدیران

---

1 - http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=26859 بیانات در دیدار اساتید دانشگاه‌ها ۱۳۹۳/۰۴/۱۱

2 - http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3987 بیانات در دیدار جمعی از استادان، نخبگان و پژوهشگران دانشگاه‌ها ۱۳۹۷/۰۳/۲۰

می‌آیند در رأس دانشگاه، در رأس اقتصاد کشور، در رأس مسائل سیاسی داخلی، خارجی، امنیت، غیره و غیره قرار می‌گیرند. حوزه‌های علمیّه و علمای دین پشتوانه‌هایی هستند که موظّفند نظریّات اسلامی را در این زمینه از متون الهی بیرون بکشند، مشخص کنند، آنها را در اختیار بگذارند، برای برنامه‌ریزی، برای زمینه‌سازی‌های گوناگون. پس نظام اسلامی، پشتوانه‌اش علمای دین و علمای صاحب‌نظر و نظریات اسلامی است.[1]

ب-نهادینه‌کردن نظام آموزشی کشورها بر اساس خواست شیطان‌صفتان و از بین‌بردن خلاقیت

شیطان‌صفتان سعی می‌کنند تا با نظریه‌پردازی‌های پوچ و ارائه راهکارهای آموزشی از طریق رسانه‌ها و عُمّال و مجلّات به اصطلاح علمیِ‌شان و نیز از طریق معاهدات و با اجبار کشورها از طریق سازمان‌های بین‌المللی- که بازیچهٔ دست‌شان هستند- برنامه‌هایی شیطانی مانند ۲۰۳۰ را اجرایی نمایند تا نظام آموزشی کشورها را طبق خواستِ خودشان به گونه‌ای طراحی نمایند که به جای آموزش معارف الهی و حرکت انسان در مسیر تکامل، سبک زندگی حیوانی و انانیّت را در جوامع نهادینه کرده و به تبع آن به بردگی‌کشیدن ملّت‌ها را رقم زنند. ضمناً یکی از اهداف آنها در نفوذ و تأثیرگذاری بر نظام‌های آموزشی ملّت‌ها برای از بین بردن خلاقیت می‌باشد که به اختصار برخی از برنامه‌ها و پروتکل‌های آنان در این خصوص یادآوری می‌شود:

قسمتی از پروتکل شماره ۳ صهیونیسم:

«گوییم»[2] بدون کمک متخصصان ما قادر به اندیشیدن و درست فکرکردن نیستند. آنها کوته‌بین‌تر از آنند که ضرورت ایجاد آنچه را که ما در روز تأسیس پادشاهی خود به وجود خواهیم آورد، دریابند. نخستین موضوع که نهایت اهمیت را دارد نحوهٔ اداره‌کردن آموزش در مدارس ملی است.

1 - http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=10357 بیانات در دیدار طلاب و فضلا و اساتید حوزه علمیه قم ۱۳۸۹/۰۷/۲۹

۲ – منظور از «گوییم» (Goyem یا Goys) غیریهود است. این کلمه نزد یهود به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان می‌باشد و این خود نشان می‌دهد که یهودی‌ها به دیگران با دیدهٔ حقد و حقارت و دشمنی و تنفر می‌نگرند.

قسمتی از پروتکل شماره ۹ صهیونیسم:

ما در اجرای قوانین و انتخابات عمومی و خط دادن به مطبوعات و آزادی افراد کاملاً مداخله کردیم، اما مداخلهٔ اصلی ما که یکی از اصول برنامه‌های ما را تشکیل می‌دهد، در آموزش‌و پرورش است؛ زیرا این دو سنگ بنای زندگی آزاد هستند.

قسمتی از پروتکل شماره ۱۶ صهیونیسم:

برای آنکه تمام نیروهایی را که در راه به وجود آوردن هماهنگی فکری و همبستگی اجتماعی کار می‌کنند - بجز نیروی خود ما - از بین ببریم، باید نخستین حلقه‌های این زنجیره، یعنی دانشگاه‌ها را از هم بگسلیم. راهش هم این است که روش‌های آموزش را از اساس خراب کنیم و آنها را در قالب روش‌های نو با سمت‌وسویی جدید بریزیم. شناخت نادرست مردم از حکومت و مسائل مربوط به آن نتیجه‌ای جز ظهور افکار خیال‌پردازانه و تباه‌کردن آنها ندارد. شما به راحتی می‌توانید نمونهٔ این را در نتایج آموزشی که امروز در جهان در بین «گوییم» رایج است، مشاهده کنید. به همین دلیل، ما وظیفه داریم که «گوییم» را به جایگاه آموزشی دیگری منتقل کنیم که در آن تمامی مبانی و قواعد و اصولی را که نظام و بنیاد اجتماعی آنها را کاملاً نابود می‌کند، فرا گیرند. اما زمانی که ما خود زمام حکومت و قدرت را به دست گرفتیم، کلیّهٔ موادی را که ممکن است افکار جوانان را دگرگون و بی‌تاب کند از برنامه‌های آموزشی حذف کرده، جوانان را طوری بار خواهد آورد که فرمانبردار حکومت و دوستدار حاکم باشند و حکومت او را خانهٔ امید خود در برقراری محیط صلح و آرامش ببینند.

روش آموزشی‌ای که بر اندیشه‌ها لگام می‌زند و ذهن‌ها را کور می‌کند امروز در روش معروف به دروس عینی (Object Lessons) متبلور است. هدف از این روش تنبل‌کردن اذهان «گوییم» و سوق دادن آن به سمت کودنی و سستی است. در این روش ذهن منتظر می‌ماند که نمونه‌هایی از اشیای محسوس و ملموس به او داده شود تا از طریق مشاهده (به جای اندیشیدن) ماهیت آنها را بشناسد. در پی‌نوشت‌های این پروتکل چنین آمده است: ما قبلاً نظامی برای به تسلیم کشاندن اندیشه‌های مردم به وجود آورده‌ایم که به نظام آموزش برهانی یا نظری (Demonstrative education) موسوم است.

قسمت‌هایی از اصول و طرح فراماسون‌ها در حوزهٔ آموزش که پیش‌تر به آنها پرداخته شده است:

بزرگان و سال‌خوردگان را کنار گذارید و نسل جوان را دریابید، سعی کنید کودکان و نوجوانان را به مجالس خود جلب کنید تا تعالیم حزب را در کودکی بیاموزند.

آموخته‌های دوران کودکی هرگز فراموش نمی‌شود و باید افکار خود را در چنین سِنّی به افراد منتقل نماییم و آنها را دور از دین و مقدّسات تربیت کنیم.[1](آنها می‌خواهند تربیت فرزندان ما را به دست گیرند تا با دور ساختن فرزندان‌مان از نور الهی، آنها را به بردگی کشند).

ج - «ایسم» سازی

آن‌چیزی که بنای تفکّر و تمدّن جامعهٔ غربی و گاهاً شرقی شده و تعاملات دینی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... را ایجاد کرده، فلسفهٔ غرب است. فلسفه‌ای که توسّط فیلسوفان غربی و با کنار گذاشتن وحی و تعالیم انبیای الهی و بر اساس تراوشات ذهنی یک عده انسان معلوم‌الحال پایه‌ریزی شده است. فیلسوفان و نظریه‌پردازان غربی، غالباً افرادی بوده‌اند که دارای مشکلات شخصی و شخصیّتی فراوانی بوده‌اند و بر اساس همین مشکلات، مدینهٔ فاضله‌ای را در ذهن خودشان پَرورانده و با ارائهٔ یک «ایسِم» جدید یا نام دیگری مردم را به ظلمتِ خود دعوت کرده‌اند و یا آنکه در این دنیا به مال و جایگاهی برسند و یا صاحب قدرت و ثروت شوند دست در دست شیطان‌صفتان گذاشته و برای آنها دُم تکانی کرده‌اند؛ متأسّفانه برخی ملّت‌ها بدون توجه به دستورات انبیای الهی که به علم لدنّی و بی‌نهایت خداوند تبارک و تعالی متّصل بوده‌اند، در مسیر جاهلانه و پوچ فلاسفه و نظریه‌پردازان غربی گام برداشته و صدها سال در بی‌راهه‌های انواع «ایسم‌ها» سرگردان و حیرانند. فلاسفه‌ای که یکی پس از دیگری، یکدیگر را نقض کرده‌اند و در بسیاری از مواقع خلاف هم نظر داده‌اند؛ به عنوان نمونه ارسطو، شاگرد افلاطون بود و هر دو از فلاسفهٔ سرشناس غربی هستند، ولی ارسطو فلسفهٔ افلاطون را نپذیرفته و می‌گوید: «افلاطون برای من عزیز است اما حقیقت عزیزتر است».[2] یکی از فلاسفهٔ غرب به نام «فردنیش نیچه» می‌گوید: «هر فلسفهٔ بزرگ، اعتراف بنیان‌گذار آن و مجموعه‌ای از افشاگری‌های غیرداوطلبانه از

---

۱ - مباحث این بخش در قسمت‌های قبل با سند ارائه شده و در اینجا برای یادآوری و طرح بحث بیان شده است.

۲ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۳۲.

خاطرات شخصی است».[1] آری! در فلسفهٔ غرب تناقضات و ردّ یکدیگر و ایده‌پردازی بر اساس مشکلات شخصی و شخصیّتی و یا خواست شیطان‌صفتان برای به بردگی‌کشیدن انسان‌ها با توجه به شرایط هر زمانه‌ای فراوان دیده می‌شود. «رنه دکارت» می‌گوید: «بزرگ‌ترین انسان‌ها قابلیت انجام بزرگ‌ترین بدی‌ها و بزرگ‌ترین فضایل را دارند»؛[2] باید به این نکته توجه داشت که فلاسفهٔ غرب به دلیل بریده شدن از وحی الهی یک شناخت کاملاً ناقص و جزئی و بر اساس حدس و گمان و هوا وهوس‌های خودشان که غالباً هم توسّط دیگران رد شده است از عالَم هستی و انسان داشته‌اند و لذا نمی‌توانند برنامهٔ درست و صحیحی برای زندگی بشریّت ارائه دهند و در نهایت بزرگ‌ترین بدی‌ها را در این جهان رقم زده‌اند. عجب است از بشری که دعوت خیرخواهانهٔ انبیاء و اولیای الهی برای گام‌نهادن در مسیر الهی و خیر و سعادت مطلق را نمی‌پذیرد ولی دعوت عدّه‌ای فیلسوف و نظریه‌پرداز غربی و شرقی را که به ظلمت و بدبختی می‌خوانند را می‌پذیرد؛ آن هم فلاسفه‌ای که عمدتاً ظلمت در درون‌شان می‌جوشد.

یکی از تفاوت‌های اساسی بین دعوت انبیاء و فلاسفهٔ غرب این بوده است که همهٔ انبیای الهی مردم را به خداوند تبارک و تعالی و سعادت جاودانه دعوت کرده‌اند ولی فلاسفهٔ غرب مردم را به یک مسیر واهی و غالباً تحت عنوان یک «ایسم» مانند: کمونیسم، سوسیالیسم، لیبرالیسم، کاپیتالیسم، اگزیستانسیالیسم، فمینیسم و... به جهل و ظلمت فراخوانده‌اند و یا در چنگال شیطان‌صفتان اسیر و برده کرده‌اند و بشر صدها سال است که سر چند صد راهی «ایسم»ها، متحیّر و سرگردان است و به هر سمتی که می‌رود سَرخورده‌تر از قبل می‌شود امّا در هر بار خیره‌تر از قبل در راهِ نوشخوار شیطان از دهان عمّالش حرکت می‌کند و به مسیر نور و سعادت که همانا مسیر انبیاء و اولیای الهی است بازنمی‌گردد که نتیجهٔ آن ظلمت و بدبختی برای جامعهٔ بشری است. فلاسفه هرچه در غرب فلسفیده‌اند چون در مسیر نور الهی حرکت نکرده‌اند، بیشتر در باتلاق ظلمتِ خود گرفتار شده‌اند و در نتیجه، فلسفه‌شان سِیر قهقرایی داشته و وای بر مردمانی که دست در دست آنها گذاشته و با حرکت در مسیر آنها دنیا و آخرت‌شان را تباه ساخته‌اند. یکی از فلاسفهٔ غرب به نام «مارتین‌هایدگر» می‌گوید: «کسی که بهتر از همه فکر می‌کند، بدتر از همه هم خطا می‌کند».[3] حال ملاحظه فرمایید که چه تعداد انسان در اثر اشتباه فلاسفه، عمرشان را تباه ساخته‌اند و علاوه

---

۱ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۱۷.

۲ - همان، صفحه ۲۵.

۳ - همان، صفحه ۱۷.

بر تباهی زندگی اُخروی و جاودانهٔ خود، کلاهِ بزرگی در زندگی دنیایی بر سر گذاشته و بردهٔ شیطان‌صفتان شده‌اند در حالی که انبیاء و اولیای الهی به دلیل اتّصال‌شان به وحی و علم لدنّی الهی و عصمت‌شان فاقد خطا و لغزش بوده و اگر بشر با آنها همراه می‌شد بدون زحمت و سختی، سعادت را در دنیا و آخرت نصیب خویش می‌ساخت.

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، فلاسفهٔ غرب غالباً افرادی بوده‌اند که دارای مشکلات شخصی و شخصیّتی فراوانی بوده و به قول «نیچه»، فلسفه‌شان، افشاگری‌های غیرداوطلبانه از خاطرات شخصی‌شان است. برای شناخت بیشتر فلاسفهٔ غرب و اینکه تفکّرات‌شان از کجا نشأت می‌گیرد به اختصار در ذیل زندگی زشت و آلوده و مشکل‌دار برخی از آنها را بررسی می‌کنیم؛ لازم به ذکر است که به دلیل زشتی برخی از مطالب از بیان صریح آنها اجتناب کرده و به کلیّات اشاراتی می‌نماییم.

«**آگوستینوس**»[1] (**۳۵۴-۴۳۰ میلادی**): یکی از شخصیت‌های تاریخ فلسفهٔ غرب، است. «آوگوستینوس» در کتاب شگفت‌انگیزش، «اعترافات» که نخستین زندگی‌نامهٔ خودنوشت به مفهوم جدید است، مراحل رشدش را شرح می‌دهد. این کتاب مشتمل است بر فصلی دربارهٔ کودکی آگوستینوس، تصویر گیرایی از سجایای مادرش، و اعترافات صادقانه‌ای از بی‌بندوباری‌های جنسی ایام جوانی‌اش. آگوستینوس در آن احوال می‌گوید: که هم می‌خواست و هم نمی‌خواست از اسارت امور جنسی درآید، پس دست نیایش به درگاه الهی بلند می‌کرد که: «خدایا، مرا پارسا کن، ولی نه حالا».[2]

«**فرانسیس بیکن**»[3] (**۱۵۶۱- ۱۶۲۶ میلادی**): در کمبریج تحصیل کرد، در آنجا دشمن خونی ارسطو شد، بیکن در شصت سالگی و در اوج منصب و قدرت، متهم به رشوه‌گیری شد. او را به دادگاه بردند، محاکمه و محکوم شد و با رسوایی و بی‌آبرویی از همهٔ مقامات درباری‌اش برکنار شد. گفته شده که «فرانسیس بیکن» همجنس‌گرا بوده و شاید هم دوجنس‌گرا بوده است.[4]

«**تامس هابز**»[5] نارس به دنیا آمد. مادرش وقتی شنید که ناوگان اسپانیا به انگلستان نزدیک می‌شود از وحشت، پیش از موقع زایمان کرد. «هابز» در اشاره به شخصیت مضطرب خود همواره

---

1 - Augustine.

۲ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۵۰.

3 - Francis Bacon.

۴ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۷۴.

5 - Thomas Hobbes.

می‌گفت: «ترس و من دوقلو زاده شدیم». با وجود این او نویسنده‌ای کوبنده، پرخاشگر و بی‌اندازه مستقل بود.[۱]

«رنه دکارت»[۲] (۱۵۹۶-۱۶۵۰ میلادی): یکی از فلاسفهٔ غرب است که در زمان خود تأثیرگذار بوده است. او می‌گوید: «به شگفت آمدم که در کودکی‌ام چه اندازه اَباطیل را حقیقت شمرده بودم».[۳] دکارت دختر نامشروعی به نام فرانسیس داشت.[۴] دکارت در استکهلم به خاک سپرده شد ولی جسدش را بعدها به پاریس بردند. جمجمه‌ای که با بقایای پیکرش در کلیسای «سن ژرمن دپره» در پاریس مدفون است قطعاً از آنِ دکارت نیست. سروانی در گارد سوئد که در مراسم خاک‌سپاری نخست حضور داشت کاسهٔ سر اصلی را با کاسهٔ سر دیگری عوض کرد. جمجمهٔ اصلی چندین بار به فروش رفت و سرانجام در موزهٔ انسان در «پاله دو شایو» قرار گرفت.[۵]

«ژان ژاک روسو»[۶] (۱۷۱۲-۱۷۷۸ میلادی): برای کسانی‌که از دیکتاتوری‌های تندروی چپ یا راست خوش‌شان می‌آید، یک قهرمان مسلّم است.[۷] او در کتاب «اعترافات»[۸] همهٔ اطلاعات لازم را در اختیار قرار داده است.[۹] مادر «روسو» چند روز پس از تولد او جان سپرد، و کودک زیر دست عمه‌اش، و پدری لاابالی که لااقل خواندن و نوشتن به او آموخت، بزرگ شد. کودک را ابتدا به کشیشی در نواحی روستایی و سپس به عمویش سپردند. زندگی‌اش پر از عواطف و احساسات تند بود و همواره بی‌ثبات، پیوسته سرگردان از پیشه‌ای به پیشهٔ دیگر، از زنی به زن دیگر، از کشوری به کشور دیگر ادامه یافت. «روسو» تجربه‌های سختِ زیادی را در زندگی از سر گذراند[۱۰] و مکرراً دست اشراف و مخصوصاً زنانی را که به او غذا دادند و او را نواختند گاز گرفت.[۱۱] او با زنان روابط نامشروع داشت و اعتراف می‌کند که در سن بلوغ برخی خاطرات کودکی مرا به مرز جنون و

---

۱ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۷۸.

2 - Rene Descartes.

۳ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۸۴.

۴ - همان، صفحه ۸۴ و ۸۹.

۵ - همان، صفحه ۸۸.

6 - Jean-Jacques Rousseau.

۷ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۲۷.

8 - Confessions.

۹ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۲۸.

۱۰ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۱۲۶.

۱۱ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۲۶.

انحراف می‌کشید،[۱] به نظر می‌رسد خودآزاری «روسو» که تا آخر عمر او ادامه داشت از ندیدن محبت در دوران کودکی او نشأت می‌گرفت.[۲] در سال ۱۷۴۲ در سی سالگی به سمت پاریس حرکت کرد تا مشهور شود. یک سال بعد با کمک یک زن از اشراف موفق شد به عنوان منشی سفیر فرانسه در ونیز مشغول به کار شود. سفیر مردی دائم‌الخمر بود که به جای پرداخت حقوق به «روسو»، بهترین فاحشه‌های ونیزی را در اختیار او قرار می‌داد و «روسو» هم ساعت‌ها با این فاحشه‌ها به سر می‌برد.[۳] **«روسو» از کُلفَتی بی سواد پنج فرزند نامشروع به دنیا آورد[۴] اگر چه او را در فرانسه پدر جنبش رمانتیک خواندند[۵] و در مورد اهمیت تربیت خوب بچه‌ها تأکید می‌کرد ولی با بی‌رحمیِ تمام، همهٔ پنج کودکش را به یتیم‌خانه سپرد و همان طور که در همهٔ یتیم خانه‌های آن دوران رایج بود، بیشتر آنان بعد از مدت کوتاهی مردند. حتی بر اساس استانداردهای قرن هجدهم، این یک رفتار بی‌صفتانه و منافقانه بود.**[۶] «روسو» سال‌ها بعد در نامه‌ای نوشت که هر پنج بچه را به بیمارستان «فاندلینگ» بردم؛ اصلاً به اینکه بعداً سراغ‌شان برگردم فکر نمی‌کردم و هیچ مدرکی از تاریخ تولدشان را هم نگه نداشتم.[۷] با این همه، «روسو» ژست مردی دارای احساسات عمیق به خود گرفت و نوشته‌هایش سرچشمهٔ جنبش رمانتیک شد. وی عقیده داشت از آنجا که خوی طبیعی انسان همواره به وسیلهٔ جامعه به فساد کشیده می‌شود، آنچه دارای ارزش است، همان احساسات و عواطف است. هنگامی که روسو با سنگ‌دلی تمام فرزندان خود را به یتیم‌خانه می‌سپرد، با گفتن این جمله: «گمان می‌کردم در حال انجام وظیفهٔ شهروندی و پدری هستم و خود را عضوی از جمهور افلاطون تلقّی می‌کردم»، خود را به درستی این عمل پَست متقاعد می‌کرد.[۸] «روسو» هر رابطه‌ای را تنها بر اساس لذتی که به او می‌داد ارزیابی می‌کرد و هیچ ادعایی را در مورد الزامات متقابلی که ممکن بود از او انتظار برود نمی‌پذیرفت.[۹] در

۱ - همان، صفحه ۳۰.

۲ - همان، صفحه ۳۱.

۳ - همان، صفحه ۳۳.

۴ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۱۲۶.

۵ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۶۲.

۶ - همان، صفحه ۲۹.

۷ - همان، صفحه ۳۵.

۸ - جنگ علیه خانواده، صفحه ۹۷.

۹ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۳۹.

زمان حیاتش مخالفینی چون «ولتر» داشت و اگر چه محبوبیت و شهرت «روسو» پس از مرگش به شدت افزایش یافت، امّا در قرن بیستم شهرت و اهمیت او افت کرد.[1] امّا بد نیست به جهل مردمِ آن زمانه در خصوص چنین شخص معلوم‌الحالی نیز اشاره‌ای شود؛ «روسو» در دوم ژوئیه ۱۷۷۸ بر اثر یک حملهٔ قلبی در «ارمنونویل» در سی مایلی شرق پاریس درگذشت. او را در مکانی روح‌نواز به نام جزیرهٔ سپیدارها[2] که به خاطر وجود سپیدارهایش به این نام خوانده می‌شد به خاک سپردند. از آنجا که محبوبیت و شهرت «روسو» پس از مرگش به شدت افزایش یافت، این مکان به سرعت تبدیل به زیارت‌گاه شد. همان مدگرایانی که «روسو»، متظاهرانه از آنها ابراز بیزاری می‌کرد خرامان از پاریس به سمت قبر او می‌آمدند تا به او و معبدش عرض احترام کنند. یکی از این زائران ملکه «ماری آنتوانت» بود. کار به جایی رسید که مرد جوانی به امید اینکه در کنار مرادش (روسو) خاک شود در جزیره خودکشی کرد.[3] «روسو» می‌گوید: «انسان در وضع طبیعی نوعی وحشی نجیب[4] است».[5] که قطعاً این نگرش «روسو» برگرفته از وضع زندگی و اجتماعی آلودهٔ او است.

«آرتور شوپنهاور»[6] (۱۷۸۸-۱۸۶۰ میلادی): اهمیّت رابطهٔ‌جنسی در زندگی انسانی را به رسمیّت شناخت. او اعلام کرد: «میل جنسی... نه تنها نیرومندترین میل‌هاست بلکه نوع آن هم از بقیهٔ امیال به طرزی خاص قوی‌تر است». به همین دلیل مخالف تشریح زنده جانوران بود چرا که بر خلاف باورهای آن زمان فکر می‌کرد تفاوت زیادی میان انسان و حیوانات نیست. «توماس مان» در ادعایی که «فروید» هم آن را پذیرفت گفت: «شوپنهاور به عنوان روان‌شناسِ تمایلات، پدر همهٔ علوم مدرن روان‌شناسی است. البته او در بدبینی در مورد معضلات انسانی از «فروید» هم جلو زده است».[7] «شوپنهاور» بر اهمیت بنیادین رابطهٔ‌جنسی در زندگی تأیید می‌کرد و بیان داشته: «انسان و حیوان برای این میل، تَن به هر خطر و جنگی می‌دهند... می‌توان گفت که انسان میل جنسی مجسم است چرا که اصل او از یک هم‌خوابگی است».[8] [لازم به ذکر است که شوپنهاور

---

۱ - همان، صفحه ۶۰.

2 - Isle des Peupliers.

۳ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۵۹.

4 - Noble savage.

۵ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۱۲۷.

6 - Arthur Schopenhauer.

۷ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۶۴.

۸ - همان، صفحه ۸۷.

بر اساس شرایط محیطی خود و جامعه‌اش که مبتنی بر پذیرش اصول حیوانی و نپذیرفتن راه انبیای الهی است صحبت می‌کند، انسانی که در مسیر انبیای الهی حرکت می‌کند با مسلط‌کردن عقلِ سلیمِ تربیت‌شده توسط وحی الهی بر قوای دیگر به سمت ملکوتی شدن پیش می‌رود].

«شوپنهاور» در فلسفه، بزرگ‌ترین انسان‌گریز بدون‌خانواده و دوست بود. زبان تندی داشت و پرخاشگرتر، بدخلق‌تر و به طرز شرم‌آوری خودخواه‌تر از هر خبیث دیگری بود. او خودش اعتراف می‌کرد به جای اینکه مثل اکثر فیلسوفان ذهن آرامی داشته باشد، مستعد «بی‌اعتمادی، تندخویی، خشونت و غرور» بوده است. با توجه به این اعتراف، عجیب نیست که او هرگز ازدواج نکرد و کل زندگی‌اش را به تنهایی به سر کرد.[1] مادر و زن و خانواده و وطن نداشت، مطلقاً تنها بود و کمترین دوستی نداشت.[2] پس از اتمام دانشگاه، مدتی به معاشرت با مردم و عشق‌بازی گذرانید و نتایج آن در طبع و فلسفهٔ او آشکار گردید. ملول و دریده و ظنین بار آمد؛ دچار وسوسهٔ ترس و خیالات بد گردید، هرگز نگذاشت تیغ سلمانی به گردنش برسد و همیشه زیر بالش خود طپانچه‌ای پُر می‌گذاشت، شاید برای آنکه کار دزدان را آسانتر سازد.[3] او که همه‌دشمن‌پندار شده بود و دائماً فکر می‌کرد می‌خواهند دارایی‌هایش را بدزدند، به هیچ کس اعتماد نداشت. او ته شیشه‌های دواتش را با سکه‌های طلا پر می‌کرد و اوراق بهادار را بین صفحات کتاب و دفترچهٔ یادداشتش تقسیم می‌کرد. هر وقت فکر می‌کرد مستخدمه‌اش چیز ارزشمندی برداشته و یا حتی به آن دست زده به وحشتناک‌ترین وضعی به وی فحاشی می‌کرد و هر روز زمانی که آرایشگر او صورتش را اصلاح می‌کرد «به خود می‌لرزید» چرا که می‌ترسید در یک آن آرایشگر تصمیم بگیرد گلویش را ببرد. در انقلاب نارس لیبرال ۱۸۴۸ در فرانکفورت، او نیروهای حکومت را به خانه‌اش دعوت کرد تا از پنجره به تظاهرکنندگانی شلیک کنند که از نظر او اراذل و اوباشی بودند که ممکن بود درآمدهای او را تهدید کنند. او یک نگاه «هابزی» سیاه به جامعه و حکومت داشت و فکر می‌کرد تلاش برای بهترکردن زندگی اجتماعی و سیاسی با توجه به خباثت درمان‌ناپذیر انسان یک تلاش بیهوده است. شوپنهاور می‌نویسد: «دلیل اصلی بیشتر بلاهایی که بر سر انسان می‌آید خود انسان است: انسان گرگ انسان است... رفتار انسان نسبت به انسان دیگر بر اساس قاعدهٔ بی‌عدالتی، نهایت بی‌انصافی، سنگ‌دلی و حتی بی‌رحمی تعریف می‌شود... دولت و قانون باید این واقعیت

۱ - همان، صفحه ۶۶.

۲ - تاریخ فلسفهٔ ویل دورانت، صفحهٔ ۲۷۵.

۳ - همان، صفحه ۲۷۴.

را در نظر داشته باشد».[1] [باز یادآوری می‌شود که شوپنهاور در جامعه‌ای صحبت می‌کند که در مسیر خدا حرکت نمی‌کند و مردمش تابع فلاسفه‌ای چون فلاسفهٔ ذکر شده می‌باشند. و آیا چنین شخصیت‌هایی یا ژان ژاک روسو و فلاسفهٔ دیگر که به برخی اشاره شد و نگرشی این‌گونه نسبت به جایگاه الهی و انسانی دارند می‌توانند در مورد جهان هستی و تعاملات انسانی نظریه‌پردازی کنند؟ قطعاً خیر و تبعیت از آنها جهل محض است]. «شوپنهاور»، زن‌ستیز بود و به طور خاصی با مادرش بد بود و در بیست سال آخر، مادرش هیچ دیداری با او نداشت.[2] مادر شوپنهاور یکی از معروف‌ترین قصه‌نویسان روزگار خود گردید، این زن از معاشرت با شوهر عامی خود چندان خوش‌دل نبود و پس از مرگ او آزادانه به عشق‌ورزی برخاست و به «وایمار» که در آن هنگام مناسب‌ترین موضع این طرز زندگی بود رهسپار شد. «آرتور شوپنهاور» هم‌چون «هملت» بر ضد ازدواج مجدد مادرش قیام کرد. این نزاع با مادر موجب گردید که وی فلسفهٔ خود را با عقایدی نیمه‌حقیقی دربارهٔ زنان چاشنی دهد.[3] به عنوان نمونه، شوپنهاور در مورد زنان می‌گوید: «فقط جاذبهٔ جنسی می‌تواند ذهن یک مرد را تیره و کور سازد تا به سوی آنچه «جنس لطیف» نامیده می‌شود معطوف شود. آنچه جنس لطیف نام دارد، شانه‌هایی باریک و کفلی پهن و ساقی کوتاه دارد و راز تمام زیبایی فقط در این جاذبهٔ جنسی نهفته است. به جای آنکه آ نها را زیبا بنامند، باید جنس نازیبا بخوانند. این زنان هیچ‌گونه استعداد حقیقی ندارند و اگر ادعایی در این زمینه‌ها بکنند افسون و ریشخند است و برای خود شیرینی است، هوشمندترین زنان نتوانسته است یک اثر واقعی و شاهکار در زمینه‌های هنرهای زیبا به وجود آورد. تمام زنان، به جز عده‌ای معدود، اسیر هوا و هوسند».[4] «شوپنهاور» در سال ۱۸۱۱ با توقع ملاقات با یک فیلسوف برجسته و روحیه‌بخش مثل «فیخته» در این دانشگاه ثبت نام کرد، اما عمیقاً ناامید شد. او مثل بسیاری دیگر با انزجار از غامض بودن فلسفهٔ «فیخته» گفت: «بی‌معنایی و بی‌محلی در شرح و بسط‌های پیچیده و زبان‌بازی پناه گرفته است. فیخته اولین کسی بود که این ابزار را به دست آورد و از آن استفاده کرد». در مورد هگل حتی بدتر می‌گوید: «این حقّه‌باز بدقوارهٔ نفرت‌انگیز، این خانه‌برانداز، ذهن یک نسل را به طور کامل به هم ریخت و نابود کرد». «هگل» در ابتدای قرن نوزدهم بر افکار

---

۱ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۶۶.

۲ - همان، صفحه ۷۳.

۳ - تاریخ فلسفهٔ ویل دورانت، صفحه ۲۷۴.

۴ - همان، صفحه ۳۰۵.

فلسفی آلمانی‌ها تسلّط داشت. «شوپنهاور» در تمام زندگی‌اش با لعن‌کردن پیچیدگی فیخته و هگل، چاپلوسی‌کردن آنها از قدرت‌مندان و نداشتن صداقت فکری، به آنها حمله کرد: «به نظر من «فیخته» و «هگل» چون اولین نیاز یک فیلسوف یعنی جدّیت و صداقت در پژوهش را ندارند، اصلاً فیلسوف نیستند».[۱] [وقتی کسی چون شوپنهاور فلسفهٔ هم‌کیشان و هم‌زبانانش چون فیخته و هگل را نمی‌فهمد و قبول ندارد و آنها را لعن می‌کند، چگونه است که عدّه‌ای امروزه نظریّات آنها را بنابر نظر خود تئوریزه می‌کنند و به خوردِ جامعهٔ بشری می‌دهند]. «شوپنهاور» در سال ۱۸۱۸ در «درسدن» به طور نامشروع صاحب فرزند دختری شده بود. او می‌خواست نگهداری از نوزاد را به گردن خواهرش اندازد اما پس از مدت کوتاهی نوزاد مرد و «شوپنهاور» را از شر نگرانی‌های بیشتر راحت کرد.[۲] «شوپنهاور»، این به اصطلاح فیلسوف معلوم‌الحال نخستین فیلسوف غربی بود که علناً و بی‌پرده منکر وجود خدا شد. «هابز» و «هیوم» هم چه بسا در واقع منکر وجود خدا بودند، اما آنها در زمانی می‌زیستند که انکار وجود خدا در نوشته‌ای چاپی جرم بود، بنابراین از ذکر مطلب طفره رفتند.[۳]

حال یک سؤال اساسی این است که تفکّر و فلسفه‌بافی شوپنهاور، هابز، هیوم و نیچه و امثال اینها چگونه بوده است که با وجود عظمت جهان خلقت و نظم و یکپارچگی آن و وجود غیر قابلِ شمارش آیات شگفت‌انگیز الهی، منکر خالقی برای جهان هستی شده‌اند؟؟؟ خدایی که وجودش توسط برخی از خود فلاسفه و با دلایل عقلی اثبات شده است. ضمناً آنها با انکار وجود خداوند تبارک و تعالی، اساس هستی را نادیده گرفته‌اند و لذا جهان‌شناسی آنها کاملاً غلط و بی‌اساس بوده و قطعاً چنین افرادی، پیله‌ای از جنس جهل و ظلمت در درون و بیرون خود تنیده‌اند و مردم باید بدانند که پیروی از آنها نتیجه‌ای جز بدبختی و پشیمانی نخواهد داشت. و وای بر دانشگاه‌ها و افرادی که عمر خودشان را صرفِ در فهم باطل‌بافی‌های آنها می‌کنند.

«آگوست کنت»[۴] (۱۷۹۸-۱۸۵۷ میلادی): در سال ۱۸۲۷ پس از دو سال ازدواج ناهنجار اختلال حواس پیدا کرد و خواست تا خود را در رودخانهٔ «سِن» غرق سازد. بعد از نجاتش از خودکشی یک کتاب پنج جلدی(۱۸۳۰-۱۸۴۲) و یک کتاب چهار جلدی(۱۸۵۱-۱۸۵۴)

---

۱ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۸۱.

۲ - همان، صفحه ۸۶.

۳ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۱۴۳.

4 - Auguste Comte.

نوشت.[1] «ویل دورانت» می‌نویسد: «در سال ۱۸۴۵ «مادام کلوتیلد دووو»(که شوهرش محکوم به حبس ابد بود) دل از دست «آگوست کنت» ربود و به فکر او گرمی و هیجان و رنگ و رو بخشید و در او عکس‌العملی تولید کرد که احساس را به عنوان قوهٔ اصلاح بخش، بالاتر از عقل دانست و نتیجه گرفت که دنیا را باید از راه دینی نو اصلاح کرد، دینی که نقاط ضعیف نوع دوستی را در انسان بپرورد و تقویت کند. در این دین، بشریّت باید بر طبق اصول و تشریفات خاصی مورد پرستش قرار گیرد. «کُنت» در سنین پیری به تأسیس دین انسانی سرگرم بود و اصول و ادعیه و فروع و آداب پیچیده‌ای برای عبادت طرح می‌کرد».[2] باید در نظر داشت که فلسفه‌بافی فیلسوفی با این شرح حال بهتر از این نمی‌شود و آیا درست است عدّه‌ای در این جهان، وقت خود را صرف اباطیل‌بافی‌های یک چنین شخصیت متزلزلی که تا آخر عمر اصلاح نشد نمایند؟ قطعاً خیر.

«فردریش نیچه»[3] **(۱۸۴۴-۱۹۰۰ میلادی)**: او مردی ضعیف‌النفس، نیمه‌کور و روان‌پریش بود که سر دردهای دائمی امان او را بریده بود و مجبورش می‌کرد به رختخواب بخزد. او زمانی که از دست بیماری‌هایش به جان آمده بود فریاد زد: «آیا آدم‌های سالم نباید یک ذرّه هم رنج بکشند؟». «نیچه به جز یک بار که مراجعه‌ای تلخ به یک فاحشه‌خانه داشت، به طور کامل از زنان پرهیز می‌کرد و می‌گفت:"هنگامی که به نزد زنان می‌روی تازیانه را فراموش نکن"»[4] رسماً به تحصیل فلسفه نپرداخت و مطالعهٔ آثار «شوپنهاور» بود که «نیچه» را فیلسوف کرد.[5] کتاب‌هایی از شوپنهاور به دستش رسید که زندگی او را تغییر داد. نیچه می‌گوید: «کتاب (شوپنهاور) را مثل چیزی ناشناخته در دستم گرفتم و یک دور ورق زدم. نمی‌دانم کدام حس شیطانی در گوش من زمزمه کرد که مرا به خانه ببر... و اجازه دادم که آن اثر زنده و غمگین به درون ذهنم بخزد... چنان کتاب او را می‌فهمیدم که گویی این کتاب را فقط برای من نوشته است».[6] «نیچه» در جوانی، علاوه بر پیروی از شوپنهاور، عمیقاً تحت تأثیر سحرآسای «واگنر» آهنگساز قرار گرفت. با آنکه واگنر از نظر سن و سال جای پدر او بود، این دو، دوست صمیمی یکدیگر شدند. به هر رو نیچه

---

۱ - تاریخ فلسفهٔ ویل دورانت، صفحه ۳۱۳.

۲ - همان، صفحه ۳۱۴.

3 - Friedrich Nietzsche.

۴ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۹۸.

۵ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۱۷۲.

۶ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۱۰۳.

سرانجام استقلال رأی پیدا کرد و بر ضد واگنر و شوپنهاور شورید.[۱] «نیچه» در کل یهودی‌دوست بود و در یکی از آثارش که در سال ۱۸۷۸ منتشر شد، آشکارا به ضدیت با یهودیان در آلمان حمله کرد. یکی از آخرین حرف‌هایی که پیش از جنون در سال ۱۸۸۹ گفت این بود که: «می‌دهم همهٔ ضد یهودها را تیرباران کنند».[۲] و با یک نویسنده، و روانشناس یهودی به نام «پل ری» آشنا شد اگر چه می‌دانست که این کار او، دوستش «واگنر» را عصبانی می‌کند زیرا «واگنر» در اثرش گفته بود: «نژاد یهود، دشمن مادرزاد انسانیّت ناب است».[۳] «نیچه» مانند «شوپنهاور» منکر وجود خداست و اعتقاد دارد که ما باید سرشار زندگی کنیم، و هر چه بتوانیم شیرهٔ حیات را بکشیم.[۴] «نیچه» که یک شک‌گرا بود، به طرز عجیبی تن به درمان‌های رمالان و شیادان می‌داد.[۵] نیچه می‌گوید: «انسان رشته‌ای است کشیده میان حیوان و اَبَرانسان»[۶] منظور نیچه از اَبَر انسان یک گونهٔ زیست‌شناختی متفاوت از انسان‌های کنونی نبود. منظور او یک گونه به لحاظ ژنتیکی اصلاح و تقویت شده هم نبود. بلکه او از یک موجود بزرگ‌تر به لحاظ روان‌شناختی، اخلاقی و زیبایی‌شناختی سخن می‌گفت که شباهت به انسان‌های بزرگ گذشته مثل «جولیوس سزار» داشته باشد.[۷] [آری! نیچه، انبیاء و اولیای الهی را که بزرگ‌ترین انسان‌ها بر زمین بوده و می‌توانند بشریّت را به رستگاری جاودانه برسانند انکار کرده و بعد بر اساس ذهن بیمارش تعریفی از «اَبَرانسان» می‌کند. «اَبَرانسان نیچه» یک موجود غرق در دنیای مادی و خطا است]. نیچه بیمارگونه می‌گوید: «میمون برای انسان چیست؟ یک جانور خندان یا یک شرمندگی دردناک. انسان کنونی هم برای اَبَرانسان همین حکم را دارد... انسان زمانی میمون بود و همین الآن هم بیش از یک میمون به میمون‌ها شباهت دارد... بنگرید، من به شما اَبَرانسان را می‌آموزم. اَبَرانسان معنای زمین است».[۸] به نظر می‌رسد که نیچه با در نظر گرفتن خودش، انسان را به میمون تشبیه کرده است و باید نیچه و اَمثال او بدانند که اگر نوشخوارها و اعمال شیطانی امثال او و نفسِ نحس شیطان‌صفتان

---

۱ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۱۷۲.

۲ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۱۳۳.

۳ - همان، صفحه ۱۱۱.

۴ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۱۷۲.

۵ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۱۱۴.

۶ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۱۷۷.

۷ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۱۲۰.

۸ - همان، صفحه ۱۲۰.

از قدیم تا به حال که سدّ راه الهی شده‌اند بر زمین نبود؛ انسان‌ها در پرتو وحی و تربیت انبیای الهی غالباً اَبَرانسان‌هایی ملکوتی می‌شدند. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد فلاسفه در غرب همواره تناقض‌گویی کرده و یا یکدیگر را نقض کرده‌اند و در زندگی «نیچه» نیز دیده می‌شود که روزی از شوپنهاور و واگنر الهام می‌گیرد و روزی دیگر علیه آنها می‌شورد و قطعاً نظرات چنین اشخاص و تناقضاتی نمی‌تواند پایهٔ تعاملات انسانی باشد که متأسفانه در دنیای غرب تئوریزه شده و متون آنها نیز ترجمه گشته و در دانشگاه‌های ما تدریس می‌شود. «نیچه»، «سقراط» را یک انسان اوباش می‌دانست.[۱] «نیچه» در حدود چهل‌وپنج سالگی در ۱۸۸۹ میلادی به نوعی بیماری روانی گرفتار شد و تا ۱۱ سال بعد یعنی ۱۹۰۰ میلادی دچار جنون لاعلاج بود.[۲] و در سال ۱۹۰۰ میلادی در حالی که به جنون و بیماری سفلیس شدید مبتلا بود و آن را می‌توان ایدز قرن نوزدهم خواند، مُرد.[۳]

«برتراند راسل»[۴] (۱۸۷۲-۱۹۷۰ میلادی): در میانهٔ قرن بیستم، «برتراند راسل» مُلحد به عنوان یک فیلسوف برای بسیاری از مردم جهان همان جایگاهی را داشت که «انیشتین» به عنوان دانشمند داشت.[۵] هنگامی که عمری از او گذشته بود زن‌باز پُر آوازه‌ای شد.[۶] «برتراند راسل» بعد از اینکه در سال ۱۹۱۳ کتاب مهم خود به نام «مبادی ریاضیات»[۷] را با کمک «آلفرد نورت وایتهد»[۸] نوشت، احساس کرد وظیفه دارد در مورد مشکلات دیگر انسان‌ها مثل ازدواج، زادآوری و روابط جنسی هم موعظه کند، جالب اینجاست که زندگی زناشویی خود او به هیچ عنوان یک زندگی نمونه نبود. سه طلاق تلخ قلب‌ها و خانواده‌های او و اطرافیانش را درهم پاشید و باعث شد که بازماندگان او به طرز مصیبت‌باری زندگی‌های از هم پاشیدهٔ خود را نظاره کنند. زن‌بازی‌های دائمی «راسل» باعث شد به او لقب «زن‌باز فلسفی»[۹] و «برتی کثیف»[۱۰] بدهند. حتی نگرش‌های سیاسی او هم آشفته و

---

۱ - همان، صفحه ۱۲۶.

۲ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۱۷۲.

۳ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۱۷۲ و فیلسوفان بدکردار، صفحه ۹۸.

4 - Bertrand Russell.

۵ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۱۳۵.

۶ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۱۹۷.

7 - Principia Mathematica.

8 - Alfred North Whitehead.

9 - Philosophical Rake.

10 - Dirty Bertie.

پر اشتباه بود. او که به خاطر راه انداختن کارزارهایی علیه بمب اتمی معروف بود، در دهۀ ۱۹۴۰ خواهان حملۀ اتمی پیش‌دستانه به شوروی بود، این درحالی بود که شوروی در آن زمان هنوز بمب اتم نداشت.[۱] کشیش‌ها و محافظه‌کارانی که به دلیل «بی‌اخلاقی» به او حمله می‌کردند، از یک نظر حق داشتند. راسل به دنبال یک انقلاب اجتماعی و اخلاقی (یعنی جنسی) بود که از زمان مرگ او تا کنون تحقق یافته است. امروز که ما با نرخ وحشتناک طلاق زندگی می‌کنیم تا حدودی میراث دار «برتی کثیف» (یک نام خودمانی کمتر خوشایند برای راسل) هستیم که در زندگی‌اش بدون هیچ‌گونه شرمندگی چهار زن و بی‌شمار معشوقه داشته است.[۲] او حتی در کمال بی‌شرمی با زنان شوهردار رابطه داشت.[۳] فیلسوف لیبرال «جان استوارت میل» پدرخواندۀ راسل شد. جان استوارت میل نیز در بیست‌وپنج سالگی و در کمال بی‌شرمی به زن شوهرداری به نام «هریت تیلر» دل باخت، که جامعۀ آن زمان را سخت تکان داد.[۴] مادر «برتراند راسل» به نام «کیت استنلی» نیز با یک سِل شناس به نام «داگلاس اسپالدینگ» رابطه داشت که راسل بعداً گفت: «من فکر نمی‌کنم مادرم از این کار لذّت می‌برد».[۵] [به هر حال دیده می‌شود که جملات چنین به اصطلاح فیلسوف فاسدی گاهاً دهان به دهان می‌چرخد]. «ری مانک» مهم‌ترین زندگی نامه‌نویس او معتقد است در پشت سر و اطراف او ردّی طولانی از ویرانی‌های عاطفی به جای مانده است و خودش هم می‌گوید اغلب به نظر می‌رسید که ارواح دیوانگان او را تسخیر کرده‌اند.[۶] «راسل» خیلی در مورد تربیت بچه در عصر مدرن فکر کرده بود.[۷] تفکرات روشنفکرانه راسل که عاشق بچه‌ها بود باعث نشد که او در پدری‌کردن و پدربزرگی‌کردن هم بهتر از افتضاحاتی که در همسری و معشوقگی به بار آورد عمل کند. «ری مانک» معتقد است راسل بر خلاف لاف‌هایی

---

۱ – فیلسوفان بدکردار، صفحه ۲۱.

۲ – همان، صفحه ۱۳۸.

۳ – همان، صفحه ۱۵۳ ـ صفحه ۱۵۹ ـ صفحه ۱۶۰ (در صفحه ۱۶۰ چنین آمده است: هر چند راسل با «ویوین» رابطه داشت و به «اتولاین» هم فکر می‌کرد، علاقه‌ای شدیدتر هم به «کونستانس مالسون» یک هنرپیشه که خودش را کولت اونیل خطاب می‌کرد، داشت. «کولت» یکی دیگر از اشراف‌زاده‌های زیباروی بود که شوهری آسان‌گیر داشت. او برای چند دهه با راسل در تماس بودند و بعضی وقت‌ها روابط خود را تازه می‌کردند.

۴ – سرگذشت فلسفه، صفحه ۱۸۵.

۵– فیلسوفان بدکردار، صفحه ۱۴۰ .

۶ – همان، صفحه ۱۳۸.

۷ – همان، صفحه ۱۶۱.

که در مورد انسانیّت می‌زد، در برخورد با دیگران باسردی و بی‌احساسی رفتار می‌کرد.[۱] [حیوانیّتِ زندگی راسل حتی بر اساس معیارهای دنیای غرب قابل وصف نیست و همان‌طور که گفته شد در دنیای غرب او را «برتی کثیف» می‌نامیدند]. زندگی او به گونه‌ای بود که حتی همسران و فرزندانش را هم به فساد می‌کشاند،[۲] گوشه‌ای دیگر از زندگی نحس راسل بدین شرح است:

در سن ۵۰ سالگی میل به داشتن اولاد در او شدید شد. او دنبال کسی بود که مادر بچه‌هایش باشد. بالاخره زنی به اسم «دورا بلک» را انتخاب کرد، ازدواج آنها یک ازدواج آزاد بود که در آن زمان چندان معمول نبود. راسل نوشت: «ما هر دو فکر می‌کردیم ازدواج باید با بعضی هوسرانی‌های مختصر همخوانی داشته باشد... یک قرارداد مختصری تهیه کردیم... اما من الزامی اضافه کردم که اگر او از کس دیگری غیر از من حامله شود او را طلاق خواهم داد». آلیس که دائم سرکوفت می‌شنید قبول کرد طلاق بگیرد و «دورا» و «راسل» در بیست‌وهفت سپتامبر ۱۹۲۱ ازدواج کردند.[۳] «دورا»، همسر راسل که خودش در سال ۱۹۲۸ در آمریکا سخنرانی‌هایی ارائه می‌کرد، دیوانه‌وار عاشق «گریفین بری» شد که یک ماجراجوی دوجنسی هوادار کمونیسم بود. «گریفین» دنبال «دورا» به اروپا آمد و با او به «ریویرا» رفت. «دورا» اصلاً فکر نکرده بود که این کار او طاقت راسل را طاق خواهد کرد. «دورا» از «گریفین» حامله شد و راسل نمی‌توانست با این مسئله کنار بیاید. «هریت» در ژوئیه ۱۹۳۰ به دنیا آمد و نام‌خانوادگی راسل را روی او گذاشتند. راسل که سخت خشمگین شده بود سال‌ها تلاش کرد تا نام او را از کتاب «دبرتز»[۴] حذف کند. این واقعیت نشان می‌دهد که او نسبت به نسبش تعصّب داشته اشت. سپس «دورا» یک بار دیگر از گریفین حامله شد و بچّهٔ او را به دنیا آورد. اما حالا دیگر «دورا» عاشق «پال گیلارد» دوست‌پسر سابق «گریفین» شده بود. پال که آدمی بی‌مصرف بود ادعا می‌کرد کمونیست است اما وقتش را به میخانه‌گردی و خرید شراب‌های گران قیمت می‌گذراند.[۵] «راسل» وجههٔ خود را به عنوان «زن‌باز فلسفی» تا سال‌های پیری حفظ کرد و هنوز هم دنبال زن ایده‌آلش می‌گشت. در یک مسافرت دانشگاهی به آمریکای شمالی دختر دانشجویی از او پرسید چرا فلسفهٔ صوری را رها کرده است، می‌گویند

---

۱ - همان، صفحه ۱۳۸.

۲ - همان، موارد در چند صفحه مربوط به زندگی‌نامه راسل ذکر شده است.

۳ - همان، صفحه ۱۶۰.

۴ - Debretts: کتابی است که تاریخچهٔ خانواده‌های مهم را ثبت می‌کند.

۵ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۱۶۶.

راسل جواب داد: «چون فهمیدم زمین زدن زن‌ها از این کار خوشتر است».[۱] راسل در حدود ۸۰ سالگی بی‌شرمانه بارها با عروسش «سوزان» رابطهٔ نامشروع برقرار کرد. «سوزان» زن «جان» پسر راسل می‌گوید که این فیلسوف هشتاد ساله او را فریب داده است. در انتهای سال ۱۹۵۴ «جان»، پسر راسل دیوانه شد.[۲] وقتی به راسل پیشنهاد پستی در دانشگاه نیویورک‌سیتی را دادند. سریع قبول کرد. مدت زیادی نگذشت که فهمید تصمیم عجولانه‌ای گرفته است؛ قبل از اینکه حکم او امضا شود اعتراضات علیه او شروع شد و معترضان می‌گفتند جلوی این هوادار بی‌قوارهٔ، زن‌طلاق داده و فرمایهٔ بی‌بند و باری اجتماعی را بگیرید تا نتواند با تدریس منطق و ریاضیات جوانان ما را فاسد کند.[۳] تفکّرات «راسل» که متأسّفانه در دنیای امروز سال‌ها وقت دانشگاه‌ها و دانشجویان را گرفته است در زمان خودش نقد و رد شد. «ویتگنشتاین» از شاگردی راسل به استادی او رسید. [از استادی مثل راسل چه دانشجو و شخصی پرورده می‌شود؟] این واقعیت را راسل هم به صورت تلویحی تأیید کرد. در سال ۱۹۱۳ راسل زمانی که نقد «ویتگنشتاین» به کتاب «نظریهٔ دانش» را شنید، نوشتن آن را کنار گذاشت. او بعداً نوشت: «دیدم درست می‌گوید...دیگر امید ندارم که بتوانم یک کتاب مهم در فلسفه بنویسم».[۴] «ویتگنشتاین» معتقد بود کل آثار راسل که بعد از ۱۹۱۳ نوشته شده را باید دور انداخت.[۵] احتمالاً عمیق‌ترین تحلیل در مورد راسل همانی است که «دی. اچ. لارنس» ارائه کرده است. «راسل» و «لارنس» در سال ۱۹۱۵ توافق کردند با هم کتابی بنویسند اما در برابر راسل درآمد و نامه‌ای به او نوشت و او را درهم شکست. «دی. اچ. لارنس» در این نامه خطاب به راسل می‌نویسد: «ساده بگویم، شما پر از تمایلات سرکوب‌شده هستید که باعث شده وحشی و ضداجتماعی شوید. این احساسات، در پوست میشِ تبلیغات ضدجنگ پنهان شده‌اند. زنی که در یکی از گردهمایی‌های شما حضور داشته به من چنین رسانده است: "برای من خیلی خیلی عجیب است که می‌بینم این چهرهٔ شیطانی چطور در مورد صلح و عشق حرف می‌زند. امکان ندارد به آنچه می‌گوید باور داشته باشد..." این قدر از سرکوب‌های شیطانی پُر هستید که نمی‌توانید چیزی غیر از یک آدم بی‌رحم و شهوت‌ران باشید».[۶]

۱ – همان، صفحه ۱۳۷.

۲ – همان، صفحه ۱۷۳.

۳ – همان، صفحه ۱۶۹.

۴ – همان، صفحه ۱۵۵.

۵ – همان، صفحه ۱۷۱.

۶ – همان، صفحه ۱۸۰.

آیا تفکّرات فردی چون «راسل» که ظُلمت و نحسی از وجودش می‌جوشد و حتی منفور جامعهٔ خودش است قابلیت طرح و بحث در مباحث آکادمیک و عملی‌شدن در زندگی انسان‌ها را دارد؟ قطعاً خیر. آدم به دنیای مادّی آمده تا با کسب فضائل انسانی و اخلاقی مراحل کمال را طی نماید و قطعاً «برتراند راسل» یا به قول غربی‌ها «برتیِ کثیف» با آن زندگی فاسد حیوانی نمی‌تواند برای جامعه‌ای که خواهان کمال و جایگاه واقعی انسانی است معلّمی کند. راسل و امثال او چگونه فلاسفه‌ای هستند که نمی‌توانند با فلسفه‌بافی و تفکرشان، زشتی و فسادانگیزیِ برخی اعمال مثل ارتباط با زنان شوهردار، ارتباطات چندگانه، ارتباط نامشروع با محارم و... را که همواره در همهٔ ادیان و ملل زشت بوده را دریابند؟ آنگاه عدّه‌ای در این دنیا جاهلانه گمان می‌کنند که امثال «راسل» می‌توانند برای جامعهٔ بشری بیندیشند و روابط انسانی را تعریف نمایند.

«لودویگ ویتگنشتاین»[1](۱۸۸۹-۱۹۵۱ میلادی): در ابتدا «ویتگنشتاین» شاگرد محبوب راسل بود اما بعداً به همکار ترسناک او تبدیل و بعدها بدترین دشمن او شد.[2] اصالتاً سه چهارم خانوادهٔ ویتگنشتاین یهودی بودند.[3] امّا ویتگنشتاین مثل بقیهٔ خانواده‌اش به عنوان یک کاتولیک غسل تعمید داده شده بود تا از احساسات فزاینده و شرورانهٔ ضدیهودی برحذر داشته شود.[4] بزرگ‌ترین پسر خانوادهٔ ویتگنشتاین، «هانس» است که تحت فشار پدرش مجبور شد وارد جهان تجارت شود. او که نتوانسته بود فشار کار تجارت را تحمل کند و بسیار آشفته شده بود، در سال ۱۹۰۲ و در حالی که تنها بیست‌وشش سال داشت از عرشهٔ یک کشتی به درون دریا پرید و خودکشی کرد. برادر دیگر ویتگنشتاین به نام «رودولف» هم در سال ۱۹۰۴ خودش را کشت. یک برادر دیگر به نام «کورت» هم در پایان جنگ جهانی اول خودکشی کرد. لذا خودکشی بخش رویی ذهن «ویتگنشتاین» بود و بخشی از این تمایل نتیجهٔ اضطراب او نسبت به همجنس‌گرایی‌اش بود. آن هم در شرایطی که همجنس‌گرایی در جامعه پذیرفته نبود.[5] راسل در ۱۹۱۲ نوشت: «ویتگنشتاین در مرز فروپاشی عصبی است و خیلی از خودکشی دور نیست».[6] پیش از ۱۹۱۴ ویتگنشتاین عمیقاً به یک دانشجوی کارشناسی جوان، سرزنده، انگلیسی اصیل و از طبقهٔ متوسط به نام «دیوید

1 - Ludwig Wittgenstein.

۲ – فیلسوفان بدکردار، صفحه ۱۸۴.

۳ – همان، صفحه ۱۸۸.

۴ – همان، صفحه ۱۹۱.

۵ – همان، صفحه ۱۹۰.

۶ – همان، صفحه ۱۹۳.

پنست» علاقه‌مند شد و در سال ۱۹۱۲ او را با بهترین شرایط حمل‌ونقل و اقامتی که امکان داشت با خود به ایسلند برد. «پینست» که احتمالاً هرگز احساسات واقعی دوستش در مورد خودش را نفهمید، و قطعاً احساسات مشابهی از خود بروز نداد، در سال ۱۹۱۸ در یک سانحهٔ هوایی کشته شد. اخبار مرگ او تمایل ویتگنشتاین به خودکشی را تشدید کرد. شروع جنگ در سال ۱۹۱۴ به ویتگنشتاین راهی برای فرار از خودکشی نشان داد. هر چند شرایط فیزیکی و مشکل فَتق او باعث می‌شد که به راحتی از خدمت معاف شود، اما او با سرعت خود را به ارتش معرفی کرد. در سال ۱۹۲۰ او به «مارتین شرلیتنر» یک معلم همکار گفت که دلیلش برای داوطلب‌شدن در جنگ این بوده که کشته‌شدن در جنگ می‌توانسته او را از شر خودکشی نجات دهد. «ویتگنشتاین» در تمام جنگ جهانی اول شجاعانه جنگید. او ابتدا در جبههٔ لهستان وَسپس در جبههٔ ایتالیا جنگید و بارها مدال گرفت یا تشویق شد. وقتی متوجه شد «راسل» با جنگ مخالفت کرده است، از او بدش آمد.[۱] فیلسوف آمریکایی «دابلیو. دابلیو. بارتلی سوم»[۲] که در دههٔ ۱۹۶۰ با مردم «وین» مصاحبه کرده می‌گوید ویتگنشتاین که در این زمان در کالج تربیت معلم تحصیل می‌کرده است کم‌کم با رابطهٔ‌جنسی خشن با مردان علاقه‌مند شده و شب‌ها به بزرگ‌ترین پارک وین یعنی پارک «پراتر» می‌رفته است. ویتگنشتاین وحشت‌زده دریافته که به این کار اعتیاد پیدا کرده و هر هفته چند شب از خانه بیرون می‌رود تا یک رابطهٔ‌جنسی جدید با مردان برقرار کند. این کار باعث می‌شد تمایل به نفرت از خود در او به جوشش درآید. البته گروهی این ادعای بارتلی را رد کرده‌اند. اما «ری مانک» زندگی‌نامه‌نویس بزرگ «ویتگنشتاین» با تأکید بر همجنس‌گرا بودن وی بیان می‌دارد که نامه‌ای از ویتگنشتاین به دوستش «پل انگلمان» در آوریل ۱۹۲۰ نشان می‌دهد که او از خودش بدش می‌آمده است؛ در نامهٔ ویتگنشتاین چنین آمده است: «این اواخر اوضاعم خوب نبوده است... همهٔ اینها به خاطر ولنگاری و خرابکاری‌ام بوده است. همه‌اش به خودکشی فکر می‌کنم و همین حالا هم این فکر لحظه‌ای رهایم نمی‌کند. دیگر آب از سر من گذشته است».[۳] اما او همچنان به بی‌بندوباری و رابطهٔ ننگین با هم‌جنسان خود ادامه داد. در سال ۱۹۳۷ «فرانسیس اسکینر» که دانشجوی خوب ریاضیات و کوچک‌تر از ویتگنشتاین بود در کلبهٔ ممنوعهٔ ویتگنشتاین در نروژ او را ملاقات می‌کند و ویتگنشتاین ثبت کرد که: «در آنجا دو یا سه بار با او خوابیدم. همیشه اول فکر

---

۱ - همان، صفحه ۱۹۴.

2 - W. W. Bartley III.

۳ -فیلسوفان بدکردار، صفحه ۱۹۶.

می‌کردم که این کار هیچ عیبی ندارد اما بعد احساس گناه می‌کردم. علاوه بر این من با او تندخو، ستمگر، نامهربان وهمین‌طور بی‌رحم بودم». ویتگنشتاین به چند نفر از دانشجویانش توصیه کرد که دانشگاه را رها کنند و به سراغ کارهای پیشنهادی او بروند که اغلب نتایج فاجعه‌آمیزی برای این افراد داشت.[۱] ویتگنشتاین زمانی گفتگوهای سقراطی نوشتهٔ افلاطون را تلف‌کردن وقت دانسته و آن را رد کرده بود. [۲] ویتگنشتاین به شدت خودمدار بود که منتقد ادبی «اف. آر. لیویس» که مدت کوتاهی با ویتگنشتاین دوست بود نوشت:«بحث با ویتگنشتاین را فقط ویتگنشتاین حق داشت ببرد».[۳] «رودولف کارناپ» به یاد می‌آورد که ویتگنشتاین وقتی ناگهان چیزی به ذهنش می‌رسید، هیچ ارزیابی انتقادی از دیگران برنمی‌تافت...[۴] «رایل» در مورد چند دیدار از کلوب اخلاقی نوشت: «احترام به ویتگنشتاین این‌قدر اجباری بود که مثلاً نام بردن از یک فیلسوف دیگر می‌توانست به هو شدن آدم منجر شود و چند بار این اتفاق برای خودم افتاد. به نظر من وسوسهٔ فکرکردن به چیزی خلاف آنچه ویتگنشتاین می‌گوید به لحاظ آموزشی برای دانشجویان فاجعه‌بار و برای ویتگنشتاین مخل سلامتی است».[۵] آری! افراد آلوده‌ای چون ویتگنشتاین، باطل‌بافی‌های ذهن مریض‌شان را به خوردِ جامعه می‌دادند و در برابر انتقادات، به شدّت موضع می‌گرفتند. اباطیلی که توسط خود جامعهٔ غرب رد می‌شد.

«راسل» در مورد آثار متأخّر ویتگنشتاین گفت: «نظریه‌های مثبت او به نظرم پیش‌پا افتاده می‌آیند و نظریّه‌های منفی او به نظرم بی‌اساسند».[۶] وقتی راسل که زمانی استاد ویتگنشتاین بوده و او را رد کرده چرا باید نظریات ویتگنشتاین در محیط آکادمیک مورد بررسی و مداقه قرار گیرد و باید دید که چه کسانی خواسته‌اند تا انسان‌هایِ پستی چون فلاسفهٔ ذکر شده در این دنیا اسم و رسمی پیدا کرده و نظریات باطل‌شان دهان به دهان بچرخد؟ قطعاً همان‌هایی که به دنبال حکومت جهانی شیطان و به بردگی‌کشیدن انسان‌ها هستند.

«مارتین هایدگر»[۷] (۱۸۸۹-۱۹۷۶ میلادی): شاگرد «ادموند هوسرل» است. «ادموند هوسرل»

---

۱ – همان، صفحه ۲۰۵.

۲ – همان، صفحه ۲۱۱.

۳ – همان، صفحه ۲۱۶.

۴ – همان، صفحه ۲۰۱.

۵ – همان، صفحه ۲۱۱.

۶ – همان، صفحه ۲۰۷.

7 - Martin Heidegger.

یک یهودی است.[1] و در ابتدای کار «مارتین‌هایدگر» بر خلاف بچه‌شهری‌ها چندان لیبرال و تحت تأثیر جهان دانشگاهی یهودی‌محور نبود.[2] هوسرل یهودی نقش خیلی مهمی در زندگی، افکار و وجههٔ‌هایدگر بازی کرد. تناقض در اینجاست که «هایدگر» که شخصاً بسیار به یهودیان آلمان مدیون بود تبدیل به یک منادی دو آتشه و موعودگرای نازیسم شد. در آوریل سرنوشت‌ساز سال ۱۹۳۳ که آلمان در حال هماهنگ‌سازی رایش نونازی و هیتلری بود که تنها چند هفتهٔ پیش به قدرت رسیده بود و به سرعت وحشتاکی در حال ریشه‌کن‌کردن نهادهای جمهوری وایمار بود، مارتین‌هایدگر به عنوان رئیس دانشگاه فرایبورگ انتخاب شد و به حزب نازی پیوست. سخنرانی افتتاحیهٔ او چنان آتشین بود که یکی از شنوندگان بعدها گفت نمی‌دانستم که بایستم و فلسفه بخوانم یا به گروه‌های ضربت بپیوندم.[3] بعید نیست که «هایدگر» به دلیل ارتباطش با یهودیان، مهرهٔ بزرگان یهود برای کمک به جریان‌سازی نازیسم و ایجاد جنگ جهانی دوم باشد زیرا یهودیان بیشترین سود را از جنگ جهانی دوم بردند. «اندرو کارینگتن هیچکاک»[4] نیز در کتابش می‌نویسد: «جنگ جهانی دوم را روچیلدها طراحی کرده‌اند و طبق معمول قرار است که هر دو طرف را تأمین مالی نمایند».[5] به هر حال «مارتین هایدگر» نیز مانند فلاسفهٔ ذکر شدهٔ دیگر، زندگی آلوده و فاسدی داشته است که به دلیل رعایت اختصار به شرح آن نمی‌پردازیم فقط از باب نمونه یک رابطه بیان می‌شود. «هایدگر» در حالی که زن و دو بچه داشت با یک دانشجوی هجده ساله یهودی به نام «هانا آرنت» ارتباط نامشروع برقرار می‌کند. در بیست و هفتم فوریه ۱۹۲۵ او دیوانه وار برای آرنت نوشت: «هانای عزیزم، شیطان مرا تسخیر کرده... هرگز پیش از این چنین نبوده‌ام. در باران و در راه خانه، زیباتر و شگفت‌تر شده بودی و دلم می‌خواست تا آخر دنیا با تو راه بروم». (نکتهٔ قابل توجه این است که در جامعهٔ‌هایدگر چنین رابطه‌ای پذیرفته نبوده است) داشتن رابطه با یک دانشجو برای‌هایدگر آسان نبود چون «ماربورگ» یک منطقه کوچک بود و کشف این رابطه به اخراج او منتهی می‌شد.[6] حال نکته اینجاست که ادیان الهی به زشتی «زِنا» تأکید کرده و حرام نموده‌اند و عرف جامعهٔ هایدگر نیز «زِنا» را نمی‌پذیرفته و البته عقل سلیم هم زشتی آن را

۱ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۲۲۰.

۲ - همان، صفحه ۲۲۰.

۳ - همان، صفحه ۲۲۰.

4 - Andrew Carrongton Hitchcock.

۵ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۱۵.

۶ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۲۲۸.

تأیید می‌کند، پس امثال هایدگر چگونه فلاسفه‌ای هستند که با فلسفه‌بافی‌شان زشتی زِنا را درک نکرده و عمرشان را به هوس‌رانی گذرانیده‌اند؟؟؟

«**ژان پل سارتر**»[1] (**۱۹۰۵-۱۹۸۰ میلادی**): ادعا می‌کند که زندگی‌اش در خانه برعکس زندگی‌اش در مدرسه بوده است و در میان دوستانش مجبور نبوده که نقش بازی کند. او که معمولاً بیمار و به لحاظ جسمی خُرد بود، مشکل چشمی‌ای داشت که در اثر بیماری در کودکی و عدم رسیدگی کافی ایجاد شده بود و دید او را مختل می‌کرد؛ این مشکلات باعث شد که در بزرگسالی چپ چشم شود و تنها حدود یک‌ونیم متر قد داشته باشد. احتمالاً او در همان زمان به خوبی از این مشکلات ظاهری و فیزیکی‌اش آگاه بوده است. او که خیلی زشت بود به سختی تلاش می‌کرد تا به لحاظ فکری جذاب شود و بتواند زنان را به خود جلب کند. او به عنوان دانشجو وقتش را میان مطالعه (دکارت، نیچه کسانی بودند که تأثیراتی عمیق بر او گذاشتند) و مشروب خوردن و مهمانی رفتن تقسیم کرد. او را با شوخی‌های بدنی، هوش سرشار، نقدهایش، خیالاتش و خطرناک بودنش می‌شناختند.[2] «سارتر» فکر می‌کرد که مرگ پدرش او را از حکومت یک چهرهٔ اقتدارگرا آزاد کرده است و می‌گفت: «اگر او زنده می‌ماند روی من می‌افتاد و مرا خرد می‌کرد».[3] ازدواج مجدد مادرش با «جوزف مانسی» احساسات او را جریحه‌دار کرد. او پدرخوانده‌اش را یک متجاوز می‌دانست و فکر می‌کرد جایش را در احساسات مادرش گرفته و به همین دلیل همیشه تصویری نفرت‌آمیز از او داشت. او در داستان‌های کودکانه‌اش از اینکه چطور از دشمنان انتقامی سخت و خونین گرفته، لذت می‌برد و به دلیل دزدی از مادرش او را به نزد پدربزرگش در پاریس فرستادند.[4] «سارتر» اقرار می‌کند که مشکلات و ترس‌های دوران کودکی و نوجوانی‌اش زمینهٔ بخش مهمی از فلسفهٔ او بوده اند.[5] سارتر نیز مانند فلاسفهٔ ذکر شده غرق در دنیای حیوانی خویش بود. او با دختری به نام «سیمون دوبوار» آشنا شد. آنها شالودهٔ رابطهٔ مادام‌العمرشان را ریختند امّا توافق کردند که رابطه‌شان با هم نسبت به رابطه‌شان با کسان دیگر اولویت داشته باشد و زمان‌هایی را هم جدا از هم زندگی کنند. آنها (در یک زندگی حیوانی) به لحاظ جنسی به هم

1 - Jean-Paul Sartre.

۲ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۲۶۱.

۳ - همان، صفحه ۲۶۰.

۴ - همان، صفحه ۲۵۹.

۵ - همان، صفحه ۲۵۶.

وفادار نبودند و فقط می‌گفتند که روابط جنسی‌شان با هم باید خیلی مهم‌تر از روابط جنسی‌شان در روابط با دیگران باشد. رابطهٔ آنها با هم لازم بود؛ بقیه روابط موقت بودند. هر کدام آزاد بود که معشوقی برگزیند و آن یکی حق نداشت که او را در این مورد تعقیب کند. «دوبوار» دوجنسی بود و از انواع زیادی از عشق‌ورزان لذّت می‌برد. او مشکلی نداشت که برخی از معشوقه‌هایش، معشوقهٔ سارتر هم باشند. «سارتر» با «دوبوار» و دیگران بارها روابط عشقی سه‌نفری برقرار کردند.[۱] وقتی سارتر در پاریس یا در تعطیلات زنی را رها می‌کرد و به سمت زنی دیگر می‌رفت برای «دوبوار» به طور کامل ماجراجویی‌های جنسی‌اش را تعریف می‌کرد. «دوبوار» بعداً این نامه‌ها را منتشر کرد. این نامه‌ها نشان می‌دهند که سارتر چقدر از اینکه جزئیات را به دوبوار می‌گفته لذت می‌برده است. او این جزئیات را طوری تعریف می‌کرد که به دوبوار بفهماند رابطه‌اش با او از این روابط بالاتر است و بقیهٔ روابطش فقط فریب زنان دیگر است.[۲] عقاید این به اصطلاح فیلسوف غربی به قدری زشت است که از بیان آنها صرف‌نظر می‌شود اما از باب نمونه به یک مورد اشاره می‌شود: سارتر زنان را به عنوان اشیاء می‌دیده و با آنان رفتار می‌کرده است و قسمتی از فلسفهٔ او را روابط با زنان شکل داده‌اند.[۳] به هر صورت زندگی کثیف و آلودهٔ فلاسفه‌ای چون سارتر قطعاً در بی‌بندوباری‌های امروزی جامعهٔ غربی و فروپاشی کانون خانواده و استفاده ابزاری از زنان برای اهداف شیطان‌صفتان بی‌تأثیر نبوده‌اند.

سارتر با کمک الکل، سیگار و شراب قرمز سال‌ها به نوشتن ادامه داد و وقتی دیگر قهوه و الکل نمی‌توانست روز را بیشتر کِش دهد، وقت قرص خواب‌آور می‌رسید. الکل و توتون همیشه مخدرات تفریحی محبوب او بودند. در دههٔ ۱۹۳۰ یک نوع مخدر روان‌گردان را مصرف کرد و چنان بلایی سرش آمد که تصمیم گرفت دیگر آن را تکرار نکند. این مادهٔ مخدر باعث شده بود اثرات ناخوشایندی در او ایجاد شود و بر اثر تغییراتی که در ادراک او پدید آمده بود، اشیای عادی تغییر شکل پیدا می‌کردند.[۴] مسائل مهم دیگری که در مورد کردار بد «سارتر» و «دوبوار» وجود دارد این است که آنها آگاهانه از روابط جنسی خود به عنوان مادّهٔ اولیه نوشتن استفاده کردند. «هوسرل»[۵] تجربه‌های خاص را بنیان فلسفه می‌دانست و بدین ترتیب شاید این نویسندگان از

۱ - همان، صفحه ۲۶۳.

۲ - همان، صفحه ۲۶۴.

۳ - همان، صفحه ۲۷۱.

۴ - همان، صفحه ۲۸۱.

۵ - هوسرل استاد ماتین‌هایدگر و سارتر مسحور افکار مارتین‌هایدگر بود.

او تبعیت می‌کردند.[1] از جمله باطل‌بافی‌های «سارتر» می‌توان به این موضوع اشاره کرد: از آنجا که بنیان آثار سارتر بر آن است که ذات انسان ثابت نیست و انسان‌ها باید تلاش کنند تا زندگی خود را درست کنند، این نگاه نه تنها هر شکلی از اخلاق مطلق‌گرا را رد می‌کرد، بلکه حتی هدف‌مندی و طراحی از قبل سرشت انسانی و غیرانسانی را هم نقض می‌کرد. از نگاه کاتولیک‌ها، آنچه سارتر داشت ارائه می‌کرد یک آنارشیسم اخلاقی بود.[2] سارتر که یک دیگرآزار است و از دیگران سوءاستفاده می‌کرده بر اساس ذهن مریض و مشکلات شخصیتی‌اش چنین می‌گوید: «دوزخ دیگران‌اند».[3]

«مری وولستونکرافت»[4]: یکی از فیلسوفان زن در عصر جدید است. دژ فلسفه تا مدت‌ها مکان تکبر نرسالارانه بود و ضد زن‌هایی مثل روسو و شوپنهاور بر آن حکومت می‌کردند. با وجود این، اگر چه زنان فیلسوف در عصر جدید نتوانستند بر کارشکنی‌های آشکار همکاران مردشان غلبه کنند، اما این بدان معنا نیست که این زنان پارسایانه زندگی کردند. «مری وولستونکرافت» که در سال ۱۹۷۲ وقتی انقلاب فرانسه شروع شده بود کتابی را منتشر کرد که نگرش‌های تندروانه‌ای در مورد آموزش و آزادسازی زنان داشت و کتاب او تأثیری عمیق، هر چند با تأخیر، بر تفکر فمینیستی داشته است. او با روابط نامشروع، زایمان‌های خارج از ازدواج[5] با هنجارهای جامعه مقابله می‌کرد. او که به لحاظ سیاسی آگاه بود و قدرت اقناع‌کنندگی و پویایی تفکر داشت، در روابطش آسیب‌پذیر بود و برخی وقت‌ها اقدام به خودکشی می‌کرد. او هیچ‌وقت رفتار متعارف نداشت.[6]

«سیمون دوبوار»: شاید در میان زنان فیلسوف قرن بیستم کسی که می‌توانست در مسابقهٔ وارد شدن به میان فیلسوفان تشنهٔ رابطهٔ‌جنسی، خودمدار و زشت‌زبان شرکت کند، «سیمون دوبوار» باشد که به خاطر اینکه شریک زندگی «سارتر» بود مشهور است. او معشوقه‌هایش را با سارتر رد و بدل می‌کرد و با هم زندگی‌های سه نفری راه می‌انداختند. او مثل «روسو» تمایل به نمایش‌دادن

---

۱ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۲۸۳.

۲ - همان، صفحه ۲۷۲.

۳ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۲۱۶.

4 - Mary Wollstonecraft.

۵- متأسفانه بر اساس آمارهای ارائه شده درصد حرام‌زادگی و یا زایمان‌های خارج از ازدواج در دنیای غرب به شدت افزایش یافته است و در برخی کشورهای غربی به ۵۰ درصد و یا بیشتر رسیده است. (منبع: World Family Map 2017).

۶ - فیلسوفان بدکردار، صفحه ۲۸۵.

و منتشرکردن توصیفات از سوءاستفادهٔ جنسی از دیگران داشت و برایش مهم نبود که با این کارش به کسی آسیب برسد. «نلسون آلگرن»[1] نویسندهٔ آمریکایی که با «دوبوار» رابطه داشت بعداً از دیدن اینکه دوبوار در کتابی همهٔ جزئیات و توصیفات را در مورد رابطه‌اش با او آورده، شگفت‌زده و خشمگین شد. «آلگرن» در مقاله‌ای که بعداً در مورد سفر او و دوبوار به شمال آفریقا نوشت، گفت: «دوبوار» و «سارتر» بیش از یک فاحشه و دلالش از مردم سوءاستفادهٔ جنسی می‌کنند. «دوبوار» اهل سوءاستفادهٔ جنسی از دانشجویان و دانش‌آموزان بود و در سال ۱۹۴۳ مجوز تدریس او به دلیل موارد متعدد آزار و اذیت برای همیشه در فرانسه تعلیق شد.

بنابراین زنان فیلسوف اگر به اندازهٔ مردان فیلسوف قدرت داشتند، احتمالاً به اندازهٔ آنها به حماقت بشر می‌افزودند.[2]

«میشل فوکو»[3](۱۹۲۶-۱۹۸۴ میلادی): مدتی بعد از مرگ او در بیست‌وپنج ژوئن ۱۹۸۴ در پاریس حقیقت آشکار شد. «میشل فوکو»، پروفسور تاریخ نظام‌های تفکر در دانشگاه معروف «کولژ دوفرانس» بر اثر ایذر مرد. همجنس‌گرایی او (با مردان) چیزی نبود که کسی از آن خبر نداشته باشد، اما حتی «دانیل دفر»[4] که مدت‌ها شریک جنسی‌اش بود هم اطلاعی از این بیماری او نداشت. نگاهی به گذشته نشان می‌داد که تابستان قبل «فوکو» سرفه‌های ناجوری می‌کرده است، اما این باعث نشده که زندگی عمومی‌اش در پاییز سال قبل در آمریکا مختل شود. او به تدریس در «برکلی» ادامه می‌داد و در سالن‌های خودآزاری-دیگرآزاری و حمام‌خانه‌های سان‌فرانسیسکو حضور می‌یافت. گمنامی در این مکان‌ها به او اجازه می‌داد تا دنبال وحشیانه‌ترین و بی‌عاطفه‌ترین نوع رابطهٔ‌جنسی برود.[5] روزهای دانشجویی او با افسردگی نابود شدند که احتمالاً احساس گناه از نیازهای شدید جنسی خودآزارانه - دیگرآزارانه در کنار بیماری‌های مکرر، عامل این افسردگی بوده است. او یک بار با تیغ صورت‌تراشی سینه‌اش را بریده بود و احتمالاً یک بار هم در سال ۱۹۴۸ با مصرف بیش از حد مواد مخدر سعی کرده بود خودکشی کند. در روزهای پس از جنگ، او خیلی بیش از حد رایج مواد و الکل مصرف می‌کرد و بعضی وقت‌ها که به سرش می‌زد، باید کسی پیدا می‌شد و جلوی او را می‌گرفت. در عین حال به نظر می‌رسید که رویکرد تنشی و پرخاشگرانه

---

1 - Nelson Algren.

۲ – فیلسوفان بدکردار، صفحه ۲۸۶.

3 - Michel Foucault.

4 - Daniel Defert.

۵ – فیلسوفان بدکردار، صفحه ۲۸۷.

به بحث پیدا کرده است. به همین دلیل، همکلاسی‌هایش سعی می‌کردند دور و بر او نپلکند.[۱] همان‌طور که «فوکو» آشکارا اعتراف می‌کند، نوشته‌های او بازتاب دهندهٔ زندگی و ترجیحات جنسی وی هستند چون او به عنوان یک نویسنده، وجود خودش را در این نوشته‌ها جا داده است. این آثار دغدغه‌های او در مورد جنون، قدرت، نظم، تنبیه و رابطهٔ‌جنسی را بازتاب می‌دهند. با اطمینان می‌توان گفت که او شخصی بود که سبک زندگی‌اش با تفکرش هم‌خوانی داشت.[۲] با توجه به گرایش او به انحرافات، این هم تعجبی نداشت که او پرداختن به اموری مثل جنون، رابطهٔ‌جنسی و قدرت را ترجیح بدهد. آثار این فیلسوف، فلسفه، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و تاریخ را پوشش داده و چاشنی جدیدی به فلسفه داده که احتمالاً برای ذائقه هر کس مناسب نیست بلکه کسی می‌تواند آن را حس کند که با تصویری که او از خود ساخته قرابت‌هایی داشته باشد.[۳] «فوکو» در مناظره‌ای با فیلسوف و فعال سیاسی آمریکایی «نوآم چامسکی» که در تلویزیون آلمان در سال ۱۹۷۱ پخش شد، آشکارا اعلام کرد که حاضر است از خیر همهٔ اصول عدالت بگذرد. چامسکی استدلال کرد که گاهی دولت را باید به چالش کشید و با آن مخالفت کرد اما برای انجام دادن این کار آدم باید خودش اصولی برای عدالت داشته باشد. «فوکو» که تحت فشار قرار گرفته بود اصرار داشت که در تضاد طبقاتی، هدف بردن است، نه اخلاق، و وقتی که پرولتاریا به قدرت دست پیدا کند این قدرت را با روش‌های خونین و خشونت‌بار علیه شکست‌خوردگان اعمال خواهد کرد و این هیچ اشکالی هم ندارد. «چامسکی» که شوکه شده بود به این نتیجه رسید که دارد با کسی صحبت می‌کند که حتی با او در یک جهان اخلاقی مشترک زندگی نمی‌کند. آشکار بود که برای «فوکو» پذیرش وحشی‌گری مرزی نداشت. به نظر می‌رسید که او در شرایط فشار دوست دارد مردم را شوکه کند تا احتمالاً نیاز جنسی‌اش به طغیان‌گری را پاسخ دهد. «فوکو» نگاهش را به چیزهایی غیر از برجستگی علمی دوخته بود. او که در طبقهٔ هشتم یک مجتمع، خانه گرفته بود با کمک دوربین، مردان جوان را در آپارتمان‌های دیگر دید می‌زد و چشم‌چرانی می‌کرد. اما تمایلات جنسی او توانست جای خود را در جایی در آن سوی اقیانوس اطلس ببیند. در سال ۱۹۷۰ «فوکو» به سان‌فرانسیسکو رفت و در حمام‌خانه‌های آنجا آزادی‌های جنسی را کشف کرد. عیاشی‌های تمام نشدنی کالیفرنیا در مقایسه با امکانات محدودتر پاریس یک آزادی مسموم بود

---

۱ - همان، صفحه ۲۹۰.

۲ - همان، صفحه ۲۸۸.

۳ - همان، صفحه ۲۸۹.

که به او امکان می‌داد کارهایی کند که پیش‌تر فقط می‌توانست خواب‌شان را ببیند.[۱] در سال ۱۹۷۵ او در برکلی در کالیفرنیا تدریس می‌کرد و باز هم مدام در حمام‌خانه‌ها و مهمانی‌های خودآزاری-دیگرآزاری «سان‌فرانسیسکو» ول می‌چرخید. از میانهٔ دهه ۱۹۷۰ در کالیفرنیا همهٔ فعالیت‌های جنسی میان بزرگ‌سالان به شرط رضایت طرفین قانونی شد [و البته قانونی شدن این سبک زندگی کثیف و شیطانی، نتیجهٔ جامعه‌ای است که نظریه‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی افرادی چون «فوکو» در آن برتابیده می‌شود.] و از طرف جامعه و جامعهٔ همجنس‌بازان کالیفرنیا در حال رشد بود. میخانه‌های همجنس‌بازان، کلوب‌های همجنس‌بازان و حتی گروه‌های همجنس‌بازان درست شدند. برخی حمام‌خانه‌ها اتاق عیش داشتند که هم‌زمان چند مرد غریبه می‌توانستند در آن در هم بلولند و از هم لذت ببرند. «فوکو» در اینجا می‌توانست به مدد آزادی حاصل از گمنامی همهٔ لذّت‌های جنسی را با ارتباط جنسی با غریبه‌ها ببرد. او همچنین از صحنه‌هایی که همه در آن لباس چرمی می‌پوشیدند لذّت می‌برد و از شوق رابطهٔ‌جنسی بی‌رو در بایستی و مواد مخدر سر از پا نمی‌شناخت. او اصطلاح «غیرجنسی‌کردن لذت» را ارائه داد و به امکان برانگیخته شدن جنسی و کسب لذت فیزیکی از طریق استفاده از کل بدن و نه فقط اندام‌های جنسی فکر می‌کرد. او که از نگرانی در مورد آشکار شدن هویت واقعی‌اش رها شده بود، به این فکر می‌کرد که چطور می‌شود در سطح فیزیکی به یک نفر لذت داد و از او لذت مستقیم برد. او می‌گفت که وقتی ماده مخدر مصرف کرده بود و از بالا بر فراز درّهٔ مرگ در کالیفرنیا پرواز می‌کرد تجربه‌ای به غایت عالی کسب کرده بود. در واقع، «فوکو» آن‌چنان از اثر توهّم‌آور مواد مخدر خوشش آمده بود که گفت: «تنها چیزی که می‌توانم لذتش را با این کار مقایسه کنم، رابطهٔ‌جنسی با یک غریبه است». آدم اصلاً انتظار ندارد چنین حرفی را از دهان یک استاد دانشگاه «کولژ دوفرانس» بشنود.[۲] «فوکو» همیشه به مرگ، خودکشی و خطر علاقه‌مند بوده است. او در سال‌های آخر عمرش وقتی در مورد ایدز بحث می‌کرد گفت: «از همه چیز بگذریم، چیزی زیباتر از مردن برای عشق به پسران هم هست»؟[۳]
«فوکو» در بیست‌وپنجم ژوئن ۱۹۸۴ در پنجاه‌وهفت سالگی بر اثر بیماری ایدز مرد. گواهی اصلی مرگ گفته بود که او بر اثر ایدز مرده است، اما خانوادهٔ او اصرار کردند که این اطلاعات باید پوشیده بماند. مسئله اینجاست که آیا «فوکو» از بیماری خود آگاه بوده یا نه؟ برخی از گروه‌های

---

۱ - همان، صفحه ۳۰۲.

۲ - همان، صفحه ۳۰۵.

۳ - همان، صفحه ۳۱۱.

هم‌جنس‌بازی پس از مرگش از او انتقاد کردند که اگر او آگاهانه سکوت کرده، به این معنی است که عمداً تعداد زیادی را به ایدز مبتلا کرده است. آنچه روشن است این است که تابستان سال قبل برخی از دوستان او تصمیم به رابطهٔ‌جنسی امن گرفته بودند و به او هم توصیه کرده بودند که چنین کند. او توصیهٔ آنها را فراموش کرد، بنابراین عامدانه جان دیگران را به خطر انداخت. او بدون استفاده از روش‌های پیشگیری به حمام‌خانه‌ها می‌رفت. کمتر از یک سال بعد این حمام‌خانه‌ها یا بسته شدند و یا تحت نظارت شدید قرار گرفتند. اما در سال ۱۹۸۳ به نظر می‌رسید که حتی یک متفکر در مقیاس جهانی هم ممکن است آن‌قدر بی‌فکر باشد که با جان خودش و بقیه بازی کند.[۱]

«افلاطون»، بزرگ‌فیلسوف دنیای غرب که گاهاً نظریّاتش توسّط فلاسفه از جمله شاگردش ارسطو رد شد معتقد است که «مثال» آرمانی حکومت هم وجود دارد و تنها فیلسوفان می‌توانند کشف کنند این مثال چیست.[۲] افلاطون معتقد بود که زعمای دولت (حکومت) باید فلاسفه باشند.[۳] افلاطون با سفرهای مختلف خود به اطراف، از نزدیک با انواع گوناگون حکومت‌ها آشنا شد و ضمن توصیف هر کدام، به نقد و بررسی آنها پرداخت و سرانجام نتیجه گرفت که کمال مطلوب این است که حکومت در دست با کفایت فیلسوفان باشد.[۴] افلاطون تأکید داشت که: «...گرفتاری‌های بشر هرگز پایان نخواهد یافت مگر آنکه فیلسوفان در این جهان شهریار شوند و یا کسانی که ما ایشان را شهریار و فرمانروای خود می‌نامیم به طور جدّی و کافی در پی مطالعهٔ فلسفه بروند و این دو، یعنی قدرت سیاسی و عقل فلسفی، در یک تن با هَم درآمیزند...».[۵] حال سؤال این است که آیا افلاطون می‌خواسته تا حکومت را به دست فلاسفهٔ آلوده‌ای چون فلاسفهٔ مذکور دهد؟ فلاسفه‌ای که شرحِ حال‌شان گذشت و قسمتی از زندگی‌شان در عیاشی و هوسرانی گذشته است. بدبخت مردمانی که حاکمان‌شان چنین فیلسوفانی باشند.

به‌هررو باید توجه داشت که بدبختی‌های امروز جامعهٔ بشری، نتیجهٔ تفکر و اعمالِ شیطان‌صفتانی است که از خداوند تبارک و تعالی و انبیاء و اولیای او روی برگردانده‌اند و به جای حرکت در صراط مستقیم الهی، در مسیر جهل و ظلمت گام برداشته‌اند و متأسّفانه بر اثر تبلیغ و

---

۱ - همان، صفحه ۳۰۸.

۲ - تاریخ فلسفهٔ غرب، صفحه ۱۱۵.

۳ - تاریخ فلسفهٔ ویل دورانت، صفحه ۱۸.

۴ - غرب شناسی، صفحه ۴۱.

۵ - همان، صفحه ۴۴.

جهل، مورد پذیرش عموم جوامع هم واقع شده‌اند. هر کدام از شیطان‌صفتان به اندازهٔ نحسی و شومی اندیشه و عملکردشان در بدبختی جوامع مؤثر بوده‌اند؛ و قطعاً بالاترین سهم از آن کسانی است که پس از پیامبراکرم ﷺ، حق وصی و جانشین او آقا امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام را که تجلّی علم الهی در این جهان بود، غصب کردند و با ممانعت از نقل احادیث نبوی و خانه‌نشین‌کردن معلّمان حقیقی بشریّت اجازه ندادند تا نور خدا در این جهان کامل شود تا با زنده شدن قلب و اندیشهٔ مردم در همهٔ عالَم، پست‌فطرتانی چون فلاسفهٔ مذکور فرصت جولان پیدا نکنند و ظلمت و جهل خود را به جامعهٔ بشری تزریق نکنند.

امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام در خطبه‌ای از نهج‌البلاغه که گویی در خصوص فلاسفهٔ غرب نیز صِدق می‌کند، چنین می‌فرمایند: «**دیگری هست که خود را عالِم نامیده ولی عالِم نیست، بلکه جهالت‌هایی را از نادانان، و ضلالت‌هایی را از گمراهان برگرفته، و با طناب فریب و دروغ، دام‌هایی ساخته و بر سر راه مردم انداخته...**».[1]

همچنین امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام در خطبهٔ دیگری می‌فرمایند: «**در شگفتم! و چرا از خطاکاری‌های این فرقه‌ها با استدلال‌های گوناگونی که در دین دارند در شگفت نباشم؟ اینان از اثر هیچ پیامبری پیروی نمی‌کنند، و از کردار هیچ جانشینی تبعیّت نمی‌نمایند، به هیچ غیبی ایمان نمی‌آورند، و از هیچ عیبی پرهیز نمی‌کنند. در شبهه‌ها عمل می‌کنند، و در شهوت‌ها غوطه‌ورند. معروف در میان آنان همان است که خود نیک می‌شمارند، و منکر همان است که خود بد می‌دانند. در مشکلات به خودشان پناه می‌برند، و در مبهمات بر آرای خود تکیه می‌کنند. گویی هر یک از ایشان پیشوای خود است، و می‌پندارد که به ریسمان‌های استوار، و سبب‌های محکم چنگ زده است**».[2]

پس از مطالعهٔ زندگی فاسد و آلودهٔ برخی از فلاسفهٔ غرب که ذکر گردید، چند نکته بیان می‌شود که قابل توجه است:

خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «**اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ**

---

۱ - نهج البلاغه، قسمتی از خطبهٔ ۸۷: وَ آخَرُ قَدْ تَسَمَّى عَالِماً وَ لَيْسَ بِهِ فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَّالٍ وَ أَضَالِيلَ مِنْ ضُلَّالٍ وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَ قَوْلِ زُورٍ....

۲ - نهج البلاغه، قسمتی از خطبهٔ ۸۸: فَيَا عَجَباً وَ مَا لِيَ لَا أَعْجَبُ مِنْ خَطَإِ هَذِهِ الْفِرَقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا لَا يَقْتَصُّونَ أَثَرَ نَبِيٍّ وَ لَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيٍّ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ وَ لَا يَعِفُّونَ عَنْ عَيْبٍ يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا وَ الْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا مَفْزَعُهُمْ فِي الْمُعْضِلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَ تَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُبْهَمَاتِ (الْمُهِمَّاتِ) عَلَى آرَائِهِمْ كَأَنَّ كُلَّ امْرِئٍ مِنْهُمْ إِمَامُ نَفْسِهِ قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بِعُرًى ثِقَاتٍ وَ أَسْبَابٍ مُحْكَمَاتٍ.

إِلَى النُّورِ... (خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها[ی جهل، شرک، فِسق و فجور] به سوی نورِ [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می‌برد)».[1]

با مطالعهٔ زندگی آلودهٔ فلاسفهٔ ذکر شده نتیجه می‌گیریم که انسان هر چقدر هم که به ظاهر در این دنیا متفکّر و فیلسوف باشد اگر چنانچه در مسیر الهی حرکت نکرده و با خدا نباشد؛ باز هم در ظلمت و تاریکی و جهل به سر می‌برد و فقط خداست که می‌تواند انسان را از جهل و ظلمت برهاند و متأسّفانه فلاسفهٔ غرب در یک سیر قهقرایی در تاریخ و در راستای اهداف شیطانی به کُفر روی آورده و از مسیر الهی منحرف شده‌اند.

وقتی انسان وارد یک بنای باستانی می‌شود اوّلین سؤالی که به ذهنش می‌رسد اینست که «چه کسی این بنا را ساخته است»؟ امّا عجیب است که این به اصطلاح متفکّران یا فیلسوفان غربی با دیدن آیات و نشانه‌های فراوان از عظمت قدرت خدا و وجود ده‌ها ادلّهٔ عقلی بر اثبات وجود او که گاهاً از زبان خودشان مطرح شده است، باز راه کُفر را پیش می‌گیرند. آیا فیلسوفان غربی میلیاردها میلیارد کهکشان، ستاره و سیّاره، انواع گونه‌های جانوری و گیاهی و بی‌نهایت نشانه از عظمت جهان هستی را با نظم موجود در آن ندیده‌اند؟ آیا آنها به خلقت مادّی انسان توجه نکرده‌اند که چگونه دو سلّول در کنار هم قرار می‌گیرند و در نهایت تبدیل به یک موجود جاندار به نام انسان می‌گردد که همه چیزش متناسب و در جای خود به کار رفته است؟ آیا شب و روز، طلوع و غروبِ ماه و خورشید و ستارگان و گردش آنها را در یک نظم خاص ندیده‌اند؟ آیا باد و باران و رویش گیاهان و نظم موجود در آنها و بی‌نهایت آیات و نشانه‌های عظمت و علم و قدرت خدای بی‌همتا را ندیده‌اند؟ وقتی این به اصطلاحِ متفکّران، بدیهی‌ترین حقایق عالَم را نادیده می‌گیرند؛ چگونه می‌توانند در خصوص معرفت‌شناسی نظریّه‌پردازی کنند. البتّه آنها می‌دانند ولی دنیا و لذایذ آن را ترجیح داده و به قول راسل به دنبال «اِرادهٔ آزاد» هستند؛ اراده‌ای توأم با کُفرپیشگی که بتوانند شهواتِ خود یا جریانات پشت‌پرده‌شان را با مال‌اندوزی و هوس‌رانی و بهره‌کشی آزادانه از دیگران سیراب کنند.

فلاسفه‌ای که در غرب، جهل و ظلمت از درون‌شان می‌جوشد و حتی نتوانسته‌اند به بارزترین مسائل اخلاقی حتی بر اساس عُرف جامعهٔ خودشان پای‌بند باشند، چگونه می‌توانند برای حرکت و سعادت جامعهٔ بشری نظریه‌پردازی کنند؟

چگونه ملّت‌ها فلاسفه‌ای را قبول کرده که با اندیشه‌شان نتوانسته‌اند بارزترین مسائل اخلاقی را

۱ - سوره مبارکه بقره، آیه ۲۷۵.

که هر عقل سلیم می‌پذیرد، برتابند و اجازه داده‌اند تا نظرات چنین فلاسفه‌ای در جوامع پیاده‌سازی شود؟

چرا در دانشگاه‌ها شرحِ‌حال و زندگی‌نامهٔ فلاسفهٔ فاسدی که ذکر شد برای دانشجویان بیان نمی‌گردد و فقط لفّاظی‌های بی‌معنا و غامض آنها را بیان کرده و آنها را انسان‌هایی بزرگ معرفی می‌کنند؟

علاوه بر زندگی آلوده، غالب نظریات و تئوری‌های فلاسفهٔ غرب چیزی جز باطل و مُهمَل‌گویی نبوده است. پس چگونه است که اینها به عنوان بزرگان در جهان معرفی شده‌اند؟ مگر باطل‌بافی بزرگی می‌آورد؟! چه کسانی آنها را با اَباطیل‌شان بزرگ کرده است؟؟؟ قطعاً در پس بزرگ شدن برخی از آنها دست‌هایی است تا بتوانند انسان‌ها را سر کار گذاشته و فکر بشریت را از مسیر مستقیم الهی به انحراف بکشانند.

جالب این‌جاست که فلسفه‌دان‌های غرب، فلسفه و باطل‌گویی برخی از هم‌کیشان خود را نمی‌فهمیدند همان‌طور که شوپنهاور در مورد فیخته و هگل گفته است، پس چگونه است که در ملّت‌های دیگر کتاب‌ها و مقالات و تفسیرها و تعبیرها و شرح و بسط‌ها بر نظریّات آنها نوشته می‌شود. به نظر می‌رسد که خود فلاسفهٔ غرب هم اغلب نمی‌فهمیده‌اند که چه می‌گویند و این از تناقض‌گویی نظریّات فلاسفه در دوره‌های مختلف مشخص است.

در بین عموم مردم، همواره فلسفهٔ غرب را به عنوان یک موضوع سخت و سنگین و غیرقابل فهم برای مردم بیان کرده‌اند و غالب فلاسفهٔ غرب، جملاتی از غوامض و پیچیدگی‌ها گفته‌اند که بی‌معنا بوده است و دائماً به مردم القا می‌کنند که چون فلسفه سخت است شما نمی‌فهمید تا هر طور که مد نظر شیطان‌صفتان است در جوامع به خوردِ مردم داده و پیاده‌سازی نمایند. ضمناً باید در نظر داشت آن چیزی که از نورِ وحی و فطرت پاک آدمی نشأت نگیرد باطل‌گویی است و عملکرد بسیاری از فلاسفه نشان داده که نه وحی الهی را برتابیده‌اند و نه فطرت‌شان را پاک نگهداشته‌اند و نه دارای عقل سلیم بوده‌اند.

یادمان باشد که شیطان‌صفتان در این جهان با تمام توان تلاش کرده‌اند تا ادیان الهی را تحریف کنند و بعد آن دین تحریف‌شده را ناکارآمد جلوه دهند و بشر را برای برده‌شدن به سمت نظریّات عمّال خودشان که برخی از فلاسفهٔ غرب هستند سوق دهند و «سکولاریسم» یا به عبارتی جدایی دین از شئون زندگی از همین‌جا نشأت می‌گیرد.

جای تعجّب است که چگونه غالب بشر، نظریّات فلاسفهٔ معلوم‌الحال و فاسد را پذیرفته

و زندگی خویش را بر اساس اندیشهٔ افرادی قرار داده که نظریّات آنها از مشکلات و عقده‌های شخصی و شخصیّتی نشأت می‌گیرد و همواره به دنبال لذّت‌های حیوانی و حتّی پست‌تر از حیوانی و شیطانی بوده‌اند. نکتهٔ قابل توجّه این است که برخی از این فلاسفه که قسمتی از زندگی‌شان در عیاشی و پرداختن به هوا و هوس‌های حیوانی سپری شده و فاقد یک خانوادهٔ موفق بوده و مشکلات روانی داشته‌اند در مورد موضوعات مختلف از جمله فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، سیاست، اقتصاد، فرهنگ، خانواده، تربیت کودک، آداب اجتماعی و... نظریه‌پردازی کرده‌اند.

گاهاً فیلسوف‌های غربی و فلسفه‌شان ابزاری در دست شیطان‌صفتان برای به بردگی‌کشیدن انسان‌ها بوده‌اند تا انسان‌ها را به هرسمت و سویی که می‌خواهند سوق دهند. در ذیل نمونه‌ای از این «فلسفه-ابزاری» را می‌آوریم:

فلسفهٔ غرب، ابزاری برای به بردگی‌کشیدن انسان‌ها توسط شیطان‌صفتان

قبل از شروعِ بحث واژگانی که مورد نیاز است در حد ضرور توضیح داده می‌شود:

لیبرالیسم(Liberalism):

واژگان لیبرالیسم (آزادی‌خواهی) و لیبرال[1] (آزادی‌خواه یا هوادار آزادی) از واژهٔ لاتین Liberteh اشتقاق یافته‌اند. در زبان انگلیسی واژهٔ Liberty به معنای آزادی است. لیبرالیسم یکی از شایع‌ترین و کهن‌ترین مکتب‌ها و آموزه‌های فلسفی، سیاسی و اخلاقی دوران مدرن است. این مکتب را باید یکی از وجوه و مؤلّفه‌های مدرنیسم و به تعبیری جوهره و ایدئولوژی سیاسی آن به حساب آورد. در واقع عمدهٔ ویژگی‌ها و مؤلّفه‌های فکری حاکم بر تمدّن مدرن را می‌توان در لیبرالیسم خلاصه کرد. لیبرالیسم در معنای وسیع آن تقریباً در تمامی عرصه‌ها و در تمامی گونه‌های آن، فلسفهٔ افزایش آزادی فردی است. به سخن دیگر لیبرالیسم مجموعهٔ روش‌ها و نگرش‌ها و سیاست‌ها و ایدئولوژی‌هایی هستند که عمده‌ترین هدف‌شان فراهم آوردن «آزادی»

1 - Liberal.

هر چه بیشتر برای فرد است.[۱] از منظر اقتصادی لیبرالیسم به مفهوم رایج آن، یعنی حفظ آزادی اقتصادی و دفاع از حریم مالکیّت خصوصی و سرمایه‌سالاری و ترویج بازارِ آزاد و رقابتی است؛ که نمونهٔ آن را در نظام‌های سرمایه‌داری می‌توان دید. به طور کلّی می‌توان لیبرالیسم اقتصادی را هم‌معنای سرمایه‌داری(کاپیتالیسم) دانست.[۲]

کاپیتالیسم(Capitalism):

اصطلاح «کاپیتال»[۳] مأخوذ از ریشهٔ لاتینی Capitellum است. پیشوند Caput به معنای «سَر» و در زبان اقتصاد به معنای سرمایه به کار می‌رود. کاپیتالسیم یا سرمایه‌داری یک سیستم اقتصادی و مربوط به دوران مدرن است؛ که در آن بخش عمدهٔ فعّالیّت اقتصادی- به‌ویژه مالکیّت و سرمایه‌گذاری برای تولید- در دست افراد و مؤسسات خصوصی (غیردولتی) است که از طریق رقابت اقتصادی[۴] جهت کسب سود فعالیت می‌کنند. این سیستم اقتصادی که به اقتصاد بازار نیز مشهور است، در دوران انقلاب صنعتی(۱۷۵۰- ۱۸۵۰میلادی) در اروپای غربی و آمریکا حاکم شد و به تدریج به کشورهای غیرغربی راه یافت. عنوان کاپیتالیسم را بیشتر سوسیالیست‌ها و به خصوص مارکسیست‌ها رواج داده‌اند؛ و مرادشان از آن، نوع سیستمی بود که «مالکیّت خصوصی» تعیین‌کنندهٔ اصلی، در اقتصاد و سیاست آن سیستم است، و نیز به عقیدهٔ آنها این نحوه مالکیّت پدید آورندهٔ نوعی نظم اجتماعی خاص است که در آن طبقهٔ حاکم که «سرمایه دار» یا «بورژوا»[۵] نامیده می‌شود از نیروی تولید به سود خود بهره می‌گیرد. به لحاظ نظری سرمایه‌داری جلوه‌ای از مدرنیتهٔ غربی در عرصهٔ اقتصاد، و یکی از مؤلّفه‌های آن است که همراه آن رو به تحوّل و تکامل رفته است. در واقع انسان‌گرایی[۶] که از عناصر و مبانی دنیای مدرن محسوب می‌شوند و فردگرایی[۷] از بسترهای رشد و گسترش سرمایه‌داری در بُعد نظری بوده و هستند. این اندیشه‌ها

---

۱ - فرهنگ واژه‌ها، صفحه ۴۵۱.

۲ - همان، صفحه ۴۵۵.

3 - Capital.

4 - Economic competition.

5 - Bourgeois.

6 - Humanism.

7 - Individualism.

به تدریج زمینهٔ افزایش حقوق فردی و گسترش حوزهٔ خصوصی را فراهم ساختند؛ و بدین ترتیب زمینهٔ فعّالیّت آزاد اقتصادی بدون دخالت دولت فراهم شد. در واقع سرمایه‌داری چیزی نیست جز بروز فردگرایی در حوزهٔ حیات اقتصادی. از دیگر مبانی سرمایه‌داری می‌توان از لیبرالیسم نام برد در واقع سرمایه‌داری را باید تعبیر دیگری برای «لیبرالیسم اقتصادی» دانست. بنابراین می‌توان تمامی لوازم و مبانی لیبرالیسم از جملهٔ فلسفهٔ اختیار و آزاداندیشی، علم‌گرایی، تجربه‌گرایی، سکولاریسم (اعتقاد به جداییِ حوزهٔ دین از حوزه‌های اجتماعی و از جمله از حوزهٔ اقتصاد)، سنّت ستیزی و... را جزو ملازمات و مبانی نظام‌های سرمایه‌داری به حساب آورد. در واقع از رنسانس به این سو آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و مذهبی پا به پای آزاد اقتصادی و بازار آزاد و سرمایه‌داری گسترش می‌یافت.[۱]

سوسیالیسم(Socialism):

اصطلاح سوسیالیسم از واژهٔ فرانسوی «سوسیال» به معنای اجتماعی اخذ شده است. ریشهٔ لاتینی آن، واژهٔ Socius به معنای شریک و همراه است. در تبیین چیستیِ سوسیالیسم، شاید نتوان به یک تعریفِ اجماع‌یافته و بی‌چون و چرا دست یافت. فرهنگ انگلیسی آکسفورد این واژه را این‌گونه تعریف کرده است: «نظریّه یا سیاستی که هدف خود را مالکیّت یا نظارت کلّ اجتماع بر ابزار تولید[۲] (سرمایه، زمین، دارایی و غیره) در جهت تأمین منافع همگانی قرار می‌دهد، و یا از این مالکیّت و نظارت حمایت می‌کند».[۳] سوسیالیسم اصولاً در مقابل تعالیمِ فردگرایانهٔ لیبرالیسم اقتصادی و سرمایه‌داری قرار می‌گیرد؛ و بر خلاف این مکاتب - که بر فرد و منفعت فردی اهتمام دارند- این اندیشه بر جمع‌گرایی[۴] و سود همگانی تأکید می‌کند.[۵]

مارکسیسم(Marxism):

یکی از مکتب‌ها و جنبش‌های فکریِ عمده در قرن نوزدهم و بیستم به شمار می‌آید، و طی

---

۱ – فرهنگ واژه‌ها، صفحه ۳۱۳.

2 - Means of production.

۳ – فرهنگ واژه‌ها، صفحه ۳۴۶.

4 - Collectivism.

۵ – فرهنگ واژه‌ها، صفحه ۳۴۷.

یک‌صد سال گذشته تأثیرات گسترده‌ای بر تاریخ و اندیشهٔ غرب بر جا گذاشته است. بنیان‌گذار این مکتب فلسفی- سیاسی، کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳ میلادی) اقتصاددان، جامعه شناس و فیلسوف آلمانی است. یار و هم‌فکر نزدیک او فریدریش انگلس (۱۸۲۵-۱۸۹۵ میلادی) نیز در تدوین این مکتب نقش عمده‌ای داشته است. «مارکسیسم» در متن جنبش کارگری و سوسیالیستی شیوع یافت؛ و همواره به عنوان یکی از بزرگ‌ترین مکاتب انتقادی در برابر لیبرالیسم اقتصادی و نظام سرمایه‌داری مطرح بوده است.[۱] نظامی که پس از آن معروف به مارکسیسم شد، شالودهٔ فکری کمونیسم را تشکیل داد. این نظام در ضمن خود را یگانه سوسیالیسم راستین می‌دانست.[۲] فلسفهٔ «مارکس» در اصل از فلسفه‌های مادّی‌گرای سدهٔ هجدهم گرفته شده است. فلسفهٔ «جان لاک» نمونهٔ خوبی از فلسفهٔ مادّی‌گرای انگلیسی است.[۳] مارکس هدف نهایی یا مدینه فاضلهٔ حرکت تاریخ را رسیدن به جامعهٔ بدون طبقه (کمونیسم) می‌دانست. به نظر او سرمایه‌داری، جایگزین نظام فئودالی و سپس کمونیسم نظام جدید و نهایی خواهد شد و رژیم سرمایه‌داری را از میان خواهد برد. مارکس معتقد است در گذشته طبقات یا گروه‌های زیادی به مقابله با یکدیگر می‌پرداختند ولی در عصر ما فقط دو طبقه وجود دارد: یکی طبقهٔ سرمایه‌دار(بورژوا) است که ابزار تولید چون کارخانه، زمین و سرمایه را دارد و دیگری طبقه پرولتاریاست(کارگر) که بجز مهارت چیزی در دست ندارد.[۴] به عقیدهٔ «مارکس» کشمکش این دو طبقه (سرمایه‌دار و کارگر) ناگزیر هر روز شدیدتر می‌شود تا آنکه کارگران، به علت برتری چشم‌گیر تعدادشان، در برابر سرمایه‌داران به پا می‌خیزند، آنها را برمی‌اندازند، و وسایل تولید را به دست خود می‌گیرند.[۵] «مارکس» که یک یهودی‌زاده است[۶] در دوران حیاتش نسبتاً گمنام و تنگ‌دست بود، با کمک و احسان دوستان زندگی می‌کرد، و روزهایش را با خواندن و نوشتن، اغلب در قرائت‌خانهٔ موزه بریتانیا، می‌گذراند.[۷] اما روزگار به هیچ وجه آن‌گونه که او گفته بود ناگزیر پیش می‌رود، پیش نرفت علّت امر تا حدی

---

۱ - همان، صفحه ۴۹۰.

۲ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۱۶۴.

۳ - تاریخ فلسفهٔ غرب، صفحه ۲۰۶.

۴ - سیر اندیشه فلسفی در غرب، صفحه ۲۰۰.

۵ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۱۶۸.

۶ - همان، صفحه ۱۶۴.

۷ - همان، صفحه ۱۷۱.

آن بود که او در مورد ماهیّت نظریهٔ خود در اشتباه بود. مارکس فکر می‌کرد نظریه‌اش علمی است به همان ترتیب که مثلاً فیزیک نیوتنی علمی است. مارکس می‌پنداشت قوانینِ اقتصادی حرکت جامعه را دقیقاً به همین معنی کشف کرده است. برای او بی نهایت اهمیت داشت که مارکسیسم عِلمی انگاشته شود، و نوع سوسیالیسم خود را هم «سوسیالیسم علمی» خواند، تا از انواع دیگر سوسیالیسم متمایز باشد. مارکسیست‌ها معمولاً باورهای خود را نه عقیدهٔ شخصی بلکه شناخت علمی، و لذا دانشی با قطعیت مطلق می‌شمردند. این امر به آنها اطمینان خاطر فراوان می‌داد، و باعث شد در برابر عقاید و دیدگاه‌های دیگر کم‌تحمل باشند و این «کم‌تحملی»، صفت مشهور آنها بود. و هر کجا هم که به قدرت رسیدند انتشار یا تعلیم هرگونه اندیشهٔ ناسازگار با اندیشهٔ خود را ممنوع کردند. مارکسیست‌ها اعتقاد داشتند که جهان یکسره به راه آنها می‌رود، به تعبیری که محبوب خودشان بود «تاریخ جانب ماست»، و همان‌طور که «تروتسکی» گفت؛ مخالفان آنها روانهٔ زباله‌دان تاریخ اند.[۱] در نهایت این تفکر مثلاً کاملاً علمی رو به انحطاط و سقوط می‌رود. از اواخر قرن نوزدهم به تدریج آشکار می‌شد که رویدادها با آنچه از تئوری‌های مارکس برمی‌آید هم‌جهت نیست. و این موضوع، موجب پیدایش چیزی موسوم به «رِویزیونیسم»[۲] (تجدید نظرطلبی) شد. بسیاری از متفکران مارکسیست کوشیدند نظریه‌های مارکس را مورد تجدید نظر قرار دهند تا این نظریه در برابر شواهد خلاف از پا نیفتد و نیز شروع کردند به تفسیر مجدّد شواهد تا آنها را با نظریه‌های مارکس وفق دهند. آنچه سرانجام تباهی این مکتب را سبب شد این واقعیت بود که هر کجا جنبش‌های سیاسی مارکسیستی به قدرت رسیدند نتیجه؛ بی بُرو برگرد و بدون استثنا، نوعی دیکتاتوری دیوان‌سالار بود، به علاوه جامعه با آنچه نظریهٔ مارکسیستی وعده‌اش را می‌داد کمترین شباهتی نداشت. اقتصاد این جوامع هم بدون استثنا با ناکامی روبه‌رو شد و به جای روزبهی، فقر و تنگ‌دستی به بار آورد. حکومت مارکسیستی، به مردم هم درماندگی عرضه کرد و هم خودکامگی. این وضع در درازمدت، از افرادی معدود که بگذریم، همه را متقاعد کرد که نظریهٔ مارکسیستی قطعاً خطایی دارد. هر چند اکنون پیروان صمیمی مارکسیسم اندک‌اند اما به طور کلی در عالَم افکار نوین، از جمله در ادبیات و هنر، مارکسیسم هنوز عنصر مهمی به شمار می‌آید.[۳] هفتاد سال پس از مرگ کارل مارکس در ۱۸۸۳ تقریباً یک‌سوم تمامی نژاد بشر زیر

---

۱ - همان، صفحه ۱۶۹.

2 - Revisionism.

۳ - سرگذشت فلسفه، صفحه ۱۷۰.

فرمان حکومت‌هایی به سر می‌بردند که خود را به نام او مارکسیست می‌خواندند.[۱] نه «مارکس» و نه «انگلس» (دوست و همکار مارکس) هیچ یک اندیشه‌ور نبودند. هر دو به شدّت انقلابی و متخصص بحث و جدل بوده و بیش از آنکه درصدد کشف حقیقت باشند، به پیشبُرد عقاید خود و سرنگونی نظم اجتماعی علاقه‌مند بودند. این دو با هم افراطی‌ترین حمله‌ها را به آزادی، ثروت شخصی و نهاد خانواده صورت دادند. مارکس به شدّت تحت تأثیر هگل قرار داشت که وی نیز از افلاطون متأثّر بود. به طور خلاصه می‌توان گفت که مارکسیسم از لحاظ نظری، شکستی مفتضحانه و از نظر عملی ظلمی غیرقابل وصف بوده است.[۲] وای بر این بشری که دعوت حق انبیای الهی را نپذیرفته و زندگی و فکرشان را به دست شیطان‌صفتانی چون فلاسفهٔ غرب داده و بدبختی و بیچارگی و سردرگمی را برای خود خریده‌اند.

«آلن براون» معتقد است که مارکس در مورد امیال بشری قدری رُمانتیک‌گرایانه می‌اندیشد. به عنوان مثال اعتقاد دارد هنگامی که سرمایه‌داری از بین برود، افراد با یکدیگر وارد رقابت‌های پوچ مادّی نمی‌شوند و آزمندی برای کسب قدرت یا تمایل به مادّیات از میان خواهد رفت. اما انسان بیشتر به نوعی تربیت روحی و درونی برای سرکوبی امیالی چون ثروت و قدرت نیاز دارد تا قوانین تحمیلی.[۳]

امام خمینی؛ بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، در یازدهم دی ماه سال ۱۳۶۷ در نامه‌ای به «میخائیل گورباچف» چنین بیان می‌دارند: «جناب آقای گورباچف، باید به حقیقت رو آورد. مشکل اصلی کشور شما مسئلهٔ مالکیّت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست. همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن‌بست کشیده و یا خواهد کشید. مشکل اصلی شما مبارزهٔ طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است. جناب آقای گورباچف، برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد؛ چرا که مارکسیسم جواب‌گوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست؛ چرا که مکتبی است مادّی، و با مادّیت نمی‌توان بشریّت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت، که اساسی‌ترین درد جامعهٔ بشری در غرب و شرق است، به در آورد».[۴]

---

۱ -همان، صفحه ۱۷۱.

۲ - جنگ علیه خانواده، صفحه ۹۹.

۳ - سیر اندیشه فلسفی در غرب، صفحه ۲۰۲.

4 - http://www.imam-khomeini.ir/fa/c17_21558/.

در ادامه قسمتی از پروتکل‌های صهیونیسم را مجدداً[1] جهت ادامهٔ بحث بررسی می‌کنیم: همان‌گونه که قبلاً گفته شد این پروتکل‌ها، برنامه‌های اجرایی صهیونیسم برای ایجاد حکومت جهانی و به بردگی‌کشیدن مردم است.

قسمتی از پروتکل شمارهٔ دوّم صهیون: در اقداماتی که ما برای پیشبرد نظریات «داروین»، «مارکس» و «نیچه» انجام دادیم، فکر کنید. تأثیر مهم رهنمودهای ما در فریفتن و به اشتباه انداختن اذهان «گوییم»[2] در این زمینه دست‌کم برای خود ما یهودی‌ها باید روشن باشد.

قسمتی از پروتکل شمارهٔ نهم صهیون: موج‌های وحشت که مصیبت آن مردم را در برگرفته از ما برخاسته است. اشخاص مختلفی از تمامی مکاتب فکری و گرایش‌های گوناگون، نظیر سلطنت‌طلبان، رهبران تودهٔ مردم، سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها و آرمان‌اندیشان از هر حزبی، در خدمت ما هستند.

قسمتی از پروتکل شمارهٔ دهم صهیون: زمانی که سموم لیبرالیسم را به پیکر حکومت تزریق کردیم، تمامی شریان‌های آن مسموم می‌شوند و این یک بیماری کشنده است و باید منتظر مرگ حکومت بود. پادشاهان ساقط شدند و عصر حکومت جمهوری فرا رسید. در این هنگام، ما از میان مرکوب‌ها یا غلامان خود یک نفر را انتخاب می‌کنیم و به عنوان رئیس‌جمهور در رأس حکومت می‌گذاریم و این همان مین و مادّهٔ منفجره‌ای است که زیر صندلی ملت «گوییم» و به عبارت صحیح‌تر ملّت‌های «گوییم» کار گذاشته‌ایم.

قسمتی از پروتکل شمارهٔ پانزدهم صهیون: در عین حال که ما لیبرالیسم را در میان «گوییم» ترویج می‌کنیم تا هر کار می‌خواهند انجام دهند، مجدّانه سعی خواهیم کرد ملت و کارگزاران ما همواره در برابر ما تسلیم محض باشند. یادمان نرود که ما در اثر سیطرهٔ خود بر «گوییم» توانستیم اجرای قوانین آنها را در پایین‌ترین حد الزام‌آور کنیم؛ چرا که تفسیرات لیبرالیستی ابهت و حرمت قوانین را درهم شکست و آنها را به تلّی از پیچیدگی و ابهام تبدیل کرد. مهمترین مسائل را قضات به نحوی که ما می‌خواهیم و به آنها القا می‌کنیم، حل و فصل می‌کنند. «گوییم» دارای اندیشهٔ راکد و منجمد هستند. چشم دارند ولی نمی‌توانند جلوی خود را ببینند. از اختراعات مادی که بگذریم در هیچ زمینهٔ دیگری قدرت اختراع و ابداع ندارند. از اینجا معلوم می‌شود که طبیعت، خود، سرنوشت ما را برای رهبری جهان و حکومت بر آن رقم زده است.

---

۱ - پروتکل‌های صهیون در فصل اول- ماهیت برده‌داران عصر حاضر- به تفصیل بیشتری با سند آمده است.

۲ -منظور از «گوییم» (Goyem یا Goys) غیریهود است. این کلمه نزد یهود به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان می‌باشد و این خود نشان می‌دهد که یهودی‌ها به دیگران با دیدهٔ حقد و حقارت و دشمنی و تنفر می‌نگرند.

«لیبرالیسم-کاپیتالسیم» و «مارکسیسم(کمونیسم)» دو روی یک سکّه

دو مکتبی که در جهان امروزی به شدت مورد توجه مردم در غرب و شرق عالَم واقع شده‌اند عبارتند از: «لیبرالیسم-کاپیتالیسم» و «مارکسیسم(کمونیسم)» و با آنکه در ظاهر دو قطب مخالف هم از نظر تئوری هستند ولی به نظر می‌رسد که از یک‌جا تغذیه می‌شوند و هدفی جزء به بازی گرفتن مردم ندارند. روزی عدّه‌ای از مردم زیر پرچم «لیبرالیسم» و روز دیگر عدّه‌ای دیگر زیر پرچم «مارکسیسم(کمونیسم)» جمع شده و برای آنانِ خود را فدا می‌کنند؛ ولی ای کاش روزی این مردمان بفهمند که سر کار شیطان‌صفتانند و بازیچهٔ دست آنها هستند؛ و دلیل این بیچارگی و سرگردانی بشر و بازیچهٔ دست واقع شدن، دوری بشر از انبیاء و اولیای الهی است. اما چگونه بشر بازیچهٔ دست شیطان‌صفتان شده است:

گفته شد «لیبرالیسم-کاپیتالیسم» یا سرمایه‌داری و «مارکسیسم(کمونیسم)» به ظاهر دو تفکر متضاد هم هستند، خاستگاه «لیبرالیسم-کاپیتالیسم» در اروپای غربی و آمریکا است و خاستگاه «مارکسیسم(کمونیسم)» در اروپای شرقی و برخی کشورها از جمله شوروی و چین بوده و است. امّا به یک نکته باید توجه داشت که هم اروپای غربی و آمریکا و هم اروپای شرقی و شوروی جولانگاه یهودیان بوده و اگر چه مردم و نسل‌ها در هر یک از این مکاتب قربانی شده‌اند امّا سود حاصله در هر دو مکتب برای یهودیان بوده است؛ امّا چگونه:

همان‌گونه که در ابزار اوّل از فصل دوّم یعنی «شبکه‌سازی و نفوذ» توضیح داده شد کشورهای امروزی غربی و خصوصاً ایالات متّحدهٔ آمریکا به معنای امروزی ساختهٔ فراماسونری است که ریشه در یهودیّت دارد امّا جهت یادآوری مختصراً اشاره‌ای می‌شود ولی برای مطالعهٔ بیشتر به ابزار اوّل مراجعه نمایید: در کتاب «تاریخ فلسفهٔ ویل دورانت» به پراکندگی یهودیان و عدم پذیرش آنها توسّط کشورهای اروپایی اشاره شده و بیان می‌دارد که یهودیان در کشورهای مختلفی پراکنده شدند و در قسمتی از کتاب چنین بیان می‌دارد: «برخی از آنها (یهودیان) را در «وِنیز» پذیرفتند. مردم ونیز می‌دانند که تا چه حد، قدرت دریایی آنها مدیون یهودیان است. عدّهٔ دیگر مخارج مسافرت کلمب را دادند (که احتمال می‌رود خود او از این قوم بوده است) به امید آنکه شاید این کشتیبان بزرگ مسکن جدیدی برای آنها پیدا کند».[1]

۱ - تاریخ فلسفهٔ ویل دورانت، صفحه ۱۳۶.

سیاست‌مداران اصلی و رهبران جنگ‌های استقلال آمریکا یعنی «جرج واشنگتن»، «توماس جفرسون»، «جان آدامز»، «بنیامین فرانکلین» و «ژان لافایت» همگی فراماسونر بوده‌اند. نخستین قانون اساسی فراماسونری آمریکا را «بنیامین فرانکلین»(که از رهبران جنبش استقلال و سفیر آمریکایی‌ها در فرانسه بود) نوشته است. «جرج واشنگتن» فرماندهٔ ارتش ایالات متحده و نخستین رییس جمهور این کشور، نخستین سنگ‌بنای ساختمان کنگرهٔ آمریکا را در شرایطی در زمین کار گذاشت که پیش‌بند ماسونی خود را بسته بود.[۱] وِی اولین رئیس‌جمهور آمریکا است که در سال ۱۷۸۹ رئیس‌جمهور شد. مجدداً در سال ۱۷۹۲ برای بار دوم به ریاست‌جمهوری انتخاب گردید[۲] و برخی علایم رمزی معروف فراماسونری بر روی اسکناس یک دلاری آمریکا نقش بست.[۳] سرمایه‌داری در غرب، بدون یهود قابل تصوّر نیست و پدید آورندهٔ سرمایه‌داری، خود یهودیان بوده‌اند. «سومبارت» در این باره تحقیق کرده و توضیح داده که چرا یهودیان توانسته‌اند این سیستم را در جهان پیاده کنند: اوّل اینکه، آنان در جای مشخّصی تمرکز ندارند و در تمام «اروپا» و جهان پراکنده‌اند؛ دوم اینکه، به رغم این پراکندگی، آنان در تمام جهان با هم در ارتباط بوده‌اند، مثلاً خاندان «روچیلد» را نگاه کنید، یکی از آنها در «هلند» بود و یکی در «انگلیس»؛ در دوره‌ای که ارتباطات امروزی وجود نداشته، یهودیان به سبب بستگی قومی‌ای که داشته‌اند؛ با هم در ارتباط بوده‌اند و این ارتباطات بروز ویژه‌ای پیدا می‌کرده، مثلاً وقتی یک یهودی حواله‌ای را در «رُم» صادر می‌کرده، یهودی دیگری در «لندن» آن را قبول و تبدیل به پول می‌کرده است؛ سوم اینکه، بیشترین سرمایهٔ نقدی دست آنان بوده و هست. از قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی به بعد همهٔ رباخواران و اکثر صرّافان، بانک‌داران و بازرگانان در شهرهای مختلف اروپا، یهودی بوده‌اند. منطق سودجویی و انباشت سرمایه و رباخواری تنها نزد یهودیان یافت می‌شد و حتی فرهنگ کاتولیکی اروپا هم آن را محکوم می‌کرد و آن را در عین کفر و بی‌دینی می‌دانست.[۴] به لحاظ تاریخی، سرمایه‌داری از بندرهای «ایتالیا» مانند «ونیز»که در دست یهودیان بود، شروع شد و بعد از آن هم با رفتن «کریستف کلمب» به آمریکا که یک یهودی پنهان‌کار بود، این ماجرا و تصرّف اموال این منطقه اوج گرفت.[۵]

---

۱ – نیمه پنهان آمریکا، صفحه ۲۴.

۲ – مبانی فراماسونری، صفحه ۳۴۳.

۳ – نیمه پنهان آمریکا، صفحه ۲۵.

۴ – جاهلیّت مدرن، صفحه ۱۶۵.

۵ – همان، صفحه ۱۶۶.

آری! امروز آمریکا حیاط خلوت یهودیت و صهیونیسم است و در سیاست‌های خارجی کشور آمریکا این مسأله کاملاً مشهود می‌باشد که آنها برای رسیدن به اهداف شوم خود حاضرند حتّی مردم آمریکا را قربانی کنند. البته نفوذ و سیطرهٔ فراماسونری و صهیونیسمِ برخاسته از یهودیّت در کشورهای اروپایی نیز غیرقابل انکار است. سال ۱۹۱۱ میلادی؛ «ورنر سومبارت»[1] در کتاب خود با عنوان «یهودیان و نظام نوین سرمایه‌داری»[2] بیان می‌کند: که سال ۱۸۲۰ به بعد «دوران روچیلدها»(از خاندان‌های متنفذ یهودی) به حساب می‌آید و نتیجه می‌گیرد که تنها یک قدرت در اروپا حاکم است و آن هم روچیلد است... نفوذ یهودیان، ایالات متّحده را درست به گونه‌ای که آنان می‌خواستند درآورده است؛ آنانی که خود را آمریکایی می‌نامند؛ به همین دلیل آنچه که ما آن را آمریکایی مآبی می‌خوانیم، درست همان عصاره‌ای است که از طبع یهودی بیرون کشیده شده است. نظام نوین سرمایه‌داری چیزی جز تجلّی طبع یهودی نیست... نظام سرمایه‌داری از وام و قرض دادن پول ایجاد شده است. نزول‌خواری ریشه در نظریهٔ سرمایه‌داری دارد. با نگاه به صفحات تلمود درمی‌یابید که یهودیان نیرنگ وام‌دادن و نزول‌خواری را به وجود آورده‌اند. از همان ابتدا به آنان تعلیم دادند تا سعادت خود را در مالکیت پول و ثروت جستجو کنند. آنان به تمام اسرار نهفتهٔ در پول واقف هستند. آنان به اربابان پول و اربابان جهان تبدیل شده‌اند.[3]

پس نتیجه می‌گیریم که «لیبرالیسم-کاپیتالسیم» یا همان نظام سرمایه‌داری در کشورهایی نهادینه‌شده که جولانگاه یهودیان است و قطعاً با خواست و عمل آنها این تفکر در کشورهای غربی نهادینه شده است. ضمناً باید در نظر داشت که کشورهای غربیِ داعیه‌دار لیبرالیسم یا به تعبیر دیگر آزادی‌خواهی هستند که این موضوع نیز شعاری بیش برای به بردگی‌کشیدن انسان‌ها نیست زیرا در قسمتی از پروتکل سوم صهیونیسم چنین آمده است: «کلمهٔ آزادی مردم را به سمت جنگیدن با هر قدرت و سلطه‌ای می‌کشاند تا جایی که حتّی با خدا می‌جنگند و در برابر قوانین طبیعت به مقاومت برمی‌خیزند. ازاین‌رو، زمانی که حکومت خود را برپا کنیم این واژه را از قاموس زندگی حذف خواهیم کرد». [این موضوع عملاً نشان می‌دهد که شعار آزادی‌خواهی در کشورهای غربی برای پیشبُرد اهداف شیطان‌صفتان در جهان امروز است و پس از محقق‌شدن اهداف و ایجاد حکومت جهانی‌شان، قصدشان این است که آزادی را از ملّت‌ها بگیرند که إن‌شاءاللّه به اهداف شوم‌شان نخواهند رسید].

1- Werner Sombart.

۲ - این کتاب با نام یهودیان و حیات اقتصادی مدرن با ترجمهٔ رحیم قاسمیان توسط نشر ساقی چاپ شده است.

۳ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۸۰.

در قسمتی از پروتکل شمارهٔ دوازدهم صهیونیسم نیز چنین آمده است: «واژهٔ آزادی را که تفسیرات مختلفی از آن ارائه می‌شود، ما این‌گونه تعریف می‌کنیم: «آزادی یعنی اینکه تو حق داری آنچه را قانون اجازه داده است انجام دهی»». این تعریف، در زمان مناسب، برای ما سودمند خواهد بود؛ زیرا زمام همهٔ آزادی‌ها را به دست خواهیم گرفت؛ چون این قوانینند که حرف آخر را می‌زنند و به اقتضای مصالح ما و آن‌طور که ما می‌خواهیم وضع و حذف می‌شوند».(سند، در فصل اوّل-قسمت پروتکل‌های صهیون ارائه شده است).

از طرف دیگر «مارکسیسم(کمونیسم)» نیز در کشورهای شرقی توسط یهودیان پایه‌گذاری شد زیرا اوّلاً نظریه‌پرداز این تفکر یک یهودی‌زاده به نام «موسی موردخای لوی»[1] یا همان «کارل مارکس» است و ثانیاً حرکت‌های کمونیستی توسّط یهودیان اداره شده است. که برخی موارد به اختصار توضیح داده می‌شود:

یک بند از اصول و طرح‌های فراماسونریِ زاییده شده از دامن یهود چنین است: «مقدّمات انقلاب «مارکس» مهیّا شده است، فقط باید با «کارگران» هم‌صدا شده، اعلام انقلاب کنیم که حتماً چنین انقلابی پیروز خواهد شد. زیرا ما «قوّهٔ متفکّره» و کارگران «قوّهٔ مادّی» اجتماع می‌باشند، زمانی که این دو قوّه با یکدیگر جمع شوند اضطراب و انقلاب بزرگی به وجود خواهد آمد.»[2] (در خصوص اصول فراماسونری در فصل اول توضیحات بیشتری داده شده است).

در سال ۱۸۴۸میلادی «کارل مارکس»[3]، یهودی اشکنازی (فردی که نام واقعی‌اش «موسی موردخای لوی» بود و یهودی بودنش را مخفی کرده است) مرام‌نامهٔ کمونیسم را منتشر می‌نماید.[4] «دیوید دوک» در کتابش می‌نویسد: «قبل از آنکه به بنیان‌های کمونیسم نظر کنم همیشه فکر می‌کردم که مارکس یک آلمانی است. در حقیقت خوانده بودم که پدر مارکس یک مسیحی بوده است. برایم مشخص شد که پدر او یک حقوق‌دان موفق یهودی بوده که بعد از دستور ممنوعیت این شغل برای یهودیان به مسیحیت (در ظاهر) گرویده است. سال‌ها بعد در ۱۹۷۷ میلادی، در مجله«شیکانو جوییش سنیتل»، مقاله‌ای خواندم که با افتخار ادّعا می‌کرد مارکس نوهٔ یک خاخام و نوادهٔ نسل‌های متمادی دانشوران تلمودی است. یک مقالهٔ عالی در «بارنز ریویو» به

---

1 - Moses Mordechai Levy.

۲ - دنیا بازیچه یهود، صفحه ۱۳۶ به نقل از مجله آکاسیا: سال ۱۹۰۳ میلادی.

3 - Karl Marx.

۴ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۵۱.

نژادپرستی «مارکس و انگلس» اشاره می‌کند. نه تنها مارکس از زنجیره‌ای طولانی از دانشوران تلمودی (یهودی) بود، بلکه او آنچنان از مردم روس نفرت داشت که تنها می‌توان آن را یک بیماری روانی نامید. من «کارل مارکس» را در دایرةالمعارف‌ها جستجو کردم و با شگفتی دریافتم که فردی که بسیاری از اصول کمونیسم را به مارکس تعلیم داده بود «موزز هِس»[1] بود. در نهایت شگفتی، رهبران معاصر صهیونیسم، «موزز هِس» را به عنوان طلایه‌دار صهیونیسم مدرن ستایش می‌کنند. در دایرةالمعارف صهیونیسم در اسرائیل، در زیر مدخل «موزز هس» آمده است: «پیشتاز سوسیالیسم مدرن، فیلسوف اجتماعی و طلایه‌دار صهیونیسم...». «موزز هس» بدین‌ترتیب طلایه‌دار سیاسی و فرهنگی صهیونیسم و به طور مشخص صهیونیسم سوسیالیست بود. او عمیقاً با جنبش رو به رشد سوسیالیستی ارتباط داشت. «کارل مارکس» و «فردریش انگلس» تصدیق کرده‌اند که در دوران تکوین و بلوغ سوسیالیسم از «موزز هس» بسیار آموخته بودند...».[2] جالب اینکه در همان زمان که «مارکس» در حال کار بر روی نظریّهٔ کمونیسم بود، «کارل ریتر»[3] از دانشگاه فرانکفورت در حال نوشتن نظریه‌ای در تضاد با نظریهٔ وی بود که در ادامه پایه و اساس نظریهٔ «نیچه‌ایسم»[4] «فریدریش ویلهلم نیچه»[5] را شکل داد. نیچه‌ایسم بعدها به فاشیسم و نازیسم تبدیل شده، به جنگ‌های اول و دوم جهانی دامن زد.

«مارکس»، «ریتر» و «نیچه»، همگی از سوی «روچیلدها»[6] تأمین مالی می‌شوند و طبق فرامین آنان فعالیت می‌کنند. نظریهٔ پشت این طرح آن است که آنانی‌که در مجموع جریان توطنه را هدایت می‌کنند، می‌توانند از اختلافات موجود در این به اصطلاح ایدئولوژی‌ها در جهت تقسیم هرچه بیشتر نوع بشر به مکاتب متضاد استفاده کرده، آنان را مسلّح سازند و سپس با شست وشوی مغزی، آنان را به جان هم بیندازند و به طور خاص باعث نابودی تمام تشکیلات سیاسی و مذهبی شوند. این نظریه در واقع همان طرحی است که «وایسهاوپت» در سال ۱۷۷۶ ارائه کرد.[7]

جالب اینجا است که مارکسیسم، کمونیسم و مشتق این دو یعنی سوسیالیسم، زمانی که

---

1 - Moses Hess.

۲ - برتری طلبی یهود، صفحه ۸۹.

3 - Karl Ritter.

4 - Nietzscheanism.

5 - Friedrich Wilhelm Nietzsche.

۶ - قبلاً توضیح داده شد که از یهودیان بانفوذ می‌باشند.

۷ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۵۱.

سال‌های بعد در عمل نمود پیدا می‌کنند، در عمل تنها نظام سرمایه‌داریِ دولتی و حکمرانیِ اقلیت ممتاز و ثروت‌مند به شمار می‌روند که بر اکثریت که در عمل هیچ دارایی یا حقوق قانونی برای آنها باقی نمانده است، سلطهٔ تمام‌عیار و مستبدانه‌ای را اِعمال می‌نمایند. این مسئله نشان می‌دهد که چرا «روچیلدها» این چنین تمایل به تأمین مالی این مکاتب داشتند. این مکاتب در ادامه به اصل دموکراسی توسعه می‌یابند؛ نظامی دوحزبی که در آن احزاب از طرف همان نیرو کنترل می‌شوند و در عین حال در قبال موضوعات بی‌اهمیت به جان هم می‌افتند تا این‌طور القا کنند که مخالف یکدیگر هستند، ولی در واقع از همان ایدئولوژی ابتدایی پیروی می‌نمایند. به همین‌خاطر است که توده‌های ساکن در جوامع دموکراتیک خیلی زود دریافتند که فرقی نمی‌کند به کدام طرف رأی دهند؛ چرا که هیچ‌گاه، هیچ‌چیز تغییر پیدا نمی‌کند.[1] سال ۱۹۱۸ میلادی هدف واقعی کمونیسم کمتر از یک سال بعد از انقلاب بلشویکی در روسیه آشکار می‌گردد: غارت ثروت مردم (به‌خصوص فلز مورد علاقهٔ روچیلدها یعنی طلا) در جهت منافع دولت؛ دولتی که البته حالا تحت مالکیت خانوادهٔ روچیلد است که از سوی یهودیان اداره می‌شود. به گزارش «نیویورک تایمز» در سی‌اُم ژانویهٔ همین سال از پیتراگرات (سن پترزبورگ) این مسئله را مشخص می‌نماید. «مطابق با فرامین گماشتگان مردم، طلا کالای انحصاری دولت اعلام شده است؛ کلیساها، موزه‌ها و دیگر مؤسّسات دولتی باید موجودی طلای خود را در اختیار دولت قرار دهند. طلای متعلق به اشخاص نیز باید به دولت واگذار شود. افراد آگاهی‌دهنده در این رابطه، یک‌سوم ارزش طلا را دریافت خواهند کرد».

در ماه آوریل «رابرت ویلتون»[2] خبرنگار «لندن تایمز» در روسیه جدولی تهیه می‌کند که گویای ساختار قومی- نژادی ۳۸۴ نفر از مقامات دولت جدید روسیه است. این مقامات عبارت‌اند: از دو سیاه‌پوست؛ سیزده روس؛ پانزده چینی، بیست‌ودو اَرمنی و بیش از ۳۰۰ نفر یهودی. از بین این یهودیان ۲۶۴ نفر از زمان سرنگونی امپراتوری تزار از ایالات متّحده به روسیه آمده بودند.[3] «دیوید دوک» در ادامه این مطلب می‌نویسد: «بی‌شک هیچ دلیلی برای رد گزارش تایمز وجود نداشت؛ کاغذها را که روی میز ناهارخوری پراکنده شده بود متحیّرانه مرور می‌کردم. در عجب بودم که چطور ممکن بود در انقلاب روس تنها ۱۳ نفر از ۳۸۴ نفر اعضای بدنهٔ دولت اصالتاً روس باشند.

۱ - همان، صفحه ۵۲.

2 - Robert Wilton.

۳ - برتری طلبی یهود، صفحه ۷۸- صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۸۷.

بعد از مطالعهٔ اسنادی که از آرشیوهای ملّی خودمان دریافت کردم سخن «چرچیل»[۱] مبنی بر اینکه «یهودی‌ها، مردم روس را از موی سرشان به چنگ گرفته‌اند» برایم معنا پیدا کرد. همان طور که به یادداشت‌برداری از مطالعاتم ادامه می‌دادم، با اسناد باورنکردنی بیشتری از آرشیوهای ملّی روبرو شدم؛ افسر ارشد اطلاعات و سفیر ایالات متّحده در روسیه یعنی «دیوید آر. فرانسیس»[۲] نیز به رئیس‌جمهور آمریکا دربارهٔ ماهیت یهودی کمونیسم نوشته بود. او در ژانویهٔ ۱۹۱۸ در تلگرافی به دولت گزارش کرده بود:«رهبران بلشویک که اکثرشان یهودی هستند و ۹۰ درصدشان از تبعید برگشته‌اند اهمیت ناچیزی برای روسیه یا هر کشور دیگری قائلند، بلکه آنها بین‌الملل‌گرا هستند و سعی در به راه انداختن یک انقلاب جهانی دارند.» مدیریت سازمان جاسوسی بریتانیا در شانزدهم ژوئیه ۱۹۱۹ به آمریکا و کشورهای دیگر گزارشی طولانی درباره بلشویسم جهانی فرستاده بود، نام گزارش، «بررسی ماهانهٔ حرکت‌های انقلاب در خارج» بود. این گزارش طولانی شامل فهرست نهضت‌های کمونیستی در کشورهای بزرگ دنیا می‌شد. جملهٔ اول پاراگراف اوّلِ صفحه اوّل گزارش، بی‌پرده اظهار می‌کند که یهودی‌ها کمونیسم بین‌الملل را کنترل می‌کنند:"هم اکنون شواهد قطعی وجود دارد که بلشویسم نهضتی بین‌المللی است که به وسیلهٔ یهودی‌ها کنترل می‌شود."»[۳]

در ۲۹ مارس روزنامهٔ «تایمز لندن» در خصوص بلشویک‌های روسیه این‌گونه می‌نویسد: «یکی از خصوصیات غیرعادی حرکت بلشویکی، حضور درصد بالایی از عناصر غیرروسی در میان رهبران آن است، از بین ۲۰ تا ۳۰ مقام عالی‌رتبه یا رهبر که سازمان اصلی حرکت‌های بلشویک را شکل می‌دهند، دست‌کم ۷۵ درصد یهودی هستند».

کمی بعد بر اساس اخبار رسیده، مشخص می‌شود که «روچیلدها» از دست روس‌ها عصبانی هستند؛ زیرا آنان حاضر نبودند به روچیلدها اجازه بدهند بانک مرکزی را در روسیه ایجاد نمایند؛[۴] ازاین‌رو روچیلدها گروهی از جاسوسان یهودی را گِردهم آورده، آنان را به روسیه اعزام کردند تا در جهت منافع موردنظر آنان، اقدام به جلب حمایت مردم برای به راه انداختن اغتشاش

۱ - وینستون چرچیل (۳۰ نوامبر ۱۸۷۴ - ۲۴ ژانویهٔ ۱۹۶۵) سیاستمدار و نویسندهٔ بریتانیایی بود که بین سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵، یعنی در طول جنگ جهانی دوم و بار دیگر بین سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵ نخست‌وزیر بریتانیا بود.(https:// www.isna.ir).

2 - David R. Francis.

۳ - برتری طلبی یهود، صفحه ۷۸.

۴ - به اهمیت بانک برای یهودیان توجه داشته باشید.

و ناآرامی کنند. این منافع در واقع تصاحب روسیه به وسیلهٔ یکی از روچیلدها بود که خواص و نخبگان یهودی را تحت کنترل خود داشت. «لئون تروتسکی»[1] یکی از این جاسوسان یهودی بود که حتی در زمان حضور در وین با «بارون روچیلد» شطرنج‌بازی می‌کرد. این جاسوسان یهودی اشکنازی که از قدیم، سنت فریبندهٔ مخفی‌کردن یهودی بودن‌شان را حفظ کرده بودند، اسامی روسی به خود گرفتند؛ به طور مثال نام اصلی «تروتسکی» که عضو پیشتاز در اولین گروه اعزامی به شمار می‌رفت، «برانشین»[2] بود. این گروه‌ها به مناطقی در سراسر روسیه اعزام شدند تا آشوب و ناآرامی به راه بیندازند. نشریهٔ یهودی «پست اینترنشنال ادیشن»[3] در ۲۴ ژانویه ۱۹۹۱ تأیید می‌کند که «ولادیمیر لنین» یهودی بود که یهودی‌بودن خود را مخفی می‌کرد، نام حقیقی‌اش «ولادیمیر ایلیچ اولیانف»[4] و به طور رسمی اعلام می‌کرد: «تأسیس بانک مرکزی، نود درصد از فرآیند کمونیستی‌کردن کشور به شمار می‌آید». این بلشویک‌های یهودی که از سوی روچیلد تأمین مالی می‌شدند، با گذشت زمان، نزدیک به شصت میلیون مسیحی و غیریهودی را در قلمرو تحت کنترل اتحاد جماهیر شوروی کشتار کردند. «الکساندر سولژنیتسین»[5] در کتاب خود با عنوان «مجمع الجزایر گولاگ»[6] جلد دوم، تأیید می‌کند که یهودیان تشکیلات سازمان‌یافتهٔ اردوگاه کار اجباری در شوروی را ایجاد و اداره می‌کردند و ده‌ها میلیون مسیحی و غیریهودی در این اردوگاه جان خود را از دست دادند. او در صفحهٔ ۷۹ از کتابش، حتّی اسامی مدیران این تشکیلات را نام برد؛ تشکیلاتی که بزرگ‌ترین ماشین کشنده در تاریخ جهان به شمار می‌آید. آن افراد عبارتند از: آرون شولش، یاکف رپوپورت، لازارکوگن، ماتوئی برمن، گنریخ یاگودا و نفتالی فرنکل[7]. این شش نفر همگی یهودی بودند.[8]

---

1 - Leon Trotsky.

2 - Bronstein.

3 - Post International Editiin.

4 - Vladimir Ilyich Ulyanov.

5 - Alexander Solzhenitsyn.

۶ - Gulag: مجموعه‌ای از اردوگاه‌های کار اجباری در اتحاد جماهیر شوروی سابق.

7 - Aron solts , yakov Rappoport, Lazar Kogan, Matvei Berman, Genrikh Yagoda , Naftaly Frenkel.

۸ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۹۰.

سال ۱۹۷۱ میلادی «گری آلن و لَری آبراهام»[1] در کتاب خود با عنوان «هیچ‌کس جرأت ندارد آن را توطئه بنامد»[2]، اظهار می‌دارند: «حقیقت سوسیالیسم آن است که دارودسته‌ای کوچک و اندک‌سالار در رأس قرار دارند که معمولاً کم‌تر از سه درصد کل جمعیّت را تشکیل می‌دهند و کل ثروت، کل تولید و حیات آن ۹۷ درصد بقیه را تحت سلطهٔ خود دارند».

اگر دریابیم که سوسیالیسم برنامه‌ای در جهت تقسیم ثروت نیست، بلکه در حقیقت روشی برای تحکیم و کنترل ثروت است، آنگاه تناقض ظاهری این مسئله که مردان اَبَرثروتمند، سوسیالیسم را ترویج می‌دهند، دیگر از منظر ما به هیچ وجه متناقض‌نما نخواهد بود. کمونیسم یا به عبارت دقیق‌تر سوسیالیسم، جنبشی نیست که از دل توده‌های ستم‌دیده برآمده باشد؛ بلکه حرکتی از سوی نخبگان اقتصادی است، نقشهٔ توطئه‌گران دست‌اندرکار آن است.[3]

«هری اوپنهایمر»[4]، رئیس فعلی خانوادهٔ اوپنهایمر، صاحب ۹۵ درصد از معادن الماس جهان است. آیا این تعجب‌آور نیست که رسانه‌های گروهیِ یهودیان از مطّلع‌کردن خوانندگان و بینندگان خود در این مورد کوتاهی می‌کنند که چرا اگر سیاهان در آفریقای جنوبی، این کشور را در جهت منافع آفریقایی‌ها به دست گرفته‌اند، تمام معادن طلا و الماس و به عبارت دیگر، ثروت آفریقای جنوبی، همچنان از سوی یهودیان کنترل می‌شود؟ «موسی موردخای لوی»[5] یا همان «کارل مارکس» کمونیسم را برای روچیلدها ابداع کرد؛ ازاین‌رو تعجبی ندارد که کنگرهٔ ملّی آفریقا در آفریقای جنوبی، توسط دو کمونیست یهودی با نام‌های «آلبیه سَکس» و «یوسل ماشل اسلوو»(جو اسلوو)»[6] هدایت می‌شد. زمانی که کنگرهٔ ملی آفریقا به رهبری «نلسون ماندلا» قدرت را در آفریقای جنوبی به دست گرفت- همان ماندلایی که پیش از حبس، رساله‌ای با عنوان چگونه یک کمونیست خوب باشیم نوشته بود- «اسلوو» به عنوان وزیر مسکن منصوب شد.

کمونیسم طراحی شده است تا ثروت را در دست تعداد کمی یهودی که در رأس قرار دارند، متمرکز نماید؛ در حالی که همهٔ جمعیّت کشوری که آنان غصب کرده‌اند، در فقر و فلاکت باقی مانده است. ازاین‌رو تعجّبی ندارد که هیچ یک از معادن غنی تحت کنترل نمایندگان روچیلد-

---

1 - Gary Allen & Larry Abraham.

۲ - این کتاب در ایران ترجمه و چاپ شده است.

۳ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۵۷.

4 - Harry Oppenheimer.

۵ - فردی که بیش تر به نام کارل مارکس معروف است؛ نامی که یهودی بودن او را مخفی می‌کنند.

6 - Albie sachs , Yossel Mashel slovo (Joe slovo).

یعنی خانوادهٔ اوپنهایمر- به سیاهان بازگردانده نمی‌شود و آفریقای جنوبی به جای رهایی از دست استبداد، کاهش شدید کیفیت زندگی جمعیت سیاهان را تجربه می‌کند و به سرعت به جایگاه خشن‌ترین و جُرم‌خیزترین کشور جهان تنزل می‌یابد. بیماری ایدز دستِ‌کم در بین ۲۵ درصد از جمعیت سیاهان شیوع پیدا می‌کند. این مسائل منجر به سردرگمی جمعیت این کشور می‌شود. کسانی که حالا تحت لوای به اصطلاح آزادی شاهد هستند که سطح جرم و جنایت و فقر افزایش یافته است، از سر ناچاری و با درک این مسئله که حکومت به آنان کمک نخواهد کرد، به جادوی پزشکان متوسل می‌شوند. آنان به مردم توصیه می‌کنند تا برای درمان ایدز، با افراد باکره هم‌بستر شوند. این مسئله در کشوری مطرح می‌شود که پیش‌تر، آمار تجاوز جنسی به ازای هر ۲۶ ثانیه به خود می‌بیند.[1] در سال ۱۹۳۷ میلادی «جرج مارلن»[2] در کتاب خود تحت عنوان «استالین، تروتسکی یا لنین» می‌نویسد: «اگر مسیر تاریخ به سمت جهانی‌نگری کمونیستی تغییر جهت ندهد. نژاد یهود به سرنوشت شومی دچار می‌شود». به عبارت دیگر او بیان می‌کند که یهودیان به کلی مسئول به راه افتادن جریان جهانی‌نگری کمونیستی هستند و اگر جهان به سمت نظم نوین جهانی که در جهانی‌نگری کمونیستی یهودیان متبلور شده است گرایش پیدا نکند، نژاد یهود محکوم به نابودی خواهد بود؛ جالب این‌که جهانی‌نگری تجسم اولیّه‌ای از جهانی‌سازی است.[3] پیش‌تر به این موضوع اشاره شد که یهودیان می‌خواهند تا با ایجاد حکومت جهانی خود، مردم غیریهودی را به بردگی کشند. در این حکومت جهانی که قانون اموال خصوصی برداشته شده است، همهٔ اموال در دست یهود بوده و غیریهودیان بردگان آنانند.

در صفحهٔ ۵۷۲ از نسخهٔ اول ماه ژوئن نشریهٔ نمایش‌نامهٔ انتقادی پاریس[4]- متعلق به روچیلد[5]- نامه‌ای از «باروخ لوی» به «کارل مارکس» به چاپ می‌رسد که گزیده‌ای از آن به این شرح است:

«مردمان یهودی به طور کلی، خود مسیح موعود خواهند بود. آنان با انقراض نژادهای دیگر، با برچیدن مرزها، نابودی حکومت‌های سلطنتی و با تأسیس جمهوری جهانی که یهودیان در هر کجای آن از امتیاز شهروندی بهره‌مند خواهند شد، به حکومتی جهانی

۱ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۲۰۱.

2 - Goerge Marlen.

۳ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۱۷.

4 - La Revue de Paris.

۵ - از خاندان‌های متنفّذ یهودی.

خواهند رسید. در این نظم نوین جهانی فرزندان اسرائیل بدون مواجهه با هیچ مخالفتی، تمام رهبران را تجهیز خواهند کرد. حکومت‌های متشکّل از اقوام گوناگون که جمهوری جهانی را شکل می‌دهند، بدون هیچ مشکلی در دست یهودیان خواهند بود. در آن هنگامه، حاکمان یهودی خواهند توانست تا قانون دارایی خصوصی را منسوخ نمایند و از منابع هر کشوری استفاده کنند. به این ترتیب این وعدهٔ تلمود محقق خواهد شد که یهودیان تمام دارایی‌های جهان را به دست گیرند».[1] هدف نهایی نظم نوین جهانیِ فاشیستی سوسیالیستی، آرمان شهر یهودی و نظامی جهانی به شیوهٔ اردوگاه‌های کار اجباری به موازات ایجاد سرزمین‌های محصور و ثروتمند یهودی است.[2]

نتیجه:

از مباحث ذکرشده نتیجه گرفته می‌شود که هم نظام سرمایه‌داری غرب«لیبرالیسم-کاپیتالیسم» و هم نظام «مارکسیستی(کمونیستی)» شرق، زاییدهٔ عمل شیطان‌صفتان برای بازی‌دادن مردم جهان و غارت ثروت کشورها بوده است. هم لیبرالیسم غربی و هم کمونیسم شرقی توسط یهودیان ساخته و پرداخته و نهادینه شده‌اند تا این قوم به اهداف خود برسند؛ اهداف شومی که نتیجه‌ای جز به بردگی‌کشیدن مردم جهان نخواهد داشت و پیاده‌سازی این دو مکتب به ظاهر متضاد نتیجه‌ای جز بدبختی، فلاکت، فقر، افزایش فاصلهٔ طبقاتی، بی‌اخلاقی برای مردم جهان نداشته است. در کشورهای کمونیستی، وضع اَسف‌بار مردم کاملاً مشهود است. چه‌قدر از زنان و دختران و کودکان که توسط قاچاقچیان سازمان‌یافتهٔ یهودی از کشورهای کمونیستی به دلیل فقر و برای بردگی جنسی به کشورهای دیگر قاچاق شده‌اند. و در پس ظاهر به اصطلاح متمدّنانهٔ کشورهای لیبرالی وضع بهتر از کشورهای کمونیستی نیست. حرکت مردم در جنبش «وال استریت» آمریکا و تظاهرات و اعتراضات گسترده در اروپا به نظام سرمایه‌داری و رکود اقتصادی بی‌سابقه در کشورهای لیبرالی از سال ۲۰۰۸ مؤیّد همین مطلب است. انتهای تفکّر لیبرالی سبک زندگی حیوانی آمریکایی است که البتّه خود مردمان آمریکا، بازیچه و بردهٔ یک عدّهٔ محدود و خاص در آمریکا هستند و مردم آمریکا در جنبش «وال اِستریت»[3] با دست‌گرفتن پلاکاردهای ۱٪ سرمایه‌دار و ۹۹٪ فقیر

---

۱ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۰۴.

۲ – همان، صفحه ۲۵۷.

۳- «وال استریت»، قلب تپندهٔ اقتصاد آمریکا محسوب می‌شود. ساختمان بازار بورس نیویورک که بزرگ‌ترین بورس جهان

بر بازیچهٔ دست‌شدن خود صحّه می‌گذارند. همچنین این مکاتب فلسفی با نهادینه‌کردن کُفر و الحاد در زمین، سعی کرده‌اند تا پرده و حجابی را بین خداوند تبارک و تعالی و انسان‌ها رقم زنند تا بشر را در ظلمت و تاریکی لِگام زده و به هر سو که می‌خواهند بکشانند. لازم به ذکر است که بررسی کمونیسم و لیبرالیسم از باب نمونه بود و موارد بسیار دیگری از ایسم‌ها وجود دارد که توسّط شیطان‌صفتان برای انحطاط و بردگی بشریّت ساخته و پرداخته شده‌اند. اسناد موجود بیانگر ارتباط ایسم‌های دیگری از جمله ماتریالیسم، اومانیسم، داروینیسم و... با تشکیلات یهود و فراماسونری دارد که در حال حاضر این ایسم‌ها زیر بنای تمدّن منحط و کُفرکیش جهان کنونی غرب است. متأسّفانه شیطان‌صفتان خوردند و بُردند و با جَعل این مکاتب فلسفی هنوز شیرهٔ ملّت ها را می‌دوشند ولی در دانشگاه‌ها به جای پرداختن به علوم حقیقی که چیزی جز کلامِ وحی و هدایت انبیاء نیست به تفسیر و تأویل و تدریس این مکاتب فلسفی می‌پردازند. کاش روزی بیدار شوند و بفهمندکه قسمت عمده‌ای از فلسفهٔ غرب، اَباطیل ساخته و پرداخته‌ای برای ایجاد انحطاط و انحراف در بشریّت است.

در قسمتی از پروتکل شمارهٔ اوّل صهیونیسم چنین آمده است: «در گذشته، ما نخستین کسانی بودیم که ندای آزادی، عدالت و برابری را در میان توده‌های مردم سر دادیم. کلماتی که هنوز هم تکرار می‌شوند و کسانی آنها را تکرار می‌کنند که بیشتر به طوطی شباهت دارند و از هر سو به طرف طعمه‌های دام فرود می‌آیند. اینها رفاه و آسایش را از جهانیان سلب کردند چنان‌که آزادی حقیقی را که قبلاً از دستبُرد تودهٔ عوام در امان بود نیز از فرد گرفتند. آن عدّه از «گوییم»[1](غیریهود) هم که خود را فرزانه و عاقل و اهل‌فکر و اندیشه تصوّر می‌کردند نتوانستند

از نظر میزان معاملات و حجم مالی است، در خیابان «وال استریت» قرار دارد. همچنین مرکز بزرگ‌ترین مراکز اقتصادی ایالات متّحدهٔ آمریکا و چند بورس مهم اقتصادی این کشور از جمله بازار بورس نیویورک (NYSE)، بازار بورس نزدَک (NASDAQ)، بازار بورس آمریکا (AMEX)، بازار بورس تجاری نیویورک (NYMEX) و میز بازرگانی نیویورک (NYBOT) در این منطقه قراردارد. در طول زمان، نام «وال استریت» به عنوان «مکان افراد دارای نفوذ اقتصادی در آمریکا» شهرت یافته است، ازاین‌رو بود که اعتراض‌ها و تجمعات خیابانی که از تاریخ ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۱ در نیویورک آغاز شد از همین محل شروع شد و نام آن برگرفته از قلب اقتصادی آمریکا بود و به جنبش اشغال «وال استریت» شهره یافت.«جنبش وال استریت را اشغال کنید» در وبسایت خود و در بخش معرفی آورده است: «ما ۹۹ درصدی هستیم که از خانه‌های خود بیرون رانده شده‌ایم. ما از خدمات درمانی مطلوب محروم بوده‌ایم. ما از آلودگی محیط‌زیست رنج می‌بریم. ما ساعات طولانی را برای مقدار اندکی دستمزد و بدون بهره‌مندی از حقوق قانونی خود سخت کار می‌کنیم، البته اگر بتوانیم کاری پیدا کنیم. در حالی که یک درصد دیگر از همه‌چیز برخوردار است، ما از هیچ چیز برخوردار نیستیم. ما ۹۹ درصد جامعه هستیم». منبع:(https://www.farsnews.com/news/13920626001321).

۱ - منظور از «گوییم» (Goyem یا Goys) غیریهود است. این کلمه نزد یهود به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان

چیزی از معانی این کلمات بی‌معنا و توخالی که شعارشان را می‌دهند، بفهمند. متوجه نشدند که میان این کلمات تناقض وجود دارد. ملاحظه نکردند که در طبیعت برابری و مساوات وجود ندارد و آزادی نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ زیرا طبیعت، خود، آفرینندهٔ نابرابری و تفاوت در افکار و اخلاق و استعدادهاست. کلمات آزادی، عدالت، برابری، کلماتی هستند که به وسیلهٔ آنها، مبلّغان و عمّال بی‌جیره و مواجب ما موفق شدند در چهار گوشهٔ دنیا تعداد بی‌شماری را به زیر بیرق ما درآورند. درحالی‌که این کلمات همواره مثل خوره به جان رفاه«گوییم»(ملل غیریهود) افتاده، امنیت و آسایش را از خانه‌های آنها ریشه‌کن کرده، آرامش را از بین برده، روح همبستگی را از آنها گرفته و نتیجهٔ تمام شالوده‌هایی را که دولت‌های «گوییم» بر آنها استوار شده نابود کرده است». (قسمتی از پروتکل شمارهٔ اول صهیون که در فصل اوّل با ذکر سند آمده است).

دو نکتهٔ اساسی از این قسمت از پروتکل شمارهٔ اوّل صهیونیسم باید مورد توجّه قرار گیرد:

اوّلاً باید مراقب بود، که بر اساس برنامهٔ شیطان‌صفتان جزء کسانی نباشیم تا طوطی‌وار و بدون اندیشه و فهم پیچیده‌گویی‌های آنها، مبلّغ تفکّرات شیطانی آنها باشیم. شاید گفته شود که صهیونیسم به معنای مصطلح امروزی در حدّ صد سال هم قدمت ندارد، پس چگونه فلسفهٔ ۲۷۰۰ سالهٔ غرب با پروتکل‌های صهیون سنجیده می‌شود؟! جواب این است که صهیونیسم بروز و ظهور یک تفکّر شیطانی در عالَم در عصر کنونی است. اگر چه جمع‌بندی این پروتکل‌ها به سال ۱۸۹۷ میلادی باز می‌گردد ولی ریشهٔ یهود به ۳۰۰۰ سال پیش بازگشته و شیطان از ابتدا با آدم در کرهٔ خاکی بوده است.

دوّماً واژگانی چون آزادی، عدالت و برابری، واژگانی هستند که در ادیان الهی بر آنها توصیّه و تأکید شده است. امّا این واژگان برای آنکه بتوانند در جامعهٔ بشری کارکرد درست و صحیحی داشته باشند باید بر اساس معیارها و استانداردهای الهی در جامعه تعریف و طرح‌ریزی شوند تا انسان‌ها، شیرینی آزادی و عدالت را چشیده و از آن بهره‌مند گردند. امّا متأسّفانه شیطان‌صفتان این واژگان را دستاویز شیطانی خود در برنامه‌ریزی‌ها و پیشبرد اهداف‌شان کرده‌اند. در اینجا خالی از لطف نیست که بار دیگر قسمتی از جملهٔ هیتلر در کتاب «نبرد من» را که در فصل اوّل بیان شده یادآور شویم؛ هیتلر در کتاب «نبرد من» می‌نویسد: «مطمئن بودم یهودیان منشأ اصلی انتشار افکار مسموم کننده بودند و به این ترتیب از یهودیان هر چه بیشتر متنفّر شدم. توانایی آنها در

می‌باشد و این خود نشان می‌دهد که یهودی‌ها به دیگران با دیدهٔ حقد و حقارت و دشمنی و تنفر می‌نگرند.

حرف‌زدن و مجاب‌کردن طرف مقابل بسیار بالا بود. کلماتی مثل ملّت، آزادی و استقرار امنیّت در سفسطه‌بازی‌های آنها زیاد به گوش می‌خورد که فریبی بیش نبود. هر جا احساس خطر می‌کردند به سرعت تغییر موضع می‌دادند و پناهگاه دیگری برای خود فراهم می‌کردند».[1]

توجّه به این نکته ضروری است که باید اساتیدی باشند که پس از محکم‌کردن پایه‌های اعتقادی خود بر اَساس علوم حقیقی به مطالعهٔ فلسفهٔ غرب بپردازند تا با پاسخ به شبهات و اَباطیل‌بافی‌های آنها اجازه ندهند که شیطان‌صفتان فضای معنوی و فکری جوامع را آلوده نمایند.

موضوع قابل توجّه دیگر این است که بشر، همواره تشنهٔ شناخت و معرفت بوده است و شیطان و شیطان‌صفتان برای اینکه بتوانند به اهداف شوم خود برسند با سدّ شدن در مسیر الهی و جَعل انواع و اقسام اندیشه‌ها که از زبان فلاسفهٔ شرق و غرب خارج شده این نیاز بشری و اندیشهٔ بشر را به انحراف کشانده‌اند و این یکی از ترفندهای شیاطین برای انحراف بشریّت از صراط مستقیم الهی است. فیلسوفان در دنیای غرب در حدود ۲۷۰۰ سال[2] فلسفیده‌اند و نتیجه فَلسفیدَنِ‌شان چیزی جز طیّ یک مسیر قهقرایی نبوده است؛ با وجود آنکه برخی از فلاسفهٔ غرب، وجود خدا را با ادلّهٔ عقلی اثبات کرده‌اند امّا وجود او را که اَساس عالَم است را برنتابیده‌اند و متأسّفانه در معرفت‌شناسی فلسفی به جای پُرسش در مورد خالق هستی و کسب معرفت از خدایی که هستی را با ارادهٔ خویش خلق کرده و حقیقت محض در این عالَم است به شناخت و پرسش پیرامون چیستی و مادةالمواد جهان و اینکه دنیا از چه خلق شده است پرداختند و نهایتاً به جای شناخت و پندگیری از آیات و نشانه‌های آفرینش الهی و کسب معرفت در خصوص علم و قدرت و عظمت خداوند تبارک و تعالی، با طیّ طریق در یک مسیر قهقرایی، بنای مادّه‌گرایی را در این عالَم نهاده و با انکار غیب و ملکوت، سعی کردند تا بین بشر و خالق او فاصله و جدایی اندازند و تمام مصائب بشری از همین جدایی انسان از خداوند یگانه سرچشمه می‌گیرد. با جدایی بشر از خداوند یگانه است که شیطان‌صفتان مجال پیدا کرده‌اند تا انسان را به بردگی کشند و او را به عنوان ابزاری در دستان آلودهٔ خود جهت اهداف شوم‌شان به کار گیرند. آری! شیطان‌صفتان با استفاده از

---

۱ – نبرد من، صفحه ۵۸.

۲ – این موضوع که فلسفه به معنای خودش حدود ۲۷۰۰ سال قدمت دارد در منابع مختلفی آمده از جمله «براین مگی» در صفحه ۱۳ سرگذشت فلسفه بیان می‌دارد: «نخستین این فیلسوفان در جهان یونان باستان در قرن ششم پیش از میلاد ظهور کرد. سرسلسلهٔ آنها، که تصور می‌رود طالس باشد، در شهر میلتوس (مَلَطیه)، در کرانهٔ آسیای صغیر، ترکیهٔ فعلی، به سر می‌برد. به همین علت، او و پیروانش را مکتب مَلَطی می‌خوانند. طالس شاگردی داشت به نام آناکسیماندروس، که در ۶۱۰ پیش از میلاد در ملیتوس به دنیا آمد و تا حدود ۵۴۶ پیش از میلاد زندگی کرد و....

اَباطیل‌بافی‌های فیلسوفان غربی، بشر را ابزار دست خود کرده‌اند. نمونهٔ دیگر آن «فِمِنیسم» است که با استفاده از آن، زنان را به ابزار ارزان‌قیمت خود در انجام کارها، عیاشی‌ها و هوسرانی‌ها و یک ابزار تبلیغاتی برای فروش کالاها و خدمات‌شان تبدیل کرده‌اند و علاوه بر آن کانون خانواده را که در ادیان و فرهنگ‌ها از اهمیت بسزایی در تربیت و جامعه‌سازی برخوردار است فرو پاشانده‌اند و امروز زنان غربی در راهپیمایی‌ها و اعتراضات به دنبال اِحقاق حداقل حقوق انسانی خود یعنی کرامت انسانی هستند.

هر کس در غرب به اسم فلسفه یک مدینهٔ فاضله‌ای را که برخاسته از حرص و طمع و یا جهل و آلودگی سازنده و یا جریان پشت پرده‌اش بوده عَلَم کرده و با ادّعای اینکه تفکّر فلسفی‌اش عِلمی است و تنها راه نجات بشریّت است، بشر را به تباهی و بیچارگی خوانده است. به هر رو، نتیجه فلسفیدَن فلاسفهٔ غرب در ۲۷۰۰ سال گذشته چیزی جزء ایجاد یک «صد راهی» از انواع ایسم‌ها نیست. بشر در این دنیا برای تکامل و طیّ مسیر سعادت بیش از هر چیز دیگر نیازمند شناخت و معرفت نسبت به خداوند بی‌همتا است، امّا فلاسفهٔ غرب غالباً همّ و غم خود را نه بر شناخت آیات و نشانه‌های عظمت الهی بلکه بر مادّه‌شناسی گذاشته و در یک سیر قهقرایی، جاهلانه، ماتریالیسم و مادّه‌گرایی را اساس طرح‌ها و برنامه‌های جامعهٔ بشری قرار داده و جایگاه انسانیت را واژگون کرده و انسان را هم‌ردیف حیوان و پست‌تر از حیوان قرار داده‌اند. فلاسفهٔ غرب روزی بُن و اساس مادهٔ عالَم را «آب»[1] و دیگری «مادّهٔ نامتعین»[2] و دیگری «هوا»[3] و دیگری «آتش»[4] و روزی «عدد»[5] را اساس عالَم دانستند. همین فلاسفه روزی جهان را «تغییر مداوم»[6] و روز دیگر «تغییرناپذیر»[7] دانستند. روزی اصالت را به «فرد»[8] و روز دیگر به «اجتماع»[9] دادند.

---

۱ – تاریخ فلسفهٔ غرب، صفحه ۹۲: نظریهٔ اصلی طالس (Thales) این بود که بن همهٔ چیزها آب است.

۲– همان، صفحه ۹۳: آناکسیماندروس (Anaximander) این مادّه را «نا متعیّن» یا بی کران می‌نامید، و مرادش مادّهٔ تکوین نیافته و متحول نشده‌ای بود که همهٔ عنصرها از آن پدید آمده اند.

۳–همان، صفحه ۹۴: آناکسیمِنِس (Anaximenes) مادّهٔ بی‌کران را رها کرد و به جای عنصر آب، هوا را مادّهٔ اصلی قرار داد.

۴ – همان، صفحه ۹۸: به نظر هراکلیتوس (Heraclitus) آتش، مادّهٔ اصلی است.

۵ – همان، صفحه ۹۷: فیثاغوریان گفتند که عدد، اساس عالم است.

۶ – همان، صفحه ۹۸: هراکلیتوس، شدن (Becoming) را اصل قرار داد و گفت واقعیت، تغییر مداوم است. .

۷ – همان، صفحه۹۹:پارمنیدس (Parmenhdes)، اعتقاد داشت تنها امکان منطقی، هستی تغییرناپذیر است.

۸ – در لیبرالیسم و کاپیتالیسم اصالت به فرد داده می‌شود.

۹ – در سوسیالیسم و کمونیسم اصالت به اجتماع داده می‌شود.

روزی برای شناخت، اِصالت را به «خِرَد»[1] و روز دیگر به «حس و تجربه»[2] دادند. اگر چه «خِرَد» و «حس و تجربه» در کنار ابزارهای شناختی دیگر انسان، هر یک کارکرد خود را در معرفت‌شناسی دارد ولی در حقیقت، شیطان‌صفتان از خِرَد و حواس انسان که مخلوق خداوند تبارک و تعالی برای شناخت او است به نفع خودشان سوءاستفاده کرده و حتی با آنها در برابر خدای یگانه طغیان کردند. آری! آن روزی که شیطان‌صفتان می‌خواهند تا در برابر ایمان‌گراییِ خشک مسیحیّتِ تحریف‌شدهٔ به دستِ‌خودشان، قد عَلَم کنند تا انسان را محور عالَم قرار دهند و بدین صورت حکومت فرعون‌وارشان را در جهان پایه‌گذاری کنند به نظریّاتی چون «می‌اندیشم، پس هستم»[3] پرداخته، اِصالت شناخت را به «خِرَد» می‌دهند و پس از آن و برای به بردگی‌کشیدن انسان، اِصالت شناخت را به «حس و تجربه» می‌دهند، تا کُفر و اِلحاد را در جهان نهادینه کنند، زیرا به خوبی می‌دانند خداوند بزرگ‌تر از آن است که توصیف شود و قطعاً ذات خداوند به حس و تجربهٔ بشر نمی‌آید و شیطان‌صفتان می‌توانند با موضوعیت دادن صِرف به تجربه و حواس انسان، عالَم غیب و ملکوت را انکار کنند و با انحراف تجربه و حواس انسان از شناخت آیات و نشانه‌های الهی به صِرف مادّه‌شناسی، اساس کُفر و اِلحاد را پایه‌گذاری کرده و با دورکردن بشر از خداوند تبارک و تعالی، فضای بردگی انسان را رقم زنند.

هر روز در فلسفهٔ غرب، شاگردی استادش را نقض کرده و به باد انتقاد می‌گیرد و یک موضوعی بر خلاف نظریهٔ استادش بیان کرده و خودش را حق می‌پندارد که در نهایت بشر امروز در شرق و غرب عالَم سر یک «صد راهه» از انواع ایسم‌ها و مسیرهای فلسفی، متحیّر و سرگشته و خسته مانده و نمی‌داند که به کدام سمت برود. به هر سمتی که می‌رود توسط شیطان‌صفتان روح و جسمش دریده شده و تباه می‌گردد. امید است که بشر به زودی بفهمد که راه نجات، فقط و فقط پناه بردن به اَصل و اَساس آفرینش یعنی خداوند تبارک و تعالی و پیروی از انبیاء و اولیای الهی است. البتّه این پیروی باید درست و صحیح باشد و نه از یک دین تحریف‌شده به دست شیطان‌صفتان مثل مسیحیّت باشد و نه مانند برخی مسلمانان که مفسّران، معلّمان و مجریان حقیقی قرآن را که اهل‌بیت پیامبراکرمﷺ هستند را کنار گذاشته و از غاصبین حق آنها و پیروان‌شان متابعت کردند. امید است که مردم جهان معنی حدیث «ثَقَلین» را به خوبی فهمیده و این کلام گهربار پیامبر

---

۱ – تاریخ فلسفه غرب، صفحه ۱۷۳: «رنه دکارت»، «اسپینوزا» و «لایب نیتس»، سه فیلسوف بزرگ خرد گرا هستند.

۲ – همان، صفحه ۱۸۲: «جان لاک»، «بارکلی» و «هیوم» سه فیلسوف تجربه گرا هستند.

۳ – سرگذشت فلسفه، صفحه ۸۶: جمله‌ای از «رنه دکارت» است.

ختمی‌مرتبت حضرت محمّدمصطفیﷺ را آویزهٔ گوش خود کنند تا سعادت حقیقی در دنیا و آخرت را نصیب خود نمایند. پیامبراکرمﷺ فرمودند: «**إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی، وَ إِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ.**[1]

همانا من دو چیز گران‌بها در میان شما می‌گذارم که اگر شما بر آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد، یکی کتاب خدا قرآن و دیگری عترت من اهل‌بیتم است، و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض(کوثر) بر من وارد شوند».

واقعاً جای تعجّب است که چرا قسمت عمده‌ای از بشریّت به جای پیروی از انبیاء و اولیای الهی که همواره خیرخواه مردم بوده‌اند به پیروی از شیطان‌صفتان که چیزی جز بدبختی برای بشریّت نداشته‌اند، روی آورده‌اند. فلاسفهٔ غرب همواره مردم را به خود و هوس‌های خود فراخوانده و بشر را به ظلمت و تباهی و حیرانی بر سرِ انواع بیراهه‌ها سوق داده‌اند ولی انبیای الهی و اوصیای ایشان بر خلاف فلاسفهٔ غرب همواره مردم را به یک مقصد و آن هم خداوند تبارک و تعالی که خیر و رحمت مطلق است فراخوانده‌اند تا بشر در دنیا و آخرت در سعادت کامل باشد. قرآن کریم می‌فرماید: «**آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وَإِلَیْکَ الْمَصِیرُ.** (پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده، ایمان آورده، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبرانش، ایمان آورده‌اند [و براساس ایمان استوارشان گفتند:] ما میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم. و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا! آمرزشت را خواهانیم و بازگشت [همه] به سوی توست)».[2]

انبیای الهی و اوصیای ایشان در راه خدا و برای نجات بشریّت از جهل و گمراهی از همهٔ وجودشان در این عالَم گذشتند و اوج این از خودگذشتگی در کربلای معلّی رقم خورد. زمانی‌که یک فرد نجاست‌خوار و فاسد به انواع و اقسام گناهانِ شیطانی مثل «یزید» بر تخت قدرت می‌نشیند و خود را خلیفهٔ خدا و جانشین پیامبر می‌داند و به نوعی مانند فلاسفهٔ امروز داعیه‌دار حق می‌شود تا بدینوسیله مردم را در جهل و ظُلمت به بردگی کشیده تا به عیاشی‌ها و هوس‌بازی‌های بی‌حد

---

۱ – وسائل الشیعه، جلد۲۷، بَابُ تَحْرِیمِ الْحُکْمِ بِغَیْرِ الْکِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وُجُوبِ نَقْضِ الْحُکْمِ مَعَ ظُهُورِ الْخَطَإِ، صفحه ۳۴: همان‌گونه که در متن و ذیل حدیث اشاره گردیده، این حدیث که به «حدیث ثَقَلین» شهرت دارد یکی از احادیث بسیار معتبر و متواتر می‌باشد که با مضامین و روایت‌های متعدد در شیعه و سنّی نقل شده است.

۲ – سوره مبارکه بقره، آیه ۲۸۵.

و حصرش بپردازد، سالار شهیدان آقا امام حسین‌علیه‌السلام با تمام توان خویش در برابرش به پا می‌خیزد تا با خونش درخت معرفت الهی را در این عالَم آبیاری کرده و مردم را تا قیامَت از جهل نجات دهد. آری! در زمانه‌ای که بشر با تمام سرعت به سمت جهل و تاریکی درحرکت است، امام حسین‌علیه‌السلام در برابر کفر و جهل به پا می‌خیزد و برای رضای خدا همه چیزش را در طَبَق اخلاص می‌گذارد تا بندگان خدا را از جهل، حیرت و گمراهی نجات دهد. امام صادق‌علیه‌السلام در زیارت اربعینِ امام حسین‌علیه‌السلام می‌فرمایند: «**اَللّٰهُمَّ اِنّی اَشْهَدُ... وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فیکَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَةِ وَ حَیْرَةِ الضَّلالَةِ**. (خدایا من شهادت می‌دهم که حسین مظلوم شهید... خون پاکش را در راه تو داد تا بندگانت را از جهالت، حیرت و گمراهی نجات دهد)».[۱] آری! امام حسین‌علیه‌السلام همه چیزش را جانی و مالی در راه خدا برای نجات بشریت داد. او اصحاب با وفایش را داد، جوان رشیدش حضرت علی اکبرعلیه‌السلام را داد، برادر داد، فرزند برادر داد، فرزند خواهر داد، حتی علی اصغر ۶ماهه‌اش را داد و در نهایت در کمال خستگی و تشنگی و در گودی قتلگاه درحالی‌که راضی به رضای خدا و تسلیم امر او بود، سرش را داد. پس از شهادت، خیمه‌های امام حسین‌علیه‌السلام را به آتش کشیدند و اهل و عیالش را غارت کرده و به اسارت بردند درحالی‌که می‌توانست با یزیدیان بیعت کرده و یک زندگی راحت دنیایی برای خود و خانواده‌اش رقم زند ولی با هدف امر به معروف و نهی از منکر در جامعه، با ایستادن در برابر یزید ملعون و تعلیم این جمله به بشریّت که [«**مِثْلِی لَا یُبَایِعُ مِثْلَهُ**» یعنی مثل من با مثل او(یزید) بیعت نمی‌کند][۲]، خط جریان فکری عظیمی را در این جهان تا قیامت رقم زد که نور و تاریکی در یک‌جا جمع نمی‌شوند. امام حسین‌علیه‌السلام با خون خودش به مردم آموخت که جایگاه انسان بسیار عظیم‌تر از آن است که کسانی چون یزید و امثال یزید بر انسان و اندیشه‌اش حاکم شوند. امام حسین‌علیه‌السلام به بشر درس آزادی و آزادگی و کرامت آموخت و به انسان آموخت که مبادا مطیع و بردهٔ انسان‌های پَست و بی‌مقداری چون یزیدیان شود. امام حسین‌علیه‌السلام در این عالَم نوری شد تا طالبان حقیقت را از ظُلمات نجات دهد. امام صادق‌علیه‌السلام در زیارت نیمهٔ‌شعبان خطاب به امام حسین‌علیه‌السلام عرضه می‌دارد: «... **وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ نُورُ اللّٰهِ الَّذِی لَمْ يُطْفَأْ وَ لا يُطْفَأُ أَبَداً**... (و شهادت می‌دهم که شما آن نور خداوند متعال هستید که خاموش نشده و تا ابد خاموش نخواهید شد...)».[۳] پیامبراکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت ایشان‌علیهم‌السلام، انوار پاک و مطهری هستند

---

۱ - مفاتیح الجنان، قسمتی از زیارت اربعین.

۲ - بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۳۲۵.

۳ - مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی، قسمتی از زیارت نیمهٔ شعبان امام حسین‌علیه‌السلام

که هر کس در مسیر آنها حرکت نماید و به آنها تأسّی کند، همواره در مسیر انور حرکت کرده و هیچگاه گمراه نخواهد شد. اهل‌بیت علیهم‌السلام کسانی هستند که در راه خدا و برای هدایت بشریّت و قرار دادن انسان در مسیر سعادت از هیچ کوششی فروگذار نکردند. خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم نسبت به پیامبر بزرگوار اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «**لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ**. (رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است، و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است)».[1] در قسمتی از زیارت جامعهٔ کبیره از آقا امام هادی علیه‌السلام چنین می‌خوانیم: «**... وَدَعَوْتُمْ اِلی سَبیلِهِ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَبَذَلْتُمْ اَنْفُسَکُمْ فی مَرْضاتِهِ وَصَبَرْتُمْ عَلی ما اَصابَکُمْ فی جَنْبِهِ**... (و مردم را با حکمت و پند نیکو به راهش دعوت کردید و در راه خشنودی او بذل جان کردید و در مقابل پیش‌آمدهای ناگوار بخاطر او بردباری کردید...)».[2]

---

۱ - سوره مبارکه توبه، آیه ۱۲۸.

۲ - مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی، قسمتی از زیارت جامعهٔ کبیره.

ابزار پنجم

تحریف ادیان الهی و ایجاد ادیان و عرفان‌های جَعلی و نوظهور

قسمتی از پروتکل شیطانی شمارهٔ چهارم صهیونیسم:

«اگر ایمان به خدا حاکم شد، آنگاه ملّت می‌تواند حکومت کند؛ به این ترتیب که کرهٔ زمین به چند اقلیم تقسیم و بر هر اقلیمی سرپرست و قیّم معنوی ملّت حاکم شود. در این صورت، ملّت تحت ارشاد پیشوای معنوی خود، راضی و خشنود از آنچه خداوند برایش مقدر کرده است به زندگی خویش ادامه می‌دهد. به همین علت ما موظّفیم ادیان را بکلی ریشه‌کن کنیم و اصل اعتقاد به وجود خدا را از اذهان «گوییم»[1] بیرون آوریم و به جای آن ارقام محاسباتی و نیازهای مادّی را بگذاریم».[2]

---

۱ - در فصل اول توضیح داده شد. منظور از «گوییم» (Goyem یا Goys) غیریهود است. این کلمه نزد یهود به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان می‌باشد و این خود نشان می‌دهد که یهودی‌ها به دیگران با دیدهٔ حقد و حقارت و دشمنی و تنفر می‌نگرند.

۲ - سند پروتکل‌ها در فصل اول آمده است.

هر چه بشر از اَنوار بی‌کران هدایت الهی فاصله گرفته و در جهل فرو رود، راحت‌تر رامِ دست شیطان‌صفتان و بردهٔ آنان می‌گردد. خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «**اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**... (خدا نور (وجودبخش) آسمانها و زمین است...)»[1] اگر انسان از نور خدا جدا شود قطعاً گرفتار ظلمت و تاریکی می‌شود و در چنین فضایی گرگان و شیطان‌صفتان می‌توانند به اهداف شوم خود که همانا به بردگی‌کشیدن انسان یا دریدن فطرت پاک اوست، برسند. شیطان‌صفتان برای آنکه بتوانند انسان‌ها را به بردگی بکشانند باید بین انسان و خداوند تبارک و تعالی فاصله و حجاب ایجاد نمایند تا بشر در ظلمت این حجاب، رامِ دستِ شیطان‌صفتان شود. شیطان‌صفتان برای ایجاد حجاب بین انسان با خداوند تبارک و تعالی، به دنبال انحراف بشریّت از صراط مستقیم الهی هستند همان‌گونه که شیطان رجیم پس از رانده شدن به دلیل عدم اجرای دستور الهی می‌گوید: «... **لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ**... بر سر راه راست تو در کمین آنان [بندگان] می‌نشینم».[2] آری! شیطان‌صفتان به خوبی می‌دانند که اگر بین خدا با انسان فاصله اُفتد، دیگر بشر وسیله‌ای برای رهایی و نجات خود نخواهد داشت زیرا: «**اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**... خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها[ی جهل، شرک، فسق وفجور] به سوی نورِ [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می‌برد...».[3]

برای ایجاد انحراف از صراط مستقیم الهی، شیطان‌صفتان در راه مستقیم الهی کمین کرده‌اند تا بشر را با تحریف اَدیان الهی و ایجاد اَدیان و عرفان‌های جَعلی و نوظهور از راه مستقیم منحرف کرده و به مسیر ظلمت و گمراهی سوق دهند. در ذیل اشارهٔ مختصری به این انحرافات می‌گردد:

۱. ایجاد انحراف در یهودیت توسّط شیطان‌صفتان

یکی از ادیان بزرگ الهی توسط حضرت موسی‌علیه‌السلام به بشریت ارائه شد امّا همان‌گونه که در فصل اول، توضیح داده شد عدّه‌ای از بزرگان یهود به دلیل منافع شخصی و دنیاطلبی و هوس‌پرستی خود، این دین بزرگِ الهی را پس از پیامبران خود تحریف کرده و کتاب‌ها و عقاید آن را حسبِ

---

۱ – سوره مبارکه نور، آیه ۳۵.

۲ – سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۶.

۳ – سوره مبارکه بقره، آیه ۲۵۷.

هوا و هوس خویش تغییر دادند و آن‌گونه که خواستند در آن تغییر و تحریف ایجاد نمودند و متأسّفانه عوام مردم معتقد به این آیین نیز تابع آنها شده و در بند هوا و هوس آنها اسیر شدند. باورهای تحریف شدهٔ یهودیت در طول تاریخ منشأ فتنه‌های فراوانی بوده و هست که در فصل اول توضیحاتی در این خصوص داده شد.

۲. ایجاد انحراف در مسیحیت توسّط شیطان‌صفتان

یکی دیگر از ادیانِ بزرگ الهی که از طرف خدا و توسّط حضرت عیسی مسیح علیه‌السلام به مردم ابلاغ شد، مسیحیّت است امّا حضرت عیسی علیه‌السلام توسّط بزرگان قوم یهود در زمان خودش برتابیده نشد و این دین بزرگ الهی نیز توسّط شیطان‌صفتان دست‌خوش تحریف و تغییر گردید تا به اهداف شوم‌شان برسند؛ امّا چگونه؟ باز هم پای یهودیان در کار است، همان‌هایی که دین خود را به انحراف کشاندند.

«پطرس»، پس از صعود حضرت عیسی علیه‌السلام به آسمان در میان پیروان او نقش محوری داشته است؛ این امر به خوبی از هشت باب کتاب اعمال رسولان [در انجیل] بر می‌آید. حتی پطرس در مواردی نیز به سراغ غیریهودیان رفته و بین آنها فعالیّت کرده است. تا حدود سال ۴۰ میلادی، یعنی حدود ده سال پس از حضرت عیسی علیه‌السلام، اوضاع و احوال بر همین منوال بوده است(مسیحیّت موحّد بوده است)، تا اینکه در این زمان شخصی به نام «شائول» یا «پولس» به مسیحیت می‌گرود. «پولس» فردی یهودی بود که بر مسیحیان سخت می‌گرفت و آنها را شکنجه و آزار می‌رسانید. او برای دستگیری مسیحیانی که گریخته بودند، از رئیس کَهَنه نامه گرفته بود به سوی دمشق می‌رفت. به گفتهٔ کتاب اعمال رسولان(به نقل از خود پولس)، در نزدیکی دمشق نوری اطراف او درخشید و صدایی شنید که به او گفت: شائول، شائول، برای چه بر من جفا می‌کنی؟ او پرسید تو کیستی؟ و جواب شنید: من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می‌کنی. بعد عیسی علیه‌السلام به او دستور می‌دهد که به شهر برود تا دستور بعدی به او برسد.[۱] این ماجرا را «لوقا» که بعداً به دست پولس ایمان آورده و شاگرد خصوصی او بوده است، در کتاب اعمال رسولان نقل کرده است. هشت باب اوّل این کتاب عمدتاً اطراف پطرس و فعّالیت‌های او دور می‌زند، امّا از باب نهم به بعد به تدریج «پطرس» به دست فراموشی سپرده می‌شود و تمام داستان به «پولس» اختصاص می‌یابد. «پولس»

---

۱ - اعمال رسولان، باب نهم.

مسافرت‌هایی تبلیغی بین امّت‌ها می‌کند و باعث می‌شود عدّهٔ زیادی از آنها در شهرهای مختلف، به مسیحیّت (از نوع پولسی) ایمان بیاورند. به تدریج بین پولس و حواریون دیگر از جمله پطرس اختلاف بوجود می‌آید، که شامل ابعاد عقیدتی، عملی و رهبری جامعهٔ مسیحیت نیز می‌شود. پولس برگزیدگی پطرس را از جانب حضرت عیسی علیه السلام می‌پذیرد؛ امّا مدعی می‌شود که مأموریّت پطرس تنها در میان یهودیان بوده و بعداً حضرت عیسی علیه السلام همان مأموریت را در میان امّت‌ها به او سپرده است. او در رساله‌اش به غلاطیان پس از حمله به حواریون می‌گوید: «بلکه به خلاف آن، چون دیدند که بشارت نامختونان به من سپرده شد، چنانکه بشارت مختونان به پطرس*زیرا او برای رسالت مختونان در پطرس عمل کرد، در من هم برای امّت‌ها عمل کرد».[1] بدین ترتیب مأموریت پطرس به یهودیان محدود می‌شود و هدایت غیریهودیان را پولس به عهده می‌گیرد. ولی مسأله به اینجا ختم نمی‌شود بلکه پولس رو در روی پطرس می‌ایستد و با او مخالفت می‌کند: «امّا چون پطرس به انطاکیّه آمد او را روبرو مخالف نمودم زیرا که مستوجب ملامت بود».[2] و حتی او را به نفاق متهم می‌کند: «و سایر یهودیان هم با وی نفاق کردند به حدی که «برنابا» نیز در نفاق ایشان گرفتار شد».[3] همان‌طور که گذشت بر طبق اَناجیل، پطرس به رهبری مسیحیان برگزیده شده و این مأموریّت شامل حال غیریهودیان هم بوده است. امّا این مسأله جریان عادی خود را طی نکرد و به مسیری دیگر کشیده شد. از این به بعد دو پرچم در جامعهٔ مسیحی آن زمان وجود داشت و در نتیجه مردم هم به دو گروه تقسیم شدند. دسته‌ای، که عمدتاً مسیحیان یهودی‌الاصل بودند، از پطرس و حواریون پیروی کردند و دستهٔ دیگر که بیشتر غیریهودیان بودند از پولس (شائول یهودی) پیروی کردند. این اولین شقاق و جدایی در تاریخ مسیحیت بود.[4] همان‌طور که نویسندهٔ کتاب مسیحیت و بدعت‌ها بیان کرده، اختلاف عقیدتی اصلی و زیربنایی این گروه بر سر مسیح‌شناسی بود. اینکه عیسی که بود و چگونه شخصیّتی داشت؟ بیشترین سؤالات را برمی‌انگیخت و تقریباً ریشه همهٔ بدعت‌های مهم همین مسأله بود. مسیحیانی که پیرو «پطرس» و حواریون بودند، بر انسان بودن مسیح و ردّ جنبهٔ الوهیّت او تأکید می‌کردند. آنها پولس را به خاطر این تعلیم که عیسی-یک انسان-پسر خداست، کافر می‌دانستند. محقّقین می‌گویند پولس الهیات جدیدی به

۱ - رساله پولس به غلاطیان، ۲:۸،۷.

۲ - رساله پولس به غلاطیان، ۲:۱۱.

۳ - رساله پولس به غلاطیان، ۲:۱۳.

۴ - مسیحیت و بدعت‌ها، صفحه ۱۹.

وجود آورد که با سخنان حضرت‌عیسی علیه السلام هرگز انطباق نداشت.[۱] نویسندهٔ کتاب «خلاصه‌ای از تاریخ جهان» چنین می‌گوید: «پولس قدیس از بزرگ‌ترین کسانی بود که مسیحیت جدید را به وجود آورد و او عیسی را هرگز ندید و بشارت او را هرگز نشنید... پس او را صاحب علم زیاد نسبت به یهودیت و آیین میترا و دیانت آن زمان، که اسکندریه آن را پذیرفته بود، می‌یابی. پس بسیاری از افکار و مصطلحات آنها را به مسیحیت منتقل کرد و به توسعه و رشد اندیشهٔ اصلی عیسی علیه السلام، که اندیشهٔ «ملکوت آسمان» بود، اهمیتی نمی‌داد؛ ولیکن به مردم تعلیم می‌داد که عیسی علیه السلام فقط مسیح موعود و زعیم یهود نیست، بلکه او پسر خداست که به زمین نزول کرده تا خود را قربانی کند و به صلیب رود تا کفّارهٔ گناه انسان شود. پس مرگ او قربانی‌ای مثل قربانی‌های قدیم خدایان برای نجات بشر در تمدن‌های ابتدایی بود. پس مسیحیت چیزهای زیادی از این ادیان به عاریه گرفت...».[۲] خودِ پولس نیز به این نکته معترف است که اندیشه‌های خود را از حواریون نگرفته است. او می‌گوید: «امّا ای برادران شما را اعلام می‌کنم از انجیلی که من بدان بشارت دادم که به طریق انسان نیست، زیرا که من آن را از انسان نیافتم و نیاموختم...[۳] امّا چون خدا که مرا از شکم مادرم برگزید و به فیض خود مرا خواند، رضا بدین دارد که پسر خود را در من آشکار سازد تا در میان امت‌ها بدو بشارت دهم، در آن وقت با جسم و خون مشورت نکردم و به اورشلیم هم نزد آنانی‌که رسول بودند نرفتم، بلکه به عرب شدم و باز به دمشق مراجعت کردم...».[۴] بنابراین در نخستین نزاعی که در مسیحیت رخ داد، اختلافات عقیدتی بر سر مسیح‌شناسی بود. یک گروه مسیح را پیامبر و مخلوق خدا و نیز انسان می‌دانستند. این گروه که مسیحیان یهودی‌الاصل بودند و از پطرس و حواریون پیروی می‌کردند، عقایدشان بر عهد قدیم و نیز گفته‌های حضرت عیسی علیه السلام در اناجیل منطبق بود. گروه دیگر غیریهودیان پیرو پولس(شائول که یهودیِ مسیحی‌ستیز بود) بودند که به جنبهٔ اُلوهی و فوق‌بشری حضرت عیسی علیه السلام و اینکه او خدا بود ولی جسم گرفت تا به صلیب رود و قربانی گناه انسان شود، معتقد بودند. به گفتهٔ دانشمندان، این اندیشه‌ها با عهد قدیم و گفته‌های حضرت عیسی علیه السلام سازگاری ندارد و از جهان شرک آن زمان وارد مسیحیت شده است.[۵]

---

۱ - مسیحیت و بدعت‌ها، صفحه ۲۱.

۲ - همان، صفحه ۲۴.

۳ - رساله پولس به غلاطیان، ۱: ۱۱-۱۲.

۴ - رساله پولس به غلاطیان، ۱: ۱۵-۱۷.

۵ - مسیحیت و بدعت‌ها، صفحهٔ ۲۵.

نکتهٔ قابل توجه این است که بسیاری از دانشمندان مسیحی این را پذیرفته‌اند که مسیح‌شناسی پولسی خِرَدپَذیر نیست و خِرَدگُریز یا خردستیز است.[۱] پولس اصرار داشت که تنها اوست که دین عیسی علیه‌السلام را به درستی درک می‌کند. او نظرات شاگردان عیسی علیه‌السلام را رد می‌کرد و حتی از مخالفت با جانشین عیسی علیه‌السلام یعنی جناب «پطرس» هم اِبایی نداشت.[۲] همان پطرسی که مطابق آیات کتاب مقدس، وظیفهٔ هدایت مردم به وی واگذار شده بود،[۳] برای نمونه پولس می‌گفت: احکام و دستورات دینی(شریعت)، اموری غیردینی هستند[۴] و در حالی بر نظر خود پا فشاری می‌کرد که در کتاب مقدس به نقل از عیسی علیه‌السلام چنین آمده: «هر کس یکی از کوچک‌ترین احکام و دستورات را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود».[۵] اما در نهایت همه‌چیز دست به دست هم داد و تلاش خستگی ناپذیر پولُس یهودی برای ایجاد انحراف در دین اصلی عیسی علیه‌السلام نتیجه داد و به مرور مسیحیان به سمت نظرات او متمایل شدند. این بود که افکار «پولس» در قالب بخش مهمی از کتاب مقدس و اعتقادات اصلی مسیحیان وارد مسیحیت شد؛[۶] تاجایی‌که دانشمندان بسیاری در غرب، «پولُس» را «مؤسّس دوّم مسیحیت» می‌نامند؛ چرا که تغییرات بسیاری در مسیحیّت ایجاد کرد؛ تغییراتی که به اعتراف محققین ریشه در تفکرات یونانی آن دوران داشت؛ ولی متأسفانه امروزه به عنوان یک دین الهی عرضه می‌گردد.[۷] پس بر طبق معیارها مسیحیان به دو دسته تقسیم شدند؛ گروه مسیحیان یهودی‌الاصل که پیروان پطرس و حواریون بوده‌اند، راست‌کیش و گروه دیگر که رهبری آن با «پولُس» بود، بدعت‌گذار بوده‌اند. و از آنجا که به گفتهٔ نویسندهٔ مسیحیت و بدعت‌ها، گروه نخست پس از سال ۷۰ میلادی کم اهمیّت گردیدند و آخرین بازماندگان آنها در قرن چهارم از بین رفتند، پس آنچه از مسیحیت باقی مانده از گروه دوّم، یعنی گروه طرفداران اندیشه‌های پولس(یهودی) است.[۸] ضمناً باید در نظر داشت که متون مقدّس مسیحیّت امروزی، تحریف‌شده و به عقیدهٔ خود مسیحیان توسّط حضرت عیسی علیه‌السلام گردآوری

---

۱ - همان، صفحهٔ ۲۵.

۲ - رساله پولس به غلاطیان، ۲: ۱۱-۱۴.

۳ - انجیل متی، ۱۶: ۱۸-۱۹.

۴ - رساله پولس به غلاطیان، ۲: ۱۶.

۵ - انجیل متی، ۵: ۱۹.

۶ - چهارده بخش از ۲۷ بخش کتاب مقدس(عهد جدید) از نوشته‌های پولس تشکیل یافته است.

۷ - کتاب مقدس و انتقاداتی به دین مسیحیّت، صفحهٔ ۲۱.

۸ - مسیحیّت و بدعت‌ها، صفحهٔ ۲۹.

نشده‌اند. در کتاب «(آشنایی با) مسیحیّت» پس از طرح بحث چنین آمده است: «نتیجه می‌گیریم که در قرن نخست مسیحی و تا حدود بیست سال پس از مسیح -حدود ۵۰ میلادی- هیچ‌یک از مطالب عهد جدید نوشته نشده بودند و بعد از این تاریخ، ابتدا رساله‌های پولس که در کلیساها خوانده می‌شد، به نگارش درآمد».[۱] به‌هررو نتیجه حاصل می‌شود که شائول یهودی(پولس) که نه حضرت عیسی(ع) را دیده بود و نه اندیشه‌های خود را از حواریّون گرفته بود به عنوان مبلّغ وارد مسیحیّت شده و آن را به انحراف می‌کشاند. آری! شیطان‌صفتان به خوبی می‌دانند برای به انحراف کشیدن یک دین و از هم‌پاشاندن آن کافیست تا توحید را نشانه بگیرند و به همین دلیل تثلیث را در مسیحیت ایجاد کرده و با غلوّکردن در خصوص حضرت عیسی(ع) و الوهیّت دادن به او شیرازهٔ مسیحیّت را از هم پاشاندند و در عصر رنسانس که مسیحیّت به دلیل تحریف، پاسخگوی زندگی بشری نبود را بهانه کرده و با کوبیدن بر طبل سکولاریسم، بنای جداسازی دین از شئون زندگی و در نتیجه نهادینه‌کردن کُفر و اِلحاد را در این جهان بنا کردند تا با بُریدن بشر از خداوند متعال، فرعون‌وار ادّعای خدایی کرده و مردم جهان را به بردگی کشند تا با نوشیدن شیرهٔ حیات دنیای مادّی، انواع لذّات و شهوت‌رانی‌ها و هوس‌رانی‌ها را برای خودشان رقم زده تا شاید حرص و طمع حیوانیِ سیری‌ناپذیرشان تسکین یابد. ولی ای کاش می‌دانستند که عاقبت غرق‌شدن در هوس‌بازی‌ها و شهوت‌رانی‌های دنیای مادّی چیزی جز هلاکت در زندگی جاودانهٔ آخرتی نیست.

۳. ایجاد انحراف در جامعهٔ مسلمین توسّط شیطان‌صفتان

ظلمی که به اسلام و پیامبر بزرگوار اسلام و اهل‌بیت ایشان(ع) شد به قدری عظیم است که قابل‌وصف و بیان نیست. در اینجا به قَدر ضرور و در راستای محتوای کتاب اشارهٔ مختصری می‌شود البتّه کتاب‌های متعدّدی بر اساس اسناد معتبر شیعه و سنّی در خصوص وقایع پس از پیامبراکرم(ص) و مهجوریّت و مظلومیّت قرآن و اهل‌بیت(ع) و نیز اثبات ولایت اهل‌بیت(ع) و اینکه این بزرگواران تنها راه نجات بشر هستند نوشته شده که طالبان حقیقت می‌توانند به آنها مراجعه کنند. یکی از این کتاب‌ها، «الغدیر» علّامهٔ امینی می‌باشد. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، شیطان‌صفتان به خوبی می‌دانند که برای به انحراف کشاندن یک دین باید اصل و اساس آن یعنی «توحید» را نشانه بگیرند. این مسأله در مسیحیّت به نوعی و در اسلام به نوعی دیگر اتّفاق

---

۱ - مسیحیّت، صفحه ۶۷.

افتاد. در مسیحیّت حجّت خدا یعنی حضرت عیسی عليه السلام را هم‌ردیف خدا خوانده و با تثلیث و شرک، اساس مسیحیّت را پاشانده و همهٔ انحرافات در مسیحیّت از همین جا نشأت می‌گیرد. امّا در اسلام نتوانستند قرآن‌کریم را تحریف کنند ولی با شعار «حسبنا کتاب اللّه»، در جامعهٔ مسلمین بین قرآن و عترت پیامبر عليهم السلام که مفسّرین و مجریان واقعی قرآن بودند در اَنظار مردم فاصله ایجاد کردند. به دلیل جدایی انداختن بین معلّمان حقیقی توحید و قرآن با مردم، معرفت و شناخت واقعی برای جامعه حاصل نشد و مردم نتوانستند سر کلاس اهل‌بیت عليهم السلام جان‌شان را از معارف توحیدی سیراب کنند. شیطان‌صفتان بر اساس هوا و هوس و شناخت جاهلانهٔ خود به تفسیر قرآن پرداختند و با نادیده گرفتن اَحادیث نبوی، مَجال پیدا کردند تا با غصب حق وصیّ رسول خدا– امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب عليه السلام – خود را خلیفهٔ خدا و جانشین رسول خدا نامیده و در برابر حجّت‌های بالغهٔ الهی و معلّمان حقیقی قرآن و توحید که اهل‌بیت عليهم السلام هستند ایستاده، آنها را خانه‌نشین کنند.و البتّه شیطان‌صفتان جسارت را به جایی رساندند که به خود اجازه دادند تا درب خانهٔ وحی را آتش زده و حجّت‌های الهی را یکی پس از دیگری به شهادت برسانند. در کربلا نیز بی‌رحمانه حجّت خدا، آقا امام حسین عليه السلام که اساس توحید و اسلام بر او و خاندانش بنا شده است را خارجی خوانده و در گودی قتلگاه سر از بدنش جدا کردند. بزرگ‌ترین ظلم به بشریّت آنجایی رقم خورد که منافقین، امر الهی مبنی بر «آیهٔ ابلاغ»[1] را کنار گذاشته و اجازه ندادند تا اسلام واقعی

---

۱ – سوره مبارکه مائده، آیه ۶۷: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت [دربارهٔ ولایت و رهبری علی‌بن‌ابی‌طالب امیرالمؤمنین عليه السلام] بر تو نازل شده ابلاغ کن؛ و اگر انجام ندهی پیام خدا را نرسانده‌ای. و خدا تو را از [آسیب و گزند] مردم نگه می‌دارد؛ قطعاً خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند)». کتاب‌ها و اسناد فراوانی در خصوص تفسیر آیهٔ مذکور از منابع مختلف شیعه و سنّی مبنی بر اثبات ولایت الهی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام وجود دارد. از باب نمونه علّامه سید مرتضی عسکری در کتاب «ولایت علی در قرآن و سنّت» از صفحهٔ ۶۳ در خصوص این آیه بر اساس منابع اهل سنّت توضیح می‌دهد که خلاصه‌ای از آن چنین است: «در روز هجدهم ذی‌حجةالحرام سال دهم هجرت و به هنگام بازگشت پیامبر صلى الله عليه وآله از حجةالوداع در محل غدیر خم، منزل‌گاهی به نام جحفه، که محل جداشدن راه‌های مدین و مصر و شام از یکدیگر بود، این آیه (آیه ابلاغ) بر رسول خدا صلى الله عليه وآله نازل گردید. پس از نزول این آیه، رسول خدا صلى الله عليه وآله به کاروان ها دستور داد و مقرر فرمود تا همان‌جا فرود آمده، پیش‌رفتگان را فراخوانند تا واپس‌ماندگان نیز از راه برسند و به ایشان بپیوندند. رسول‌خدا صلى الله عليه وآله نماز ظهر را در آن گرمای طاقت‌فرسا با آن جمعیّت بجای آورد. سپس به خطبه پرداخت و خدای را حمد و سپاس گفت و مردم را پند و موعظه بسیار کرد و در نهایت فرمود: پس هر کس را که من مولای او می‌باشم،این علی مولای او خواهد بود...».(و بدین‌سان رسول خدا صلى الله عليه وآله آقا امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب عليه السلام را ولیّ خدا و جانشین و وصیّ خود معرفی می‌کند). راوی می‌گوید: هنوز این دو نفر(پیامبر و علی عليهما السلام) از هم جدا نشده بودند که این آیه بر پیامبراکرم صلى الله عليه وآله نازل شد: (آیه اکمال به شرح ذیل):

و مورد رضای خداوند که حسب «آیهٔ اکمال»[1] حقیقت ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام بود نَشر یابد. با کنار گذاشته‌شدن پاسداران و مفسّرین حقیقی اسلام و قرآن، فضایی فراهم شد تا شیطان‌صفتان بتوانند اسلام و قرآن را آن‌گونه که می‌خواهند تفسیر نموده و اجرا کنند و یاوه‌سرایان که بعضاً از یهود و نصارا بودند و به ظاهر اسلام آورده بودند به جَعل احادیث پرداخته و جامعهٔ مسلمین را به انحراف کشاندند. اگرچه در طول تاریخ امامان معصوم علیهم‌السلام سعی کرده‌اند تا با صبر و جان‌فشانی برای رضای خدا و بنا بر مقتضیّات هر زمان از اسلام ناب و دین خدا پاسداری نمایند ولی این بزرگواران همواره از جانب خلفای غاصب مورد ظلم واقع شده و به حاشیّه رانده شدند تا در متن جامعه نباشند. زیرا شیطان‌صفتان می‌دانستند که اگر اهل‌بیت علیهم‌السلام در متن جامعه باشند؛ مردم به آنها روی کرده و بساط حکومت ظالمانه و غاصبانهٔ آنها جمع خواهد شد. از منظر دیگر باید توجّه داشت که مردم عافیّت‌طلب، جاهلانه پیرو شیطان‌صفتان شدند و بساط بدبختی و بیچارگی را برای خود رقم زدند. زمانی‌که ظالمانه حق امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام غصب شد، از آنجائی‌که حضرت فاطمه‌زهرا علیهاالسلام، با علم لدنّی خود می‌دانست که چه بلای عظیمی بر سر دین خدا و مردم آمده است، به دفاع از علی بن ابیطالب علیه‌السلام و دین خدا پرداخته و مادرانه برای رضای خدا تمام توان خویش را به کار می‌گیرد تا بشر از جهل و گمراهی و بیچارگی رهایی یابد، مضروب و مجروح می‌شود، محسن علیه‌السلام او سقط می‌شود، شبانه‌روز اشک می‌ریزد، و پس از غصب حقوق اهل‌بیت علیهم‌السلام برای روشنگری و جلوگیری از انحراف جامعه، در مسجد خطبه‌ای را قرائت می‌کند که سراسر پند و معرفت برای همهٔ اعصار است. در اینجا به قسمتی از خطبهٔ حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام اشاره می‌شود: «... حضرت زهرا علیهاالسلام مَقنَعهٔ خود را بر سر کردند و چادرشان را پوشیدند؛ و با چند تن از اطرافیان و زنان قوم خود به طرف مسجد راه افتادند. چادر آن حضرت آن‌قدر بلند بود که هنگام حرکت، سراپای‌شان را پوشانده بود. با کمال طمأنینه و آرامش و همچون رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله راه می‌رفت، چون وارد مسجد شد، ابوبکر با گروهی از جماعت مهاجر و انصار نشسته بودند، پس پرده‌ای زدند، و آن حضرت در پشت آن پرده جلوس فرمود، سپس آن حضرت آه دردناکی از دل سوزان خود کشید و همهٔ مجلس به گریه و ناله افتاده و یکپارچه اندوه و عزا شد، بعد آن حضرت اندکی

۱- سوره مبارکه مائده، آیه ۳: (...الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...) (امروز کافران از (زوال) آئین شما مایوس شدند، بنابراین از آنها نترسید و از(مخالفت) من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما پذیرفتم).* این آیه پس از ابلاغ ولایت الهی امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام توسّط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، نازل شد.

صبر نمود تا مجلس آرام گشت سپس بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند[1](قسمت مختصری از خطبه می‌آید): «...خداوند سرای آخرت را برای پیامبرش(پیامبراکرمﷺ) برگزید. همان‌جایی‌که سَرای پیامبران و جایگاه بندگان برگزیدهٔ خداست. با رفتن او نفاق و دورویی مانند بوته‌های خار، در میان شما ظاهر گشت؛ و دین، که لباسی زیبا بود، کهنه و فرسوده شد. آن گمراهانی که ساکت بودند و چیزی اظهار نمی‌کردند، یکباره به سخن آمدند؛ و کسانی که پست‌ترین انسان‌ها بودند و در گمنامی به سر می‌بردند، ناگهان آشکار شدند. شیطان از کمین‌گاه خویش سربرآورد و شما را به خود فراخواند و دید که چه زود فراخوان او را پاسخ گفتید و در پی او سبک‌مغزانه دویدید و در دام تزویر و فریبش خزیدید، پس شما را در برابر حق برانگیخت و دید به آسانی برمی‌خیزید. او آتش فتنه را در درون‌تان شعله‌ور کرد و دید که شما در راه مخالفت با حق، به راحتی رضای خدا را نادیده می‌گیرید. آن‌جایگاهی را که مربوط به شما نبود، به نام خود مُهر زدید مانند کسی که غاصبانه شتر دیگران را به نام خود می‌زند. و منفعت‌هایی را که برای دیگران بود، ظالمانه برای خود برداشتید مانند کسی که غاصبانه از چشمهٔ آب دیگران استفاده می‌کند. اینها همه درحالی بود که از عهد و پیمان‌تان با پیامبر، چیزی نگذشته بود و داغ رحلت او همه‌جا را گرفته بود. زخم دل‌های داغ‌دیده هنوز التیام نیافته بود و رسول‌خداﷺ هنوز به خاک سپرده نشده بود. به سرعت به دنبال نقشه‌های فریب‌کارانهٔ خود رفتید و وانمود کردید که می‌ترسید مسلمانان در فتنه بیفتند، پیمان‌شکنان بدانند، این خودشان هستند که در فتنه افتاده‌اند؛ آنان کافرند و آتش جهنم کافران را دربرمی‌گیرد. این رفتار از شما بعید است! و چرا این‌گونه عمل می‌کنید؟(از حقیقت روی‌گردان شده‌اید؟) و چگونه دروغ می‌گویید؟ درحالی‌که کتاب خدا در میان شما است، قرآنی که ظاهر و احکامش روشن و کلامش آشکار و نواهی آن واضح و اوامرش صریح است، آیا کتاب خدا را پشت سر انداختید؟ یا می‌خواهید به قرآن بی‌اعتنایی کنید؟ آیا می‌خواهید با چیزی غیر از قرآن، حقیقت را اثبات کنید؟ برای ستم‌کاران، چه بد است که قرآن را با چیز دیگری عوض می‌کنند! و هرکس غیر از اسلام را پیروی کند از او پذیرفته نخواهد شد و در سرای آخرت از زیان‌کاران خواهد گشت. سپس آنقدر صبر نکردید که بحران و جوش این مصیبت فروکش کند و خروش آن آرام گیرد (شما در ظلم و خیانت، هیچ تأخیری نکردید) و بلافاصله اقدام به دامن زدن و افروختن آتش کردید، و شراره‌های فساد مردم را شعله‌ور ساختید، و دعوت شیطان را اجابت نموده و گمراه شدید، و انوار دین مبین حقّ را خاموش، و احکام و سنّت‌های رسول‌خداﷺ را ترک نمودید. شما

۱ - الاحتجاج، جلد اوّل، خطبه الزهراء البتول علیها السّلام، صفحه ۲۵۳.

به بهانه‌های واهی اهداف شوم خود را به اجرا گذاشته و در واقع به اهل‌بیت پیامبرﷺ خیانت و ستم نموده و هر چه خواستید کردید، و ما در مقابل شما صبر می‌کنیم، همچون صبر در برابر تیزی و برش کارد و طعنهٔ نیزه‌ها...».[1] در قسمت دیگری از خطبه، حضرت فاطمه‌زهراعلیها‌السلام می‌فرمایند: «... آه که فوت او(رسول خداﷺ) چه حادثهٔ بزرگ و پیش آمد عظیمی بود، شکافی وسیع پدید نمود و همه‌چیز را به هم ریخت و از فقدان او زمین تیره شد و خورشید و ماه گرفت، و تمام ستارگان از هم پاشیدند، و کِشتی آرزو به گِل نشست، و کوه‌ها خاشع شدند، و در پیِ وفات او حریم‌ها زیر پا گذارده شد و حرمت‌ها(حرمت‌های الهی و اهل‌بیتعلیهم‌السلام) ریخت، و به خدا سوگند که این بزرگ‌ترین بلا و شدیدترین مصیبت است؛ هیچ بلایی به این سرعت بر کسی وارد نشده است...».[2]

در قسمت دیگری از خطبه، حضرت فاطمه‌زهراعلیها‌السلام خطاب به حاضرین چنین می‌فرمایند: «... آگاه باشید! شما را می‌بینم که به دنبال زندگی آرام خود هستید. آن کسی را که برای اداره و تدبیر کارها، از همه شایسته‌تر و بهتر است، رها کرده‌اید و او را از حق خود دور نموده‌اید. به گوشه‌ای رفته‌اید و به فکر آسایش و راحتی خودتان هستید. با این کاری که کردید، آرامش واقعی از زندگی‌هایتان رفت؛ و هر چه پذیرفته بودید، همه را رها نمودید. زندگی گوارایتان از بین می‌رود؛ مانند کسی که آب گوارا را از دهان خود بیرون بریزد. اگر شما و همهٔ اهل زمین کافر شوید، به خدا هیچ ضرری نمی‌رسد، به یقین خدا بی‌نیاز است و اوست که شایستهٔ ستایش می‌باشد. ای مردم! بدانید آنچه باید می‌گفتم، گفتم؛ بااینکه می‌دانستم حالتی شما را فراگرفته است که به یاریم

۱ - الاحتجاج، جلد اوّل، قسمتی از خطبهٔ حضرت زهرا علیهاالسّلام (خطبه الزهراء البتول علیهاالسّلام)، صفحه ۲۶۳ :... فَلَمّا اِختارَ اللّـهُ لِنَبِیِهِدار اَنْبیائِهِ وَ مَأْوی اَصْفِیائِهِ، ظَهَرَ فیکُمْ حَسْکَةُ النِّفاقِ، وَ سَمَلَ جِلْبابُ الدّینِ، وَ نَطَقَ کاظِمُ الْغاوینَ، وَ نَبَغَ خامِلُ الْاَقَلّینَ، وَ هَدَرَ فَنیقُ الْمُبْطِلینَ، فَخَطَرَ فی عَرَصاتِکُمْ، وَ اَطْلَعَ الشَّیطانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ، هاتِفاً بِکُمْ، فَاَلْفاکُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجیبینَ، وَ لِلْغِرَّةِ فیهِ مُلاحِظینَ، ثُمّ اَسْتَنْهَضَکُمْ فَوَجَدَکُمْ خِفافاً، وَ اَحْمَشَکُمْ فَاَلْفاکُمْ غِضاباً، فَوَسَمْتُمْ غیرَ اِبِلِکُمْ، وَ وَرَدْتُمْ غیرَ مَشْرَبِکُمْ. هذا، وَ الْعَهْدُ قَریبٌ، وَالْکَلْمُ رَحیبٌ، وَ الْجُرْحُ لَمّا یَنْدَمِلُ، وَ الرَّسُولُ لَمّا یقْبَرُ، اِبْتِداراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ، اَلا فِی الْفِتْنَةِ سَقَطُوا، وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَةٌ بِالْکافِرینَ. فَهَیهاتَ مِنْکُمْ، وَ کَیفَ بِکُمْ، وَ اَنّی تُؤْفَکُونَ، وَ کِتابُ اللّـهِ بَینَ اَظْهُرِکُمْ، اُمُورُهُ ظاهِرَةٌ، وَ اَحْکامُهُ زاهِرَةٌ، وَ اَعْلامُهُ باهِرَةٌ، و زَواجِرُهُ لائِحَةٌ، وَ اَوامِرُهُ واضِحَةٌ، وَ قَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ، اَرَغْبَةً عَنْهُ تُریدُونَ؟ اَمْ بِغَیرِهِ تَحْکُمُونَ؟ بِئْسَ لِلظّالمینَ بَدَلاً، وَ مَنْ یبْتَغِ غَیرَ الْاِسْلامِ دیناً فَلَنْ یقْبَلَ مِنْهُ، وَ هُوَ فِی الْاخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ. ثُمّ لَمْ تَلْبَثُوا اِلی رَیثَ اَنْ تَسْکُنَ نَفْرَتَها، وَیسْلَسَ قِیادَها، ثُمّ اَخَذْتُمْ تُورُونَ وَ قْدَتَها، وَ تُهَیجُونَ جَمْرَتَها، وَ تَسْتَجیبُونَ لِهِتافِ الشَّیطانِ الْغَوِی، وَ اِطْفاءِ اَنْوارِالدّینِ الْجَلِی، وَ اِهْمالِ سُنَنِ النَّبِی الصَّفِی، تُسِرُّونَ حَسْواً فِی ارْتِغاءٍ، وَ تَمْشُونَ لِاَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ فِی الْخَمَرِ وَ الضَّرّاءِ، وَ نَصْبِرُ مِنْکُمْ عَلی مِثْلِ حَزِّ الْمَدی، وَ وَخْزِ السنان فی الحشا....

۲ - الاحتجاج، جلد اوّل، قسمتی از خطبهٔ حضرت زهرا علیهاالسّلام (خطبه الزهراء البتول علیهاالسّلام)، صفحه ۲۷۰ :... اَتَقُولُونَ ماتَ مُحَمّدٌ؟ فَخَطْبٌ جَلیلٌ اِسْتَوْسَعَ وَ هْنُهُ، وَاسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ، وَ انْفَتَقَ رَتْقُهُ، وَ اُظْلِمَتِ الْاَرْضُ لِغَیبَتِهِ، وَ کُسِفَتِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ انْتَثَرَتِ النُّجُومُ لِمُصیبَتِهِ، وَ اَکْدَتِ الْامالُ، وَ خَشَعَتِ الْجِبالُ، وَ اُضیعَ الْحَریمُ، وَ اُزیلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَماتِهِ. فَتِلْکَ وَاللّـهِ النّازِلَةُ الْکُبْری وَ الْمُصیبَةُ الْعُظْمی، لامِثْلُها نازِلَةٌ....

نمی‌آیید و مرا رها می‌کنید؛ و می‌دانستم که دل‌های شما از مکر و فریب، پُر شده است. با این‌حال، سخن گفتم؛ چون سخنم از درونم می‌جوشد. کلام من، تراوش خشم است؛ ریزش غضب است، افشای رازِ سینه است. سخن گفتم تا حجّت را بر شما تمام کنم. بیایید و حکومت را بگیرید و بر آن سوار شوید! بر شترِ حکومت بنشینید. حکومت‌تان هم‌چون شتری است که پشتش زخمی و پایش لنگان است. ننگ این کار، همیشه برایتان باقی می‌ماند. خداوندی که صاحب کبریا و عظمت است، بر شما غضب می‌کند. تا ابد این نشانِ ننگ، بر شما می‌ماند...».[۱]

نقش یهود در انحرافات ایجادشده در جامعهٔ مسلمین

یهودیان نقش بسیار مؤثّری در به انحراف کشاندن اسلام و مسلمین داشته‌اند، اگرچه یهودیان در طول تاریخ شهره به پنهان‌کاری بوده و همواره سعی کرده‌اند تا از خرابکاری‌ها و شیطنت‌های خود ردّی به جای نگذارند و چه‌بسا برای رسیدن به اهداف شوم‌شان نام و هویّت و دین خود را در ظاهر تغییر داده تا بتوانند در جوامع نفوذ کنند؛ با این‌حال اسناد و منابع، بیان‌کنندهٔ عملکرد شیطانی آنها در طول تاریخ هستند که گاهاً با قرار دادن پازل‌ها در کنار هم، عملکرد شیطانی آنها مشخّص می‌شود. در ذیل چند پازل بر حسب اسناد قرآنی، روایی و تاریخی در کنار هم قرار می‌دهیم تا بخش مختصری از شیطنت‌های یهود در اسلام را مورد بررسی قرار دهیم:

سازمان یهود که مجموعهٔ گسترده‌ای از اطلاعات را در اختیار دارد، پیامبر آخرالزّمان را همانند فرزندان خویش می‌شناخت. خداوند تبارک و تعالی در آیه ۱۴۶ سورهٔ مبارکهٔ بقره می‌فرماید: «**الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ**. (گروهی که ما بر آنها کتاب فرستادیم، او (محمّد ﷺ و حقّانیّت او) را به‌خوبی می‌شناسند همان‌گونه که فرزندان خود را، ولکن گروهی از آنان (از راه عناد) حق را کتمان می‌کنند در صورتی که علم به آن دارند)».[۲] در روایت نیز نقل شده است که عبدالله بن سلام می‌گفت: «والله ما

---

۱ - الاحتجاج، جلد اوّل، قسمتی از خطبهٔ حضرت زهرا علیهاالسّلام (خطبه الزهراء البتول علیهاالسّلام)، صفحه ۲۷۲: اَلا، وَ قَدْ أَرى اَنْ قَدْ اَخْلَدْتُمْ اِلَى الْخَفْضِ، وَ اَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ اَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ، وَ خَلَوْتُمْ بِالدَّعَةِ، وَ نَجَوْتُمْ بِالضّيقِ مِنَ السَّعَةِ، فَمَجَجْتُمْ ما وَعَيْتُمْ، وَ دَسَعْتُمُ الّذى تَسَوَّغْتُمْ، فَاِنْ تَكْفُرُوا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِى الْاَرْضِ جَميعاً فَاِنَّ اللّـهَ لَغَنِى حَميدٌ. اَلا، وَ قَدْ قُلْتُ ما قُلْتُ هذا عَلى مَعْرِفَةٍ مِنّى بِالْخِذْلَةِ الَّتى خامَرَتْكُمْ، وَ الْغَدْرَةِ الَّتِى اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُكُمْ، وَ لكِنَّها فَيضَةُ النَّفْسِ، وَ نَفْثَةُ الْغَيظِ، وَ حَوَزُ الْقَناةِ، وَ بَثَّةُ الصَّدْرِ، وَ تَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ، فَدُونَكُمُوها فَاحْتَقِبُوها دَبِرَةَ الظَّهْرِ، نَقِبَةَ الْخُفِّ، باقِيَةَ الْعارِ، مَوْسُومَةً بِغَضَبِ الْجَبّارِ وَ شَنارِ الْاَبَدِ.

۲- سوره مبارکه بقره - آیه ۱۴۶.

می‌شناسیم محمد را زیاده از آنچه فرزندان خود را می‌شناسیم، زیرا که وصف آن حضرت را در کتاب‌های خود خوانده‌ایم و در آن شک نداریم و وقتی او را در میان شما می‌بینیم، گویی متوجه فرزندمان شده‌ایم».

این سازمان با عیسی علیه السلام به مقابله پرداخته و پس از او در حواریّون او نیز نفوذ کرد. سازمان یهود، پس از حضرت عیسی علیه السلام جزء اسلام، هیچ تهدیدی در برابر خود نمی‌دید. آنان دربارهٔ اسلام، اهداف آن، آورنده و ادامه‌دهندهٔ آن، اطلاعات جامع و کاملی داشتند. با توجه به آموزش‌های پیشین و تجربهٔ عملی آنها و نیز با توجه به تأکید و پشتکار این سازمان در رسیدن به حکومت جهانی، طبیعی بود که در برابر این تهدید به برنامه‌ریزی و مقابله بپردازد؛ همان‌گونه که در برابر عیسی علیه السلام ایستاد و شایعهٔ فحشای حضرت مریم علیها السلام و تصمیم به سنگسار ایشان و براندازی عیسی علیه السلام از برنامه‌های یهود بود.

مجموعه عملیات یهودیان برای مبارزه با پیامبر آخرالزمان، در سه مرحله طرح‌ریزی شده بود:

۱.ترور پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و جلوگیری از ظهور ایشان؛

۲.ایجاد موانع بر سر راه ایشان برای جلوگیری از رسیدن به قدس؛ چون قدس محور خواستهٔ یهود بود و اگر این منطقه به دست پیامبراسلام صلی الله علیه و آله فتح می‌شد، یهود برای همیشه ناامید می‌گردید؛

۳.نفوذ در حکومت پیامبرخاتم صلی الله علیه و آله و حاکمیت بر آن.[1]

زمانی حضرت عبدالمطلب برای تجارت به یمن که در عصر تولد پیامبر صلی الله علیه و آله در سلطهٔ ایرانیان قرار داشت، رفته بود. شبی فرماندار یمن، عبدالمطلب را در خلوت فراخواند و گفت: می‌خواهم رازی از رازهای خود را برایت بازگویم و از تو می‌خواهم آن را پنهان کنی تا هنگام ظهور فرار رسد. در شهر شما طفلی خوش‌رو و خوش‌قامت به دنیا آمده که یگانهٔ اهل زمین است. در کتاب‌های بنی‌اسرائیل، وصف او از ماه شب چهاردهم روشن‌تر است. او پس از بیان ویژگی‌های پیامبر موعود صلی الله علیه و آله، آهی از حسرت کشید و ادامه داد: کاش در عصر پیامبری او بودم و از جان یاری‌اش می‌کردم. سپس عبدالمطلب را به پاسداری از او در برابر یهود سفارش کرد و هشدار داد که اگر آنها او را بیابند، وی را خواهند کشت.[2] یهود با شناسایی نور نبوّت در اجداد پیامبراسلام صلی الله علیه و آله و تطبیق آن با علائم ذکر شده در کتاب‌های آسمانی، می‌کوشیدند این نور را خاموش سازند. در این بخش به برخی از تلاش‌های یهود در زمینهٔ جلوگیری از تولد و ظهور پیامبراکرم صلی الله علیه و آله خواهیم پرداخت:

---

۱ - تبار انحراف، صفحه ۱۵۴.

۲ - همان، صفحه ۱۵۷.

الف. ترور هاشم علیه‌السلام

حضرت هاشم، جدّ اعلای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مکی بود، اما قبرش در غزهٔ فلسطین است. ایشان از مکه برای تجارت به سوی شام خارج شد و در یثرب مهمان رئیس یکی از قبایل مستقر در مدینه به نام «عمرو بن زید بن لبید خزرجی» گردید. هاشم با سلمی، دختر عمرو، ازدوج کرد و او را به مکه برد. وقتی سلمی حامله شد، طبق شرطی که هنگام ازدواج کرده بودند، هاشم او را برای وضع حمل، به نزد خانواده‌اش در یثرب بازگرداند و خود از آنجا برای تجارت به شام رفت. او هنگام رفتن به سفر، به همسرش گفت: «احتمال دارد از این سفر بازنگردم، خداوند به تو پسری خواهد داد. از او بسیار نگهداری کن». هاشم علیه‌السلام به غزه رفت و پس از پایان تجارت، آهنگ بازگشت کرد. اما همان شب، به ناگاه بیمار شد. پس اصحابش را فراخواند و گفت: به مکه بازگردید. به مدینه که رسیدید، همسرم را سلام برسانید و دربارهٔ فرزندم که از او متولد خواهد شد، سفارش کنید؛ به او بگویید که این فرزند، بزرگ‌ترین دغدغهٔ من است. سپس قلم و کاغذی خواست و وصیت‌نامه‌ای نوشت که بخش عمده‌ای از آن در سفارش به پاسداری از فرزند و اشتیاقش به زیارت او بود.

موسی علیه‌السلام به یهودیان خبر آمدن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را داده بود. اینان از قیافه، پدر و مادر و نسل او آگاه بودند و گنجینه‌ای از اطلاعات را در اختیار داشتند. علم چهره‌شناسی نیز که از موسی علیه‌السلام آموخته بودند، نسل‌به‌نسل در آنان منتقل شده بود. با این اطلاعات، هاشم علیه‌السلام، در چشم آنها آشنا بود و به خوبی می‌دانستند که پیامبر آخرالزّمان، از نسل اوست. اما تیرشان دیر به هدف خورد و هنگامی هاشم علیه‌السلام ترور شد که نطفهٔ عبدالمطلب علیه‌السلام در مدینه بسته شده بود.[1]

ب. ترور عبدالمطلب علیه‌السلام

فرزند هاشم علیه‌السلام در مدینه به دنیا آمد و رشد کرد. او را «شیبه» نامیدند. به توصیهٔ هاشم علیه‌السلام، مادر، پاسداری از او را برعهده گرفت و خود دیگر ازدواج نکرد. هنگامی که مردی از بنی‌عبدمناف برای تجارت به یثرب رفته بود، کودکی را در آنجا دید که خود را فرزند هاشم می‌خواند. از حال او پرسید و او خود را معرفی کرد. آن مرد این خبر را به «مُطلب» رساند و «مُطلب» کودک را از این خانه فراری داده، همراه خود به مکه برد. طبق نقلی دیگر وی با توافق مادر «شیبه» این کار را کرد. به هنگام بازگشت مطلب و شیبه، یهودیان آنان را شناسایی کرده و به آنها حمله کردند که آن

۱ – تبار انحراف، صفحه ۱۵۸.

دو با اعجاز نجات یافتند وقتی «مُطلب»، «شیبه» را به مکّه آورد؛ مردم به گمان اینکه وی غلام «مُطلب» است، او را عبدالمطلب علیه السلام نام نهادند و این نام بر وی ماند.[۱]

ج. ترور عبدالله علیه السلام

عبداللّه علیه السلام فرزند عبدالمطلب علیه السلام و اهل مکّه بود ولی قبرش در مدینه (مقر یهود آن زمان) است و این عجیب می‌نماید. درباره عبداللّه علیه السلام، داستان‌ها صریح‌تر است. یهودیان بارها دست به ترور او زده و ناکام ماندند. روزی وهب بن عبدمناف، یکی از تاجران مکه، عبداللّه بیست‌وپنج ساله را دید که یهودیان در میانش گرفته بودند و می‌خواستند او را بکشند. وهب گریخت و میان بنی‌هاشم آمد و فریاد زد: عبداللّه علیه السلام را دریابید که دشمنان، او را در میان گرفته‌اند. عبداللّه علیه السلام معجزه‌آسا نجات یافت. وهب که شاهد نجات معجزه‌آسای عبداللّه علیه السلام بود و نور نبوت را در چهرهٔ او می‌دید، پیشنهاد ازدواج دخترش، آمنه و عبداللّه علیه السلام را داد و این ازدواج مبارک سرگرفت. گفته‌اند: کاهنان یهودی زنی را فرستادند که همسر عبداللّه علیه السلام شود تا نطفهٔ پیامبر آخرالزّمان به این زن منتقل گردد. وی هر روز راه بر عبداللّه علیه السلام می‌گرفت و به او پیشنهاد ازدواج می‌داد، ولی بعد از ازدواج عبداللّه علیه السلام، دیگر این پیشنهاد را نداد. عبداللّه علیه السلام از او پرسید: چرا این بار سخن پیشینت را تکرار نکردی؟ زن گفت: نوری که در پیشانی تو بود، دیگر نیست. عبداللّه علیه السلام، ازدواج کرده بود. چند ماه پس از ازدواج آن‌دو و در شرایطی که آمنه علیها السلام باردار بود. عبداللّه علیه السلام در راه بازگشت از شام بیمار شد و در مدینه از دنیا رفت. تیر یهود برای بار دوم دیر به هدف می‌خورد. عبداللّه علیه السلام به گونه‌ای کاملاً مشکوک در یثرب درگذشت.[۲]

د. تلاش برای ترور پیامبراسلام صلی الله علیه و آله

یک روز بعد از میلاد حضرت محمد صلی الله علیه و آله، یکی از علمای یهود به دارالندوه آمد و از حاضران پرسید: آیا امشب در میان شما فردی متولد شده است؟ گفتند: نه. گفت: پس باید در فلسطین متولد شده باشد؛ پسری که نامش احمد است و هلاک یهود به دست او خواهد بود. حاضران، پس از جلسه، سراغ گرفتند و دریافتند که پسری برای عبداللّه‌بن‌عبدالمطلب علیهما السلام به دنیا آمده است. پس آن عالم یهودی را خبر کردند و بنابر درخواست وی، او را نزد کودک بردند. او به محض

---

۱ - تبار انحراف، صفحه ۱۵۹.

۲ - همان، صفحه ۱۶۰.

دیدن طفل، بی‌هوش شد. چون به هوش آمد گفت: به خدا قسم که پیامبری (نبوت)، تا قیامت از بنی‌اسرائیل گرفته شد. این همان کسی است که بنی‌اسرائیل را نابود می‌کند. آنگاه با دیدن شادی قریش از این خبر، ادامه داد: به خدا قسم، کاری با شما کند که اهل مشرق و مغرب از آن یاد کنند.

به این ترتیب، محمدﷺ از همان نخستین روز تولد شناسایی شد. تیرهای یهود برای جلوگیری از تولد او، همه به خطا رفته بود و آنها برای رسیدن به هدف‌شان، می‌بایست محمدﷺ را از میان برمی‌داشتند. در مقابل این توطئه‌ها، برای جلوگیری از ترور پیامبرﷺ نیز تلاش‌هایی صورت گرفت.[1]

پس از اقدامات تروریستی یهود در صدر اسلام، مهم‌ترین مطلب، تلاش آنان برای ایجاد استحکامات و موانع، در مسیر رسیدن پیامبراسلامﷺ به قدس است. با نگاهی به نبردهای پیامبرﷺ با یهود و با بررسی زمانی و مکانی این نبردها، به نقشه‌های عجیب و زیرکانهٔ آنان می‌توان پی برد. در قدم اول، نیازمند بررسی پیشینهٔ تاریخی مدینه، نخستین پایتخت حکومت پیامبرﷺ هستیم. در تاریخ آورده‌اند که نخست، یهود به یثرب آمدند و این شهر را بنیان گذاردند. آنان پیش از هجرت پیامبر، به صورت گروهی در این منطقه ساکن شدند.

دروغ تاریخی یهود و ایجاد موانع بر سر راه پیامبراسلامﷺ

یهودیان شنیده بودند که پیامبر آخرالزّمان به یثرب می‌رود و در این‌باره اطلاعات کامل داشتند. آنان ادعا می‌کردند که برای یافتن پیامبرآخرالزّمان و ایمان آوردن به او به مدینه رفته‌اند، ولی اگر چنین بود، چرا به عیسیؑ که معجزات بسیار نشان داد، ایمان نیاوردند؟ خبر ظهور حضرت عیسیؑ به صراحت در کتب مقدس یهود بود. افزون بر این، جای این پرسش است که چرا یهودیان که می‌دانستند پیامبر آخرالزمان در مکه مبعوث می‌شود، به مکه نرفتند؟ چرا در منطقه‌ای مستقر شدند که خالی از سکنه بود؟

یهودیان می‌دانستند که پیامبراسلامﷺ بین دو کوه «عیر» و «اُحد» مستقر خواهد شد و از این‌روی، در این محدوده ساکن شدند. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که چرا یهود در سرزمین حجاز پراکنده شدند، درحالی‌که منطقه میان این دو کوه، منطقه‌ای محدود است؟

آنان ادعا می‌کردند که در یافتن مصداق این منطقه دچار خطا شده‌اند و برخی در خیبر، برخی

---

۱ - تبار انحراف، صفحه ۱۶۱: برای مطالعه بیشتر و تلاش‌های صورت گرفته برای حفظ پیامبراکرمﷺ به همین منبع، صفحه ۱۶۱ به بعد مراجعه نمایید.

در تبوک و برخی نیز در مناطق دیگر ساکن گشته‌اند. اما این ادعا دروغی بیش نبود. با نگاهی به نقشهٔ این مناطق، درمی‌یابیم که آنها درست در راه‌های مدینه به قدس بودند. آنان با استقرار در این مناطق، در حقیقت، راه پیامبرﷺ به بیت‌المقدس را بستند. آن حضرت اگر می‌خواست از هر راهی، از مدینه به سرزمین کنعان (فلسطین) برود، یهودیان در برابر او بودند. اگر از مسیر عراق می‌رفت، به فدک و اگر از مسیر مدینه می‌رفت، به خیبر می‌رسید. چگونه بپذیریم که آنان تصادفی و اتفاقی در پایتخت حکومتی او مستقر شدند؟

سیزده سال، پیامبرﷺ در مکّه بود و یهودیان از بعثت او آگاه بودند؛ حتی یکی از عالمان یهود، در روز میلاد حضرت، او را شناخته بود. چطور یهودیان مدینه نمی‌دانستند که پیامبر موعود در مکّه به دنیا آمده است؟ به‌ویژه که یهود انسجام درونی قوی‌ای داشت و حتی بارها به ترور حضرت یا اجداد ایشان نیز اقدام کرده بود. اگر آنان برای یاری پیامبر آخرالزمان به مدینه رفته بودند، چرا درحالی‌که او را به دقت می‌شناختند، در مکّه به او ایمان نمی‌آوردند؟

یهودیان مدینه، پیش‌تر هنگام درگیری با عرب، وعده پیروزی خود به همراه پیامبر موعود را می‌دادند: «**وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ.**[1] (و هنگامی که از طرف خداوند کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه‌هائی بود که با خود داشتند و پیش از این جریان به خود نوید فتح می‌دادند (که با کمك او بر دشمنان پیروز گردند) با این همه هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد به او کافر شدند، لعنت خدا بر کافران باد!)»

بسیار پیش‌تر از میلاد پیامبرﷺ، هاشمؑ هنگام عبور از مدینه، به همسرش گفت: اگر یهود این کودک (عبدالمطلب) را بیابند، می‌کشند. این همان زمانی بود که یهودیان به مردم مدینه می‌گفتند: این پیامبر برای ماست و آمده‌ایم که به او ایمان آوریم. بنابراین، یهود در واقع برای جلوگیری از ورود پیامبرﷺ به قدس، به مدینه و اطراف آن آمده بود. با توجه به نقشه سکونت یهودیان در حجاز، آنها از مدینه تا دیوارهٔ قدس را خاک‌ریز زده و استحکامات نظامی فوق‌العاده و موانعی عظیم در این مسیر فراهم آورده بودند. پیامبرﷺ برای رسیدن به قدس، باید از هفت خاکریز عبور می‌کرد: بنی‌قریظه، بنی‌مصطلق، بنی‌نضیر، خیبر، تبوک، موته و قدس. سه خاکریز نخست در مدینه بود و یهودیان مستقر در آنها، هریک در زمانی خاص، به جنگ با رسول‌اللهﷺ

۱ – سوره مبارکه بقره، آیه ۸۹.

پرداختند. در خاکریزهای بعدی، حضرت در جنگ‌های مختلف تا موته پیش رفت، ولی با مکر یهودیان به قدس نرسید.[۱] یهودیان از مدینه تا دیوار قدس را مانع‌گذاری کرده بودند؛ چرا که اگر پیامبر ﷺ قدس را می‌گرفت، سازمان یهود از رسیدن به آرزوی بزرگ خود که حاکمیت جهانی بود، ناامید می‌شد و آتش این فتنهٔ بزرگ که جهان را در خود می‌سوزاند، خاموش می‌گشت. قدس مرکز اصلی آنها بود و در کتاب مقدّس آنها اهمیت ویژه‌ای داشت.

یهود برای جهانی شدن باید سه مرحله را پشت سر می‌گذاشت: فتح قدس، فتح نیل تا فرات، فتح بقیهٔ جهان، نیل تا فرات در مباحث جغرافیای سیاسی و سوق الجیشی اهمیت فراوانی دارد. این منطقه که بخش اعظمی از خاورمیانه در آن قرار دارد، قسمت عمده‌ای از انرژی دنیا را تأمین می‌کند. خاورمیانه شاهراه انرژی دنیاست. افزون بر آن، این منطقه زادگاه تمدن‌های عظیمی چون اسلام، مسیحیت و یهودیت بوده است و از نظر فرهنگی نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. در طول تاریخ، حتی زمانی که نفت هم نبود، خاورمیانه محور سیاست بقیه دنیا بوده است.[۲]

نفوذ در حکومت پیامبر خاتم ﷺ و حاکمیت بر آن

کسانی که با تاریخ یهود آشنا هستند و از دشمنی آنان با آیین اسلام آگاهی دارند، می‌دانند که آنها با هر وسیله‌ای که می‌توانستند به مبارزه با مسلمانان برخاسته و با هر وسیله‌ای که در اختیار داشتند به مقابله و ستیز با اسلام می‌پرداختند؛ تا نه تنها از پیشرفت آن در میان یهود و سایر ادیان دیگر جلوگیری کنند، بلکه آن را ریشه‌کن ساخته و توان و قدرت سیاسی و نظامی شکست‌خوردهٔ خود را سامان داده و حتّی بر ملّت‌های غیریهودی نیز سروری کنند! بر اساس این قدرت‌طلبی، نیرنگ‌ها و حیله‌گری‌های گوناگونی را مرتکب می‌شدند تا شاید به آرزوهای دیرینهٔ خود رسیده و کینه‌های درون سینه‌های خود را مرحم گذارند. یکی از حیله‌گری‌های آنان، که با زمینه‌سازی‌های مناسب انجام می‌دادند، ایجاد تفرقهٔ اعتقادی میان مسلمانان بود. مسیحیان نیز در فرقه‌سازی میان مسلمانان دست داشتند و به تفرقه‌افکنی، شبهه‌پراکنی و ایجاد اختلاف‌های عقیدتی میان آنان می‌پرداختند. هدف یهود و مسیحیّت از این برنامه، دو کار بسیار مهمّ بود:

الف– با ایجاد اختلاف، تفرقه و گروه‌سازی در میان مسلمانان، نه تنها قدرت آنان از دست‌شان

---

۱ - تبار انحراف، صفحه ۱۷۹.

۲ - همان، صفحه ۱۸۲.

می‌رفت، بلکه با انجام این نقشه، مسلمانان را در اصل دین و اساس اسلام به شکّ و تردید گرفتار می‌ساختند. ایجاد شکّ و تردید در میان مردم، حربه‌ای بود که یهود نه تنها از صدر اسلام، بلکه قبل از ظهور اسلام و پیش از بعثت رسول گرامی اسلام ﷺ آن را بکار می‌بردند؛ تا پس از ظهور اسلام، مردم با شک وتردید بلکه با دیدهٔ انکار به آن بنگرند.

ب-با فروپاشی یگانگی در اعتقادات، نه تنها هماهنگی مسلمانان را دَرهَم می‌شکستند بلکه زمینهٔ چیره شدن و غلبه‌یافتن خود بر آنان را فراهم می‌ساختند.[۱]

اسناد و منابع تاریخی از ارتباط سران فتنه در اسلام پس از پیامبراسلام ﷺ و غاصبین حق امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام با یهودیان حکایت دارد. که به برخی از آنها مختصراً اشاره می‌شود:

الف-برخی از سران فتنه در اسلام، حسب اسناد موجود نه طوعاً (با میل و رغبت) و نه کرهاً (با اکراه) بلکه طمعاً اسلام آوردند زیرا آنها با یهودیان مجالست داشتند و از آنها از پیشگویی‌های تورات و سایر کتب پیشینیان و داستان محمّد ﷺ و پایان کار او خبر گرفته بودند و آنها یادآوری می‌کردند که محمّد ﷺ بر عرب پیروز می‌شود همچنان‌که «بُختنصر» بر بنی‌اسرائیل مسلّط شد و از پیروزی او بر عرب گریزی نیست همچنانکه از پیروزی «بُختنصر» بر بنی‌اسرائیل گریزی نبود. پس (سران فتنه) به نزد محمّد ﷺ آمدند و با او در ادای شهادت لااِلهَ الّا اللّه همراهی کردند به طمع آنکه چون امور او استقرار یافت و احوالش استقامت گرفت به هر یک حکومت شهری خواهد رسید و چون از رسیدن به این مقصد ناامید شدند نقاب بر چهره کشیدند و با عدّه‌ای از همگنان منافق خود به بالای آن گردنه رفتند تا او را بکشند و خدای تعالی مکر آنها را برطرف ساخت و درحالی‌که خشمگین بودند برگشتند.[۲]

ب-ارتباط با یهودیان حتّی در زمان رسول خدا ﷺ ادامه دارد. این حدیث در کتاب «اِبن‌کثیر» وهابی آمده است: «عمربن‌خطّاب می‌گوید: مطالبی از یهود پرسیده و نوشتم و آن را در جلدی قرار دادم، پیامبر ﷺ پرسید: ای عمر؛ در دست تو چیست؟ جواب دادم: نوشته‌ای است که از یهود استنساخ کرده‌ام تا بر معلومات خود اضافه کنیم!! پیامبر ﷺ طوری خشمناک شد که گونه‌هایش سرخ گشت، سپس همهٔ مسلمانان را جمع کرد و فرمود: ای مردم؛ من آنچه شما در زندگی‌تان از مسائل حیاتی، احکام، اخلاق و... نیاز داشتید برایتان آورده‌ام که به شکلی زیبا و مختصر و

۱ - معاویه، جلد اوّل، صفحه ۱۳۵.

۲ - متن و ترجمهٔ کمال‌الدّین و تمام‌النّعمه، شیخ صدوق، جلد دوم، باب ۴۳(افرادی که حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه را دیده‌اند)، صفحه ۱۹۰، انتهای حدیث ۲۱، تشرّف سعدبن‌عبداللّه قمی (برای مطالعهٔ بیشتر به آدرس ذکر شده رجوع شود).

بدون‌ملامت بوده و صاف و روشن است، پس گمراه نشوید و گناه و معصیّت نکنید و انسان‌های پست و عاصی نیز شما را فریب ندهند...».[۱]

ج- پس از پیامبراکرمﷺ، خلفای غاصبِ حقّ امیرالمؤمنین‌علیؑ، درحالی‌که نقل احادیث پیامبراکرمﷺ را منع کرده بودند، به عدّه‌ای از یهود و نصارا اجازه دادند تا از کتاب‌های تحریف شده‌شان برای مردم نقل‌قول کنند و بدین‌ترتیب احادیث جَعلی برگرفته از تفکّر یهود و اسرائیلیّات[۲] در جامعهٔ مسلمین رسوخ کرد. اگر چه امامان شیعهؑ به مبارزه با این جریان انحرافی پرداخته و همواره سعی در پالودن جامعهٔ مسلمین از اسرائیلیّات و احادیث جَعلی داشته‌اند، امّا متأسّفانه استقبال حاکمان ظلم و ستم از این جریان سبب جولان‌دادن منافقین شد که لازم است در ذیل به چند نکته اشاره شود:

اول: پس از پیامبراکرمﷺ خلفای غاصب سعی کردند تا احادیث نبوی را در آن‌زمان که اسلام نهال نوپایی بود از بین برده و یا از نشر آنها جلوگیری کنند؛ امّا چرا؟ یکی از دلایل مهم این بود که نشر احادیث نبوی در جامعهٔ اسلامی که در حال رشد بود بساط خلافت ظالمانهٔ آنها را جمع می‌کرد زیرا پیامبراکرمﷺ از ابتدای بعثت بر خلافت و جانشینی علی‌بن‌ابیطالبؑ پس از خودشان تأکید کرده و شیعیان او را مؤمن و دشمنان او را منافق خوانده بودند و همواره تأکید به اطاعت و حفظ حرمت اهل‌بیت خویشؑ کرده بودند؛ ازاین‌رو با نشر این احادیث در جامعهٔ مسلمین که رو‌به‌رشد بود قطعاً خُلفای غاصب باید بَساط‌شان را جمع می‌کردند و حق را به صاحب حق یعنی علی‌بن‌ابیطالبؑ می‌سپردند. امّا بر خلاف قرآن و با شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللّه»[۳] اقدام به از بین‌بردن احادیث پیامبراکرمﷺ و جلوگیری از نشر احادیث او نمودند

۱ - معاویه، جلد ۱، صفحه ۳۰ به نقل از تفسیرالقرآن‌العظیم (ابن‌کثیر): ۴۶۷/۲.

۲ - «اسرائیلیات» اصطلاحی در علوم اسلامی، به‌ویژه در زمینهٔ تفسیر، علوم حدیث، دسته‌ای از روایات قصص و مفاهیم است که در قرآن و احادیث نبوی نیست، بلکه از تعالیم و کتب (تحریف‌شده) امّت‌های پیشین به‌ویژه یهود (بنی‌اسرائیل) و مسیحیت (نصاری) وارد روایات اسلامی شده‌اند. (منبع: خدای وهّابیت، صفحه ۲۵۵).

۳- علّامه عسکری در کتاب سقیفه، صفحه ۳۵ به نقل از منابع مورد وثوق اهل‌سنّت این‌گونه می‌نویسد: در دههٔ آخر صفر سال ۱۱ هجری پیامبرﷺ بیمار شد. در حال بیماری، اُسامَه فرزند زید - آزاد شده پیامبرﷺ - را، که در آن زمان هجده ساله بود[۱]، به امیری لشکری گماشت که برود به سمت شام و با نصارای روم شرقی بجنگد. دستور فرمود که در آن لشکر، ابوبکر و عمر و ابوعبیده جرّاح و سَعد بن عُباده و دیگر سران صحابه از مهاجر و انصار شرکت کنند[۲]، و تأکید فرمود که کسی از نامبردگان، از رفتن با آن لشکر، تخلّف نکند و فرمود: «لَعَنَ اللّه مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيش اُسامَه؛ یعنی خدای لعنت کند هرکس را که از لشکر اسامه تخلف کند (و با آن لشکر نرود)» [۳]. پس از آن، حال پیامبرﷺ، در اثر آن بیماری، سنگین شد. به لشکر اسامه، که در بیرون مدینه بود، خبر دادند که پیامبرﷺ در حال احتضار است. آنها که می‌خواستند در امر خلافت دخالت کنند به مدینه بازگشتند و صبح روز دوشنبه دور پیامبر جمع شدند. پیامبرﷺ فرمود: «أتونی بِدَواة و قِرطاس

درحالی‌که قرآن کریم می‌فرماید: «... كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. (...این قرآن کتابی است که ما به تو فرستادیم تا مردم را به امر خدای‌شان از ظلمات (جهل وکفر) بیرون آری و به عالم نور رسانی و به راه خدای مقتدر ستوده صفات رهسپار گردانی)»[1] در آیهٔ دیگری از قرآن‌کریم آمده است: «...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ...(و بر تو قرآن را نازل کردیم، تا برای مردم آنچه

أَكتُبُ لَكُمْ كتاباً لَن تَضِلُّوا بَعدَهُ اَبَداً؛ یعنی قلم و کاغذ بیاورید تا (وصیت) نامه‌ای برای شما بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید». عمر گفت: «انَّ النبی غَلَبَهُ الوَجَعُ و عِندَکم کتابُ اللّهِ؛ حَسْبُنا کتابُ اللّه[۴]؛ یعنی بیماری بر پیامبر غلبه کرده است - کنایه از اینکه نمی‌داند چه می‌گوید - و نزد شما کتاب خداست و کتاب خدا ما را بس است». دسته‌ای گفتند: دستور پیامبر را انجام دهید. آن دسته‌ای که می‌خواستند دستور پیامبرﷺ را انجام دهند غالب شدند[۵].
در روایت دیگر، در طبقات ابن‌سعد، آمده است که، در آن حال، یک نفر از حاضران گفت: «إنَّ النَّبِیَّ لَيَهْجُر»[۶] یعنی همانا پیامبرخداﷺ-العَیاذُ بِاللّه- هذیان می‌گوید. آسمان خون گریه کن! یک صحابی، در روی پیامبر و در محضر دیگر صحابه، به پیامبرخاتمﷺ چنین ناروا گفت. گر چه در این روایت گوینده را تعیین نکرده‌اند، لیکن، با توجه به روایت صحیح بخاری، که پیش از این نقل کردیم، جز عمر از چه کسی چنین جسارتی برمی‌آمد؟ آری، گوینده همان کس بود که گفت «حَسْبُنا کتابُ اللّه»[۷] بارالها، چه مصیبتی از این بزرگ‌تر، پس از این گفت‌وگو و مجادله، بعضی از حاضرین خواستند که قلم وکاغذ بیاورند، امّا پیامبرﷺ فرمود: «أو بَعْدَ مَاذا؟!»[۸] یعنی آیا پس از چه؟! بعد از این سخن، اگر قلم و کاغذ می‌آوردند و پیامبرﷺ وصیت‌نامه‌ای می‌نوشت که در آن اسم علیؑ بود، مخالفان می‌توانستند چند نفر را بیاورند و شهادت دهند که پیامبرﷺ آن وصیت‌نامه را در حال هذیان نوشته است. پس از این ناسزا گویی پیامبر فرمود: قُومُوا عَنّی لا ینبَغی عِندَ نَبیّ تَنازُعٌ. یعنی از نزد من برخیزید، که در محضر پیامبر، نزاع‌کردن شایسته نیست [۹]. (منبع: سقیفه، صفحه ۳۵ به نقل از منابع:[۱] الاستیعاب، رقم ۱۲؛ أُسدُالغابه۱/۶۵ - ۶۶. [۲] طبقات ابن‌سعد۲/۱۹۰ - ۱۹۲، چاپ بیروت؛ عیون الأثر۲/۲۸۱. در منابع بسیاری تصریح شده به اینکه ابوبکر و عمر جزو لشکر اسامه بوده‌اند: کنزالعمّال۵/۳۱۲؛ منتخب کنزالعمّال۴/۱۸۰؛ انساب الاشراف بلاذری درترجمهٔ اسامه۱/۴۷۴؛ طبقات ابن‌سعد۴/۴۴؛ تهذیب ابن‌عساکر۲/۳۹۱؛ تاریخ یعقوبی۲/۷۴، چاپ بیروت؛ ابن‌اثیر۲/۱۲۳. [۳] شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی الحدید۶/۵۲. [۴] صحیح بخاری، بابُ کتابة العلمِ مِن کتابِ العلم ۱/۲۲؛ مسند احمد حنبل، تحقیق احمد محمّد شاکر، حدیث ۲۹۹۲؛ طبقات ابن‌سعد۲/۲۴۴، چاپ بیروت. [۵] همان منابع و نیز طبقات ابن سعد۲/۲۴۳- ۲۴۴، چاپ بیروت؛ مسند احمد حنبل، تحقیق احمد محمّد شاکر، حدیث ۲۶۷۶. [۶] طبقات ابن‌سعد۲/۲۴۲، چاپ بیروت. در صحیح بخاری، بابُ جوائزِ الوَفدِ مِن کتابِ الجهاد۲/۱۲۰ و باب اخراج الیهودِ مِن جزیرة العرب۲/۱۳۶، بدین لفظ آمده است: «فَقالُوا: هَجَرَ رَسولُ‌اللّهِ صَلّی اللّه علیه و سلّم». و در صحیح مسلم، بابُ مَن تَرَک الوصیه۵/۷۶؛ تاریخ طبری۳/۱۹۳، بدین عبارت آمده است: «انَّ رسولَ اللّه صَلّی اللّه علیه و سلّم یَهْجُرُ». [۷] عمرخود، بدین امر اعتراف کرده است. بنابه نقل امام ابوالفضل احمدبن ابی‌طاهر در کتاب تاریخ بغداد و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه۳/۹۷، در شرح حال عمر، یک روز طیّ مباحثه‌ای مفصّل که میان ابن‌عبّاس و عمر درگرفت، عمر گفت:«پیامبر تصمیم داشت که، به هنگامِ بیماری‌اش، تصریح به نامِ او [= علی‌بن‌ابیطالب] کند ولی من نگذاشتم».نیز ر.ک المراجعات، علاّمه شرف‌الدّین، ترجمه محمّد جعفر امامی، ص ۴۴۲ - ۴۴۳. [۸] طبقات ابن‌سعد۲/۲۴۲، چاپ بیروت. [۹] تاریخ ابی‌الفداء۱/۱۵۱؛ در صحیح بخاری، بابُ کتابةُالعلم ۱/۲۲، به این لفظ آمده است: «قالَ صَلّی اللّه علیه و سلّم: قُومُوا عَنّی وَلا ینبَغی عِندی التَّنازُعُ».

۱ - سوره مبارکه ابراهیم، آیه ۱.

بر ایشان نازل شده است، روشن کنی و باشد که اندیشه کنند)». [۱] حسب آیهٔ قرآن‌کریم، قرآن نیاز به مبیّن دارد که راسخون در علم هستند: «... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ... (...تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند...)». [۲] و بر اساس آیات قرآن، مبیّن قرآن‌کریم رسول‌خدا ﷺ و پس از او مبیّن قرآن، جانشینان رسول‌خدا ﷺ می‌باشند که حسب آیه‌های اِبلاغ [۳]، اِکمال [۴]، ولایت [۵]، مباهله [۶]، تطهیر [۷] و حدیث کساء [۸]، حدیث منزلت [۹]، حدیث

---

۱ - سوره مبارکه نحل، آیه ۴۴.

۲ - سوره مبارکه آل عمران، آیه ۷.

۳ - سوره مبارکه مائده، آیه ۶۷: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ. (ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت [درباره ولایت و رهبری علی‌بن‌ابیطالب امیرالمؤمنین (ع)] بر تو نازل شده ابلاغ کن؛ و اگر انجام ندهی پیام خدا را نرسانده‌ای. و خدا تو را از [آسیب و گزند] مردم نگه می‌دارد؛ قطعاً خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند)».

۴ - سوره مبارکه مائده، آیه ۳: «...الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا... (... امروز کافران از (زوال) آئین شما مأیوس شدند، بنابراین از آنها نترسید و از(مخالفت) من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما پذیرفتم)». این آیه پس از ابلاغ ولایت الهی امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب (ع) توسّط پیامبر ﷺ، نازل شد.

۵ - سوره مبارکه مائده، آیه ۵۵: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. (ولیّ امر و یاور شما تنها خدا و رسول و مؤمنانی خواهند بود که نماز به پا داشته و به فقرا در حال رکوع زکات می‌دهند (به اتفاق مفسّران مراد علی (ع) است)».

۶ - سوره مبارکه آل عمران، آیه ۶۱: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ. (پس هر که با تو درباره او [عیسی] پس از آنکه بر تو [به واسطه وحی، نسبت به احوال وی] علم و آگاهی آمد، مجادله و ستیز کند، بگو: بیایید ما پسرانمان را و شما پسرانتان را، و ما زنانمان را و شما زنانتان را، و ما نفوسمان را و شما نفوستان را دعوت کنیم؛ سپس یکدیگر را نفرین نماییم، پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم)».

۷ - سوره مبارکه احزاب، آیه ۳۳: «(...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا).(جز این نیست که همواره خدا میخواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل‌بیت [که به روایت شیعه و سنی؛ محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) اند] برطرف نماید، و شما را چنان که شایسته است [از همهٔ گناهان و معاصی] پاک و پاکیزه گرداند)».* این آیه به آیهٔ تطهیر شهرت دارد.

۸ - حدیث کِساء حدیثی در فضیلت پیامبر ﷺ، امام علی (ع)، حضرت فاطمه (س)، امام حسن (ع)، و امام حسین (ع) که به پنج تن آل عبا شهرت یافته‌اند. واقعه حدیث کِساء در خانه ام سلمه، روی داد. پیامبراکرم ﷺ هنگام نزول آیهٔ تطهیر، خود و خاندان خویش را با پارچه‌ای پشمین (کِساء) پوشانید.

۹ - از جمله براهین برتری امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب (ع) بر سایر صحابه و از دلایل اثبات امامت و خلافت آن حضرت حدیثی است که نزد علمای اسلام به نام حدیث منزلت معروف است. پیامبراکرم ﷺ به مناسبت‌های مختلف علی (ع) را نسبت به خود در منزلت و مقام هارون برای موسی معرفی نموده و بدو فرموده است: « انت منی بمنزلة هارون من موسی الا

ثَقَلَین[۱](متواتر بین شیعه و سنّی) و بسیاری از اسناد قرآنی و حدیثی متواتر دیگر، امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و اهل‌بیت علیهم‌السلام مبیّن و هم‌ثقل قرآن می‌باشند؛ و خداوند تبارک و تعالی مؤکّداً دستور به اطاعت و پیروی مطلق از پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله داده و فرمان‌برداری از پیامبرش را همانند اطاعت از خود دانسته و فرموده است: ((أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ)[۲](وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ)[۳] (وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ)[۴]؛فرمانبردار خدا و رسولش باشید). و یا در آیهٔ دیگری می‌فرماید: (أَطِيعُوا الرَّسُولَ[۵]؛ رسول (خدا) را اطاعت کنید) و یا در آیهٔ دیگری می‌فرماید:(مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ[۶]؛ کسی که از پیامبر اطاعت کند، اطاعت خدا کرده) و نیز خداوند تبارک و تعالی سرپیچی از پیامبر خاتم را به منزلهٔ سرپیچی از دستورات خود دانسته و فرموده است: (... وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا...؛ و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند قطعاً آتش دوزخ برای اوست و جاودانه در آن خواهند ماند).[۷] (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ؛ و هر کس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز نماید وی را در آتشی درآورد که همواره در آن خواهد بود و برای او عذابی خفت‌آور است).[۸] (فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ؛ و اگر تو را نافرمانی کردند بگو من از آنچه می‌کنید بیزارم).[۹]

و خداوند تبارک و تعالی در برابر قوانین و فرامینی که خدا و پیغمبرش وضع کرده‌اند، اختیار را از مؤمنین سلب کرده و فرموده است: (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا

انه لا نبی بعدی؛ یعنی: تو برای من در مقام و منزلت هارون از موسی هستی جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود». و با این سخن به همه خاطر نشان کرد که مانند هارون برای موسی، علی علیه‌السلام هم برادر و وزیر و معتمد و معاون و خلیفه من است و هیچ‌یک از خویشان و یاران من به قدر علی علیه‌السلام به من نزدیک نیستند.

۱ – پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ همانا من دو چیز گرانبها در میان شما می‌گذارم که اگر شما بر آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد، یکی کتاب خدا قرآن و دیگری عترت من اهل‌بیتم است، و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض(کوثر) بر من وارد شوند».

۲ – سوره مبارکه محمد، آیه ۳۳ - سوره مبارکه نور، آیه ۵۴ - سوره مبارکه نساء، آیه ۵۹.

۳ – سوره مبارکه انفال، آیه ۱و۲۰و۴۶ - سوره مبارکه مائده، آیه ۹۲ - سوره مبارکه تغابن، آیه ۱۲ - سوره مبارکه مجادله، آیه۱۳.

۴ – سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۳۲.

۵ – سوره مبارکه نور، آیه ۵۶.

۶ – سوره مبارکه نساء، آیه ۸۰.

۷ – سوره مبارکه جن، آیه ۲۳.

۸ – سوره مبارکه نساء، آیه ۱۴.

۹ – سوره مبارکه شعراء، آیه ۲۱۶.

أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا؛ و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را حکم کنند برای آنان در کار خودشان اختیار باشد؛ و هرکس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند یقیناً به صورتی آشکار گمراه شده است).[۱] خداوند تبارک و تعالی، پیامبراکرمﷺ را در گفتار و رفتارش حجت خود بر خلق قرار داده، او را پیشوای امّت تعیین و مقرّر داشته است تا در همه‌حال از او پیروی کنند، همچنان‌که می‌فرماید:(**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**؛ ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید در برابر خدا و پیامبرش [در هیچ‌کاری] پیشی مجویید و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست[۲])».و یا در آیهٔ دیگری می‌فرماید:«....**وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ**...(آنچه را رسول‌خدا برای شما آورده بگیرید و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی کرده خودداری نمائید، و از مخالفت خدا بپرهیزید که خداوند شدیدالعقاب است[۳])». و یا «**قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ** (بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزندهٔ مهربان است[۴])». خداوند تبارک و تعالی در آیهٔ دیگری می‌فرماید:«**لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا** (قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست برای آن‌کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند[۵])». و یا «**وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى** (و هرگز از روی هوای نفس سخن نمي‌گويد* آنچه آورده چيزي جز وحی نیست که به او وحی شده است[۶])». با توجّه به این آیات؛ چگونه عدّه‌ای به خود جرأت دادند تا با شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللّه» اقدام به از بین‌بردن احادیث پیامبراکرمﷺ نمایند و اقدام به جلوگیری از انتشار آنها نموده و جامعهٔ انسانی را از معارف وحیانی فراوانی محروم کنند. در ذیل به برخی از اسناد این ظلم بزرگ به بشریّت اشاره می‌شود:

«ذَهَبی»، بزرگ‌ترین عالم اهل‌سنّت در علم حدیث که از او (در میان اهل‌سنّت) با تعبیراتی

---

۱ - سوره مبارکه احزاب، آیه ۳۶.

۲ - سوره مبارکه حجرات، آیه ۱.

۳ - سوره مبارکه حشر، آیه ۷.

۴ - سوره مبارکه آل عمران، آیه ۳۱.

۵ - سوره مبارکه احزاب، آیه ۲۱.

۶ - سوره مبارکه نجم، آیات ۳ و ۴.

همچون «امام‌الحدیث» و «امام‌الجرح و التعدیل» یاد می‌شود در شرح حال ابوبکر به نقل از عایشه می‌گوید: «پدرم پانصد حدیث از پیامبر را جمع کرد؛ تمام شب در بستر خویش آرام و قرار نداشت. من از حال پدرم نگران شده، به او گفتم: آیا شکایتی به شما شده و یا اتفاقی رخ داده که شما را این‌چنین نگران و منقلب می‌بینم؟ پدرم صبح‌گاهان به من گفت: دخترم! احادیثی را که نزد خود داری بیاور! من هم آنها را آوردم؛ پدرم دستور داد تا آتشی بیاورند؛ آنگاه تمام احادیث رسول خدا را به آتش کشید».[1]

در سند دیگری از اهل‌سنّت چنین آمده است که عمربن‌خطّاب گروه صحابه‌ای را که به عراق اعزام می‌نمود را از نقل روایات پیامبرﷺ منع نموده و می‌گفت: «... از رسول خدا کمتر روایت نقل کنید و من نیز در این کار با شما همراه هستم».[2]

حاکم نیشابوری (از اهل‌سنّت)، دربارهٔ ایجاد ممنوعیت‌هایی که برای نقل احادیث نبوی از سوی عمربن‌خطّاب صورت گرفت، روایت زیر را در کتاب خود نقل کرده: «زمانی که قُرظَه [به عنوان فرماندار کوفه از سوی عمر منصوب گردید] مردم به او گفتند: برای ما حدیثی از پیامبر نقل کن! او در پاسخ گفت: عمربن‌خطّاب ما را از این کار نهی کرده. سند این حدیث، صحیح و به طُرُق گوناگون نقل شده و در مجامع علمی از آن بحث می‌شود و قُرَظه بن کعب انصاری از صحابه رسول خدا بوده که احادیثی را از آن حضرت شنیده است».[3]

«ذَهَبی» دربارهٔ گروهی از صحابه‌ای که از نقل حدیث، توسط عمر منع شده بودند می‌گوید: «عمر سه تن را به جرم زیاد روایت‌کردن از رسول خدا زندانی کرد: ابن مسعود، ابی‌درداء و ابومسعود انصاری».[4]

---

۱ - خدای وهّابیت، صفحه ۲۳۸ به نقل از تذکرةالحفاظ، ج۱، ص۵، شمس‌الدین محمدالذهبی (۷۴۸ه)، دارالکتب العلمیة بیروت، ط۱. «قالت عائشة جمع أبی الحدیث عن رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم وکانت خمسمائة حدیث فبات لیلته یتقلب کثیرا، قالت: فغمنی، فقلت: أتتقلب لشکوی أو لشیء بلغک؟ فلما أصبح، قال: أی بنیة هلمی الأحادیث التی عندک، فجئته بها، فدعا بنار فحرقها».

۲ - خدای وهّابیت، صفحه ۲۳۹ به نقل از سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۲، ح ۲۸، ابوعبدالله محمد بن یزید القزوینی (۲۷۵ه)، دارالفکر-بیروت، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی: «... فَأَقِلّوا الرِّوَایَةَ عَن رَسُولِ اللهِ(ص)، ثُمَّ أنا شَرِیکُکُم».

۳ - خدای وهّابیت، صفحه ۲۳۹ به نقل از المستدرک وبذیله التخلیص للذهبی، ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۳۴۷، ابو عبدالله محمد بن عبدالله الحاکم النیسابوری(۴۰۵ه)، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۱۱ ه، ۱۹۹۰ م. ط ۱، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا: «فلما قدم قرظة، قالوا: حدثنا، قال: نهانا ابن الخطاب. هذا حدیث صحیح الإسناد، له طرق تجمع و یذاکر بها، و قرظة بن کعب الأنصاری صحابی سمع من رسول الله».

۴ - خدای وهّابیت، صفحه ۲۴۰ به نقل از تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷، شمس الدین محمد ذهبی(۷۴۸ه)، دار الکتب العلمیة، بیروت، ط۱: « انّ عمر حبس ثلاثة: ابن مسعود و ابا الدرداء وابامسعود الانصاری، فقال: قد اکثرتم الحدیث عن

طبق نقل ابن سعد روایات پیامبر توسّط عمر بن خطّاب به کتاب‌های اهل کتاب تشبیه شده و سوزانده می‌شود: «از قاسم که احادیث پیامبر را می‌نوشت دربارهٔ احادیث آن حضرت پرسیدم، گفت: احادیث در زمان عمربن‌خطّاب زیاد شده بود، عمر به مردم دستور داد تا همهٔ روایات را بیاورند؛ هنگامی که مردم روایات را آوردند دستور داد تا تمام آنها را آتش زنند؛ وقتی آنان احادیث را آتش زدند، گفت: کتاب دوّمی مانند کتاب دوّم اهل کتاب».[1] [«مثناه» گویا کتابی بوده که اهل تورات غیر از کتاب آسمانی خود نوشته بودند و «عمر» در اینجا احادیث پیامبر را تشبیه به آن کتاب (نعوذاً باللّه) کرده است].[2]

عمربن‌خطّاب به محو روایات موجود در پایتخت جهان اسلام بسنده نکرد و دستوراتی به دورترین سرزمین‌های اسلامی صادر کرد تا هر روایتی از رسول‌خداﷺ به آن سرزمین‌ها رسیده، نابود گردد. سفیان بن عُیَنیَه از عُروه و او از یحیی بن جُعده روایت کرده: «عمربن‌خطّاب خواست تا سنّت را بنویسد، اما تصمیمش عوض شد و به سرزمین‌های اسلامی نوشت تا هر کس نزد خود روایتی از پیامبر دارد آن را محو و نابود سازد».[3]

بزرگ‌ترین عالم رجال حدیث، نزد اهل‌سنّت و موردقبول وهّابیت، شمس‌الدین ذهبی می‌گوید: «من بر این عقیده‌ام که عمر این‌چنین بود که همواره می‌گفت: روایات نقل‌شده از پیامبر را کم کنید و به خاطر سخن وی بسیاری از صحابه رنجیده‌خاطر گشتند و به‌طور کلی این مذهب و سنّت عمر و غیر او بود».[4]

آری! با چنین رویکردی است که عمر می‌گوید: «بگذارید مردم به کار خود برسند و با نقل حدیث از پیامبر مانع مردم نشوید».[5]

رسول اللّه».

۱ - خدای وهّابیت، صفحه ۲۴۰ به نقل از الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۸۸، أبو عبداللّه محمد بن سعد منیع البصری الزهری (۲۳۰ه)، دار صادر-بیروت. «سألت القاسم یملی علی أحادیث، فقال: إن الأحادیث کثرت علی عهد عمر بن الخطاب، فأنشد الناس أن یأتوه بها، فلما أتوه بها أمر بتحریقها، ثم قال: مثناة کمثناة أهل الکتاب».

۲ - خدای وهّابیت، صفحه ۲۴۱.

۳ - خدای وهّابیت، صفحه ۲۴۱ به نقل از تقیید العلم للخطیب بغدادی، ج ۱، ص ۵۳، الخطیب البغدادی(۴۶۳ه)، دار إحیاء السنتة النبویة:« إن عمر بن الخطاب أراد أن یکتب السنة، ثم بدا له أن لا یکتبها، ثم کتب الی الأمصار: من کان عنده شیء فلیمحه».

۴ - خدای وهّابیت، صفحه ۲۴۲ به نقل از سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۱، محمد بن أحمد الذهبی (۷۴۸ه)، مؤسسة الرسالة- بیروت ۱۴۱۳ ه، ط ۹، تحقیق: شعیب الأرناووط، محمد نعیم العرقسوسی.

۵ - خدای وهّابیت، صفحه ۲۴۲ به نقل از سنن الدارمی، ج ۱، ص ۹۷، عبداللّه بن عبدالرحمن أبو محمد الدارمی(۲۵۵ه)،

طبیعی است که در چنین جو و فضایی، سنّت، جای خود را به بدعت‌ها داده و انواع و اقسام فِرقه‌ها شکل گیرد. و نکتهٔ قابل‌توجّه اینجاست که همان‌هایی که اجازهٔ نقل احادیث پیامبر اکرمﷺ را به صحابه نمی‌دادند، به برخی از یهود و نصارا که به ظاهر اسلام آورده بودند اجازه می‌دادند تا از کتاب‌های تحریف‌شدهٔ خود برای مسلمانان داستان نقل کنند و بدین‌گونه اسرائیلیّات وارد جامعهٔ مسلمین گردید؛ به عنوان مثال «ذهبی»، بزرگ‌ترین عالم رجالی اهل‌سنّت دربارهٔ «کعب‌الاحبار» یهودی و زمینهٔ مناسبی که برای وی در میان صحابه برای نقل روایات اسرائیلیّات به دست آورد، می‌نویسد: «کعب‌الاحبار... دانشمند آگاه یهودی مذهبی بود که پس از وفات پیامبر و در دوران حکومت عمربن‌خطّاب از یمن به مدینه آمد، مسلمان شد و از اسرائیلیّات خود برای صحابه نقل روایت کرد».[1] این نقل‌ها به حدّی بوده که ابن‌کثیر وهّابی، شاگرد ممتاز مکتب «ابن تیمیه» نیز به این حقیقت اعتراف کرده و می‌گوید: «این‌گونه مضامین و روایات گرفته‌شده از یهود و نصارا می‌باشد که توسط «کعب‌الاحبار» و «وهب بن منبّه» از صفحات کتاب‌های تحریف‌شدهٔ بنی‌اسرائیل گرفته و با تحریف و تبدیل نقل شده، درحالی‌که مسلمانان هیچ‌نیازی به این روایات نداشته و خود صحیح‌تر، با منفعت‌تر، واضح‌تر و بلیغ‌تر از این روایات داشتند. خداوند از تقصیر آن دو بگذرد».[2]

دانشمندان یهودی و مسیحی به قصّه‌گویی در مساجد می‌پرداختند. عالمان اهل کتاب این نقش خود را در سایهٔ بخش‌نامهٔ رسمی حکومت انجام دادند و مساجد مسلمانان را و مهم‌ترین آنها – یعنی مسجد رسول‌اکرمﷺ – در مدینه را به اشغال خود درآوردند تا مردم را با بیان قصّه‌هایی از سرگذشت بنی‌اسرائیل و هرچه باب طبع مردم و با اهداف خودشان نیز سازگار بود، مشغول

دارالکتاب العربی-بیروت ۱۴۰۷ ه، ط ۱، تحقیق فواز أحمد زمرلی، خالد السبع العلمی.«فَلا تَصُدُّوهُم بِالحَدیثِ عَن رسول اللّهِ».

۱ – خدای وهّابیت، صفحه ۲۵۹ به نقل از سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۹، ذیل شرح حال کعب الاحبار، محمد بن أحمد بن عثمان الذهبی(۷۴۸ه)، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۱۳ه، الطبعة: التاسعه، تحقیق: شعیب الأرناؤوط، محمد نعیم العرقسوسی: «هو کعب بن ماتع الحمیری الیمانی العلامة الحبر الذی کان یهودیا فأسلم بعد وفاه النبی(ص) وقدم المدینه من الیمن فی أیام عمر رضی اللّه عنه، فجالس أصحاب محمد(ص)، فکان یحدثهم عن الکتب الاسرائیلیة».

۲ – خدای وهّابیت، صفحه ۲۶۰، به نقل از تفسیر القرآن العظیم(تفسیر ابن کثیر)، ج ۳، ص ۳۶۷، إسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی أبوالفداء(۷۷۴ه)، دارالفکر-بیروت ۱۴۰۱ه.« هذه السیاقات أنها متلقاة عن أهل الکتاب مما وجد فی صحفهم کروایات کعب و وهب سامحهما اللّه تعالی فیما نقلاه إلی هذه الأمة من أخبار بنی إسرائیل من الأوابد و الغرائب مما کان و ما لم یکن و مما حرف و بدل و نسخ و قد أغنانا اللّه سبحانه عن ذلک بما هو أصح منه و أنفع و أوضح و أبلغ».

کنند. «تمیم‌داری» - مسیحی تازه‌مسلمان شده - که در نظر خلیفهٔ دوّم بهترین مردم مدینه به شمار می‌آمد! از عمر خواست تا به قصّه‌گویی بپردازد. عمر به او اجازه داد و او روزهای جمعه در مسجد رسول خداﷺ برای مردم قصّه می‌گفت. عُمر خود نیز در مجلس تمیم می‌نشست و به قصّه‌های او گوش می‌داد. در واقع، مهم‌ترین دلیل پیوند قصّه سرایی با اسرائیلیّات همان است که «تمیم‌داری» - مسیحی تازه‌مسلمان شده - اوّلین بار قصّه‌خوانی می‌کند و «کعب‌الأحبار»- یهودی تازه مسلمان‌شده - نیز در شامات همین شغل را دارد؛ حتّی فرزند همسر وی از شوهری دیگر- یعنی تبیع بن عامر که نزد کعب‌الأحبار پرورش‌یافته و کتب آسمانی را خوانده بود - برای اصحاب قصّه‌خوانی می‌کرد! حرکت قصّه‌خوانی، فرهنگی را در کنار فرهنگ اسلامی قرار داد و با وجود مخالفت برخی از عالمان دین و متأسّفانه با حمایت برخی از خلفا و محدّثان، توانست در عمق جامعه نفوذ کند و اثرهای مصیبت‌باری را بر فرهنگ جامعهٔ مسلمانان بگذارد.[۱] البتّه کار به اینجا ختم نمی‌شود و اهل‌کتاب به عنوان کارگزار و مشاور وارد دستگاه حکومتی خلفاء می‌شوند که در زمان بنی‌امیّه ادامه می‌یابد. معاویّه پس از تکیه بر اریکهٔ قدرت، تعدادی از اهل‌کتاب را به عنوان مقرّبان و مشاوران خود برگزید، که از آن میان می‌توان به «سرجون» دبیر و نویسندهٔ مخصوص دربار، «ابن آثال» پزشک مخصوص دربار و «اخطل» شاعر دربار اموی اشاره کرد. معلوم است که اینان کسانی نبودند که دست از اعتقادات و افکار خود شسته باشند؛ بلکه آنها به دربار اموی نفوذ کرده و آن را مطابق نظر خود شکل می‌دادند. به عنوان مثال دربارهٔ «سرجون بن منصور رومی» گفته‌اند که او نویسنده و حافظ اسرار معاویه بود که پس از مرگ معاویه نیز در خدمت یزید بود. در مورد «سرجون» آمده است که یزید با سرجون به باده‌گساری می‌نشست و همو بود که هنگام رسیدن خبر مسلم بن عقیل، فرمان‌روایی ابن‌زیاد بر کوفه را به یزید توصیه کرد. فرزند او نیز امر کتابت را برای عبدالملک بن مروان عهده‌دار بود.[۲] به‌هررو عمدهٔ واسطهٔ انتقال اسرائیلیات به مسلمانان را حِمیَریان یهودی‌شده و سپس (به ظاهر) تازه‌مسلمانانی چون کعب‌الاحبار، عبداللّه بن سلّام، وهب بن مُنَبِّه، تمیم بن اوس داری و ابوهریره می‌دانند.[۳]نفوذ یهودیان و مسیحیان در دربار بنی‌امیّه همچنان ادامه یافت تا به آنجا که کتاب‌های آنها و فیلسوفان یونانی به عربی ترجمه شد. همچنین نوشته‌هایی دربارهٔ کیمیا به زبان عربی انتقال داده شد و در اختیار افراد قرار گرفت.

---

۱ - معاویه، جلد اول، صفحه ۱۲۲.

۲ - همان، صفحه ۱۲۴ با کمی تلخیص.

۳ - خدای وهّابیت، صفحه ۲۵۶.

هر چند عدّه‌ای «مأمون» را عامل انتقال کتاب‌های مذاهب دیگر به زبان عربی می‌دانند و برخی «منصور» را واسطهٔ این کار می‌دانند، ولی ظاهراً هرچند این‌دو، در ترجمهٔ کتاب‌های خارجی به زبان عربی دست داشته‌اند، ولی این کار را آنان آغاز نکرده‌اند؛ بلکه قبل از آنها «خالد بن یزید» این کار را شروع کرده است. و گفته‌اند که برای «خالد بن یزید بن معاویه» کتاب‌هایی در پزشکی و ستاره‌شناسی ترجمه کرده‌اند.[۱] البتّه باید در نظر داشت که ترجمهٔ کتاب‌های غربی به دلیل به انحراف‌کشیدن جامعهٔ مسلمین از علوم‌حقیقی -که همان قرآن و کلام اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌باشد- بوده است. ضمناً اهل‌کتاب با نفوذ در حکومت خلفای غاصب توانستند برای به انحراف‌کشاندن مسلمانان به ایجاد فرقه‌های جعلی و دروغین بپردازند؛ از باب یک نمونه: از نظر تاریخی این مطلب نیز قطعی است که «سرجون»، دبیر معاویه و پس از او «یزید» و آنگاه «مروان بن حَکَم» و رازدار دولت اموی، در رأس جبریان بود.[۲] تبلیغ و ایجاد فرقه‌های انحرافی یکی از نقشه‌های بسیار مؤثّر برای برگرداندن مسلمانان از اسلام و دست‌کشیدن از آن است. امویان نیز در سایهٔ گرایش مردم به این فرقه‌ها و مکاتب انحرافی می‌توانستند به حکومت خود ادامه دهند؛ زیرا بنابر اعتقادات این فرقه‌های انحرافی می‌توانستند هر اشتباه و گناهی را مرتکب شوند و کسی با آنان به مقابله برنخیزد.[۳] امویان این اندیشه (فرقه‌های انحرافی مثل جَبری‌گری و قَدری‌گری) را پروردند و گستردند تا آنچه را دربارهٔ آنان بر زبان رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله صادر شده بود بپوشانند و وانمود کنند که حاکمیّت و اقتدارشان، نتیجهٔ خواست و اراده و مشیّت خداست و مسلمانان ناگزیر از اطاعت از آنان هستند و هرگونه سرکشی و حرکتی بر ضدّ آنان، سرکشی بر ضدّ قضای خدا خواهد بود.[۴] حکومت امویان در واقع با ترویج فرقه‌ها و مکاتب انحرافی به دنبال توجیه کارهای زشت و کثیف‌شان بودند. لازم به ذکر است که امامان معصوم علیهم‌السلام همواره با فرقه‌های انحرافی به مبارزه پرداخته‌اند تا بشریّت را از جهل و گمراهی و انحراف نجات دهند.[۵]

در تاریخ آمده است: یهودیان و مسیحیانی که به اسلام گرویدند، تا زمان عثمان او را خلیفه می‌دانستند و حتّی در زمانی که خانهٔ عثمان را محاصره کرده بودند برخی از آنان تا حدّ جان‌فشانی

---

۱ - معاویه، جلد اول، صفحه ۱۶۸.

۲ - همان، صفحه ۱۶۳ .

۳ - همان، صفحه ۱۴۱ با کمی تلخیص.

۴ - همان، صفحه ۱۶۲.

۵ - برای مطالعهٔ بیشتر به کتاب معاویه، جلد اول مراجعه شود.

از عثمان دفاع کردند، ولی پس از قتل عثمان بسیاری از افراد سرشناس و مشهور آنان نه تنها از امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام اطاعت نکردند بلکه مدینه را رها کرده و به سوی شام گرد معاویه جمع شدند! این واقعیّتی است که تاریخ آن را بیان کرده است. اینک باید دراین‌باره دقّت کنیم که چرا یهودیان و مسیحیانی که به ظاهر مسلمان شده بودند حاضر بودند از عثمان طرفداری کنند؟ و چرا از امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام طرفداری نکردند؟ و چرا به شام رفته و از معاویه پشتیبانی کردند؟

آیا نمی‌توان رفتار آنان را دلیل بر این دانست که آنان به خاطر اهدافی که داشتند به ظاهر مسلمان شدند و گرد عثمان جمع شدند؟ عثمان برای آنان چه کرده بود که مسلمانان او را در قبرستان یهودیان دفن کردند؟ چرا آنان به خاندان وحی‌علیهم‌السلام نپیوستند و به سراغ معاویه رفتند؟! دقّت در این امور، این واقعیّت را روشن می‌سازد که گروهی از یهودیان و مسیحیانی که به ظاهر مسلمان شده بودند برای ضربه‌زدن به اسلام، معاویه را پروبال دادند. و حتّی قبل از کشته‌شدن عثمان، معاویه را به عنوان خلیفه مطرح نمودند. پس از رفتن آنان به شام، معاویه آنان را پذیرفت و برخی از آنان را به سرپرستی مسلمانان گماشت! یکی از آثار مسلمان شدن آنان، گسترش‌دادن اسرائیلیّات و خرافات و جعل احادیث دروغ بود. آنان با تظاهر به اسلام به ترویج این امور پرداختند و خلفایی که دلسوز اسلام نبودند آنان را آزاد گزاردند. این یکی از عوامل مسلمان‌شدن این‌گونه افراد بود.[1]

یهودیان و مسیحیان بر ضدّ اسلام و تحریف جامعهٔ مسلمین دست به اقدامات گسترده‌ای زدند که به اختصار مواردی را اشاره کردیم. لازم به ذکر است که تنها اهل‌بیت‌علیهم‌السلام بودند که در برابر انحرافات و تحریفات شیطان‌صفتان با جان و مال خویش ایستادند تا بشر را از گمراهی و انحراف نجات بخشیده و در مسیر سعادت جاودانه قرار دهند.

۴. تخریب دین توسّط شیطان‌صفتان در عصر حاضر

هر چه بشر از انوار بی‌کران هدایت الهی فاصله گرفته و در جهل فرو رود راحت‌تر رامِ دست شیطان‌صفتان و بردهٔ آنان می‌گردد. خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «**اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**... (خدا نور(وجودبخش) آسمان‌ها و زمین است...)».[2] اگر انسان از نور

۱ - معاویه، جلد اوّل، صفحه ۱۲.

۲ - سوره مبارکه نور، آیه ۳۵.

خدا جدا شود قطعاً گرفتار ظلمت و تاریکی می‌شود و در چنین فضایی گرگان و شیطان‌صفتان می‌توانند به اهداف شوم خود که همانا به بردگی‌کشیدن انسان یا دریدن فطرت پاک اوست، برسند. شیطان‌صفتان برای آنکه بتوانند انسان‌ها را به بردگی بکشانند باید بین انسان و خداوند تبارک و تعالی فاصله و حجاب ایجاد نمایند تا بشر در ظلمت این حجاب، رامِ دستِ شیطان‌صفتان شود. شیطان‌صفتان برای ایجاد حجاب بین انسان با خداوند تبارک و تعالی، به دنبال انحراف بشریّت از صراط مستقیم الهی هستند همان‌گونه که شیطان رجیم پس از رانده شدن به دلیل عدم اجرای دستور الهی می‌گوید: «...**لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ**... بر سر راه راست تو در کمین آنان [بندگان] می‌نشینم».[1]

در این قسمت برای ادامهٔ بحث به قسمت‌هایی از پروتکل‌های شیطانی صهیونیسم و فراماسونری علیه بشریّت اشاره می‌کنیم:

قسمتی از پروتکل شمارهٔ چهارم صهیونیسم:

اگر ایمان به خدا حاکم شد، آنگاه ملّت می‌تواند حکومت کند؛ به این ترتیب که کُرهٔ زمین به چند اقلیم تقسیم و بر هر اقلیمی سرپرست و قیم معنوی ملت حاکم شود. در این‌صورت ملّت تحت ارشاد پیشوای معنوی خود، راضی و خشنود از آنچه خداوند برایش مقدر کرده است به زندگی خویش ادامه می‌دهد. به همین علت ما موظفیم ادیان را به‌کلّی ریشه‌کن کنیم و اصل اعتقاد به وجود خدا را از اذهان «گوییم»[2] بیرون آوریم و به جای آن ارقام محاسباتی و نیازهای مادی را بگذاریم.

قسمتی از پروتکل شمارهٔ هفدهم صهیونیسم:

ما در گذشته تلاش کرده‌ایم تا نفوذ روحانیون «گوییم» را از بین ببریم و آنها را از چشم مردم بیندازیم. هدف ما از این کار، لطمه‌زدن به رسالت آنهاست؛ رسالتی که ممکن بود همواره سدّ راه ما شود. در حال حاضر این نفوذ روزبه‌روز رو به کاهش می‌رود.

برخی از اصول و طرح‌های شیطانی فراماسون‌ها(در فصل اول، این اصول به تفصیل بیشتر آمده است):

---

۱ – سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۶.

۲ – منظور از «گوییم» (Goyem یا Goys) غیریهود است. این کلمه نزد یهود به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان می‌باشد و این خود نشان می‌دهد که یهودی‌ها به دیگران با دیدهٔ حقد و حقارت و دشمنی و تنفر می‌نگرند.

همان‌گونه که قبلاً گفته شد یهود، فراماسونری و صهیونیسم از یک آبشخور تغذیه می‌کنند، لذا طرح‌های فراماسون‌ها به پروتکل‌های صهیون که قبلاً به آن پرداختیم شبیه هستند. و اما اصول و طرح‌های ماسونیسم:

حزب ماسونی نباید به یک یا دو دولت اکتفا نماید بلکه تمام دولت‌های جهان را باید تحت سیطرهٔ خود درآورد و برای رسیدن به این هدف ابتدا باید دین و علمای دین را که یگانه دشمن ما هستند نابود نماییم.[1]

تزِ آزادی مذهب را در اذهان مردم می‌گنجانیم و آنها را از اطراف علماء پراکنده می‌سازیم.

دین باید نابود شود.

تا می‌توانید قانون جعل نمایید تا فرصتی برای دستورات و قوانین دینی باقی نماند و در نظر داشته باشید که یگانه هدف ما از بین بردن دین است.[2]

افراد حزب ماسونی نباید به دین خاصّی معتقد باشند.[3]

ماسونیسم یگانه حزبی است که با ادیان، عقاید و مقدّسات دینی به شدّت مبارزه می‌کند.[4]

هدف ما فراماسون‌ها تأسیس دولت‌هایی بر پایهٔ انکار خداست.[5]

یکی دیگر از اهداف ما برپایی نظام جمهوری «لامذهبِ جهانی» در دنیاست.[6]

برای آنکه بتوانیم تشکیلات خانواده را از بین ببریم ابتدا باید به اصول اخلاقی لگدی زده، سپس نسلی کاملاً بی‌دین، بی‌ناموس و بدون اخلاق تربیت کنیم. البته این کار مشکل به نظر می‌رسد ولی چون میل به شهوت و لاأبالی‌گری طبیعی و غریزی است ازاین‌رو شاید چندان هم مشکل نباشد. طبیعت انسان میل زیادی به محرّمات و شهوت‌رانی دارد و این وظیفهٔ ما است که درجهٔ حرارت شهوت را در جامعه بالا ببریم تا یک‌مرتبه آتش گرفته و به تمام مقدّسات خود کافر گردد.[7]

---

۱ – دنیا بازیچهٔ یهود، صفحه ۱۳۱ به نقل از کنفرانس شرق اعظم: سال ۱۹۲۳ میلادی.

۲ – همان، صفحه ۱۳۱ به نقل از نشریه محفل ماسونی فرانسوی بزرگ:سال ۱۹۲۲ میلادی.

۳ – همان، صفحه ۱۳۱ به نقل از مذاکرات کنفرانس ماسونی فرانسوی در سال ۱۸۹۷ میلادی.

۴ – همان، صفحه ۱۳۲ به نقل از مجله آکاسیا: ایتالیا، سال ۱۹۰۴ میلادی.

۵ – همان، صفحه ۱۳۲ به نقل از کنفرانسی که به یادبود اعلامیه حقوق بشر در سال ۱۸۸۹ میلادی تشکیل شد.

۶ – همان، صفحه ۱۳۲ به نقل از کنفرانس ماسونیسم جهانی: سال ۱۹۰۰ میلادی.

۷ – همان، صفحه ۱۳۳ به نقل از سخنرانی ماسونی بزرگ آقای «بیکزتو» در سال ۱۹۲۱ میلادی.

انسان باید بر خدای خود چیره شده و علیه او اعلام جنگ کند و آسمان‌ها را مانند ورق کاغذ پاره پاره نماید.[۱]

الحاد و شرک به خداوند یکی از مفاخر حزب ماسونیسم است.

زنده باد مردان و زنان دلیری که در صف‌های نخستین به اصلاح دنیای خویش پرداختند و منتظر آخرت نشدند.[۲]

به زودی دین‌داران را اعدام خواهیم کرد و بدین‌وسیله بر عقاید باطل آنها پیروز خواهیم شد.[۳]

فراموش نکنید ما از دشمنان حقیقی ادیان هستیم.[۴]

مغز انسان است که حقیقت را می‌تراشد و به خورد دیگران می‌دهد، ما نیز باید از این حقیقت منتهای استفاده را بنماییم. جمال و زیباییِ الحاد در همین است و این خود اساس و ریشهٔ الحاد است.[۵]

هدف تنها این نیست که بر دین‌داران غالب شویم بلکه هدف ما نابودی آنهاست.[۶]

نتیجه جنگی که بر ضدّ دین آغاز کرده ایم، جدایی دین از سیاست خواهد بود.[۷]

به زودی ماسونیسم جای ادیان را گرفته و «مساجد و معابد» تبدیل به «محفل‌های ماسونی» خواهد شد.[۸]

آزادی پدران به اصطلاح مقدّس مصالح ما را تهدید می‌کند.[۹]

بزرگان و سال‌خوردگان را کنار گذارید و نسل جوان را دریابید، سعی کنید کودکان و نوجوانان را به مجالس خود جلب کنید تا تعالیم حزب را در کودکی بیاموزند.[۱۰]

آموخته‌های دوران کودکی هرگز فراموش نمی‌شود و باید افکار خود را در چنین سنّی به افراد

---

۱ - همان، صفحه ۱۳۳ به نقل از سخنرانی «لیفرج» در سال ۱۹۶۵ میلادی.

۲ - همان، صفحه ۱۳۴ به نقل از «انه بانزنت»: صفحه ۲، لندن سال ۱۸۸۲ میلادی.

۳- همان، صفحه ۱۳۴ به نقل از محفل ماسونی بزرگ: سال ۱۹۲۲ میلادی.

۴ - همان، صفحه ۱۳۴ به نقل از مظاهر کنفرانسی ماسونی: سال ۱۹۱۱ میلادی.

۵ - همان، صفحه ۱۳۴ به نقل از جین جیرس: سال ۱۸۹۵ میلادی.

۶ - همان، صفحه ۱۳۴ به نقل از مذاکرات کنفرانس ماسونی جهانی: سال ۱۹۰۰ میلادی.

۷ - همان، صفحه ۱۳۵ به نقل از مجلهٔ آکاسیا: سال ۱۹۰۳ میلادی.

۸ - همان، صفحه ۱۳۵ به نقل از مشرق ماسونی اعظم.

۹ - همان، صفحه ۱۳۶ به نقل از نشریه مشرق اعظم: سال ۱۹۰۳ میلادی .

۱۰ - همان، صفحه ۱۳۶ به نقل از تعالیم ماسونیسم‌های آزاد (Freemasonery).

منتقل نماییم و آنها را دور از دین و مقدّسات تربیت کنیم.[۱]

آری! آنچه که از طرح‌ها و اصول فراماسون‌ها ذکر گردید، برنامه‌های شیطانی آنها برای به انحراف و بردگی‌کشیدن انسانهاست.

۵. ایجاد فرقه‌ها و عرفان‌های نوظهور جَعلی توسّط شیطان‌صفتان

بشر در طول تاریخ حیات خود همواره جویای معرفت و کسب معنویّت بوده است. عطش فطری او در مسیر معنویّت همواره وی را در این جستجوگری یاری رسانده است. انسان چه خوب به نیازهای روحی و معنوی خود پی‌برده و نیک دریافته بود که تنها راه سعادت‌مندی، همانا در پرتو کسب معنویّت صورت می‌گیرد. انبیای الهی هم آمده‌اند تا در این راه به کمک انسان بشتابند و در قالب آموزه‌های دینی و آسمانی حرکت او را جهت‌دار و هدفمند نمایند. از سویی دیگر، این روند تکاملی و آسمانی در طول تاریخ دست‌خوش چالش‌ها و تهدیدها قرار گرفت و زورمداران، ظالمان و قدرت‌هایی که روند پیشرفت این حرکت قدسی انسانی را با منافع خود در تضاد می‌دیدند به مقابله با این حرکت الهی برخاستند و با ابزارها و ترفندهای گوناگون هم‌چون تحریف آموزه‌های دینی، چالش‌های بزرگی را در مسیر تعالی انسان ایجاد کردند. این تحریف‌ها آرام آرام مسیر پیشرفت انسانی را ناهموار نمود تا جایی که شماری از انسان‌های کم‌اطلاع یا ناخودآگاه را از جادهٔ اصلی به انحراف کشاند. این تهاجم ضدّارزشی از دورهٔ رنسانس به بعد و در قالب اصلاحات شدّت و حدّت بیشتری یافت تا اینکه در دوران مدرنیته با هدایت اربابان زر و زور و مدیریّت پنهانِ صهیونیستی به اوج خود رسید. غربیان در این دوره، استمرار سلطه‌گری خودشان بر جوامع را در این دیدند که با القای معنویت کاذب، کم‌کم نگاه انسان را از آسمان برگردانند و با ارائه و ترویج الگوهای منحرف، انسانیّت انسان را در معرض تهدید جدّی قرار دهند. ازاین‌رو به فرقه‌سازی روی آوردند و به این وسیله در مدّت نیم‌قرن اخیر ضربات بسیاری بر پیکر معنویت راستین وارد نموده و انسان را به سمت بی‌هویّتی و بی‌دینی کشاندند. فرقه‌های نوظهوری که امروز در سرتاسر جهان و با استفاده از ابزاری همچون فضاهای مجازی گسترش یافته‌اند، با ادعای نجات بشر از سَرخوردگی تکنولوژی به میدان آمده، اما در واقع برای سَرگرم‌نمودن بشر و دور

۱ – همان، صفحه ۱۳۶ به نقل از تعالیم فراماسونی.

نگه‌داشتن او از آموزه‌های ادیان الهی به‌ویژه اسلام شکل گرفته‌اند.[1] ظهور بحران‌ها و مشکلات زندگی صنعتی سبب شد تا بار دیگر دل‌های مضطرب به دنبال رفع نیازهای معنوی خود باشند. در همین راستا طراحان جهانی‌سازی در جهت سوءاستفاده از نیازهای معنوی و برای کنترل افکار مردم، فرقه‌سازی را در دستور کار خود قرار دادند. بر اساس آخرین آمار و اطلاعات به دست آمده؛ ۴۰۰۰ فرقه شبه مذهبی در جهان وجود دارد که ۲۵۰۰ فرقه به طور رسمی به ثبت رسیده است. از این تعداد تنها در ایالات متحدهٔ آمریکا بیش از ۱۰۰۰ فرقه، در انگلستان ۷۰۰ فرقه، در سوئد و نروژ بیش از ۱۰۰ فرقه به ثبت رسیده است. فرقه‌ها نوعاً فاقد روحیّهٔ جهادی هستند و دارای زمینه‌های لازم برای ارضای نفسانیّات می‌باشند. در بیشتر این فرقه‌ها، ذلّت‌پذیری، انفعال و خودباختگی در برابر فرهنگ غرب کاملاً مشهود است و مأموریّت آنها را می‌توان در موارد ذیل خلاصه نمود:

ترویج عرفان سکولار؛

ایجاد اختلاف در صفوف مؤمنین؛

ایجاد تردید در مبانی دینی و اِغفال مردم؛

اِباحی‌گری؛

مقابله با ادیان آسمانی به‌ویژه اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله.

فرقه‌ها مدّعی آنند که مشروعیّت منحصر به فرد دارند و خود را از جامعه جدا می‌دانند و به همین جهت، گاه تشکیل فرقه می‌تواند آغاز جنبش اعتراض‌آمیز به شمار آید. این حرکت‌های اعتراض‌آمیز که با هدایت سازمان‌های جاسوسی بیگانه صورت می‌گیرد؛ می‌کوشد تا گِرَوَندگان به فرقه‌ها را آرام آرام هویّت‌زدایی نموده و شرایط روی‌گردانی مردم را از وضعیت موجود فراهم نماید. هویّت‌زدایی فرقه‌ها امروز به واسطهٔ گسترش ارتباطات و سلطهٔ صهیونیسم بر رسانه‌های جهانی مرزها را درنوردیده و به راحتی و به سرعت در همهٔ کشورها وارد شده و فرهنگ کشورها را به چالش کشانده است.[2]

لازم به ذکر است که بزرگان فرقه‌ها و عرفان‌های جَعلی و نوظهور غالباً انسان‌های دست‌نشانده و مزدوران سازمان‌های امنیّتی-اطّلاعاتی کشورهای غربی بوده و یا دارای عقده‌های حادّ روانی و مشکلات شخصیّتی هستند.

---

۱ - فرقه‌های نوظهور، صفحه ۱۳.

۲ - همان، صفحه ۱۸.

بررسی‌های میدانی در غرب حاکی از آن است که فشارهای شکنندهٔ زندگی ماشینی، تشدید بیماری‌های روانی، انزوا و بی‌اعتمادی از یک‌سو و دسترسی نداشتن به معنویّت ناب و عرفان حقیقی از دیگرسو، در شکل‌گیری معنویّت‌های نوپدید سهم جدّی داشته است. «ملکم همیلتون»، متخصص جامعه‌شناس دین و یکی از پرکارترین پژوهشگران عرصهٔ ادیان جدید، این واقعیّت را در مورد غرب، به خصوص کشور ایالات متّحده صادق می‌داند و معتقد است به هم‌ریختگی و تلخی روابط شخصی، اعتیاد به مواد مخدر، بیماری‌های روانی، انزوا، بی‌اعتمادی و تنهایی باعث خلق فرقه‌های جدید شده که از این اوضاع بیمارگونه، بیشترین بهره را برده‌اند.[1]

۶. ترویج فساد، فحشاء، شهوت و آزمندی در جهان توسّط شیطان‌صفتان

شیطان‌صفتان به دو دلیل عمده به ترویج فساد، فحشاء، شهوت‌رانی و آزمندی در جهان می‌پردازند:

الف- یکی از راه‌های ایجاد فاصله و حجاب بین خداوند تبارک و تعالی با مردم و نهادینه‌کردن کفر، اشاعهٔ فساد و فحشاء در بین مردم و آلوده‌کردن آنها به انواع گناهان است. انسان هرچه آلوده به گناه و ظُلمت آن شود، کمتر نور حقّ الهی را می‌بیند و به سمت آن می‌رود و همین امر سبب پیشبرد برنامه‌های شیطان‌صفتان در به بردگی‌کشیدن انسان‌ها می‌شود. لذا شیطان‌صفتان سعی بر آن دارند تا به هر طریق ممکن انسان را آلوده به گناه بیشتری نمایند تا بین خدا و انسان فاصله اندازند.

ب- خوی پول‌پرستی یهودیان موجب شده است، که همه‌چیز را از منظر منافع مادّی بنگرند، و در به دست آوردن مال و ثروت، هیچ‌گونه حدّ و مرزی را معتبر نشناسند.

فعالیّت‌های این طایفه در عرصهٔ فحشا و ارائه لذّت‌های بی‌قید و شرط، با توجّه به وجود تقاضای روزافزون در فضای مستعد و ضدّارزش جوامع غربی، یکی از گسترده‌ترین و سودآورترین حوزه‌های تجاری یهود به شمار می‌رود. تجارت در این عرصه، طبیعی است که با پدیدهٔ برده‌داری بی‌ارتباط نیست. در گذشته که ثروت‌مندان، برای انباشتن ثروت بیشتر به برده‌داری و برده‌فروشی می‌پرداخته‌اند، معمولاً از اجاره‌دادن کالای انسانی خویش، یعنی زنان و کودکان برده، به منظور

---

۱ - کاوشی در معنویّت‌های نوظهور، صفحه ۲۶.

اجابت اغراض جنسی مشتریان، روی نمی‌گردانده‌اند.[۱] «مارک لی رافائل»[۲] کتاب خود را با عنوان «تاریخچه‌ای مستند از یهودیان و یهودیت» در ایالات متّحده به چاپ می‌رساند. او در این کتاب در ارتباط با تجارت برده در آمریکا می‌نویسد: «بازرگانان یهودی نقش عمده‌ای در تجارت برده داشتند. در واقع بازرگانان یهودی اغلب همه چیز را تحت نفوذ خود دارند».[۳] در ۲۷ فوریه ۲۰۰۵ «لوئیس فراخوان»[۴] رئیس جنبش «امّت اسلام»(در آمریکا)، در خصوص سلطهٔ یهودیان بر تجارت بردگان آفریقایی به آمریکا، مطلب ذیل را بیان می‌کند: «توجّه کنید، دستان یهود آلوده به خون ماست، آنان مالک کشتی‌های حامل بردگان بودند و ما را خرید و فروش می‌کردند. آنان به ما تجاوز می‌کردند و ما را می‌ربودند».[۵] بین سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۳۵، «الیزابت دانن»[۶] مجموعهٔ چهار جلدی‌اش با عنوان «اسناد روشنگر» در خصوص تاریخ تجارت بردگان به آمریکا را به چاپ می‌رساند. این اثر نشان می‌دهد که یهودیان، تجارت بردگان آفریقایی به آمریکا را به طور کامل زیر سلطهٔ خود داشتند و دست‌کم از پانزده کشتی برای انتقال بردگان متعلق به یهودیان استفاده می‌کردند. برخی از این یهودیان روابط نزدیکی با «روچیلدها» داشتند. آنان به منظور فریب مقامات در این‌که هیچ یهودی در این تجارت دخالت ندارد، بیشتر مواقع از خدمه و ناخدای غیریهودی استفاده می‌کردند.[۷]

مورّخ یهودی، ادوارد بریستو (Bristow.E) در کتاب «روسپیگری و استثمار»، از شبکهٔ جهانی فحشا نام می‌برد و آشکارا نقش یهودیان در این تشکیلات را مورد تأکید قرار می‌دهد.[۸]

آمارهای صادره از سوی دولت روسیه حاکی است که در سال ۱۸۸۹ میلادی، ۳۸۹ باب مرکز فحشا در این کشور وجود داشته است که دویست مورد آن را یهودیان اداره می‌کردند. ۲۲ درصد از دختران و زنانی که در این مراکز اقدام به خودفروشی می‌کردند، یهودی بودند. از سوی دیگر، تاجران یهودی بندر «اودیسا» واقع در ساحل دریای سیاه، اقدام به فروش دختران و زنان

---

۱ - یهود و صهیونیسم، صفحه ۱۹۷.

2 - Marc Lee Raphael.

۳ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۷۱.

4 - Louis Farrakhan.

۵ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۲۴۶.

6 - Elizabeth Donnan.

۷ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۱۵.

۸ - یهود و صهیونیسم، صفحه ۱۹۸.

کرده و این تجارت را در انحصار خود داشتند. آنان بنا به سفارشات واصله نیز کالاهای خود را به خانه‌های مورد نظر می‌فرستادند! در منطقه‌های فقیرنشین لهستان، یهودیانی که در سوداگری عفّت و شرف به فعّالیّت می‌پرداختند، چنان فزونی یافتند که مصلحان اجتماعی، صدای اعتراض سَردادند و پرچم مخالفت برافراشتند. در سال ۱۹۱۱ میلادی، خانم «برثاپپنهایم»، رئیس «سازمان زنان یهودی» طی آماری اعلام کرد که ۳۰٪ از زنان فاحشهٔ گالیسیا در لهستان یهودی‌اند، امّا نسبت دلّالان یهودی این پدیدهٔ زشت، بسیار بیشتر است. در سال ۱۹۰۹ میلادی، ادارهٔ مهاجرت نیویورک با انتشار آماری اعلام کرد که طی ۴ ماه گذشته، تعداد دو هزار روسپی خلاف‌کار تسلیم مقامات قضایی شده‌اند که سه چهارم آنان، زنان یهودی بوده‌اند.[1]

یک نکته قابل توجّه این است که فریاد فمنیسم و آزادی زن دقیقاً از رسانهٔ همان‌هایی بلند است که برای رسیدن به اهداف شوم خود، زنان‌شان را به فاحشگی واداشته‌اند.

«دیوید دوک»، نمایندهٔ اسبق کنگرهٔ آمریکا می‌نویسد: «یهودیان، نه تنها در گذشته، بلکه هم‌اینک در عرصه‌ای بس گسترده‌تر از پیش، در تجارت فحشا به فعالیت می‌پردازند». وی می‌افزاید: روزنامهٔ «تایمز پیکایون» (در شهر نیواورلئان) طی مقاله‌ای در شمارهٔ مورّخ یازدهم ژانویهٔ ۱۹۹۸ میلادی، با عنوان «فریب زنان اسلاو[2] از سوی برده‌فروشان» به قلم مایکل اسپکتر (Spector.M)، با تکیه بر اسناد و مدارک، از اقدامات گستردهٔ برده‌فروشان یهود در این روزگار، پرده برداشته است؛ مقاله، با گزارشی از سرگذشت اسف‌بار یک دختر زیبای اکراینی آغاز می‌شود، این دختر که ۲۱ بهار را پشت سرگذارده است، می‌گوید: «در یک روزنامهٔ محلی در شهر خود، اطّلاعیه‌ای خواندم که در آن از فرصت‌های شغلی فوق‌العاده برای دختران، در خارج از کشور خبر داده بود. من این امر را یک فرصت استثنایی برای نجات خویش از فقر و تنگ‌دستی اِنگاشتم و احساس کردم که از این راه می‌توانم به دنیای خوشبختی راه یابم.... امّا طی یکی دو هفته پس از ورود به اسرائیل، همه‌چیز برایم روشن شد و دریافتم که مرا به عنوان یک کنیز به روسپی‌خانه فروخته‌اند. رئیسهٔ مرکز روسپیان در مقابل چشمانم گذرنامه‌ام را پاره کرده، گفت: صاحب تو منم، و تو مال منی، باید اینجا کار کنی تا مخارجت را درآوری. پس در فکر فرار نباش؛ زیرا هیچ گذرنامه‌ای نداری و زبان عبری هم نمی‌دانی. در صورت فرار تو را دستگیر و به همین جا باز می‌گردانند». «دیوید دوک» اضافه می‌کند که اسرائیل تنها مقصد انتقال زنان اروپای شرقی نیست. باندهای یهودی

---

۱ - همان، صفحه ۱۹۸.

۲ - نژاد «اسلاو» از شعبه‌های نژاد هند و اروپایی‌اند که عمدتاً در روسیه و اروپای شرقی مقیمند.

روسیه، در ارتباط نزدیک با باندهای سازمان‌یافتهٔ یهود در سراسر جهانند و به موجب اظهارات وزیر کشور اوکراین، در دههٔ گذشته، حدود چهارصدهزار نفر زن کمتر از سی‌سال، فریب‌خورده و به خارج از اوکراین منتقل شده‌اند. «اسپکتر»، نویسندهٔ مقالهٔ سابق‌الذّکر اعلام کرده است که در هر سال حدود نیم‌میلیون زن از بلوک شرق به اروپای غربی منتقل و از آنجا به سراسر جهان توزیع می‌شوند.[۱] «اندرو کارینگتن هیچکاک» در کتابش چنین می‌نویسد: «در هجدهم ژوئن ۱۹۹۸، «مایکل اسپکتر»[۲] گزارش را در نیویورک‌تایمز تحت عنوان «محمولهٔ جدید قاچاقچیان: زنان ساده‌لوح اسلاو» به چاپ می‌رساند. این گزارش نشان می‌دهد که چگونه مافیای یهودی روسیه، تجارت روسپی را تحت نفوذ خود دارند و بسیاری از زنان بی‌اطلاع را که با فریب وارد این جریان کرده‌اند، سر از اسرائیل درمی‌آورند. «اسپکتر» در این گزارش می‌افزاید: «تروپیکانا»[۳] واقع در ناحیهٔ تجاری شلوغ «تل‌آویو»، یکی از پرکارترین روسپی‌خانه‌ها است. زنانی که در آنجا خودفروشی می‌کنند، مانند همهٔ زنان فاحشه در اسرائیل، روس هستند. با این حال رئیس آنان روس‌تبار نیست».[۴]

مجلّه مومنت (Moment) که حاوی فرهنگ و آرای یهودیان است، در شمارهٔ آوریل ۱۹۸۸ میلادی، صفحهٔ ۴۴، مقاله‌ای با عنوان «روسپیان در سرزمین مقدس» آورده و ضمن آن از گسترش فحشا و روابط نامشروع با دختران روسی سخن گفته و می‌افزاید که در اسرائیل بخشی از مشتریان این دختران، خاخام‌های یهودی‌اند که سوار بر دوچرخه‌های خویش، به خانه‌های فساد می‌روند.[۵]

باری، در نظر این سوداگران، در زمینهٔ تجارت کالایی به نام «لذّت جنسی»، مادام که دربردارندهٔ سود کلان اقتصادی است، امری مطلوب و مجاز تلقّی می‌شود. گر چه با موازین سازگار نباشد. ایشان برآنند که این کالا، به سبب اینکه افراد جامعه بدان نیازمندند، تفاوتی با نان، لبنیّات و نوشابه ندارد. آنان به دست‌آوردن ثروت را از راه اجابت تمایلات جنسی متقاضیان، امری طبیعی می‌شمارند و حتّی فرد روسپی را یک کارگر رفتار جنسی[۶] می‌شناسند. ازاین‌رو، مانند دیگر بازرگانان حرفه‌ای می‌کوشند تا محصولات ویژهٔ خود را با تبلیغات جذّاب و شیوه‌های محرّک و

---

۱ – یهود و صهیونیسم، صفحه ۱۹۸.

2 - Michael Spector.

3 - Tropicana.

۴ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۲۱۲.

۵ – یهود و صهیونیسم، صفحه ۲۰۰.

6 - Sex Worker.

هزینهٔ کمتر در اختیار مصرف‌کنندگان قرار دهند.[1] [یادمان باشد که همین شیطان‌صفتان هستند که توسّط عمّال کثیف‌شان در سازمان‌های بین‌المللی اسنادی چون ۲۰۳۰ را تنظیم کرده و به خوردِ ملّت‌های جهان می‌دهند].

انبوه نوارهای ویدیویی، سی‌دی‌های مبتذل، پایگاه‌های فراوان اینترنتی، سیل مجلّه‌ها، نشریه‌ها و کتاب‌ها، صدها و بلکه هزاران فرستندهٔ ماهواره‌ای و کانال‌های تلویزیونی و به‌ویژه فیلم‌های سینمایی از جمله ابزارهایی است که در این راه به کار می‌رود. هم‌اینک بیشتر مدیران، تولیدکنندگان و کارگردانان هالیوود، یهودی‌اند. تهیه و تولید فیلم‌های مبتذل و مخرّب از سوی فیلم‌سازان هالیوود، چنان افکار عمومی آمریکا را برانگیخته است که آنان ناچار به توجیه عملکرد خود شده‌اند. در این مورد مجلّهٔ «ریدرز دایجست (Reader's Digest)» در شمارهٔ اکتبر ۱۹۹۵میلادی، مقاله‌ای تحت عنوان «سه دروغ بزرگ هالیوود» منتشر کرد. در این مقاله آمده است که هالیوود در پاسخ به اعتراض مردم نسبت به تهیّه و پخش این گونه فیلم‌ها، سه دروغ بزرگ، به شرح زیر گفته است:

۱-اینها فقط سرگرمی است و کسی را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد.

۲-ما تنها حقیقت را منعکس می‌کنیم، ما را مورد سرزنش قرار ندهید، جامعه را سرزنش کنید.

۳-ما به مردم چیزی را که می‌خواهند می‌دهیم. اگر مردم آن را دوست ندارند، همیشه می‌توانند تلویزیون را خاموش کنند.

این درحالی است که بنا به نقل همان مقاله، پلیس فدرال آمریکا (F.B.I) اعلام کرده است که ۸۱٪ از کسانی که مرتکب قتل شده‌اند، می‌گویند که این فیلم‌ها را نگاه می‌کرده‌اند، و پژوهشگرانی نظیر «دکتر ویلیام مارشال» گفته است ۸۶٪ از متجاوزان جنسی، تحت‌تأثیر این فیلم‌ها بوده‌اند.[2]

در فاصلهٔ سال‌های ۱۸۸۰-۱۹۳۰ میلادی، بسیاری از سرمایه‌داران یهود، در زمینهٔ فحشا به فعّالیت و تجارت بین‌المللی پرداختند. در این دوره، مناطق یهودی‌نشین روسیه، به‌ویژه شهر «گالیشیا» از مهم‌ترین مراکز صدور فواحش در جهان به شمار می‌آمد. پس از آن شبکهٔ فروش زنان از شرق اروپا به مناطق مرکزی و غربی این قارّه و از آنجا به جنوب آفریقا، مصر، هند، سنگاپور و چین گسترش یافت. در آمریکا نیز محلّهٔ یهودیان نیویورک، مرکز انجام این معاملات

۱ - یهود و صهیونیسم، صفحه ۲۰۰.

۲ - یهود و صهیونیسم، صفحه ۲۰۱.

بود. انجمن «ماکس هوشستیم»[1] نخستین مؤسسهٔ فروش زنان در آمریکا به شمار می‌آمد. البتّه این مؤسّسه، تنها سازمان شناخته‌شده در نوع خود نبود، بلکه تشکیلات دیگری به نام انجمن «خیریّهٔ مستقل نیویورک»[2] در سال ۱۸۹۶ میلادی از سوی گروهی از یهودیان که در امر خرید و فروش زنان فعّالیّت می‌کردند، تأسیس شده بود. این انجمن توسّط دو تن از سرمایه‌داران یهودی ایالات متّحده، به نام «مارتل انجل» و «ماکس هوشستیم» که تصمیم گرفتند فعّالیّت‌های خود را در عرصهٔ تجارت فحشا، به شیوهٔ عملکرد همتایان خود در بوئنوس آیرس در آرژانتین و سائوپولو در برزیل ساماندهی کنند، تأسیس شد. «انجمن خیریّهٔ مستقل نیویورک» برای اهدافی بنا گردید، از جمله: اول آنکه بتوانند به زنان فاسد و شاغل در تشکیلات خود، خدمات درمانی ارائه کنند و دوّماً: به منظور جلوگیری از توقّف فعالیت آنان، همواره بتوانند برای‌شان گواهی بهداشت و سلامت نسبت به بیماری‌های خاص صادر نمایند و سوّماً از پوشش این انجمن بتوانند برای پرداخت رشوه‌های پنهانی به برخی سیاسیون، قضات و فرماندهان پلیس بهره گیرند.[3] چنان‌که ملاحظه می‌شود، این طایفه (یهود) در دست‌یابی به بهره‌های اقتصادی، اغراض قومی و اهداف سیاسی خویش، از هیچ اقدامی دریغ نمی‌ورزد و در این راه هیچ مانع و مرزی را معتبر نمی‌شناسد. «اشلو موبار لشتاین» از رهبران بزرگ این قوم و عضو حزب «مابام» طی تنها یک سال (۱۹۶۰ میلادی)، سه هزار دختر یهودی را تسلیم مراکز فساد می‌کند و مجلّه‌های مبتذل و بی‌پروای جنسی، هم چون «پلی بوی» و «سان» را در میلیون‌ها نسخه تیراژ روزانهٔ بازار نشر می‌کند.[4] اقدامات بی‌حدّ و حصر یهود در این زمینه، چنان هرزگی و بی‌عفّتی را در غرب دامن زد که بسیاری از زنان فعّال در این عرصه، به کار خود به عنوان یک منبع مشروع برای کسب درآمد نگاه می‌کنند.[5]

حال یک نکتهٔ اساسی قابل‌توجّه برای جهانیان این است؛ یهودیان بر غالب رسانه‌های جهان تسلّط دارند که پیش‌تر بحث شد و ندای آزادی زنان را سر می‌دهند. این طایفه که برای اهداف شوم خود از نوامیس‌شان می‌گذرند، منظورشان از آزادی زنان در رسانه‌های‌شان چیست؟؟؟!!! قطعاً بی‌بند وباری جوامع و فروپاشاندن خانواده‌ها و بی‌هویّت‌سازی زن به عنوان مربیّان انسان‌ساز است تا از این طریق بتوانند انسان را به بردگی کشند.

---

1 - The Max Hochstim Association.

2 - The New York Independent Benevolent Association.

۳ -یهود و صهیونیسم، صفحه ۲۰۱.

۴ – همان، صفحه ۲۰۲.

۵ – همان، صفحه ۲۰۳.

در اول اکتبرسال ۲۰۰۰ میلادی، شبکهٔ خبری «روم آبزِرور»[1] گزارشی از اقدام پلیس ایتالیا در متلاشی‌کردن باندی کودک‌آزار را منتشر می‌نماید که کودکان غیریهودی دو تا پنج ساله را از پرورشگاه‌ها ربوده، به آنان تجاوز کرده و به قتل‌شان رسانده بودند.

این باند کودک‌آزار از تجاوز جنسی به این کودکان و کشتار آنان برای استفاده در صنعت جهانی Film Snuff[2] تصویربرداری کرده بودند و نسخه‌هایی از این فیلم‌ها را به بیش از ۱۷۰۰ مشتری فروخته بودند. این مشتریان بیش از بیست‌هزار دلار پرداخت کرده بودند تا تجاوز به این کودکان دو تا پنج ساله و سپس کشتار وحشیانهٔ آنان را ببینند.

یهودیان دست به تلافی می‌زنند. البته این گروه کودک‌آزار متشکل از یازده تبهکار یهودی است؛ از طرفی این رسانهٔ ایتالیایی، از اینکه خبر مزبور را به اطلاع یازده میلیون بینندهٔ خود رسانده بود، به خود می‌بالید و حتّی کار را به جایی رساند که فیلم دستگیری این تبهکاران یهودی را نیز پخش کرد. جامعهٔ یهودیان در ایتالیا به جای ظاهرنشدن در انظار عمومی یا عذرخواهی در قبال اقدام جنایت‌کارانه برادران دینی‌شان، از این اقدام عصبانی شدند و این جریان را «افتراآمیز» خواندند و از نخبگان یهودی که در هیئت مدیرهٔ این شبکهٔ تلوزیونی حضور داشتند - که تعجبی هم ندارد که در این مسئولیت باشند - درخواست کردند تا مدیران خبری را که اجازهٔ پخش این گزارش را داده بودند اخراج کنند. این اقدام البته صورت گرفت و هیچ‌کدام از شبکه‌های خبری آمریکا، گزارشی از این شبکهٔ کودک‌آزار یهودی منتشر نکردند.

باید دراین‌باره تأمل کرد که آیا تعالیم مقدس‌ترین کتاب یهودیان یعنی «تلمود»[3]، بر این کودک‌آزاران یهودی تأثیر داشته است؟ تلمود به وضوح بیان می‌کند که رابطهٔ‌جنسی بین مرد بالغ و دختر زیر سه سال «جایز» است و همچنین بهترین غیریهودیان «مستحق مرگ» هستند. به نظر می‌رسد که اقدام این کودک‌آزاران یهودی در جهت برآوردن این دو حکم بوده است.[4] نکتهٔ جالب اینجاست که این شیطان‌صفتان از طریق عمّال‌شان در سازمان‌های بین‌المللی اقدام به تهیّه و نشر معاهدات و پروتکل‌ها برای تعلیم و تربیت خانواده و فرزندان می‌نمایند!!! «تو خود بخوان از این مُجمَل حدیث مفصّل را».

1 - Rome Observer.

۲ – فیلمی مبتذل که در آن یک یا چند بازیگر در خلال یا بعد از انجام اعمال جنسی آزارگرانه به قتل می‌رسند.

۳ – در فصل اول در خصوص تلمود توضیح داده شده است ولی در اینجا به اختصار بیان می‌گردد که تلمود احکامی است که توسّط خاخام‌های یهودی نوشته شده است.

۴ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۲۱۷.

فساد این قوم تبهکار (یهود) تمامی ندارد و در حوزه‌های مختلف دیگر از جمله شراب‌سازی، اعتیاد و قاچاق مواد مخدر و... در سطح جهان رقم می‌خورد. در ذیل اشاره مختصری می‌گردد:

در سال ۱۸۳۰ میلادی «دیوید ساسون»[1] بانک‌دار یهودی تشکیلات دیوید ساسون و شرکا با شعبه‌هایی در چین، ژاپن و هنگ‌کنگ از انحصار خود در تجارت تریاک در منطقه به نفع روچیلد استفاده کرده، مبادلهٔ ۱۸۹۵۶ صندوق تریاک از سوی دولت انگلستان را تحت کنترل خود درمی‌آورد. این اقدام، میلیون‌ها دلار عاید خانوادهٔ روچیلد(یک خاندان یهودی) و خاندان سلطنتی انگلستان می‌کند.[2] در سال ۱۸۳۹میلادی، امپراتور مانچو[3] به خاطر شیوع گستردهٔ اعتیاد به تریاک در چین و در نتیجه انتفاع دیوید ساسون، خاندان سلطنتی انگلستان و روچیلدها، دستور توقف تجارت این مادهٔ افیونی را صادر می‌کند. او مأمور عالی‌رتبهٔ شهر کانتون[4] با نام «لین تسه - هسو»[5] را به عنوان سرکردهٔ مبارزه بر ضدّ تریاک منصوب می‌نماید. به دستور «لین تسه - هسو»، دوهزار صندوق تریاک ساسون توقیف و این محموله به رودخانه ریخته می‌شود. دیوید ساسون، روچیلدها را از این واقعه باخبر می‌کند و آنان از نیروهای مسلح بریتانیا درخواست می‌کنند دست به اقدام متقابل بزنند تا از منافع بی‌وقفه‌شان در تجارت تریاک، صیانت نمایند. ازاین‌رو جنگ‌های تریاک با دخالت ارتش انگلستان آغاز می‌شود و بار دیگر این ارتش به عنوان نیروی مزدور روچیلد و در جهت منافع این خانواده وارد میدان نبرد می‌شود. آنان به شهرها و بنادر محاصره شده یورش می‌برند. قوای ارتش چین که تا این‌زمان به‌خاطر شیوع ده‌سالهٔ اعتیاد در بین سربازان به شدّت تقلیل پیدا کرده است، تاب مقاومت در برابر ارتش انگلستان را ندارد. این جنگ در سال ۱۸۴۲ با امضای معاهدهٔ «نانکینگ»[6] به پایان می‌رسد. این معاهده شامل مفاد ذیل است که در عمل در جهت تضمین منافع روچیلدها و دست نشانده‌شان «دیوید ساسون» طراحی شده است؛ امتیازی که در عمل تریاک را در اختیار کل جمعیت کشور قرار می‌دهد:

۱. آزادسازی کامل تجارت تریاک در چین.

۲. پرداخت غرامت به مبلغ دو میلیون پوند به دیوید ساسون به خاطر تخلیهٔ محمولهٔ تریاک او

---

1 - David Sassoon.

۲ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۴۴.

3 - Manchu.

4 - Canton.

5 - Lin Tse-Hsu.

6 - Treaty of Nanking.

به رودخانه توسط لین تسه - هسو.

۳. حاکمیت ارضی دولت انگلستان بر چندین جزیرهٔ تعیین شدهٔ دور از ساحل کشور چین.[۱]

در آوریل سال ۲۰۰۰ میلادی، «یاکوب کوکی اورگاد»[۲] که به گفتهٔ خودش مأمور سابق موساد است، به جرم ادارهٔ یکی از بزرگ‌ترین عملیات قاچاق اکستازی در تاریخ آمریکا، دستگیر می‌شود. در این عملیات، مواد مخدری که به طور غیرقانونی در هلند تولید شده، به ارزش صدها میلیون دلار در شهرهایی در سراسر آمریکا توزیع می‌شود. یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد این عملیات، آن است که یهودیان حسیدی[۳] ارتدکس به عنوان پیک مواد مخدر عمل می‌کردند؛ با امید به اینکه کلاه‌های سنتی و کت سیاه و موهای آویزان به دور گوش‌هایشان، مانع از سوءظن به آنان خواهد شد. «ریموند دبلیو. کلی»[۴]، مأمور عالی‌رتبهٔ ادارهٔ گمرکات ایالات متّحده اظهار می‌دارد که «مواد مخدر از پایگاه‌های گوناگون قاچاق و به طور عمده از اروپا، جمهوری دومینیکن و کانادا به ایالات متحده وارد می‌شود... گروه‌های تبهکار اسرائیلی این تجارت را تحت نفوذ خود درآورده‌اند». «بوریس برزوسکی»[۵]، الیگارش یهودی روس، به منظور اجتناب از دستگیری در روسیه به لندن می‌گریزد و شرکت‌هایش را به یک یهودی روس، یعنی دست‌پروردهٔ خود «رومان آبراموِیچ» واگذار می‌نماید. آبراموِیچ[۶] در آینده باشگاه فوتبال چلسی را خریداری می‌کند.[۷]

موارد ذکرشده از باب نمونه بود تا مشخّص گردد که شیطان‌صفتان برای حفظ منافع خود در تجارت مواد مخدّر و روان‌گردان چگونه عمل می‌کنند. علاوه بر موادّمخدر اسناد نشان‌دهندهٔ فعّالیت گستردهٔ یهود در تولید و توزیع انواع شراب و مَست‌کننده‌ها در سطح جهان است؛

یکی از برنامه‌های مهم طرح‌ریزی شده برای مردم جهان، اشاعهٔ مصرف مشروبات الکلی، تأسیس‌کردن کارگاه‌های مشروب‌سازی با سرمایهٔ یهودیان است. تأثیر زیان‌بخش مشروبات الکلی بر انسان، خانواده و جامعه روشن است. تبلیغات ماهرانه مشروب در روزنامه‌ها، مجلات، رادیو،

---

۱ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۴۸.

2 - jacob cookie orgad.

۳ -Hassidic: یهودیت حسیدی (در عبری به معنای پرهیزگار است) به جنبش یهودی‌مذهبی در قرن‌های دوازده و سیزده میلادی در آلمان گفته می‌شود که ریاضت را با تصوف ترکیب می‌کند.

4 - Raymond w. kelly.

5 - boris berezovsky.

6 - Roman Abramovich.

۷ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۲۱۶.

تلویزیون، با بسته‌بندی جالب و شیک، مدام مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد، عدّه‌ای نیز به‌خاطر تفریح تصنّعی، بدون اندیشیدن به ماهیّت کار، به سوی آن جذب می‌شوند. سال‌هاست که نسل بشر ندانسته و نخواسته، اسیر استعمار یهودیان گردیده است. بعد از تصویب قانون ممنوعیّت تبلیغ مشروب و آبجو در رادیو-تلویزیون ترکیه، شرکت‌های تولیدکننده که همه با سرمایهٔ یهودیان تأسیس گردیده‌اند، به تکاپو افتاده و برای مقابله با آن و بالابردن سطح فروش، شروع به چاپ آگهی‌های تبلیغاتی مختلف به‌طور تمام‌صفحه‌ای در روزنامه‌ها و مجلات نمودند. سازندگان آبجو، با تشریح فوائد و ویتامین‌های موجود در آن، سعی در جبران خسارت وارده بر اثر تصویب لایحهٔ مذکور نمودند. در مَمالکی که از نظر مصرف مشروبات الکلی در جهان بالاتر از سایر کشورها قرار گرفته‌اند، از قبیل فرانسه، آلمان، و اسپانیا، نصف بودجهٔ بهداشت و درمان، صَرف مداوای امراض جسمی و روحی ناشی از مشروب می‌گردد.[۱]

در پایان این بخش **قسمتی از پروتکل شمارهٔ یک شیطانی صهیونیسم** را یاد آوری می‌کنیم:

به این حیوانات الکلیست که شراب آنها را منگ و تباه کرده است، نگاه کنید؛ حیواناتی که فکر می‌کنند دارای حق و حقوق بیشتری هستند و با رسیدن به آزادی به این حقوق دست می‌یابند. این کارها شایستهٔ ما نیست و ما این راه‌ها را نمی‌رویم. عرق و شراب ملّت‌های «گوییم»[۲] را گیج کرده است. جوانان‌شان بر اثر میگساری کودن شده‌اند و این کودنی و بلاهت آنها را تنبل کرده و موجب شده است که در مرز مطالعهٔ میراث کهن فرهنگی متوقف شوند و از آن قدمی فراتر نگذارند. آنها هر روز هم بیشتر تشویق می‌شوند که در همین وضعیت بمانند و این تشویق و ترغیب به وسیلهٔ افرادی از ما صورت می‌گیرد که مخصوصاً آماده و تربیت شده‌اند تا جوانان «گوییم» را به این سمت سوق دهند.

---

۱ - مبانی فراماسونری، صفحه ۲۵۰ تا ۲۵۲ با تلخیص.

۲ - یهودیان به غیریهودیان «گوییم» می‌گویند. منظور از «گوییم» (Goyem یا Goys) غیریهود است. این کلمه نزد یهود به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان می‌باشد و این خود نشان می‌دهد که یهودی‌ها به دیگران با دیدهٔ حقد و حقارت و دشمنی و تنفر می‌نگرند.

ابزار ششم

تخریب و فروپاشاندن نهاد خانواده توسّط شیطان‌صفتان

خانواده یک نهاد بسیار مهم و اساسی در جوامع است. ادیان الهی خصوصاً دین مبین اسلام اهمیّت فوق‌العاده‌ای برای خانواده و تحکیم و تقویت آن و حریمش قائل هستند. آیات و روایات فراوانی در خصوص خانواده و حریم آن وجود دارد و البتّه احکام و دستورات الهی در خصوص چگونگی شکل‌گیری خانواده، حفظ حرمت آن، حقوق متقابل اعضای خانواده و... نشان دهندهٔ اهمیّت این نهاد است که خود این موضوع نیازمند یک مطالعهٔ عمیق بوده که در اینجا نمی‌گنجد.

خانواده مهم‌ترین واقعیّت در زندگی ما به شمار می‌رود و ارزش آن بسیاربسیار بیشتر از چیزی است که جامعه‌شناسان آن را «ساختار واسط» بین فرد و دولت می‌نامند. خانواده به دلیل ویژگی‌های خود، ساختاری زاینده است. این فرد نیست که خانواده را پدید می‌آورد؛ بلکه خانواده است که افراد را می‌سازد. می‌توان ادّعا کرد همهٔ دریافت‌های روان‌شناختی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و اقتصادی و نیز انگیزهٔ ما برای آینده، از قدرت حضور خانواده در زندگی‌مان سرچشمه می‌گیرد.[۱]

بعد از مقدّمهٔ فوق به قسمتی از پروتکل دهم صهیونیسم توجّه نمایید:

اگر ما خصلت خودمهم‌بینی و غرور را در جان مردم تزریق کنیم، پیوند خانواده را از هم گسسته‌ایم و ارزش‌های فرهنگی آن را از بین برده‌ایم. (سند در فصل اول آمده است)

سؤال اساسی این است که چرا شیطان‌صفتان به دنبال تخریب و فروپاشاندن نهاد خانواده هستند؟؟؟ دلایلی در ذیل بیان می‌گردد:

قسمت عمده‌ای از تربیت، هویّت‌سازی و شخصیّت‌سازی افراد جامعه در درون نهاد خانواده، خصوصاً در دوران کودکی شکل می‌گیرد که اگر نهاد خانواده تخریب و فروپاشانده شود، بستر بی‌هویّت‌سازی و بی‌شخصیّت‌سازی افراد در جامعه شکل می‌گیرد و این دقیقاً همان چیزی است که شیطان‌صفتان می‌خواهند. جامعه‌ای که بی‌هویّت و بی‌شخصیّت شده است و هویّت و شخصیّتش را با مسائل مادّی سنجش می‌کند به راحتی می‌تواند رامِ دست شیطان‌صفتان شده و بردهٔ آنها گردد. انسانی که ارزش‌های الهی در وجودش نهادینه شده است و راضی به رضای خداوند تبارک و تعالی است و زندگی دنیا را مزرعهٔ آخرت خویش قرار داده است، به داشتهٔ خود راضی است؛ ازاین‌رو زرق‌وبرق دنیا برایش موضوعیّتی ندارد، ولی انسانی که معیارهای ارزشی‌اش به دلیل بی‌هویّتی و بی‌شخصیّتی مسائل مادّی و دنیا است، برای کسب دنیا تن به هر کاری می‌دهد؛ از وقت همسر و فرزندانش می‌زند، به پدر و مادر و بستگانش رسیدگی نمی‌کند،

---

۱ - جنگ علیه خانواده، صفحه ۸۱.

جامعه را وسیلهٔ سودجویی می‌بیند، چه بسا مال یتیم می‌خورد، رشوه می‌گیرد، ربا می‌خورد، احتکار می‌کند و به عبارت دیگر خون دیگران را در شیشه می‌کند و زندگی جاودانهٔ آخرتی‌اش را تباه می‌سازد تا بتواند عقده‌های شخصیّتی‌اش را که ناشی از عدم‌صحیح تربیت در خانواده بوده است را با یک زرق‌وبرق ناچیز دنیایی بازگشایی نماید. البتّه باید در نظر داشت که راه درمان برای این افراد وجود دارد و آن پناه بردن به قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام و متابعت از آنها می‌باشد زیرا که قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام و متابعت از آنها شِفای امراض روحی و روانی هستند.

باید در نظر داشت که متأسّفانه قسمت عمده‌ای از صنایع در زمینه‌های مختلف در عصر حاضر در دست شیطان‌صفتان است[1] که نه صِرفاً با نبوغ، بلکه با مکر و حیله مثل نظام بانکی، استعمار و استثمار، رانت‌خواری، انحصارطلبی، سازمان‌سازی و... به دست آورده‌اند و هر چه انسان در این دنیای مادّی کار کند تا از لوازمات این دنیای مادّی بهره‌مند شود به این معنا است که سود بیشتری را در جیب شیطان‌صفتان قرار داده است. آنهایی که عمر گرانبهای‌شان را به جای صَرف‌کردن در راه رضای الهی در مسیر کسب لوازمات صِرف مادّی می‌گذارنند، در واقع عَمَله‌های شیطان‌صفتان شده‌اند تا بیشتر کار کنند و کالای ناچیزی از آنها را خرید کنند که چه بسا اهمیّتی برای حتّی زندگی مادّی انسان هم ندارد و این سبک زندگی، نوعی از بردگی است. لذا شیطان‌صفتان با تمام توان‌شان و با استفاده از کلیهٔ ابزارهای‌شان به دنبال آن هستند تا انسان را بی‌هویّت کرده و به سمت تجمّلات مادّی و مصرف هرچه بیشتر سوق دهند؛ زیرا آنچه که بشر امروز از ملزومات مادّی می‌خواهد، عمدتاً در دست شیطان‌صفتان است که البتّه نمود بارز سیاست‌های شیطان‌صفتان؛ مُدگرایی، تجمّل‌گرایی، مصرف‌گرایی در جوامع است که توانسته‌اند با ابزارهای بازاریابی و انواع تبلیغات در رسانه‌ها به اهداف خود دست یابند. پول، خدای برخی از مردم در دنیای امروز شده است و صاحبان عمدهٔ پول در عصر حاضر شیطان‌صفتان هستند. لذا پول‌خواهان در دنیای امروز خواسته یا ناخواسته، بردهٔ صاحبان پول، یعنی شیطان‌صفتان هستند. شیطان‌صفتان می‌توانند با تخریب و فروپاشاندن نهاد خانواده، بستر بی‌هویّتی انسان و کُفر و اِلحاد را در جوامع بگسترند و بساط بردگی مردم را از این طریق پَهن نمایند زیرا همان‌گونه که گفته شد تخریب خانواده می‌تواند عواقب جبران‌ناپذیری برای اعضای خانواده و جامعه داشته باشد.

---

۱ - در کتاب مبانی فراماسونری لیست تعداد زیادی از شرکت‌هایی که با سرمایه یهودیان اداره می‌شوند آمده است. ضمناً این همهٔ شرکت‌ها نیست و قطعاً شرکت‌های فراوان دیگری برای یهودیان در سطح جهان وجود دارد که در این کتاب ذکر نشده است و یا به دلیل پنهان‌کاری آنها اطّلاعی در دست نیست مانند امپراتوری بانکی جی. پی مورگان که قبلاً توضیح داده شد.

«ویلیام گاردنر» در کتابش می‌نویسد: «بدون وجود ازدواج و خانواده جهت تنظیم میل جنسی، دچار آشفته‌بازاری از روابط‌جنسی خواهیم شد که در آن، انسان‌ها به حیواناتی جفت‌جو تبدیل می‌شوند که تحریکات جنسی برای‌شان همه چیز و تعهّد و مسئولیّت، هیچ است. همین قیود اخلاقی مربوط به ازدواج و خانواده است که انسان‌ها را وامی‌دارد تا احساسات پستِ شهوانی خود را پالایش، و آن را به سطح بالاتری هدایت کنند».[1] متأسّفانه شیطان‌صفتان توانسته‌اند در خصوص تخریب و فروپاشی خانواده گام‌های مؤثّری را در جامعهٔ جهانی بردارند. از باب نمونه به آمار ذیل دقّت فرمایید:

در صفحهٔ ۶۶ گزارش World Family Map 2019 (نقشه خانوادهٔ جهانی ۲۰۱۹)، آمار Births Outside Marriage,2005-2017 [تولّد خارج از ازدواج (زنازادگی)] چنین آمده است:[2] که در ذیل به برخی از کشورها اشاره می‌شود:

زِنازادگی در: فیلیپین ۴۸٪، کنگو ۳۷٪، غنا ۳۷٪، کنیا ۲۴٪، آفریقای جنوبی ۵۴٪، تانزانیا ۴۴٪، اوگاندا ۶۱٪، بولیوی ۵۵٪، برزیل ۲۱٪، شیلی ۷۱٪، کلمبیا ۸۲٪، کاستاریکا ۶۹٪، مکزیک ۶۵٪، نیکاراگوئه ۷۲٪، پاراگوئه ۷۰٪، پرو ۷۶٪، کانادا ۳۳٪، ایالات متّحده ۴۰٪، استرالیا ۳۴٪، نیوزلند ۴۷٪، فرانسه ۵۷٪، آلمان ۳۵٪، ایرلند ۳۵٪، ایتالیا ۲۹٪، هلند ۴۹٪، اسپانیا ۴۳٪، سوئد ۵۵٪، انگلیس ۴۸٪، مجارستان ۴۷٪، لهستان ۲۴٪، رومانی ۳۱٪، روسیه ۲۵٪.

این آمارهای تکان‌دهنده، و آمارهای دیگری که در همین گزارش آمده، نشان‌دهندهٔ بحران خانواده در بسیاری از کشورهای جهان و پیشبرد برنامه‌های شیطان‌صفتان برای تخریب خانواده می‌باشد.

بحران فروپاشی خانواده در غرب و پیامدهایی که از رهگذر آن گریبان‌گیر جوامع غربی شده، بسیاری از اندیشه‌وران متعهد را به بررسی و واکاوی علل این پدیده و تلاش جهت یافتن راهکارهایی برای مقابله با آن واداشته است. «ویلیام گاردنر»[3] نویسندهٔ کانادایی کتاب «جنگ علیه خانواده»[4] از جمله کسانی است که با استناد به وضعیت اجتماعی جهان غرب به‌ویژه

---

۱ - جنگ علیه خانواده، صفحه ۸۸.

2 - http://socialtrendsinstitute.org/upload/worldfamilymap-2019-051819final.pdf.

3 - William Gairdner.

4 - The War Against The Family.

آمریکا و کانادا درصدد ریشه‌یابی معضلات جامعهٔ خود است. «ویلیام گاردنر» در کتابش چنین می‌نویسد: «واقعیّت انکارناپذیر دیگر، جنگ خواسته یا ناخواسته‌ای است که از دیرباز از سوی گروه‌های کوچک امّا قدرتمند (از نظر ما شیطان‌صفتان هستند)، علیه ارزشمندترین نهاد اجتماعی ما به راه افتاده است. برخی از آنان فعّالانه، ضدّخانواده رایزنی می‌کنند یا به دانش‌آموزان می‌آموزند که برای خانواده احترام قائل نباشند یا حتّی خانواده را مظهر ستم غربی یا مظهر شرّ و یا نوعی زندان خانگی به شمار می‌آورند. آنها در مجموع می‌خواهند خانواده را به طور کامل درهم بشکنند. ازاین‌رو، هر کس می‌خواهد زندگی ارزشمند را در جامعهٔ آزاد برای فرزندان و نوادگانش حفظ کند، باید نخست این روند را بشناسد؛ سپس با سِلاح اخلاق در برابر تمام کسانی که درصدد نابودی زندگی خانوادگی هستند، بایستد».[1] در قسمت دیگری از کتاب «جنگ علیه خانواده» چنین آمده است: «خانواده طبیعی، متشکل از مادر، پدر و فرزندان، یگانه نهاد در تاریخ بشر بوده که با تعصّبی آشکار، خود را وقف پرورش فرزندان و حمایت از آنان کرده است؛ امّا متأسّفانه امروزه، شمار اندکی از افراد صاحب‌نفوذ در حمایت از کودکان سخن(دروغ) می‌گویند. زبان‌بازی‌های سیاست‌مداران دربارهٔ اهمیّت خانواده نیز دروغی بیش نیست؛ زیرا سیاست‌هایی که اتّخاذ می‌کنند سبب گسست خانواده می‌شود؛ از این‌رو باید به طور جدّی دربارهٔ سیاست‌هایی که خاص دگرگونی اجتماعی طراحی شده، امّا با بیانی بی‌خطر و حتّی جذّاب ارائه می‌شوند، هوشیار باشیم. این روزها تاریخ خانواده را به طور معمول جامعه‌شناسانی می‌نویسند که می‌کوشند بر تقابل خانواده و اجتماع تأکید کنند. «دیوید پاپنو» (جامعه‌شناس) می‌نویسد که بسیاری از جامعه‌شناسان در واقع مدافع فروپاشی خانواده هستند؛ آنها از کاهش اقتدار والدین، مساوات‌طلبی اقتصادی، سکولاریسم و بی‌قیدوبندی جنسی حمایت می‌کنند. «گاردنر» ادامه می‌دهد بنابراین، از این جماعت نباید انتظار داشت که از خانوادهٔ طبیعی حمایت کنند. کانادا از چنین اندیشه‌ورانی پُر است. آنها اغلب موفّق می‌شوند محتوای مطالعات علمی را تحت کنترل خود بگیرند و این کنترل را از طریق طیف گسترده‌ای از ابزارهای اِعمال سانسور همچون شورای پژوهشی علوم اجتماعی و انسانی، کمیته‌های انضباطی دولتی و علمی و سازوکارهای اعطای اعتبارات دولتی یا دانشگاهی انجام می‌دهند. به این ترتیب فقط آن دسته از طرح‌های تحقیقاتی که «از نظر سیاسی درست» تلقی شوند(مورد تأیید شیطان‌صفتان باشند)، مورد تأیید و کمک مالی قرار می‌گیرند، البتّه چنین شیوه‌های سانسوری در آمریکا نیز وجود دارد. در کانادا، یافتن پژوهش علمی مهمی که به نقد

۱ - جنگ علیه خانواده، صفحه ۲۲.

سقط جنین یا فمنیسم یا مساوات‌طلبی بپردازد و در عین حال مورد پشتیبانی مالی قرار بگیرد و منتشر شود، تقریباً غیرممکن است. کانادایی‌ها از نظر علمی در محاصرهٔ نخبگان دانشگاهی و رسانه‌ای قرار دارند که مصمم هستند افکار آنها را کنترل کنند. آنها بازار علمی را به‌انحصار خود درآورده‌اند و مانع از ابراز دیدگاه‌هایی می‌شوند که فلسفهٔ آنان را به چالش می‌کشد. کسانی که جرأت کنند وارد چنین عرصه‌های منازعه‌آمیزی شوند، به احتمال فراوان، جایی در هیچ یک از دانشگاه‌های کانادا نخواهند داشت؛ بنابراین ممکن است در این کشور، دیدگاه مثبت دربارهٔ خانواده، در اکثریّت باشد؛ اما همانند بسیاری از دیگر دیدگاه‌هایی که از نظر سیاسی نادرست تلقی می‌شوند، سرکوب شود. هم‌صدایی نخبگان و تندروها در اطلاع‌رسانی نادرست یا سکوت، ما را در بی‌خبری نگه می‌دارد. ما شاهد آن هستیم که نظام اعتقادی و ارزش‌های ما، از ضربه‌های پی‌درپی رنج می‌برند و شوق فراوان و فزاینده‌مان برای دفاع از آنها، رو به خاموشی است. به دلیل فضای افراطی حاکم، اکثر ما فاقد ابزار لازم جهت پاسخ‌گویی و دفاع در برابر این ضربه‌ها هستیم. خلاصه آنکه اجماع لیبرال‌های پیشرفت‌گرای امروزی که به طور عمده به وسیلهٔ طبقهٔ علمی حاکم طرّاحی و به وسیلهٔ نخبگان رسانه‌ای ترویج می‌شود، ما را تضعیف کرده و در حال زدودن ارزش‌های دیرپای ما است».[1] لیبرال‌های امروزی خانواده را ارتجاعی (و مانع آزادی) می‌دانند[2] و در مقابل نیز یکی از کارآمدترین روش‌هایی که مارکسیست‌ها برای تحمیل ظلم خود به کار می‌برند، نابودکردن خانوادهٔ طبیعی است. از نظر آنها خانواده نهادی ظالمانه مبتنی بر ثروت شخصی است. «اَنگلس» در کتاب خود تحت عنوان «منشأ خانواده، مالکیّت خصوصی و دولت» (۱۸۸۴) نفرت خود را از خانواده منعکس کرده است.[3] اگر چه همان‌گونه که گفته شد لیبرالیسم و کمونیسم دو مکتب به ظاهر متضاد هستند ولی خروجی آنها برای پیشبُرد برنامه‌های شیطان‌صفتان است که یکی از خروجی‌های این دو مکتب ساختهٔ دستِ شیطان‌صفتان، تخریب نهاد خانواده است. نکته این‌جاست‌که همین باطل‌بافی‌های دنیای غرب در حوزه‌های مختلف علوم‌انسانی و از جمله علوم‌اجتماعی ترجمه و در کشور ما تدریس می‌شود درحالی‌که رهبر معظّم انقلاب همواره تأکید بر اسلامی‌شدن علوم انسانی داشته و دارند که امید است مسئولین مربوطه اقدامات لازم در خصوص اسلامی شدن علوم انسانی در جامعهٔ ما و بعد صادرکردن این

---

۱ - جنگ علیه خانواده، صفحه ۷۶.

۲ - همان، صفحه ۲۳.

۳ - همان، صفحه ۹۹.

علوم به کشورهای دیگر برای نجات مستضعفین جهان را در اسرع وقت انجام دهند.

نکتهٔ قابل توجّه دیگر این است که تخریب و فروپاشاندن خانواده به صِرف طلاق زوجین نیست. در ذیل به چند مورد از تخریب خانواده اشاره می‌شود:

الف- طلاق زوجین، که متأسّفانه آمارها از روند افزایشی آن حکایت دارد که یکی از دلایل مهم آن دوری خانواده‌ها از خداوند و تعالیم انبیاء و اولیای الهی و ترویج سبک زندگی غربی و ملزومات آن یعنی مُدگرایی، مصرف‌گرایی و تجمّل‌گرایی در بین خانواده‌هاست.

ب- جایگزین‌کردن علوم بی‌پایه و اساس غربی با علوم حقیقی دینی در خانواده؛ به عبارت دیگر اگر چه سواد آکادمیک در برخی خانواده‌ها افزایش یافته ولی متأسّفانه به دلیل کاهش سواد دینی در خانواده‌ها، تربیت و حرکت خانواده بر مبنای معیارهای صحیح صورت نمی‌گیرد.

ج- طلاق عاطفی در خانواده‌ها و سردی روابط بین اعضای خانواده که نتیجهٔ آن عدم‌رشد و شکوفایی صحیح شخصیّتی و گرایش اعضای خانواده به ارتباط با غیر می‌شود.

د- تغییر و تحوّل در جایگاه و نقش واقعی زن و مرد در جامعه.

ه- تضعیف نقش مقدّس «انسان‌سازی» که همان نقش «مادری» است و شخصیّت‌سازی برای زنان بر اساس معیارهای بی‌ارزش مادّی مثل تحصیلات بی‌ارزش غربی و یا اشتغال و... توسّط شیطان‌صفتان.

و- ترویج دروغ فمنیسم در جهان و استفادهٔ ابزاری از زن در سطح جهان در راستای اهداف شیطان‌صفتان. فمینیسم[1] یکی دیگر از ایسم‌هایی که توسّط شیطان‌صفتان برای گمراهی و انحراف بشر ساخته‌وپرداخته شده است و از زبان صاحب‌نظران و رسانه‌های آنها تبلیغ می‌شود، رویکردی متزوّرانه که بطنی کاملاً مخرّب در جامعه دارد.

واژهٔ فمنیسم از ریشهٔ Feminine (زنانه، زن‌آسا، مادینه، مؤنّث) است که در اصل از زبان فرانسه، و نهایتاً از ریشه لاتینی Femina اخذ شده است. فمنیسم در دومعنای قریب به هم در زبان انگلیسی به کار می‌رود؛ در معنای نخست فمینیسم عبارت است از: نظریّه‌ای که معتقد است که زنان باید به فرصت‌ها و امکانات مساوی با مردان در تمامی جنبه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دست پیدا کنند و معنای دیگر بر جنبش‌های اجتماعی اطلاق می‌شود که تلاش می‌کنند تا اعتقاد و باور معنای نخست را نهادینه کنند. می‌توان گفت تقریباً تمام نَحله‌های فمنیستی یک وجه مشترکِ مبنایی با هم دارند؛ و آن این است که در آبشخور اندیشهٔ «اومانیسم» به همدیگر

1 - Feminism.

می‌رسند.[1] «فمنیسم» علاوه بر افراط‌کاری‌ها و مشکلات تئوریک و نادیده گرفتن و تغافل نسبت به واقعیّت‌های زیست‌شناختی و روان‌شناختی در عمل نیز به عقیدهٔ منتقدان پیامدهای منفیِ فراوانی در پی داشته است. مهمترین پیامدهای منفی فمینیسم عبارت است از:

فروپاشی نهاد خانواده، ازدواج‌های غیررسمی و نامشروع، طلاق‌های مکرّر و تولّد فرزندان نامشروع، نقش خانواده را به عنوان پایگاه مطمئن برای آرامش روحی و روانی از بین برده است؛ و حتّی تأثیرات آن بر جامعه نیز آشکار شده است. وجود فرزندان تک‌والد، زایمان در سنین بالا، فنّاوری تولید مثل یا پدیدهٔ مادران میانجی[2](مادرانی که با پذیرش نطفهٔ دیگران، به عنوان ظرف جنین، زحمت اجاره را متحمّل می‌شوند و در قبال آن پول دریافت می‌کنند)، کودکان سرِراهی، اشتغال والدین و گریز از مسئولیّت عاطفی و تربیتی، و پرورش نسلی آسیب‌پذیر، خشونت‌گرا، غیراخلاقی و ناهنجار، همگی از جمله پیامدهای فروپاشی بنیان خانواده است.

انکار ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی که موجب رواج فساد، فحشاء و بی‌بندوباری‌های اخلاقی گردیده است. رواج تجارت رابطهٔ‌جنسی و استفادهٔ ابزاری از چهره، اندام و صدای زن در تبلیغات تجاری و سیاسی، نوع جدیدی از تحقیر و بردگی زنان را به تصویر می‌کشد.

پرداختن یک‌سویه و شتاب‌کارانه به برخی از ارزش‌های از دست‌رفتهٔ زنان، نظیر حقّ مالکیّت، حقّ رأی، و مشارکت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، موجب شده است که بسیاری از ارزش‌های دیگر زنان؛ همچون همسری و مادری، مورد غفلت و یا حمله قرار گیرد.

شکست فمینیسم در اهداف پیش‌بینی شده یکی از مهمترین چالش‌های فراروی نظریّه‌پردازان این جنبش است. رسیدن به استقلال اقتصادی و کسب موقعیّت‌های برتر شغلی از مهمترین اهداف جنبش‌های زنانه در غرب است، ولی امروزه بر اساس آمارهای سازمان‌های بین‌المللی، زنان (فمنیستی) فقیرترین افراد جامعهٔ بشری هستند، که از سویی امکان دسترسی به سرمایه‌ها را ندارند، و از سویی دیگر با از دست دادن کانون خانواده از امتیازِ حمایت خانواده نیز محرومند. در بعد مشارکت سیاسی-اجتماعی نیز آنچه‌که آرمان جنبش‌های فمنیستی را تشکیل می‌دهد با آنچه که واقعیّت امروز غرب است تفاوت‌های چشم‌گیر دارد.

دامن زدن به تقابل و تعارض میان مرد و زن از نتایج جنبش‌های فمینیستی است، که صرف نظر از اینکه خلاف فطرت و ناموس طبیعت است بروز ناهنجاری‌ها در سطح اجتماعی را در پی دارد.

---

۱ - فرهنگ واژه‌ها، صفحه ۴۲۳ با کمی تلخیص.

2 - Surrogate Mother.

تحقیر نقش مادری، آسیب‌پذیری نهاد خانواده و پذیرش مسئولیّت‌های اجتماعی و اقتصادی از سوی زنان، خود باعث کاهش نرخ رشد جمعیّت در بسیاری از کشورهای غربی شده، و بسیاری از این کشورها را با بحران کاهش جمعیّت روبه‌رو کرده است.[۱]

با بررسی و مطالعهٔ مختصری در خصوص واژهٔ فمنیسم در بین متون و منابع درخواهیم یافت که این «ایسم» هم مانند بسیاری از ایسم‌های دیگر چون لیبرالیسم و کمونیسم ساختهٔ شیطان‌صفتان است تا بنای دیگری را در جهان برای انحراف و بی‌هویّت‌سازی بشریّت بسازند و از این طریق اهداف شوم خود را پی ببرند.

نمونه‌ای از فمنیست‌ها در غرب «سیمون دوبوار» است. «سیمون دوبوار»، مانند همهٔ سوسیالیست‌ها از آزادی زنان بحث می‌کند؛ ولی اگر زنان نخواهند از آزادی خود به سبکی که او می‌اندیشد استفاده کنند، آنگاه باید حق انتخاب از آنان سلب شود. او مانند اربابانش، متفکری انحصارطلب بود که می‌خواست ازدواج، یک توافق سهل و آزاد و بنا به ارادهٔ شخص قابل نقض باشد، کودکان به وسیلهٔ دولت بزرگ شوند و... به طور خلاصه، او خواهان انقلاب بود؛ یک تغییر اجتماعی توأم با زوری که با طرح کوچکی که در سر او بود، «سیمون دوبوار» (اگر چه مدّعی فلمنیسم بود ولی) بیشتر عمر خود را همانند معشوقه‌ای متملّق و زبون برای «ژان پُل سارتر» (از فیلسوفان مَرد که قبلاً در موردش بحث شد) گذراند. او هرگز ازدواج نکرد، بچه‌دار نشد و برده‌وار سَرسپردهٔ سارتر بود و هرگونه هوس او را برآورده کرد و معیارهای دوگانهٔ او را در زمینهٔ رابطهٔ‌جنسی پذیرفت. «سارتر» یک گروه معشوقهٔ کم سن‌وسال داشت که «دوبوار» با برخی، روابط همجنس‌گرایانه و با برخی دیگر برخوردی خشونت‌آمیز داشت.[۲]

درس سوئدی:[۳] (قطعاً آنچه در این درس می‌خوانید از برنامه‌های شیطان‌صفتان برای فروپاشیدن نهاد خانواده برای رسیدن به اهداف شوم‌شان است. که البته سوئد می‌تواند یک نمونهٔ آزمایشگاهی برای کل جهان باشد).

سوئد نخستین دولت غیرمارکسیستی بود که آشکارا در سیاست‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود با خانوادهٔ سنّتی مبارزه کرد. «آلوا میردال»[۴]، یکی از جامعه‌شناسان فمنیست سوئد

---

۱ - فرهنگ واژه‌ها، صفحه ۴۳۴ .

۲ - همان، صفحه ۱۰۱.

۳ - جنگ علیه خانواده، صفحه ۱۱۱.

4 - Alva Myrdal.

که در توسعه و اجرای سیاست‌های اجتماعی رادیکال در آن کشور نقشی تعیین‌کننده داشته است، می‌گوید: «جامعه باید با همهٔ بزرگ‌سالان، چه آنهایی که تنها زندگی می‌کنند و چه کسانی که نوعی زندگی مشترک دارند، یکسان رفتار کند». نهاد خانواده(در سوئد) نه تنها قرار بود به هیچ‌روی مورد لطف واقع نشود، بلکه می‌بایست به وسیلهٔ سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تخریب می‌شد. تصویری از چگونگی افکار «میردال» در دولت سوئد را می‌توان در بیانیهٔ تکان‌دهنده‌ای مشاهده کرد که انستیتوی سوئد[1] که مروّج دیدگاه‌های شبه دولتی به شمار می‌آید، در سال ۱۹۶۸ منتشر کرد. در این بیانیه با عنوان «خانواده، مقدّس نیست»، چنین می‌خوانیم: «می‌خواهیم خانواده را دیگر ابزاری برای سرزندگی ندانیم. اجازه دهیم انسان‌های بزرگسال از نظر اقتصادی بهم وابسته نباشند و به جامعه، سهم بیشتری برای مسئولیّت در برابر فرزندان‌شان بدهند... در چنین جامعه‌ای خیلی‌خوب می‌توانیم بدون ازدواج، به عنوان یک نهاد حقوقی، به سر بریم». در سوئد، «عواطف اخلاقی سنّتی»، به‌ویژه در موضوعاتی مانند مسائل جنسی، تقریباً به طور کامل به وسیلهٔ متفکّران رادیکال پیشرو از میان رفته است. البتّه شهروندان بسیاری در آن کشور از این وضعیّت ناراضی هستند؛ ولی هنگامی که اهرم‌های قدرت، آموزش، بوروکراسی و رسانه‌ها به تسخیر درآمدند، دیگر کاری از دست مردم برنمی‌آید.

«دیوید پاپنو» می‌گوید: سوئد تا پایان جنگ جهانی دوّم، یکی از سنّتی‌ترین جوامع روی زمین بود؛ ولی از زمانی که حزب سوسیال دموکرات کنترل همهٔ اهرم‌های مهم قدرت و نفوذ را به دست گرفت و برنامه‌های چپ‌گرایانهٔ رادیکال را به اجرا درآورد، «عواطف اخلاقی سنّتی... جای خود را به نسبیّت‌گرایی تام دارد». بنابراین عدّهٔ معدودی از فعّالان رادیکال، می‌توانند هر جامعه‌ای را به‌گونه‌ای فاجعه‌آمیز دست‌خوش تغییر کنند، فعّالانی که می‌دانند چگونه فرآیند دموکراسی، رسانه‌ها و سازوکارهای بودجه‌های دولتی را دست‌کاری کنند. تجربه سوئدی در واقع پیامد منطقی افکار افلاطونی و روسویی است. و از پیامدهای آن چنین است:

از سال ۱۹۸۰ میلادی، ۶۳ درصد ساکنان «استکهلم» (پایتخت سوئد) تنها زندگی می‌کنند. بی‌شک این یکی از علائم کامیابی دولت رفاه سوئد است که واحد بنیادین اجتماعی (خانواده) را به واحد بنیادین سیاسی (فرد خودمختار) تبدیل کرده است! دولت‌هایی که فقط بر عقل و مادّی‌گری تکیّه می‌کنند، به طور فعّال جلوی گسترش هرگونه ارزش متعالی را می‌گیرند. سوئد یکی از ملحدترین دموکراسی‌های جهان است. در سال ۱۹۸۳ فقط ۲۷ درصد سوئدی‌ها اظهار

1 - Swedish Institute.

می‌کردند که از مذهب نیرو می‌گیرند. همچنین دولت، سیاست‌هایی را در زمینهٔ اجتماعی و مالیاتی دنبال می‌کند که به طور خاص جهت فروپاشی خانوادهٔ هسته‌ای (متشکل از پدر و مادر و فرزندان) طراحی شده‌اند. در سال ۱۹۸۱، دولت سوئد ۲۲۰۰۰ کودک را که گزارش شده بود با آنان «بدرفتاری» واقع شده است، از والدین خود جدا کرد. این عمل که با انتقاد بین‌المللی روبه‌رو شد، در واقع یک نوع اعمال کنترل دولتی بر روی خانواده‌ها و «بدرفتاری با کودکان» از نوعی دیگر یا به عبارتی «کودک‌آزاری» به وسیلهٔ دولت است. سوئد دارای کمترین نرخ ازدواج و بالاترین نرخ «جداشدن زوج‌ها از یکدیگر» میان کشورهای جهان غرب است و ۵۰ درصد از کل متولّدان آن نامشروع هستند. در این کشور، اقدام‌های نیکوکارانه و صدقه‌های شخصی تقریباً به طور کامل از بین رفته است. سیاست خانه‌سازی رسمی در سوئد، جهت کمرنگ‌کردن خانواده خصوصی، ترویج مجتمع‌های چندخانواری است. واحدها به عمد به قدری کوچک ساخته می‌شوند که امکان اسکان بستگان در آنها نباشد. سوئد همچنین نخستین جامعهٔ غربی است که کوشیده است نقش‌های اجتماعی و خانوادگی مرد و زن را تغییر دهد. قانون مالیّات‌ها در سوئد در سال ۱۹۷۱ میلادی اصلاح شد تا پرداخت مالیّات به وسیلهٔ زن و شوهر به صورت مشترک ممنوع شود؛ به طوری که اگر زنی می‌خواست «فقط خانه‌دار» باشد، به واقع دچار ضرر مالی می‌شد. دکتر «اریک برودین» می‌گوید: «اغلب بر این باور هستند که ممنوعیت پرداخت مالیّات مشترک، نقطه عطفی در مسأله برابری جنسیّتی در سوئد بوده است». وی اظهار می‌دارد: «حکومت سوئد، مادرانی را که در خارج از خانه کار نمی‌کنند، «انگل» به شمار می‌آورد». به طور خلاصه دولت موفّق شده است از طریق دستکاری سیاست‌های مالیّاتی به وسیلهٔ سیاست‌مداران و دیوان‌سالاران رادیکال، فروپاشی خانواده را تسهیل کند؛ امری که به هیچ‌وجه مورد خواست توده‌های مردم نیست.

دولت، خشمگین از اینکه پدران تا کنون رغبتی به استفاده از مرخصی سخاوت‌مندانهٔ یک‌ساله همراه با حقوق، تحت عنوان «مرخصی جهت سرپرستی از کودک»، از خود نشان نداده‌اند (فقط ۵ درصد از پدران از این مرخصی استفاده می‌کنند)، در حال بررسی به الزام‌های آن به این امر است. از آنجا که در سوئد، سیاست‌گذاری برای خانواده، حکم ابزاری را دارد که دولت به وسیلهٔ آن می‌کوشد تقسیم سنّتی کار بین دو جنس را تغییر دهد... اندیشهٔ انتخاب آزاد در این زمینه، کم‌وبیش نادیده گرفته می‌شود. سوئد در سال ۱۹۷۳ میلادی قانون «حقوق کودکان» را تصویب کرد و در سال ۱۹۷۹ قانونی را به اجرا درآورد که والدین را از «تنبیه فیزیکی و دیگر رفتار توهین‌آمیز» با کودکان خود منع می‌کرد؛ در مقابل این قوانین، شاهد قوانین بسیار سهل‌انگارانه

در رابطه با «هرزه‌نگاری»[1] هستیم. از سویی نیز کلاس‌های «آموزش جنسی» با هدایت دولت در تمام مدارس ایجاد شده است تا به صورت عملی اقتدار والدین را نادیده بگیرند. یکی از علائم اولیّهٔ فروپاشی جامعه در نتیجهٔ این سیاست‌ها بود. امروزه تقریباً همهٔ سوئدی‌ها پیش از ازدواج، دارای زندگی مشترک خارج از ازدواج هستند. اکنون هم‌زیستی بدون ازدواج، به صورت جایگزینی برای ازدواج درآمده است؛ امّا آمارها نشان می‌دهد که نرخ فروپاشی زندگی مشترک این‌گونه افراد (با داشتن یک فرزند)، به طور متوسّط سه برابر نرخ طلاق میان افراد مشابهی است که ازدواج کرده‌اند. به عبارت دیگر، ازدواج قانونی نیروی ارتباطی قوی است که از فرزندان حمایت می‌کند. متأسّفانه، قربانیان واقعی فروپاشی خانواده کودکان هستند که ظاهراً کمتر از آنان دفاع می‌شود. ۷۰ درصد درخواست‌های طلاق در سوئد از سوی زنان است. در کانادا و انگلستان هم تقریباً همین‌طور است.[2] امروزه حسب آمارهای موجود جهانی، کشورهای غربی و اروپایی خصوصاً سوئد دارای آمار بالای تجاوز و آزار جنسی است[3]، که این موضوع نشانگر عدم توجّه به حقوق زنان در آن جوامع است.

سند ۲۰۳۰ و اِلزام کشورها در کاربردی‌کردن آن از طریق سازمان‌های شیطانی بین‌المللی، یکی از گام‌های اساسی برای تخریب خانواده است. شیطان‌صفتان می‌خواهند تا مردم را هوس‌ران، بی‌بندوبار، لاقید و در نهایت حیوان کنند. عجیب است که با نگاهی به حیاتِ‌وحش، مشاهده می‌شود که حتّی حیوانات، دارای تجمّعات و کانون‌های خانوادگی هستند ولی شیطان‌صفتان، نهاد مقدّس خانواده را در بین انسان‌ها نشانه گرفته‌اند تا با تخریب آن به اهداف شوم‌شان برسند. یکی از اهداف شوم آنها که قبلاً گفته شد بی‌هویّت‌سازی فرد، خانواده و جامعه در جهت به بردگی‌کشیدن انسان‌هاست. ضمناً شیطان‌صفتان می‌توانند با پاشاندن نهاد خانواده، بر اساس آموزش‌های دولتی، آنچه را که می‌خواهند به مردم بیاموزند و آموزه‌های شیطان‌صفتان چیزی جز کفر و الحاد، بی‌بندوباری، هوس‌رانی و سوق‌دادن بشر به سمت حیوانیّت نیست.

---

1 - Pornography.

۲ - جنگ علیه خانواده، صفحه ۱۱۱.

3 - https://www.independent.co.uk/news/world/europe/sweden-and-denmark-have-highest-number-of-sexual-assaults-in-europe-a6800901.html 2-www.unodc.org › documents › data-and-analysis › statistics › crime.XLS

لازم به ذکر است که شیطان‌صفتان با همان مجلّات و مطبوعات کذایی و رسانه‌های دروغین و آمار و استانداردهای خود ساخته‌شان، دائماً به مردم جهان این‌گونه القاء می‌کنند که کشورهای اروپایی حسب استانداردها، بالاترین سطح رفاهی زندگی را دارند و عجیب اینجاست که برخی در کشور ما نیز این آمارها و استانداردهای مادّی‌زدۂ منطبق با کفر و حیوانیّت را بدون در نظر گرفتن پشت‌پردۂ آمارها و عواقب‌شان می‌پذیرند؛ استانداردهایی که در آنها اصل و اساس و فطرت انسان در نظر گرفته نمی‌شود، و رابطۂ بین انسان با خدا در آنها جایی ندارد. استاندارهایی که زندگی آخرتی انسان را برنمی‌تابند. داشتن یک خانوادۂ خوب فطری است ولی متأسّفانه مردمِ غرب و بعضاً شرق، بی‌خبر از آنچه پیرامون‌شان رُخ می‌دهد در سیاست‌های کُفر و حیوانیّت غوطه‌ورند و زندگی دنیوی آنها به سمت بردگی و زندگی جاودانۂ آخرتی آنها بر اساس سیاست‌های شیطانی سیاست‌مداران رو به تباهی است.

ضمناً علاوه بر سوئد، کشورهای دیگر اروپایی نیز اوضاع بهتری ندارند و روند تخریب خانواده بر اساس سیاست‌های شوم شیطان‌صفتان در میان ملّت‌ها در راستای اهداف‌شان ادامه دارد، نمونۂ دیگر آن کشور انگلستان است:

وقتی در ۱۶ ژانویه ۲۰۱۸، این خبر در رسانه‌های انگلستان منتشر شد که نخست‌وزیر این کشور، «وزیر تنهایی» را در کابینه منصوب کرده است، بسیاری از مردم در سایر کشورها، ناباورانه این خبر را نوعی «شوخی» رسانه‌ای تصور کردند.۹ میلیون نفر از جامعۂ ۶۵ میلیون نفری بریتانیا به طور معمول یا همیشه گرفتار احساس تنهایی هستند. اما واقعیت این است که در ۱۶ ژانویه سال ۲۰۱۸ میلادی، «ترِزا می»، نخست‌وزیر بریتانیا، یکی از اعضای کابینه را به عنوان وزیر امور تنهایی منصوب کرد. این تصمیم خانم «مِی»، تصمیمی یک‌شبه نبود، بلکه کمیسیونی متشکل از نمایندگان پارلمان انگلستان از هر دو حزب اصلی، ماه‌ها روی مسأله «تنهایی» در جامعۂ بریتانیا کار کردند و نتایج تلخ و غم‌بار تحقیقات این کمیسیون، نخست‌وزیر را واداشت که فردی را در سطح وزیر، مأمور رسیدگی به این بحران کند.[1]

در گزارش دیگری چنین آمده است که: اکنون در جهان به‌خصوص در غرب و به‌ویژه اروپا آمار خودکشی سیر صعودی دارد. یعنی به ازای هر ۱۰۰ هزار نفر در جهان حدود ۱۲ نفر سالانه براثر خودکشی جان می‌دهند. با این‌حال نرخ خودکشی در کشورهای جهان متفاوت است. در برخی کشورها مانند روسیه و ایالات متّحدۂ آمریکا خودکشی جزء ۱۰ عامل اصلی مرگ‌ومیر به‌شمار

1 - https://www.mashreghnews.ir/news/838299/.

می‌رود؛ اما نکتهٔ جالبی که به تازگی در انگلستان اتفاق افتاده است، تأسیس یک وزارت‌خانه‌ای برای خودکشی است. در اواخر سال ۲۰۱۸ میلادی «ترزا می» نخست‌وزیر انگلستان، در پی افزایش آمار خودکشی در این کشور، یک نفر را به‌عنوان وزیر پیشگیری از خودکشی انتخاب کرد. به نوعی این نخستین بار در جهان است که یک کشور، وزیری را برای پیشگیری از خودکشی انتخاب می‌کند. «مِی» با اعلام این خبر گفت: «جکی دویل پرایس، یکی از وزرای وزارت بهداشت انگلیس قرار است بر این لکهٔ ننگ پایان دهد». پیش‌تر نیز همین کشور اقدام به تأسیس یک وزارتی مخصوص تنهایی کرده بود؛ که آن‌هم به نوبهٔ خود یک کار شگفت‌انگیز در جهان به‌حساب می‌آمد. اما سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که چه اتفاقی افتاده است که کشوری همانند انگلستان دست به تأسیس چنین وزارت‌خانه‌هایی می‌زند؟ طبق گزارش مرکز ملی آمار انگلستان که در اوایل سال ۲۰۱۸ منتشر شد در این کشور طی یک‌سال گذشته حدود شش‌هزار نفر به علت خودکشی جان خود را از دست می‌دهند که اغلب آنها را مردان تشکیل داده یعنی سه‌چهارم افرادی که به علت خودکشی جان خود را از دست می‌دهند مرد هستند این بدین معناست که هر هفته ۸۴ مرد در انگلستان، در پی خودکشی، جان خود را از دست می‌دهد. چنین اتفاق ناگواری در انگلستان تا جایی پیش‌رفته است که سازمان‌های بهداشت و سلامت در انگلستان دست به ساخت ۸۴ مجسمه به عنوان نماد زده‌اند و آنها را بر فراز بام استودیوی شبکه تلویزیونی «آی تی وی» در مرکز لندن نصب کردند تا حواس افکار عمومی این کشور را به جان مردان سوق دهند. در گزارشی دیگر که مرکز آمار انگلستان اعلام کرده است مردان ۴۰ تا ۴۴ سال، بیش از دیگر افراد، خودکشی می‌کنند به‌گونه‌ای که خودکشی، اصلی‌ترین علت مرگ مردان زیر ۴۵ سال است. یعنی هر ساله حدود ۴۵۰۰ نفر در انگلیس اقدام به خودکشی می‌کنند. پیش از این هم داده‌های دفتر آمار ملی نشان داده است که خودکشی در میان نوجوانان انگلیس و ولز از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۷ با ۶۷ درصد افزایش همراه بوده و در سال ۲۰۱۰ تعداد نوجوانانی که دست به خودکشی زده بودند ۱۱۲ نفر بود. این درحالیست که در سال گذشتهٔ میلادی ۱۸۷ نوجوان زیر ۱۹ سال دست به خودکشی زدند. مادر یکی از قربانیان خودکشی در انگلیس می‌گوید: «پسرم هیچ‌سابقه‌ای از افسردگی، مشکلات روانی و حتی گوشه‌گیری نداشته بلکه پسرم در چند ماه آخر عمرش احساس می‌کرد با این مشکلات مالی و قرض‌ها، هیچ‌کس به فکرش نیست».

برخی از کارشناسان در انگلستان معتقدند که آمار افزایش خودکشی در این کشور ناشی از مشکلات اقتصادی، بیکاری ناشی از بحران اقتصادی جاری، از دست‌رفتن غرور و هویّت فردی

و پیامدهای اجتماعی ناشی از قطع یا کاهش بودجه‌های خدمات عمومی و رفاه اجتماعی و نیز دورشدن اعضای خانوادهٔ از یکدیگر است یعنی به نوعی خانواده در جامعه غرب به انحطاط کشیده شده است که منجر به بالارفتن خودکشی در این کشور می‌شود.[1]

گزارشات فراوانی دیگری در خصوص انواع فساد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فحشاء، ظلم، آزار و تجاوز جنسی در کشورهای آمریکایی و اروپایی وجود دارد که نتیجهٔ فعّالیّت شیطان‌صفتان است. نمونهٔ دیگری از آن در ذیل ذکر می‌گردد: پس از افشای رسوایی‌های جنسی یکی از تهیه‌کنندگان معروف هالیوود به نام «هاروی واینشتاین» و به دنبال آن فاش‌شدن رسوایی‌های مشابه درمورد برخی دیگر از هالیوودی‌ها مانند «بن افلک» و «الیور استون» و... و پس از به راه‌افتادن جنبشی در فضای مجازی به نام «من هم»، اینک در فرانسه و توسط زنان این کشور در فضای مجازی، هشتکی مشابه راه افتاده تحت عنوان «خوکت را افشاء کن». براساس گزارش رادیوفرانسه، خیل عظیم قربانیان تعرضات جنسی در اروپا این‌بار قصد دارند تا اعتراضات خویش را به خیابان‌ها بکشند. گفته می‌شود شدت فساد جنسی در فرانسه به حدی بحرانی است که به عنوان قدم اول قرار است یکی از وزرای دولت، لایحهٔ قانونی را دربارهٔ ممنوعیت تعرض‌جنسی در خیابان تسلیم مجلس کند! و بسیاری امیدوارند که لایحه‌ای هم دربارهٔ منع تعرض جنسی در محیط کار به مجلس برود! این خیزشی که اینک در اروپا به راه‌افتاده مربوط به گزارش‌های دو سال اخیر است که از سوی برخی سازمان‌های اجتماعی و مراکز آماری دربارهٔ شدت فزایندهٔ خشونت‌ها و آزارهای جنسی در اروپا و آمریکا منتشر شد و اینک رسوایی اخیر هالیوودی‌ها بخش کوچکی از آن فساد عظیم به شمار می‌آید. در آوریل ۲۰۱۵ دانشگاه هاروارد یک نظرسنجی در میان دانشجویان خود انجام داد که بخشی از پروژه پژوهشی بزرگی بود که در ۶۴ دانشگاه معتبر آمریکا و در میان ۱۵۰ هزار دانشجوی آنها (اعم از فارغ‌التحصیل و یا مشغول به تحصیل) درباره تعرّضات جنسی صورت می‌گرفت. نتیجهٔ این پژوهش که در سپتامبر ۲۰۱۵ منتشر شد، بسیار تکان‌دهنده بود. نظرسنجی فوق نشان می‌داد که ۷۲.۲ درصد از دانشجویان دختر حاضر در این آمارگیری، در زمان حضورشان در دانشگاه «هاروارد» مورد آزار و اذیت جنسی قرار گرفته‌اند. گزارش و نظرسنجی ذکرشده در کنار گزارش چندماه قبل «آژانس حقوق بنیادی (FRA) » در اروپا که نشان می‌داد نیمی از زنان این قاره به اصطلاح مدرن، از ۱۵ سالگی مورد تعرض جنسی قرار گرفته و در کنار نامهٔ سال گذشته ۱۷ زن سیاست‌مدار فرانسوی (از جمله کریستین لاگارد،

1 - https://www.yjc.ir/fa/news/6852355/.

رئیس صندوق بین‌المللی پول) که اعتراف کرده بودند در دوران فعالیت سیاسی خود، مورد تجاوز همکاران مرد قرار گرفته‌اند و در کنار گزارش مهم سال ۲۰۱۶ نوردیک از دانشگاه استکهلم سوئد که کشورهای رکورددار تجاوز جنسی را دانمارک و سوئد و کانادا و آمریکا و انگلیس اعلام کرده بود بیانگر این مطلب است که جهان غرب با بحران عمیقی در زمینهٔ برخورد با زنان مواجه شده است.[1]

در پایان این قسمت به طرحی از شیطان‌صفتان برای فروپاشاندن و تخریب خانواده اشاره می‌شود:

«روپرت مرداک» صهیونیستی و غول رسانه‌ای جهان که در بخش رسانه درمورد او توضیح داده شد چنین می‌گوید:

«برای نابودی ایران باید در خصوص کلمهٔ مقدسی به نام خانواده هزینه کرد و من قصد دارم تا موضوع مادر را در دستور کار خود قرار دهم و در ایران، مادر خانواده همه چیز را مدیریت می‌کند و اگر مادر را به لجن بکشیم تمام این جامعه به لجن کشیده خواهد شد». روپرت مرداک از غول‌های رسانه‌ای جهان در مقالهٔ خود اشاره کرده است که می‌خواهد تا سال ۲۰۲۰ واژه‌ای به نام مادر و حیا را در ایران بدون مفهوم کند.

جمله‌ای که بطن کار بسیاری از شبکه‌های ماهواره‌ای و اجتماعی را تشکیل داده و فارغ از اینکه به هدف خود برسد یا نه، از سرخط‌های جنگ نرم دشمن برعلیه ملت ایران، کلمات کلیدی خوبی به ما می‌دهد: دختر، زن، خانواده، جامعه، حجاب، حیا، ابتذال، نسل آینده و.... این اظهارات را کنار این جملهٔ پرمغز از امام‌خمینی(ره) بگذارید که «از دامن زن، مرد به معراج می‌رسد» حال اگر این زن، جایگاه و تأثیرش در شبیخون فرهنگی استحاله شده و تغییر یابد، جامعه‌ای که قرار است از دامن زن و تربیت او به معراج برسد، با تغییر نقش مادر به جای معراج به قهقرا خواهد رفت. حرکت غرب در این جنگ دربارهٔ زن و خانواده شامل راهبردهایی برای «خانواده‌زدایی»، «هرزگی زن» و «تغییر سبک زندگی اسلامی به سبک زندگی غربی» می‌باشد که در آن زن، نقش کلیدی را ایفا می‌کند که غرب آن را به خوبی متوجه شده و برای آن برنامه دارد.[2]

1 - https://www.mashreghnews.ir/news/789025/.

2 - https://article.tebyan.net/304289/.

ابزار هفتم
صنعتی‌سازی و پیچیده‌سازی

صنعتی‌سازی

اگرچه استفادهٔ درست و صحیح از صنعت می‌تواند به رشد مادّی جوامع انسانی کمک کند ولی باید در نظر داشت که حتّی صنعت و صنعتی‌شدن بایستی قیود و حدودی داشته و منطقی باشد. در واقع صنعت بایستی در خدمت بشر باشد نه اینکه بشر در خدمت صنعت باشد آن‌چیزی‌که در جوامع، مهم است «کرامت انسانی» است. و خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «**وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ**... به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم..».[1]

ازاین‌رو صنعت تا جایی موضوعیّت دارد که کرامت انسانی در جوامع مخدوش نگردد. به عنوان مثال: صنعتی‌شدنِ غیرمنطقی جوامع به دلیل جایگزینی ماشین با انسان، سبب بیکاری بیشتر انسان‌ها در حوزه‌های کشاورزی، دامپروری، معادن و... شده و اعضاء جامعه به دلیل عدم‌کسب درآمد دچار مشکلات اساسی اقتصادی و به‌تبع آن فرهنگی و اجتماعی می‌گردند، که این موضوع قطعاً با کرامت انسانی در تعارض است. پس باید توجّه داشت که اساس جوامع انسانی، کرامت انسانی و خانواده است و نَه زندگی پر زرق‌وبرق ظاهری که در دل صنعتی‌شدن اِفراطی و با لگدمال کردن کرامت انسانی در دنیای غرب شکل گرفته و برای برخی دِلبری می‌کند و همان سوداگران صنعت همواره بر طبل آن در جوامع کوبیده‌اند. نکتهٔ قابل‌توجّه این است که گاهاً صنعت به عنوان یک شاخص اساسی توسعه‌یافتگی مورد توجّه قرار می‌گیرد درحالی‌که صنعت به تنهایی چیزی تولید نمی‌کند بلکه تولیدشدهٔ حاصل از کشاورزی، دامپروری و معادن را فرآوری کرده و یا به کمک آنها می‌آید. آنچه در قرآن مورد توجّه قرار گرفته که باید در جوامع اسلامی به آن توجّه کرده و اصالت داد، کشاورزی و دامپروری است که شغل اغلب انبیای الهی نیز همین بوده است. خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم به این موضوع توجّه داده که در ذیل به برخی از آیات اشاره می‌شود:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.(همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده] و آسمان را بنایی [افراشته] قرار داد و از آسمان آبی فرود آورد و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد پس برای خدا همتایانی قرار ندهید درحالی‌که خود می‌دانید).[2]

---

۱ – سوره مبارکه إسراء، آیه ۷۰.

۲ – سوره مبارکه بقره، آیه ۲۲.

وَهُوَ الَّذِی أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ کُلِّ شَیْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاکِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِیَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّیْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَیْرَ مُتَشَابِهٍ انْظُرُوا إِلَی ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَیَنْعِهِ إِنَّ فِی ذَلِکُمْ لآیَاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ. (او کسی است که از آسمان آبی نازل کرد و به وسیلهٔ آن گیاهان گوناگون رویانیدیم، از آن ساقه‌ها و شاخه‌های سبز خارج ساختیم و از آنها دانه‌های متراکم، و از شکوفهٔ نخل خوشه‌ها با رشته‌های باریك بیرون فرستادیم و باغ‌ها از انواع انگور و زیتون و انار شبیه به یکدیگر و بی‌شباهت هنگامی که میوه می‌کُند به میوهٔ آن و طرز رسیدنش بنگرید که در آن نشانه‌هائی برای افراد با ایمان است).[۱]

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَی یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ ذَلِکُمُ اللَّهُ فَأَنَّی تُؤْفَکُونَ. (خداوند شکافندهٔ دانه و هسته است، زنده را از مرده خارج می‌سازد و مرده را از زنده، این است خدای شما، پس چگونه از حق منحرف می‌شوید؟)[۲]

قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ یَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَمَنْ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَیَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ. (بگو کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌بخشد یا کیست که حاکم بر گوش‌ها و دیدگان است و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد و کیست که کارها را تدبیر می‌کند، خواهند گفت: خدا، پس بگو آیا پروا نمی‌کنید).[۳]

وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتَّی إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ کَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ. (او کسی است که بادها را پیشاپیش (باران) رحمتش می‌فرستد تا زمانی که ابرهای سنگین بار را (بر دوش خود) حمل کنند در این هنگام آنها را به سوی سرزمین‌های مرده می‌فرستیم و به وسیلهٔ آن آب (حیاتبخش) نازل می‌کنیم و با آن از هرگونه میوه‌ای (از خاک تیره) بیرون می‌آوریم، و این‌گونه (که زمین‌های مرده را زنده کردیم) مردگان را (نیز در قیامت) زنده می‌کنیم تا متذکر شوید).[۴]

أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْکُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا یُبْصِرُونَ. (آیا ندیدند که ما آب را به سوی زمین‌های خشک می‌رانیم، و به وسیلهٔ آن زراعت‌هایی

۱ - سوره مبارکه أنعام، آیه ۹۹.

۲ - سوره مبارکه أنعام، آیه ۹۵.

۳ - سوره مبارکه یونس، آیه ۳۱.

۴ - سوره مبارکه اعراف، آیه ۵۷.

می‌رویانیم که هم چهارپایان‌شان از آن می‌خورند و هم خودشان تغذیه می‌کنند، آیا نمی‌بینند؟)[1]

يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَـآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ. (خداوند با آن (آب باران) برای شما زراعت و زیتون و نخل و انگور می‌رویاند، و از همهٔ میوه ها، مسلماً در این نشانه روشنی است برای گروهی که تفکر می‌کنند).[2]

آیات ۶۴ تا ۶۹ سوره مبارکه نحل:

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۶۴)

ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند برای آنها تبیین کنی و مایهٔ هدایت و رحمت است برای گروهی که ایمان دارند.

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَـآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۵)

خداوند از آسمان آبی فرستاد، و زمین را بعد از آنکه مرده بود حیات بخشید در این نشانهٔ روشنی است برای جمعیتی که گوش شنوا دارند.

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (۶۶)

و در وجود چهارپایان برای شما (درس‌های) عبرتی است، از درون شکم آنها از میان غذاهای هضم‌شده و خون، شیر خالص و گوارا به شما می‌نوشانیم.

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَـآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۶۷)

و از میوه‌های درختان نخل و انگور، مسکرات (ناپاک) و روزی خوب و پاکیزه می‌گیرید در این [نشانهٔ] روشنی است برای جمعیتی که اندیشه می‌کنند.

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ (۶۸)

پروردگار تو به زنبور عسل وحی (الهام غریزی) فرستاد که از کوه‌ها و درختان و داربست‌هائی که مردم می‌سازند خانه‌هائی برگزین.

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَـآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۶۹)

سپس از تمام ثمرات تناول کن، و راه‌هائی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده به راحتی بپیما،

---

۱ – سوره مبارکه سجده، آیه ۲۷.

۲ – سوره مبارکه نحل، آیه ۱۱.

از درون شکم آنها نوشیدنی خاصی خارج می‌شود، به رنگ‌های مختلف، که در آن شِفای مردم است، در این امر نشانهٔ روشنی است برای جمعیتی که اهل‌فکرند.

به هر رو صنعت می‌تواند در صنایع مادر و یا کارهای سنگین مثل نفت، گاز، پتروشیمی، خودرو و برخی از معادن و... مفید واقع شود امّا صنعتی‌شدن همهٔ کارها، خصوصاً صنایعی که باعث تعطیلی و بیکار شدن کارهای کوچک و متوسّط می‌شود، مفید نیست. زیرا در جامعهٔ بشری، زمانی توسعهٔ اساسی صورت می‌گیرد که عدالت اقتصادی و اجتماعی فراگیر شده و آحاد جامعه بر اساس توانمندی‌های‌شان رشد و توسعه یابند. به عنوان مثال فعّال‌شدن یک کارخانهٔ لبنیّات در یک شهر می‌تواند تمام «ماست‌بندی»‌های آن شهر را تعطیل کند و درآمدی که در گذشته بین ۲۰۰ ماست‌بندی توزیع می‌شد، حال فقط به دست یک سرمایه‌دار می‌رسد و این موضوع توانمندی خانواده‌ها را در جامعه کاهش می‌دهد و با عدالت اقتصادی هم‌خوانی ندارد مگر آنکه بازار هدف کارخانه‌های لبنیّاتی در زمان حاضر کشورهای دیگر باشند و تولیدات‌شان به خارج از کشور صادر شود. البتّه کارخانهٔ لبنیّات یک مثال بود و موارد متعدّدی را می‌توان نام برد. مثل نان‌صنعتی که باعث تعطیلی نانوایی‌ها و یا کیک و کلوچه و شیرینی صنعتی که باعث تعطیلی شیرینی‌پزی‌ها می‌شود و یا صنعتی‌شدن صنعت فرش که دارِقالی‌ها را از خانه‌ها جمع‌آوری می‌کند. ضمناً باید در نظر داشت که محصولات غذایی صنعتی، ارزش غذایی محصولات تولید خانگی و دستی را ندارند. ممکن است این سؤال پیش آید که سرمایهٔ صاحبان سرمایه را چه باید کرد؟ صاحبان سرمایه می‌توانند سرمایه‌های‌شان را به جای به کارگیری در فعّالیّت‌هایی که در کارگاه‌های کوچک و متوسّط قابل انجام است در صنایع سنگین و مادر و یا شرکت‌های دانش‌بنیان به کار گیرند تا به این روش علاوه بر درآمدزایی به قوی شدن جامعه کمک نمایند؛ صنایعی مثل نفت، گاز، پتروشیمی، معادن، خوردو، صنایع هوایی، نسّاجی، راه و شهرسازی اسلامی و... تا از خام فروشی و صادرات این فرآورده‌ها جلوگیری شود و یا اگر در صنایعی مثل لبنیّات، کیک و کلوچه و...کار می‌کنند؛ بازارهای هدف‌شان را خارج از کشور قرار دهند. یا از طریق شرکت‌های دانش بنیان به کمک کشاورزان و دامپروران آمده تا نسبت به افزایش بهره‌وری و فرآوری و صادرات محصولات آنها اقدام نمایند نه آنکه با دلّالی و واسطه‌گری شیرهٔ کار و جان کشاورز و دامپرور را بکشند.

یکی دیگر از تهدیدهای اساسی جوامع امروزی که باید به آن توجّه ویژه داشت، صنعتی‌شدن فعالیّت‌های خدماتی از جمله فروشگاه‌ها و رستوران‌ها و... در غالب فروشگاه‌های زنجیره‌ای و یا

رستوران‌های زنجیره‌ای است. امّا چرا اینها تهدید هستند:

الف- حضور فروشگاه‌های زنجیره‌ای در شهرهای مختلف سبب تعطیل‌شدن فروشگاه‌های کوچک و محلّی می‌شود و از آنجایی‌که غالباً فروشگاه‌های زنجیره‌ای در ابعاد بزرگ، شعب متعدّد و با کالاهای متنوّعی در شهرهای مختلف ایجاد می‌شوند لذا یک فروشگاه آن سبب تعطیل‌شدن و یا بی‌رونق شدن تعداد زیادی از فروشگاه‌های محلّی از جمله سوپرمارکت‌ها، مرغ و گوشت‌فروشی‌ها، سبزی‌فروش‌ها و... می‌شود.

ب- با تعطیل شدن فروشگاه‌های محلی، بیکاری در جوامع رقم می‌خورد. اگر چه فروشگاه‌های زنجیره‌ای مدّعی ایجاد شغل هستند ولی این ادّعا از پایه بی‌اساس است. زیرا مجموع نیروهای به کار گرفته شده در فروشگاه‌های زنجیره‌ای صنعتی به مراتب کمتر از تعداد کارکنان فروشگاه‌های محلّی تعطیل شده است. ضمناً اعضای جامعه در فروشگاه‌های خود، درآمد خود را دارند ولی در فروشگاه‌های زنجیره‌ای حقوق‌بگیر هستند.

ج- معمولاً در شروع هر کار جدیدی، تخفیفاتی به برخی از اجناس داده می‌شود تا مردم جذب شده سپس تخفیفات به مرور کمرنگ شده و از بین می‌روند و این موضوع در فروشگاه‌های زنجیره‌ای که غالباً تخفیفات‌شان بر روی کالاهای غیرضروری است نیز می‌تواند وجود داشته باشد. در این روش ابتدا یک کسب‌وکار صنعتی شده را در بین مردم رشد می‌دهند و کسب‌وکارهای محلی و کوچک و متوسّط را از بین برده و بعد با در انحصارگرفتن فضای کسب‌وکار، هرطور که بخواهند قیمت‌گذاری می‌کنند. این موضوع می‌تواند در خصوص تاکسی‌های اینترنتی و امثال آن صادق باشد.

د- موضوع مهم و اساسی که باید در بحث فروشگاه‌های زنجیره‌ای به آن توجّه شود این است که اگرچه برخی از مردم با خرید از فروشگاه‌های زنجیره‌ای و مختصر تخفیفی که از کالاها می‌گیرند شادمانند ولی باید بدانند که در بلند مدّت مشکلات اساسی برای شهر و فرزندان‌شان به وجود می‌آید زیرا قسمت عمده‌ای از درآمدهای مردم یک شهر برای خرید لوازم بهداشتی و مایحتاج ضروری چون پوشاک، برنج، روغن، انواع گوشت‌ها، سبزی و... هزینه می‌شود و اگر چنانچه این خریدها در فروشگاه‌های زنجیره‌ای انجام شود به معنای آن است که درآمدهای یک شهر به جای آنکه در بین مردم همان‌شهر و خانواده‌های آن به گردش درآید و سبب توسعهٔ آن شهر شود، توسّط یک سرمایه‌دارِ صاحبِ فروشگاه زنجیره‌ای جمع‌شده و به خارج از شهر و اغلب برای سرمایه‌گذاری به خارج از کشور منتقل می‌شود و همین امر سبب می‌شود تا درآمد خانوارهای

شهر کاهش پیدا کرده و به دلیل خروج سرمایه از شهر و حتی کشور، فرزندان آن خانواده‌ها در آینده بیکار گردند. به عنوان مثال یک شخص با راه‌اندازی ۱۰۰۰ شعبه فروشگاه در سراسر ایران، درآمدهای کلیّهٔ شهرها را که بایستی در همان شهرها به گردش درآمده و سبب توسعه گردد جمع کرده و گاهاً به خارج از کشور انتقال می‌دهد. این موضوع حتّی در بلندمدّت می‌تواند یک تهدید امنیّتی برای جامعه باشد.

ه- ضمناً فروشگاه‌های زنجیره‌ای که بدواً در کشورهای کاپیتالیستی غربی به وجود آمده‌اند با بازکردن فضای فروشگاه و قفسه‌ها و با بهره‌گیری از ابزارهایی چون، چیدمان کالا، بسته‌بندی، رنگ، نور و... به دنبال تهییج و مصرفِ بیشتر مصرف‌کننده می‌باشند که قطعاً این موضوع از سازوکارهای تفکر برده‌داری کاپیتالیستی بوده و با دستورات دینی منافات دارد.

پس از توضیحات فوق به برخی از پروتکل‌های شیطانی صهیونیسم در خصوص «صنعت» اشاره می‌شود:

قسمتی از پروتکل شیطانی شمارهٔ چهارم صهیونیسم:[1]

اگر ایمان به خدا حاکم شد، آنگاه ملّت می‌تواند حکومت کند؛ به این ترتیب که کرهٔ زمین به چند اقلیم تقسیم و بر هر اقلیمی سرپرست و قیم معنوی ملت حاکم شود. در این‌صورت ملت تحت ارشاد پیشوای معنوی خود، راضی و خشنود از آنچه خداوند برایش مقدر کرده است به زندگی خویش ادامه می‌دهد. به همین علت ما موظفیم ادیان را به‌کلّی ریشه‌کن کنیم و اصل اعتقاد به وجود خدا را از اذهان «گوییم»[2] بیرون آوریم و به جای آن ارقام محاسباتی و نیازهای مادی را بگذاریم. **برای آنکه فرصت تفکر و تأمّل را از «گوییم» بگیریم باید اذهان آنها را متوجه صنعت و تجارت سازیم.** با این کار تمام ملت‌ها به کسب‌وکار و سودآوری مشغول می‌شوند و از توجه و پرداختن به کسی که در نظر آنها دشمن مشترک به حساب می‌آید، بازمی‌مانند. بار دیگر می‌گوییم برای آنکه آزادی به نابودی کامل «گوییم» بینجامد و اثری از آنها باقی نگذارد باید صنعت را بر پایهٔ رقابت قرار دهیم. نتیجهٔ این کار این است که آنچه به کمک صنعت از کشورها

۱ – مطالب فراوانی در پروتکل‌های صهیونیسم وجود دارد که در فصل اول، پروتکل‌ها را با تفصیل بیشتر و ذکر سند آوردیم. برای مطالعهٔ بیشتر به فصل اول مراجعه نمایید.

۲ – قبلاً بیان شد که در پروتکل‌های صهیون کلمه «گوییم» زیاد به کار رفته است. منظور از «گوییم» (Goyem یا Goys) غیریهود است. این کلمه نزد یهود به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان می‌باشد و این خود نشان می‌دهد که یهودی‌ها به دیگران با دیدهٔ حقد و حقارت و دشمنی و تنفر می‌نگرند.

عاید می‌شود دست‌به‌دست می‌گردد و از طریق سفته‌بازی‌ها سرانجام به صندوق‌های ما سرازیر می‌شود.

نکته: موضوع قابل‌توجّه این است که در جهان امروز از آنجایی‌که شیطان‌صفتان همواره در صنایع پیشرو بوده و ملّت‌ها را در زمین خود به بازی گرفته‌اند، متأسّفانه توانسته‌اند نبض صنایع را به‌دست بگیرند و طبق برنامه با وابسته‌کردن ملّت‌ها به مواد اولیّهٔ تولید، ماشین‌آلات، فرآیندهای کاری و حتّی استانداردها، قسمت عمده‌ای از درآمدهای صنعتی را از آن خود کنند؛ البتّه رسانه و سوق‌دادن جوامع به سمت استفاده از کالاهایی که تولید دستِ شیطان‌صفتان است نیز در پیشبرد برنامه‌های شیطان‌صفتان مؤثّر بوده لذا ما می‌بایست با فعّال‌کردن بیش‌ازپیش شرکت‌های دانش‌بنیان از زمین بازی آنها خارج شویم و صنعت را بومی‌سازی نماییم.

قسمتی از پروتکل شیطانی شمارهٔ پنجم صهیونیسم:

کلیهٔ چرخ‌های دستگاه حکومت‌ها احتیاج به موتور دارد و این موتور که همان «طلا» است در اختیار ما می‌باشد. کار علم اقتصاد سیاسی این بود که مقام سرمایه را بالا برد و روشن است که افتخار تأسیس و تثبیت این دانش از آن ماست.

سرمایه، اگر بخواهد در امر تعاون آزادانه سهیم شود، باید آزاد و رها باشد تا بتواند در صنعت و تجارت انحصار به وجود آورد و این همان نکته‌ای است که یک دست‌نامرئی در سراسر جهان آن را به مرحلهٔ عمل گذاشته است. این آزادی سرمایه طبعاً به دست‌اندرکاران صنعت، قدرت سیاسی می‌بخشد و این خود توانایی کنترل و رهبری ملت‌ها را در اختیار آنها می‌گذارد.

قسمتی از پروتکل شیطانی شمارهٔ ششم صهیونیسم:

ما باید سعی کنیم تا از هر طریق ممکن دامنهٔ شکوه و عظمت حکومت برتر جهانی را توسعه دهیم و شأن آن را بالا بریم. برای این کار باید نشان بدهیم که این حکومت جز برای حمایت از دولت‌هایی که به او بپیوندند و زیر سایه‌اش درآیند تشکیل نشده است و برای این دولت‌ها، سرچشمهٔ خیر و کمک است. باید تا آنجا که دست‌مان می‌رسد سیطرهٔ خود را بر تجارت و صنعت و به‌طور خاص بازارهای بورس تحمیل کنیم؛ زیرا بورس بازی‌ها، طوفانی هستند که بر روی صنعت می‌وزند و آن را فلج می‌کنند. بدون بورس‌بازی، صنعت موجب رشد و شکوفایی سرمایه‌های خصوصی می‌شود و در نتیجه اراضی و املاک از قید وام‌های بانک‌های کشاورزی

آزاد می‌گردند و کشاورزی جان می‌گیرد. آنچه براستی ما در اینجا نیازمند آنیم این است که صنعت موجب تهی‌شدن زمین از کشاورز و سرمایه شود. اگر مطلب طبق نقشه و برنامهٔ ما پیش رود و به هدف خود برسد تمام ثروت دنیا به دست ما خواهد افتاد و بدین‌وسیله کلیهٔ «گوییم»[1] را به «پرولتاریا»[2] تبدیل خواهیم کرد. در این هنگام، «گوییم» برای آنکه بتوانند به حیات خود ادامه دهند، صبورانه در برابر ما زانو خواهند زد.

برای نابودکردن صنایع «گوییم»، عشق به عیّاشی و تجمّل‌پرستی را در بین «گوییم» رواج می‌دهیم و آنها را به این وضعیت تشویق می‌کنیم و لذّات و خوشی‌های این‌گونه زندگی را در نظر آنها جلوه‌گر می‌سازیم؛ زیرا سیری‌ناپذیری این گرایش، اگر ریشه‌هایش استوار شود، به هیچ‌چیز رحم نمی‌کند و همه را می‌بلعد.

ما سطح دستمزدهای کارگری را بالا خواهیم برد اما این عمل هیچ‌سودی به حال کارگران نخواهد داشت؛ چون در همان زمان، به بهانه‌ای اینکه امر کشاورزی و دام‌داری دست‌خوش رکود و سستی شده است، قیمت مایحتاج عمومی را نیز گران می‌کنیم. علاوه بر همهٔ اینها، با روش‌های کاملاً فنی و ماهرانه، یعنی از طریق واداشتن کارگران به ستیزه‌جویی، لجاجت، هرج‌ومرج، حرکت‌های بی‌رویه و ترویج وسایل مِیگساری، منابع تولید را فلج می‌کنیم و آنها را به تعطیلی می‌کشانیم. برای آنکه مبادا «گوییم» از این مطلب آگاه شوند و در نتیجه، پیش از پیاده‌شدن کامل این برنامه و قبل از رسیدن زمان موعود، از دام ما فرار کنند، همهٔ اینها را در قالب فریبندهٔ مصلحت‌خواهی می‌ریزیم و وانمود می‌کنیم که قصد ما خدمت به طبقات کارگر و مبانی صحیح اقتصاد سیاسی می‌باشد؛ مبانی‌ای که نظریات اقتصادی ما به کمک دستگاه‌های تبلیغاتی‌مان، آنها را در یک چارچوب جذاب و وسیع آماده کرده‌اند.

نکات ذیل در چند پروتکل شیطانی - صهیونیستی مذکور قابل توجّه است:

نکتهٔ اوّل: نظریات اقتصادی که متأسّفانه در جهان توانسته برنامه‌های شیطان‌صفتان را پیش برد و حتّی در دانشگاه‌های ما هم تدریس می‌شود گاهاً در قالب نظریّات فلسفی که قبلاً به آن پرداختیم تئوریزه می‌شوند. مانند کاپیتالیسم، لیبرالیسم، کمونیسم، مارکسیسم و....

نکته دوّم: صنعتی‌شدن غیرمنطقی و مطلق جوامع از ملزومات مکتب برده‌داری لیبرالی

---

۱ - قبلاً بیان شد در پروتکل‌های صهیون کلمه «گوییم» زیاد به کار رفته است. منظور از «گوییم» (Goyem یا Goys) غیریهود است. این کلمه نزد یهود به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان می‌باشد و این خود نشان می‌دهد که یهودی‌ها به دیگران با دیدهٔ حقد و حقارت و دشمنی و تنفر می‌نگرند.

۲- طبقهٔ زحمتکش و پایین جامعه.

و کاپیتالیستی است. در نظام مطلق صنعتی، فقط عدّهٔ معدودی از سرمایه‌داران که متنفّذ و رانت‌خوارند صاحب صنایع شده و مابقی مردم بایستی بردگان صاحبان صنایع گردند. در نظام لیبرالی، اِصالت به فرد داده می‌شود و در نظام کاپیتالیستی، اِصالت به پول و سرمایه داده می‌شود و جمع این دو مکتب یعنی ثروت در دست افرادی خاص که در نهایت به شکل‌گیری یک نظام برده‌داری منجر می‌شود ولی با لفّاظی‌هایی عوام‌پسند در غالب نظریّات به اصطلاح آزادی‌خواهانهٔ لیبرالی. جمع دو مکتب لیبرالی و کاپیتالیستی در کشور آمریکا مشهود است که در نهایت منجر به جنبش ضد سرمایه‌داری «وال استریت» در آمریکا با شعار ۹۹ درصد فقیر و ۱ درصد ثروتمند گردید. وهمین‌طور جنبش ضدسرمایه‌داری در فرانسه از سال ۲۰۱۹ که ماه‌ها در حال برگزاری بوده و البتّه کشورهای دیگر.

نکته سوّم: در کشورهای صنعتی‌زده، ابزار بازاریابی و تبلیغات نه برای کشف و برآوردن نیازهای انسانی بر اساس تعریف بازاریابی است بلکه از بازاریابی و تبلیغات برای خَلق نیازهای کاذب در بشر و تحریک و تهییج انسان‌ها به مصرف بیشتر استفاده می‌شود که این موضوع از اساس با فطرت انسان هم‌خوان نبوده و سبب مشکلات روحی و روانی برای جوامع می‌شود. شیطان‌صفتان برای اینکه بتوانند دائماً بر ثروت خود بیفزایند از طرفی مردم را تحریک به مصرف بیشتر کرده و از طرف دیگر با ایجاد بیش از اندازهٔ صنایع آلاینده، تولید فاضلاب‌های صنعتی، بهره‌گیری بیش از حد از منابع زمین و تخریب محیط زیست، آلودگی‌های فراوان زیست‌محیطی برای بشر و محیط‌زیست رقم‌زده که سلامت انسان را تهدید می‌کند و این تهدید سیر صعودی دارد. بشر امروز بیش ازآنکه نیازمند انواع کالاهای لوکس و تجمّلاتی و صنعتی باشد، نیازمند محیط و هوای سالم، غذای سالم و آب سالم است که باید برای همگان باشد نه صرفاً عدّه‌ای ثروت‌مند.

نکته چهارم: صنعتی‌کردن صِرف جامعه با تعطیلی کشاورزی و دامپروری از اهداف شیطان‌صفتان است تا با سرمایهٔ خود بتوانند انحصار تولید را در دست گرفته و جامعه را به بردگی بکشند و این موضوع با کرامت جامعه هم‌خوانی ندارد. در دین مبین اسلام، حرکت بایستی اجتماعی بوده و اسلام با انحصار مخالف است که در دستورات آن، این موضوع کاملاً مشهود است. خداوند تبارک و تعالی در قرآن‌کریم می‌فرماید: «**مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.**(آنچه را

خداوند از اهل این آبادی‌ها به رسولش بازگرداند از آن خدا، و رسول، و خویشاوندان او و یتیمان، و مستمندان، و در راه ماندگان است، **تا (این اموال عظیم) دست‌به‌دست میان ثروت‌مندان شما نگردد**، آنچه را رسول‌خدا برای شما آورده بگیرید و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی‌کرده خودداری نمائید، و از مخالفت خدا بپرهیزید که خداوند شدیدالعقاب است)».[۱]

البته آیات فراوانی در خصوص عدم‌انحصار و تأکید بر گردش سرمایه در بین مردم جامعه وجود دارد که می‌توان آیات خمس و زکات و انفاق و... را در این خصوص مورد مطالعه قرار داد؛ یکی از قضایای جالب بیان‌شده در قرآن کریم، آیاتی از سورهٔ قصص است که در ذیل بیان می‌شود:

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ. (قارون از قوم موسی بود اما بر آنها ستم کرد، ما آنقدر از گنج‌ها به او داده بودیم که حمل صندوق‌های آن برای یک گروه زورمند مشکل بود، به خاطر بیاور هنگامی را که قومش به او گفتند: این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی‌کنندگان مغرور را دوست نمی‌دارد).

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ. (و در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را جستجو کن، بهره‌ات را از دنیا منما، و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده است نیکی‌کن و هرگز فساد در زمین منما که خدا مفسدان را دوست ندارد).

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ. (قارون) گفت: این ثروت را به وسیلهٔ دانشی که نزد من است به دست آورده‌ام، آیا او نمی‌دانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاك کرد که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) مجرمان از گناهان‌شان سؤال نمی‌شوند (و مجالی برای عذرخواهی آنان نیست).

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ. ((قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آنها که طالب حیات دنیا بودند گفتند: ای‌کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهرهٔ عظیمی دارد).

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ.

---

۱ - سورهٔ مبارکهٔ حشر، آیه ۲۹.

(کسانی که علم و دانش به آنها داده شده بود گفتند: وای بر شما! ثواب الهی بهتر است برای کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل‌صالح انجام می‌دهند، اما جز صابران آن‌را دریافت نمی‌کنند).

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ. (سپس ما، او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند، و خود نیز نمی‌توانست خویشتن را یاری دهد).

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ. (آنها که دیروز آرزو می‌کردند بجای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند: وای بر ما! گوئی خدا، روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد گسترش می‌دهد، یا تنگ می‌گیرد، اگر خدا بر ما منت ننهاده بود ما را نیز به قعر زمین فرو می‌برد! ای وای گوئی کافران هرگز رستگار نمی‌شوند).

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. ((آری) این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می‌دهیم که ارادهٔ برتری‌جوئی در زمین و فساد را ندارند، و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است).

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. (کسی که کار نیکی انجام دهد برای او پاداشی بهتر از آن است و به کسانی که کار بدی انجام دهند مجازاتی جز اعمال‌شان داده نمی‌شود).

پیچیده‌سازی

پیچیده‌سازی در امور و علوم مختلف مادّی یکی دیگر از شگردهای شیطان‌صفتان برای پیشبُرد برنامه‌های‌شان است؛ امّا چرا؟

الف- با پیچیده‌سازی در علوم‌انسانی خصوصاً مباحث فلسفی که قبلاً به آن پرداخته شد، سعی می‌کنند تا علوم‌انسانی را غامض و پیچیده جلوه دهند و وانمود کنند که فقط صاحب‌نظران آنها هستند که می‌توانند این علوم را تولید و تفسیر نمایند و به این‌وسیله آن‌گونه که می‌خواهند علوم‌انسانی مثل سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، مدیریت و... را در راستای اهداف شوم‌شان تئوریزه می‌کنند. جالب اینجاست که اگر یک اندیشمند در کشور ما بر اساس علوم صحیح نظر دهد از او انواع و اقسام آمار، اسناد و مدارک و شواهد و... را می‌خواهند ولی

اباطیل، مُهملات، مدل‌ها و مفاهیم غربی‌ها چون فلاسفهٔ غرب و یا دیگرانی نظیر کینز، آدام اسمیت، فروید، وِبِر، مازلو و... به اسم صاحب‌نظر در دنیا و حتّی در کشور ما تدریس می‌شود و تنها سندش این است که آنها در این مباحث صاحب‌نظرند. از باب نمونه فروید چگونه صاحب نظری است که نظریّاتش از سال ۱۹۷۰ میلادی در آمریکا شکست خورد و همان‌طور که در ابزار چهارم گفته شد روان‌کاوی فرویدی که توسّط دخترش آنا فروید توسعه پیدا کرد، به شکست انجامید. «ویلیام گاردنر» در کتاب خود به نام «جنگ علیه خانواده» می‌نویسد: «بسیاری از بیمارانی را که فروید ادّعا می‌کرد درمان کرده و نتایجی را که ادعا می‌کرد به دست آورده، ساختهٔ تصورات وی بوده‌اند».[1] و از این موارد در دنیای غرب کم نیست. عقل‌سلیم حکم می‌کند که انسان برای تصمیم‌گیری و طرح و برنامه‌ریزی در هر موضوعی به دانای آن مراجعه کند. آیا می‌توان یک هواپیما با ۲۰۰ سرنشین را به دست کسی داد که از خلبانی هیچ نمی‌داند و یا برنامه‌ریزی در خصوص یک سفر کوهستانی را به دست کسی سپرد که هیچ نمی‌داند. ازاین‌رو برنامه‌ریزی برای انسان که در بین مخلوقات سرآمد است و سفر طولانی آخرتی را پیش‌رو دارد بایستی به دست دانای آن سپرده شود ازاین‌رو هیچ‌کس جز خالق انسان یعنی خدای متعال نمی‌تواند برای حرکت و سعادت بشر برنامه و طرح دهد و این طرح و برنامه توسّط قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام به دست ما رسیده که بایستی با رجوع به آنها و به کارگیری دستورالعمل‌های‌شان زندگی و حرکت صحیح را در جامعه رقم بزنیم. تعجب‌آور است چگونه ما نظریّات صاحب‌نظران کُفرکیش غربی را که رابطه‌ای با خالق انسان نداشته‌اند را در خصوص انسان پذیرفته‌ایم.

ب- پیچیده‌سازی در علوم فنّی و مهندسی برای اینکه ملّت‌ها را به یأس و عقب‌نشینی وادارند و به آنها القاء کنند که برای انجام امور فنی‌ومهندسی خود، نیازمند شیطان‌صفتان هستند. در حال حاضر و در کشور ما بناهای تاریخی از قبل به‌جا مانده که حتّی مهندسین این فن را به تعجّب واداشته است؛ بناهایی که به دست هنرمندان ایران‌زمین و بدون سواد دانشگاهی امروزی ایجاد گردیده‌اند. هنوز بناهای ساخته‌شده توسّط شیخ بهایی که متأسّفانه کمتر به آنها پرداخته و معرّفی گردیده، کارشناسان را به تعجّب وامی‌دارد. اگرچه نمی‌توان پیشرفت‌های علمی در حوزه فنّی را نادیده گرفت و برخی از علوم فنّی پیچیدگی‌های خاص خود را دارند ولی پیچیده‌سازی علوم و نشان‌دادن آن به صورت پیچیده صحیح نیست.

ج- پیچیده‌سازی در علوم طبیعی همچون طب و امثال آن برای پیچیده نشان دادن فعّالیّت‌ها و کسب درآمد بیشتر.

---

۱ - جنگ علیه خانواده، صفحه ۵۴.

ابزار هشتم

آگروتروریسم[1]، بیوتروریسم[2]

۱ - Agro-Terrorism: تروریسم کشاورزی.

2 - Bioterrorism.

دو ابزاری که شیطان‌صفتان در عصر حاضر از آن علیه بشریّت استفاده می‌کنند، «آگروتروریسم» و «بیوتروریسم» است. قبل از هرچیز به تعریف این دو واژه می‌پردازیم:

آگروتروریسم[۱] یا بیوتروریسم کشاورزی

هدف اصلی «بیوتروریسم کشاورزی» به خطرانداختن امنیّت زنجیرهٔ غذایی کشور می‌باشد. موضوع امنیّت زنجیرهٔ غذایی بسیار گسترده است و شامل سلامت انسان، گیاهان، مزارع، احشام، طیور و... می‌باشد. به‌طورکلّی، هر عاملی که سبب تخریب اکوسیستم‌ها، کاهش تولید محصولات گیاهی دامی، آلوده‌شدن محصولات آنها و سبب پخش و شیوع عوامل بیماری‌زا توسّط گیاهان و احشام و محصولات آنها بشود، امنیّت زنجیرهٔ غذایی جامعه را به‌خطر انداخته و به‌عنوان نوعی اقدام آگروتروریستی طبقه‌بندی می‌شود. در چند سال اخیر، اقدامات زیادی در این حوزه انجام شده است که شامل موارد متعدّدی می‌گردد.

بیوتروریسم[۲]

بر اساس تعریف پلیس بین‌الملل در سال ۲۰۰۷ میلادی، «بیوتروریسم» عبارت است از: منتشرکردن عوامل بیولوژیکی یا سمّی با هدف کشتن یا آسیب رساندن به انسان‌ها، حیوانات و گیاهان با قصد و نیّت قبلی و به منظور وحشت آفرینی، تهدید و وادار ساختن یک دولت یا گروهی از مردم به انجام عملی یا برآورده‌کردن خواسته‌ای سیاسی یا اجتماعی.

حملهٔ بیوتروریستی:

عبارت است از: پخش‌کردن ویروس، باکتری، میکروب یا دیگر عوامل بیماری‌زا و سمّی که موجب بروز بیماری و مرگ در میان انسان‌ها، حیوانات و گیاهان می‌شود.

کشف و شناسایی یک حملهٔ بیولوژیکی، سخت و دشوار به نظر می‌آید.[۳]

---

۱ - بیوتروریسم (مجموعه مقالات)، صفحه ۱۳۵.

۲ - همان، صفحه ۲۱.

۳ - همان، صفحه ۲۱.

جنگ‌های بیولوژیک از صدها سال پیش مرسوم بوده است، یکی از موارد آن در زمان نزدیک به معاصر در سال ۱۷۶۷ میلادی می‌باشد. در سال ۱۷۶۷ میلادی، در مبارزات بین نیروهای فرانسوی و بومیان آمریکا (سرخ‌پوستان)، نیروهای انگلیسی به فرماندهی «جفری امرست» با فریب‌دادن سرخ‌پوستان آمریکایی به عنوان اقدام صلح‌جویانه و مسالمت‌آمیز، با دستان خود، پتو و البسه و سایر ضروریات زندگی را به آنها هدیه دادند؛ امّا در حقیقت آن پتوها و وسایل از بیمارستانی که از مبتلایان به آبله نگهداری می‌کرد، ارسال شده بود و در نهایت باعث ایجاد اپیدمی آبله در بین سرخ‌پوستان گردید که نسبت به آن حسّاس بودند و سرانجام، بیش از ۹۰٪ آنها کشته شدند و نیروهای فرانسوی که در حقیقت از طرف اروپا به این جنگ فرستاده شده بودند، بر سرخ‌پوستان آمریکایی غلبه یافتند. نکتۀ مهم در این طرح این بود که نیروهای انگلیسی از مصون‌بودن خود نسبت به این بیماری مهلک، به علّت مایه‌کوبی نیروهای اروپا و حسّاس بودن سرخ‌پوستان به آن، نهایت استفاده را کردند.[۱]

اگر تروریسم را در تاریخ پی‌جویی کنیم، درمی‌یابیم که یهودیان بنیان‌گذار آنند، ترور، که واژه‌ای فرانسوی است در فرهنگ سیاسی، به معنای کشتن غافلانه و مخفیانۀ هدفمند است بنابراین ترور کور، معنا ندارد. یهود با شناسایی نور نبوّت در اجداد پیامبراسلامﷺ و با تطبیق آن با علائم ذکر شده در کتاب‌های آسمانی، سعی در خاموش‌کردن این نور داشتند. در این خصوص، می‌توان به تلاش یهود برای جلوگیری از ظهور پیامبراکرمﷺ اشاره کرد که در«ابزار پنجم» به آن پرداخته شد.

از زمان‌های دور، به دلیل مزیّت‌های موجود در استفاده از روش‌های بیولوژیک برای مقابله با دشمنان، چه در حد یک شخص و چه در حد واحدهای نظامی و مردم شهرها، این روش‌ها مورد توجّه قدرت‌های متخاصم بوده است. این روش‌ها درحالی‌که بدون سروصدا و در خاموشی کامل اعمال می‌شوند، قدرت تخریب بسیار وسیع‌تری نسبت به تسلیحات مورد استفاده در جنگ‌ها و درگیری‌های کلاسیک دارند؛ امّا دیگر این نگاه به بیوتروریسم نمی‌تواند به عنوان بنیان نظری کاملی برای برنامه‌ریزان یک کشور محسوب شود.[۲] نگاه جدید به پدیدۀ بیوتروریسم، از محدودۀ عملیات‌های تروریستی و نظامی خارج شده و هرگونه عمل برنامه‌ریزی شده‌ای را که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم سلامتی فردی و بهداشت عمومی شهروندان یک جامعه را در درازمدّت

---

۱ - همان، صفحه ۲۵.

۲ - همان، صفحه ۱۱۶.

یا کوتاه‌مدّت، از طریق تهدید امنیّت جسمی، غذایی و زیست‌محیطی آن جامعه به‌خطر بیندازد، نوعی بیوتروریسم می‌داند. با این نگاه، شهروندان کشورهای درحال‌توسعه همیشه در خطر اعمال بیوتروریستی کشورهای صنعتی و قدرت‌های نظامی بزرگ می‌باشند که گاهی در نتیجهٔ عدم‌آگاهی شهروندان و برنامه‌ریزان یا ضعف قوانین این کشورها روی می‌دهد. در این نگاه به بیوتروریسم، دیگر صرفاً باکتری‌ها و ویروس‌ها نیستند که عامل حملهٔ بیوتروریستی و تهدید تلقّی می‌شوند، بلکه از لوازم آرایشی آلوده و ارزان‌قیمت گرفته تا داروهای ناشناخته‌ای که با بهای کم و تبلیغات وسیع ماهواره‌ای در اختیار مردم کشورهای جهان‌سوّم قرار می‌گیرند، غذاهای حاصل از مهندسی ژنتیک که تأیید نشده و اثر آنها بر روی مردم جهان‌سوّم آزمون می‌شود، داروهای جدید کمپانی‌های بزرگ داروسازی که به صورت هدیه به کشورهای جهان‌سوّم فرستاده می‌شود، زباله‌های خطرناک که با نام اقلام مصرفی دست‌دوّم به کشورهای فقیر صادر می‌شوند، مکمّل‌های غذایی حاوی موادّ خطرناک جهت نابودسازی تدریجی سلامتی افراد، آلوده‌سازی بخش کشاورزی و دامی یک کشور (محصولات غذایی همواره در معرض سوءقصد عوامل تروریستی، جهت نیل به اهداف شوم هستند: آگروتروریسم) و... همگی در حیطهٔ اعمال یک شبکهٔ به‌هم پیوستهٔ بزرگ بیوتروریستی دیده می‌شود.[1] تروریسم مافیایی دارو نیز یکی از مشکلات مبتلا به جهان امروز است. حجم کلّ تجارت جهانی دارو در سال ۲۰۰۵ میلادی، معادل ۶۰۲ میلیارد دلار بود. برای سال ۲۰۰۷ میلادی، این رقم به ۷۱۰ میلیارد دلار رسید. با نگاهی به گزارش‌های موجود، میزان فروش جهانی دارو در سال ۱۹۹۸ میلادی را ۳۰۹ میلیارد دلار می‌یابیم. صنعت داروسازی در سال ۲۰۰۸ میلادی از بین ۵۲ صنعت سودآور جهان، رتبهٔ سوّم را به خود اختصاص داد و در سال ۲۰۱۲ میلادی نیز بزرگ‌ترین شرکت دارویی جهان، چیزی نزدیک به ۱۲۰ میلیارد دلار درآمد داشته است. این میزان رشد، حاکی از آن است که تجارت دارو به دلایل گوناگون، رو به گسترش بوده و هم‌اکنون سرانهٔ[2] مصرف دارو در جهان، به رقمی نزدیک به ۱۰۰ دلار رسیده است. واضح است که این رقم کلان چیزی نیست که قدرت‌های مالی جهانی به راحتی از کنار آن بگذرند. سود سرشار و انحصاری موجود در این صنعت، منجر به شکل‌گیری مافیای جهانی دارو شده است که به انحای مختلف، سعی در افزایش سودآوری این صنعت به نفع کارتل‌های بزرگ خود دارد.

---

۱ - همان، صفحه ۱۱۸.

۲ - سرانهٔ یک چیز، از تقسیم مقدار آن بر جمعیّت هدف آن به دست می‌آید. سرانهٔ مصرف دارو در جهان یعنی مقدار مصرف دارو در جهان تقسیم بر جمعیّت جهان.

از نظر سودآوری، صنعت داروسازی در میان لیست ۵۰۰ شرکت برتر جهانی «فورچون» در رتبهٔ اوّل قرار گرفته است. ۱۸٪ درآمد این صنعت را سود تشکیل می‌دهد که از این نظر خیلی بالاتر از شرکت‌های گوناگون مالی است که سودشان ۱۱٪ درآمدشان را تشکیل می‌دهد. نشریهٔ اقتصادی «فوربس» در گزارش ۲۰۱۲ میلادی خود، شرکت آمریکایی «مک کسون» با فروشی نزدیک به ۱۲۰ میلیارد دلار را بزرگ‌ترین شرکت صنایع دارویی جهان اعلام کرد و سه شرکت آمریکایی دیگر نیز به نام‌های «کاردینال هلث»، «آمریسورس برگن»، و «پیفایرز» را در رده‌های بعدی معرّفی نمود. آمریکا با ۱۳ شرکت، دارای بزرگ‌ترین شرکت‌های دارویی جهان بوده و «ژاپن» با ۱۰ شرکت، در ردهٔ دوّم قرار دارد. این غول‌های دارویی همواره سعی داشته‌اند تصویری سازنده از فعّالیّت‌های خود ارائه دهند که حاکی از خدمت آنها به بشریّت بوده و ضمن سودآوری برای سهامداران خود، با درک مشکلات مربوط به بیماری‌ها و امور بهداشتی مردم، به فکر حلّ آنها بوده است و بخشی از سود حاصل از فروش داروهای خود را صرف تحقیق برای کشف و تولید داروهای جدید می‌کنند! امّا با نگاهی کاوش‌گرانه به چرخهٔ تحقیق، تولید، عرضه و نیز ایجاد نیاز برای دارو در سطح جهانی، حقایق دیگری در مورد این مافیای بزرگ رخ می‌نماید. تبلیغات وسیعی در مورد داروهای مختلف انجام می‌گیرد و شرکت‌های داروسازی بدون هیچ‌گونه توجیه خاصّی مدام به قیمت داروهای خود می‌افزایند؛ برای مثال داروهای ساده‌ای وجود دارند که به ۳ برابر قیمت اروپایی آن، به مردم «آمریکا» فروخته می‌شوند. گاهی داروهای جدیدی به بازار، عرضه و تبلیغات وسیعی در مورد آنها انجام شده که چند صباحی بعد، بی‌اثر بودن آنها، نقل ستون‌های انتقادی روزنامه‌ها شده است. ایجاد تنوّع که استراتژی بازارهای مُد برای گسترش مصرف‌گرایی است، به عرصهٔ دارو نیز راه یافته و مدیریت این تجارت توانسته است مدّت زمان متوسّط معرّفی داروهای جدید به جهان را از ۷ سال به ۵ سال کاهش دهد. از همه مهم‌تر، پول‌شویی بین‌المللی و حمایت بانک‌های معتبر بین‌المللی از مافیای جهانی دارو، همچون پشتوانهٔ مالی قابل اعتمادی برای این تجارت عمل می‌کند.[1] علاوه بر مافیای دارو باید به مافیاهای دیگری در این زمینه چون پزشکی، تجهیزات پزشکی و تشخیصی از جمله استفادهٔ بیش از حد از انواع آزمایش‌ها، رادیولوژی‌ها و... اشاره کرد. **در خصوص پزشکی جدید در جهان امروز انتقاداتی وارد است که برخی از آنها در ذیل می‌آیند:**

پزشکی جدید، یک «صنعت» است با همه اقتضائات آن. ارتباط مشخصی با حوزه فناوری و

۱ - بیوتروریسم (مجموعه مقالات)، صفحه ۲۰۷.

اقتصاد دارد. پزشکی جدید، رویه‌هایی را در پیش می‌گیرد که برایش صرف داشته باشد و عمدتاً تلاش می‌کند تا با استفاده از فناوری‌های جدید، نفوذ خود را درحد ممکن به همهٔ دنیا و به همهٔ حوزه‌های زندگی انسان گسترش دهد.

پزشکی جدید داروهای واحدی را برای افراد متفاوت تجویز می‌کند چون ساختار صنعتی آن بر تولید انبوه استوار است. اگر قرار باشد برای هر کس داروی ویژه و جدیدی تجویز کند، نمی‌تواند آنها را تولید انبوه کند، پس برایش سود آن‌چنانی ندارد.

پزشکی جدید عمدتاً بر درمان تمرکز دارد تا پیشگیری، چون اگر کاری کند که همه از بیماری‌ها پیشگیری کنند، صنعتش می‌خوابد.

پزشکی جدید آموزش‌های واحدی را برای همهٔ مردمان در سراسر جهان تجویز می‌کند، از هر طبع و نژاد و جغرافیایی که باشند چندان مهم نیست. زیرا پزشکی جدید با درمان بیماری‌ها و فروش داروها کار دارد نه بهبود زندگی انسان‌ها. برای همین به تفاوت انسان‌ها اهمیت چندانی نمی‌دهد.

پزشکی جدید معتقد است اگر شرایط خوبی برای زندگی پزشکان وجود نداشته باشد، کسی به آموختن این رشته علاقمند نمی‌شود، پس باید مزایای مالی برای آن درنظر گرفت. برای همین لزومی ندارد حتماً به پزشکی علاقه‌مند باشید تا آن را برای ادامه تحصیل انتخاب کنید. مزایای مالی به کمک شما می‌آیند و شما را در انتخاب، یاری می‌کنند. قطعاً این بدان معنا نیست که همهٔ پزشکان صرفاً به خاطر پول بیشتر به سراغ این رشته رفته‌اند.

دکتر «لانکتوت»، پزشک کانادایی در کتاب خود با نام «مافیای پزشکی» (که انتشارش موجب محرومیت وی از پزشکی تا آخر عمر شد) پس از تجربیات گوناگون به این باور رسیده است که۷۵٪ از پولی که در نظام سلامت جدید خرج می‌شود، غیرضروری است یعنی نه به جیب پزشک می‌رود و نه به درد سلامتی بیمار می‌خورد. او نام نظام فعلی را «نظام بیماری» (به جای نظام سلامت) می‌گذارد و بیان می‌کند: «اگر هم پزشکان و هم بیماران ناراضی هستند، پس کس دیگری باید خوشحال باشد که موجب شده این نظام، دائمی شده و در تمام دنیا گسترش یابد... همان کسی که از آن سود می‌برد... رسماً به ما گفته می‌شود که این نظام، در خدمت بیماران است اما عملاً در خدمت صنعتی است که آن را با ریسمان‌هایی نگه‌داشته و یک «نظام بیماری» را به سود خود تداوم می‌بخشد. ما آن را مافیای پزشکی می‌نامیم».

گفته‌های دکتر «کالوکرینوس» نشان می‌دهد پزشکی جدید، نمی‌خواهد اعتیاد از جامعه

رخت بربندد بلکه تنها یک اعتیاد را به اعتیاد دیگر و یک بیماری را به بیماری دیگر تبدیل می‌کند تا بدن‌هایی ضعیف در جامعه وجود داشته باشد؛ چون این بدن‌های ضعیف خیلی بیشتر مستعد بیماری‌های دیگر هستند. این اتفاق فقط در مورد معتادان به هروئین نمی‌افتد. شاید شایع‌ترین بیماری، سرماخوردگی باشد. پزشکی جدید بدون اینکه به رفع عامل سرماخوردگی بپردازد، تنها حساسیت بدن را نسبت به عامل بیماری کم می‌کند. بنابراین بیماری در بدن شما وجود دارد و در حال تضعیف قوای شما است، اما چون سیستم واکنش بدن از حساسیت افتاده و عوارضی چون عطسه و آبریزش ندارد، فکر می‌کنید درمان شده‌اید. دکتر «پالینگ» با توجه به تجربیاتش به این نتیجه رسیده است که هرکس باید بداند که شعار جنگ علیه سرطان یک فریب است و جامعهٔ سرطان آمریکا آنچنان بی‌صاحب است که نمی‌تواند وظایفش را در قبال مردمی که از آن حمایت می‌کنند، انجام دهد.

همین بیماری شایع سرطان که اخیراً درمان‌هایی برای آن کشف شده است، تا مدت‌ها اجازهٔ کشف داروی آن داده نمی‌شد. دکتر «رابرت اتکینز» با اشاره به این مطلب گفته بود: «نه تنها یک درمان، بلکه درمان‌های متعددی برای سرطان وجود دارد. اما همهٔ آنها به صورت نظام‌مند توسط مؤسساتی چون NCI، ACS و مراکز تومورشناسی عمده سرکوب می‌شود، آنها منافع بسیار زیادی در تداوم وضع موجود دارند». اشاره «اتکینز» به انجمن شیمیست‌های آمریکا و مؤسّسهٔ ملی سرطان است. این خیلی‌تلخ است که انسان بفهمد همان مراکزی که به ظاهر برای هم‌افزایی و تجمیع تلاش‌ها در جهت بهبود زندگی انسان‌ها و درمان بیماری‌ها تشکیل می‌شوند، در عمل به‌لحاظ ساختاری دارای منافعی هستند که در موارد متعددی به آنها اجازه حرکت در مسیر آن اهداف را نمی‌دهد.

دکتر «اروین استون» پردهٔ دیگری از این نمایش را رو می‌کند. وی در مورد سرطان خون به یک درمان ویژه اشاره می‌کند: «در یک مورد، امکان بهبود کامل سرطان خون فراهم شد... بیمار هر روز ۲۲ تا ۲۴ گرم ویتامین c مصرف می‌کرد... این باورنکردنی است که هیچ‌کس از این روش پیروی نکرد... با رفع کمبود ویتامین c، سرطان خون تقریباً یک بیماری خوش‌خیم و غیرکشنده است. من یک مقاله در مورد این روش درمانی جدید نوشتم تا بلکه این روش در مراکز درمانی مورد استفاده قرار گیرد. من مقالهٔ خود را به سه نشریهٔ تخصصی سرطان و سه نشریهٔ تخصصی خون ارسال کردم. هیچ کدام از آنها حاضر به چاپ مقالهٔ من نشدند... حتی دو تا از این نشریه‌ها اصلاً مقاله من را نخواندند».

ظاهراً اخذ مجوز برای نشریات، فقط به درجهٔ علمی و مانند آن مربوط نمی‌شود. مجوزها به کسانی داده می‌شود که ملاحظات مراکز درمانی و مراکز داروسازی را لحاظ کنند و مطلبی چاپ نکنند که منافع مالی آنها را به خطر بیندازد، حتی اگر بدون چاپ آن مطلب، زندگی خیلی از بیماران به خطر بیفتد.[1]

کاری که مافیای غول‌های بزرگ صنعت داروسازی در عرصهٔ جهانی انجام می‌دهند، بیشتر به یک تروریسم خاموش بین‌المللی شبیه است که بسیار بیش از تروریسم نمایش داده شده در تلویزیون‌ها و رسانه‌ها به کشتار می‌انجامد. اقدامات مافیایی کارتل‌های دارویی، یک نسل‌کشی واقعی سازمان‌یافته است که با هم‌دستی دولت‌های اروپایی و آمریکا در کشورهای جهان سوّم، به‌ویژه آفریقا روی‌داده و از طریق آن، سود چندین میلیارد دلاری عاید اعضای این مافیا می‌شود. این شرکت‌ها انواع بیماری‌ها را در کشورهای جهان سوّم انتشار می‌دهند و سپس خود اقدام به فروش واکسن‌ها و داروهای مقابله با این بیماری‌ها به آن کشورها می‌کنند. برخی از این فراورده‌ها تاریخ‌گذشته بوده و بدین‌شکل کمپانی‌های سازنده، هزینه‌ای بابت نابودی آنها متحمّل نمی‌شوند و نیز سودهای کلانی به جیب می‌زنند. شرکت‌های دارویی برای ارتکاب این جنایات هم در بخش‌های علمی و پزشکی همکارانی دارند و هم در بین سیاست‌مدارها، مدیران رسانه‌های جمعی و اعضای دولت‌ها، لابی‌گران قدرت‌مندی برای خود دست‌وپا کرده و شبکهٔ بزرگی ایجاد می‌کنند. آنها با نفوذ به بخش‌های پزشکی و بهداشتی کشورها، طبقه‌ای از پزشکان را به وجود می‌آورند که منطبق با اهداف آنها، با هرگونه درمان غیردارویی و طبّ جایگزین مخالفت کرده و از مصرف دارو حمایت می‌کنند. پیوند بین سیاست و مافیای دارو گاهی کاملاً عیان روی می‌دهد. «دونالد رامسفلد»، وزیر دفاع سابق آمریکا، سهام‌دار عمدهٔ شرکت داروسازی «گایلید ساینستز» است. «بنیاد راکفلر»[2] از حامیان اصلی چندین شرکت بزرگ دارویی و آزمایشگاه‌های آنها، از جمله آزمایشگاه‌های «ابوت» و شرکت‌های پتروشیمی «اکسون موبیل»، «بریتیش پترولیوم» و «شورون» است. «روپرت مرداک»[3] مالک غول‌های بزرگ رسانه‌ای، از کلان سهام‌داران شرکت‌های دارویی دنیاست. به این لیست می‌توان «جری اسپریر»، رئیس سابق بانک مرکزی آمریکا را نیز افزود و از اعضای فراوان گروه‌های لابی‌گر دیگر در نهادهای مالی و سیاسی، ارتش آمریکا،

---

1 - https://www.mashreghnews.ir/news/380408/ با تلخیص

۲ – راکفلرها از خاندان متنفذ یهودی هستند.

۳ – در فصل رسانه به او پرداختیم؛ روپرت مرداک، طرفدار صهیونیسم است.

رسانه‌های‌جمعی و... صرف‌نظر کرد. نفوذ مافیای دارویی حتّی در «سازمان ملل» نیز روی داده و برخی کارشناسان سازمان بهداشت جهانی، متّهم به دریافت رشوه از آزمایشگاه‌های دارویی برای همکاری با آنها بوده‌اند. وخیم جلوه‌دادن اوضاع بهداشتی جهانی در گزارش‌های بین‌المللی، از جمله موضوعات مطرح در پرونده‌های دریافت رشوه از کمپانی‌های داروسازی بوده است؛ برای مثال پروفسور «آلبرت اوزترهاوس» از دانشگاه «آراسموس هلند»، یکی از مشاوران سازمان بهداشت جهانی در امور بیماری آنفلونزا، متّهم است که در پاندمی(جهانی شدن) آنفلونزای خوکی با مافیای جهانی دارو برای فروش داروهای مختلف همکاری کرده است.[1] گفتنی است که با یک حساب منطقی و کنار هم قراردادن پازل‌ها و اسناد موجود که در فصل اوّل به آن پرداختیم کاملاً مشخّص است که غالب سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان بهداشت جهانی ساختهٔ شیطان‌صفتان و تحت کنترل آنها هستند و شیطان‌صفتان از این سازمان‌های بین‌المللی در جهت پیشبرد برنامه‌هایشان استفاده می‌کنند.

یکی دیگر از مشکلات مبتلا به جهان امروز، داروهای تقلّبی از علاقه‌مندی‌های مافیای جهانی داروست که بر اساس گزارش‌های بانک جهانی و سایر مجامع بین‌المللی، کلّ تجارت جهانی آن اکنون از مرز ۳۰ میلیارد دلار در سال گذشته است. این پدیده هم در کشورهایی که نظارت دارویی ضعیفی دارند و هم در کشورهای پیشرفته رایج بوده و هیچ کشوری از این مشکل در امان نیست. با پیچیده‌تر شدن روش‌های تولید غیرقانونی نیز کشف آنها دشوارتر شده است. گاهی مافیای درگیر در تولید داروهای تقلّبی از حمایت دولت‌ها نیز برخوردار می‌شوند و هر روز داروهای بیشتری به بازارهای مصرف راه می‌یابند که با استانداردهای پذیرفته‌شده انطباق نداشته و پیامدهای مضرّی برای مصرف‌کنندگان دارند. مافیای جهانی، اکثراً این داروها را نخست در کشورهای فقیر «آفریقا» و «آمریکای لاتین» رواج داده و سپس بازارهای کشورهای در حال توسعه را هدف قرار می‌دهد. هیئت کنترل بین‌المللی مواد مخدّر در سال ۲۰۱۲ میلادی گزارش می‌دهد که تا ۵۰٪ داروها در بازارهای دارویی کشورهای در حال توسعه، تقلّبی است و بیماران را در معرض خطرات جدّی بهداشتی قرار داده است؛ برای مثال داروهای تقلّبی ۴۰٪ تا ۵۰٪ بازار دارویی «نیجریّه» و «پاکستان» را به خود اختصاص داده‌اند. حمایت دولتی از مافیای دارو از اینجا مشخّص است که تعداد معدودی از کشورها، اطلاعات مربوط به موارد شناسایی‌شدهٔ داروهای تقلّبی را افشا می‌کنند. این سکوت یکی از مهم‌ترین مشوّق‌های تولیدکنندگان و

۱ - بیوتروریسم (مجموعه مقالات)، صفحه ۲۰۹.

عرضه‌کنندگان داروهای تقلّبی برای ادامهٔ فعّالیت در سطح بین‌المللی است. این سکوت حتّی در اروپا که به ظاهر از قوانین مدوّن و نهادهای نظارتی مناسب برخوردار است نیز وجود دارد. دلیلی که از سوی دولت‌ها برای این سکوت اعلام می‌شود، نگرانی از افزایش استرس در بیماران است؛ امّا سخنگوی «انجمن صنایع دارویی انگلستان» (ABPI) دلیل اصلی این سکوت را ترس از آسیب‌رسیدن به تجارت قانونی دارو می‌داند! در واقع آنها معتقدند که درآمد بیشتری از این سکوت عاید کمپانی‌های داروسازی می‌شود. آشکار است که بخشی از این درآمد در اختیار دولت قرار می‌گیرد و یک همکاری دوسویه به بهای بازی با زندگی و سلامتی افراد برای کسب سود و درآمد بیشتر شکل گرفته است. علاوه‌براین، رشوه‌دادن به پزشکان کشورهای مختلف برای تبلیغ مستقیم داروها از طریق تجویز آنها برای بیماران، از راهکارهای رایج مافیای جهانی دارویی است. یکی از پرونده‌های این استراتژی مربوط به شرکت GSK است که طی آن، در سال ۲۰۰۳ میلادی، تعداد ۳۷ کارمند نمایندگی این شرکت در ایتالیا، به همراه ۳۵ پزشک به جرم فساد مالی دستگیر شده و هشتاد نمایندهٔ فروش این شرکت به جرم پرداخت رشوه به پزشکان برای تجویز داروهای شرکت GSK محکوم شدند. در ازای رشوه، از پزشکان خواسته می‌شد به جای تجویز داروهای مشابه ارزان، داروهای این شرکت را به بیماران پیشنهاد کنند. این پرونده غیر از چند اشارهٔ کوتاه، با سکوت رسانه‌ای مواجه شد. شرکت GSK علاوه بر پول نقد، هدیه‌هایی، مانند سفر به «مونت کارلو» یا «جزایر کارائیب» نیز به پزشکان ایتالیایی ارائه می‌داد.[1] «هیتلر» نیز در کتاب «نبرد من» که در فصل اوّل توضیح داده شد چنین می‌نویسد: «بیشتر کارخانه‌جات و تهیّه‌کنندگان مواد کثیف و آلوده یهودی بودند. ردّ پای آنها را می‌شد در تولید بیشتر داروهای تقلّبی و غذاها و مواد مسموم پیدا کرد. مدت‌ها طول کشید تا متوجه این حقیقت تلخ شدم که یهودیان چه چیزهای کثیف و غیرقابل استفاده‌ای را تولید می‌کنند، و بیشتر از آنها متنفّر شدم».[2] گفتنی است که این جملهٔ هیتلر را از بابت مشت نمونه‌ای از خروار ذکر شد. بیماری‌های مزمن برای مافیای دارو، فرصت بسیار بزرگی برای به دست آوردن هر چه بیشتر پول محسوب می‌شود. مافیای دارو با هدایت آموزش پزشکی و درمان، از پرداختن به ریشهٔ بیماری‌ها، پیشگیری یا ریشه‌کن‌کردن آنها جلوگیری می‌کند. تداوم بیماری‌ها، رمز اصلی موفقیّت مالی شرکت‌های داروسازی است؛ به همین دلیل پزشکی‌نوین با هرگونه مظاهر طبِّ جایگزین، به مخالفت برمی‌خیزد. طبّ سنّتی،

---

۱ - همان، صفحه ۲۱۱.

۲ - نبرد من، صفحه ۵۴.

طبّ سوزنی و انواع دیگر روش‌های درمانی، از نظر پزشکی نوین مردود است؛ زیرا داروهای آنها تنها به علائم ظاهری بیماری‌ها و دردها نپرداخته، بلکه به دلایل بیماری می‌پردازند تا بیماری را ریشه‌کن کنند؛ درحالی‌که منطبق با خواست تراست‌های دارویی، پزشکی‌نوین به نگاه جزئی روی آورده و از درمان کلّی دور شده است. در واقع آنچه که مافیای جهانی دارو در پیش گرفته است، یک تروریسم و کشتار دسته‌جمعی است که می‌تواند علاوه بر جست‌وجوی سودهای کلان، سیاست‌های کنترل جمعیّت جهانی از طرف قدرت‌های بزرگ را نیز مدّ نظر داشته باشد.[1]

سؤال: چرا شیطان‌صفتان به دنبال حملات بیوتروریستی و آگروتروریستی به مردم جهان هستند؟ چرا آنها با رسانه‌ها و مؤسّسات مثلاً علمی‌شان سلامت انسان‌ها را تهدید می‌کنند؟ چرا با استفاده از ابزارهایی چون سازمان‌های بین‌المللی، طرح‌ها و استانداردهای‌شان را به کشورهای دیگر دیکته می‌کنند و متأسّفانه آن کشورها نیز می‌پذیرند؟ علاوه بر کسب اهداف اقتصادی که مختصراً توضیح داده شد؛ در ذیل به این سؤال در حدّ توان به دو صورت پاسخ داده می‌شود:

اوّل: پاسخ بر اساس مستندات موجود:

در دهم دسامبر ۱۹۷۴ میلادی، شورای امنیّت ملّی آمریکا تحت ریاست «هنری کسینجر» (یهودی)، تحقیق طبقه‌بندی شدهٔ دویست صفحه‌ای را تحت عنوان «گزارش ۲۰۰، تحقیق در خصوص امنیّت ملّی؛ پیامدهای رشد جمعیّت جهان برای امنیّت ایالات متّحده و منافع خارجی» به اتمام می‌رساند. این تحقیق به دروغ ادّعا می‌کند که رشد جمعیّت در به اصطلاح کشورهای کمتر توسعه‌یافته، تهدید بزرگی برای امنیّت ایالات متّحده است و طرح مخفیانه‌ای را برای کاهش رشد جمعیّت در آن کشورها از طریق کنترل موالید، جنگ و قحطی تشریح می‌نماید.[2] این پژوهش می‌گوید: افزایش جمعیّت در کشورهای کمتر توسعه‌یافته با منابع غنی، منجر به افزایش مصرف این منابع در راستای تأمین رفاه و معیشت مردم آن کشورها شده است و در نتیجه، نفت و دیگر منابع با افزایش قیمت و در واقع، کاهش دسترسی غرب و آمریکا مواجه می‌شوند و منافع اقتصادی آنها را به خطر می‌اندازد. «رابرت واکر» نیز در مقاله‌ای، بر اساس اطّلاعات مجلّهٔ «سیاست خارجی آمریکا» و مؤسّسهٔ «صندوق صلح» به تحلیل آمار جمعیّت کشورهای مختلف

---

۱ – بیوتروریسم (مجموعه مقالات)، صفحه ۲۱۴.

۲ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۶۳.

پرداخته است. وی با اشاره به جمعیّت ۸۱۰ میلیونی ۲۰ کشور، تأکید می‌کند: این جمعیّت عمدتاً در «آفریقا» و غرب «آسیا» متمرکز هستند و طبق آمار سازمان ملل، پیش‌بینی می‌شود، ظرف مدّت ۳۷ سال این میزان دو برابر شود. «واکر» خاطر نشان می‌کند: «اگر رشد جمعیّت در این کشورها مهار نشود، این میزان در ۲۰۵۰ میلادی به یک میلیارد و ۷۰۰ میلیون نفر خواهد رسید و این بدان معناست که سهم جمعیّتی این کشورها از ۱۱٪ فعلی به ۱۸٪ در ۲۰۵۰ میلادی خواهد رسید». این تحقیقات خود گویای این امر است که غرب، به‌ویژه آمریکا، خود را در تهدید، نسبت به افزایش جمعیّت در کشورهای شرقی، به‌ویژه خاورمیانه می‌بینند. زیرا که از یک سو، تنها راه نجات اقتصاد خود را منابع موجود در خاورمیانه می‌پندارد و از سوی دیگر، افزایش جمعیّت را به سبب موازنهٔ قدرت، امری خطرناک برای سلطهٔ خود بر جهان می‌بیند و این تهدید وقتی فراگیرتر می‌شود که بدانیم ترس غرب، تنها محدود به افزایش جمعیّت در شرق نمی‌شود؛ بلکه این افزایش جمعیّت، موازنهٔ ادیان را نیز تحت شعاع قرار می‌دهد. ازاین‌روست که «ساموئل هانتینگتون» نظریّه‌پرداز آمرکایی نگرانی‌اش از این مسئله را این گونه بیان می‌کند: توسعهٔ جمعیّت مسلمانان بسیار بالاتر و بیشتر از کشورهای همسایه و در کل جهان می‌باشد. جمعیّت مسلمانان ۱۰ برابر جمعیّت اروپای غربی افزایش یافته است. این تحوّل سبب تغییر موازنهٔ دینی جهان می‌شود. مسلمانان، ۱۸٪ جمعیّت جهان را در سال ۱۹۸۰ میلادی داشته‌اند و پیش بینی می‌شود، این میزان در سال ۲۰۰۰ میلادی به ۲۳٪ و در سال ۲۰۲۵ میلادی به ۳۱٪ برسد. این افزایش بیشتر از افزایش تعداد مسیحیان خواهد بود.[1]

دوم: پاسخ بر اساس تحلیل و مطالب مطرح‌شده در همین کتاب:

«هنری کسینجر» که خود یک یهودی است، افزایش جمعیّت در جهان را بر خلاف منافع دنیای غرب، خصوصاً آمریکا می‌بیند. باید در نظر داشت آنچه را که «هنری کسینجر» بر خلاف منافع «دنیای غرب و آمریکا» می‌نامد یعنی بر خلاف «یهودیّت و صهیونیسم». امّا چرا؟؟؟

زیرا: اوّلاً: همان‌طور که در مباحث و فصول گذشته بیان شد، دنیای غرب و آمریکا، جولان‌گاه یهودیّت و صهیونیسم است. این مسئله از سرسپردگی بی‌قید و شرط غربیان و جهت‌گیری‌های آنها در دنیای امروز نیز کاملاً مشهود است.

دوماً: بر اساس تعالیم تلمودی که در فصل اوّل بیان گردید، یهودیان، دشمن سرسخت بشریّت

۱ - دنیای قشنگ نو، صفحه ۱۶۵.

از هر نژاد، دین وخصوصاً مؤمنان هستند. ازاین‌رو دنیای غرب و حتّی مردم آمریکا برای‌شان هیچ اهمیّتی ندارند. و همان‌طور که ملاحظه می‌شود برای رسیدن به اهداف شوم‌شان، فرزندان کشورهای غربی و آمریکا را در لشکرکشی‌ها به کام مرگ فرستاده و مالیّات مردم‌شان را به جای صَرف‌کردن برای آنها، صَرف لشکرکشی‌ها و توسعهٔ مقاصد و ابزارآلات نظامی برای ایجاد اِرعاب و تهدید مردم جهان می‌کنند و از آنجایی‌که مسلمانان، خصوصاً شیعیان جهان در برابر خوی استعماری و استکباری آنها ایستاده‌اند، لذا «ساموئل هانتینگتون»، افزایش جمعیّت جهان را که به تغییر موازنه جمعیّتی به نفع مسلمانان می‌شود را هشدار می‌دهد.

سوّماً: بر اساس تعالیم تلمودی که در فصل اوّل بدان پرداختیم، «یهودیان» خود را نژاد برتر و جهان را برای خودشان دانسته و «غیریهودیان» را از حیوانات می‌دانند لذا به نظر می‌رسد که سران «یهود» در دنیای امروز بر این باورند که «غیریهودیان» هر چه در این جَهان می‌خورند، از اموال یهودیان می‌خورند و این موضوع برای این قوم خداناباور، حریص و طمّاع سخت است. از طرف دیگر یهودیان به باور خودشان نیازمند بردگانی از «غیریهودیان» در مزارع، صنایع و معادن هستند. نتیجه حاصل می‌شود که از منظر «یهود» باید «غیریهودیان» برای بردگی باشند ولی نه به این میزان که در جهان هستند زیرا از منابع موجود در جهان استفاده می‌کنند و باید در جهان طرحی پیاده شود تا جمعیّت «غیریهودیان» کاهش پیدا کند؛ ازاین‌رو سالهاست که آنها سیاست‌های خود را در میان ملّت‌ها و با ابزارهای مختلف برای کاهش جمعیت پیش گرفته‌اند که امید است مردم جهان برای مقابله با برنامه‌های آنها بیدار شوند.

در ذیل به برخی از طرح‌های شیطان‌صفتان برای کاهش جمعیّت غیریهودیان اشاره می‌شود:

۱- کشتار فیزیکی:

کشتار فیزیکی مردم با جنگ مستقیم مثل حملهٔ آمریکا به عراق و افغانستان و...، ایجاد اختلاف بین مردم در سراسر جهان و جنگ‌افروزی میان آنها که نمونهٔ آن در کشورهای آفریقایی مشهود است. قارّهٔ آفریقا یک کشور غنی از منابع طبیعی است که شیطان‌صفتان نمی‌خواهند مردم آنجا صاحبان این منابع باشند لذا سال‌هاست که با جلوگیری از رشد فرهنگی و اجتماعی مردم آفریقا و ایجاد اختلاف و جنگ‌افروزی میان گروه‌ها، علاوه بر سیاست کاهش جمعیّت که از کشتار مردم و عدم ازدواج و فرزندآوری به دلیل ناامنی نشأت می‌گیرد با افروختن آتش درگیری بین آنها، فرصت

تفکّر و برنامه‌ریزی و استفادهٔ از منابع را از آنها گرفته‌اند. «اندرو کارینگتن هیچکاک» در کتابش چنین می‌نویسد: «در سال ۱۸۹۹میلادی به خاطر کشف مقادیر بسیار زیاد و فزاینده‌ای از طلا و الماس در آفریقای جنوبی، روچیلدها از طریق عاملان خود یعنی «لرد آلفرد میلنر و سیسیل رودز»[۱] چهارصدهزار سرباز انگلیسی را به آنجا اعزام می‌نمایند تا با دشمن بجنگند؛ دشمنی که متشکل از سی‌هزار کشاورزی بوئری[۲] مسلح به تفنگ است که تمایلی به ترک اراضی‌شان ندارند. در خلال این به اصطلاح جنگ است که اردوگاه کار اجباری ابداع می‌شود؛ اقدامی که در طی آن، حکومت انگلستان هواداران بوئرها از جمله زن‌ها و کودکان را دستگیر می‌کرد و آنان را در اردوگاه‌های غیربهداشتی و تب‌زده به کار می‌گمارد. ارتش انگلستان تحت سلطهٔ روچیلدها در این جنگ پیروز می‌شود و ازاین‌رو ثروت هنگفتی از طلا و الماس نصیب روچیلدها[۳]می‌شود.

دریادار «هنری همیلتون بیمیش»[۴] در سی‌اُم اکتبر ۱۹۳۷ در جریان سخنرانی در خصوص جنگ بوئر، مطلب ذیل را بیان می‌کند: «جنگ بوئر۳۷ سال پیش به وقوع پیوست. بوئر در زبان هلندی یعنی کشاورز. بسیاری بودند که اَبَرقدرتی چون انگلستان را به خاطر تلاش برای نابودکردن بوئرها به باد انتقاد گرفتند. من با انجام تحقیقی به این نتیجه دست‌یافتم که تمام معادن طلا و الماس آفریقای جنوبی؛ تحت مالکیت یهودیان بوده است؛ روچیلدها طلا را زیر سلطهٔ خود داشتند؛ ساموئل‌ها[۵] معادن نقره را کنترل می‌کردند؛ «باوم»[۶] دیگر معادن را زیر سلطه داشت و «موزس»[۷] هم فلزات پایه را کنترل می‌کرد. این مردمان به هر چیزی که دست می‌گذارند، ناگزیر آن را آلوده می‌کنند».

«استفانوس یاهانس پاول کروگر»[۸]، رئیس‌جمهور ناحیهٔ «ترانسوال»[۹] در آفریقای جنوبی در این سال، در خصوص تنها راه حلی که می‌تواند برای ایجاد صلح در آفریقای جنوبی مجسم

1 - Lord Alfred Milner & Cecil Rhodes.

۲ - Boer ؛ سفیدپوستان هلندی‌تبار آفریقایی.

۳ - از خاندان‌های متنفّذ یهودی که قبلاً در مورد آنها توضیح داده‌ایم.

4 - Henry Hamilton Beamish.

5 - Samuels.

6 - Baum.

7 - Moses.

8 - Stephanus Johannes Paul Kruger.

9 - Transvaal.

نماید، اظهار می‌دارد که اگر امکان آن بود تا انحصار یهودیان را از این کشور بیرون نماییم و بدون متحمل‌شدن جنگ با بریتانیا به کشت‌وکار خود ادامه دهیم، می‌توانستیم ادعای کنیم که مشکل صلح دائمی را حل کرده‌ایم».[۱]

با عنایت به موارد ذکر شده که فقط نمونه‌ای است به راحتی می‌توان متوجّه عمل شیطان‌صفتان و برخی از اهداف‌شان برای جنگ‌اَفروزی شد. نمونهٔ دیگر کاهش جمعیت با کشتار فیزیکی ایجاد گروه تروریستی «داعش» توسّط شیطان‌صفتان است. گروه‌های تروریستی مانند داعش در کشورهای اسلامی توسّط شیطان‌صفتان ایجاد می‌شود تا از یک طرف به جان مردم افتاده و کشتار به راه‌اندازند و از طرف دیگر اَعمال وحشیانهٔ داعش را در رسانه‌ها به اسم «اسلام» اطّلاع‌رسانی کرده و بدین صورت «اسلام‌هراسی» را در سطح جهان به راه‌اندازند تا بدین صورت بتوانند از گرایش دیگر مردم جهان به اسلام که روند فزاینده دارد کاسته و با اسلام‌هراسی، افکار عمومی جهان را اقناع کنند تا به کشورهای اسلامی خصوصاً کشورهای «شیعی» حمله کرده و اهداف سیاسی، اقتصادی و... خویش را پیش برند. باید به این نکته توجّه داشت که کشورهای شیعی هدف اصلی شیطان‌صفتان برای تخریب است. زیرا به خوبی می‌دانند تفکّر شیعی که منبعث از قرآن و سیرهٔ نظری و عملی اهل‌بیت علیهم‌السلام است، در مسیر حق در حال حرکت است و ضمناً تنها تفکّری که به طور اساسی در برابر شیطان‌صفتان و صهیونیسم در جهان امروز ایستاده و به آنها سیلی زده، تفکّر شیعی است؛ به همین دلیل شیطان‌صفتان همواره در کشورهای شیعه‌نشین مشغول فتنه و آتش‌اَفروزی هستند. کشورهایی چون ایران، عراق، لبنان، سوریه، بحرین، شرق عربستان، شیعیان پاکستان، افغانستان، نیجریه، یمن از جملهٔ کشورهایی هستند که با جبههٔ مقاومت به‌محوریّت ایران به شیطان‌صفتان سیلی زده‌اند و اجازه نداده‌اند تا شیطان‌صفتان برنامه‌های شوم خود را که همانا ایجاد «حکومت جهانی یهود» و به بردگی‌کشیدن انسان‌ها است را پیاده کنند. پس کشورهای جهان باید بدانند که امنیّت و سلامت‌شان را مدیون خون شهدای مقاومت هستند که اگر آنها نبودند، و جبههٔ مقاومت شکسته می‌شد؛ شیطان‌صفتان به سراغ آنها می‌رفتند تا با ایجاد یک بی‌نظمی گسترده و ایجاد ترس‌وترور، پایه‌های حکومت شیطانی خود را بنا کنند. دلیل این ادّعا در ذیل است:

در قسمتی از پروتکل شمارهٔ هفتم شیطانی صهیونیسم که در فصل اول توضیح داده شد چنین آمده است: «ما باید از طریق شبکهٔ ارتباطی اروپا، در سراسر این قاره و نیز دیگر قاره‌های

۱ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۷۵.

جهانی، تنش‌های شدید و اختلاف و چنددستگی به وجود آوریم و به کینه‌توزی‌ها دامن بزنیم. این کار دو فایده برای ما دربردارد. اول اینکه دست‌وپای کشورها بسته می‌شود به طوری که نمی‌توانند در برابر حوادث، آن‌گونه که می‌خواهند، قدرت نشان دهند؛ زیرا هر کشوری خوب می‌داند که این ما هستیم که کارها را می‌چرخانیم و عوامل برافروختن آتش جنگ و یا خاموش‌کردن آن در دست‌های ماست و همهٔ آنها عادت خواهند کرد که، علیرغم میل خود، قدرت وسیع ما را در اعمال هرگونه نفوذ و فشاری بپذیرند. فایدهٔ دوم این است که ما دام‌های نامرئی دسیسه را به درون کابینهٔ کشورها می‌کشانیم و آنها را در دام این توطئه‌ها گرفتار می‌کنیم. این دسیسه‌ها چیزی نیستند جز همان قراردادهای اقتصادی و قیود وام‌های مالی. برای آنکه موفقیت خود را در این زمینه تضمین کنیم، باید در اثنای گفتگوها کاملاً هوشیار و زیرک و حیله‌گر باشیم تا به قلب اهداف مورد نظر خود راه یابیم، اما در آنچه که ظاهر رسمی مذاکرات را تشکیل می‌دهد باید موضع ما برعکس این باشد: حرف‌های چرب و نرم خوشایند بگوییم، نقاب امانت‌داری و شرافت‌مندی به چهره بزنیم و همراهی و نرمی و انعطاف‌پذیری نشان دهیم. بدین‌وسیله، ملّت‌ها و حکومت‌های «گوییم»، که ما آنها را عادت داده‌ایم تا به ظاهر هر چیزی اکتفا کنند، از ما خشنود شده و ایمان خواهند آورد که ما جز برای نیکی‌کردن به نوع بشر و نجات او نیامده‌ایم. عامل اصلی در موفقیت برنامه‌های سیاسی ما، پنهان نگه‌داشتن فعالیت‌ها و طرح‌هاست».

همچنین در قسمتی از پروتکل شمارهٔ نهم شیطانی صهیونیسم آمده است: «اسلحهٔ ما عبارت است از جاه‌طلبی بی‌حد، آزمندی سیری‌ناپذیر، انتقام‌گیری بی‌رحمانه و کینه‌توزی و بدخواهی. موج‌های وحشت که مصیبت آن مردم را دربرگرفته از ما برخاسته است. اشخاص مختلفی از تمامی مکاتب فکری و گرایش‌های گوناگون، نظیر سلطنت‌طلبان، رهبران تودهٔ مردم، سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها و آرمان‌اندیشان از هر حزبی، در خدمت ما هستند. ما همهٔ اینها را به زیر یوغ کار در راه خودمان می‌کشانیم و کاری می‌کنیم که هر یک از آنها، آزادانه، باقیماندهٔ دیوارهای قدرت را تخریب کند و نیروی خود را در راه متلاشی ساختن ستون‌های انواع تشکیلات موجود به کار گیرد. بدین‌سان، تمام حکومت‌ها به عذاب و مصیبت می‌افتند و از اعماق جان خواهان امنیت و آسایش می‌شوند و برای دستیابی به امنیت و آرامش حاضر می‌شوند هر عزیزی را قربانی کنند، لکن ما این آسایش و امنیت را در اختیار آنها نخواهیم گذاشت، مگر آنکه حکومت جهانی ما را آشکارا و بی‌پرده به رسمیت بشناسند و با نهایت خضوع در برابر آن سر تسلیم فرود آورند».

۲-کشتار مردم، عقیم‌سازی و کاهش تولید عمر انسان‌ها با عوامل بیولوژیک:

به‌رغم اینکه کشورهای غربی، به‌ویژه «آمریکا»، از هر استدلالی برای اتهام‌زنی به گروه‌های به اصطلاح تندرو استفاده می‌کنند، امّا یکی از جالب‌ترین نکات این است که بزرگ‌ترین استفاده‌کنندگان از موادّ شیمیایی میکروارگانیسم‌ها و تروریسم بیولوژیکی علیه جان انسان‌ها، سازمان‌های اطّلاعاتی کشورهای قدرت‌مند غربی و رژیم صهیونیستی هستند که از این راه، برای حذف بی‌سروصدا و بدون ردّپای رقبا و مخالفان‌شان بهره می‌گیرند.[1] دستگاه امنیّتی «آمریکا» همواره سعی داشته است ملّت آمریکا و دیگر ملل غرب را با تبلیغات وسیع و به طرق مختلف، از خطر گروه‌های تروریستی بترساند. یکی از راه‌های ایجاد این ترس، تأکید بر امکان دستیابی این گروه‌ها به توانمندی‌های بیشتر یا احیاناً تسلیحات استراتژیک بوده است، امّا پیچیدگی و نیاز به دانش و تکنولوژی بالا برای تولید عوامل بیولوژیک درحدّی است که گروه‌های تروریستی هیچ‌گاه نمی‌توانند به طور مستقل و بدون کمک دولت‌ها به توانمندی‌هایی برای کشتار دسته‌جمعی، توسّط تسلیحات بیولوژیک دست یابند. با وجود آگاهی سیاست‌مداران آمریکا از این حقیقت، این‌دست تبلیغات گاه‌وبیگاه در دستور کار رسانه‌ها قرار می‌گیرد تا علاوه بر نوعی فرار به جلو، پوششی نیز بر اَعمال ننگین ایشان ایجاد شود تا در سایهٔ آن بتوانند بر اقدامات غیرانسانی و ضدّبشری خود ادامه دهند.[2] در سیستم درجه‌بندی امنیّت بیولوژیک آمریکا، درجهٔ چهار به خطرناک‌ترین آزمایش‌ها و آزمایشگاه‌ها داده می‌شود. پس از یازده سپتامبر در آمریکا، تنها پنج آزمایشگاه وجود داشت که در بالاترین درجهٔ امنیّت بیولوژیک، یعنی درجهٔ چهار، قرار داشتند و به طور فعّال در زمینهٔ مطالعهٔ عوامل بیولوژیک مرگ‌زا کار می‌کردند، در حالی که در سال ۲۰۰۹ میلادی این تعداد به پانزده مورد رسید و روند افزایشی همچنان ادامه داشته و تعدادی نیز در حال ساخت است.[3] نکتهٔ بسیار مهم این است که ارتش «آمریکا» در طول دهه‌های گذشته برای دست‌یابی به این تسلیحات، علاوه بر شهروندان نظامی خود، شهروندان غیرنظامیِ از همه جا بی‌خبرِ آمریکایی را نیز به عنوان نمونه‌های آزمایشگاهی به کار گرفته و از آنان به صورت حیوانات آزمایشگاهی برای تست عواملی همچون گاز خردل، گاز اعصاب، داروهای روان‌گردان، باکتری‌ها و ویروس‌های گوناگون استفاده

---

۱ - بیوتروریسم (مجموعه مقالات)، صفحه ۳۶.

۲ - همان، صفحه ۱۷۰.

۳ - همان، صفحه ۱۷۱.

کرده است.[1] [از همین یک پاراگراف مشخص می‌شود که جان مردم برای شیطان‌صفتان اهمیّت ندارد، حتی آمریکایی‌هایی که شیطان‌صفتان کشورشان را اشغال کرده‌اند، البتّه اسناد فراوانی در این زمینه وجود دارد]. در اینجا، با یادآوری برخی از جنایات انجام‌گرفته در مسیر دست‌یابی به تسلیحات بیولوژیک، این موضوع را مطرح می‌کنیم که نظامی که مسلّح به پیشرفته‌ترین نوع این سلاح‌هاست و به‌رغم تعهّدات بین‌المللی خود، هم‌اکنون نیز تحقیقات مرتبط را ادامه می‌دهد و حتّی در حقّ شهروندان خود، اعمّ از کودکان، زنان و بیماران نیز اغماضی ندارد، تا چه اندازه می‌تواند برای دیگر ملّت‌ها خطرناک و عاری از هر گونه نگاه انسانی باشد. آزمایش‌های مرتبط با تسلیحات و عوامل بیولوژیک در آمریکا، چیز جدیدی نیست و حداقل به دههٔ سی میلادی برمی‌گردد. طیّ جنگ سرد، هزاران شهروند آمریکایی قربانی آزمایش‌های پرتودهی در مرکز انرژی اتمی و دیگر مراکز دولتی شدند و حتّی بعد از امضای «معاهدهٔ بین‌المللی منع آزمایش‌ها و تولید تسلیحات و عوامل بیولوژیک» در سال ۱۹۷۲ میلادی این کار در آمریکا ادامه یافت و چنان که اشاره شد، بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی به یک جهش بزرگ ناگهانی و سؤال برانگیز نیز دست یافت. در سال ۲۰۰۱ میلادی، سندی از وزارت دفاع آمریکا به دست آمد که نشان می‌داد طیّ سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۳ میلادی هزاران سرباز آمریکایی به طور عمدی در معرض عوامل شیمیایی و بیولوژیک قرار گرفته‌اند. عواملی مانند: «گاز اعصاب»، «گاز سارین»، «باکتری ای کولای (E-coli)»، «باکتری باسیلوس گلوبیجی(Bacillus Globigii)»، «سیاه زخم» و «طاعون» بر روی افراد بی‌خبر که هیچ حفاظتی هم نمی‌توانستند از خود انجام دهند، روی داده است. شایان ذکر است که این گزارش فقط دو روز پس از حملات یازده سپتامبر، پخش شد و در آن بحبوحه هیچ‌گونه توجّهی را به خود جلب نکرد. (یادمان باشد که دنیای غرب و آمریکا جولان‌گاه یهود و صهیونیسم نژادپرست است). در سال‌های اخیر، ظهور بیماری‌هایی مانند «ایدز»، «لژیونری»، «هپاتیت C»، «جنون گاوی»، «ویروس‌های عامل خونریزی»، «تب لاسا»، «سندروم خستگی مزمن»، «بیماری جنگ خلیج‌فارس» و بیماری‌های دیگر، سؤالاتی در مورد منشأ آنها ایجاد کرده است. بر اساس گزارش‌های علمی در هشت دهه از قرن بیستم، آمار مرگ‌ومیر ناشی از بیماری‌های مسری در «آمریکا» در حال کاهش بوده است، امّا به یکباره از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۵ میلادی، این آمار ۵۸٪ افزایش یافته است.[2] در زیر فهرست کوتاهی از جنایات

۱ - همان، صفحه ۱۷۳ .

۲ - همان، صفحه ۱۷۳.

پرهیاهوترین مدّعی حقوق بشر و ارزش‌های انسانی (آمریکا) در زمان کنونی را ارائه می‌دهیم:

در سال ۱۹۳۲ میلادی: ادارهٔ خدمات بهداشتی عمومی آمریکا مراحل نهایی بیماری «سیفلیس» را بر روی ۳۹۹ سیاه پوست منطقهٔ «تاسکیگ» در «آلابامای آمریکا» آزمایش کرد. بومیان هیچ اطّلاعی از اصل موضوع نداشته و تصوّر می‌کرده‌اند از طرف دولت آمریکا خدمات بهداشتی برای ایشان در نظر گرفته شده است. این بررسی به آزمایش «تاسکیگ» (Tuskegee Experiment) معروف شد و برای این بود که مشخّص شود چقدر طول می‌کشد که انسان در اثر ابتلا به سیفلیس بمیرد. این افراد به سیفلیس مبتلا شده و با مرگ دردآوری از بین رفتند.

در سال ۱۹۴۰ میلادی: چهارصد نفر از زندانیان «شیکاگو» به بیماری «مالاریا» آلوده شدند تا تأثیر داروهای جدید علیه این بیماری ارزیابی شود. این بیماری به صورت عفونت حاد در بیشتر موارد وخیم و گاهی طولانی و با ویژگی‌های تب متناوب و لرز، کم‌خونی و بزرگی طحال و گاه با ویژگی‌های ساده یا کشندهٔ دیگر خودنمایی می‌کند. اهمیّت این بیماری به خاطر شیوع زیاد مرگ و میر قابل توجّه است.

در سال ۱۹۴۲ میلادی: چهارهزار سرباز تحت تأثیر گاز خردل قرار گرفتند. این آزمایش تا ۱۹۴۵ میلادی ادامه یافت. این گاز دارای تأثیرات مخرّب بر روی پوست، سیستم تنفّسی، و دستگاه گوارش بوده و سرطان زا است.

در سال ۱۹۴۴ میلادی: ارتش «آمریکا» از انسان برای تست ماسک‌های گاز استفاده کرد. افراد در اتاق‌های گاز زندانی شده و در معرض گاز خردل و ائویسیت که ترکیبی سیانوردار است، قرار می‌گرفتند.

در سال ۱۹۴۵ میلادی: پروژهٔ «پیپر کلیپ» (Project Paperclip) شروع شد که هدف آن، به کارگیری دانشمندان فراری نازی در قبال پیشنهاد امنیّت و دادن هویّت‌های مخفی به آنها بود. بخشی از این دانشمندان در آزمایشگاه‌های تولید عوامل بیولوژیک به کار گرفته شدند. همچنین در همین سال، «برنامهٔ اف» (Program F) نیز آغاز به کار کرد که تأثیر فلوراید بر سیستم اعصاب مرکزی را بر روی انسان‌ها بررسی نمود.

در سال ۱۹۴۶ میلادی: تعدادی از بیماران بیمارستان‌های ارتش، به عنوان خوکچهٔ آزمایشگاهی برای آزمایش‌های پزشکی ارتش استفاده شدند. برای این مخفی‌کاری بیشتر در گزارش‌ها، لفظ آزمایش به مشاهده و بررسی تغییر یافت.

در سال ۱۹۴۷ میلادی: طبق اسناد به دست‌آمده از وزارت دفاع آمریکا، به عنوان مثال، سند:

Ducument ۰۷۰۷۵۰۰۱، هشتم ژانویهٔ ۱۹۴۷ میلادی، مشخّص شد که ارتش «آمریکا» تأثیر برخی پرتوها را بر روی انسان آزمایش کرده است. در همین سال، «CIA» (سازمان جاسوسی آمریکا) مطالعاتی بر روی مادّهٔ مخدّر صنعتی LSD انجام داد و نمونه‌های انسانی نظامی و غیرنظامی، بدون اینکه اطّلاعی داشته باشند، مورد استفاده قرار گرفتند. «ال اس دی» سبب ایجاد اختلال در خلق‌وخوی فرد می‌شود، شناخت مکان و زمان را مختل، فرد را دچار خوشی بی‌جا، خودستایی، احساس سبکی و بی‌وزنی، هذیان و افسردگی می‌کند و ممکن است مصرف‌کننده را به خودکشی و آدم‌کشی بکشاند. با مصرف «ال. اس. دی» توهّم‌های بینایی و شنوایی دست‌می‌دهد و اشباح خیالی جای خاصّی در ذهن فرد باز می‌کنند.

در سال ۱۹۵۰ میلادی: «وزارت دفاع آمریکا» شروع به انفجار بمب اتمی در برخی مناطق کرد تا نتیجهٔ آن را بر روی ساکنان اطراف محدودهٔ انفجار، از نظر پزشکی مطالعه کند. در همین سال، برای انجام یک مانور، یک کشتی نیروی دریایی، «سانفرانسیسکو» را با یک بمب باکتریایی سم پاشی کرد و دستگاه‌های ارزیابی مستقر در شهر، چگونگی پراکنده شدن این باکتری را ارزیابی کردند. شهروندان بسیاری به بیماری «شبه پنومونی»[1] مبتلا شدند.

در سال ۱۹۵۱ میلادی: وزارت دفاع شروع به انجام آزمایش بر روی ویروس‌ها و باکتری‌های مولّد بیماری در فضای باز غیرآزمایشگاهی کرد که تا سال ۱۹۶۹ میلادی ادامه داشت و مردم مناطق اطراف محل‌های آزمایش، تحت تأثیر این عوامل قرار گرفتند.

در سال ۱۹۵۲ میلادی: بر اساس اسنادی که «آلمان» منتشر نموده، در این سال «آمریکا» طیّ جنگ «کُره» از تسلیحات بیولوژیک استفاده کرده است.

در سال ۱۹۵۳ میلادی: ارتش آمریکا، ابرهایی از «گاز سمّی سولفید کادمیوم روی»(Zinc Cadmiu Sulfide) را بر روی «وینیپگ»، «سنت لوئیس»، «ویرجنیا»، «میناپولیس»، «فورت واین»، «درهٔ رود مونوکاسی» در «مریلند» و «لسبورگ» رها کرد. هدف این بود که ببینند گازهای شیمیایی به چه نحوی پخش می‌شوند. در همین سال، نیروی دریایی ارتش آمریکا به کمک CIA، آزمایش‌هایی را ترتیب داد که ده‌ها هزار نفر در «نیویورک» و «سانفرانسیسکو» تحت اثر عوامل منتشر شونده در هوا، مانند سراشیا مارسسنس(که موجب عفونت‌های ریوی، ادراری و خونی می‌شود) و باسیلوس گلوبیجی (مرتبط با بیماری سیاه زخم) قرار گرفتند. همچنین در همین

---

۱ – به التهاب بافت ریه که یک یا دو طرف قفسهٔ سینه را درگیر می‌کند و معمولاً در اثر عفونت ایجاد می‌شود، ذات الرّیه، پنومونی یا عفونت ریه گفته می‌شود.

سال، CIA پروژهٔ «MK ULTRA» را شروع کرد که یک برنامهٔ پژوهشی یازده‌ساله برای تولید و آزمایش داروها و عوامل بیولوژیکی دارای کاربرد در برنامه‌های کنترل ذهن و تغییر رفتار بود. شش مورد از پروژه‌های مرتبط با این پروژه، شامل آزمایش این عوامل بر روی انسان‌های بی‌اطّلاع بود.

در سال ۱۹۵۵ میلادی: CIA (سازمان جاسوسی آمریکا) در آزمایشی به منظور تست توان خود برای آلوده‌سازی جمعیّت‌های شهری با عوامل بیولوژیک، باکتری خاصّی را که از زرّادخانهٔ تسلیحات بیولوژیک ارتش گرفته بود. در «تامپابای» ایالت «فلوریدا» رها کرد. در همین سال، بخش شیمیایی ارتش آمریکا آزمایش‌های جدیدی با استفاده از LSD بر روی بیش از هزار نفر از شهروندان آمریکایی شروع کرد که تا ۱۹۵۸ میلادی ادامه داشت.

در سال ۱۹۵۶ میلادی: ارتش آمریکا پشه‌های ناقل بیماری «تب زرد» را در «ساوانا» (Savannah) و «آوون پارک» (Avon Park) «فلوریا» رها کرد و به دنبال هر تست، عوامل ارتش در قالب متخصّصان بهداشت عمومی، تأثیرات را بر روی قربانیان بررسی کردند. «ویروس تب زرد» به کبد آسیب می‌رساند و «یرقان» به وجود می‌آورد.

در سال ۱۹۶۰ میلادی: مجوّز انجام تحقیقات بیشتر با LSD در اروپا و شرق دور، برای ارتش صادر شد. آزمایش بر روی اروپایی‌ها، به نام پروژهٔ «Third Chance» و بر روی آسیایی‌ها با نام پروژهٔ «Derby Hat» بود.

در سال ۱۹۶۵ میلادی: «CIA» و وزارت دفاع، پروژه «MK SEARCH» را آغاز کردند که برنامه‌ای برای توسعهٔ توانایی‌های دست‌کاری رفتار انسانی از طریق استفاده از داروهای روان‌گردان بود. در همین سال، زندانیان زندان ایالتی «هولمسبورگ» در «فیلادلفیا» تحت تأثیر دیوکسین قرار گرفتند که از اجزای بسیار سمّی عامل نارنجی است که در «ویتنام» به کار گرفته شده بود. سپس این افراد از حیث ابتلا به سرطان بررسی شدند و مشخّص شد که عامل نارنجی می‌تواند موجب بروز سرطان شود.

در سال ۱۹۶۶ میلادی: CIA پروژهٔ «MK OFTEN» را شروع کرد که تست تأثیرات سمّی داروهای خاصّی بر روی انسان و حیوان بود. در همین سال، ارتش در سیستم تهویّهٔ مطبوع متروی «نیویورک»، باسیلوس سابتیلیس را رها کرد که عامل اصلی بیماری «سیاه‌زخم» می‌باشد. بیش از یک‌میلیون نفر از شهروندان در معرض این باکتری قرار گرفتند.

در سال ۱۹۶۹ میلادی: کنگرهٔ «آمریکا» یک بودجهٔ ده میلیون دلاری در اختیار «وزارت دفاع» قرار داد تا طیّ پنج الی ده سال، عاملی را تولید کند که ایمنی طبیعی در برابر آن، کاری از پیش

نبرد. چندین سال بعد، بیماری «ایدز» با همان خصوصیّات خواسته شده، شایع شد.

در سال ۱۹۷۰ میلادی: «آمریکا» توسعه و تولید تسلیحات مختصّ نژاد را تشدید کرد. این سلاح‌های بیولوژیک که شامل عوامل به وجود آورندهٔ بیماری‌های خاصّ هستند، به گونه‌ای دست‌کاری شده‌اند که بر روی نژادهای خاصی از انواع بشر عمل می‌کنند. در واقع این عوامل برای اهداف قابل‌انتخاب طرّاحی شده و گروه‌های نژادی خاصی را از بین می‌برند.

در سال ۱۹۷۷ میلادی: بخش رسیدگی به تحقیقات علمی و بهداشتی «سنا» تأیید کرد که ۲۳۹ منطقهٔ مسکونی، طیّ سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۹ میلادی با عوامل زیستی خطرناک آلوده شده است. برخی از این مناطق، «سان‌فرانسیسکو»، «واشنگتن دی سی»، «کی وست»، «پاناما سیتی»، «مینا پولیس» و «سنت لوئیس» بودند.

در سال ۱۹۸۱ میلادی: دولت «کوبا» اعلام کرد که در اثر حملهٔ بیولوژیک ارتش آمریکا، سیصدهزار نفر از اتباع این کشور به تب «دنگو» مبتلا شده‌اند که یک بیماری خونریزی‌دهندهٔ ویروسی است و مبتلایان در اثر شدّت خون‌ریزی از پای درمی‌آیند.

در سال ۱۹۸۲ میلادی: «شوروی» طبق اسنادی فاش کرد که آمریکا افرادی را به «پاکستان» و «افغانستان» گسیل داشته تا در این کشور همه‌گیری تب دنگو ایجاد کنند.

در سال ۱۹۸۳ میلادی: آمریکا جهت تجهیز «عراق» در مقابل «ایران»، عوامل و تسلیحات بیولوژیک را در اختیار صدام قرار داد.

در سال ۱۹۸۶ میلادی: گزارش «کنگرهٔ تسلیحات بیولوژیک آمریکا» شامل این موارد بود: ویروس‌هایی دست‌کاری شده، سموم طبیعی و عواملی که از طریق مهندسی ژنتیک تغییریافته‌اند تا صفات ایمنولوژیکی دیگری داشته باشند و با هیچ‌یک از واکسن‌های در دسترس بشر، قابل پیشگیری نباشند.

در سال ۱۹۸۷ میلادی: وزارت دفاع قبول کرد که به رغم امضای قراردادی، که تحقیق و توسعهٔ تسلیحات بیولوژیک توسّط دولت «آمریکا» را ممنوع می‌سازد، این تحقیقات در ۱۲۷ مرکز و دانشگاه، پیگیری شده است.

در سال ۱۹۹۰ میلادی: بیش از هزاروپانصد نوزاد شش‌ماههٔ سیاه پوست و اسپانیایی در «لوس آنجلس» با یک واکسن آزمایشی سرخک واکسینه شدند که هیچگاه قبلاً برای استفادهٔ آن در آمریکا مجوّزی صادر نشده بود. بعدها پذیرفته شد که به والدین این نوزادان، هیچ اطّلاعی در این مورد داده نشده است.

در سال ۱۹۹۴ میلادی: سناتور «جان دی راکفلر» گزارشی تهیّه کرد و عنوان داشت که حدّاقل به مدّت ۵۰ سال، وزارت دفاع از صدهاهزار نفر از پرسنل نظامی، برای آزمایش‌های انسانی وتأثیردهی موادّ خطرناکی، مانند گاز خردل و اعصاب، پرتودهی یونیزه شده، مواد شیمیایی عصبی و مواد توهّم‌زا استفاده کرده است.

در سال ۱۹۹۵ میلادی: دولت آمریکا پذیرفت که به جنایت‌کاران جنگی «ژاپن» پیشنهاد داده است که در عوض در اختیار قرار دادن اطّلاعات مربوط به تحقیقات تسلیحات بیولوژیک ژاپن، به آنها حقوق و مصونیّت از تعقیب اعطا کند. در همین سال، دکتر «گارس نیکولسون» افشا کرد که عوامل بیولوژیک مورد استفاده در «جنگ خلیج فارس» در «هوستون»، «تگزاس»، «بوکاراتون» و «فلوریدا» تولید شده و بر روی زندانیان تگزاس آزمایش شده بوده است.

در سال ۱۹۹۷ میلادی: هشتاد و هشت عضو کنگره درخواستی را امضا کردند که خواهان بررسی ارتباط سندروم جنگ خلیج فارس و استفاده از تسلیحات بیولوژیک بود.

در سال ۲۰۰۱ میلادی: به طور کاملاً برنامه‌ریزی‌شده، نامه‌هایی حاوی، «باکتری سیاه‌زخم» به افرادی در آمریکا پست شد.

در سال ۲۰۰۲ میلادی: «ویروس نیل غربی» (West Nile Virus) در این سال شناسایی شد. این ویروس از خانوادهٔ «آربوویروس‌ها» است که در اثر نیش پشهٔ کولکس، در انسان سبب آنسفالیت یا تورّم مغز و مننژیت یا تورّم پرده‌های مغز و نخاع می‌شود. اولین بار کانون بیماری تب نیل غربی، در پاییز سال ۱۹۹۹ میلادی در «آمریکا» و در ایالت «نیویورک» مشاهده گردید و بعدها در نواحی بیشتری از «اقیانوس آرام» و ایالات «کانادا» و مناطقی از «مکزیک»، اروپا و ژاپن انتشار یافت. برخی رسانه‌ها گزارش دادند که علائم این ویروس، شبیه به علائم فلج اطفال است و این سؤال پیش آمد که آیا ویروس فلج اطفال در آزمایشگاه تغییرداده شده و به صورت جدیدی درآمده است تا یک عامل بیولوژیک خطرناک دیگر ساخته شود؟ ویروس نیل غربی فقط در افراد پیر و بیمار، موجب مرگ‌ومیر می‌شود، یعنی افرادی که دولت متعهّد و ملزم است تا با صرف هزینه و تخصیص بودجه، از ایشان نگهداری کند.

در سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ میلادی: شیوع ویروس «دنگو» در «پاکستان» موجب مرگ و میر فراوانی شد. پشه‌های دنگو، پشه‌هایی طبیعی هستند که حامل ویروس دنگو می‌باشند. تب دنگو با علائمی شبیه به بیماری «آنفلونزا» روی می‌دهد که ابتلا به آن، در کودکان و افراد مسن خطرناک است. طیّ آزمایش‌هایی که در ظاهر، برای مبارزه با این پشه شد، پشه‌های دیگری که مهندسی

ژنتیکی شده بودند، تولید و در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ میلادی در پاکستان رها شدند که نتیجهٔ آن، ابتلا به «تب دنگو» و مرگ‌ومیر هزاران پاکستانی بود. تحقیقات توسط کمپانی بیوتکنولوژی «اوکستیک انگلستان» و مراکز دولتی «آمریکا» طرّاحی شده بود. انجام آزمایش برای استفاده از «ویروس دنگو»، به عنوان سلاح بیولوژیک توسّط آمریکا، به دههٔ چهل برمی‌گردد. در دههٔ پنجاه نیز آزمایش‌هایی بر روی انسان انجام گرفته است.[1]

این‌گونه شیطنت‌ها توسّط شیطان‌صفتان همچنان ادامه دارد و البتّه موارد ذکر شده در حوزهٔ بیوتروریسم نمونه‌هایی از موارد آشکارشدهٔ فعّالیت‌های آنان است و قطعاً در آزمایشگاه‌های زیرزمینی و پنهان، مشغول جنایت‌های هولناکی علیه بشریّت هستند؛ نکتهٔ قابل توجه اینجاست که آمریکایِ یهودی‌ساختهٔ شیطانی با انجام این‌همه جنایت علیه بشریّت خود را مدّعی حقوق‌بشر دانسته و متأسّفانه عدّه‌ای در جهان این ادّعا را باور کرده و گمان می‌کنند که با ارتباط با آمریکا می‌توانند خود و یا کشورشان را نجات دهند درحالی‌که سردمداران یهودیِ آمریکا حتّی برای مردم آمریکا ارزشی قائل نیستند.

جالب اینجاست که همین جانیان و قاتلان بشریّت، در رسانه‌های‌شان که بر جهان سیطره دارد؛ خود را به گونهٔ دیگری که گویی مدافع حقوق‌بشر هستند، خود را نشان می‌دهند؛ از باب نمونه در پنجم دسامبر ۲۰۱۱ میلادی، «هیلاری کلینتون» در کنفرانس بازبینی معاهدهٔ تسلیحات بیولوژیکی در «سوئیس» می‌گوید: «آمریکا امیدوار است که حسّاسیت بیشتری در تلاش بین‌المللی برای کنترل تسلیحات بیولوژیک به وجود آید». «اوباما» نیز در ۲۲ سپتامبر در مجمع عمومی «سازمان ملل»، به این نکته اشاره کرده است که مخاطرات بیولوژیک نیاز به توجّه جهانی دارد، اشاره می‌کند و می‌گوید: «ما باید در امر شناسایی، جلوگیری و جنگ علیه هر نوع خطر بیولوژیک، مانند ویروس بیماری آنفلونزا یا یک حملهٔ تروریستی یا یک بیماری قابل‌درمان، با هم همکاری کنیم».[2]

در حال حاضر نیز اسناد، معتبر حاکی است که رژیم صهیونیستی، اجرای همین نقش را در اشاعهٔ بیماری‌های خطرناک، در منطقهٔ خاورمیانه برعهده گرفته است. (علاوه بر کشتار بیولوژیک مردم)، مقامات اطّلاعاتی مصر خبرهای مربوط به یک جاسوس یهودی اسرائیلی به نام «مصراطی» و دخترش «فائقه» را از طریق جراید منتشر ساختند. پدر اعتراف کرد که دخترش

۱ - بیوتروریسم (مجموعه مقالات)، صفحه ۱۷۴.

۲ -همان، صفحه ۱۸۲.

آلوده به بیماری ایدز است و از آغاز ورود به مصر و طی چندین ماه، با بسیاری از جوانان مصری، ارتباط جنسی برقرار ساخته و آنان را به این بیماری مبتلا کرده است. دختر نیز در اعترافات خود، ضمن تأیید گفته‌های پدرش، تأکید کرد: نظر به اینکه با هر یک از آن پسران جوان، بیش از یکی دو روز به سر نبرده است و تعدادشان بسیار زیاد است، نمی‌تواند آنان را به یادآورده و شناسایی کند. آنها اعتراف کردند که از سوی سازمان «موساد» این مأموریّت را بر عهده گرفته‌اند. از سوی دیگر، اسرائیل نوعی آدامس را به صورت قاچاق وارد بازارهای مصری کرده است که تأثیر فراوانی در تحریک‌جنسی دختران دارد. در عربستان نیز انواعی از آدامس‌های قاچاق تولید اسرائیل یافت شده است که نیروی جنسی دختران و پسران را تشدید می‌کند. دولت سعودی اعلام کرده است که این آدامس‌های قاچاق به برخی از داروخانه‌ها راه‌یافته و در اختیار خریداران قرار می‌گیرد. در سال ۱۹۹۵ میلادی، محاکم قضایی سعودی، چهار تن از جوانان ترک را به جرم واردکردن این‌گونه آدامس‌های محرّک به کشور سعودی، به پرداخت جریمهٔ نقدی و زندان محکوم نمود. مقامات فلسطینی در نوار غزّه از دولت مصر درخواست کرده‌اند تا نسبت به نوع دیگری از آدامس‌های اسرائیلی تحقیق و بررسی صورت گیرد. آزمایش‌های به عمل آمده، نشان داد که این آدامس‌ها، سرشار از مواد پروژسترون (Progesterone) است که هورمونی زنانه محسوب می‌شود. از سوی دیگر نوشابه‌های گازدار اسرائیلی که حاوی هورمون‌های جنسی بوده و تمایلات جنسی زنانه را تحریک‌ساخته و موجب بروز بلوغ زودرس در دختران می‌شود... و نیز انواع بیسکویت، شکلات، قرص، شکر و... حاوی این هورمون‌ها که همگی تولید اسرائیل است، به بازار کشورهای عرب راه یافته است! یک افسر فلسطینی گفته است: هفت نوع آدامس اسرائیلی، تنها برای صدور به کشورهای عرب، تولید می‌شود. شایان یادآوری است که این هورمون‌ها، تنها محرّک جنسی نیست، بلکه در بسیاری از موارد، به پدیدهٔ نازایی در میان مردان و زنان منجر می‌شود.[1]

باعنایت به موارد ذکر شده و در شرایطی که ما در یک جنگ تمام‌عیار با استکبار جهانی هستیم، چگونه واردات انواع آدامس، شکلات، شیرخشک و انواع خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های خارجی که مشابه داخلی هم دارند، توجیه می‌شوند؟ چگونه انواع برندهای خارجی از جمله برندهای اسرائیلی که در یک جنگ تمام‌عیار با ماست در داخل کشور توزیع می‌شود؟ شاید عدّه‌ای در کشور ما، اسرائیل را دشمن آن‌چنانی ندانند ولی اسرائیل دائماً در حال طرح‌ریزی برای ضربه زدن به دین، مذهب و کشور ما است که دلایلش پیش‌تر گفته شد.

---

۱ - یهود و صهیونیسم، صفحه ۲۲۱

یک مثال تقریب‌به‌ذهن در زمان حاضر در خصوص حملهٔ بیولوژیکی، ویروس «کرونا» است. اینکه ویروس «کرونا»، از کجا و چگونه شکل گرفته و البتّه گمانه‌زنی‌هایی در خصوص دست‌ساز بودن آن تا زمان نگارش این کتاب (سال ۱۳۹۹) در آزمایشگاه‌ها، مطرح گردیده ولیکن می‌تواند شکل و ماهیّت آن را در حوزهٔ حملات بیولوژیک متصوّر شد که دو نمونه از بیماری‌هایی با چنین ویژگی در ذیل بیان می‌شود:

۱-منشأ بیماری ایدز، به‌عنوان یکی از اسرار عالم پزشکی شناخته می‌شود، اما در سال‌های اخیر و به دنبال رد فرضیه‌هایی در مورد منشأ ویروس این بیماری هولناک، نظریهٔ جدیدی مطرح شده که احتمال دخالت انسان در خلق و گسترش آن را بر مبنای اطلاعات علمی و شواهدی مستدل را تقویت می‌کند. در اواخر دههٔ ۷۰، شیوع ناگهانی بیماری جدیدی با عنوان ایدز، منجر به مرگ میلیون‌ها نفر شد. این بیماری کشنده که به سرعت به سیستم ایمنی بدن هجوم می‌آورد، قربانی خود را به قدری در برابر عفونت‌ها و اختلالات عصبی، ضعیف می‌کرد که فرد چاره‌ای جز مرگ نداشت. ویروس این بیماری که پس از چند سال از شیوع آن، در سال ۱۹۸۴ شناسایی شد، با عنوان ویروس HIV نام‌گذاری شد. نظریه‌ای تکان‌دهنده نیز درباره منشأ این ویروس وجود دارد. مطابق این نظریه، منشأ ویروس ایدز اساساً هیچ ارتباطی با میمون‌های سبز، شامپانزه‌ها و ساکنان آفریقا ندارد. برعکس، حامیان این نظریه بر این باورند که این ویروس، عاملی زیستی است که در آزمایشگاه مورد دست‌کاری قرار گرفته و اصولاً ویروسی ساختهٔ دست بشر است. در ۲۶ اکتبر ۱۹۸۶، نشریهٔ «ساندی اکسپرس» در صفحهٔ نخست خود با چاپ مقاله‌ای با عنوان «ویروس ایدز در آزمایشگاه‌های پنهانی تولید شده است»، پرده از این راز گشود.در این مقاله، پزشک برجسته و سرشناس، دکتر «جان سیل» و پروفسور «یاکوب سیگال» مدیر بازنشستهٔ مؤسسه زیست‌شناسی دانشگاه برلین، استدلال نمودند که ویروس ایدز باید ویروسی ساختهٔ دست بشر باشد. همچنین دکتر «آلان کانت ول» در دو کتاب مستدل و علمی خود با عناوین «ایدز و پزشکان مرگ» (۱۹۸۸) و «خون عجیب» (۱۹۹۳) به شرح جزئیات و واقعیّات این نظریه پرداخت و همین کتاب دوم وی بود که جایزه کتاب «بنجامین فرانکلین» را در سال ۱۹۹۴ به خود اختصاص داد. جالب است بدانید در برخی از کشورهای آفریقایی بیش از ۷۰درصد جمعیت کشور مبتلا به ایدز هستد!

۲-«اِبولا» شاید آخرین و مشهورترین ویروس ساخته بشر باشد که تا به الآن پرده از راز آن برداشته شده است. پروفسور «سیرل برودریک» متخصص بیماری‌های عفونی و میکروبی لیبریا معتقد است آمریکا با همکاری آفریقای جنوبی در سال ۱۹۷۵ میلادی در یک عملیات

سری در کشور زئیر - جمهوری دموکراتیک کنگو - نخستین ویروس عفونی و مرگبار ابولا را با هدف کاهش جمعیت سیاهان قاره آفریقا را آزمایش و برای شیوع آن به صورت وسیع برنامه‌ریزی کردند. ۸۵درصد جمعیت ۱۰ میلیون نفری گینه، مسلمان و باقیمانده اکثراً مسیحی‌اند. این کشور شکلی هلالی دارد و سرچشمهٔ رود نیجر در بلندی‌های جنوب شرقی آن قرار گرفته است. گینه هم‌اکنون یکی از اصلی‌ترین کانون شیوع بیماری ابولا است. به گفتهٔ متخصصان بیماری‌های عفونی و میکروبی، ویروس هولناک ابولا یکی از ارگانیزم‌های اصلاح‌شدهٔ ژنتیکی است که به عنوان اسلحه‌ای بیولوژیکی توسط شرکتی صنعتی- نظامی آمریکا با همکاری مسئولان بلندپایه دولت آپارتاید آفریقای جنوبی ساخته شد. ویروس ابولا از خانواده «فیلوویروس» هاست که پس از وارد شدن به بدن، نوعی بیماری تب‌دار و خون‌ریزی دهنده ایجاد می‌کند که در ۵۰ تا ۹۰درصد بیماران علامت‌دار به مرگ منجر خواهد شد. البته از ۴ گونهٔ ویروسی ابولا تنها یک‌گونه به یک ابتلای بدون علامت منجر می‌شود و به مرگ نیز منتهی نخواهد شد. حالا هر روز ویروسی جدید در جهان ظهو و بروز پیدا می‌کند که نمی‌توان به درستی فهمید منشأ این ویروس‌ها کجاست و ریشهٔ این بیماری‌ها طبیعی است یا صنعتی‌شدن سبک زندگی و به‌ویژه کشاورزی منجر به آن شده یا هولناک‌تر از این فرضیه‌ها، آیا این بیماری‌ها ساختهٔ بشر هستند یا خیر؟ [1]

در سال‌های اخیر نیز سرقت ژنتیکی از ایرانیان توسّط مؤسّساتی بدون نام (و با تبلیغ برخی بازیگران) صورت گرفت[2]، که بایستی مراقب این‌گونه اقدامات شوم بود. شیطان‌صفتان به دنبال آن هستند که نوعی از بیماری را تولید کنند تا بر روی یک ژن خاص اثر داشته باشد؛ شاید به این دلیل که با شایع‌شدن یک بیماری و اپیدمی شدن آن توسّط شیطان‌صفتان و در صورت بازگشت آن بیماری به خودشان، بر آنها تأثیر نداشته باشد. در سال ۱۹۷۰ میلادی، «آمریکا» توسعه و تولید تسلیحات مختص نژاد را تشدید کرد. این سلاح‌های بیولوژیک که شامل عوامل به وجود آورندهٔ بیماری‌های خاصی هستند، به گونه‌ای دست‌کاری شده‌اند که بر روی نژادهای خاصی از انواع بشر عمل می‌کنند. در واقع این عوامل برای اهداف قابل انتخاب طرّاحی شده و گروه‌های نژادی خاصی را از بین می‌برند.[3] به هر رو شیطان‌صفتان امروز در یک جنگ تمام‌عیّار علیه بشریّت و به‌خصوص تفکّر شیعی در جهان هستند که این موضوع هوشیاری و صف‌آرایی بیش از حد ما را می‌طلبد.

1 - https://www.yjc.ir/fa/news/5995888/

2 - https://www.yjc.ir/fa/news/5751866/

۳ - بیوتروریسم (مجموعه مقالات)، صفحه ۱۷۹.

آگروتروریسم: تروریسم کشاورزی

حوزهٔ موادّ غذایی و دارویی، جبههٔ جدید گشوده‌شده از جانب ائتلاف صلیبی-صهیونی علیه جامعهٔ بشری و خصوصاً مسلمانان است. اندیشهٔ قوم برترِ داعیه‌دار حاکمیّت مطلق بر جهان و پردازندگان اسرائیلیّاتی، همچون نظم‌نوین‌جهانی، مشرکان و کافران جدید را برای توطئه‌ای براندازانه علیه بشریّت و خاصّه مسلمانان، به ائتلافی راهبردی واداشته است. توسّط این جبههٔ ائتلاف صلیبی-صهیونی رویارویی جدیدی، تحت عنوان نبرد بیوتکنولوژیکی سازمان داده است که طیّ آن، انعدام نژادهای بشری‌ای که پست‌وبی‌ارزش می‌خوانندشان، در قالب اقدامات متنوّعی تحت پوشش سناریوها و پروژه‌های دارویی و غذایی برنامه‌ریزی‌شده و به اجرا گذارده می‌شود. این گروه اقدامات، در کمال آرامش و بدون اینکه صدای اعتراض جدّی‌ای را موجب شود، با حمایت همه جانبهٔ کانون‌های قدرت سیاسی و مالی، با کمترین سر و صدا و در کمال خفا، به پیش برده می‌شود. استراتژی‌ای که باید آن را «استراتژی کشتار خاموش» نام نهاد. استراتژیست‌های این کشتار خاموش، خاندان‌های خودبرگزیدهٔ غالباً یهودی‌اند که حلقهٔ قدرت و ثروت جهانی را تشکیل می‌دهند. استراتژیست‌های این رویارویی بزرگ، شرکت‌های غول‌آسای انحصارات بیوتکنولوژی، همچون«مونسانتو»، «دوپوینت»، «پایونیرهای برید»، «سینگتا»، «گروه بین‌المللی تحقیقات کشاورزی» (CGIAR) و حامیان مالی و جهانی آن، خاندان‌های خودبرگزیده‌ای، همچون «راکفلرها»، «روچیلدها»، «فوردها»، «هریمن‌ها»، «بیلگیتس‌ها» و نهادهایی جهانی، همچون «بانک جهانی»، «صندوق بین‌المللی پول»، «سازمان بهداشت جهانی»، دولت آمریکا به عنوان متروپلیتن شرکت‌های غول‌آسای غذایی، دارویی و تولیدکنندهٔ مواد شیمیایی و جنایت‌کاران نظامی، همچون «دونالد رامسفلد» از سهام‌داران بزرگ شرکت داروسازی «Gilead Sciences» می‌باشند.[1] در این رویارویی ناجوانمردانه و براندازانه، پروژه‌ها و برنامه‌های متنوّعی به کار گرفته شده است؛ از جمله عقیم و نازاکردن زنانی که عموماً در سنین باروری قرار دارند، مقطوع‌النّسل‌کردن مردان، به اجراگذاردن برنامه‌هایی از قبیل تنظیم خانواده و شعارهایی: مثل جمعیّت کمتر و زندگی بهتر، عمومی و اجباری‌کردن کشت بذرها و دانه‌های تغییر ژنتیک داده شده (GMO) که دارای آثار مخرّب و مرگ‌آوری بر محیط زیست و سلامتی و حیات انسان است؛ مثل پروژه‌های تولید ذرّت عقیم‌کننده و برنج سرطان زا به عنوان دستاورد

۱ - همان، صفحه ۷۴.

مهندسی ژنتیک، دست‌کاری ژنتیکی DNA حیوانات و تغییر ماهیّت طبیعی آنها و در نتیجه بیماری‌زا نمودن گوشت و محصولات لبنی حاصل از آنها که حامل بسیاری از بیماری‌های کشنده و مرگ‌آفرین، مثل سرطان پروستات در مردان و سرطان سینه در زنان می‌باشد، تولید داروهای مرگ آفرین یا تعبیه نمودن موادّ عقیم‌کننده در داروها، تولید و فروش بیماری‌ها! و...

آخرین توطئهٔ براندازانهٔ به اجرا درآمده در «حملهٔ بیوتکنولوژیکی»، از سوی کانون‌های صلیبی-صهیونیِ «خودبرگزیدگان» و حلقهٔ قدرت و ثروت که متأسّفانه از طرف محافل و نهادهای سیاست‌گذار و تصمیم‌ساز جهان با سکوت و بی‌اعتنایی معناداری روبه‌رو گردیده، پروژهٔ ایجاد «انبار و مخزن بذر و دانهٔ سوالبارد» است؛ پروژه‌ای که به «انبار بذر قیامت»[1] معروف گردیده است. این پروژه از سال ۲۰۰۷ میلادی عملیاتی شده است. توطئه‌ای که متأسّفانه هنوز اهداف خطرناک آن پوشیده نگاه‌داشته شده‌اند. دست‌اندرکاران این پروژه، به طور مشخّص بنیادهای «راکفلر»، «بیل گیتس» و شرکت‌هایی همچون «مونسانتو»، «بیرد»، «سینگنتا»، و گروه «بین‌المللی CGIAR» می‌باشند. با این پروژه نبرد بیوتکنولوژیکی علیه ملّت‌ها و خصوصاً مسلمانان وارد مرحلهٔ تازه‌ای گردیده است. هدف این پروژه، در انحصارگیری نمونه‌های بذرهای موجود در پهنهٔ جهانی، نابودی و انعدام دیگر بانک‌های بذر موجود در اقصا نقاط دنیا، جایگزینی بذرهای تغییرژنتیکی در انحصار شرکت‌های غول‌آسای چندملیّتی بذر و دانه، اعمال سیطرهٔ جهانی در خصوص تأمین موادّ غذایی و در نهایت، استفاده از سلاح غذا و موادّ غذایی در کاهش جمعیّت جهان و نهایتاً نابودی نژادهای پست(از منظر آنها) و دست یازی به ایجاد نژاد برتر و نظام جهانی جدید است.[2]

نکتهٔ قابل توجّه این است که محصولات «تراریخته» یا «دست‌کاری ژنتیکی» عقیم و یکبارمصرف است؛ پس ما نمی‌توانیم از این بذر دوباره تولید کنیم؛ درحالی‌که با استفاده از بذر طبیعی، امسال که محصول کاشته می‌شود، سال بعد هم توانایی تولید دارد. به این ترتیب ملّت‌ها از جهت خرید بذر صددرصد به شرکت تولیدکنندهٔ بذر وابسته می‌شوند؛ ضمن اینکه از جهت مصرف سم و مصرف کود وابستگی پیدا می‌کنیم چون این بذرها هم کود شیمیایی و هم سم می‌خواهد.[3] و البتّه مافیای بذرهای تراریخته (دست‌کاری شدهٔ ژنتیکی) در دست شرکت‌های

1 - doomsday seed vault.

۲ - بیوتروریسم (مجموعه مقالات)، صفحه ۷۶.

3 - https://www.tasnimnews.com/fa/news/1394/11/18/991416/ با کمی تلخیص

وابسته به شیطان‌صفتان است که توضیح داده شد.

گیاهان (محصولات) تراریخته به گیاهانی (محصولاتی)[1] گفته می‌شود که یک یا چند ژن محدود خود را در آزمایشگاه از طریق روش‌هایی مختص در علم ژنتیک مولکولی یا مهندسی ژنتیک دریافت کرده باشند. مثلاً در گیاه ذرت دریافت گونه‌های دیگری غیر از گونه‌هایی که به‌دلیل ساختار ژنتیکی با ذرت رابطه خویشاوندی دارند. در رشته مهندسی ژنتیک متخصصان بیش از آنکه به دنبال اصلاح گیاهان به روش‌های مرسوم یا کلاسیک باشند، تلاش می‌کنند تا ژن‌های مربوط به صفات مورد نظرشان را حتی از میکروب یا باکتری جدا کرده و وارد سلول گیاه مورد نظر کنند. هدف از این کارها (البتّه در ظاهر) بهبود مقاومت گیاه نسبت به برخی آفات و بیماری‌های گیاهی و افزایش تحمل تنش‌هایی نظیر شوری و کم‌آبی، بهبود کیفیت و بازارپسندی محصول، افزایش تولید و عملکرد گیاه، افزایش بهره‌وری در کشاورزی و در نهایت افزایش سطح سلامت جامعه از طریق کاهش مصرف انواع سموم و کودهای شیمیایی است.[2] حال در نظر بگیرید که به واسطهٔ دستکاری‌های ژنتیکی عواملی را به محصول اضافه کنند که برای سلامت بشر مضر باشد و یا باعث بروز سرطان و یا نازایی در مردم شود که این موضوع از حامیان یهودی تراریخته در جهان بعید نیست.

یک درس: «هنری کسینجر» (یهودی) معتقد است: «با تسلّط بر نفت، می‌توان بر تمام قارّه‌ها حکمرانی کرد و با تسلّط بر مواد غذایی، بر جمعیّت چیره شد».[3] یهودیان، نظام بانکی را طی چند قرن در این جهان نهادینه کردند و بانک‌های مرکزی را به وجود آورده و از طریق مبادلات بانکی، سلطهٔ خود را بر تجارت جهانی گستردند به گونه‌ای که امروزه هر کالایی در هر جای جهان مبادله می‌شود، غالباً مبادلهٔ مالی آن بایستی از طریق بانک‌های شیطان‌صفتان صورت گیرد که همین امر سود سرشاری برای آنها دارد. حال دقّت فرمایید که با تحریم یک «سوئیفت کد»(SWIFT Code)[4] از کشور ما توانستند معاملات بین‌المللی ما را به چالش بکشند. اگر

---

۱ – تراریختگی یا دستکاری ژنتیکی شامل حیوانات نیز می‌شود.

2 - https://www.yjc.ir/fa/news/7169567/.

۳ – دنیای قشنگ نو، صفحه ۱۴۷.

4- https://www.yjc.ir/fa/news/5975775/:

سوئیفت (SWIFT) که مخفف کلمات (Society for Worldwide Interbank Financial Telecommunication) همان جامعه جهانی ارتباطات مالی بین بانکی است که با تفاهم و توافق ۲۳۹ بانک از ۱۵ کشور اروپایی و آمریکای شمالی در ماه مه سال ۱۹۷۳ میلادی راه اندازی شد. سوئیفت در هر کشوری دارای یک SAP یعنی نقطه دسترسی به سوئیفت است

ملّت‌ها بیدار نباشند، همین شیطان‌صفتان، بدواً بذرهای طبیعی و اصیل را برای مصارف خود در «انبار بذر قیامت» برای کشت و تحقیق و توسعه انبار کرده و سپس با تبلیغ بر روی بذرهای دستکاری شدهٔ ژنتیکی و ایجاد مزایایی چون باردهی بیشتر، ضدّآفت بودن (البتّه حسب ظاهر و برای کوتاه‌مدّت) و بهانه‌هایی چون افزایش جمعیّت جهان و چاره‌ای جز استفاده از محصولات تراریخته نداشتن و...، مصرف این بذرها را در جهان نهادینه‌کرده و به مرور بذرهای طبیعی و اصیل در جهان جمع می‌شوند و ازآنجایی‌که دانه‌های به دست آمده از محصولات تراریخته همان‌گونه که گفته شد عقیم هستند و قابلّیت کشت مجدّد ندارند، سبب وابستگی ملّت‌ها به شرکت‌های مافیای تولید بذرهای تراریخته و چیره‌شدن شیطان‌صفتان بر جهان خواهد شد. در این‌صورت اگر آنها ملّتی را تحریم بذری کنند؛ همان‌گونه که سوئیفت کدِ بانکی ایران[1] را تحریم کردند، آنگاه مردم آن ملّت دچار مشکلات اساسی خواهند شد و بایستی به خواسته‌های شیطان‌صفتان به طور اساسی تن دهند.

علاوه بر مباحث مطرح‌شدهٔ فوق نگرانی‌های دیگری در خصوص مصرف محصولات تراریخته وجود دارد، نگرانی‌های مربوط به محصولات تراریخته در سه حوزهٔ شرعی، علمی و امنیتی طبقه‌بندی می‌شوند.

نگرانی‌ها در حوزه شرعی:

مقدم بر دلایل علمی و امنیتی، مراجع معظم تقلید نظر صریح خود را دربارهٔ «تجاری‌سازی» این محصولات ابراز کرده‌اند و در صورت عدم‌احراز قطعی سلامت، استفاده از این محصولات را جایز نمی‌دانند.

نگرانی‌ها در حوزه علمی:

گرچه مطالعات کوتاه‌مدت پژوهشگران مانند مطالعات ۹۰ روزه سلامت محصولات تراریخته

که توسط مؤسسه سوئیفت کنترل می‌شود. SAP در ایران در بانک مرکزی واقع شده است.

۱ - همان، با بالا گرفتن اختلاف نظرهای بین‌المللی در خصوص مسائل هسته‌ای کشور، شنبه ۲۷ اسفند ۱۳۹۰ در پایان ساعت اداری رسمی کشور سیستم سوئیفت بانک مرکزی ایران همسو با تحریم‌های اروپایی قطع شد. هر چند تحریم‌ها مراودات بین‌المللی بانک‌های ایرانی را متوقف نکرد، اما با این وجود هزینه‌های زیادی بر عملیات ارزی و بانکی کل سیستم بانکی کشور تحمیل شد.

را عموماً تأیید می‌کند، مطالعات بلندمدت‌تر مانند مطالعات دو ساله احتمال ایجاد آثار زیان‌بار فراوان و جبران‌ناپذیر محصولات تراریخته را مطرح می‌کند. به گفتهٔ بسیاری از پژوهش‌گران تراز اول کشور و جهان، مطالعهٔ کافی در این زمینه وجود ندارد و این موضوع بررسی‌های بیشتر و انجام مطالعات بلندمدت‌تر را ضروری می‌نماید.

نگرانی‌های علمی در این مقوله عبارتند از:

۱- به هم ریختن تعادل زیست‌محیطی:

برهم‌زدن یکباره و دفعی نظم در یک زیست‌بوم که طی میلیون‌ها سال به تعادل رسیده برای موجودات زنده آن محیط، مخاطرات جدّی در پی خواهد داشت، که نهایتاً می‌تواند سبب اخلال در زندگی انسان شود.

برای مثال از بین‌رفتن دفعی علف‌های هرز در یک زیست‌بوم می‌تواند زندگی زنجیرهٔ موجوداتی را که از آن علف تغذیه می‌کنند به مخاطره اندازد؛ همین مشکل در آمریکا در اثر کاشت نوعی سویا و ذرت تراریخته به‌وجود آمده و نسل گونه‌ای از پروانه‌هایی که از گیاه استبرق تغذیه می‌کنند به خطر افتاده است.

خطر دیگر این است که با انتقال ژن‌های مقاوم، به علف‌های هرز مجاور گیاهان تراریخته، این علف‌ها نیز نسبت به آفت مقاوم شده و به «اَبَرعلف هرز» تبدیل شوند.

همچنین در صورت آمیختگی بذرهای تراریخته با گونه‌های بومی، احتمال انتقال ژن تراریخته و ایجاد آثار سوء بر روی گنجینهٔ ذخایر ژنتیکی کشور نیز وجود دارد.

این مثال‌ها پیچیده‌بودن عوامل مؤثر بر یک زیست‌بوم و لزوم بررسی‌های بیشتر و ارزیابی، قبل از تغییرات شتاب‌زده در محیط زیست را یادآور می‌شود.

۲- تولید پروتئین‌های جدید در اثر ژن‌های جدید وارد شده به محصول زراعی، ممکن است باعث حساسیت‌زایی شده و یا با القای تغییرات متابولیکی در گیاهان، میزان ترکیبات حساسیت‌زا یا سمی گیاه را افزایش دهد؛ این احتمال را می‌توان و باید با تحقیقات بیشتر و انجام آزمایشات دقیق بر روی نمونه‌های آزمایشگاهی ارزیابی کرد.

۳- مطالعات معتبر علمی نشان می‌دهد محصولات تراریخته با تأثیر بر غدد درون‌ریز بدن و ایجاد «اندومتریوز» می‌توانند خطر بالقوه‌ای برای ایجاد ناباروری در درازمدت به‌شمار روند.

۴- در برخی مقالات معتبر بین‌المللی آثار مضر میکروسکوپی و مولکولی روی بافت‌ها و اعضای مختلف بدن در اثر مصرف برخی محصولات تراریخته گزارش شده است؛ باز هم باید با ارزیابی دقیق این احتمال را ارزیابی نمود.

۵- این محصولات ممکن است در درازمدت خطرات جبران‌ناپذیری داشته باشند. به عنوان نمونه در بررسی مدل‌های حیوانی، طی آزمایشاتی که به مدت دو سال روی «رت»[1]‌های مصرف‌کننده ذرت تراریخته انجام شد، مرگ‌ومیر بیشتر و سریع‌تر «رت»ها، آسیب به غدهٔ هیپوفیز، احتقان و نکروز کبد و مشکلات کلیه مشاهده شد. این مقاله مدتی پس از چاپ، رد شد اما دوباره پس از چند سال منتشر شد که این موضوع بر مبهم‌بودن جریان تولید تراریخته در جهان و لزوم ارزیابی بیشتر این محصولات صحّه می‌گذارد.

۶- برخی پژوهش‌ها ارتباط مستقیم بین مصرف محصولات تراریخته و بیماری‌های خاص مانند اوتیسم را نشان می‌دهد. بر اساس پژوهش‌ها، گلیفوسیت -که برخی محصولات تراریخته به آن مقاوم‌اند- هنگام مصرف در مزرعه برای از بین بردن علف‌های هرز، در گیاهان تراریخته تجمع پیدا می‌کند و عامل ایجاد بیماری‌های متعددی می‌باشد.

نگرانی‌ها در حوزه امنیتی:

۱. ۳۹ کشور پیشرفتهٔ جهان و ازجمله رژیم صهیونیستی کشت محصولات تراریخته را کاملاً ممنوع کرده‌اند و ۶۴ کشور نیز برچسب‌زنی را اجباری نموده‌اند بر اثر اعمال اقدامات احتیاط‌آمیز طی ۴۰ سال گذشته، «فقط ۲۸ کشور» و آن هم با ملاحظاتی کشت این محصولات را انجام می‌دهند. البته برخی از این کشورها، واردات و مصرف این محصولات را تحت قوانین سخت‌گیرانهٔ برچسب‌گذاری آزاد کرده‌اند. به‌گونه‌ای که در این کشورها نیز عموماً واردات محصولات با تراریختگی بالای ۰.۱٪ کاملاً ممنوع است، اما نکته اینجاست که حتی کشورهای واردکننده نیز برای «کشت محصولات دستکاری‌شدهٔ ژنتیکی» ممنوعیت‌های سختی در نظر گرفته‌اند. «ممنوعیت کشت» به‌دلیل تأثیرات عمیق کشت این محصولات در بهم‌زدن زیست‌بوم‌های کشور است. بنابراین گرچه واردات این محصولات در درازمدت خطراتی برای سلامت مردم در پی دارد، اما کشت این محصولات، باید در اولویت تحریم و ممنوعیت قرار گیرد.

---

۱ - نوعی موش آزمایشگاهی.

۲. تجربهٔ شکست کشور پاکستان در کشت پنبهٔ تراریخته:

در پاکستان با کشت ۱۰ساله این محصول برخلاف پیش‌بینی‌ها نه تنها میزان تولید پنبه افزایش نیافت، بلکه به دوسوّم میزان اولیه رسید. همچنین کشت این محصولات باعث برهم‌خوردن شرایط زیست‌محیطی و تغییر نوع آفت پنبه در این کشور شد

۳. عقیم و یکبار مصرف‌بودن برخی گونه‌های بذر محصولات تراریخته:

به صورتی که ساخت مجدد آنها به‌جای «خودزایش طبیعی» باید توسط «آزمایشگاه و خطوط تولید سازندگان» صورت گیرد؛ فناوری تولید این محصولات نیز عمدتاً در اختیار صهیونیست‌هاست. به‌همین دلیل کشاورزی کشور، از سال اول کشت، به تولیدکنندهٔ این بذرها وابسته خواهد شد و طبیعتاً در اثر این وابستگی، امنیت غذایی و امنیت ملی کشور به مخاطره خواهد افتاد.

۴. بدسابقه و شناخته شده بودن شرکت‌های اصلی محصولات تراریخته در جهان از جمله شرکت یهودی آمریکایی «مونسانتو» و «بنیاد راکفلر». [قطعاً شرکت‌های یهودی-آمریکایی برحسب آنچه که از ابتدای کتاب تا به اینجا گفته شد هدفی جز کسب سود و زیان رساندن به جامعهٔ بشری و کسب سلطه بر مردم جهان ندارند].

۵. انتشار اسناد نفوذ جریان‌های بین‌المللی منتسب به صهیونیست‌ها در برخی مراکز تصمیم‌ساز عرصهٔ زیست‌فناوری کشور بسیار نگران‌کننده است؛ چنان‌که محمدرضا اسکندری - وزیر اسبق جهادکشاورزی- می‌گوید: در کمال تعجب افرادی که قصد تولید و انبوه‌سازی محصولات تراریخته را دارند، با بودجهٔ پژوهشی کشور، شرکت دانش‌بنیان تأسیس کرده‌اند و خودشان نیز عضو کمیتهٔ نظارت بر تراریخته و مجوز واردات محصولات تراریخته‌اند. اما هیچ فردی از مخالفان تراریخته را نمی‌بینیم که در کمیتهٔ صدور مجوز واردات حضور داشته باشد.

۶. اعطای سه مدال (از سه مدال) طلای کشاورزی ایران به سه صهیونیست شناخته‌شده بین‌المللی «نورمن بورلاگ-Norman Ernest Borlaug» در سال ۷۸ و به«گوریو خوش-Gurev Khush» در سال ۷۹ و به «ون مونتاگو-Marc Van Montagu» در سال ۹۴ دلیل دیگری بر مشکوک‌بودن جریان تراریخته در ایران است.

۷. وارد ساختن انتقادات جدی بر بند مربوط به محصولات تراریخته در اسناد لایحهٔ برنامهٔ ششم از سوی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی و بیان مورد تاییدنبودن ایمنی این محصولات درمورد محیط‌زیست و سلامت انسان از نظر متخصصان دنیا و کشور و همچنین

اجرایی‌نشدن و مشکل‌دار بودن قوانین و مقررات حوزهٔ محصولات تراریخته در کشور نگرانی‌ها را تشدید کرده است

۸. احساس خطر دکتر محمد جواد ظریف و بیان احتمال استفاده از محصولات تراریخته به‌عنوان «سلاح» و «برای عقیم‌سازی یک نسل» یا «تغییر حالات روحی و روانی یک نسل» که در سال ۷۸ طی نامه‌ای به رییس‌جمهور وقت، نوشته شد، نیز حائز اهمیت است.[۱]

هشدار: با توجّه به آنچه تا بدین‌جا گفته شد؛ ملّت عزیز ایران بایستی در استفاده از محصولات خارجی دقّت فرمایند. عجیب است که محصولات خارجی و گاه برندهای اسرائیلی به راحتی در کشور ما به فروش می‌رسند. ضمناً باید در نظر داشت که پنهان‌کاری یکی از شگردهای یهودیان است. چه بسا محصولاتی که در کشورهای دیگر و یا با برندهای غیراسرائیلی تولید می‌شوند ولی متعلّق به یهودیان هستند و یا همان‌گونه که در بحث صنعتی‌سازی گفته شد موادّ اولیّهٔ محصولات از آنهاست. به‌هررو، راه مصون‌سازی کشور ما، «استقلال» است؛ استقلال در حوزهٔ کشاورزی، دامپروری، تولید، صنعت، طبّ و سلامت و... و همچنین استقلال در فرآیندها و بومی‌سازی دانش متعلّق به آنها بر اساس معیارهای توحیدی و اسلامی است که خدا را شکر همهٔ ملزومات آن در کشور ما موجود است و برای رسیدن به این استقلال نیاز به مدیریت و حرکت جهادی با کنار زدن نفوذی‌ها و منافقین داخلی است.

آنچه در ادامه خواهید خواند، داستان مربوط به «انبار بذر قیامت»، دست‌اندرکاران آن، اهداف اعلام‌شدهٔ تبلیغاتی و برخی از اهداف حقیقی در راستای این پروژه که به عنوان بخشی از نبرد آخرالزّمانی خودبرگزیدگان صلیبی-صهیونی است که با استفاده از نوشته‌های «ولیام انگدال»، محقّق و پژوهشگر آلمانی‌الاصل و نویسندهٔ کتاب افشاگرانهٔ «بذرهای مرگ؛ طرح شیطانی موسوم به تغییر ژنتیک ارگانیزم‌ها» بیان می‌شود؛ «بیل گیتس» (مؤسّس مایکروسافت) که یکی از ثروت‌مندترین شخصیّت‌های جهان در سال ۲۰۰۶ میلادی است، تصمیم گرفت تا تمامی توان مالی خود را به بنیاد «Bill & Melinda Gates» منتقل نماید. این مؤسّسه ۳۴/۶ میلیارد دلاری معافِ از مالیات، که مالک آن برای حفظ وجههٔ بشردوستانهٔ خود، سالانه ۱/۵ میلیارد دلار به پروژه‌های جهانی به‌اصطلاح بشردوستانه کمک می‌کند، بزرگ‌ترین بنیاد دولتی قانونی و شفّاف دنیاست. در سال ۲۰۰۶ میلادی با افزوده‌شدن سهم ۳۰ میلیارد دلاری شرکت «Berkshire Hathaway» متعلّق به «Warren Buffet» غول سرمایه‌گذاری و دوست او، بنیاد گیتس

1- https://www.yjc.ir/fa/news/5803654/ . با کمی تلخیص

مخارجی معادل بودجهٔ سالانهٔ «سازمان بهداست جهانی ملل متّحد» داشت. هیچ‌چیز به اندازهٔ سرمایه‌گذاری میلیون‌ها دلاری «بیل گیتس» در پروژهٔ جالب توجّه به اجرا درآمده در «سوالبارد»[۱] در ۱۱۰۰ کیلومتری قطب شمال، واقع در نزدیکی‌های «اقیانوس شمالی» قابل تأمّل نیست. «سوالبارد» جزیرهٔ سنگی عریانی است که «نروژ» آن را وابسته به خود می‌داند و در سال ۱۹۲۵ میلادی بر اساس یک توافق‌نامهٔ بین‌المللی، مجبور به ترک آن گردیده است. «بیل گیتس» به همراه بنیاد «راکفلر»، شرکت «مونسانتو»، بنیاد«سینگنتا»، حکومت نروژ و دیگران، در پروژه‌ای موسوم به «انبار بذر روز قیامت»، ده‌ها میلیون دلار در جزیرهٔ سوالبارد سرمایه‌گذاری نموده است که به عنوان انبار و محلّ نگهداری جهانی بذر و دانه شناخته می‌شود.این انبار که قرار است ۳ میلیون تخم و بذر نباتی و گیاهی در آن ذخیره گردد، از ساختار فنّی ویژه‌ای برخوردار است، از جمله دیوارهای مسلّح به فولاد به ضخامت یک متر، درب‌های فولادی و سیستم کنترل بسیار پیشرفته. بذرها و دانه‌های موجود در این انبار، برای حفظ و به‌دور نگه‌داشتن از رطوبت در ظرف‌های ویژه‌ای نگهداری می‌شوند. این دپو، پرسنل تمام‌وقت نخواهد داشت؛ امّا در شرایط غیرمترقّبه و پیش‌بینی نشده، نظارت انسانی بر آن، به آسانی صورت خواهد پذیرفت. در تبلیغات مربوط به این انبار گفته می‌شود که در این انبار، گونه‌های مختلف (بذرها و تخم‌های) تولیدی برای آینده حفظ خواهند شد؛ امّا باید پرسید که به راستی، سرمایه‌گذاران و حامیان مخزن بذر درصدد حفظ این بذرها برای کدام آینده و در قبال کدام تعدّیات غیرقابل دسترسی‌ساز جهانی به این تخم‌ها و بذرهایند؟ اوّلین نکتهٔ قابل تأمّل در این باره، هویّت حامیان و سرمایه‌گذاران انبار قیامت است؛[۲] [که تمام حامیان و سرمایه‌گذاران از شیطان‌صفتان و دشمنان بشریّتند].

دانشمندان «یوژنیک» هیتلر که بعد از جنگ جهانی دوم بدون سروصدا به آمریکا منتقل شدند و با بخشش‌های سخاوت‌مندانهٔ «بنیاد راکفلر»[۳] تا دوران رایش سوم[۴] مورد حمایت آشکار قرار داشتند، توانستند در ارتباط با شکل‌های مختلف حیات، بنیادهای مهندسی ژنتیک را استوار سازند و باز همان «بنیاد راکفلر»، پس از سفرهای «هنری والاس»[5] وزیر کشاورزی سابق

---

1 - Svalbard.

۲ – بیوتروریسم (مجموعه مقالات)، صفحه ۷۷.

۳ – راکفلر ها از خاندان‌های متنفّذ یهودی هستند.

۴ – آلمان نازی.

5 - Henry Wallace.

دوران «نیودیل»[1]، نلسون راکفلر و بنیان‌گذار شرکت «بذر و دانهٔ پایونیر های برید» (Pioneer Hi-Bred) در سال ۱۹۴۶ میلادی به «مکزیک»، «انقلاب به اصطلاح سبز» را پدید آورد. «انقلاب سبز» مدّعی حلّ مسئلهٔ گرسنگی در مکزیک، «هندوستان» و تعدادی از کشورهای انتخاب‌شده‌ای که «راکفلر» در آن فعالیّت داشت، گردید. «نورمان بورلاگ»[2] متخصّص کشاورزی بنیاد راکفلر، به دلیل فعّالیّت‌هایی مشابه فعّالیّت‌های «هنری کسینجر»، جایزهٔ صلح نوبل را دریافت کرد. پروژهٔ انقلاب سبز، با هدف ایجاد یک تجارت جهانی کشاورزی انحصاری، همانند انحصاری‌ساختن نفت دنیا در ۵۰ سال پیش، طرحی روشن از جانب خاندان راکفلر است. «کشاورزی تجاری» و «انقلاب سبز» راکفلر در فرآیندی تودرتو شکل گرفت. هر دوی آنها نیز بخش‌هایی از استراتژی بزرگی بودند که از طرف بنیاد راکفلر و با هدف فرآوری مهندسی ژنتیکی در خصوص حیوانات و گیاهان، طیّ سال‌های بعد مورد حمایت مالی قرار گرفتند. «جان داویس»[3]، معاون وزیر کشاورزی دولت «آیزنهاور» در اوایل دهۀ ۱۹۵۰ میلادی بود و در سال ۱۹۵۵ میلادی وارد مدرسهٔ اقتصاد «هاروارد گرادویت»[4] شد. او در سال ۱۹۵۶ میلادی در مجلّهٔ «هاروارد بیزینس ریوایو»[5] مقاله‌ای منتشر نمود و نظریّه‌ای را به شرح ذیل در آن عنوان کرد: «تنها راه حلّ نهایی و همیشگی مشکل کشاورزی و راه خلاصی از برنامه‌های خسته‌کنندهٔ حکومت، گذار از کشاورزی سنّتی به کشاورزی تجاری است». درحالی‌که در آن روزگار، در اذهان بعضی از افراد، تنها گمان‌هایی دراین‌باره وجود داشت، امّا «داویس» در این خصوص، به قطع و یقین رسیده بود: «سلب کنترل موجود بر روی زنجیرهٔ غذایی تولیدات کشاورزی که به صورت سنّتی در اختیار مزرعه‌داران خانوادگی سنّتی قرار دارد و در اختیار شرکت‌های چندملیّتی گذاشتن آن، یک انقلاب است».[6] یکی از راه‌های سودافزایی مهمّ «بنیاد راکفلر» و شرکت‌های کشاورزیِ تجاری آمریکایی‌الاصل، فراگیرشدن بذرها و تخم‌های دورگهٔ غیرقابل بذرگیری مجدّد، حاصل از «انقلاب سبز» بود. یکی از ویژگی‌های این نوع بذرها این است که آنها از مکانیزم دفاعی و مقاومی در برابر بذرگیری مجدّد برخوردارند. آنها بر خلاف خانواده‌های طبیعی و مقاوم در

---

1 - New Deal.

2 - Norman Borlaug.

3 - John H. Davis.

4 - Harvard Graduate School Of Business.

5 - Harvard Business Review.

۶ - بیوتروریسم (مجموعه مقالات)، صفحه ۸۲.

مقابل تلقیح باز، در نسل‌های بعدیِ کشت خود، محصول‌شان کمتر و کمتر می‌گردد. خصوصیّت افت باردهی بذرها و تخم‌های دورگه برای کشاورزانی که در پی به دست آوردن محصول بیشتر بودند، به طور طبیعی به مفهوم نیاز خرید هر سالهٔ این بذرها و تخم‌های دورگه بود. روی هم رفته، کاهش محصول‌دهی نسل دوّم تخم‌ها و بذرهای دورگه، امکان خرید و فروش بذر بدون اجازهٔ تولیدکنندگان آن را غیرممکن می‌ساخت؛ در حقیقت، با ورود تکنولوژی کشاورزی مدرن آمریکایی و کودهای شیمیایی بذرهای اصلاح شدهٔ تجاری، تمامی کشاورزان بومی کشورهای درحال‌توسعه، به‌ویژه توان‌مندان آنها، به شرکت‌های خارجی غالباً آمریکایی تجاری و پتروشیمی وابسته گردیدند. این اوّلین مرحله از برنامه‌ای بود که با دقّت برای ده‌ها سال طرّاحی شده بودند. کشاورزی تجاری برآمده از «انقلاب سبز» از نظر صادرکنندگان آمریکایی، راه‌های مهمّی بودند که ورود به بازارهای محدود را ممکن می‌ساختند. در اصل، این کشاورزی بود که توسّط کشاورزی تجاری کنترل می‌شد. «بنیاد راکفلر» و پس از آن، «بنیاد فورد»، دست‌دردست هم، به واسطهٔ «انقلاب سبز»، اهداف بین‌المللی «آژانس توسعهٔ سازمان ملل» و اهداف سیاست خارجی «CIA» را مورد حمایت قرار داده و آنها را محقّق ساختند. یکی از تأثیرات مهم انقلاب سبز، کاستن از جمعیّت روستاییانی بود که بالاجبار در جست‌وجوی کار به شهرها مهاجرت کرده، به کپرنشین‌های حاشیهٔ شهرها تبدیل شده بودند. این امر یک اتّفاق نبود؛ بلکه بخشی از طرحی بود که در راستای ایجاد نیروی کار برای شرکت‌های تولیدی چندملّیتی آمریکایی در چارچوب جهانی‌شدن به این کشورها قدم نهاده بودند. نتایج حاصل از انقلاب سبز بسیار متفاوت از شعارها و تبلیغاتی بود که در راستای آن داده می‌شد. استفادهٔ بی‌رویّه از سم‌های شیمیایی، غالباً موجب تهدید جدّی سلامتی و پدیدآمدن مشکلاتی مهم گردید. کاشت بذرها و دانه‌های اصلاح‌شده، به روش تک‌کاشتی در طول زمان، موجب فرسودگی و کاهش قدرت محصول‌دهی خاک و کاهش محصول گردید. اوّلین نتایج به دست آمده تأثیرگذار بود، گندم و سپس ذرّت و محصولات مشابه آن در نوبت اوّل کشت، دو یا سه برابر افزایش، امّا متعاقباً کاهش یافت. کشت گندم ویژه، با استفاده از کودهای شیمیایی(به منظور تقویت زمین) که زمان برداشت محصول، موجب افزایش قابل توجّه آن می‌گردید. کودهای مورد استفاده نیز از تولیدات شرکت‌های بزرگ نفتی تحت حاکمیت «راکفلرها»، موسوم به «هفت‌خواهران نفتی» بود که کنترل نیترات و محصولات جانبی نفتی را در اختیار داشتند. استفاده به مقدار زیاد از سم‌های شیمیایی نیز موجب پدید آمدن بازارهایی فرعی برای شرکت‌های غول آسای شیمیایی گردید. همان‌گونه که تحلیل‌گری دراین‌باره اعلام داشته

است: «انقلاب سبز در اصل، یک انقلاب شیمیایی بوده است».[1] ضمناً باید در نظر داشت که استفاده از سموم و کودهای شیمیایی علاوه بر فعّال‌کردن شرکت‌های شیمیایی شیطان‌صفتان، در راستای جمعیّت زدایی نیز که از اهداف آنهاست با بیمارکردن انسان‌ها حرکت کرده و شرکت‌های بزرگ داروسازی شیطان‌صفتان را نیز فعّال کرده یعنی از یک طرف از محل فروش سموم و کودهای شیمیایی کسب درآمد می‌کنند و کشورها را به خود وابسته و از طرف دیگر با فروش داروهای‌شان به بیماران که بیماری‌شان از سموم و کودهای شیمیایی حاصل شده است، درآمد کسب می‌کنند.

در انقلاب سبز، امکان بازپرداخت بدهی‌های کلانِ پدیدآمده از محلّ خرید کودها و سموم شیمیایی برای کشورهای درحال‌توسعه به هیچ‌وجه ممکن نبود. آنها مجبور بودند با وساطت دولت آمریکا از اعتبارات اعطایی «بانک جهانی»، بانک‌های بزرگ «نیویورک» وام‌های ویژه دریافت دارند. سلسله وام‌های اعطایی به کشورهای درحال‌توسعه توسط زمین‌داران بزرگ جذب شد. برای کشاورزان و مزرعه‌داران کوچک شرایط کاملاً فرق داشت. آنها توان خرید کود و دیگر ابزارآلات پیشرفته را نداشتند، در این برنامه‌ها شرکت نکرده، مجبور به استقراض از بخش خصوصی بودند. به علّت افزایش سود وام‌های دریافتی عقب‌افتاده، بسیاری از کشاورزان آن‌گونه که انتظار می‌رفت از افزایش محصول منتفع نگردیدند. آنان مجبور بودند تا بخش بزرگی از محصولات به‌دست آمده را به منظور بازپرداخت وام‌ها و سود آن به فروش برسانند. آنان زیر سلطهٔ نزول‌خواران و تجّار قرار گرفتند و بسیاری از آنان زمین‌های خود را از دست دادند. وام‌های دریافتی کم‌بهره از مؤسّسات دولتی توسّط کشاورزان نیز کشاورزی خودکفای روستایی را به کشاورزی پولی تبدیل کرد. ده‌ها سال بعد، همان‌گونه که «گوردن کونوی»[2] رئیس «بنیاد راکفلر»، چند سال پیش اظهار داشته بود، اعلام شد: «گروه‌های ذی‌نفع حامی اوّلین انقلاب سبز راکفلر، دومین انقلاب ژنتیکی را که در پی گسترش صنایع کشاورزی و اقلام تجاری دربردارندهٔ دانه‌ها و بذرهای تغییرژنتیک نیز بود، مورد حمایت قرار دادند».[3]

حال این مطالب را در کنار این قسمت از پروتکل‌های صهیونیسم قرار دهید: **در قسمتی از پروتکل شیطانی شمارهٔ چهارم صهیون[4] آمده است:** «بار دیگر می‌گوییم برای آنکه آزادی به

---

۱ - بیوتروریسم (مجموعه مقالات)، صفحه ۸۴ با کمی تلخیص.

2 - Gordon Conway

۳ - بیوتروریسم (مجموعه مقالات)، صفحه ۸۶.

۴ - اسناد فراوانی در خصوص پروتکل‌های صهیونیسم وجود دارد که در فصل اول پروتکل‌ها را با تفصیل بیشتر و ذکر سندی آوردیم. برای مطالعهٔ بیشتر به فصل اول مراجعه نمایید.

نابودی کامل «گوییم»[1] بینجامد و اثری از آنها باقی نگذارد باید صنعت را بر پایهٔ رقابت قرار دهیم. **نتیجهٔ این کار این است که آنچه به کمک صنعت از کشورها عاید می‌شود دست‌به‌دست می‌گردد و از طریق سفته‌بازی‌ها سرانجام به صندوق‌های ما سرازیر می‌شود»**. همچنین در **قسمتی از پروتکل شیطانی شمارهٔ ششم صهیونیسم چنین آمده است:** «ما باید سعی کنیم تا از هر طریق ممکن دامنهٔ شکوه و عظمت حکومت برتر جهانی را توسعه دهیم و شأن آن را بالا بریم. برای این کار باید نشان بدهیم که این حکومت جز برای حمایت از دولت‌هایی که به او بپیوندند و زیر سایه‌اش درآیند، تشکیل نشده است و برای این دولت‌ها سرچشمهٔ خیر و کمک است. باید تا آنجا که دست‌مان می‌رسد سیطرهٔ خود را بر تجارت و صنعت و به طور خاص بازارهای بورس تحمیل کنیم؛ زیرا بورس‌بازی‌ها طوفانی هستند که بر روی صنعت می‌وزند و آن را فلج می‌کنند. بدون بورس‌بازی، صنعت موجب رشد و شکوفایی سرمایه‌های خصوصی می‌شود و در نتیجه اراضی و املاک از قید وام‌های بانک‌های کشاورزی آزاد می‌گردند و کشاورزی جان می‌گیرد. آنچه براستی ما در اینجا نیازمند آنیم این است که صنعت موجب تهی‌شدن زمین از کشاورز و سرمایه شود. اگر مطلب طبق نقشه و برنامهٔ ما پیش رود و به هدف خود برسد تمام ثروت دنیا به دست ما خواهد افتاد و بدین‌وسیله کلیهٔ «گوییم» را به «پرولتاریا»[2] تبدیل خواهیم کرد. در این هنگام، «گوییم» برای آنکه بتوانند به حیات خود ادامه دهند، صبورانه در برابر ما زانو خواهند زد». کاملاً محرز و مشخّص است که شیطان‌صفتان و سازمان‌های بین‌المللی آنها هدفی جز پیشبُرد برنامه‌های خود ندارند و به بهانه‌های مختلف از جمله: کمبود موادّ غذایی در جهان، کمک به گرسنگان جهان و... به دنبال راه‌انداختن کشاورزی صنعتی و یا انقلاب سبز هستند. به بهانهٔ مبارزه با فقر و گرسنگی به دنبال ترویج محصولات دستکاری ژنتیکی هستند و عدّه‌ای در این جهان، جاهلانه بر ادّعاهای آنها مهر تأیید می‌زنند حال آنکه عامل فقر، گرسنگی، بدبختی، جنگ‌افروزی، بیماری، فساد و فحشاء و... در این جهان، همین شیطان‌صفتانی هستند که مثلاً داعیه‌دار حقوق بشرند. اگر آنها می‌خواهند با فقر و گرسنگی در جهان مبارزه کنند فقط اجازه دهند تا ملّت‌ها زندگی کنند؛ دست از سر مردم آفریقا بردارند، از منطقهٔ خاورمیانه بیرون روند، مردم

---

۱ – قبلاً گفته شد در پروتکل‌های صهیون کلمهٔ «گوییم» زیاد به کار رفته است. منظور از «گوییم» (Goyem یا Goys) غیریهود است. این کلمه نزد یهود به معنای بهایم و نجس‌ها و کفار و مشرکان می‌باشد و این خود نشان می‌دهد که یهودی‌ها به دیگران با دیدهٔ حقد و حقارت و دشمنی و تنفر می‌نگرند.

۲ – طبقهٔ زحمتکش و پایین جامعه از نظر درآمدی. پرولتاریا در برابر سرمایه‌دار می‌آید.

آمریکا و اروپا را رها کرده و فرزندان‌شان را در لشکرکشی‌های جاه طلبانه به کشتن ندهند، در آزمایشگاه‌های‌شان انواع بیماری را تولید نکرده و به جان مردم جهان نیندازند، جنگ‌افروزی نکرده و منابع این جهان را در ساخت انواع تسلیحات نظامی و لشکرکشی به نقاط مختلف جهان هزینه نکنند، رقابت تسلیحاتی و نظامی در جهان درست نکنند، اسراف، جاه‌طلبی، زیاده‌خواهی را کنار زنند؛ آنگاه فقر و گرسنگی در این جهان برطرف شده و نیازی به محصولات تغییر ژنتیک‌شدهٔ سمّی و سرطانی آنها نخواهد بود.

قرآن کریم می‌فرماید:

«**الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ**...»[1]؛ آن‌خدایی که هر چیز را به نیکوترین وجه خلقت کرد...».

در «تفسیر اَلمیزان» ذیل تفسیر آیهٔ فوق چنین آمده است: «حقیقت حُسن عبارت است از سازگاری اجزای هر چیز نسبت به‌هم، و سازگاری همه اجزاء با غرض و غایتی که خارج از ذات آن است، بنابراین، زیبایی روی به معنای جوربودن و سازگاربودن اجزای صورت از چشم و ابرو و بینی و دهان و غیره است، و حسن عدالت سازگاریش با غرضی است که از اجتماع مدنی منظور است، و آن به این است که در جامعه هر صاحب حقی به حق خود برسد، و همچنین است حسن هرچیز دیگر. دقت در خلقت اشیاء که هر یك دارای اجزایی موافق و مناسب با یکدیگر است، و اینکه مجموع آن اجزاء مجهز به وسایل رسیدن آن موجود به کمال و سعادت خویش است، و اینکه این مجهز بودنش به نحوی است که بهتر و کامل‌تر از آن تصور ندارد، این معنا را دست می‌دهد که هر یك از موجودات فی‌نفسه و برای خودش دارای حسنی است، که تمام‌تر و کامل‌تر از آن برای آن موجود تصور نمی‌شود».[2]

خداوند تبارک و تعالی، جهان را در بهترین حُسن و نظم ممکن آفریده است. با عنایت به این آیه، آیا دستکاری بشر در خلقت، عواقب بعدی را در پی نخواهد داشت؟ چه بسا ممکن است که دستکاری بشر در ژنتیک موجودات، عواقبی را در آینده به بار آورد که دیگر هیچ‌گاه قابل‌جبران نباشد؟ ممکن است که این بذرها به دلیل ارتباط‌شان با آب و خاک و سلامت انسان و... نظام احسن موجود را به هم زده و سیستم حیات را دچار مشکلات اساسی نمایند. به نظر می‌رسد که اربابان محصولات تراریخته که شرکت‌های یهودی و صهیونیستی هستند، به خود و کارشان اعتماد ندارند و به همین دلیل در «انبار بذر قیامت» اقدام به جمع‌آوری بذرهای اصیل می‌کنند

---

۱ – سوره مبارکهٔ سجده، آیهٔ ۷.

۲ – تفسیر المیزان، جلد ۱۶، صفحه ۳۷۲، ذیل تفسیر آیه ۷ سورهٔ مبارکه سجده.

تا روزگاری با بروز مشکل در بذرهای تراریخته، به بذرهای اصیل دسترسی داشته باشند. اگر بشر امروز با مشکلات عدیده‌ای در حوزه‌های مختلف دست‌وپنجه نرم می‌کند به دلیل عملکرد ناشایست خودش می‌باشد؛ همان‌گونه که در آیهٔ ۴۱ سورهٔ مبارکهٔ روم در قرآن‌کریم آمده:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ...؛ فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهائی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده...».

بشر روزی با سم‌پاشی بیش از اندازه و روزگاری با کود شیمیایی و هرروز با ابزاری به جان طبیعت افتاد ولی نتیجه آن شد که آفات کشاورزی مقاوم‌تر و قوی‌تر شده و سلامت انسان را به خطر انداختند و حال بهانهٔ تراریخته‌ها (محصولات دستکاری ژنتیک‌شده) را می‌گیرد. کاش بشر بفهمد که در هر حوزه‌ای حتّی در مسائل کشاورزی، فنی و مهندسی، طب و سلامت، تکنولوژی و... باید نگرش توحیدی داشته باشد زیرا که اَساس و شاکلهٔ جهان، توحید است و بشر برای داشتن یک زندگی صحیح و روبه‌رشد بایستی حقایق عالَم را از مَنظَر توحیدی بنگرد و بفهمد که علم و تکنولوژی، زمانی مؤثّر و کارآمد است که بر اساس نظم و ساختار توحیدی و مبتنی بر فطرت عالَم باشد. اِنسان، مکلّف به شناخت و تسلّط بر اَبعاد مختلف و پیدا و نهان عالَم و تفکّر در آیات الهی و شناخت علم و قدرت و عظمت خداوند تبارک و تعالی می‌باشد، اما دانش و به‌خدمت گرفتن آنچه در آسمان و زمین است باید در معنای درست آن و برخلاف تکنولوژی موجود و قسمت‌هایی از علم مدرن باشد که باعث بهم‌خوردن زندگی و ایجاد خطرات و معضلات لاینحل می‌شود. بخش مهمی از دانش، با دست‌یابی به نظم بالاتر و پنهان در هستی به دست می‌آید نه با تحمیل نظم ساختگی و بهم‌زدن نظام زیستی. قرآن، شناخت و آبادانی و شکوفایی نظام و سیستمی را مطالبه کرده که آن را از هرجهت کامل می‌داند، سیستمی که توانسته در بطن خود، تمام تضادها را به‌راحتی و بدون‌هیچ وقفه یا خللی، جمع کند. نظامی کاملاً درون زا که به جای اضافه‌کردن چیزهایی که معلوم نیست با این سیستم سازگاری خواهد داشت یانه، باید به دنبال کشف و فهم حداکثری خواص تعبیه‌شده در آن باشد.

ابزار نهم
چند ابزار دیگر

ابزارهای به کار گرفته‌شده توسّط شیطان‌صفتان برای به بردگی‌کشیدن انسان‌ها، زیاد و متنوّع است که در این کتاب به چند ابزار اشاره شد. علاوه بر این یادآور می‌شویم که روش کار شیطان‌صفتان پنهان‌کاری و ظاهرسازی است تا دیگران به اَعمال و اَهداف شوم آنها پِی نبرند. لذا ابزارهای پنهانی وجود دارند که هنوز برای ما ناشناخته‌اند ولی با شناخت ماهیّت شیطان‌صفتان و جبهه‌گیری مناسب در برابر آنها و همچنین با ایجاد تمدّن‌اسلامی و مبتنی بر نگرش توحیدی در جامعهٔ خود، می‌توانیم بر نقشه‌های شوم‌شان فائق آییم. در این بخش از کتاب به سه ابزار دیگر به صورت کاملاً خلاصه اشاره می‌شود که عبارتند از:

«مقالات I.S.I»

«تکنولوژی»

«سازمان‌ها و پروتکل‌های بین‌المللی»

مقالات I.S.I (آی.اس.آی) و امثال آن

مؤسسهٔ اطلاعات علمی یا I.S.I به انگلیسی (Institute for Scientific Information): مؤسسه‌ای با تمرکز بر علم‌سنجی و انتشارات علمی است که در سال ۱۹۶۰ میلادی توسّط «یوجین گارفیلد» تأسیس شد. این مؤسسه توسط مؤسسهٔ علمی تامسون در سال ۱۹۹۲ خریداری و به‌عنوان Thomson I.S.I شناخته شد و اکنون نیز با نام Thomson Scientific شناخته می‌شود. این مؤسسه بخشی از شرکت «Thomson Reuters» است. «آی.اس.آی» نام مؤسّسه و سازمانی برای اعتبارسنجی مقالات علمی است و باتوجه به اینکه این مجموعه به صورت تخصصی روی این موضوع کار می‌کند، به همین دلیل «آی اس آی» معیاری برای بررسی اعتبار یک مقالهٔ علمی شده است.[1]

موضوع بحث ما در اینجا تاریخچهٔ I.S.I نیست، موضوع این است که پژوهش‌گران جهان و البتّه کشور ما پس از ماه‌ها و یا سال‌ها پژوهش و تحقیق و گاهاً با بودجه‌های دولتی و استفاده از وقت دیگران همچون دانشجویان، مقالات علمی را تولید و برای آنکه این مقاله را جزء رزومه و افتخارات خود کنند برای چاپ به مجلّات I.S.I ارسال می‌کنند تا داوری شده و اغلب برای چاپ مقاله‌شان به این مجلّات هزینه نیز می‌پردازند. چند سؤال در اینجا مطرح است:

۱- چه کسانی پشت پردهٔ این مجلّات علمی قرار دارند؟ آیا تا به حال به آن اندیشیده‌ایم؟

۲- علم تولیدیِ خود را که با صرف وقت و هزینه به دست آورده‌ایم، در اختیار چه کسانی قرار می‌دهیم؟

۳-آیا در کشور خود ما، اساتید و مراکز علمی برای داوری مقالات وجود ندارند؟

تکنولوژی

بحث ما در اینجا به معنای نفی تکنولوژی نیست ولی باید در خصوص استفاده و به کارگیری تکنولوژی هوشیار بود که اوّلاً تکنولوژی بر فطرت توحیدی انسان تأثیر منفی نگذاشته و ثانیاً تکنولوژی برای آحاد جامعه ایجاد مشکل نکند. در خصوص تکنولوژی امروزی که منبعث از دنیای غرب (جولان‌گاه شیطان‌صفتان) است باید در نظر داشت بیش از آنکه تکنولوژی به عامّهٔ

1 - https://fa.alalamtv.net/news/3275936/.

مردم کمک کند، وسیلهٔ سودجویی و کامیابی برای صاحبانش شده است. شیطان‌صفتان برای ایجاد یک نظم نوین جهانی و به بردگی‌کشیدن انسان‌ها، نیاز به یک سیستم یکپارچهٔ نظارتی بر مردم در جهان یا اصطلاحاً دهکدهٔ جهانی دارند که این امر به لطف تکنولوژی برای شیطان‌صفتان که صاحبان تکنولوژی در دنیای امروز هستند در حال رقم خوردن است؛ آنها به راحتی می‌توانند هر نقطه از زمین را با ماهواره‌ها رصد کنند؛ با دوربین‌های متّصل به اینترنت و یا حتّی تلفن‌های همراهی که در دست ماست، هر کجای روی زمین را ببینند؛ با هواپیماهایی که اکثریّت مردم جهان امکان استفاده از آن را ندارند، خود و یا نیروهای‌شان را به‌سرعت و در هر کجا که خواستند مستقر کنند؛ حساب مالی مردم را چک کنند درحالی‌که خودشان همواره در حال پول‌شویی و فرار مالیّاتی هستند؛ در زندگی و ساختار جامعهٔ بشری، به دلخواه خودشان تغییراتی ایجاد کنند؛ به بهانهٔ نبوغ، فرصت‌های جدیدی برای خود ایجاد کرده و دیگرانی را که فاقد تکنولوژی هستند را لگدمال کنند؛ اخبار غلط به مردم جهان القاء کنند؛ افکار عمومی مردم جهان را با استفاده از اینترنت و تحلیل داده‌های فضا و شبکه‌های مجازی رصد کرده و با سوارشدن بر افکار عمومی مردم جهان اهداف شوم‌شان را پیش ببرند؛ با کشتی‌های غول‌پیکر منابع طبیعی و اولیّه کشورهای فقیر را تاراج کنند؛ دست‌آموزان خود را در قدرت قرار داده و با اخذ مجوّز از آنها و استفاده از تکنولوژی‌شان به جان محیط‌زیست اُفتاده و با تخریب آن کسب ثروت نمایند؛ اعتقادات را تحت تأثیر قرار داده و ارزش‌های انسانی را از بین ببرند؛ با حدّاقل سرمایه‌گذاری خصوصاً در فروشگاه‌های مجازی، ملّت‌ها را بدوشند و درآمدهای سرشار کسب کنند؛ حتی با کارگذاری چیپ‌های الکترونیکی در بدن انسان‌ها، آنها را از درون جسم کنترل کنند؛ شرافت انسان را لگدمال کنند و هزاران مورد دیگر...

امّا آیا تا به حال به این اندیشیده‌ایم که تکنولوژی چه مشکلی را از مردم برداشته است: آیا فقر جهانی را از بین برده که قطعاً این‌گونه نیست و فقر جهانی روزبه‌روز در حال بیشتر شدن است، آیا کمکی به گرسنگان و یا برهنگان جهان کرده است، آیا تکنولوژیِ اطّلاعاتی و یا به اصطلاح دنیای اطّلاعات که خبرها در آن به صورت لحظه‌ای مخابره می‌شود سبب کاهش آمار جرم و جنایت و یا جنگ‌اَفروزی‌ها شده است و یا آنکه باری بر روان انسان‌ها شده که دائماً در اخبارها، بدبختی‌ها و مشکلات جهان را می‌شنوند و البتّه بر حسب پروتکل‌های صهیون این جزئی از نقشهٔ شیطان‌صفتان است تا مردم را خسته و تسلیم خود کنند. تکنولوژی در بعضی بخش‌ها، حرمت‌ها را شکسته وخانواده‌ها را از هم دور کرده است. آیا تکنولوژی به عدالت اجتماعی در سطح جهان

کمک کرده است درحالی‌که آمارها نشان‌دهندۀ ایجاد اختلاف طبقاتی هر چه بیشتر در سطح جهان است: «آکسفام گروه غیردولتی مبارزه با فقر، نابرابری و گرسنگی با انتشار گزارشی در حاشیۀ اجلاس داووس اعلام کرد که ۸۲ درصد ثروت جهان در اختیار تنها یک درصد از جمعیت کرۀ زمین است. «آکسفام» می‌افزاید که شرکت‌های بزرگ روزبه‌روز ثروت‌مندتر می‌شوند اما دستمزدها را کاهش می‌دهند و دارایی‌های خود را در بهشت‌های مالیاتی پنهان می‌کنند».[۱] تکنولوژی به‌کارگرفته شده توسّط شرکت‌های چند ملّیتیِ متعلّق به شیطان‌صفتان در حوزۀ صنعت، به آلودگی محیط زیست انجامیده است: هوای آلوده، آب آلوده، فاضلاب‌های صنعتی که پولش به جیب شیطان‌صفتان و دودش به چشم مردم می‌رود و این ثمرۀ نظام لیبرالی-کاپیتالیستی در جهان است. به‌هررو عدّه‌ای که امروزه مدافع به کارگیری تکنولوژی افسارگسیخته‌اند باید بدانند که روزگاری نیز عدّه‌ای سرمست «انقلاب صنعتی» بودند که مردم امروز جهان، بدبختی‌های صنعتی‌شدن افسارگسیخته را نظاره‌گرند و «انقلاب صنعتی» توأم با افراط، فساد و آلودگی‌های فراوانی برای بشر در حوزۀ اخلاق، زندگی و روان ایجاد کرده و محیط زیست را تخریب و سیستم آب‌وهوایی را بهم زده است. حتّی در حوزۀ صنعت و تکنولوژی، بشر نیازمند اخلاق الهی و هدایت خدایی است. بحث در این موضوع فراوان است و در اینجا فقط اشاره‌ای برای تفکّر در این زمینه شد.

هشدار: اگر بشر بخواهد با این روند کنونی و با تکنولوژی‌ای که ساختۀ دست شیطان‌صفتان است همراه شود، باید بداند که در آینده‌ای نزدیک همۀ شئون زندگی‌اش توسط شیطان‌صفتان و به‌واسطۀ تکنولوژی کنترل خواهد شد و بشر در یک زندان که هیچ اختیاری از خود ندارد گرفتارشده و صِرفاً به سبکی می‌تواند زندگی کند که شیطان‌صفتان به او دیکته می‌کنند. در «نظم نوین جهانی» که شیطان‌صفتان به دنبال ایجاد آن هستند، می‌توانند همۀ امورات بشر را به فضای مجازی منتقل کنند که این فضا به‌وسیلۀ هوش مصنوعی کنترل خواهد شد که این هوش، توسط شیطان‌صفتان کنترل شده و برنامه‌ریزی می‌شود. همۀ انسان‌ها دارای یک کد بین‌المللی خواهند شد که به واسطۀ آن همۀ درآمدها، مصارف، هزینه‌ها، رفت‌ها، آمدها، ازدواج، فرزندان، تحصیلات، شغل، گواهینامه‌ها و... کنترل شده و آنچه که مورد پسند شیطان‌صفتان نباشد، مورد تنبیه واقع خواهد شد. در صورت غیرفعّال شدن این کد، فرد عملاً از حیات ساقط می‌شود. در

1 - https://farsi.euronews.com/2018/01/22/richest-1-percent-bagged-82-percent-of-wealth-created-last-year-oxfam-rapport.

چنین شرایطی جان و مال و ناموس انسان‌ها به دست شیطان‌صفتان است و چون آنها انسان‌ها را بردگان خود می‌پندارند، هرگونه استفادهٔ ابزاری از بشر را برای خود مجاز می‌شمارند. البتّه باید به این نکته توجّه داشت که قدرت خداوند تبارک و تعالی فراتر از همهٔ قدرت‌هاست و به اِذن او مَکر شیطان‌صفتان به خودشان بازخواهد گشت ولی ما نیز باید هوشیار باشیم و صف‌آرایی مناسبی در برابر شیطان‌صفتان نماییم و مراقب باشیم تا در تور طرح‌های شیطانی آنها اسیر نشویم.

سازمان‌ها و پروتکل‌های بین‌المللی

ابتدا به قسمتی از پروتکل شمارهٔ هفتم صهیونیسم توجّه شود:

«ما دام‌های نامرئی دسیسه را به درون کابینهٔ کشورها می‌کشانیم و آنها را در دام این توطئه‌ها گرفتار می‌کنیم. این دسیسه‌ها چیزی نیستند جز همان قراردادهای اقتصادی و قیود وام‌های مالی. برای آنکه موفقیّت خود را در این زمینه تضمین کنیم، باید در اثنای گفتگوها کاملاً هوشیار و زیرک و حیله‌گر باشیم تا به قلب اهداف مورد نظر خود راه یابیم، اما درآنچه که ظاهر رسمی مذاکرات را تشکیل می‌دهد باید موضع ما برعکس این باشد: حرف‌های چرب و نرم‌خوشایند بگوییم، نقاب امانت‌داری و شرافت‌مندی به چهره بزنیم و همراهی و نرمی و انعطاف‌پذیری نشان دهیم. بدین‌وسیله، ملّت‌ها و حکومت‌های «گوییم»، که ما آنها را عادت داده‌ایم تا به ظاهر هرچیزی اکتفا کنند، از ما خشنود شده و ایمان خواهند آورد که ما جز برای نیکی‌کردن به نوع بشر و نجات او نیامده‌ایم. عامل اصلی در موفقیّت برنامه‌های سیاسی ما، پنهان نگه‌داشتن فعالیّت‌ها و طرح‌هاست».[1]

با یک نگاه گذرا به سازمان‌های بین‌المللی و عملکرد و سوگیری آنها در عصر حاضر کاملاً مشخّص می‌شود که این سازمان‌ها در دنیای امروز، ابزار شیطان‌صفتان برای رسیدن به اهداف‌شان هستند. یکی از سازمان‌های معروف بین‌المللی، «سازمان ملل متّحد» است که شکل‌گیری آن توسّط همان کشورهایی صورت گرفت که روزگاری مستعمرات جهان را داشتند و کشورهای دیگر را به استثمار گرفته بودند. در ذیل به تاریخچهٔ این سازمان اشارهٔ مختصری می‌گردد:

به دنبال ناکامی و انحلال جامعهٔ ملل در سال ۱۹۳۹، از اواسط جنگ جهانی دوم، دولت‌های بزرگ به فکر تشکیل سازمانی بین‌المللی افتادند. ازاین‌رو، سران دولت‌های آمریکا و انگلیس، در

---

۱ – پروتکل‌های دانشوران صهیون، پروتکل هفتم.

ماه اوت سال ۱۹۴۱، منشوری مشتمل بر هشت ماده را امضا کردند. دولت‌های دیگر مثل چین، شوروی سابق و فرانسه نیز با پذیرفتن متن منشور، به صف امضاکنندگان آن پیوستند. منشور ملل متحد در تاریخ ۵ تیر ۱۳۲۴، برابر با ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ امضا شد و پس از تصویب این پنج دولت و بسیاری دیگر از کشورها، رسماً به وجود آمد. مقر سازمان ملل متحد در نیویورک است.[۱] در این سازمان پنج کشور «حق وِتو» دارند. در پایان جنگ جهانی دوم؛ چین، فرانسه، اتحاد جماهیر شوروی (که در سال ۱۹۹۰ فدراسیون روسیه جایگزین آن شد)، انگلستان و ایالات متحده نقشی اساسی در تأسیس سازمان ملل متحد ایفا کردند. بنابراین، به «پنج کشور» جهان قدرت تصمیم‌گیری ویژه‌ای داده شد که تحت عنوان «حق وِتو» شناخته شده است. تدوین‌کنندگان توافق کردند که اگر هریک از «پنج کشور» جهان در شورای ۱۵ عضوی امنیت رأی منفی دهند، قطعنامه یا تصمیم تأیید نمی‌شود.[۲] عبارت «سازمان ملل متحد» برای نخستین بار توسط رئیس‌جمهور آمریکا مورد استفاده قرار گرفت نام «سازمان ملل متحد» توسط «فرانکلین روزولت»، رئیس‌جمهور ایالات متحدهٔ آمریکا، پیشنهاد شد.این نام برای نخستین بار به طور رسمی در سال ۱۹۴۲ استفاده شد.زمانی که نمایندگان ۲۶ کشور بیانیهٔ سازمان ملل متحد را امضا کردند، برای ادای احترام به رئیس‌جمهور «روزولت»، که چند هفته قبل از امضای منشور درگذشت، تمام حاضران در کنفرانس سان‌فرانسیسکو با اتخاذ نام «سازمان ملل متحد» موافقت کردند.[۳]

«سازمان ملل متّحد» توسّط کشورهایی شکل می‌گیرد که پایگاه و جولان‌گاه یهود و فراماسونری و در یک کلام شیطان‌صفتان است. یکی از بنیان‌گذاران «سازمان ملل متحد»، آمریکاست که توسّط یهود و فراماسون‌ها پایه‌گذاری شده که در ابزار اول، «شبکه‌سازی و نفوذ» تا حدّی به آن پرداختیم ولی برای یادآوری قسمتی از آن بحث را در اینجا می‌آوریم:

پروفسور «جیمز پتراس»[۴] در کتاب خود با عنوان «قدرت اسرائیل در ایالات متّحده»، گزارش مستندی از اِعمال سلطهٔ شدید گروه‌های با نفوذ یهودی و اسرائیل بر سیاست خارجی و داخلی ایالات متّحده ارائه می‌دهد؛ «یهودیان تنها نمایندهٔ ۲/۲ درصد از جمعیت رأی‌دهندگان آمریکا هستند. «پتراس» بیان می‌دارد که شالودهٔ قدرت آنان ثروت یا به عبارت دیگر، پول است.«شالودهٔ

1 - https://article.tebyan.net/174167/.

2 - http://www.unic-ir.org/images/UNatGlance-Persian-final.pdf.

3 - http://www.unic-ir.org/images/UNatGlance-Persian-final.pdf.

4 - James Petras.

قدرت گروه‌های با نفوذ یهودی در پیشبرد اقدامات سیاسی، در نسبت بالای خانواده‌های یهودی در میان ثروت‌مندترین خانواده‌های ایالات متّحده ریشه دارد. مطابق با گفتهٔ مجلّهٔ فوربز[1] [یا فوربس]۲۵ تا ۳۰ درصد از فوق میلیونرها و میلیاردرهای ایالات متّحده یهودی هستند». «پتراس» در کتابش اشاره می‌کند که یهودیان به خاطر تمایل به استفاده از قدرت پول برای ارتقای نژاد و آتیهٔ خود، «حکومت استبدادی را بر ایالات متّحده» بنیان نهاده‌اند. حکومتی که «پتراس» هشدار می‌دهد که پیامدهای ناگواری بر جنگ و صلح جهان، ثبات و بی‌ثباتی اقتصاد جهانی و آیندهٔ دموکراسی در ایالات متّحده دارد. وی به‌طور قابل‌قبولی در کتاب خود، ماهیّت ناخوشایند نفوذ ناشایست یهودیان بر تشکیلات سیاسی ایالات متّحده را نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که این کشور به خاطر مطالبات بی‌امان یهودیان، به نمایندهٔ نظامی و اقتصادی اسرائیل در خاورمیانه و جهان تبدیل شده است که با ابعاد گسترده‌ای دست به خشونت، شکنجه، قتل، ترور و سرقت منابع می‌زند؛ [پتراس می‌گوید]: وقتی قدرت یهودی به ما می‌گوید کاری را انجام دهیم، از جا می‌پریم تا دست به انجام آن بزنیم؛ حتّی حاضریم به نفع یهودیان، مرتکب نسل کشی شویم.(پتراس ادامه می‌دهد): در واقع ایالات متّحده به مستعمرهٔ اسرائیل تبدیل شده است. ما مردمان آمریکا همانند محافظ شخصی، کارچاق‌کن و قاتل مزدور یهودیان در سراسر جهان عمل می‌کنیم. ما از سوی دست‌نشاندگان غیریهودی که کورکورانه خواسته‌های اربابان زر و زور یهودی را انجام می‌دهند، هدایت می‌شویم و همچون سرکردهٔ این گروه جنایت‌کار در جهان هستیم. ما به‌خاطر منافع یهودیان، سخت مشغول تبدیل کلّ دنیا به زندانی بسیار بزرگ هستیم. ما نگهبانان این زندان و جلّادان آن هستیم؛ یهودیان، رؤسای این زندان هستند و مردم سیارهٔ زمین، زندانیان آن. زندانیان تابع صِرفِ خواسته‌های کنیسهٔ شیطان هستند و تا آستانهٔ مرگ گرسنگی می‌کشند و کار می‌کنند و بعد دور انداخته می‌شوند».[2]

یکی دیگر از مؤسسین «سازمان ملل متحد»، انگلیس است که وضعی بهتر از آمریکا ندارد و در سیطرهٔ یهودیان است؛ در ۱۹ مارس سال ۱۹۲۵ میلادی، نشریهٔ «نورت هامپتون دیلی اکو»[3] به نقل از «والتر کریک»[4] تولیدکنندهٔ انگلیسی، می‌نویسد: «یهودیان از طریق سرمایه‌گذاری می‌توانند

1 - Forbes.

۲ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۲.

3 - Northampton Daily Echo.

4 - Walter Crick.

همه‌چیز را نابود کنند. یهودیان بین‌المللی هستند. کنترل اعتبارات دراین کشور در دست حکومت انگلیس نیست، بلکه در دست یهودیان است. آنان به بزرگ‌ترین تهدیدی که تا به‌حال امپراتوری انگلستان با آن مواجه بوده، تبدیل شده‌اند».[1] و البتّه این اعتراف مشتی از خروار است. در طرف دیگر شوروی سابق است که قبلاً گفته شد که انقلاب کمونیستی شوروی توسّط یهودیان رقم خورده است. فرانسه و کشورهای دیگر نیز به دلیل شبکهٔ فراماسونری مستثناء از نفوذ یهود نیستند. در سال ۱۹۲۰ «وینستون چرچیل»[2] (که مادرش جنی (یاکوبسن) جروم[3]، یهودی بود یعنی با توجه به قانون مهاجرت اسرائیل، چون از مادری یهودی به دنیا آمده بود، یهودی محسوب می‌شد) در مقاله‌ای در صفحهٔ ۵ نشریهٔ «ایلاستریتد ساندی هرالد»[4] به تاریخ هشتم فوریه می‌نویسد: «برخی، یهودیان را دوست دارند و برخی هم آنان را دوست ندارند؛ اما هیچ‌فرد متفکری نمی‌تواند در این حقیقت تردید کند که آنان بی‌شک هولناک‌ترین و استثنایی‌ترین نژادی هستند که تا کنون در جهان پدیدار گشته‌اند. احتمال دارد که همین نژاد حیرت‌انگیز در حال حاضر با همان موذی‌گری که در مسیحیّت به گونه‌ای خیرخواهانه تجلی پیدا کرد، در فرآیند واقعی ایجاد نظامی دیگر از اخلاقیات و فلسفه باشد. اگر مانعی در برابر حرکت این نظام ایجاد نشود، به‌طور جبران‌ناپذیری تمام آنچه را که مسیحیّت ممکن ساخته است، از میان خواهد برد...از دوران اسپارتاکوس - وایسهاوپت گرفته تا روزگار کارل مارکس، تروتسکی(روسیه)، بلاکان[5](مجارستان-کوهن نام قبلی‌اش بود که یهودی‌بودنش را مخفی می‌کرد)، روزا لوگزامبروگ (آلمان) و اِما گلدمن[6](ایالات متّحده)، این توطئهٔ جهانی که شالودهٔ آن بر تحولی چشم‌گیر از غرض‌ورزی حسودانه و تساوی غیرممکن استوار است، برای سرنگونی تمدن و تجدید ساختار جامعه، بی‌وقفه در حال رشد است. به طور قطع این توطئه، نقش چشم‌گیری در فاجعهٔ انقلاب فرانسه ایفا کرد. این توطئه، محرّک اصلی تمام حرکت‌های ویرانگر در خلال قرن نوزدهم میلادی بوده است. در حال حاضر این گروه از شخصیت‌های خارق‌العاده از جهان جرم و جنایت در شهرهای بزرگ اروپا و آمریکا، افسار مردمان روس را به دست گرفته‌اند و در عمل به اربابان بلامنازع این امپراتوری عظیم مبدل

۱- صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۰۲.

2 - Winston Churhill.

3 - Jenny (Jacobson) Jerome.

4 - Illustrated Sunday Herald.

5 - Bela kun.

6 - Emma Goldman.

شده‌اند. لازم نیست در خصوص نقش این یهودیان بین‌الملل و اغلب مُلحد در ایجاد بلشویسم و به راه انداختن انقلاب در روسیه اغراق نماییم؛ این نقش به یقین نقشی بسیار محوری است که احتمالاً نقش مهم‌تری نسبت به دیگران ایفا می‌کند. به استثنای شخصیت مهمی چون لنین، بیشتر چهره‌های پیشتاز در این حرکت یهودی بودند(البتّه بعدها مشخص شد که او نیز یهودی بوده است)».[۱]

در ماه سپتامبر، مجلهٔ یهودیان آمریکا در دهمین شمارهٔ خود بیان می‌کند: «انقلاب بلشویکی در روسیه، نتیجهٔ تلاش متفکران یهودی و طرح‌ریزی یهودیان و ناشی از ناخرسندی یهودیان بود که هدف نهایی آن ایجاد «نظم‌نوین‌جهانی» است. آنچه که به‌بهترین صورت ممکن در روسیه به اجرا گذاشته شد، در نتیجهٔ طرح‌ریزی متفکران یهودی و به خاطر نارضایتی یهودیان و ناشی از برنامه‌ریزی آنان بود که در آینده به واسطهٔ همان نیروهای ذهنی و جسمی یهودی به واقعیتی در سراسر جهان مبدل خواهد شد».[۲]

«اِچ. اِی گوئین»[۳] در مقدمهٔ کتابش با عنوان «علت نا آرامی جهان» که در همین‌سال به چاپ رسید، بیان می‌کند: «در گذشته شاهان، شاهزادگان و فرامانروایان در بین توده‌های مردم و سوءاستفاده‌چیان قرار می‌گرفتند... قدرتِ تثبیت شده، قطعِ‌نظر از جزئیات، مانع از قربانی‌شدن مردم می‌شد. امروز شرایط به کلی تغییر کرده است و در حال حاضر، ما در روزگاری به سرمی‌بریم که شاید در آیندهٔ تاریخ آن را دوران بهره‌کشی از مردم بنامند... طرح کلّی محتوای این کتاب به طور خلاصه، نشان دادن توطئه‌ای مخفی است که قرن‌ها ادامه داشته و در رأس آن یهودیان قرار دارند. هدف آنان در گذشته و حال، به راه انداختن انقلاب، چه از نوع کمونیستی و چه از نوع بی‌قانون بوده است که از طریق آن امیدوارند با ایجاد نوعی حکومت مستبدانه به سلطهٔ سیاسی بر این جهان دست یابند».[۴]

یکی دیگر از کشورهای مؤسس سازمان ملل، کشور «چین» است که در حال حاضر با نظام کمونیستی مشغول به فعالیّت است و همان‌گونه که قبلاً گفته شد نظام کمونیستی توسّط یهودیان در جهان ایجاد و نهادینه شد. قابل توجّه است که هر پنج کشور مشروحه یعنی ایالات متّحده،

---

۱ – صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۹۳.

۲ – همان، صفحه ۹۴.

3 - H. A Gwynne.

۴ –صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۹۴.

انگلیس، فرانسه، روسیه و چین که از مؤسّسین سازمان ملل و جولان‌گاه یهودیان هستند، تنها کشورهایی هستند که «حق وِتو» دارند. مواردی که از نفوذ یهودیان در کشورهای نام‌برده گفته شد مشتی از خروار است که در منابع مختلف اسناد و اعترافات فراوانی در خصوص نفوذ یهودیان در کشورها بیان گردیده است.

ضمناً نام «سازمان ملل متحد» توسط «فرانکلین روزولت»، رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، پیشنهاد شد. امّا «روزولت» کیست؟ قبلاً نیز گفته شد: «رئیس‌جمهور «فرانکلین دلانو روزولت»[1] یهودی سفاردی که نام واقعی‌اش «روزنفلت»[2] بود و یهودی‌بودنش را مخفی می‌کرد دستور می‌دهد تا تصویر چشم جهان‌بین در قسمت بالای تمام اسکناس‌های جدید دلار، همراه با این شعار قرار داده شود «Seclorum Ordo Novus»؛ این عبارت لاتین به معنای «نظم جدید دوران» است که امروز به عنوان «نظم نوین جهانی» شناخته می‌شود».[3] در صفحهٔ ۵۷۲ از نسخهٔ اول ماه ژوئن نشریهٔ نمایش‌نامهٔ انتقادی پاریس[4]- متعلق به روچیلد- نامه‌ای از «باروخ لوی» به «کارل مارکس» به چاپ می‌رسد که گزیده‌ای از آن به این شرح است: «مردمان یهودی به‌طور کلی، خود مسیح موعود خواهند بود. آنان با انقراض نژادهای دیگر، بابرچیدن مرزها، نابودی حکومت‌های سلطنتی و با تأسیس جمهوری جهانی که یهودیان در هر کجای آن از امتیاز شهروندی بهره‌مند خواهند شد، به حکومتی جهانی خواهند رسید. در این نظم‌نوین‌جهانی فرزندان اسرائیل بدون مواجهه با هیچ مخالفتی، تمام رهبران را تجهیز خواهند کرد. حکومت‌های متشکل از اقوام گوناگون که جمهوری‌جهانی را شکل می‌دهند، بدون هیچ مشکلی در دست یهودیان خواهند بود. در آن هنگامه حاکمان یهودی خواهند توانست تا قانون دارایی خصوصی را منسوخ نمایند و از منابع هر کشوری استفاده کنند. به این ترتیب، این وعدهٔ تلمود محقق خواهد شد که یهودیان تمام دارایی‌های جهان را به دست گیرند».[5] هدف نهایی نظم نوین جهانیِ فاشیستی سوسیالیستی، آرمان‌شهر یهودی و نظامی جهانی به شیوهٔ اردوگاه‌های کار اجباری به موازات ایجاد سرزمین‌های محصور و ثروت‌مند یهودی است.[6]

---

1 - Franklin Delano Roosevelt.

2 - Rosenfelt.

۳ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۱۳.

4 - La Revue de Paris.

۵ -صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۰۴.

۶ - همان، صفحه ۲۵۷.

«چارلز آر وان‌هایز»[1] رئیس دانشگاه «ویسکانسین» در کنفرانس اتحادیهٔ تحکیم صلح ایالت ویسکانسین، نطقی با عنوان «تأسیس نظم نوین جهانی» ایراد می‌کند. او در خلال این سخنرانی اظهار می‌دارد: «جهان به یک پیکره تبدیل شده است و هیچ عضو بزرگی از آن نمی‌تواند به‌طور مستقل از دیگر اعضا به حرکت خود ادامه دهد. آنان باید در کنار هم اقدام نمایند با این امر تنها از طریق معاهدات رسمی بین‌المللی امکان‌پذیر است».[2]

اگرچه «سازمان ملل متحد» و سازمان‌های بین‌المللی نظیر آن در ظاهر برای ایجاد صُلح و اَعمال بشردوستانه در جهان ایجاد شده‌اند امّا در بطن خود اهداف دیگری دارند. این سازمان بین‌المللی شیطان‌-بنیاد، ابزاری برای پیشبُرد برنامه‌های شیطان‌صفتان در جهان است که سوگیری‌های آن و شورای امنیّت وابسته به آن کاملاً این مسأله را مشخّص می‌کند. قتل‌عام مردم بی‌دفاع جهان توسّط شیطان‌صفتان با چراغ سبز سازمان ملل و شورای امنیّت و عدم برخورد با جنایات شیطان‌صفتان یکی از شواهد ابزاربودن این سازمان در دست شیطان‌صفتان است که شواهد فراوانی در این‌خصوص وجود دارد که می‌توان به منابع مراجعه نمود. به‌تبع آن رؤسا و استراتژیست‌ها و مجریانِ سازمان‌های دیگر بین‌المللی دست‌نشاندگان شیطان‌صفتان هستند و این سازمان‌ها ابزاری برای پیشبُرد برنامه‌های آنها می‌باشند؛ در برخی از منابع نام سازمان‌های بین‌المللی و یهودیان حاضر در آن نام برده شده است.[3]

پروتکل‌ها، معاهدات و برخی از استانداردهای بین‌المللی نیز در راستای اهداف شیطان‌صفتان نوشته شده و کشورهای دیگر را ملزم به رعایت آن از طریق سازمان‌های بین‌المللی می‌کنند. شیطان‌صفتان برای به بردگی‌کشیدن ملّت‌ها، نمی‌توانند آنها را مستقیماً و به‌یکباره زیر سلطهٔ خود قرار دهند لذا پروتکل‌ها، معاهدات و برخی از استانداردها را شبیه به یک پازل آماده کرده‌اند. تکّه‌های پازلی که شکل مشخصّی را به ملّت‌ها نشان نمی‌دهند و علاوه بر آن ماهرانه و متزوّرانه در حوزه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، طب و سلامت و... طرّاحی شده‌اند. این تکّه‌پازل‌ها هر کدام به روشی ملّت‌ها را در حوزه‌ای محصور و زیر سلطهٔ شیطان‌صفتان قرار می‌دهد. با قرار گرفتن این تکّه‌پازل‌ها در کنار هم، سند بردگی ملّت‌ها رقم می‌خورد و نمای آن زمانی آشکار می‌شود که کار از کار گذشته و هر ملّتی که بخواهد بر خلاف معاهدهٔ تعهّد کرده‌اش

1 - Charles R. Van Hise.

۲ -صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۸۸.

۳- به عنوان نمونه به کتاب «دنیا بازیچه یهود» مراجعه نمایید.

عمل کند به غضب همان سازمان‌های بین‌المللی و انواع تحریم، تهدید، جنگ و... دچار می‌شود.

آیا تا به حال با خود اندیشیده‌ایم که:

چه کسانی این پروتکل‌ها و معاهدات را می‌نویسند و تصویب می‌کنند؟ و معیار آنها برای نوشتن این پروتکل‌ها و معاهدات چیست؟

مجریان این پروتکل‌ها و معاهدات چه کسانی هستند؟

چه کسانی بر اجرایی‌شدن این پروتکل‌ها و معاهدات در سطح جهان نظارت می‌کنند؟

آیا این پروتکل‌ها و معاهدات برای شیطان‌صفتان قابلیّت اجرایی دارند؟

در پاسخ به سؤالات فوق باید جواب داد که:

پروتکل‌ها و معاهدات بین‌المللی به دلیل نفوذ بالای شیطان‌صفتان در آن توسّط آنها نوشته و تصویب می‌شود.

مجریان پروتکل‌ها و معاهدات بین‌المللی چه حقیقی یا حقوقی از شیطان‌صفتان هستند و دست‌نشاندهٔ آنها هستند.

ناظران بر پروتکل‌ها و معاهدات بین‌المللی نیز همان شیطان‌صفتانند.

هیچ‌یک از پروتکل‌ها و معاهدات بین‌المللی که بر خلاف منافع شیطان‌صفتان باشد قابلیّت اجرا برای‌شان ندارد چون نویسنده، مجری و ناظر بر این قوانین خود شیطان‌صفتان هستند. نمونهٔ بارز آن در زمان حاضر «برجام» است که توسّط ایالات متّحدهٔ آمریکا کنار گذاشته می‌شود ولی کشور ما ایران مورد تحریم‌های ظالمانه قرار می‌گیرد. و یا در نمونهٔ دیگری دولت آمریکا به ریاست «دونالد ترامپ» که از همان هفته‌های آغازین خروج از توافق «اقلیمی پاریس» را در دستور کار خود قرار داده بود، بامداد سه‌شنبه رسماً فرآیند خروج از این توافق را آغاز کرد. به نوشتهٔ خبرگزاری فرانسه، وزارت خارجهٔ آمریکا اعلام کرد دولت آمریکا به سازمان ملل اطلاع داده که فرایند خروج از توافق اقلیمی پاریس را آغاز کرده است و این فرایند یک‌سال به طول می‌انجامد. توافق پاریس که با نام «پیمان پاریس» نیز شناخته می‌شود، ذیل چارچوب «پیمان‌نامه سازمان ملل در تغییر اقلیم» در رابطه با کاستن از انتشار گازهای گلخانه‌ای، سازگاری و امور مالی است که از سال ۲۰۲۰ شروع می‌شود. متن توافق از سوی نمایندگان ۱۹۵ کشور در کنفرانس تغییر اقلیم ۲۰۱۵ سازمان ملل در پاریس مذاکره و با اجماع در ۱۲ دسامبر ۲۰۱۵ تصویب شد و در ۲۲ آوریل ۲۰۱۶ در مراسمی در نیویورک برای امضا معرفی شد. تا سال ۲۰۱۷، ۱۹۵ عضو این پیمان را امضا کردند. ترامپ، علیرغم مخالفت کشورهای اروپایی، در خرداد سال ۹۶ تصمیم خود برای خروج از

توافقنامه تغییرات اقلیمی پاریس را اعلام کرده و در توجیه این امر گفت: «برای تأمین منافع مردم آمریکا، ایالات متحده از توافق اقلیمی پاریس خارج می‌شود».[1] هدف اصلی پیمان پاریس جلوگیری از افزایش میانگین حرارت کرهٔ زمین بیش از دو درجه سانتیگراد است و با خروج آمریکا از این معاهده، امید به موفقیت این معاهده تا حدودی کاهش یافته است.[2] ترامپ در سخنرانی خود در جمع خبرنگاران با اعلام اینکه موافقت‌نامهٔ پاریس برای مردم آمریکا هزینه‌بر است گفت: این توافق‌نامه باعث می‌شود کارگران و مالیات‌دهندگان آمریکایی هزینه‌هایی را متحمل شوند، مشاغل از دست برود، دستمزدها کاهش یابند، کارخانه‌ها تعطیل و تولید اقتصادی آمریکا تضعیف شود. وی تاکید کرد که اجرای این معاهده تا سال ۲۰۲۵ بیش از دو و نیم میلیون شغل را از بین خواهد برد. خروج ترامپ از توافق پاریس برای نجات آمریکا از بحران اقتصادی بود.[3] البتّه باید در نظر داشت که گفته‌های ترامپ در خصوص خروج از توافق‌نامهٔ پاریس برای تأمین منافع مردم آمریکا بهانه‌ای بیش نیست بلکه ترامپ در حال خوش‌خدمتی به اربابان پول و ثروت برای چرخش صنعت پول‌سازی آنهاست.

در نمونهٔ دیگری تا آنجایی‌که برای آمریکایی‌ها صرفهٔ اقتصادی دارد از سازوکارِ «سازمان تجارت جهانی» استفاده می‌کنند ولی هر گاه لازم بدانند مفاد آن را زیر پا می‌گذارند و قواعد آن را بهم می‌ریزند: «دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا با طرح انتقادهای تازه بر ضد سازمان تجارت جهانی تهدید کرد در صورت تغییر نیافتن عملکرد این سازمان، واشنگتن راهی جز خروج از آن نخواهد داشت».[4] آری! شیطان‌صفتان به راحتی می‌توانند با معاهدات و پیمان‌نامه‌ها بازی کنند ولی برای دیگران الزام‌آور است. کلیّهٔ سازمان‌ها و دادگاه‌های بین‌المللی تحت نفوذ شیطان‌صفتان است پس آنها می‌توانند از سازمان‌های بین‌المللی به عنوان ابزاری برای فشار بر ملّت‌های دیگر استفاده کنند ولی از آنجایی‌که خودشان در این سازمان‌ها حقّ وتو دارند و دست نشاندگان‌شان در این سازمان‌ها هستند به راحتی می‌توانند کاری کنند تا جنایات بی‌حدّ و حصرشان در سازمان‌های بین‌المللی نادیده گرفته شود که نمونهٔ بارز آن در جنایات علیه بشریّت در کشورهایی چون یمن، بحرین، عراق، سوریه و... مشهود است

1 - https://www.mashreghnews.ir/news/1007235/.

2 - https://farsi.euronews.com/2017/08/05/usa-leaves-officially-paris-agreement.

3 - https://www.tasnimnews.com/fa/news/1396/03/14/1427492/.

4 - https://farsi.euronews.com/2018/08/31/u-s-president-donald-trump-threatened-to-withdraw-from-the-world-trade-organization.

هشدار: برای کشور عزیز ما ایران نیز همواره در حال طرح‌ریزی و برنامه‌ریزی هستند. هر روز می‌خواهند با اِعمال زور، یک تفاهم‌نامه یا پروتکل یا معاهده را به خوردِ مردم ایران دهند تا بدین‌وسیله به اهداف شوم‌شان دست یابند؛ روزی «سند ۲۰۳۰»، روزی «پالرمو» و «FATF»، روزی دیکته‌کردن استانداردهای «سازمان بهداشت جهانی» و روزی دیگر معاهدهٔ دیگر تا بتوانند در زمینه‌های مختلف بر کشور ما مسلّط شده و ملّت ما را به بردگی کشند. قرآن کریم می‌فرماید:

«**وَلَنْ تَرْضَی عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ.**[1] (هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا (بطور کامل تسلیم خواسته‌های آنها شوی و) از آئین (تحریف‌یافته) آنان پیروی کنی، بگو هدایت تنها هدایت الهی است، و اگر از هوی و هوس‌های آنها پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده‌ای هیچ سرپرست و یاوری از ناحیهٔ خدا برای تو نخواهد بود)».

این آیهٔ قرآن کریم بایستی سرمشق ما در کلیّهٔ مراودات و تعاملات بین‌المللی خصوصاً در جهانِ یهودی‌زدهٔ امروزی باشد. نکتهٔ قابل توجّه در اینجا این موضوع است که حتّی اگر ما از یهود متابعت محض کنیم به این معنا نیست که آنها ما را سرِ سفرهٔ خود می‌نشانند بلکه بر حَسب آیین یهود که قرآن می‌فرماید: «هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا (بطور کامل تسلیم خواسته‌های آنها شوی و) از آئین (تحریف‌یافته) آنان پیروی کنی...» در آیین تحریف‌شدهٔ یهود، «غیریهودیان» بردگان یهودیان هستند و از حیوانات هم پست‌ترند؛ ازاین‌رو زمانی آنها از ما راضی خواهند شد که بردگان بی‌چون و چرای آنها گردیم که این موضوع در فصل اوّل و در بخش عقاید و باورهای یهود توضیح داده شد که در ذیل از باب یادآوری برخی از عقاید تحریف‌شدهٔ یهودیان را بر اساس تلمود اشاره می‌کنیم که متأسفانه همین عقاید تحریف‌شده و فاسد سبب گرفتاری‌های فراوانی برای انسان‌ها در جهان شده است. برای مطالعهٔ بیشتر به فصل اول مراجعه نمایید:

در «تلمود» یهودیان، عقایدی خُرافی و تحریف‌شده آمده که برخی از آنها عبارتند از:

در جهان هفتاد ملّت با هفتاد زبان سکونت دارند. اسرائیل برگزیدهٔ مخلوقات است. آنان برگزیده شده‌اند، تا چونان سروری انسان بر حیوان اهلی، بر تمامی بنی بشر سیادت و آقایی برتر را داشته باشد.[2]

ارواح یهود، از ارواح دیگران افضل است، زیرا ارواح یهود جزء خداوند است!!! همچنان‌که

---

۱ – سوره مبارکه بقره، آیه ۱۲۰.

۲ – پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۵۸۴.

فرزند جزء پدرش می‌باشد، روح‌های یهود نزد خدا عزیزتر است زیرا ارواح دیگران شیطانی و مانند ارواح حیوانات است. نطفهٔ «غیریهودی»، مثل نطفهٔ بقیه حیوانات است.[۱]

بهشت مخصوص یهود است و هیچ‌کس به جز آنها داخل آن نمی‌شود، ولی جهنم جایگاه مسیحیان و مسلمانان است و جز گریه‌زاری چیزی عاید آنها نمی‌گردد زیرا زمینش از گل و بسیار تاریک و بدبو است.[۲]

یهودیان نزد خداوند محبوب‌تر از فرشتگانند. بنابراین، اگر کسی به یک یهودی سیلی بزند درست مانند این است که عنایت الهی را سیلی زده باشد و این خود روشن می‌سازد که هرگاه بت‌پرست یا یک فرد غیریهودی، یهودی‌ای را بزند سزاوار مرگ است.[۳]

پیامبری به نام مسیح نیامده است و تا حکم اشرار (غیریهود) منقرض نشود، ظهور نخواهد کرد و هر وقت که او بیاید زمین، خمیر نان و لباس پشمی می‌رویاند، در این وقت است که سلطه و پادشاهی یهود بازگشته و تمام ملّت‌ها مسیح را خدمت خواهند کرد! آن زمان هر یهودی، دوهزاروهشتصد برده و غلام خواهد داشت.[۴] [لازم به ذکر است که بزرگان یهود به‌خوبی حضرت عیسی‌ علیه‌السلام و پیامبراکرم‌ صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌شناختند و بعثت آنها را هم می‌دانستند ولی در زمان هریک از آنها برای حفظ منافع شخصی و هوس‌های نفسانی خویش، آنها را انکار کردند و همچنین گفتند که مسیح بعداً خواهد آمد].

بر یهود لازم است، که املاک دیگران را خریداری کند تا آنها صاحب ملک نباشند و همیشه سلطهٔ اقتصادی برای یهود باشد.[۵]

اگر غیر از یهودی بر یهود تسلط پیدا کند، یهود باید بر خود گریه کند و بگوید: وای بر ما، این چه ننگی است که ما زیردست و جیره‌خوار دیگران شده‌ایم.[۶]

قبل از آنکه یهود نفوذ و سلطهٔ کامل خود را به‌دست آورند و ملّت‌های جهان مضمحل گردند و به بردگی گرفته شوند[۷] لازم است جنگ جهانی برپا و دوثلث بشر نابود شود، در مدّت هفت‌سال،

---

۱ – دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۱.

۲ – همان، صفحه ۹۱.

۳ – پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۶۰۴.

۴ – دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۱ - پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۶۰۲.

۵ – دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۲.

۶ – همان، صفحه ۹۲.

۷ – پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۶۰۳.

یهود اسلحه‌های جنگ را خواهد سوزانید و دندان‌های دشمنان بنی‌اسرائیل به مقدار بیست‌ودو ذرع که تقریباً هزاروسیصدوبیست برابر دندان‌های عادی می‌شود! از دهان‌شان بیرون خواهد شد.[۱]

کشتن مسیحی از واجبات مذهبی ما است و پیمان بستن با او، یهودی را ملتزم به اداء نمی‌کند.[۲]

رؤسای مذهب مسیح و تمامی دشمنان یهود باید در روز سه مرتبه لعن شوند.[۳]

کلیساهای مسیحیان که در آن سگ‌های آدم‌نما به صدا در می‌آیند به منزلهٔ زباله‌خانه است.[۴]

یک فرد اسرائیلی نزد خداوند بیش از ملائکه قدر و منزلت دارد. اگر غیریهودی، یک یهودی را بزند چنان است که به عزت الهیه جسارت کرده است و جزای چنین شخصی جز مرگ چیز دیگری نیست و باید او را کشت.[۵]

اگر یهود نبودند، برکت از روی زمین برداشته می‌شد و آفتاب ظاهرنشده و باران نمی‌بارید و خورشید نمی‌تابید. پس، بدون اسرائیلیان ملّت‌های روی زمین قادر به زندگی نیستند.[۶]

همان‌گونه که انسان بر حیوانات فضیلت دارد، یهود نیز بر ملّت‌های دیگر فضیلت دارند.[۷]

نطفه‌ای که از غیریهودی منعقد می‌شود، نطفهٔ اسب است.[۸]

تمام کودکان غیریهودی جانورند.[۹]

بیگانگان مانند سگ هستند و برای آنها عیدی نیست زیرا عید برای اجنبی و سگ، خلق نشده است.[۱۰]

سگ از غیریهودی برتر است، زیرا در اعیاد باید به سگ، نان و گوشت داد ولی نان دادن به بیگانگان حرام است.[۱۱]

---

۱ - دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۲.

۲ - همان، صفحه ۹۲.

۳ - همان، صفحه ۹۲.

۴ - همان، صفحه ۹۲.

۵ - همان، صفحه ۹۳.

۶ - همان، صفحه ۹۳ - پروتکل های دانشوران صهیون، صفحه ۶۰۵.

۷ - دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۳.

۸ - همان، صفحه ۹۳.

۹ - ازافسانه یهودی ستیزی تا واقعیت اسلام ستیزی در دنیا، صفحه ۵۲۰.

۱۰ - دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۳.

۱۱ - همان، صفحه ۹۳.

هیچ قرابت و خویشی میان بیگانگان (غیریهودیان) نیست، همان‌گونه که در نسل و خاندان الاغ خویشاوندی نیست.[1]

خانه‌های غیریهودی به منزلهٔ طویله است.[2]

بیگانگان (غیریهودی) دشمن خدا و مانند خوک قتل‌شان مباح است.[3]

بیگانگان (غیریهودی) برای خدمت‌کردن به یهود به صورت انسان خلق شده‌اند[4].

سلام‌کردن بر کفار (کسانی که یهودی نیستند) اشکال ندارد به شرط آنکه در باطن او را مسخره کرده باشد.[5]

یهود با عزت الهیه مساوی هستند، بنابراین تمام دنیا و هرچه در اوست ملک آنها می‌باشد و حقّ دارند که بر آن تسلط کامل یابند، دزدی از یهودی حرام است و از غیریهودی جایز می‌باشد، چون اموال دیگران مانند زمین‌های بیابان است و هرکس زودتر برآن دست گذاشت او مالک است.[6]

یهود مانند زن شوهردار هستند و همچنان‌که زن در منزل به استراحت می‌پردازد و شوهر، خرجی او را می‌دهد بی‌آنکه در کارهای خارج از منزل با او شرکت کند، یهود هم به استراحت پرداخته و دیگران باید آنها را روزی بدهند.[7]

هرگاه یهودی و اجنبی شکایت داشته باشند، باید حقّ را بجانب یهودی داد اگرچه بر باطل باشد.[8]

برای شما جایز است که مأمورین گمرگ را غش بنمائید و برای او قسم دروغ خورید... از خاخام (صمونیل) یاد بگیرید، صمونیل از مرد اجنبی کاسه‌ای از طلا به قیمت چهار درهم خریداری کرد، درحالی‌که فروشنده نمی‌دانست که آن طلا است. با این حال یک درهمش را دزدید![9]

---

۱ – همان، صفحه ۹۳.

۲ – همان، صفحه ۹۳ - پروتکل های دانشوران صهیون، صفحه ۶۰۵.

۳ – دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۳.

۴ – همان، صفحه ۹۳.

۵ – همان، صفحه ۹۳.

۶ – همان، صفحه ۹۴.

۷ – همان، صفحه ۹۴.

۸ – همان، صفحه ۹۴.

۹ – همان، صفحه ۹۴.

ربودن اموال دیگران به‌وسیلهٔ ربا مانعی ندارد، زیرا خداوند شما را به رباگرفتن از غیریهودی امر می‌فرماید.[۱]

به غیریهودی قرض ندهید مگر آنکه نزول بگیرید در غیر این صورت، قرض‌دادن به غیریهودی جایز نیست و ما مأموریم که به آنها ضرر برسانیم.[۲]

حیات و زندگانی دیگران ملک یهود است، چه رسد به اموال آنها هرگاه غیریهودی احتیاج به پول داشته باشد آن‌قدر باید از او ربا و نزول گرفت که تمام دارائی خود را از دست بدهد.[۳]

غیریهودی هرچند صالح و نیکوکار باشد، او را باید کشت.[۴] تلمود می‌گوید: بت‌پرستان را بکش، گرچه با کمال‌ترین مردم باشند. هرکس بت‌پرستی را از چاله‌ای که در آن افتاده است بیرون آورد، یکی از بت‌پرستان را ابقا کرده است.[۵]

نجات دادن غیریهودی حرام است، حتّی اگر در چاهی بیفتد باید فوراً سنگی بر در آن گذاشت![۶]

کشتن یک بیگانه مانند قربانی‌کردن در راه خداوند است.[۷]

کمک نمودن یهودی به غیریهودی گناهی نابخشودنی به حساب می‌آید.[۸]

تا می‌توانید از غیریهود بکشید و اگر دستتان به کشتن او رسید و او را نکشتید، مرتکب خلاف شده‌اید.[۹]

به قتل رساندن مسیحی ثواب دارد و اگر کسی نمی‌تواند او را بکشد حداقل مقدمات قتل او را فراهم نماید.[۱۰]

اگر یکی از یهود مرتد شود بیگانه به حساب می‌آید و اعدامش واجب است مگر آنکه برای فریب دیگران مرتد شده باشد.[۱۱]

---

۱ – همان، صفحه ۹۴.

۲ – همان، صفحه ۹۴.

۳ – همان، صفحه ۹۴.

۴ – همان، صفحه ۹۴.

۵ – پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۶۰۸.

۶ – دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۵.

۷ – همان، صفحه ۹۵.

۸ – همان، صفحه ۹۵.

۹ – همان، صفحه ۹۵.

۱۰ – همان، صفحه ۹۵.

۱۱ – همان، صفحه ۹۵.

تجاوز به ناموس غیریهودی مانعی ندارد، زیرا غیریهود کافر وکفّار مثل حیوانات هستند و حیوانات را زناشوئی نیست.[۱]

یهودی حقّ دارد، زن‌های غیرمؤمنه را به غصب برباید و زنا و لواط به غیریهودی عقاب و کیفری ندارد.[۲]

برای یهودی مانعی ندارد تسلیم امیال و شهوات خویش شود.[۳]

یک یهودی می‌تواند دختری سه ساله را به نکاح خود در آورد، به‌ویژه اگر سه سال و یک روز از عمرش گذشته باشد.[۴]

اگر یک یهودی وسوسه شد کار ناصوابی انجام دهد، باید به شهری برود که در آنجا وی را نشناسند و آنگاه کار خود را انجام دهد.[۵]

هرگاه یهودی در نزد زن خود با زنی زنا کند زن او حقّ ندارد مانع او شده یا آنکه بر علیه او شکایت کند.[۶]

لواط با زن جایز است، زیرا زن مانند گوشتی است که آن را از بازار خریداری می‌کنید و به هرطور که بخواهید آن را تناول می‌کنید.[۷]

قسم خوردن جایز است، خصوصاً در معاملات با غیریهود.[۸]

بر اساس تعالیم تلمود سرقت از غیریهودی روا شمرده شده است.[۹]

غش و خدعه‌کردن با غیریهودی منع نشده است.[۱۰]

اگر لازم شد می‌توانید بیست قسم دروغ بخورید ولی برادر یهودی خویش را در معرض خطر قرار ندهید.[۱۱]

---

۱ – همان، صفحه ۹۵.

۲ – همان، صفحه ۹۵.

۳ – همان، صفحه ۹۵.

۴ – از افسانه یهودی ستیزی تا واقعیت اسلام ستیزی در دنیا، صفحه ۵۲۵.

۵ – همان، صفحه ۵۱۸.

۶ – دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۵.

۷ – همان، صفحه ۹۶.

۸ – همان، صفحه ۹۶.

۹ – پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۶۰۷.

۱۰ – دنیا بازیچه یهود، صفحه ۹۳.

۱۱ – همان، صفحه ۹۶.

بر یهود واجب است روزی سه مرتبه مسیحیان را لعن کنند و دعا کنند تا خداوند آنها را نابود سازد.[۱]

بر ما لازم است که با نصاری، مانند حیوانات معامله کنیم.[۲]

کلیساهای نصاری، خانهٔ گمراهان است و خراب‌کردن آنها ضروری و واجب است.[۳]

(بر اساس تلمود یهودیان باور دارند که): ملّت برگزیدهٔ خداوند ما (یهود) هستیم و لذا برای ما حیواناتی به صورت انسان آفریده است زیرا می‌دانست که یهود احتیاج به دو نوع حیوان دارد؛ یکی حیوانات بی‌شعور مانند چهارپایان و دیگری حیوانات ناطقه و باشعور مانند مسیحیان و مسلمانان و بودائیان و برای آنکه بتوانیم از همهٔ آنها به اصطلاح سواری بگیریم، خداوند ما را در جهان متفرق ساخته است و لهذا ما باید دخترهای زیبای خود را به پادشاهان و وزرا و شخصیت‌های برجستهٔ یهود به‌تزویج درآوریم، تا بوسیلهٔ آنها بر حکومت‌های جهان، تسلط داشته باشیم![۴]

دادن گوشت به غیریهودی جایز نیست، اما به سگ اشکالی ندارد چون سگ برتر از غیریهود است.[۵]

گورهای غیریهود دل‌های فرزندان اسرائیل را خنک می‌کند چرا که فقط یهودیان بشرند و ملت‌های دیگر چیزی جز گونه‌های مختلف حیوان نیستند.[۶]

تلمود به دوستان و نزدیکان خداوند (یعنی یهود) اجازه می‌دهد که اشرار (غیریهود) را گمراه کنند.[۷]

اشکالی ندارد اگر یک یهودی، فردی بیگانه و غیریهودی را گمراه سازد.[۸]

اشرار و بدکاران همان قاطبهٔ ملّت‌های روی زمین و کلیه غیریهودیان هستند. تلمود می‌گوید: هر کار خیری که اسرائیل(یهود) انجام می‌دهند و تمام خوبی‌هایی که به اغیار(افراد غیریهود)

---

۱ - همان، صفحه ۹۶.

۲ - همان، صفحه ۹۶.

۳ - همان، صفحه ۹۶.

۴ - همان، صفحه ۹۶.

۵ - پروتکل‌های دانشوران صهیون، صفحه ۶۰۵.

۶ - همان، صفحه ۶۰۵.

۷ - همان، صفحه ۶۰۶.

۸ - همان، صفحه ۶۰۹.

می‌کنند و محبتی که به آنها روا می‌دارند، گناهی است که یهودیان مرتکب می‌شوند، زیرا آنها این کارها را به انگیزهٔ بالیدن و مباهات‌کردن انجام می‌دهند.[1]

تذکّر:

راه نجات ملّت ما از دست شیطان‌صفتان جهان امروز، تمسّک و توسّل به قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام و استقلال در همهٔ زمینه‌های عِلمی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، رسانه‌ای، طب و سلامت و... است که به لطف خدای منّان، همهٔ امکانات لازم برای ایجاد یک استقلال همه‌جانبه در کشور ما اعم از «امکانات معنوی» چون: نصرت الهی برای مؤمنین، نظر و دستگیری آقا امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، رهبری مدبّر، تقواپیشگی و «امکانات مادّی» چون: سوخت و انرژی، زمین کشاورزی، آب، چهارفصل، موقعیّت استراتژیک، انواع معادن، نیروی انسانی جوان، نوابغ و مبتکرین، روحیّه جهادی و... وجود دارد. امّا متأسّفانه عدّه‌ای دلّالان و کاسبان وارداتی خواسته و یا ناخواسته در مسیر شیطان‌صفتان حرکت کرده و با بیان تعابیری چون: «نمی‌شود از دنیا برید و مرزها را بست»، «آب نیست»، «امکانات نیست»، «تجهیزات نیست» و... و با القای یأس و نااُمیدی در جامعه، اهداف جاه‌طلبانهٔ خود را پیش می‌برند؛ درحالی‌که تجربه نشان داده است که هرگاه در این مملکت، میدان به جوانان مؤمن داده شده است، توانسته‌اند به خوبی در زمینه‌های مختلف، اختراع کنند، تولید کنند و پیش بِبَرند. از خداوند تبارک و تعالی خواهانیم تا شرّ مفسدین و منافقین را از ما بردارد.

---

۱ - همان، صفحه ۶۰۶.

برخورد یهودیان و صهیونیسم با منتقدین

سال ۱۹۸۵: «جک برنشتاین»[1] کتاب خود با عنوان «زندگی یک یهودی آمریکایی در اسرائیل نژادپرست مارکسیست» را به چاپ می‌رساند. در این کتاب در زیر سرفصل «چالش»، این مطلب آورده شده است: «من به خوبی از تاکتیک‌های شما برادران صهیونیست آگاهم؛ شما هرکسی را که به دنبال افشای اقدامات ویرانگرتان است، ساکت می‌کنید. اگر آن شخص غیریهودی باشد، فریاد «ضد یهودی هستید» از شما بلند می‌شود؛ انگی که فقط سرپوشی برای پنهان‌کردن اقداماتتان است. اما اگر آن فرد افشاگر یهودی باشد، به تاکتیک‌های دیگر متوسل می‌شوید؛

اول با این امید که اخبار افشاشده به طور گسترده منتشر نخواهد شد، اتهامات وارده را نادیده می‌گیرید.

اگر این اخبار به اطلاع بسیاری از مردم برسد، آن اخبار و افشاکنندگان آن را به باد تمسخر می‌گیرید.

اگر این تاکتیک جواب نداد، گام بعدی شما ترور شخصیت است. اگر آن نویسنده یا سخنران به‌قدر کافی در جریان رسوایی قرار نگرفته باشد، شما ماهرانه رسوایی کذبی را درخصوص آن شخص یا اشخاص مطرح می‌کنید.

اگر هیچ‌کدام از این تاکتیک‌ها مؤثر نبود، به حملات فیزیکی متوسل می‌شوید؛ اما شما هرگز تلاش نمی‌کنید تا نادرستی آن اخبار را ثابت کنید».

«جک برنشتاین» سپس به «انجمن ضد افترا»[2] پیشنهاد مناظرۀ زندۀ تلویزیونی می‌دهد که این نهاد از انجام مناظره امتناع می‌ورزد. کمی بعد، برنشتاین توسط عوامل موساد ترور می‌شود.[3]

---

1 - Jack Bernstein.

۲ - در سال ۱۹۱۳ میلادی، «یاکوب شیف»، «انجمن ضد افترا» را به عنوان شاخ‌های از سازمان بنی‌برث (فرزندان عهد) در ایالات متّحده تأسیس می‌کند. هدف از ایجاد این سازمان، انگ ضدیهودی زدن و به‌طور کلی مخالفِ نژاد یهود نشان‌دادن افرادی است که اقدامات غیرقانونی نخبگان یهودی یا توطئۀ جهانی روچیلد را زیر سؤال می‌برند یا این اقدامات را به چالش می‌کشند. منبع: صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۸۱.

۳ - صهیونیسم در مسیر سلطه، صفحه ۱۷۲.

فصل سوم
راه نجات

پس از بیان برخی از جنایات شیطان‌صفتان علیه روح و روان و جسم بشریّت که منجر به تباه‌شدن زندگی مادّی و آخرتی انسان می‌گردد، این نکته حائز اهمیّت است که راه برون‌رفت و نجات از طرح‌ها و برنامه‌های شیطان‌صفتان در این زمانه چیست؟ آیا راهِ نجاتی برای بشریّت وجود دارد؟ قطعاً وجود دارد. امّا راهِ نجـ

پس از بیان برخی از جنایات شیطان‌صفتان علیه روح و روان و جسم بشریّت که منجر به تباه‌شدن زندگی مادّی و آخرتی انسان می‌گردد، این نکته حائز اهمیّت است که راه برون‌رفت و نجات از طرح‌ها و برنامه‌های شیطان‌صفتان در این زمانه چیست؟ آیا راهِ نجاتی برای بشریّت وجود دارد؟ قطعاً وجود دارد. ما می‌توانیم کمر شیطان‌صفتان را بشکنیم، هم خود و هم مستضعفین جهان را نجات داده و سعادت دنیا و آخرت را از آنِ خود کنیم؛ امّا راهِ نجات چیست؟

راه نجات از زبان کسی بیان می‌شود که متّصل به عِلم نامنتهای الهی است. کسی که گذشته و حال و آینده را می‌داند و شاهد بر امّت‌ها[1] است. کسی که در عِلمش هیچ‌نقص و زیاده‌ای نیست و آنچه بیان کرده حقیقت مطلق است. کسی که در زندگی جز خداوند عالَم را در نظر نگرفته و کلامش، کلام وحی است[2] و چیزی جز هدایت و سعادت برای بشریّت در دنیا و آخرت نخواسته و در این راه از جان مایه‌گذاشته است[3] و راه سعادت بشر را به خوبی می‌داند. او پیامبراسلام حضرت محمد مصطفیﷺ است که خداوند تبارک و تعالی بارها در قرآن کریم به اطاعت از او امر فرموده و کلامش را کلام وحی دانسته؛ پیامبراکرمﷺ می‌فرمایند:

«إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی، وَ إِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ[4]؛

همانا من دو چیز گران‌بها در میان شما می‌گذارم که اگر شما بر آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد، یکی کتاب خدا قرآن و دیگری عترت من اهل‌بیتم است، و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند».

حدیث فوق که به «حدیث ثَقَلین» شهرت دارد یکی از احادیث بسیار معتبر و متواتر می‌باشد

---

۱ - سوره مبارکه نحل، آیه ۸۹: «وَیَوْمَ نَبْعَثُ فِی کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیدًا عَلَیْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِیدًا عَلَی هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْکِتَابَ تِبْیَانًا لِکُلِّ شَیْءٍ وَهُدًی وَرَحْمَةً وَبُشْرَی لِلْمُسْلِمِینَ. (و [یاد کن] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان بر آنان برمی‌انگیزیم، و تو را [ای پیامبراسلام!] بر اینان گواه می‌آوریم؛ و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت ومژده‌ای برای تسلیم‌شدگان [به فرمان‌های خدا] ست)».

۲ - سورهٔ مبارکهٔ نجم، آیات ۳ و ۴: «وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَی (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی (۴) (و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. آنچه آورده چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است)».

۳ - سوره مبارکه شعراء، آیه ۳: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ (گونی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی به‌خاطر اینکه آنها ایمان نمی‌آورند)».

۴ - وسائل الشیعه، جلد۲۷، بَابُ تَحْرِیمِ الْحُکْمِ بِغَیْرِ الْکِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وُجُوبِ نَقْضِ الْحُکْمِ مَعَ ظُهُورِ الْخَطَإِ، صفحه ۳۴: همان‌گونه که در متن و ذیل حدیث اشاره گردیده، این حدیث که به «حدیث ثَقَلین» شهرت دارد یکی از احادیث بسیار معتبر و متواتر می‌باشد که با مضامین و روایت‌های متعدد در شیعه و سنّی نقل شده است.

که با مضامین و روایت‌های متعدد در منابع شیعه و سنّی نقل شده است.

علّامه «سیدمیرحامدحسین هندی» (صاحب کتاب عبقات‌الانوار) حدیث ثقلین را از گروهی نزدیک به دویست نفر از بزرگان عالمان مذاهب از سدهٔ دوم تا سدهٔ سیزدهم و از مردان و زنان صحابی که شمارشان از سی‌تن افزون است، روایت کرده است و تمامی اینان این حدیث شریف را (با مضمون حدیث فوق و به روایت‌های متعدد) از رسول خداﷺ روایت کرده‌اند.[۱]

این حدیث گُهربار از پیامبراکرمﷺ حجّتی است تا روز قیامت برای همهٔ انسان‌ها تا بتوانند در مسیر درست و صحیح حرکت نموده، سعادت دنیا و آخرت را برای خویش نمایند و هیچ‌گاه گمراه نشوند.

لازم به ذکر است که شیطان و شیطان‌صفتان در هر عصر و زمانی می‌توانند به نوعی و در قالب یک تشکیلات جدید و استفاده از ابزار خاصّی بروز و ظهور داشته باشند که همراهی با قرآن و اهل‌بیت‌علیهم‌السلام و تمسّک به آنها در هر شرایطی، نجات دهندهٔ ما از گمراهی‌ها و تاریکی‌ها خواهد بود.

در این حدیث پیامبر گرامی اسلامﷺ به صراحت می‌فرمایند: مادامیکه به ثَقَلین که قرآن و اهل‌بیت پاک و مطهّر پیامبراکرمﷺ هستند تمسّک بجویید، هرگز گمراه نخواهید شد.

در حدیث شریف «ثقلین» نکات ارزنده‌ای وجود دارد که در اینجا به دو نکته اشاره می‌شود:

اولاً: در حدیث شریف «ثقلین» آمده: «**مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا**»، مادامیکه به آن دو (**كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَيْتِی**) تمسّک جویید، **هرگز** گمراه نخواهید شد.

و ثانیاً در حدیث شریف «ثقلین» آمده است: «**وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ**» و این دو (کتاب خدا و عترت پیامبر) هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. این بدان معناست که قرآن و اَهل بیت‌علیهم‌السلام تا روز قیامت جدایی‌ناپذیرند. از این قسمت از حدیث می‌توان فهمید که اوّلاً راهِ نجات برای بشریّت تا روز قیامت ترسیم شده و آن توسّل و تمسّک به قرآن و اهل‌بیت‌علیهم‌السلام است و ثانیاً همان‌گونه که دراین حدیث متواتر آمده قرآن و اهل‌بیت‌علیهم‌السلام تا روز قیامت جدایی‌ناپذیر هستند و همین روایت به تنهایی حیّ و حاضر بودن بودن امام زمان‌عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را نشان می‌دهد؛ زیرا پیامبراکرمﷺ در این حدیث فرموده‌اند: این دو (کتاب خدا و عترت پیامبرﷺ) هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند، به‌هررو همان‌گونه که کتاب خدا یعنی قرآن کریم در میان ماست، از عترت پیامبرﷺ که ثقل قرآن باشد نیز در میان ما حضور

۱ - کتاب حدیث ثقلین، صفحه ۲۹

دارند و همانا امام زمان علیه السلام است و در این خصوص آیات و روایات فراوان دیگری وجود دارد. در حال حاضر امام زمان علیه السلام در پس پردهٔ غیبت هستند تا شرایط ظهور ایشان فراهم شود و بر حسب مصلحت الهی ظهور نمایند و دنیا را پر از عدل و داد نموده و بساط ظلم را برچینند.

پس همان‌گونه که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند؛ راه نجات و سعادت بشر، تمسّک به قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام است و ما باید آیات قرآن کریم و روایات و سیرهٔ عملی اهل‌بیت علیهم السلام را مطالعه نموده و در آنها دقت کنیم و سرمشق زندگی خود در حوزهٔ مسائل علمی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، طب و سلامت و... قرار دهیم تا إن‌شاءالله جامعهٔ خود را از مَکر و برنامهٔ شیطان‌صفتان حفظ کنیم و در مسیر سعادت به پیش رویم.

توجه به این نکته حائز اهمیّت است که جامعه‌ای که در راه قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام گام برمی‌دارد شامل نصرت الهی می‌شود زیرا خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ**[1](ای اهل ایمان، شما اگر خدا را یاری کنید (یعنی دین و پیغمبر خدا را) خدا هم شما را یاری کند و ثابت قدم گرداند)». و حرکت جامعه بر اساس آیات قرآن کریم و روایات و سیرهٔ عملی اهل‌بیت علیهم السلام در واقع تقویت و نصرت دین خداست و این موضوع نصرت الهی را برای جامعه در پی خواهد داشت. علاوه بر این، حرکت جامعه در راه قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام که جدایی‌ناپذیرند، سبب گشایش و برکات فوق‌العاده‌ای در جامعه خواهد شد؛ زیرا حرکت در راه قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام، حرکت در مسیر ایمان و تقواست و خداوند وعده داده است که:

«**وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ**...[2]؛ و اگر مردمی که در شهرها و آبادی‌ها زندگی دارند ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشائیم...».

حرکت جامعه بر اساس رهنمودهای قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام آثار و برکات بسیار زیادی را برای جامعه دارد که بیان آن در این کتاب نمی‌گنجد و فقط مختصراً به دو مورد اشاره شد ولی متأسّفانه با وجود تأکیدات رهبر معظّم انقلاب مبنی بر اسلامی شدن علوم انسانی و سبک زندگی جامعه، شاهد آن هستیم که در دانشگاه‌های ما تئوری‌های غیراسلامی و گاهاً اِلحادی دنیای غرب و شرق در حوزهٔ مسائل اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، طب و سلامت و... تدریس و بر اساس

۱ – سوره مبارکه محمد، آیه ۷.

۲ – سوره مبارکه اعراف، صفحه ۹۶.

آن مدیر و کارشناس برای سازمان‌ها و مشاغل تربیت می‌شوند و به‌دنبال آن فرآیندها و تصمیمات بر اساس تئوری‌های دنیای غرب در جامعه نهادینه می‌شود و سبک زندگی جامعه نیز در برخی خانواده‌ها به سمت غربی‌شدن در حال حرکت است که مشکلات فراوانی را برای دنیا و آخرت ما رقم خواهد زد.

روی‌گردانی از قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام و به‌کارگیری تئوری‌های الحادی دنیای غرب و شرق در جامعه سبب حرکت جامعه از نور و روشنایی به سمت تاریکی و ظلمت می‌شود و هر چه جامعه از نور فاصلهٔ بیشتری بگیرد، در تاریکی بیشتری فرو می‌رود و در تاریکی، شیطان‌صفتان مجال دریدن روح و جسم انسان را پیدا می‌کنند. خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

«**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ**[1](ای اهل ایمان! اگر از گروهی از کسانی که به آنان کتاب داده شده اطاعت کنید، شما را پس از ایمانتان به کفر باز می‌گردانند)».

«**وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**[2](و چگونه کفر می‌ورزید درحالی‌که آیات خدا بر شما خوانده می‌شود، و پیامبر او در میان شماست؟! و هرکس به خدا تمسّک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است)».

حال یک سؤال اساسی این است که آیا ما از نظریّه‌های کفرآمیز و الحادی دنیای غرب اطاعت نمی‌کنیم؟؟؟ درحالی‌که نظریّات دنیای غرب را در خصوص علوم مختلف در حوزهٔ مسائل اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، طب و سلامت و... در دانشگاه‌های خود تدریس و بر اساس آن مدیر و کارشناس تربیت می‌کنیم و یا گاهاً در تصمیم‌گیری‌ها و طرح‌ریزی‌ها این مبانی غربی را اساس کار خود قرار می‌دهیم؟ اطاعت از نظریّه‌های کفرآمیز و الحادی دنیای غرب نتیجه‌ای جز بدبختی برای ما در دنیا و آخرت نخواهد داشت.

امروزه دنیای غرب دارای مشکلات فراوانی در حوزهٔ مسائل اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، طب و سلامت و... است ولی از آنجایی‌که رسانه‌های جهانی در اختیار شیطان‌صفتان هستند مشکلات آنها بازتاب پیدا نمی‌کند. پس تجربهٔ جهان غرب را تجربه نکنیم و زندگی و جامعهٔ خود را بر اساس تفکّرات شیطان‌صفتانی که هدفی جز به بردگی‌کشیدن ما ندارند، بنا نکنیم و رهنمودهای قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام را اساس و سرمشق زندگی خود قرار دهیم. ضمناً باید توجّه

---

۱ - سورهٔ مبارکه آل عمران، آیه ۱۰۰.

۲ سورهٔ مبارکهٔ آل عمران، آیه ۱۰۱.

داشت که آدمی در این دنیای مادّی برای داشتن یک زندگی صرفاً مادّی و حیوانی نیامده است بلکه آمده تا مراحل تکامل روحی و تعالی را بپیماید و به جایگاه واقعی خویش یعنی خلیفة اللّهی برسد و سعادت جاودانه را از آن خود کند و این مهم حاصل نمی‌شود مگر با حرکت در مسیر هدایت الهی که در عصر حاضر قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند. قرآن، درس و برنامهٔ انسان‌سازی و اهل‌بیت علیهم‌السلام، معلّمان و مجریان حقیقی این برنامه هستند. قرآن که کلام خدا و اهل‌بیت علیهم‌السلام که اولیاء و حجّت‌های خدا بر زمین هستند، بشر و نیازهای او را به‌خوبی می‌شناسند و می‌دانند که چگونه از بشر دستگیری نموده و رهنمون سازند تا بشر به راحتی مسیر سعادت و تکامل را طی نماید تا سعادت را برای خویش در دنیا و آخرت رقم زند.

حضرت صدّیقهٔ اطهر فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام در بستر بیماری- همان بیماری‌ای که منجر به شهادت آن حضرت گشت- و در جمع گروهی از زنان انصار و مهاجرین که برای عیادت به خدمت او رسیده بودند، در خصوص وقایع پیش‌آمده (غصب خلافت) و امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام سخنانی را فرمودند که به قسمتی اشاره می‌شود: «... وای بر این امّت، چه‌چیز آنان را از ستون‌های استوار رسالت و اساس نبوّت و راهنمایی، و محل هبوط فرشتهٔ وحی و دانا به تمام امور دنیا و آخرت، گمراه ساخت؟ آگاه باشید که این انحراف، زیان آشکار است. آنها چه ایرادی را بر ابوالحسن‌علی علیه‌السلام داشتند؟ واللّه آنها بر شمشیر برندهٔ او ایراد می‌گرفتند و بی‌اعتناییش در برابر مرگ در میدان نبرد، و قدرت او در جنگ‌جویی و ضربات درهم شکننده‌اش بر دشمن، و اینکه در اجرای فرامین الهی بی‌پروا بود. به خدا سوگند اگر تمام امّت از راه سعادت منحرف شده و از پذیرش راه روشن امتناع می‌کردند، (علی علیه‌السلام) همهٔ آنان را به راه آورده و آرام آرام و صحیح و سالم به سعادت و خوشبختی می‌کشاند، که نه خود خسته شود و نه ایشان ملول، و در نهایت آنان را به سرچشمه‌ای با آبی گوارا و مطلوب و عاری از هر خس‌وخاشاک می‌برد، و ایشان را از آن سیراب بازمی‌گرداند و در خفا و آشکار ایشان را نصیحت می‌نمود درحالی‌که خود آن حضرت (علی علیه‌السلام) از غنای آنها بهره نمی‌برد و از دنیای ایشان برای خود چیزی ذخیره نمی‌فرمود مگر به اندازهٔ شربت آبی که تشنه، خود را سیراب کند و اندکی از طعام که گرسنه، بدان سدّ جوع نماید، در آن وقت زاهد از راغب و راستگو از دروغگو تمیز داده و شناخته می‌شد».[1]

۱ - الاحتجاج، جلد اول، خطبه اُخری لها علیهاالسّلام[ألتقها علی نساء المهاجرین و الأنصار عند احتضارها]، ص ۲۸۷: وَ یْحَهُمْ اَنّی زَعْزَعُوها عَنْ رَواسِی الرِّسالَةِ وَ قَواعِدِ النُّبُوَّةِ وَ الدِّلالَةِ، وَ مَهْبِطِ الرُّوحِ الْاَمینِ وَ الطَّبِینِ بِاُمُورِالدُّنْیا وَ الدّینِ، اَلا ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبینُ، وَ مَا الَّذی نَقِمُوا مِنْ اَبِی الْحَسَنِ عَلَیْهِ‌السَّلامُ، نَقِمُوا وَاللّهِ مِنْهُ نَکیرَ سَیْفِهِ، وَاِقِلَّةَ مُبالاتِهِ لِحَتْفِهِ، وَ شِدَّةَ وَ طْأَتِهِ، وَ نَکالَ وَقْعَتِهِ، وَ تَنَمُّرَهُ فی ذاتِ اللّهِ. وَ تَاللّهِ لَوْ مالُوا عَنِ الْمَحَجَّةِ اللاَّئِحَةِ، وَ زالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْواضِحَةِ لَرَدَّهُمْ اِلَیْها

همچنین در قسمتی از روایتی حضرت صدّیقهٔ اطهر فاطمهٔ زهرا‌علیها‌السلام می‌فرمایند:

«... أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ تَرَكُوا الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَ اتَّبَعُوا عِتْرَةَ نَبِيِّهِ لَمَا اخْتَلَفَ فِي اللَّهِ اثْنَانِ...»[1]؛

به خدا سوگند، اگر حقّ یعنی خلافت و امامت را به اهلش سپرده بودند و از عترت و اهل‌بیت پیامبر‌علیهم‌السلام پیروی و متابعت کرده بودند حتّی دو نفر هم با یکدیگر دربارهٔ خدا و دین اختلاف نمی‌کردند... (و اسلام همهٔ عالم را فرا می‌گرفت)».

پیامبرگرامی اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند:

«أَهْلُ بَيْتِي كَسَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»[2]؛

مَثَل «اهل‌بیت» من، مثل کشتی نوح است که هر کس بدان پیوست نجات یافت و هر کس که از آن باز ماند غرق شد».

این حدیث که به حدیث «سفینه» شهرت دارد در منابع متعدّد شیعه و اهل‌سنّت با همین مضمون نقل شده است که نکات قابل‌توجّهی را دارد که در ذیل به دو نکته اشاره می‌شود:

در آیهٔ ۴۲ و ۴۳ سورهٔ مبارکهٔ هود در خصوص حرکت کشتی نوح چنین آمده است:

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿۴۲﴾

آن کشتی آنان را در میان موج‌هایی کوه آسا حرکت می‌داد، و نوح فرزندش را که در کناری بود، بانگ زد که ای پسرم! همراه ما سوار شو و با کافران مباش.

قَالَ سَآوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ﴿۴۳﴾

گفت: به زودی به کوهی که مرا از [این] آب نگه دارد، پناه می‌برم. نوح گفت: امروز در برابر عذاب خدا هیچ نگه‌دارنده‌ای نیست مگر کسی که [خدا بر او] رحم کند. و موج میان آن دو حایل شد و پسر از غرق‌شدگان گردید.

با عنایت به آیات مذکور و حدیث شریف «سفینه» از پیامبرگرامی اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله مشخّص می‌شود:

اولاً: همان‌گونه که در زمان طوفان نوح‌علیه‌السلام تنها راه نجات، سوارشدن بر کشتی نوح‌علیه‌السلام است؛ در

وَ حَمَلَهُمْ عَلَيْها، وَ لَسارَ بِهِمْ سَيْراً سُجُحاً، لايَكْلَمُ خِشاشُهُ، وَ لا يَكِلُّ سائِرُهُ، وَ لا يَمِلُّ راكِبُهُ، وَ لَاَوْرَدَهُمْ مَنْهَلاً نَميراً صافِياً رَوِيّاً، تَطْفَحُ ضِفَّتاهُ وَ لا يَتَرَنَّقُ جانِباهُ، وَ لَاَ صْدَرَهُمْ بِطاناً وَ نَصَحَ لَهُمْ سِرّاً وَ إِعْلاناً. وَ لَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى مِنَ الدُّنْيا بِطائِلٍ، وَ لا يَحْظى مِنْها بِنائِلٍ، غَيْرَ رَيِّ النَّاهِلِ وَ شَبْعَةِ الْكافِلِ، وَ لَبانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ وَ الصَّادِقُ مِنَ الْكاذِبِ.

۱ - بحارالانوار، جلد ۳۶، صفحه ۳۵۳.

۲ - وسائل الشیعه، جلد۲۷، بَابُ تَحْرِيمِ الْحُكْمِ بِغَيْرِ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وُجُوبِ نَقْضِ الْحُكْمِ مَعَ ظُهُورِ الْخَطَإِ، صفحه ۳۴.

حال حاضر نیز تنها راه نجات، تمسّک و توسّل به اهل‌بیت علیهم‌السلام و اطاعت از آنهاست.

ثانیاً: آن‌گونه که از سیاق آیات برمی‌آید در آنجا که قرآن کریم می‌فرماید: «آن کشتی آنان را در میان **موج‌هایی کوه‌آسا** حرکت می‌داد» یا آنجا که حضرت نوح علیه‌السلام به پسرش که می‌خواسته برای حفظ جان به **کوهی** پناه برد، می‌گوید: «امروز در برابر عذاب خدا هیچ نگه‌دارنده‌ای نیست مگر کسی که [خدا بر او] رحم کند». طوفان نوح علیه‌السلام، طوفانی بس عظیم و بزرگ بوده و در برخی تفاسیر به عظمت و بزرگی طوفان اشاره شده است[1] و تنها آنهایی که در کشتی بودند از این بلای عظیم و بزرگ نجات پیدا کردند و از آنجایی‌که پیامبراسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، اهل‌بیت علیهم‌السلام را به کشتی نوح علیه‌السلام تشبیه کرده، بیانگر این است که هر کس به اهل‌بیت علیهم‌السلام تمسّک جوید از بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین بلاها و فتنه‌ها محفوظ می‌ماند و به سلامت به ساحل نجات می‌رسد.

ولی متأسّفانه بشر با روی‌گردانی از قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام و متابعت کورکورانه از روش و منش شیطان‌صفتان بنای ظلم بر خودش را نهاده است و امروزه نیز برخی جاهلانه گمان می‌کنند که می‌توانند با رعایت استانداردهای دنیای غرب و حرکت کورکورانه در مسیر آنها به جایی برسند و همین‌ها گمان می‌کنند که قرآن فقط از باب پند و تذکّر است درحالی‌که قرآن یک برنامهٔ کامل

---

۱ - در «تفسیر نمونه»، ذیل تفسیر آیات ۴۰ تا ۴۳ سورهٔ مبارکهٔ هود چنین آمده است: «سرانجام لحظه نهائی فرا رسید و فرمان مجازات این قوم سرکش صادر شد، ابرهای تیره‌وتار همچون پاره‌های شب ظلمانی سراسر آسمان را فراگرفت، و آن‌چنان روی‌هم متراکم گردید که نظیرش هیچ‌گاه دیده نشده بود، باران شروع شد، سریع و سریع‌تر شد، قطره‌ها درشت و درشت‌تر شد و همان‌گونه که قرآن در آیهٔ ۱۱ سوره قمر می‌گوید گونی تمام درهای آسمان گشوده شده و اقیانوسی از آب از لابلای ابرها فرو می‌ریزد. از سوی دیگر سطح آب زیرزمینی آن‌قدر بالا آمد که از هر گوشه‌ای چشمهٔ خروشانی جوشیدن گرفت. و به این ترتیب آب‌های زمین و آسمان بهم پیوستند و دست‌به‌دست هم دادند و بر سطح زمین‌ها، کوه‌ها، دشت‌ها، دره‌ها جاری شدند و بزودی سطح زمین به صورت اقیانوسی درآمد. وزش بادها، امواج کوه‌پیکری روی این اقیانوس ترسیم می‌کرد و این امواج از سر و دوش هم بالا می‌رفتند و روی یکدیگر می‌غلطیدند. «و کشتی نوح علیه‌السلام با سرنشینانش سینهٔ امواج کوه‌پیکر را می‌شکافت و همچنان پیش می‌رفت»(و هی تجری بهم فی موج کالجبال). «نوح علیه‌السلام، فرزندش را که در کناری جدا از پدر قرار گرفته بود مخاطب ساخت و فریاد زد فرزندم: با ما سوار شو و با کافران مباش» که فنا و نابودی دامنت را خواهد گرفت (و نادی نوح ابنه و کان فی معزل یا بنی ارکب معنا و لا تکن مع الکافرین).
نوح این پیامبر بزرگ نه تنها به عنوان یک پدر، بلکه به عنوان یک مربی خستگی‌ناپذیر و پر امید، حتی در آخرین لحظه دست از وظیفهٔ خود برنداشت به این امید که سخنش در قلب سخت فرزند اثر کند. اما متأسفانه تأثیر همنشین بد بیش از آن بود که گفتار این پدر دل‌سوز تأثیر مطلوب خود را ببخشد؛ لذا این فرزند لجوج و کوتاه‌فکر به گمان اینکه با خشم خدا می‌توان به مبارزه برخاست؛ «فریاد زد پدر برای من جوش نزن، به‌زودی به کوهی پناه می‌برم که دست این سیلاب به دامنش هرگز نخواهد رسید و مرا در دامان خود پناه خواهد داد» (قال ساوی الی جبل یعصمنی من الماء). نوح باز مایوس نشد، بار دیگر به اندرز و نصیحت پرداخت شاید فرزند کوتاه‌فکر از مرکب غرور و خیره‌سری فرود آید و راه حق پیش گیرد، به او گفت: «فرزندم، امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا پناه نخواهد داد (قال لا عاصم الیوم من امر اللّه)، تنها نجات از آن کسی است که مشمول رحمت خدا باشد و بس (الا من رحم)».

انسان‌سازی، جامعه‌سازی و تعالی‌سازی در حوزه‌های مختلف است که در کنار مفسّرین و معلّمان حقیقی‌اش که اهل‌بیتعليهم السلام هستند می‌تواند کمال انسانی را در حوزهٔ فردی، خانوادگی و اجتماعی رقم زده و مسائل علمی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، طب و سلامت و... را در ابعاد روحی و جسمی و معنوی و مادّی چنان پیش بَرَد که سعادت همه‌جانبه را برای همهٔ انسان‌ها رَقَم زند. آن‌چیزی را که ما به عنوان علم از دنیای مادّی غرب در حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، طب و سلامت و... طلب می‌کنیم همان‌گونه که در ابزار «بُتِ علم و ایسم‌سازی» گفته شد نتیجه‌ای جز بدبختی و به بردگی‌کشیدن انسان‌ها نداشته است درحالی‌که مبانی قرآن کریم، حقیقتِ علم است و مبتنی بر فطرت عالَم بیان شده که نتیجهٔ عمل به قرآن سعادت همه‌جانبهٔ بشری است.

عدّه‌ای گمان می‌کنند برای آنکه بتوان علمی زندگی کرد، در مورد یک موضوع خاص مثلاً یک موضوع اقتصادی باید ده‌ها جلد کتاب نوشته شود و یا صدها کنفرانس و همایش برگزار شده و یا هزاران مقالهٔ مثلاً علمی در مجلّلات شیطان‌صفتان به چاپ رسد تا ارزش علمی داشته باشد امّا غافلند که گاهاً این پیچیده‌سازی‌ها در علوم غربی برای این است که بشر را از علم حقیقی گمراه کرده و یا این‌گونه وانمود کنند که علوم پیچیده‌اند و شما نمی‌فهمید پس بایستی راه و روش ما را در پیش گیرید. گفتنی است که بسیاری از علوم غربی که گاهاً شامل صدها جلد کتاب و هزاران مقاله و... در مورد یک موضوع می‌شود، در واقع پروبال دادن به یک نظریّه نیم‌خطّی غلط و باطل از یکی از فیلسوفان‌شان است تا آن را علمی جلوه دهند درحالی‌که قرآن و بیانات اهل‌بیتعليهم السلام، قواعد و دکترین‌های مبتنی بر حقیقتِ علم هستند که به سادگی بیان شده‌اند و متأسّفانه ما نیز به سادگی از کنار آنها عبور کرده‌ایم. اگر چه در علوم ساخته‌وپرداختهٔ دست بشرِ منقطع از وحی، نیازمند مقدّمه و مؤخّره وچهارچوب مفهومی و محاسبهٔ قواعد و قوانین آن هستیم که در نهایت ختم به خطا خصوصاً در حوزهٔ علوم‌انسانی می‌شود ولی خداوند تبارک و تعالی با علم اَزَلی و اَبَدی و نامحدودش هر آنچه را که نیاز بشر و سعادت و تعالی او بوده را در قالب دستوراتی ساده و با رعایت همهٔ جوانب، مبتنی بر حقیقت عالَم برای بشر فرستاده است.

در ذیل، دو نمونه از به‌کارگیری علوم غربی و ناکارآمد بودن آن بیان می‌گردد درحالی‌که می‌شود به جای آنها از علوم‌اسلامی استفاده کرد که قطعاً کارایی دارد:

«زیگموند فروید» یهودی که با اَباطیل‌بافی‌هایش تأثیرات فراوانی در بی‌بندوباری جامعهٔ بشری داشت در زمان خودش آدم سرشناسی نیست. او به وسیلهٔ خواهرزاده‌اش، «اِدوارد برنایز»

که ابداع‌کنندهٔ تبلیغات و روابط‌عمومی در آمریکاست، به دیگران شناسانده می‌شود. ولی عجیب است که نظریّات فروید با آنکه در سال ۱۹۷۰ میلادی در زادگاهش فروپاشید و علیه نظریّات او شوریدند هنوز در دانشگاه‌ها از جمله در دانشگاه‌های کشور ما در حال تبیین و تدریس است. «آنا فروید» دختر فروید کسی است که پس از مرگ پدرش، راه او را ادامه داده و نظریّهٔ روان‌کاوی او را بسط می‌دهد و در این حوزه شهرت کسب می‌کند. آنا فروید فرزندان دوست صمیمی‌اش «دوروثی برلینگام» را روان‌کاوی کرد و تحت نظر داشت. «دوروثی برلینگام» یک زن میلیونر آمریکایی بود که در دهۀ ۱۹۲۰ میلادی از یک ازدواج گریخته بود و فرزندانش را نزد «آنا فروید» در وین آورده بود. آنها دچار افسردگی بسیار شدید و پَرخاشگری بودند. آنا فروید مطمئن بود که می‌تواند با تغییر دادن دنیای اطراف‌شان، آنها را از این حالت برهاند. «بابی» و «مُبی» برلینگام که هر دو در اوایل دهۀ ۳۰ توسّط آنا فروید روان‌کاوی شده بودند دچار اختلالات شخصی شده و زندگی زناشویی‌شان در حال فروپاشی بود. «باب» به شدّت الکل مصرف می‌کرد و «مُبی» دچار اضطراب شدید بود. آنها مجدداً در انگلستان توسط آنا فروید روان‌کاوی شدند. در سال ۱۹۷۰ «باب» پسر دوروثی به علت اعتیاد به الکل درگذشت و در سال ۱۹۷۳ خواهر «باب»، «مُبی» برای روان‌کاوی بیشتر نزد آنا فروید بازگشت و در نهایت خودکشی کرد، آن هم در خانۀ خود فروید. پسر باب اعتقاد دارد که «باب» و «مُبی» نقش موش آزمایشگاهی را داشتند و این مسأله کاملاً مخفیانه نگه داشته شد و در حقیقت اصلاً به بیرون راه نیافت چرا که «آنا فروید» شخص بسیار قدرت‌مندی بود. بعد از آن دشمنان خانوادهٔ فروید به قدرت رسیدند.[1]

آنچه که به عنوان علم روانشناسی در جهان امروز شناخته می‌شود و از نظریّات انسان‌های ضدّبشری چون «فروید» سرچشمه می‌گیرد و متأسّفانه با همین نظریّات، روانشناس تربیت می‌شود نتیجه‌ای جز بدبختی و افزودن فشار بر روی بشر نداشته است. امثال فروید نه تنها نتوانسته‌اند مشکلات روانی بشر را حل کنند بلکه بیش از پیش بر افسردگی، تشویش، اضطراب و نگرانی بشر افزوده‌اند چون آنچه تجویز کرده‌اند بر مبنای شناخت حقیقی از انسان نبوده است و ضمناً آنها از عِلم‌شان که گاه از عقده‌های شخصیّتی آنها نشأت گرفته هدفی جز به بردگی‌کشیدن انسان‌ها نداشته‌اند درحالی‌که اگر انسان‌ها فقط چند آیۀ قرآنی و دستور الهی و روایت را در زندگی مورد توجه و عمل قرار می‌دادند از همۀ روانشناسان عالَم نجات پیدا می‌کردند که عبارتند از:

۱-خداوند تبارک و تعالی در آیات فراوانی از قرآن کریم دستور به ایمان و عملِ صالح داده و

۱ - مستند قرن من (The Century of the Self) - BBC) - قسمت دوم.

آن را دو بال پرواز معرّفی نموده است که توجّه به این دو، سعادت انسان را در دنیا و آخرت رقم می‌زند. امّا ایمان؛ پل ارتباطی انسان با خدای حیِّ حاضرِ عالمِ قادرِ رحمانِ رحیمِ متعال و اولیای پاکش است که وقتی انسان با چنین عظمتی ارتباط برقرار کرد، همهٔ مشکلات عالَم در نظرش کوچک می‌شود و دچار تشویش و نگرانی و اضطراب نمی‌گردد. ضمناً ایمان به جهان آخرت سبب دل‌داری انسان در ناملایمات می‌شود. و عملِ صالح، جسم و جان و روح انسان را جلا می‌دهد و آرامش را برای انسان به ارمغان می‌آورد.

۲-خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «**فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ**.[۱](روی خود را متوجه آئین خالص پروردگار کن این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده دگرگونی در آفرینش خدا نیست این است دین و آئین محکم و استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند)».

آیه فوق به «آیهٔ فطرت» مشهور است. مقصود از فطرت دینی یا الهی، آن است که خداوند ذات و سرشت آدمی را به‌گونه‌ای آفریده که خداپذیر و خداخواه است؛ یعنی در حالت سلامت روح و روان، به خدا ایمان دارد. به عقیدهٔ قرآن، هر انسانی وجود خدا را در درون خود احساس می‌کند و به آن ایمان دارد؛ به شرطی که پرده‌های غفلت و جهالتِ علمی و عملی کنار برود.[۲]

هشام‌بن‌سالم گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: «**فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا** (فطرت خدائی که مردم را بر آن آفرید)» چیست؟ فرمود: آن توحید است.[۳]

بر این اساس آنچه در مباحث اسلامی موضوعیّت پیدا می‌کند، «فطرت‌شناسی» است نه «روان شناسی». وقتی که پرده‌های غفلت به هر دلیلی که یکی از دلایلش گناه و آلوده‌شدن به لوازمات شیطانی- مثل مال حرام، دروغ، زنا، ربا، غیبت، تهمت، موسیقی و... - بین انسان و خدای او فاصله انداخت، انسان دچار تشویش، اضطراب و پریشانی می‌گردد و قطعاً این مشکل را فروید و امثال او که غافل از توحید هستند و انسان را به مثابهٔ حیوانی می‌پندارند نمی‌توانند

---

۱ - سوره مبارکه روم، آیه ۳۰.

۲ - ذکر مبارک، جلد ۵، ذیل تفسیر آیه ۳۰ سوره مبارکه روم، صفحه ۴۰۷.

۳ - ترجمه ومتن اصول کافی، جلد ۳، باب فطرة الخلق علی التوحید، صفحه ۳۰ -(عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ علیه‌السلام قَالَ: قُلْتُ: ﴿فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾؟ قَالَ: التَّوْحِيدُ. در روایت دیگری همچنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ قَالَ: فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ.(ترجمه ومتن اصول کافی، جلد ۳، باب فطرة الخلق علی التوحید، صفحه ۳۲)

حل کنند و با مراجعهٔ به امثال فروید، پول و وقت آدمی هزینه می‌شود و مشکلات آدمی بیشتر می‌گردد. پس راه آرامشِ در دنیا و سعادتِ در آخرت، بازگشت به فطرت که توحید است می‌باشد و اعتقاد به عدل، نبوت، امامت و معاد از ملزومات توحید است.

۳-آیهٔ دیگری که درخصوص این موضوع باید به آن پرداخت این قسمت از آیهٔ ۲۸ سورهٔ رعد است: «... **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** (آگاه باشید! دل‌ها فقط به یاد خدا آرام می‌گیرد)». قطعاً این اصل که مبتنی بر فطرت و خلقت انسان است در روانشناسی فرویدی جایی ندارد، پس فروید چگونه می‌خواهد امراض روحی و روانی بشر را درمان کند؟!

۴-در آیهٔ ۱۲۴ سورهٔ مبارکهٔ طه چنین آمده است: «**وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى.** (و هر کس از یاد من دل بگرداند در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محشور می‌کنیم)». در «تفسیر المیزان» ذیل تفسیر این آیه چنین آمده است: «اگر (خداوند) فرمود: کسی که از ذکر من اعراض کند «معیشتی ضنك» یعنی (زندگی) تنگ دارد، برای این است که اگر کسی خدا را فراموش کند و با او قطع رابطه نماید، دیگر چیزی غیرِ دنیا نمی‌ماند که وی به آن دل بندد و آن را مطلوب یگانهٔ خود قرار دهد. در نتیجه، همهٔ کوشش‌های خود را منحصر در آن (دنیا) کند، و فقط به اصلاح زندگی دنیایش بپردازد و روزبه‌روز آن را توسعهٔ بیشتری داده، به تمتّع از آن سرگرم شود، و این معیشت، او را آرام نمی‌کند، چه کم باشد و چه زیاد، برای اینکه هر چه از آن (زندگی دنیایی) به دست آورد به آن حد قانع نگشته و به آن راضی نمی‌شود، و دائماً چشم به اضافه‌تر از آن می‌دوزد، بدون اینکه این حرص و تشنگی‌اش به جایی منتهی شود، پس چنین کسی دائماً در فقر و تنگی به‌سر می‌برد، و همیشه دلش علاقه‌مند به چیزی است که ندارد، صرف‌نظر از غم و اندوه و اضطراب و ترسی که از نزول آفات و روی‌آوردن ناملایمات و فرارسیدن مرگ و بیماری دارد، و صرف‌نظر از اضطرابی که از شر حسودان و کید دشمنان دارد، پس او علی‌الدّوام در میان آرزوهای برآورده نشده، و ترس از فراق آنچه برآورده شده به‌سَر می‌برد درحالی‌که اگر مقام پروردگار خود را می‌شناخت و به یاد او بود و او را فراموش نمی‌کرد، یقین می‌کرد که نزد پروردگار خود حیاتی دارد که آمیخته با مرگ نیست، و مُلکی دارد که زوال‌پذیر نیست، و عزّتی دارد که آمیخته با ذلّت نیست، و فرح و سرور و رفعت و کرامتی دارد که هیچ مقیاسی نتواند اندازه‌اش را تعیین کند و یا سرآمدی آن را به آخر برساند، و نیز یقین کند که دنیا دار مجاز است و حیات و زندگی دنیا در مقابل آخرت پشیزی بیش نیست، اگر او این را بشناسد دلش به آنچه خدا تقدیرش کرده قانع می‌شود، و معیشت‌اش هر چه

باشد برایش فراخ گشته، دیگر روی تنگی و ضنک را نمی‌بیند».[۱]

آیات و روایات دیگری در رابطه با موارد ذکر شده وجود دارد. حال سؤال این است که آیا نمی‌شود با تبیین، بَسط و کاربردی‌کردن آیات و روایات ذکرشده، آرامش و سعادت را برای فرد، خانواده و جامعه به ارمغان آورد؟ قطعاً می‌شود، چون آنچه از طریق آیات و روایات به دست ما رسیده است، حقیقتِ علم و مبتنی بر فطرت و خلقت عالَم است که عَمَل به آنها می‌تواند سبب رشد و آرامش انسان گردد ولی افسوس اغلب انسان‌ها به جای پرداختن به آیات و روایات، نظریّاتِ انسان‌های ضدّبشری چون فروید و یا دستورات جاهلانهٔ یک عرفان جَعلی و واهی را برای آرامش در زندگی به کار می‌بندند که مسلّماً نتیجه نداشته و حال‌شان را بدتر خواهد کرد.

یک مثال دیگر از علوم‌غربی و استفادهٔ ابزاری از آن علیه بشریّت:

پس از پایان جنگ جهانی دوّم، نظام تولید صنعتی انبوه در ایالات متّحدهٔ آمریکا رشد کرده بود امّا یک نگرانی روزافزون برای نظام سرمایه‌داری ایالات‌متّحده و سرمایه‌داران آن به وجود آورد مبنی بر اینکه میلیون‌ها کالا از خطوط تولید سرازیر شده بودند و مسئلهٔ اضافهٔ تولید نگران‌کننده بود و اینکه مردم به نقطه‌ای برسند که به اندازهٔ کافی کالا در اختیار داشته باشند و به سادگی دست از خریدن بکشند؛ تا آن زمان بیشتر کالاها بر اساس نیاز به تودهٔ مردم فروخته می‌شد. شرکت‌های آمریکایی متوجّه شدند که باید روش تفکّر اکثر مردم آمریکا را در مورد کالاها تغییر دهند؛ یک بانک‌دار برجستهٔ «وال استریت» به نام «پال میزر» به روشنی آنچه می‌بایست انجام شود را شرح داد؛ او نوشت: «**ما باید آمریکا را از فرهنگ بر پایهٔ نیاز به فرهنگ بر پایهٔ آمال و آرزوها منتقل کنیم. باید مردم را آموزش داد که چیزهای جدیدی بخواهند حتّی قبل از آنکه چیزهای قبلی کاملاً مصرف شده باشند. ما باید این طرز فکر جدید را در آمریکا شکل دهیم. خواسته‌ها (آرزوها)ی انسان باید بر نیازهایش مسلّط شوند**». بر اساس همین نظریّه یک جامعهٔ مصرف‌گرا و مُدگرا در آمریکا شکل می‌گیرد که بعدها نیز این فرهنگ به کشورهای دیگر صادر می‌شود. بر این اساس چون تفکّر انسان‌ها بر پایهٔ مصرف و خواست بیشتر بود لذا شیطان‌صفتان به جان طبیعت افتادند تا منابع اولیّهٔ آن را غارت کنند تا به صورت خام یا فرآوری‌شده برای کسب ثروت بیشتر به مردم بفروشند. در چنین شرایطی هویّت و شخصیّت آدمی لگدمال شد و به جای آنکه آدمی با میزان تقوا و انسانیّت سنجیده شود با میزان درآمد و مصرفش سنجیده شد، شیطان‌صفتان نَفَس طبیعت را برای کسب ثروت بریدند، به جان طبیعت

۱ - تفسیر المیزان، جلد ۱۴، صفحه ۳۱۴، ذیل تفسیر آیه ۱۲۴ سوره مبارکه طه.

افتادند و برای به دست‌آوردن موادّ اولیّهٔ کارخانجات‌شان، شیرهٔ طبیعت را کشیدند؛ جنگل‌ها را تخریب کردند، آب‌ها را از حوزهٔ کشاورزی به صنعت سوق دادند، فاضلاب‌ها و پسماندهای صنعتی را وارد طبیعت کردند، آلودگی‌های صنعت را وارد جوّ زمین کردند، آبها را آلوده کردند، محیط زیست و زندگی حیوانات را از بین بردند و... و درنهایت شرایط اقلیمی و آب و هوایی زمین را دست‌خوش تغییرات بر ضدّ بشریّت کردند[1] و امروزه بشر دائماً از آلودگی آب، هوا، زمین، تخریب محیط زیست در حال رنج بردن است. علاوه بر آن به دلیل اشاعهٔ مصرف‌گرایی و مُدگرایی و چشم و هم‌چشمی‌های خودخواهانه، بیماری‌های روحی و روانی را در جامعه افزایش دادند و موجبات فقر را در جامعهٔ بشری با استثمار و استعمار و رقابت‌های مادّی جاه‌طلبانه رقم زدند به طوریکه امروزه جان میلیون‌ها انسان به دلیل سوءتغذیه در خطر است.[2] حال اگر به جای این نظریّه و روشی که در دنیای غرب نهادینه شد، این آیه از قرآن کریم تبیین، بَسط و در جامعهٔ بشری کاربردی می‌شد، چه اتّفاقی می‌افتاد: خداوند تبارک و تعالی در قسمتی از آیهٔ ۳۱ سورهٔ مبارکهٔ اعراف می‌فرماید: «... **كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ** (بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی‌دارد)». این آیه از قرآن کریم می‌تواند به عنوان یک دکترین اقتصادی در جامعه در مقابل تئوری‌های دنیای غرب مطرح شود. اگر این آیه تبیین و در جامعهٔ بشری کاربردی می‌شد، امروز جامعهٔ بشری بر سر دنیای مادّی و زندگی واهی دنیوی رقابت نمی‌کرد و تخریب محیط زیست و منابع طبیعی اتفاق نمی‌افتاد. امروز در جهان شاهد فقر و گرسنگی مردم نبودیم[3]، همه می‌خوردند و می‌آشامیدند بدون آنکه شیرهٔ طبیعت بیش از حد کشیده شود و آب و هوا و زمین آلوده گردد و همگان از منابع خدادادی بهره مند می‌شدند. بر ما است تا دستورات قرآن و سیرهٔ نظری و عملی پیامبر اکرم ﷺ و اهل‌بیت پاک و مطهرش علیهم‌السلام،

---

۱ - https://www.worldometers.info/fa: جنگل‌های از دست رفته امسال (هکتار) ۱/۰۹۸/۰۰۰ - زمین‌های زراعی از بین‌رفته به دلیل فرسایش خاک امسال (هکتار) ۱/۴۷۹/۰۰۰ - دی اکسید کربن (CO۲) متصاعدشده امسال (تن) ۷/۶۳۱/۸۲۰/۰۰۰ - کویرزایی امسال (هکتار) ۲/۵۳۵/۰۰۰ - مواد شیمیایی سمی رهاشده در آب و هوا و خشکی توسط صنایع در این سال (تن) ۲/۰۶۸/۰۰۰. و...

۲ - https://www.worldometers.info/fa: افراد دچار سوءتغذیه جهان در حال حاضر ۸۴۱/۶۲۵/۰۰۰ نفر - مرگ و میر ناشی از گرسنگی (روزانه) ۵۰۰۰ نفر - افراد بدون‌دسترسی به آب آشامیدنی سالم ۸۰۲/۶۴۶/۰۰۰ نفر - https://www.isna.ir/news/۸۴۰۶-۰۰۶۵۷۰۰: حدود ۵۳ درصد از مردم جهان زیر خط فقر قرار دارند.

۳ - https://un.org.ir/fa/همه-خبرها/item/۵۸۳۲: درحالی‌که در جهان غذای کافی برای تغذیه همه وجود دارد، یک سوم از چهار میلیارد تن مواد غذایی که هرساله تولید می‌کنیم از بین رفته یا اسراف می‌شود و هزینهٔ آن برای اقتصاد جهانی تقریباً چیزی حدود یک تریلیون دلار در سال است.

را که همهٔ شئون زندگی را دربرمی‌گیرد تبیین نموده و در زندگی فردی و اجتماعی خویش به کار گیریم. همچنین بایستی بر اساس دستورات قرآن و سیرهٔ نظری و عملی پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت پاک و مطهرش مدل‌های لازم زندگی را در حوزهٔ مسائل اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، طب و سلامت و... ارائه نماییم تا از این طریق به سمت استقلال و تمدن اسلامی و سربلندی همهٔ مستضعفین عالم حرکت نماییم که البتّه این مهم نیازمند یک حرکت علمی جهادی در کشور است.

اوج نور و کرامت

بالاترین قلّه‌ای که انسان می‌تواند در این جهان فتح کند و به اوج نور و کرامت برسد، حرکت در مسیری است که ختم به ظهور حجّت و ولیّ‌خدا و یگانه منجی عالَم بشریّت حضرت حجّت‌بن‌الحسن عسکری علیه السلام می‌شود. در عصر ظهور با نُصرت الهی و هدایت حجّت خدا بَساط ظلم و ستم به‌طور کامل برچیده می‌شود و عدل و داد عالَم‌گیر می‌گردد و تحت رهبری حجّت خدا، انسان‌ها آزادانه و در کمال رضایت و سعادت زندگی کرده و از همهٔ قیود شیطانی آزاد می‌گردند. به یقین روزی فراخواهد رسید که وجود مقدّس قطب عالم امکان و منجی عالم بشریّت حضرت ولی‌عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف سراسر زمین را از تیرگی و ناپاکی‌ها، پاک و مبرّا نموده و جهان را به نور پروردگار عالم روشن می‌نماید و این نویدی است که تمام ادیان به نوعی آن را بشارت داده‌اند، بلکه یکی از مسلّمات تمامی ادیان الهی، مسألهٔ ظهور منجی انسانیّت و آزادی تمام مردم از اسارت طاغوت‌ها و شیاطین است و در رأس تمام ادیان الهی، دین مقدّس اسلام است که در قرآن و روایات اهل‌بیت علیهم السلام به‌وضوح مسألهٔ ظهور را شرح و توضیح داده و به تمام مردم روی کرهٔ زمین این بشارت را داده است که اگر بخواهند و دعا کنند و به صورت عملی برای ظهور آن حضرت تلاش نمایند، قطعاً خداوند مهربان فرج آن حضرت را رسانده و جهان را پر از عدل و داد می‌نماید.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «**وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.** (و در حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد)».[1]

آری! راه نجات انسان‌ها از هر دین و مذهب، چه یهودی، چه مسیحی، چه مسلمان و...،

۱ - سوره مبارکه انبیاء، آیه ۱۰۵

ظهور یگانه منجی عالَم بشریّت حضرت حجّت‌بن‌الحسن عسکری علیه‌السلام می‌باشد.

در حال حاضر، جهان در تب ستمگری‌ها و گرفتاری‌ها و جنگ‌ها و خونریزی‌ها می‌سوزد. از هر سو امواج سهمگین فتنه و بلا، غوغا به‌پا کرده و تاریکی‌های جهالت بر همه‌جا سایهٔ شوم گسترده است. گرگ ظلم بر حلقوم مستضعفان چنگال افکنده است. از هر کوی فریاد از بی‌عدالتی‌ها و محرومیت‌ها و... به گوش می‌رسد و از هر سو نالهٔ مددخواهی و التماس کمک‌جویی شنیده می‌شود. آیا این شام تیره، روز روشنی در پی ندارد؟! آیا محرومان را دادرسی نیست؟! آیا مظلومان را منتقمی نیست؟! آیا برای جهان مصلحی نیست که آن را از چنگ دندان ظلم برهاند و سایهٔ پر عطوفت همای عدالت را بر پهنهٔ آن بگستراند و درخت تیره روزی‌ها را ریشه‌کن سازد و همهٔ مستضعفین را با مهر و مودّت بنوازد؟!

اصولاً برای برقراری حکوت در یک جامعه - اگر بر مبنای زور و استعمار نباشد - به سه شرط اساسی نیاز هست:

۱. قانونی که ضامن سعادت آن جامعه باشد.

۲. اجراکننده‌ای که هم کفایت و شایستگی فهم و اجرای آن قانون را داشته باشد و هم معصوم باشد تا مردم تبلور عینی قانون را ببینند.

۳. قانون و مجری آن هر دو در جامعه پایگاه مردمی وسیعی داشته باشند.

جامعه‌ای که قانون کامل ندارد، به خانه‌ای می‌ماند که پایه‌اش ویران و دیوارش در آستانهٔ ریزش و نابودی باشد. قانون، به منزلهٔ روح است که هرگونه جنبش و پیشرفت، یا رکود و عقب‌گرد به آن بستگی دارد. امّا باید دانست که قانون کامل مورد نیاز جامعه در هر زمان و مکان هرگز از مغز افراد بشر تراوش نمی‌کند. انسان هر روز فکری تازه و اندیشه‌ای جدید و ابتکاری نوین به دست می‌آورد. هیچ بشری نمی‌تواند تمام جوانب و شئون و ویژگی‌های همهٔ انسان‌ها را در تمام زمان‌ها و مکان‌ها دریابد و هر کسی نمی‌تواند خودش را از کلیّهٔ تمایلات و اغراض و شهوات خالی کند و فقط حقیقت و مصلحت عمومی را در نظر بگیرد و قانون وضع نماید. لذا مراکز و مجامع قانون‌گذاری در سراسر عالَم هر روز قانونی را نسخ و یا کم و زیاد می‌کنند. چنان که عملاً می‌بینیم هیچ‌یک از قوانین دست‌پروردهٔ بشر برای سعادت انسان ارمغانی نیاورده، بلکه برعکس بر مشکلات و گرفتاری‌هایش افزوده‌اند. بنابراین قانونی می‌تواند عهده‌دار سعادت انسان بشود که آفرینندهٔ انسان آن را بنا نهاده و برایش فرستاده باشد و آن قرآن کریم است که باطل به‌هیچ وجه در آن راه ندارد. قرآن کتاب جامع است که هیچ خشک و تری نیست، مگر آنکه در آن آمده است و

حسب فرمایش خدای متعال کتابی است که مبیّن همه چیز است.[۱] ولی این قانون محکم و کامل الهی(قرآن)، اجراکننده‌ای می‌خواهد که سه شرط اساسی در او باشد:

۱. آگاهی و احاطهٔ کامل به علوم و ژرفای معانی و اسرار آن.

۲. عصمت.

۳. قدرت و تمکّن از اجرای قانون (پذیرش عمومی جامعه).

زیرا اگر از قرآن اطّلاع و آگاهی کامل و همه‌جانبه‌ای نداشته باشد، در تبلیغ و تفسیر و اجرای آن انحراف‌ها و خطاهای بزرگی پدید می‌آورد، و اصلاً احکام قرآن را مسخ می‌کند، به‌طوری‌که مردم را به جای نزدیک‌کردن به قرآن، با آن بیگانه می‌سازد. چنان‌که این امر در طول تاریخ اسلام از سوی نااهلان اتّفاق افتاده است، ناآشنایان به معارف و حقایق قرآن بر مسند اجرای آن تکیّه زدند و آتشی افروختند که نسل‌های بعد نیز در آن می‌سوزند.

اگر مجری قرآن معصوم نباشد، باز از جهات دیگری خرابی‌های بزرگی به بار می‌آید. مجری قرآن که باید حافظ و نگهبان آن باشد، چگونه می‌شود خطایی از او سر زند و باز هم نام حافظ قانون بر او گذاشت؟ و نیز احتیاج مردم به اجراکنندهٔ قرآن به خاطر آن است که در علم و عمل قاصرند و در معرض خطا و اشتباه. حال اگر مجری قرآن خود جایزالخطا باشد، چه باید کرد؟ و چه کسی مانع از خطای او خواهد شد؟ آیا باید مردم با او مخالفت کنند و بگویند تو در اینجا اشتباه کردی یا نه؟ بنابراین مجری قانون الهی باید معصوم باشد، یعنی به هیچ‌وجه خطا و اشتباهی از او سر نزند، چنان‌که عملاً هم دیده‌شده که افراد غیرمعصوم در طول تاریخ اسلام نتوانسته‌اند احکام قرآن را در جامعه اجرا کنند.

سوّمین شرطی که گفته شد، یعنی قدرت و تمکّن از اجرای قرآن، بیشتر به خود مردم مربوط می‌شود. در شرایط برقراری یک حکومت اشاره شد که باید قانون و مجری - هر دو - در جامعه پایگاه مردمی وسیعی داشته باشند.[۲]

چنین مصلحانی که تمام این شرایط در آنها جمع باشد، را خداوند قرار داده است. بعد از پیامبراکرم ﷺ، اوصیای او می‌باشند که عبارتند از امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام و یازده نفر از اولاد پاک ایشان که یکی پس از دیگری جانشینان بر حقّ رسول خدا ﷺ می‌باشند. در حال حاضر

---

۱ - سورهٔ مبارکهٔ نحل، آیه ۸۹: «... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ... و ما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کردیم که بیان‌گر همه چیز است...)».

۲ - مِکیال المَکارم (در فوائد دعا برای حضرت قائم عجل‌الله‌فرجه)، جلد ۱، صفحه ۱۷، سخن مترجم

نیز مصلحی که تمام این شرایط در او جمع است. یازدهمین فرزند امیرالمؤمنین امام علیؑ و دوازدهمین جانشین بر حقّ رسول خداﷺ، حضرت حجّت‌بن‌الحسن العسکریؑ می‌باشد که این مطلب در جای خودش در آیات، روایات متواتر فراوان و کتاب‌های فراوانی که در این زمینه نوشته شده ثابت شده است.

حال سؤال این است که: چرا این مصلح نهضتش را آغاز نمی‌کند و برای برچیدن بساط ظلم و برهم زدن بساط باطل و نابودکردن ستم‌گران و سرکشان و مستکبران قیام و اقدامی نمی‌نماید؟! و چرا این خورشید جهان‌افروز از پشت اَبر غیبت بیرون نمی‌آید؟! **جواب این است که:** زمینهٔ آن قیام جهانی و حکومت آسمانی در تمام عالم انسانی فراهم نیست. هنوز آمادگی لازم و شایستگی تمام‌عیار برای برقراری آن حکومت در میان مردم به وجود نیامده است. این یکی از شرایط و ارکان اساسی تربیت است که بدون استعداد و قابلیّت و آمادگی، تربیّت ممکن نیست. پس باید قدم اول را در ایجاد استعداد و زمینهٔ لازم برداشت که چون انسان به این مرحله رسید، خود احساس نیاز می‌کند و خود به جستجو و طلب می‌پردازد و وقتی به مقصود و مرادش رسید، قدر آن را می‌داند.[1]

امام زمان حضرت حجّت‌بن‌الحسن عسکریؑ در قسمتی از توقیعی می‌فرمایند:

«**... لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا -وَفَّقَهُمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ- عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الْيُمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ...**[2] (اگر شیعیان ما که خداوند توفیق طاعت‌شان دهد، در وفای به عهد و پیمان الهی، همدل می‌شدند، هرگز سعادت ملاقات ما از آنان به تأخیر نمی‌افتاد، و سعادت مشاهدهٔ ما با حقیقت و معرفت و صداقت، برای‌شان زودتر حاصل می‌شد. چیزی جز کارهای ناشایست آنان ما را از ایشان محبوس نمی‌سازد)».

به‌هررو رسیدن به آزادی و کرامت واقعی به عملکرد ما بستگی دارد. خداوند تبارک و تعالی به آدمی کرامت داد. در قسمتی از آیهٔ ۷۰ سورهٔ مبارکهٔ إسراء آمده است: «**وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...** به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم...». و نیز خداوند از آدمی پیمان‌گرفت تا شیطان را متابعت نکنند و در خصوص دشمنی شیطان هشدار داد و همچنین آدمی را به راه کرامت و سعادت و عبودیّت خود فراخواند[3] و هدایت خاص خود را از طریق انبیاء و اولیای الهی و کتب آسمانی

---

۱ - همان، صفحه ۱۹.

۲ - بحارالانوار، جلد ۵۳، باب ما خرج من توقیعاته، صفحه ۱۷۷.

۳ - سوره مبارکه یس، آیات ۶۰ و ۶۱: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (آیا با شما

برای بشر فرستاد: «...فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (...چنانچه از سوی من هدایتی برای شما آمد، پس کسانی که از هدایتم پیروی کنند نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین شوند)».[۱] امّا متأسّفانه عدّه‌ای از آدمیان، راهِ الهی را برنتافتند و در مسیر شیطانی و ظلمت گام برداشتند. این دسته از آدم‌ها، از دعوت حق روی برگرداندند[۲] و انبیای الهی را به استهزاء گرفتند.[۳] برخی از انبیای الهی را تکذیب کرده و برخی را به قتل رساندند[۴]، تا کار به پیامبرگرامی اسلامﷺ رسید و عدّه‌ای او را تکذیب و اذیّت کردند و جانشینان برحقّ او را مورد ظلم قرار داده و حقّ آنان را غصب کردند و امامان معصومعليهم‌السلام را یکی پس از دیگری به شهادت رساندند تا آنکه خداوند تبارک و تعالی آخرین حجّت خود، حضرت حجّت‌بن‌الحسن عسکریعليه‌السلام را قبل از آنکه توسّط ظالمان و گمراهان به شهادت برسد، در پس پردهٔ غیبت بُرد تا انسان محروم‌شده از برکات حضور این نعمت تامّ و تمام الهی روزی به خود آید و با تمام وجود به صراط مستقیم و حجّت خدا که مظهر اسماء الهی در زمین و ثمره‌بخش تلاش تمام انبیای الهی برای سعادت بشری است رو کند تا سعادت دنیا و آخرت را نصیب خویش نماید. ولی متأسّفانه هنوز بشر گمان می‌کند که برای نجات از شر ظلم و ستم بایستی به دولت‌ها که در طول تاریخ و در بسیاری از کشورها امتحان خوبی پس نداده‌اند و یا سازمان‌های جهانی مثل سازمان ملل، شورای امنیّت، سازمان بهداشت جهانی، بانک‌ها و مؤسّسات پولی و اعتباری جهانی، سازمان تجارت جهانی، یونیسف، یونسکو،... متوسّل شود، غافل از آنکه این سازمان‌های بین‌المللی، مولود نحس شیطان‌صفتانند تا با آنها در پس ظاهر خیرخواهانه و بشردوستانه‌شان به اهداف

عهد نکردم ای فرزندان آدم! که شیطان را پرستش نکنید که او برای شما دشمن آشکاری است؟) وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (و اینکه مرا بپرستید که راه مستقیم این است؟)».

۱ - سوره مبارکه بقره، آیه ۳۸.

۲ - سوره مبارکه شعراء، آیه ۵: «وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحْدَثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ(و هیچ تذکر جدیدی از سوی [خدای] رحمان برای‌شان نیامد جز اینکه همواره از آن روی برمی‌تافتند)».

۳ - سوره مبارکه یس، آیه ۳۰: «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ(افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد مگر اینکه او را استهزاء می‌کردند)».

۴ - در خصوص تکذیب و قتل انبیای الهی آیات متعدّدی در قرآن کریم آمده است که به یک آیه اشاره می‌شود: سوره مبارکه بقره، آیه ۸۷: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ(ما به موسی کتاب (تورات) دادیم، و بعد از او پیامبرانی پشت سر یکدیگر فرستادیم و به عیسی‌بن‌مریم دلائل روشن بخشیدیم، و او را به‌وسیلهٔ روح‌القدس تأیید نمودیم، آیا هر زمان پیامبری بر خلاف هوای نفس شما آمد در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید و به این قناعت نکردید بلکه) عده‌ای را تکذیب نموده، جمعی را به قتل رساندید؟!)».

شوم خود برسند. گاه بشر گمان می‌کند که نشستن پای میز مذاکره که یک طرفش شیطان‌صفتان هستند می‌تواند مشکلش را حل کند، غافل از آنکه شیطان‌صفتان جز به شیطنت و ضربه زدن و فسادانگیزی به چیز دیگری نمی‌اندیشند.

رهبر انقلاب اسلامی ایران، آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای می‌فرمایند: «شاید در تاریخ بشر کمتر دوره‌ای اتّفاق افتاده باشد که آحاد بشری، جامعهٔ بشری در همه‌جای عالَم، به قدر امروز احساس نیاز به یک منجی داشته باشند -چه نخبگان که آگاهانه این نیاز را احساس می‌کنند، چه بسیاری از مردم که احساس نیاز می‌کنند ولی در ناخودآگاهِ خودشان- احساس نیاز به یک منجی، احساس نیاز به مهدی، احساس نیاز به یک دستِ قدرت الهی، احساس نیاز به یک امامت معصوم، احساس نیاز به عصمت، به هدایت الهی؛ در کمتر دوره‌ای از تاریخ، انسان این همه احساس نیاز به این حقیقت والا سراغ دارد. امروز بعد از آنکه بشریّت، مکاتب گوناگون و نحله‌های[1] فکریِ گوناگون و مسلک‌های گوناگون را تجربه کرده -از کمونیسم تا دموکراسی غربی تا لیبرال‌دموکراسیِ رایج در دنیا؛ با این همه ادّعایی که اینها دارند- احساس آسایش نمی‌کند؛ بشر با این همه پیشرفت‌های علمیِ حیرت‌آور که بکلّی وضع زندگی را در جهان تغییر داده، احساس خوشبختی نمی‌کند؛ بشریّت دچار فقر است، دچار بیماری است، دچار فحشا و گناه است، دچار بی‌عدالتی است، دچار نابرابری است، دچار شکاف طبقاتی بسیار وسیع است؛ بشر دچار سوءاستفادهٔ قدرت‌ها از علم است؛ قدرت‌ها از علم سوءاستفاده می‌کنند، از کشفیّات طبیعت سوءاستفاده می‌کنند، از توانایی‌های استخراج‌شدهٔ از طبیعت سوءاستفاده می‌کنند؛ بشر با اینها مواجه است؛ اینها موجب شده است که انسان‌ها در همه جای دنیا احساس خستگی کنند؛ احساس نیاز به یک دست نجات‌بخش کنند».[2]

ای کاش انسان‌ها به زودی متوجّه شوند که راه نجاتِ نهایی برای رهیدن از ظلم و ستم بی‌انتهای شیطان‌صفتان و طاغوتیان و رسیدن به کرامت و سعادت تمام و کمال، چیز جز حضور امام و ولیّ خدا در بینشان نیست. پس با خودسازی و جامعه‌سازی بر اساس مبانی الهی، عاجزانه از خدای خویش بخواهیم تا ظهور ولیّ و حجّت خود، آقا امام زمان‌علیه‌السلام را هر چه زودتر رقم زند. آقا امام صادق‌علیه‌السلام در روایتی می‌فرمایند:

---

۱ - مذاهب، فرقه‌ها.

2 - http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=45317 سخنرانی تلویزیونی به مناسبت ولادت حضرت امام زمان‌عجل‌الله‌تعالی‌فرجه در تاریخ ۱۳۹۹/۰۱/۲۱

«... زمانی که عذاب بنی‌اسرائیل طول کشید، چهل روز به درگاه خدا گریستند و ضجّه کردند. پس خداوند ۱۷۰ سال در فرج آنان تعجیل کرد و به موسی و هارون علیهماالسلام وحی نمود که آنان را از فرعون خلاصی بخشند. آنگاه امام صادق علیه‌السلام فرمودند: همچنین شما (شیعیان) اگر این‌گونه رفتار کنید، خداوند قطعاً فرج و گشایش ما را می‌رساند و اگر انجام ندهید (و دست روی دست بگذارید و بی‌تفاوت بمانید) این امر به‌نهایت خود می‌رسد».[1]

پس ما می‌بایست با تمسّک و بهره‌مندی از رهنمودهای قرآن کریم و اهل‌بیت علیهم‌السلام به خودسازی و جامعه‌سازی بر مبنای اصول الهی و دینی بپردازیم و با همهٔ وجود به قطب هستی عالَم حضرت صاحب‌الامر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف رو کنیم و جامعه را آمادهٔ حضور ایشان نماییم و از خداوند متعال فَرَج و ظهورش را خواستار شویم تا إن‌شاءالله این خورشید عالَم‌تاب از پشت اَبر غیبت بیرون آمده و بَساط ظلم و ستم را از این عالَم برچیند و جهان را به نور وجودش منوّر نماید. بر اساس آیات و روایات با وجود او، نور خدا در این عالَم کامل شده و تاریکی‌ها و ظلمت‌ها برطرف می‌گردد. با وجود او رحمت الهی در این عالَم به معنای تمام و کمال متجلّی می‌شود و همهٔ مردم عالَم از رحمت گستردهٔ وجود امام بهره‌مند شده و در سایهٔ حکومت و امامت عادلانهٔ ایشان همهٔ مستضعفان به حقوق خود می‌رسند؛ حق همهٔ افراد از غاصبان ستانده و به ایشان بازگردانده می‌شود.

در حدیث لوح خداوند تبارک و تعالی او را «**رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ**» معرّفی می‌نماید[2] همان‌گونه که خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم خطاب به پیامبرگرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند: «**وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ**[3] (و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم)». آری، حضرت صاحب‌الامر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، رحمت واسعهٔ الهی بر عالمیان است. با وجود او عقل‌ها کامل و وجدان‌ها بیدار می‌شوند و بشریّت با بهره‌مندی از یک رهبر الهی معصوم، راهِ سعادت را در دنیا و آخرت به راحتی می‌پیماید. با وجود او مؤمنین بی نیاز و علوم حقیقی مکشوف می‌گردد. با وجود او زندگی معنای حقیقی خود را می‌یابد. اما باید به این کلام گهربار از حضرت صدّیقهٔ اطهر حضرت فاطمهٔ‌زهرا علیهاالسلام توجّه داشت که حضرت از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل فرمودند: «... **مَثَلُ الْامامِ مَثَلُ**

---

۱ - بحارالانوار، جلد ۵۲، صفحه ۱۳۱: ... فَلَمَّا طَالَ عَلَى بَنِی إِسْرَائِیلَ الْعَذَابُ ضَجُّوا وَ بَكَوْا إِلَى اللَّهِ أَرْبَعِینَ صَبَاحاً فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى وَ هَارُونَ یُخَلِّصُهُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ فَحَطَّ عَنْهُمْ سَبْعِینَ وَ مِائَةَ سَنَةٍ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: هَكَذَا أَنْتُمْ لَوْ فَعَلْتُمْ لَفَرَّجَ اللَّهُ عَنَّا فَأَمَّا إِذْ لَمْ تَكُونُوا فَإِنَّ الْأَمْرَ یَنْتَهِی إِلَى مُنْتَهَاهُ.

۲ - کلیّات احادیث قدسی (ترجمة الجواهر السنیّه)، فصل دوازدهم، صفحه ۳۶۸

۳ - سوره مبارکه انبیاء، آیه ۱۰۷

الْكَعْبَةِ، اذ تُؤتى وَ لَا تَأْتِي... (امام همچون کعبه است که باید به سویش حرکت کنند، نه اینکه او به جانب مردم رود)»[1]

آیا با وجود فراگیر شدن این همه ظلم، ستم، بی‌عدالتی و تبعیض، زمان آن نرسیده که عاجزانه به درگاه خداوند متعال بنشینیم و به حجّت و ولیّ او امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف رو کرده و عَرِضه بداریم:

«...**يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ**...[2] (...ای عزیز، به ما و خانواده ما رنج [بسیار] رسیده است...)».

آقا امام زمان حضرت حجت‌بن‌الحسن العسکری علیه‌السلام فرموده‌اند:

«...**وَ أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ**...».[3]

برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید که همان فرج شماست.

بیاییم قبل از آنکه شیطان‌صفتان عرصه را بر ما تنگ کنند، جلوی بلاهای پی‌درپی و بزرگ‌تر را بگیریم و با همهٔ وجود و خالصانه و عاجزانه به درگاه خدا رو کنیم و بخوانیم:

إِلَهِی عَظُمَ الْبَلاءُ، وَ بَرِحَ الْخَفَاءُ، وَ انْكَشَفَ الْغِطَاءُ، وَ انْقَطَعَ الرَّجَاءُ، وَ ضَاقَتِ الْأَرْضُ وَ مُنِعَتِ السَّمَاءُ، وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ وَ إِلَيْكَ الْمُشْتَكَى، وَ عَلَيْكَ الْمُعَوَّلُ فِی الشِّدَّةِ وَ الرَّخَاءِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، أُولِی الْأَمْرِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ وَ عَرَّفْتَنَا بِذَلِكَ مَنْزِلَتَهُمْ، فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَرَجاً عَاجِلاً قَرِيباً كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ، إِكْفِيَانِی فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِ، وَ انْصُرَانِی فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانِ، يَا مَوْلانَا يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ، أَلْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ، أَدْرِكْنِی أَدْرِكْنِی أَدْرِكْنِی، أَلسَّاعَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ، أَلْعَجَلَ الْعَجَلَ الْعَجَلَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

خدایا گرفتاری بزرگ شد، و پوشیده برملا گشت، و پرده کنار رفت، و امید بریده گشت، و زمین تنگ شد، و خیرات آسمان دریغ شد، و پشتیبان تویی، و شکایت تنها به جانب تو است، در سختی و آسانی تنها بر تو اعتماد است، خدایا! بر محمّد و خاندان محمّد درود فرست، آن صاحبان فرمانی که اطاعت‌شان را بر ما فرض نمودی، و به این سبب مقام‌شان را به ما شناساندی، پس به حق ایشان به ما گشایش ده، گشایشی زود و نزدیک همچون چشم برهم نهادن یا زودتر، ای محمّد و ای علی، ای علی و ای محمّد، مرا کفایت کنید، که تنها شما کفایت‌کنندگان من هستید،

---

۱ - بحارالانوار، جلد ۳۶، صفحه ۳۵۳.

۲ - سوره مبارکه یوسف، آیه ۸۸.

۳ - بحار الانوار، جلد ۵۳، باب ما خرج من توقیعاته، صفحه ۱۸۱.

و یاری‌ام دهید که تنها شما یاری‌کنندگان من هستید، ای مولای ما ای صاحب الزّمان، فریادرَس، فریادرس، فریادرس، مرا دریاب، مرا دریاب، مرا دریاب، اکنون، اکنون، اکنون، باشتاب، باشتاب، باشتاب، ای مهربان‌ترین مهربانان به حق محمّد و خاندان پاک او.

السَّلاَمُ عَلَی بَقِيَّةِ اللَّهِ فِی بِلاَدِهِ وَ حُجَّتِهِ عَلَی عِبَادِهِ، اَلْمُنْتَهِی إِلَيْهِ مَوَارِيثُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ لَدَيْهِ مَوْجُودٌ آثَارُ الْأَصْفِيَاءِ

سلام بر حضرت بقية اللّه در دیار خدا و حجّت او بر بندگان خدا، آن کسی که میراث تمام پیغمبران به او منتهی شود و آثارو شعار پاکان عالم نزد او موجود باشد.

(السَّلاَمُ عَلَی) الْمُؤْتَمَنِ عَلَی السِّرِّ وَ الْوَلِیِّ لِلْأَمْرِ

سلام بر آنکه امین است بر سر حق و ولی امر است.

السَّلاَمُ عَلَی الْمَهْدِیِّ الَّذِی وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ، أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ

سلام بر امام مهدی آن کسی که خدای عزّ و جلّ به امّت‌ها وعده داده که عقاید مختلف مردم را به وجود او جمع کند و خلق را از تفرقه برهاند.

وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ

و به وجود او خدای متعال زمین را پر از عدل و داد گرداند و همه قوای عالم از او تمکین کنند و وعده خدا به عزّت اهل ایمان به وقوع پیوندد.[۱]

۱. مفاتیح الجنان، قسمتی از زیارت صاحب الامر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف.

منابع

قرآن کریم
نهج‌البلاغه، [مترجم]: شیروانی، علی، دفتر نشر معارف، ۱۳۹۰ ش.
مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی

۱. از افسانه یهودی ستیزی تا واقعیت اسلام ستیزی در دنیا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر شاخه خراسان، بوستان کتاب، قم، چاپ اول، ۱۳۹۳ ش.

۲. اسطوره‌های صهیونیستی در سینما، فرج نژاد، محمد حسین، تهران، هلال، چاپ اوّل، ۱۳۸۸ ش.

۳. اقتصاد کلان رشته مدیریت، نظری، محسن، تهران، نگاه دانش، چاپ پنجم، ۱۳۸۲ ش.

۴. بحران پزشکی غرب از دیدگاه دانشمندان غربی، قاسمی، محمد مهدی، قم، راه سبز، چاپ اول، ۱۳۹۳ ش.

۵. برتری طلبی یهود، دوک، دیوید، [مترجم]: حسامی، مصطفی، تهران، امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۹۳ ش.

۶. بررسی جریان فراماسونری در ایران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، قم، وثوق، چاپ اول، ۱۳۹۰ ش.

۷. بیوتروریسم (مجموعه مقالات)، واحد پژوهش مؤسّسهٔ فرهنگی موعود عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، تهران، هلال، چاپ اوّل، ۱۳۹۴ ش.

۸. پروتکل‌های دانشوران صهیون، نویهض، عجاج، [مترجم]: شیخی، حمید رضا، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ هفتم، ۱۳۹۳ ش.

۹. پول، ارز و بانک‌داری، میشکین، فردریک اس، [مترجم]: جهانخانی، علی، پارسائیان، علی، تهران، سمت، چاپ نهم، ۱۳۸۹ ش.

۱۰. تاریخ بانک و بانک‌داری، ریووار، ژان، [مترجم]: هشترودی، شیرین، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۹ ش.

۱۱. تاریخ فلسفه، دورانت، ویل، [مترجم]: زریاب، عباس، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ هشتم، ۱۳۶۹ ش.

۱۲. تاریخ فلسفهٔ غرب، هالینگ دیل، رجینالد جان، [مترجم]: آذرنگ، عبدالحسین، تهران، ققنوس، چاپ یازدهم، ۱۳۹۵ ش.

۱۳. تبار انحراف، طائب، مهدی، قم، ولاء منتظر عجّل الله تعالی فرجه الشّریف، چاپ سوّم، ۱۳۹۲ ش.

۱۴. ترجمهٔ جواهر الکلام: تجارت (جلد۶)، نجفی، محمد حسن، [مترجم]: نایب زاده، اکبر، تهران، خرسندی، چاپ اول، ۱۳۹۴ ش.

۱۵. ترجمهٔ تفسیر المیزان، طباطبائی، سید محمد حسین، [مترجم]: موسوی همدانی، سیّد محمّد باقر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۹ ش.

۱۶. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر، تهران، دارالکتب الاسلامیّه، چاپ دهم، ۱۳۶۸ش.

۱۷. تفسیر یک جلدی مبین، بهرام پور، ابوالفضل، قم، آوای قرآن، چاپ سوّم، ۱۳۹۰ ش.

۱۸. جاهلیّت مدرن در رویارویی با امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف، شفیعی سروستانی، اسماعیل، تهران، موعود عصر عجّل الله تعالی فرجه الشّریف، چاپ سوّم، ۱۳۸۹ ش.

۱۹. جنگ علیه خانواده، گاردنر، ویلیام، [مترجم]: محمدی، معصومه، قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، چاپ چهارم، ۱۳۹۶ ش.

۲۰. حدیث ثقلین، وشنوی، قوام الدّین، واعظ زاده خراسانی، محمد، [مترجم]: تقدمی صابری، محمد، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اوّل، ۱۳۸۹ ش.

۲۱. حکومت جهانی: روش شناسی صهیونیزم، واحدی، سید محمد رضا، تهران، انتشارات خرسندی، چاپ اول، ۱۳۸۹ ش.

۲۲. خدای وهّابیت، عصیری، سیّد مجتبی، قم، رشید، چاپ دهم، ۱۳۹۲ ش.

۲۳. دانشنامه صهیونیسم و اسرائیل، صفا تاج، مجید، تهران، انتشارات آروَن، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش.

۲۴. دایرة المعارف مصور تاریخ یهودیت و صهیونیسم، کفاش، حامد، شفیعی سروستانی، فاطمه، نشر سایان، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۹۳ ش.

۲۵. دنیا بازیچه یهود، حسینی شیرازی، سید محمد، [مترجم]: مدرسی، سید هادی، بینش آزادگان، اصفهان، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.

۲۶. دنیای قشنگ نو(درآمدی بر سبک زندگی، جمعیّت، فضای سایبری و شبکه‌های اجتماعی)، واحد پژوهش مؤسّسهٔ فرهنگی موعود عصرعجّ اللّه تعالی فرجه الشّریف، تهران، هلال، چاپ دوّم، ۱۳۹۴ ش.

۲۷. ذکر مبارک (مصحف آموزشی تفسیر و مفاهیم قرآن کریم)، جلد اول(سوره‌های حمد تا نساء)، مؤسسه فرهنگی قرآن و عترت نورالثقلین، هاشمی، سید مهدی، صدیقی، حسین، نشرا، قم، چاپ اول، ۱۳۹۳ ش.

۲۸. ذکر مبارک (مصحف آموزشی تفسیر و مفاهیم قرآن کریم)، جلد پنجم، مؤسسه فرهنگی قرآن و عترت نورالثقلین، هاشمی، سید مهدی، صدیقی، حسین، مرکز نشر آیه نور، قم، چاپ اول، ۱۳۹۷ ش.

۲۹. ربا و حرامخواری؛ سبک زندگی شیطانی، نوری همدانی، محمد جواد، قم، برگ فردوس، چاپ اول، ۱۳۹۳ ش.

۳۰. ردّ پای شیطان در عرصه علم، موسوی، سید محمود، تبریز، انتشارات احرار تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۹۴ ش.

۳۱. رسانه سلطه، سلطه رسانه، پیشوایی، فریده، رضایی، مریم، تهران، کتاب نشر، چاپ اول، ۱۳۹۲ ش.

۳۲. روپرت مرداک، شاوکراس، ویلیام، [مترجم]: بابالار، امیر حسین، تهران، ساقی، چاپ دوّم، ۱۳۹۰ ش.

۳۳. زندگی در عیش، مردن در خوشی، پُستمن، نیل، [مترجم]: طباطبایی، صادق، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ ششم، ۱۳۸۸ ش.

۳۴. سرگذشت فلسفه، مَگی، براین، [مترجم]: کامشاد، حسن، تهران، نشر نی، چاپ دوّم، ۱۳۸۷ ش.

۳۵. سقیفه/ بررسی نحوه شکل گیری حکومت پس از رحلت پیامبر/، عسکری، سید مرتضی، قم، انتشارات علّامه عسکری، چاپ هشتم، ۱۳۹۰ ش.

۳۶. سلطه رسانه‌ای صهیونیسم در آمریکا، سمواتی، زهرا، تهران، عروج، چاپ اوّل، ۱۳۸۳ش.

۳۷. سواد رسانه‌ای، پژوهشنامه شماره ۲۲، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، صالحی امیری، سید رضا، تهران، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۷ ش.

۳۸. سیر اندیشه فلسفی در غرب، زیباکلام، فاطمه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷۸ ش.

۳۹. سیری در تلمود، اشتاین سالتز، آدین، [مترجم]: طالبی دارابی، باقر، انتشارات دانشگاه

ادیان و مذاهب، قم، چاپ سوم، ۱۳۹۳ ش.

۴۰. سیمای یهود در قرآن، حاجی صادقی، عبدالله، قم، زمزم هدایت، چاپ اول، ۱۳۹۰ ش.

۴۱. صهیونیسم در مسیر سلطه، کارینگتن هیچکاک، اندرو، [مترجم]: فرحزادی، محمد یاسر، تهران، نشر ساقی، چاپ اول، ۱۳۹۱ ش.

۴۲. غرب شناسی، رهنمایی، سید احمد، قم، انتشارات مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، چاپ پانزدهم، ۱۳۹۵ ش.

۴۳. فراماسونری جهانی، یحیی، هارون، [مترجم]: میرترابی، سید داود، تهران، المعی، چاپ سوم، ۱۳۸۴ ش.

۴۴. فراموشخانه یا فراماسونری در جهان، منصوری، ذبیح الله، مروارید، تهران، چاپ اول، ۱۳۵۸ ش.

۴۵. فرقه‌های نوظهور، نگارش، حمید، قم، زمزم هدایت، چاپ چهارم، ۱۳۹۴ ش.

۴۶. فرمانروایان پنهان، جعفری موحد، حسین، قم، کتاب قدسیان، چاپ اول، ۱۳۹۴ ش.

۴۷. فرهنگ واژه‌ها، بیات، عبدالرّسول، قم، مؤسّسه اندیشه و فرهنگ دینی، چاپ اوّل، ۱۳۸۱ش.

۴۸. فقه رسانه، بایدها و نبایدها، منصوری، خلیل، قم، همای غدیر، چاپ اول، ۱۳۹۵ ش.

۴۹. فیلسوفان بدکردار، راجرز، نایجل، تامپسون، مل، [مترجم]: شاه قاسمی، احسان، تهران، امیر کبیر، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ ش.

۵۰. قاب جادو، رضایی، مریم، پیشوایی، فریده، تهران، کتاب نشر، چاپ اوّل، ۱۳۹۲ ش.

۵۱. قدرت نرم، اس نای، جوزف، [مترجم]: روحانی، سید محسن، ذوالفقاری، مهدی، تهران، دانشگاه امام صادق ؑ، چاپ چهارم، ۱۳۸۹ ش.

۵۲. کتاب مقدّس و انتقاداتی به دین مسیحیّت، حاجی بابایی، مرتضی، ایلائی، محمد، قم، اطلس تاریخ شیعه، چاپ دوّم، ۱۳۹۷ ش.

۵۳. کلیات احادیث قدسی (ترجمة الجواهر السنیّه)، حر عاملی، محمد بن حسن، [مترجم]: خورشیدی، محمد حسین، قم، انتشارات وحدت بخش، چاپ اوّل، ۱۳۹۰ ش.

۵۴. ماهواره یا مارواره، حبیبی، بهزاد، اصفهان، دانا کتاب، چاپ اوّل، ۱۳۹۴ ش.

۵۵. مبانی فراماسونری، گروه تحقیقات علمی ترکیه[یحیی، هارون]، تهران، مؤسسه فرهنگی هنری و انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۹۴ ش.

الدین، چاپ نهم، ۱۳۹۰ ش.

۷۱. هالیوود، واحد پژوهش انتشارات هنارس، قم، هنارس، چاپ اوّل، ۱۳۹۰ ش.

۷۲. هالیوود و فرجام جهان، علوی طباطبایی، سیّد ابوالحسن، تهران، هلال، چاپ چهارم، ۱۳۹۰ ش.

۷۳. هنجارشکنی در رسانه‌های جمعی، آقاپور، علی، قم(مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما)، دفتر عقل، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش.

۷۴. یهود و صهیونیسم، کریمیان، احمد، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ش.

۷۵. یهودیان بنی‌اسرائیل و فراماسونری، قاسمی، سلمان، اصفهان، کیاراد، چاپ دوم، ۱۳۹۳ش.

۷۶. یهودیت، سلیمانی اردستانی، عبدالرّحیم، آیت عشق، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۴ ش.

۷۷. کتاب مقدّس اهل کتاب

منابع عربی:

۷۸. الاحتجاج، جلیل أبی منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی (قرن ششم)، قم، انتشارات اُسوه، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

۷۹. بحارالانوار، مجلسی، محمد باقر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق.

۸۰. من لا یحضره الفقیه، ابن بابویه قمی صدوق، محمد بن علی، قم المقدسه، جماعه المدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

۸۱. وسائل الشیعه، حرّ عاملی، محمد بن الحسن، بیروت، مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

منابع اینترنتی:

۸۲. https://article.tebyan.net/

۸۳. http://farsi.khamenei.ir/

۸۴. https://farsi.euronews.com/

۸۵. https://www.farsnews.com

۸۶. http://www.imam-khomeini.ir/

۸۷. https://www.independent.co.uk

۸۸. https://www.isna.ir

۸۹. https://www.mashreghnews.ir

۹۰. http://www.mostazafin.tv/

۹۱. http://ofoghtv.ir/

۹۲. http://reba.ir/

۹۳. http://socialtrendsinstitute.org/

۹۴. https://www.tasnimnews.com

۹۵. https://www.unodc.org/

۹۶. http://www.unic-ir.org

۹۷. https://www.usdebtclock.org/

۹۸. https://www.worldometers.info/fa

۹۹. https://yjc.ir/fa/

منابع فیلم مستند:

۱۰۰. مستند«رازهای پنهان پول» (Hidden Secrets of Money)، نویسندگان: مایک مالونی (Mike Maloney)، دَن رابوک (Dan Rubock)، کارگردان: دَن رابوک (Dan Rubock)، تهیه کنندگان: مایک مالونی (Mike Maloney)، دَن رابوک (Dan Rubock)، کشور سازنده: آمریکا، ۲۰۱۲ م.

۱۰۱. مستند «قرن من» (The Century of the Self)، نویسنده: آدام کورتیس (Adam Curtis)، کارگردان: آدام کورتیس (Adam Curtis)، تهیه‌کنندگان: آدام کورتیس (Adam Curtis)، لوسی کلسال(Lucy Kelsal)، استفن لمبرت(Stephen Lambert)، کشور سازنده: انگلیس، پخش و توزیع: BBC، ۲۰۰۲ م.

۱۰۲. منتخب مستند «زمین بعلاوه پنج درصد»، نویسنده: نوید موسوی، سید محمد، کارگردان: غفوری، مجتبی، برگرفته از: http://www.mostazafin.tv/article/4462.

شیطان‌صفتان در عصر حاضر با شعار «نظم نوین جهانی» به دنبال ایجاد یک «حکومت جهانی» و به بردگی‌کشیدن انسان‌ها هستند و تمام تلاش خود را برای رسیدن به این هدف شوم به کار بسته‌اند. آنها دائماً در حال برنامه‌ریزی برای رسیدن به اهداف‌شان بوده و به بردگی‌کشیدن انسان‌ها قسمت عمده‌ای از برنامهٔ آنهاست؛ برنامه‌هایی که چون مُشت چُدنی در دستکش مَخمَلی می‌باشند زیرا ظاهری زیبا و فریبنده ولی باطنی ویرانگر و مخرّب دارند.

روش کار شیطان‌صفتان برگرفته از شیطان است؛ شیطان نیز برنامه‌ها و اَعمال زشت را برای بشر می‌آراید تا انسان را به گمراهی کشیده، از حقیقت بازدارد. مسلّماً خواسته یا ناخواسته، طرح‌ها و برنامه‌ریزی‌های شوم، پنهان و فریبندهٔ شیطان‌صفتان، بر ما، خانواده و جامعهٔ ما تأثیرگذار است و می‌تواند مسیر زندگی ما را به کلّی تغییر داده، علاوه بر تخریب زندگی دنیایی، حیات جاودانهٔ آخرتی ما را تباه کند.

در این کتاب سعی شده به شناخت وجوهی از ماهیّت شیطان‌صفتان، اهداف و برنامه‌های آنها بپردازیم تا خود و جامعه‌مان را در مقابل‌شان واکسینه نموده و آگاهانه با برنامه‌های شوم و پنهان آنها مقابله کنیم.

نگار
انتشارات صفحه

4424124044219
...ده داری مدرن / صفحه نگار ...